تتمه

مخفی نماند که چون مجتهد الزمانی بعد از ذوق قاتل شهید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین یکتائی او در
کو میدان مباحث کلامیه از متکلمین اهل سنت کثرهم الله تعالی فی البریه خالی است و کسی نماند که در
مضمار بحث شهید و هل من مبارز بر زبان آرد از راه خدعت که طریقه دیرینه ایشان است
استدلال بر ثبوت استفتا نمودند که بر اصول اهل سنت شهادت ریحان سید الثقلین
صلی الله علیه و آله و سلم اتفاقی نمی باید و درین استدلال بنا بر حق پوشی و رنگ فروشی
یک دو لفظ در تعریضات استعمال فرمودند که اشاره بدین معنی نماید که اصول اهل سنت
مجعول است غافل از آنکه مذهب صدر اول از حضرت اهل بیت و مقبولین لسان ائمه
رضی الله عنهم اجمعین همین است و در صحابه کبار کسی را کلامی نیست و احدی نتواند
گفت که ایشان مخالف اهل سنت بودند بطلانش اظهر من الشمس و ابین من الامس
و ابیات الهی فقیر در کتاب … الحجه علی المجلس القدریه که کتابی کبیر در قلع
اساس کتاب … کرده الماجد مجتهد الزمانی اولا نوشته بودند تالیف کرده ام
… معتقدات ایشان به ثبوت رسانیده ام و مانند بدیهی اولی گردانیده ام که
حضرات ائمه بنصوص قطعیه درین معنی ارشاد ساخته اند که قول بامامت ائمه اثنا عشر که شیعه
بدان قایل اند بطلان بسبب محدث است و از هر کتاب امامیه عیانست که مذهب
اهل بیت عظام و اصحاب مقبولین شیعه که اشاره بدان رفت مذهب اهل سنت بود
پس ملاحظه تعریض مذکور دل راقم پرخون شد تا گزیرد تالیف لصاره العین
فی شهادة الحسین که جواب استفتا مسطور است بانتقام متوجه گشتم و از تعریض
بهیچ مگذشتم ولیکن در خاتمه رساله موصوف معذرت نهادم و داد تنبیه
برا … دادم که اگر طرف … همین مسدود ساختند طریق مناظره بعنوان ناشایسته
سپردند [illegible] بشارت آن مقام خواهی دید انشاء الله تعالی
… کتاب که بعد … ابروی … جلد عظیم سرمایه انتقام در زمان سابق پوشیده
دید بسبب آنکه رساله تشیید مشتمل بر صنوف

و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

الحمد لله تعالی که طبع مجلد اول از کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین که از تصنیفات
[illegible] تصنیف قاصم ظهور المتشیعین امام المتکلمین نظام المتبحرین مولانا حافظ
سید [illegible] علی فیض آبادی ادام الله تعالی ایام افاداته حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب است در
[illegible] جمادی الاخری سال یکهزار و دو صد و هشتاد هجریه مقدسه شروع شده و در ماه جمادی الاولی سال یکهزار
و دو صد و هشتاد و دو از هجرت [illegible] علی صاحبها الصلوة والتحیة مختتم گردید

سلطان [illegible] اندرون قلعه مبارک دهلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ميسر المشكلات قيوم السموت والارضين ٭ خالق الكائنات مدبر المكونات باعث الانبياء المبشرين المنذرين ٭ مزين السماء بالكواكب معطى الالاء العجائب مخصص نبينا بجلالة الاطائب خير البرية اجمعين ٭ المبعوث الى الجن والبشر المغرب بشفيع المحشر محراب قبلة النبيين ٭ الذى بهم معجزاته يبلغ اليهم رسالات يتلو عليهم اياته وان كانوا من قبل لفى ضلال مبين ٭ نجل الذبيحين امام ائمة الثقلين سيد الخافقين مهبط الروح الامين ٭ دوحة المجد الاثيل دعوة ابراهيم الخليل الموصوف فى التوريت والانجيل منسوب احسن الخالقين ٭ منهاج الولاية سراج الهداية صاحب الجاه والجلال لخاتم فص الرسالة سلوة القلب الحزين ٭ اول من على الارائك مختلف الملائك مولى الخلائق درة تاج المرسلين النور الاول فى الظهور قرة عين الصدور صاحب العرف والمقصود الحجة البالغة لاحكم الحاكمين ٭ انسان عين الاكوان قدوة الملائكة

والانس والجان مؤسس الاسلام والايمان قاطع شبهات [illegible]
شارب الرحيق المختوم خازن السر المكتوم القايم بين يدي الحي القيوم
لشفاعة المذنبين ٥ من يتمسك المخلوقات باذيال [illegible] من عذاب
الله وكذا المصلين عليه وآله يوم يقوم الناس لرب العالمين ٥
بدر الدجى شمس الضحى صدر العلى سيد الاولين والاخرين ٥
وسيلة الورى صاحب قاب قوسين او ادنى على الله مراتب اتباعه
في عليين ٥ من صلى عليه في نفسه [illegible] الله تعالى ليلة [illegible] صفوة
الانبياء والرسل المعظمين ٥ صلى الله عليه وآله الطاهرين واصحابه
الانصار والمهاجرين ٥ سيما افضل الصديقين ٥ الذي اسلم
ريعان المبعث وسعى في تبليغ الدعوة ووضع منبرًا وخطب خطبة
يشتمل هجاء المشركين ٥ ودعا صناديد القريش فامنوا بدعوته و
اسلموا بارشاده فصاروا مخلصين بل ائمة الموقنين ٥ فجعله الله سبحانه
واسطة فيض هذا النبي الامي الخير الامم المكرمين ٥ وكثر ثواب
حسناته واوصل الى اقصى الغايات درجاته بدلالة آيات
التنزيل المبين ٥ ثم لما رحل النبي صلى الله عليه وسلم الى الفردوس
[illegible] الاضطراب والملحمة وسلهم تسلية الناصحين ٥
ورفع اختلاف الامة وكشف حجاب الغمة وهداهم الى الصراط المستقيم
وثبتهم على الدين المتين ٥ فاقام السنة وازال البدعة وقوم الاود
[illegible] العباد وجاهد المرتدين ٥ والفاروق الاعظم قامع بناء الكفار
قالع اصول النفاق [illegible] مؤسس دولة الاسلام والايمان مشيد
اركان الاذعان [illegible] اليقين ٥ الكاسر شوكة الاكاسرة و
الهادم قصور [illegible] لما بشر يوم الخندق رئيس المحدثين
الصادقين ٥ وذي النورين الذي بذل امواله في نصرة الملة وجهز

يحشر المؤمنين الى دخول الجنة كما ورد في الحديث عند المخصوص
والمرتضى قدوة الاتقياء ذروة العرفاء عروة الوثقى خاتم الخلفاء
الراشدين ه رابع الاربعة المتناسبة المتقدمين ه كما دل عليه سلام
من علمه من لدنه علما وهو المرشد في اصول المخالفين ه قامع باب
الخيبر بحبه اهل البيت الاطهر كروب يوم الاحمر دافع خلاف
الباغين ه كاشف غمة دافع همة وهو ابن عمه مظهر العجائب معدن
الغرائب يعسوب المتقين ه والسبط الاكبر المجتبى الذي ظهر على يديه
معجزة جده المصطفى يعني اصلح الله تعالى به بين الفئتين العظيمتين
من المسلمين ه والسبط الاصغر المظلوم كالشمس بين النجوم الذي
ارسل اليه الشيعة كتبا عجز عن احصائها وصف البالغين ه كما
روى صاحب البحار وهو رئيس المحدثين المحققين ه فارسلوا رسلا
وبذلوا جهدا يدعون ولاء اهل البيت المطهرين ه فلما راى الحاصم
واستيقن الحافهم ارسل اليهم اخاه للبيعة وترويج الشريعة جاؤا اليه
يهرعون كالذباب الى الناصضين ه ثم لما اتيهم عبيد الله رئيس المنافقين تزلزلوا
في عهودهم ونبذوها وراء ظهورهم كما هو شان الرفضة الحساد عليهم
فح اظهر بعضهم ما ابطنوا من النفاق بعد ادعاء الوفاق ظنا منهم
انهم اتبعوا امير المؤمنين ه حيث لم يحرك سيفه ولا لسانه حين
ضربت سيدة النساء واسقط الجنين ه بل جحدوا كتبهم وانكروا
رسلهم وزينوا اسفهم وسلوا سيوفهم على امام الشهداء افتخار
السعداء كما بين صدوق المتشيعين ه فاراقوا دمائهم وسبوا النساء
حتى لم يبق من الذرية الطاهرة الاسيد الساجدين ه فتسمع ما
اقول وستري ديباجة تشيع المجتهدين ه ثم كادوا كيدا وصادوا
صيدا الاخرج اهل السعادة من تشيع الاولين ه مبادرين للاستبشار

طالبین للثار ناصرین لاهل البیت المطهرین ۰ فجعلوا یلطمون الخدود
یشقون الجیوب یلبسون السواد یظهرون الوداد للائمة الهادیین ۰
یکون مزید البکاء علی قتلی الشهداء والقادة النجباء والسادة الائمة
المقدسین ۰ فنحن لا نتوقف فی شانهم وانصارهم واعوانهم تولیٰ [illegible]
وانبیهم ابن سباء اللئیم ویزید اللعین ۰ ونتبرا من زراره وهشام [illegible]
والنصاری والمشامین من المبذرین ۰ والذی زین دکانه فی انطاف
وتبادر لسانه علی الاٰفاق حتی شغر الکلب فی وجهه فانهم کانوا من الشیاطین
امابعد بر دانشوران عالم خصوصا حق پرستان از بنی آدم ظاهر میکند
کمترین بندگان خالق ذو المنن حیدر علی بن شیخ محمد حسن بن شیخ محمد ذاکر بن
شیخ عبد القادر دہلوی قدس اللہ تعالیٰ اسرارهم واتم لهم یوم القیمة انوارهم
که در عهد نصیر الدین حیدر بادشاه این شهر که مجددات امور باقصی الغایات
رسیده و مزید سفاهت غشاوه شقاوت را بر بصیره یکی از متشیعین تنیده
بود بجدیکه امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار که کتاب اکمال الدین
واتمام النعمة از مبتدعات صدوق الکواذب بران گواه است برلسیاری از
مخدرات تتق عفت و طهارت سنبل و ریحان چمنستان عصمت و نضارت
سمنبنان لطافت اساس نازنینان رنگین لباس گلرویان نازک اندام سمن
بویان خوش خرام که چشم احدی نظیر ایشان در حسن و جمال ندیده و گوش کسی
در [illegible] اعتدال مانند ایشان نشنیده حتی که اکرا حیانا بر بعضی از خادمات این
[illegible] عادسات حضرت امام کائنات بر اصول اهل خرابات نظری از رهگذر
[illegible] این بیت او [illegible] **بیت** آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام
[illegible] بان دیده ام لیکن [illegible] دیگری + ولقد افاد واجاد من قال فی امثالهن
نظم مه بالا سمن سینه وسیم ساق + بهر کار با وی کنند اتفاق +
همه نازنین و بالا چو تیر + زبینیان هر یک شکر خورده شیر + کی فاقمی با حریر است نرم

بلند و جدا اندام ایشان رشک مریم * فرشته دار ایشان ببینند لیک * وگر بینند آنچه زیبا بدیر
درخشنده هر یک در ایوان باغ * چو در روز خورشید در شب چراغ * نظر طاقت آن ندارد ز نور
که بیند در ایشان نزدیک و دور * بگوش کسی کاید آواز شان * سرود کند در سر ناز شان
ز لعل و گهر بند گردن و گوش * لب از لعل کانی و دندان ز در * به چهره چو آتش لعل رخشان چو
فروزان تر از ماه و از آفتاب * همه تنگ چشمان مردم فریب * فرشته ز دیدار شان ناشکیب

نزول اجلال میفرمود و نتایج و ثمرات آن رفته رفته بترقی معکوس در هر موسم
بهار از یمن این پادشاه جم جاه رو می نمود یعنی حضرت صاحب الامر را ساکنین
جزیرة الخضرا و ساکنین دیار جابلقا و جابلسا بعد از آنکه خاک بیابان در طلب امام
مفقود بسر ریختند و گرد محنت حرمان از هر گوشه می انگیختند بشبستان ظل الهی
بلکه آغوش پادشاهی می یافتند لیکن گاهی مصداق مَنْ کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا
و زمانی فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِیًّا مثل مجلسی و دیگر محدثین بحی الجان آرشح
ران مولود می پنداشتند و این بدان ماند که بروایات بحار و حق الیقین معظم
الامام قبل از ظهور در حیات حضرت حسن عسکری علیه السلام بصورت مرد تمام
دیدند و نشناختند و شیعه عراق بعد از وفاتش بشکل اطفال ملاحظه کردند
و بتعداد علامات پرداختند پس درین زمان که انواع اهتمامات و زیب و زینت
آن بدعات بر صفحهٔ گیتی نمایان میشد و الوف تاویلات ماولین و صنوف
اجتهادات مجتهدین کما اشرنا بتعظیم این روز و روز عید باشجاع الدین قوم
مستمند معتقد زرتشت و زند مرتب میگردید روزی برادرم حاجی سید میر علی
اوصله الله تعالی الی یتمناه و وفقه لما یحب و یرضاه که هم تعلق ظاهری دار هم
قرابت یعنی نسبت برادر زنی با بنده دارند و تحقیق کتب کلامیه همت میگما
دفتری متضمن اثبات امامت بدترین کائنات یعنی یزید شقی و ابطال تها
بهترین ذریات طاهرات اعنی ریحان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
بمن دادند چون با مضمون بگفته برادر معلوم و ارسیدم قبل از آنکه مطالعه آن

شروع کنم پرسیدم کہ این مفوات و ہذیانات از کیست و باعث این تصنیف و عداوت اہلبیت چیست جواب دادند کہ از خشک سریہای مجتہد الزمانی است و از دلہنہائے متبعین خطوات الشیطانی و اصل این قصہ آنکہ مجتہد الزمانی شبی بر طبق معمول بدیوانخانہ حکیم الٰہی بخش آمدند و از ہر دری سخن راندند و پرسیدند کہ مدتی است کہ شاہ سلامت اللہ را ندیدہ ام مگر اکنون نزد شما نمی آیند حکیم صاحب گفتند کہ اختلاف اوقات باعث عدم ملاقات است مثلا ایشان قبل از جناب آمدند و چون رفتند جناب تشریف ارزانی داشتند و بعکس بالعکس و یکی از حضار کہ از جملہ اہل سنت بود گفت کہ مولویصاحب قرین صحت و اعتدال و مشغول بمواعظ و اشتغال اند درماہ گذشتہ کہ عاشورا روز جمعہ اتفاق افتاد مولویصاحب مذکور بعد از وعظ قرآن مجید واقعہ کربلا مفصلا بیان کردند بسیاری از اہل مجلس آنقدر زار زار گریستند کہ گریہ در گلو گرہ شد مجتہد الزمانی گفتند کہ مرا از گریہ عوام و بیقراری انام شنیدن مصایب اہل بیت عظام عجب نمی آید عجب اینست کہ شاہصاحب واقعہ کربلا را بیان میکنند و این فرع شہادت امام حسین است و ہرگاہ شہادت آنجناب برکت سنیان منطبق نیست و علمای ایشان از ذکر این واقعہ منع ہم کردہ اند شاہصاحب را چہ افتاد کہ با وصف علم و دانش از اصول خود غفلت ورزیدہ تدآن سنی گفت کہ از شہادت حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ کسی انکار نتواند کرد و معاذ اللہ کہ علمای سنیان از ذکر واقعہ کربلا منع کردہ باشند علما کہ آیات و احادیث را بیان میکنند معمول شان از قدیم ایام ہمین است کہ درین روزہا ذکر اہلبیت می نمایند و واقعہ کربلا مطابق [illegible] بن بابیہ عزمقہ [illegible] نند و ہزاران کس در وعظ جمع میشوند و میگریند [illegible] حکیم صاحب مزبور تائید این قول نمودند و گفتند کہ عزاداران اہلبیت ہر دو فرقہ ہستند و مجالس یکجا ہر دو فرقہ می آرایند و صدقات و صلات

و قرائت فاتحه و درود نیز هر دو فریق بعمل می آرند و علمای هر دو قوم قیام
باین امور دارند تا که عبارات کتب معتمده اهل سنت بنظر نرسد برانچه مناسب
ارشاد کردند اعتقاد نتوانکرد که ع تا نبینم نمی آید باورم مگر آیه مجتهد الزمانی گفتند
کلام در چیزیست که از کتب سنیان ثابت شود و من عنقریب ان شاء الله تعالی
مدعای خود را از کتب معتبر ایشان مدلل کرده نزد شما می آرم بعد چندی مجتهد
شیعه این دفتر نزد حکیم صاحب آوردند و برسانیدند نقل نزده لوقتا سب
تاکید بلیغ کردند و درباره تحصیل جواب حکیم صاحب را برانگاشتند این همه
مقرر مرا در سطور بود که از متواترات است و هزاران کس از اهل شهر میدانند و شیعه
را بالخصوص تصدیق این مقدمات از آغاز تا غرة الحال هم توانند شد و هذه عبارتها
اما بعد درین حین و زمان که اعلام غوایت مرفوع و اعلام هدایت موضوع است
بعضی از اجله اصحاب سنت و جماعت و اعزه ارباب فطنت و براعت که بجودت
ذهن و سلامت طبع معروف و بوصف جمیل عرفان و حسن اخلاق موصوف
اند بسبب الفت و استیناس بحضرات رفقای این دیار اخلاص زاید علی ما قد
سلف در ولای عترت اطهار بهم رسانیده در عشره محرم الحرام بروایت مقتل
سبط حضرت سید الانام در مجالس وعظ قیام و اقدام میفرمودند هرگاه این
حدیث غریب قارع صماخ ابوالحزین کئیب گردید بنظر مزید خیراندیشی و فرط
محبت کیشی ملتمس شد که چون بنابر قواعد سنیه و اصول سنیه شهادت سیدنا
حضرت خیر البریه ثابت و محقق نمیشود لهذا جسارت بر ذکر چنین روایات فرمودن
مخالفت با ضوابط اسلاف رشادت انصاف خود نمودنست و بسا که چنین
روایات بسبب اتصال سلسله نقل مفسده تجریح بعض خلفای راشدین و مصدق
مزعومات حضرات متشیعین میگردد درین هنگام بعضی ازینها بمجلس این کلام
[illegible] صنعت الانام استعجاب فرموده و اصرار ان بسیار بجلیل [illegible] شهادة [illegible]
آن خیر سبیل من سلالة ابراهیم الخلیل [illegible] الحرم و فی الآیة [illegible]

و خاطر بمطالعه آن خورسند گشته و این امر را هنوز بطور راز سربسته در خاطر نگهداشته
میدارم و گاهی نزد کسی بقید عبارت نمی آرم و در کتب درسیه بدستور قدیم
منهمک ام مبادا چیزی نویسم و موجب ریشخند شود پس مقتضای مصلحت
شناسی همین است که التماس را قبول کنید این راز و نیاز با من گفتند و دو
دست بتضرع تمام بستند و مرتبه الحاح را دو بالا ساختند و آنقدر تکرار و اصرار
میکردند که بیانش کما ینبغی صورت نمی بندد گفتم مگر شما ندیده و نشنیده اید
که مجتهد الزمانی و قانی در پی آن علما شدند که از کربلای معلی و دیگر مشاهد ائمه
هدی درین بلاد رسیده و از دودمان اساتذه ایشان بودند پس بمجرد اینکه
رعایا این شهر تعظیم و توقیر آنها زاید الوصف بجا آوردند و راه حسن عقیدت
نسبت بایشان سپردند دیگ حسد در جوش آمد تا بالآخر بعد از مکالمه لسانی
و تقریرات زبانی آبروریزی را قصد کردند بلکه در هلاک آنها افتادند و در انجام
آن بیکسان با پاهای لنگ و عرصات تنگ بجانب فیض آباد فیض بنیاد گریختند
و در معاملت دارا [illegible] خواهند را کار پرداز سرکار جناب عالیه [illegible] بود از زمانه
[illegible] با کثیر [illegible] سرکرده [illegible] کالت میگرفتند و امروز اگر کسی از اصولیه استعدادی
پیدا میکند و در تکمیل خود میکوشد [illegible] ایشان سخت میشوند [illegible]
صوفی صافی این همه را شنیدند لیکن هرگز بسمع قبول جا ندادند و بعد با هم
این ابیات مترنم شد نظم برو بکار خود ای واعظ این چه فریاد است
مرا فتاده دل از کف ترا چه افتاده است * بکام من نرساند مرا لبش چون نی
نصیحت همه عالم بگوش من باد است * لاجرم نظر براین مشفقی و امر سرزنده [illegible]
مضطر گردیدم و گفتم که طوعا و کرها برگزیدم اگرچه مصلحت ندیدم ولیکن شرط
[illegible] سمع اصغا جا باید داد گفتند آن چیست گفتم نقل دفتر مذکور بر سیده ام
بستر چنانچه باید [illegible] صحیح [illegible] کرده ام باید اصل دفتر [illegible] از ما
فرستادن و این مضمون [illegible] نوشتن باز پایی پیام دادن [illegible] استقصا

ابیات پس میر ع من نخوانده ام لاجرم پس در تفهیمش چیزی نگفته
بیچ تفهیم نکردم گفتم مشتمل است بر مصلحتهایی یکی آنکه نقش او قریب خواهد شد عنقریب
خواهیم دید آن حریف نابینا او از یکی بهزار خواهد رسید و خواهد فهمید که سنیان در جواب
عاجز آمدند و حسن بهانه گرفتند و من در انزوای خود بی ذکر تمام سر انجام
میدهم و لعنه بعد از غایت مصالح ظاهر میکنیم پس حیرت و ذلت او زیاده
تر و لاف زنی و بالا خوانی او که روبروی مقلدین خواهد کرد اظهر خواهد بود
دوم آنکه برین تقدیر مجتهد در پی ما و شما نخواهد شد سوم آنکه عاجزی باعث ظفر
و سرور و موجب غلبه است بر حریف مغرور چهارم آنکه بسا باشد که آدمی قصد
انتظام امری می نماید و با وصف آسان بودنش از تمکن قوت بفعل در نمی آید
و از اینجا گفته اند ع ای بسا آرزو که خاک شده الغرض باین قسم مصلحتها تصریح
کردم و گفتم که شروطی دیگر بعد ازین اندک خواهم گفت باید بر همه کار تست
که از همین قسم مصالح خواهد بود این گفتم و به بنده خانه آمدم و بزودی نقل دفتر
مسطور برداشته و تصحیح و مقابله آن پرداخته مطابق وعده خود نزد صوفی صاحب
فرستادم و ایشان این شرط را چنانکه گفته بودم بجا آوردند مجتهد از غایت شادی
با وصف مشاکلت عمر و عیار در پیرهن نمیگنجید و غرصه وسیع عالم را از مزید سرور
و ابتهاج بر خود تنگ می یافت و یقین میدانست که درین باب بر سنیان
چیره دست شده و مانند شیر غرین بر گور و گوزن غالب گشت چون مجتهد از ین
طرف نا امید گردید و خواست که تحریر او مخفی نماند بر هر خاص و عام باید فخار
لیظهر (؟) لاجرم این استفتا به جای دیگر فرستاد چنانچه این معانی هم از
تحفه ثمرة الخلافت مصدق میگردد و عبارتش بالفاظ آخر از کلمات
قول سابقه اینست لکن صدیق موصوف ذالتزه (؟) بصافت اقصاف و
اندیشه انجام استقلال با ممانعت و پاس حفظ شریعت نگاه کبار و حمایت
اهل اسلام در گذشت را سطوی وعنان را از یزید او هی طوی داشتند

پس شروع نمودند در خواندن و در آغاز عبارتش ملاحظه نمودند قصد زوال الامر
بقتل الامام و امثاله قریب حیرت گشتند بار دیگر بیان شافی مطلبین کردیم
و با حیرتی که در لفظ امثاله بود زوال پذیرفت و هم عبارت مع ان الامامة
الخ که حالتش عنقریب می‌آید دعوی خود را که بر تقدیر تغلیط آن اعتراض
بر قرآن مجید متوجه خواهد شد مانند اجلای بدیهیات روشن ساختیم و در آن
روز مطالب چندی از اوراق رساله نقلیات شان را نسخ کردم روز دیگر
نیز خلوتی بهم رسید پس مشکلات آن را بذهن شان قرار دادم از تنگی
وقت و اشکال بار بار تقریرات سابق را اعاده می‌خواستند آخر در چند
روز این مراحل نوردیدم و طراز مطالب و معانی رساله را به لوح ذهن
شان بربستم آن وقت جاگزین دل که جناب شان شد که اگر اولین و آخرین
شیعه بهم مظاهرت نمایند و یکی مر دیگری را دستگیر و ابو الجارود
قائد ابو البصیر گردد و غیبت به خیبت مبدل شود نتوانند که حرفی را از رساله
رد کنند و بهر طرف که در عرصات تاویلات خواهند شتافت جز
خیبت و خسران چیزی نخواهند یافت و بر اصول موضوعه شان زینهار
شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه ثابت نتواند شد و اگر بعد
از علاج قوی تا سورت التیام گیرد یا سوری بهم رسد که هرگز زوال نپذیرد
کما قال قائلهم بیت یک دل و خیل آرزو دل بچه مدعا دهم * تن همه
داغ داغ شد پنبه کجا کجا نهم * از اتفاقات قضا و قدر در آن زمان که این
امور مسطوره بظهور رسید و مصائب واقع شد وبای هیضه در کمال اشتداد
و هر کس بحال خود گرفتار بود و قسمت تدمین فقیر بجائی رسید که حضرت سید
الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب ابو ذر غفاری رضی الله
عنه مصاحب خویش بیان کرده‌اند کیف بک یا ابا ذر اذا کان بالمدینة
موت یبلغ البیت العبد حتی انه یباع القبر بالعبد ... وقت شنیدن

اینمعنی که رساله از دیار مغرب فرا رسیده دست از تقاضا کشیده بسبب
آنکه بعضی از فرزندانش سفر آخرت گزیده و شاه صاحب بجای خود
آرمیده بودند همینکه نائره این بلا فرونشست باز تقاضا شروع شد و صوفی
صافی قصد کردند که نزد حکیم الهی بخش که واسطه وصول استفتا است
چنانکه دانستی بعجلت تمام روند و از دست خود رساله را حواله کنند
بشنیدن این خبر سراسیمه گشتم و تحذیری بیش از پیش هم بواسطه برادر
موصوف و هم بلا واسطه بعمل آوردم و سخن بران قرار گرفت که یکی از اعیان
اهلسنت که با سرکار انگریز متعلق و در وثاقت و متانت ضرب المثل باشد
این رساله را باید سپرد تا او بتدبیر فرستادنش علی رؤس الاشهاد نزد
مجتهد کند هر صغیر و کبیر از خواص شیعه و سنی بداند که نزد مجتهد رسید
الحاصل درهمین اثنا روزی برادر محمد صبح آمدند و سر خود میکوفتند
گفتم مگر از آنچه من تحذیر میکردم واقع شد گفتند بلی دی روز وقت شام
حضرت صوفی نماز مغرب گذارده نزد حکیم صاحب تشریف بردند ایشان
پرسیدند که این اوراق چیست گفتند رساله مغربیست پس شیخ را نزدیک
کردند و کسانی را که گرد و پیش حاضر بودند و لیاقت فهم و ادراک داشتند بعلا
دادند که بیایید و رساله مغربیه بشنوید پس مولویصاحب رساله را آغاز نمودند
جناب حکیم صاحب و دیگر مردم چون شیخ مجتهد الزمانی در ابتدای رساله این
الفاظ شنیدند که جناب اجتهاد مآب عالی قباب نبیل الاوحد مولانا سید
محمد دام الله فیضه و افضاله وجعل الی الخیر مآله منبسط شدند و گفتند که حقیقت
اینست که محرر این رساله فاضل ادیب می نماید و غالبا خوب نوشته
باشد بالجمله مولویصاحب رساله را میخواندند تا رسیدند بجائیکه
مجتهد الزمانی از ثابت وثاقت و نادانی خلافت یزید پلید را بر خلافت
خلفای رسول ربانی ترجیح داده و بنده مناسب مقام این شعر نوشته

بودم **حکایت** از کرامات مجتهد چه عجب که گریه اش شنید گفت با زان ا
حکیم صاحب با وصف مزید حلم و وقار بهم بر آمدند و یک ناگاه مغلوب
غیظ و غضب گردیدند و دیگر حکما و اطبا عهد صحبت را شکستند و دست بر سینه
قانون زده بطرف داری مجتهد کمر بستند و طریق عناد و مکابره پیش گرفتند
چنانکه شیخ در بوستان میفرماید **ابیات** فقیهان طریق جدل ساختند
لم لا نسلم در انداختند که کشادند بر هم در فتنه باز که بلا و نعم کرد و گردن فراز
تو گفتی خروسان شاطر بجنگ که فتادند در هم بمنقار و چنگ که یکی بیخود از خشمناکی چو مست
یکی بر زمین میزند هر دو دست که و عوام کالانعام که این شور و غوغا بر بام شنیدند
و آواز غیظ و غضب جناب حکیم صاحب و هم نشینان شان گوش کردند از هر
طرف گرد آمدند و حقیقت حال را نمی دانستند مگر آنها نیز آوازهای تند را از
زمین بعرش برین میرسانیدند که کیست که حکیم صاحب را بخشم آورده
و بیچاره حلیم و کریم را رنجانیده بزنید و برانید چون مولوی بر بام در داد و در آن
وقت کسی کسی را نمی شناخت مولوی صاحب دست از تقریر برداشته بجای عجز
رسانیدند و بیاوری عصای خود گام زدند و ناکام سر خویش گرفتند
بصحت و سلامت تا بخانه رسیدند حالا که امید سلامت جز بنام ندارند
گفتم افسوس که حضرت صوفی عهد موثق را شکستند و بر انداز من کار
بستند و من سوار میشوم و نزد ایشان میروم تا در امور دیگر عهد شکنی و خود
فروشی و خود ستائی نفرمایند و راز سربسته را فاش نکنند بازی بزودی
رسیدم و حال پرسیدم مطابق اظهار برادر خرم الصدر بیان کردند و از
غیظ و غضب حکیم صاحب که از شنیدن شعر مذکور از جا رفتند و قصه کوتاه را
دراز نمودند تعجب میفرمودند گفتم هیچ عجبی نیست که آخوند یا من غضب
حلیم در روایات آمده و رفتن بمکان حکیم صاحب و بخلاف عهد موثق
رسانیدن رساله از دست خود دادن خلاف مصلحت واقع شده من بعد

[illegible] نداشتیم مگر پریشان درویش باشیدن و دل مسکین را بگزلک ملا
باشیدن باز گفتم که حالیا شروط دیگر را از دست نباید داد و وفای آن نصب
العین باید نهاد والا کار از دست و دست از کار میرود و سعی من در قید و بند گرگ
کهن رایگان میشود پس باید دانست که حق این رساله هنوز کسی را نیاموختم و مطلب
آن آگاهی پیش کسی نگفتم الا نزد شما که در چند صحبت از اول تا آخر تقلب شما را تلخ
نمودم گفتند امر واقعی است گفتم اکنون که رساله از دست شما بمعتقدین و مقلدین
بمجتهد رسیده لا محاله شما را به بیان معانی آن عبارات که اشاره بدان کردم و در حقیقت
بکمین نشسته ام و مرغ دانا را بدام و دانه گرفته ام تکلیف خواهند داد هرگز باین
وادی قدم نهید و همین قدر بتاکید بلیغ بگوئید که من محرر این رساله نیستم اگر شما را دریافت
مطلب این رساله ضرور است و بدون آن در جواب حیرانید باری خطوط بشهر و دیار
مثل دهلی و اکبرآباد بفرستید شاید نشانی از محرر پیدا شود و مدعای شما بر آید که قصه
زمین برسر زمین **الغرض** مقید ماندن مجتهد دران عبارت بهتر از انست که
نجات یابد و برهنمائی از ان خلایها بدر آید و در عنادی گشاید تا اهل علم و فضل
گویند که مجتهد بدون فهم فلان رساله را رد کرده و معنی سخن از امتحان و جواب
از ریسمان متحقق گشته بالجمله صوفی صاحب را بارها می فهمانیدم و میگفتم که خدا
را خلاف عهد مکنید و رموز را بر ملا مگوئید و بدعای خاطر نگاه دارید قسمهای شرعی
میخوردند که اکنون هرگز خلاف گفت شما نخواهم نمود و امریکه پیش آمد بشامت
اعمال رفت **بیت** گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ * تو در طریق ادب باش و
گو گناه من است * پس از انجا برگردیده بخانه خود آرمیدم همینکه دو سه روز
گذشت رقعه مجتهد اسمی صوفی صاحب رسید **سوال** از مولوی صاحب
جم المناقب مولوی سلامت الله صاحب سلمه الله در رساله که بزعم بعض اصحاب
از شاهجهان آباد آمده چنین مرقوم است مع ان الامامة ببیعة الواحد والاثنین
موقوف حقیقة کیف لا ولیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه وسلم معصوما الخ *

ترجمهٔ اینها عبارت موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه نوشته
عنایت فرمایند فقط انتهت بعینها و آنچه ایشان در جواب نوشتند همان مضمون
بود که تحریر و تقریرش عهد موثق از ایشان گرفته بودم لیکن بزیادت چیزی
الفاظش اینست بجناب افادت مآب خدام ذوالاحترام مولوی صاحب
عالی مناقب والا مناصب دام مجدهم بعد عرض نیاز گذارش است که در خصوص
تحریر ترجمهٔ عبارت مع ان الامامة الخ موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق
قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مباهاتم فرمود جوابش اینست که برین قدر
چه موقوف است فقیر در اکثری از مقامات رسالهٔ معلومه متوقف و متردد هستم
از حقیقت حال محرر رساله آگاه باشد یا جناب والا بنده بلد این کوچه نیستم والسلام
خیر ختام بعد ازین مجتهد عذر ایشان قبول نکرده رقعهٔ دوم نوشت که مولوی صاحب
جم المناقب رفیع المناصب زاد مجده رقیمهٔ کریمه ورود فرموده مرقوم خامهٔ بلاغت
شمامه گشته بود که در خصوص تحریر ترجمهٔ عبارت مع ان الامامة الخ موافق
لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مباهاتم
فرمود حضرت سلامت محرر جواب رسالهٔ معلومه از خدمت سامی سوال ترجمه و
حل ترکیب عبارت مذکوره نموده بود فقیر محض واسطهٔ ارسال آن بخدمت
بوده ام مگر خود هم مشتاق ترجمه و حل ترکیب آن هستم آنچه بخیال شریف در ترجمه
و حل ترکیب آن بگذرد بی تکلف و بلا تقیه رقم فرمایند که مقام تکلف و توقف
نیست و آنچه قلمی شده که برین قدر عبارت چه موقوف فقیر در اکثری
از مقامات رسالهٔ معلومه متوقف و متردد هستم حضرت سلامت اگر مقامات [illegible]
حضرت سامی را در آن توقف و تردد پیش آمد رقم فرمایند که فقیر [illegible]
هستم و خالی از [illegible] استفاده نیست و عبارت سابقه که استفسار از
ترکیب و ترجمهٔ آن شده مقام توقف و تردد نیست [illegible]
صحیح باشد تکلم البحث آن فرمایند والا [illegible]

چرا سفرما یند و اینکه رسم شده که مبتدی بلد این کوچه مشار الیه این کوچه
چیست کوچه علم لغت یا نحو یا کلام و بر تقدیر آنکه شقیق از سلک و شوارع
این فنون بلدیتی حاصل است پس محلی برای این کلام غیر از مضم لفظ
یا محلی که محرر رساله برای منع خلع قرار داده بخاطر نمیرسد مفصلاً قلمی فرمایند
والسلام ٭ بازشاد صاحب همان سوال رسیده الاشد فداً و نادرة
که قدوه ارباب تحقیق زبده اصحاب تدقیق جناب اجتهاد مآب مولوی
صاحب مکرم دام مجدهم نامه نامی متانت انتما متضمن طراز گوهر
گریبان ورود گردیده هیچ بخاطر نمیرسد که باعث بر تقدیر بحث و تفتیش
چیست اگر عبارت معلومه در نظر محرر جواب رساله معهوده از روی قوانین
عربیت و تراکیب نحویه خللی و سقمی داشته باشد زبان تعرض باعتراضش
در تحریر جواب بگشاید برای صحت و سقمش استتها داز فقیر چه ضرور یا این
طریقه حل معنی عبارت منظور است پس موجب مثل مشهور مشهور دهلی دور
عجب آنکه محرر مسطور با وجود سامی جناب که بجهت زبان رسیده دوران
اند حل عبارت از من بی بضاعت مطلبیده واستشهاد درین باب از زبان
جناب میکنند از تکرار اهتزاز نسیم عنایت چنان گل میکند که رفته رفته شاید
این مدعا همچو سابق لباس استغنا پوشیده متناول و متداول خواهد
گردید شهر پر از علما و فضلاست فقیر را از امثال اینچنین تکالیف معاف
دارند من قبل پای زد الو هستم دم و دود گفتگو با حدی نمیدارم و ازین وادی
صد مرحله راه دور میروم واین صراحت اشاره سابق است نظمیت
انکس ست اهل بشارت که اشارت داند ٭ نکتها هست و لی محرم اسرار
کجاست ٭ وانچه از اشتیاق ذات مجمع صفات نگاشته برای دریافت
دیگر صفات و بودن خود به دولت و اسطه ارسال از تنگ ظرافت
سلاک جلیه ٭ دیگرم تر از سوال سایل است اگر [illegible] و سقیم عبارت

معلومه نشان با هم دیگر بر العالی خدمت عرضه دهم شرح صیدانم که هرچه درین باب
پیش تلامذه جناب صورت گرفته باشد حواله القلم وقت رقم گردد تا راقم
آثم ازان مستفید شوم و حرف افاده و استفاده که بزبان خامه بلاغت شمامه
رفته افاده میکند که جناب را افاده انتقام منظور است والا خود کسانیکه
مفید عالمی بوده باشند محتاج استفاده از دیگرے نمیشوند و معلوم نیست که مراد
از واسطه واسطه فی العروض است یا فی الثبوت یا فی الاثبات اینهم افاده
فرمایند والسلام **باز مجتهد باین عبارت جبارت نمود** مولوی
صاحب جم المناقب جسیم المناصب سلمه الله رقیمه تودد ضمیمه بورود مسعود تعجب
بر تعجب افزود انچه محرر جواب رساله معلومه از ایرادات و نقوض خواهد نوشت
اول بخدمت گرامی خواهد فرستاد اعتبار دافرا رو حیله و حواله ندارد و غرض
از استفسار معنی عبارت سابقه و حل ترکیب آن استکشاف مبلغ انصاف
سامی و اخلاق گرامی که زبان زد خلق است بوده و تردیدیکه درباره سبب
استفسارش ذکر فرموده اند حاصر نیست لعدم کونه دائرا بین النفی والاثبات
و افاده تازه که درباره عدم استشهاد محرر جواب از فقیر قلمی شده افاده
تعجبها فرموده آن شفیق را چگونه معلوم گشته که محرر جواب از من استفسار
و استشهاد نکرده و من بجواب الشان هیچ نگفته ام غالبا که طور این افاده ورائے
طور عقل و مستند بکشف و شهود بوده باشد و انچه نوک ریز خامه گردیده که اگر
از صحت و سقم عبارت معلومه نشان باهم دیگر بر العالی خدمت عرضه دهم
فقط این قضیه اتفاقیه است یا لزومیه و علی الثانی وجه ملازمت و علاقه
لزوم چیست مفصلا بیان فرمایند عجب که خود بدون استفسار احدی توقف
و تردد خود را در تحقیقات آن رساله بیان ساختند و اکنون نشانے
ازان مقامات نمید هند و استفسار یکه از تعیین واسطه فی العروض یا فی
الثبوت یا فی الاثبات فرموده اند عجیب است خود پهلو تهی کردن و از دیگران

نداشته والا طلب شهادت از فقیر بے بضاعت نمیکرد و این قدر باز
نخواست از ذات معدن حسنات بظهور نمی آمد و استفساریکه از
بودن قضیه معلومه اتفاقیه یا لزومیه بر روی کار آمده و اختیار احد الشقین
بعده بر فوت تدارک جناب واگذاشتم زیرا که شق اول مفید مدعاے
من است و شق ثانی هم ضررے نمیرساند و اظهار شده و توقف خودم
در اکثر مقامات رساله در جواب سائلی که سوالش بواسطه ملا فرمان رسیده
و تصلی تخصیص اللبیب وایقاضا للسائل المجیب کرده ام وعلاوه بران
در نظر اعراض ازین کلمکل داشتم معلوم شد که بسبب کثرت مشاغل هنگام
تحریر جواب توجه کامل بطرف معروضه فقیر نمیفرمایند ولی تکلف بمقتضاے
عنایت قلبی هرچه بخاطر شریف خطور میکند حواله بقلم می نمایند و عجب
از عجب است چه فقیر سابق عرضداده ام که اگر از صحت وسقم عبارت
معلومه ارشاد فرمایند دیگر بار گذارش کنم از حکم بصحت وسقم از مطلوب
اغماض فرمودن وطلب دیگر محرره فقیه نمودن بصدای آهنگ خارج درین
مقام لب گشودن و بخواے قانون مخالفت جنگ در زدنست و از راه
راست دور افتادن و از جای زیبا و ند رفتن است تا هرچه در جواب طلب
تعیین یکے از وسایط ثلثه حواله خامه غرابت شمامه شده است بس غریب
و غریبیت نهایت عجب مستفید را از مفید استفسار رسید یا بالعکس
بینوا توجروا و عجب تر آنکه افاده شد که معنی وسایط ثلثه بخیر تحریر در آید
ازین افاده صاف تراوش میکند که کار از مناظره بجادله و مکابره
کشیده والا احتمال مفهوم مخالف منافی شان اجتهاد است والله الهادی
الی سبیل السداد و از هیچ حال آداب دانی بوجه احسن هویدا است
چنانچه بطی کشح از تعیین مطلوب کیفیت معرفت صناعت میزانی هویدا است
و بنا بر انقلاب مثل مشهور که خاطر اقدس را خورسند فرموده مستفید را اعتقاد

نشود تا نه ع هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد * فقیر طلب تعیین یکی از
وسایط ثلثه کرده ام نه طلب معنی آنها و بینهما بون لا یخفی و ملازمان باز بطلب
معنی لب وا میفرمایند و فحوای مثل مشهور را خود برای خود اختیار می نمایند
والسلام **در جواب این مکتوب** آن مجتهد الزمانی بدمغزی طویل
نوشته مطاعن خلفای رسول الثقلین است که تعلق واسطه بواقعه احد و
خیبر و حنین لیس مجتهد بزعم خود از کتب اهلسنت درین مطاعن گوی سبقت
ربوده و گمان برده که میدان بدست او بوده حضرت صوفی عجم آن شیر
مصلحت آن دیدند که شروع باشعار عشقیه فرمایند و مجتهد الزمانی را
معشوق بیوفا و خود را عاشق شیدا قرار دهند و بالآخر در خاتمه آن
بآیت کریمه ولقد عفا الله عنهم که در تحقیق جواب طعن اول مذکور است اکتفا
نمایند چنانچه آغاز آن مکتوب اینست **مکتوب غرابت اسلوب**
ورود و عنایت فرموده ابواب مسرت و ابتهاج بر روی دل و دیده
مشتاق گشود ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی * طرفه
تماشای عجیب ماجرایست که طبع چالاک ملازمان ما کجا بکجا رسیده
و هیچیک مقامی را گوشه نگذاشته که آنجا نخزیده **بیت** یار ما هر ساعتی
آید بیار دیگر * کسوت دیگر بپوشد بهر اظهار دگر * فقیر هم سر سخن و نیز
بهر جا که رسیدند دویدم و هر جا که خزیدند رسیدم **بیت** چه قدر بدشت
وحشت به پیت دویده ام من * چه قدر رسیده تو چه قدر رسیده ام من
الی قوله **بیت** گل شدی بلبل و سرو شدی فاخته ام * من بهر رنگی که
انداز تو ساخته ام * باز مجتهد راه تطویل سپرد و در تقریر آیت
مذکور گفتگو کرد و این عبارت نوشت که چون تنها از عفو مشایخ کبار
اصرار بر فرار روز خیبر و وادی الرمل کرده اند پس وجود عفو و عدم آن
یکسان باشد چه این غزوات از احد متاخر بود نه متقدم بران لیکن

روانه شد و مجتهد بر مضمونش از مبتدا تا منتهی اطلاع یافتند یا برادران
و فرزندانش بیشتر که از یکه اقبال یعنی سبحان علیخان و فرزندانش زیاد
تا لیها بعمل آورده اند و اتفاق بران کردند که تعزیری و تشهیری نسبت بسوئشا
صاحب ابتوا نمی کرده آید که باعث عبرت خلایق گردد و لیکن در یکجا
بمشوره خان معزی الیه استفتا درباره تعزیر و تشهیر نوشتند بلکه با دلیل
آنرا مدلل نمودند عبارتش اینست چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
حضرات اهلسنت وجماعت درینصورت که مثلا زید مذهب امامیه اثنا
عشریه دارد و موافق مسلک خود زبان تعریض بعدم عدالت و عدم طیب
ولادت جمعی از صحابه کبار که بنا بر مزعوم امامیه اعدای اهلبیت اطهار بوده
اند میکشاید چنانچه در مقامی بعد ذکر فرار مشایخ کبار در جنگ احد و خیبر و
حنین میگوید فانهم فروا فرة عقب فرة و مرة بعد مرة و هم بنا بر تعریض بمثل
مشهور ستهجن می نویسد که یک خطا و دو خطا آخر تا کی خطا و عمر که بظاهر اظهار
تسنن میکند در مقام جواب نسبت بجناب ولایتمآب نظر بکباره کشتی انحضرت
از بیعت خلفا در عهود ثلثه آنرا فرار قرار داده میگوید انه فر فرة عقب
فرة و مرة بعد مرة فی عهود ثلثه پس بر اصول موضوعه حضرات لازم آمد
یک خطا و دو خطا بلکه سه خطا آخر تا کی خطا انتهی موضع الحاجة من کلامه
عمر که بسبب تعریض و تشنیع مذکور که در پرده الزام ما لا یلزم نموده
و نسبت بزید با برادر و از دیاد لفظ سه خطا تصریح کنایه بمثل مذکور ساخته
از دایره تسنن خارج میشود یا اینکه با وصف چنین تشنیع و سوء ادب
بحق خلیفه چارمین مجاز بمحیط دایره تسنن می باشد و بر تقدیر اول چنین
معترض معترض قابل کدام حد و تعزیر است انچه موافق مذهب فرقه
سنیه بهیه بوده باشد بلا عصبیت مذهب مرقوم قلم افادت رقم
شود بینوا توجروا و اینهمه سه زن یعنی محررین استفتا

چندکس را نزد فقیه افخم مفتی اعظم یعنی جناب مولوی ظهور الله صاحب سلمهم الله
تعالی که جواب استفتای اول مجتهد را بعبارت مختصر ادا ساخته‌اند چنانچه در کلام
مجتهد دالستی گذاشتند تا هر وقت موکد باشند که بزودی جواب شان باید نوشت
و نیز حد و تعزیر یکه برای مصور الفاظ مذکور از کتب فقهیه ثابت باشد بتصریح
بیان باید نمود لاجرم افتان و خیزان نزد شان رفتم و گفتم که در جواب این
استفتا چندی تعلل باید نمود تا من آن بزرگ را اینجا نه خود پنهان کنم و قابو
یافته سوی کانپور روانه سازم قصه بس طویل است مختصر میگویم که مجرد رسیدن
منجانه رقعه در غایت انجاز نوشتم که إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ
فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ لاجرم صوفی صاحب بمحنت انتظار
نزد بنده آمدند خیلی مضطرب گشتند و بعد از مقالات بران قرار گرفت
که سمت کانپور باید رفت تمام روز و اکثر شب ایشان را نزد خود نگاه داشتم
و از چشم اغیار پوشانیدم و چون شب آخر شد بعد مهیا کردن حوایج ضروری
که در اثنای راه بکار آید جناب شان را روانه نمودم و دعای تودیع خواندم
تا بزودی بے تعب و مشقت بکانپور رسیدند و ازین مهلکه نجات یافته
باستراحت تمام آرمیدند و مخالفین را معلوم شد که صوفی از شهر هجرت
کردند و جناب مولویصاحب یعنی مفتی اعظم که بهزار تعلل چند روز
بسر کرده بودند در فتوی مشوره فقیر قیدی افزودند اینمضمون رقم
فرمودند که اگر کسی از طرف خود درباره جناب مرتضوی کرم الله وجهه چنین
کلمات یاوه نویسد البته قابل تعزیر خواهد بود مخالفین چون قدرت بر مدعا
خود نیافتند هر یکی کفهای دست را بهم میسایند و بمقتضای یوم یعض
الظالم علی یدیه انگشت خویش را بدندان تاسف میگزیدند چون آتش فتنه
یعنی ذکر حضرت صوفی اندک فرو شد بتحریر رساله دیگر یعنی کاشفة اللثام
عن تلبیس المجتهد القمقام قلم برداشتم یعنی این استفتا را که درباره حد و

تعزیه برگشته در کوچه و بازار شهر گردانیده بودند نیز رد نمودیم و بادلائل
و تحقیقی باثبات رسانیدیم که صوفی بر اصول فریقین ملحد و تعزیر مستحق
و پاک بوده اند و بمقتضای کتب دینیه فریقین ملحد و تعزیر مجتهد مستحق
و تبرا از اصحاب کبار سید ابرار که رقصه در دیده دهن رواج داده اند
و بنیاد مذهب محدث خود را بران نهاده اند خلاف قرآن مجید و احادیث
شریف و تصریحات محدثین و مجتهدین شیعه است غرض که در تحریر
این رساله هم خیلی جانبازی و جان نثاری بعمل آمد و در آغاز و انجام
آن چنان تقریرات بر صفحه کاغذ ریختیم و شکایات را بتعریضات آمیختیم
تا مجتهد و اولیای او را که بعد از سفر صوفی موصوف ذهولی و فتوری در
بجواب رساله قدیمه در گرفته بود دهن باتش شوق میسوختیم که چگونه مجتهد شیعه
انگیز و دار ابحاث آن رساله نجات یابد غیرت و حمیت مذهبی در گیرد
از جمله آن شکایات یکی است که تا این زمان که هفت ماه کامل گذشته
در انتظار وصول جواب الجواب انواع آلام و اتعاب کشیدیم **بیت**
تیغ هندی و خنجر رومی + نکند آنچه انتظار کند + با وصف مهیا شدن
سواد تالیف و تصنیف بحسن مساعی سلف شان که از جمله آنها علی ابراهیم
خان باشد و اجتماع علمای دار السلطنت مذکور و صرف همت ایشان
در تالیف جواب رساله مسطور جوابی بر نمیگردد لاجرم اینمعنی مورث صدگونه
استعجاب و استغراب میشود که هرگاه نوبت بفرستادن مجلدات ضخیمه
از جانب احقر الناس خواهد رسید بالیقین سواد لکهنو با کمال وسعت و
فسحت که نمونه عرصات کوفه توان گفت مصداق ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ و سکنه عمارات مرتفعه و بقاع حصینه آنجا مورد
أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ
خواهند شد و روز تغابن با آن طول و عرض کما اخبر عنه الله تعالی

مکان مقدار ده الف سنة طلب کفایت نخواهد کرد القصه این مضامین
بجهة شهرت رساله مذکور بعد از طبع آن درین شهر عماید ریاست وارکان
دولت را بران آورد که بهر حال دفع عار و ننگ از خود باید کردن و اوراق
سابقه را که مجتهد قدری بجواب نوشته بودند باید دیدن و احسن شقوق معهود
مستقیم و مرسوم قدیم آنکه علما و طلبه را باید گرد آوردن و اجزاء رساله را
برایشان تقسیم باید نمودن تا هرچه بذهن هرکسی جوابی خطور کند آنرا قلم بند
نماید و این همه نزد مجتهد رسیده باشد انچه را پسندد باقی دارد و ما سوای
آن محو نماید و گرد آوردن تقریرات و رسانیدنش عند المجتهد نزد بعضی روا
بدست مولوی محمد باقر بود که علی المشهور ولد اکبر مجتهد الزمانی است و حال استعداد
او کمتر ازانست که بعضی از مطالب سهله آنرا تواند فهمید چنانچه شاه صاحب
در آغاز جواب رقعه سوم بقلم آورده اند تا بجواب الشرایع چه رسد و بعضی گویند
که نوبت التجا بدان مقام کشیده بود که منشی الملوک یعنی کنور رتن سنگه را هم
بمقتضای وحدت ملت شریک ساختند بالجمله غایة السعی مجتهد متواتر شنیدم
و پیچ و تاب مجهول آن متحیر بودم که چگونه انچه جناب مجتهد بعد الطا متوالیه باقی
گذارند و ترتیب میدهند بدست من افتد و درین امر از نزدیک
و دور میکوشیدم که ناگاه بخواهاب بیت چه خوش گفت دمشق شاه گوینده کان
که یابنده نادجوینده کان * یکی از احباب نزد من آمد و گفت که مجتهدین جواب
رساله می نویسند و اولین و آخرین قوم درین مشوره شریک میشوند و اجزای
جواب بعد اصلاح مجتهد که بقلم جلی می آید در بیاض میرود گفتم خدا را فکری
باید انگیخت گفت حاجت الحاح نیست و اشکالی و کلفتی ندارد زیرا که
کاتب را بمع ... است اصل را که مزین بخط مجتهد است از وی توان گرفت
نشد بلکه در نقل برداشتن عجلت نمائی گفتم انقدر بزودی نخواهم نوشت
دینها بیرامون خیال کاتب نخواهد گردید که نقلش نوشتی بلکه بعد رسانیدن

البته

در عرض دو سال مسوده تمام شد و در نسخه صحیحی که مشتمل بر یکصد و پنجاه جزو است
فراهم آمد درین وقت برادر معلوم گفتم که نقل آن شروع باید کرد مبادا
بیکا بی و بهم در از فاتش گردد و نوائر فتن ملتهب شود پس ما هر دو کس موافق
فرصت در خانه می‌نشستیم و در بروی مردم می‌بستیم و هر روز قدری می‌نوشتیم
تا آنکه برادر مسطور بعد مردن نصیر الدین حیدر و قرار گرفتن سلطنت بر نصیر الدوله
محمد علی بادشاه تعلق ظاهر یکی بمین داشتند کما مرت الیه الاشارة تکسیر
نکرداشتند و بحکم ضرورت بعمارت مکانات پرداختند و هرچند فیما بینهما
کردم و رسم قدیم را افزودم لیکن بجهت آنکه ناظم خانه جز ایشان کسی نیست
دل بیان نمی‌نهند الحال قطع نظر از کثرت مصائب و مکروهات کسی نماند
که او را نزد خود برای تصحیح و مقابله جزئی تحریرات دیگر باره هم و الله المستعان
وعلیه التکلان **اما بعد** الخ باعث تحریر رساله قدیمه و این کتاب
سیوم که نامش اذا ارق العین عن بصارة العین نهادم و وجه تسمیه بعد از
ادراک معنی لفظتین که با بروشنا تعبیر توان کرد و شنیدن قصه رد و
قدح رساله تبصرة العین که مجتهد الزمانی نوشته و آفتاب را بگل
اندوده و بر او طلا است [illegible] ظاهر است و هرچند مجتهد مذکور کتاب
خود را نامی نکذاشته که زمانی بعضی از اجله ذکیان و منقد الشرح لفظ
تشیید المبانی شنیده ام الکنون وقت آن رسید که بعضی از مقدمات
گفته شود که موجب تشحید اذهان و مزید اطمینان و عذر مولف نزد سامعان
و ناظران باشد و سبب آن گردد که بیدار دلان دقیقه رس و نظار گیان
روشن نفس محنت و مشقت کمترین را در تالیف این کتاب نصب العین
دارند و بر حالش ترحم آرند بعضی از دعای حسن خاتمه و ترقیات نشاتین
محروم نگذارند یکی آنکه من در سبح دقیقی حتی وقت تحصیل علوم رسمیه که
[illegible] از فضلای امامیه بود چنانچه استفاده کردم خوشامد و چاپلوسی آن فطله

بزاد

نداده‌ام لاجرم هزاران کس در فیض آباد و این شهر نیک میدانند که چون سخن
شیعه در مطاعن اهلبیت عظام و اصحاب کرام و عقاید اصولیه از الهیات
و نبوات و معاد و غیر آن مخالف اعتقادات سلف صالحین رفته بالضرورت
بابطال باطل و احقاق حق و توضیح ادله و تبیین و تنقیح آن پرداخته‌ام و گاهی
مصداق الحکم اذا اشتلهم نگشته‌ام بلکه اگر کسی از اهل ایران و غیرهم درین شهر
از اهل فضل و کمال آمده یا از سابق مقیم بوده مثل ملا مهدی و آقا محمد علی و
غیره بدیدنش رفته‌ام و در مباحث مذهب معرکه‌ها آراسته‌ام پس از مناظره
نسائی باقی نمانده است مگر مجتهد عدیم المثال و مسکی ادیکا قبال و پسینش را
که مجتهد الزمانی بخیال اینمعنی که مبادا کسی از اهل سنت بر سر محفل درین امور از
هر طرف بتازد و روز بازار اجتهاد را بشب تار مبدل سازد از گفتگو احتراز
شدید دارند و من چند بار نزد مجتهد و برادر ایشان رفته‌ام و روزی میرزا اعلام
علی بیک فیض آبادی از حال من عند المجالست خبر دادند ولیکن مجتهدین قدر
بر سخن نپاختند بلکه مجتهد الزمانی مولوی محمد باقر فرزند خود را که او شوکت فارقه
در دست داشته و از سابق درهمین شغل بود بعد از اخبار میرزای مذکور از ذکر
و بحث باز داشته چنانچه این حکایت بمقامی مناسب خواهی شنید انشاء
الله تعالی اما مسکی پس هرچند او شغفی بتقریر هم دارد لیکن روزیکه من بتوسط
معلم فرزندانش با او ملاقات کردم تا حال بعضی از اقارب خود را که بگناه
بیگناهی بحکم منتظم الدوله بزندان رفته بودند از زبانش بشنوم و صورت
رهائی بدست آرم نتوانست سخنی در مذهب گفتن بسبب آنکه واسطه ملاقات
بگوشش مسکی رسیده‌اند که فلانی تا مدتی در شاهجهان آباد مقیم بوده و من هرچند
خواستم که او را بوادی مناظره کشم چنانچه سبب تصنیف فصل الصحاح پرسیدم
لیکن ...زالیه بوادی بحث مذهب قدمی ننهاده و بر ظاهر است که چون
شخصی کلام نکند متکلم باوی چگونه زبانی توان کشود و بر اهل دانش و بینش

مخفی نیست که چون همه مجتهدین با وجود شرکت مسلکی بلکه جمیع شرکای اهل نحلت خود
مثل کنور رتن از عابدین رام و لچهمن در جواب بصارة العین با عجز و زبونی
هم آغوش و با کمال حیرانی مدهوش اند چنانچه مفصلاً ازین کتاب بعنایت الٰهی بر
خواهی داشت پس حال مناظره لسانی ایشان ازینجا بخوبی ظاهر گشت و هرکه
در موافقات فقیر اندک غور فرماید تواند دانست که در بهم رسانیدن کتب رفقه که
بلا تناهی اعداد رسیده آنقدر کوشش بلیغ بعمل آمده که مجتهدین و متکلمین ایشان
در چار موجه حیرت افتاده اند و بعنایت ایزدی مطالعه اینهمه کتابهای بی مراعات
خوشامد و تقیه و بدون توسط احدی از اهل سنت و امامیه چنانچه دلخواه بوده
دوم آنکه هرچند جناب مجتهد الزمانی در سلطنت نصیر الدین حیدر و وزارت
منتظم الدوله گاه گاه مشتاق لقا بودند بسبب آنکه زبانی مرزا اظهر علی
منجم کشمیری تقسیم تصدقات سلطانی و مرزا فرخ شاه بین قصه های سلاطین
کیانی چیزی از تقریرات فقیر می شنیدند ولیکن اکنون در قلب ایشان از تعبی
هم اختلاجی احیاناً بهم میرسد که شاید محرر بصارة العین دکاشفة الظلام او
باشد تا در کمین من چیزی یار قصد کردند و در التباس افتادند از انجمله آنکه
در قرب این زمان چنین کس از اهل سنت او برانگیخته کرد فلان مسجد
باید رفت و باید دریافت که آنجا کی رسیده است پایگاه علوم چون جاسوسان
پرسیدند حاضرین گفتند او جمعه می آید و امامت میکند و وعظ بتقدیم میرساند
پس تمکین که نشسته قضا را است آن روز در مسجد دیگر نماز جمعه گذاردم چون
جاسوسان بر هم خوردند نماز باجتماع کردند و هم مواعظ مرا شنیدند خبر مجتهد بردند
که فلانے فی الحقیقة بر ترجمه هندی هم قدرت ندارد تا احکام تفسیر و حدیث و
واصول و فروع [illegible] افشای التباس این است که درین مسجد و مضافات
آن [illegible] کس [illegible] نام [illegible] ملک فرستاده که آن مجتهد هم
در فروع گفتند و منتفی است مگر ولکن مشتبه آه تحقیق نپذیرفت یعنی

السید

رسیده بود دبلای دل اینجا گذشت * بالجمله از روز طبع کاشفة اللثام محبین
آنقدر پیچ و تاب دارند اگر بر ایشان عیان شود که این تالیفات از کسی است
که اهتمام طبع و نشر و گردانیدن رسایل از وی می باشد امروز نوایر فتن و شعلهای
حوادث و محن بچرخ طبیعی سر کشید بلکه اگر احدی را بصحبت فقیر بینند انواع عقوبات
برای او برگزینند لاجرم داد انصاف از تو میطلبم که درین تنهایی و بیکسی تصنیف
این کتب بسیار که تتبع هزاران کتابها در است و هر کسی از فریقین بدینش
متحیر است داولین و آخرین رفضه بلاحظه مباحث آن بیاد افواه میرسند
و بضلالت شان همه خاص و عام پی می برند چه محنتها دیده ام و چه مشقتها کشیده
ام و با این همه همین میگویم که بمقابله ائمه الرفضه و عقل کل شیعه فقط بتوسل
ارواح مقدسه حضرت سید انبیا و ائمه رشد و هدی صلوات الله تعالی
که تایید الهی عبارت از آن است غالب گردیده ام و آنچه نظامی علیه الرحمه
بسلک نظم کشیده همانا این و قصه پیشوایان روافض پر کرده فن است *
نظم چو نیرو فرستی بتقدیر پاک * ز موری بماری بر آری هلاک
چو سرداری اژدر بکند ره دورا * هم از لشه مغز مرد ورا * چو در لشکر دشمن
آری رحیل * بمرغان کشتی خیل و اصحاب فیل سوم آنکه بعضی از کتابها
که مجتهدان از کتب اهل حق شمرده و در لشتید وقت احتجاج تام آن سپرده
بسبب تحلیقی که در تبییض این کتاب قرار رسیده و بعضی از امور که سنگ
راه گردیده بود التزام کرده تتبع آن رسم پیش ناظرین و سامعین عزه نشوند
که چون فلانی درین کتابها ... با تعذر تطبیق نقل با اصل حرفی نمیگوید لاجرم
ضرور است که مطابق بنفس الامر باشد بالجمله اکنون قریب یقین است که
روزی فاش میشود در تمامی شهر که چنانچه فلانی در مناظره و همت کسانی و شهرت
دادن رسایل مذکوره میکوشید در استیصال مذهب شیعه کتابهای نخجمه
بقالب ترصیف ریخته و گرد مصیبت و بلا از هر طرف بروی اما [illegible]

ازین جهت در تبییض این کتاب بسر تعجیل میکنم و هر چند بنظر می‌آید البته طاهرا
قوی دل باشم و شبهای دیجور بطلب کتب تنها نزد کتب دوروسیر و م و گزندی
از قتل و آسیر بمن نرسد لیکن بحکم بشریت هر روز و شب اندیشه دارم و هر
صبحی که درین شغل بشام میدل میگردد و هر شام که باخر میرسد غنیمت
می‌شمارم و نظر باسباب ظاهر چنان میدانم که زودتر کربت غربت
رو میدهد یاران حمیم و اقربای قدیم از کلمه حق خاموش باشند و آیت
هل جزاء الاحسان الا الاحسان هم از قرآن مجید نخوانند و نگاهداشتن من در
خانه خود هم یارو [illegible] مصلحت ندانند و نوبت ورود مصایب بدانجا کشد
که علامه تفتازانی در شرح تلخیص و قدوة المحدثین عسقلانی در لسان المیزان
از ابو الطیب نقل میفرماید معشر [illegible] رمانی الدهر بالارزاء حتی فؤادی فی غشاء
من نبال فصرت اذا اصابتنی سهام تکسرت النصال علی النصال چهارم
آنکه بسیاری را از اهل فضول می‌بینم که کتب شیعه خصوص آنچه مجتهد الزمانی
نوشته و شکی سر راقبال نگاه براعت بزعم خود بسته باراده جواب دزد
دارند و میخوانند که خود را بجولان در آرند یکی از ایشان روزی از من پرسید
که آنچه در صحاح آمده که لما خلع اهل المدینة جمع ابن عمر ولده و حشمه این حشمه
که غلام او بود و نیز [illegible] دیگر ازین جماعت برای ملاقات یکی از ساداتی
که نزد من نامدست مقیم بود قدم رنجه نمود و گفتم درین حدیث میراث که خلافت
راشده تا سی سال باشد بعد ملک گزنده بعد آید بوالفضول گفت الفاظ
حدیث یاد دارم که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم تکون ملکا عضوضا گفتم
تنها می‌باید پس قاه قاه میخندید یعنی خلافت تا سی سال [illegible] است
[illegible] و بعد از [illegible] زبونی چون پیرزن دهر کار ولفظ خلافت مونث
است رعایت تانیث در لفظ عضوضه هم ملحوظ است [illegible] هر یک
[illegible] از کثرت خنده بر زمین می‌غلطید و او برما میخندید و ما از خنده او

پیوسته چیزها فراهم آورده‌اند و رسولان که بشبه تجار رسیده داشتند اوراق را
زیر انبار یافتند پس عجلت کنان نزد شیخ بردند و در طلب جواب بعد عذر
فراموشی تعجیل کردند فرمود سحرگاه بیایید ایشان چون صبح گشت بجز اجزا سواد
یافتند متحیر گردیدند و از ملازمین پرسیدند که مگر شیخ در بقیه روز و تمام
شب بتحریر مصروف بود گفتند عادت او تا دو پاس است شاید ساعتی
افزوده باشد چون بسی گیستیم که کلام مرا باقی گذارند هر چند در سطاوی انجاش
دینی بجهت الزام و تحقیق یقینی سخن را بدان درجه رسانیم که ع فلک گفت
احسن ملک گفت زه ـ ولیکن جمعی بجهت فرط جهل و حسد و برخی بسبب
غیظ و غضب ضرور است که مثل یار سیاه برشوتیده و مانند یاجوج و ماجوج
مفسدین فی الارض از هر طرف ریزند اما بمقتضای ذات الله الموفق بیضیه
بی غبار یا توسیکوم که از هر جانب منکوب و مخذول خواهند گردید و گاهی مظفر و
منصور نخواهند شد یعنی در مناظره مخالفین طوری اختیار کرده ام که عنقریبا
از هر طرف چنان مسدود شده که اگر اولین و آخرین ایشان جمع شوند قدرت
نیابند که چند جزو را از کتاب بلا انفصال بعد ذکر کلام فقیر رد کنند و با ثبات
همه تقریرات لاطائل و تحریرات بی فائده ایشان بیش از غم و غم سکان
وجیش تحران وینیق غراب وطنین ذباب نخواهد بود که صاحب علم و نظر
با دنی توجه بدون جمع کتب کثیره و اعانت یاران هم وتیره ذب این کلام
مسطوره و حفظ این خزانه برگزیده نتواند نمود بحول الله و قوته سبحانه ما اعظم
شانه ششم آنکه چون شیعه مناظره اهل حق بدلایل الزامیه نمی‌شوند
و تحریری نمی‌یابند میگویند که تمام فلان کتاب و فسخ کردند چنانچه در دار الحرب
در صور ارم و غیر آن خیال دارند در کتب مطبوع و نامطبوع نشر غمزه می‌آید
و حالانکه بعضی ازین قسم کتب بدولت سرای حکیم الملوک ادام الله تعالی
لطفا ته هم موجود است چنانچه بعضی از فرزندانش اقرار کردند و میان رایرسته

و قیس علی [illegible] در باره بعضی از شروح کافی انکار نمایند و راه عناد می پیمایند
هرگاه در کلام فقیر استدلال بسیار ازان می بینند حالانکه دیده این کتاب را تا
مدتی ندیدیم و بسیاری از مطالب آن برای الزام رفضه برچیدیم اکنون جمعی از حمقا
گویند که رساله نوشته و پرداخته فلانیست و برخی که بعضی از رسایل سابقه دیگر نیز که
مشتمل بر نام این کتاب یابند در راه این تهمت را مطلوب نفس رسیده وا دانند
می‌فهمانند که مؤلف کتاب یعنی محمد صادق شیعی متوطن حاجیا للتفصیل این کتاب
که بنام شافی شهرت یافته چنانچه از تصنیفات بعضی از اکابر هم همت ظهور
دارد شنیده که نام این کتاب البیان الشافی فی حل احادیث کتاب الکافی
است و تشیع مولف مذکور خود از دیباچه کتاب واضح است قطع نظر از
خصوصیات دیگر یعنی بکمال توجه شیخ علی اکبر که با وصف تبحر علوم و شرف غزو
و ممتاز بود [illegible] از اهل تبریز پایه وزارت داشت و بخدمت کافی کلینی و ارادهٔ
شرح آن همت میگماشت و بودن این کتاب در حقیقت از عطیات یکی از
ملائکه مقربین و مطابق گردیدنش بمذاق متقدمین از حکما و علماء راسخین و [illegible]
العبارة المعوّدة الحمد لله الذی جعل اهل البیت والنبوة مصابیح الهدی و مفاتیح الخ
من اقتدی بهم اهتدی و من اعرض عنهم و اقتفی فقد ضل و غوی فسبحان من
خصصهم بخصائص لا تعد و لا تحصی و اعلم عباده بهم باعلام الرضی و الرجی فقال
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بعد از نعت شریف و چند
سطر میگوید فیقول العبد الذلیل الراجی الی رحمة ربه الواثق محمد الصادق
ان کتاب الکافی لما کان کافیا فی اصول الدین بازاء وصاف حمید الخ
کتاب باطناب و اسهاب ذکر کرده و نامهای سیزده ائمه هدی از آغاز تا انجام
برده و فرزند حضرت امام عسکری را امام مهدی شمرده از انجا که نسخه
مسطور بسیار کهنه و در بعض مقامات موصول و محذوف است درین مقام
برین مقدار اقتصار کرد در امتیاز کتاب کافی [illegible] و به ثبوت تشیع مختصر معلوم

باقی اکتفا نمود و شنید بالجمله تقیه و تخریب مرسوم روافض است نه عادت
اہل سنت پس تحریک شیعه به مرده سنیان و برای فریب طبایع ناکارنگ
در آمدن و مانند ابن طاوس در پلپوستن دست جلوه گری آرائیده کما یدل
علیه الکتاب المسمی بالطرائف و مثل دیگران در روم و شام وجاهت
پیدا کردن و گاهی متن کتابی نوشتن و نامی به شرح متن دیگری
یا مورد دینی در پیوند و نقصان و زیادت کتب مذهب برداختن کار
رافضیان است و لهذا در احقاق و مجالس المؤمنین اکثر جناب قاضی رطل
بوق تقریر کرده اند به همه کس آشکار است و اینکه شنیدی
تعلق داشت یکی و کتاب از کتب رفضه اما آنچه متعلق است بکتب اہل
حق پس حرفی از آن اینست که یکی از متعصبین ملای مانند ابراہیم چون در عبارت
فقیر نام جواب احقاق الحق دیده بود نزد من آمد و گفت تو میگوئی که اہل سنت
جواب احقاق الحق نوشته اند گفتم بلی گفت ایشان چه مجال دارند گفتم مگر
مدعای تو اینست که برد آن هیچ امری از آن قادر نیستند گفت آری لاجرم
جزوی از این کتاب متعلق بمقوله شیخ حلبی و قاضی که یزید در زمان سعید حضرت
نبوی ها موجود و مفقود معهود به و از اقران جناب امام حسین بود الی غیر ذلک
من الامور برکشادم و از رد و قدح کلامش نشان دادم تا مبهوت شد
بعد از آن گفتم اکنون چرا نمی گوئی که مدعای من اینست که کسی از اہل سنت
برد کتابش قدرتی ندارد باز بی هوشش آمد و گفت بارک الله سخنی منقح
فرمودی درین وقت کتابی از افادات رفضه و ترجمه فضائح الروافض از
کتب اہل سنت در کنارش نداشتم و گفتم ببین خود علمای من تو میگویند
که فضلای اہل سنت جواب احقاق الحق نوشته اند خطی تبیین الحق نامش
گذاشته اند و دیگری [illegible] ساخته و [illegible] ورقی از این هر دو کتاب
نیست یکی از جواب ثالث نیست جزو نزد من بود از مبادی کلامیه مثل مباحث

حلم و ادراک لیکن بجهت بعضی از سوانح که وقت اقامت من بر تکیه شاه
فصیح مرحوم گذشته غیر از چند جزو باقی نمانده و حاشا که اینجا من در
تالیفات خود می نویسم چیزی از افادات این و آن باشد کما قال الشیخ

بیت آنکه نان از عمل خویش خورد * منت حاتم طائی نبرد **الغرض**

درین کتاب هم خواهی یافت که ادله شرعیه خصوصا کلام قرآن مجید و حدیث
شریف را نصب العین دارم و تمامی سخن مخالف را بچشم نظر میگذارم و وقت
فکر خود را از تعصب خالی میسازم و بتوجیهات ادنی نچپ نه زم و احتمالات
کلامش را استیعاب می نمایم چون بر هیچ پهلو راست نمی نشیند و هیچ
توجیهی نمی گزیند آن وقت تحقیقا و الزاما رد و دیگر دانم و جائیکه سخن او دروغ
است بعد از تتبع بالتکذیب او الا بذرة کما اعتذرت مشغول میشوم
و از مخالفین این توقع کجا دارم چه اگر ایشان قرآن مجید را که محک و معیار است
بصدق اعتقاد برکشایند خواهند یافت پاره را از آن در توحید و یگانگی و
پاره در معاد و پاره در نبوت حضرات انبیا و فضایل ایشان و پاره در
ذمایم کافرین و مدح مومنین خصوصا مهاجرین و انصار بدانمعنی که شامل است
باهل بیت اطهار و درین امت مرحومه جز نام حضرت زید نام کسی را نخواهند
دید و مثل خصوصیت افضل الصدیقین برای احدی از قرآن مجید نخواهند
شنید که خود بالاجماع از نص قرآنی باعتراف طبرسی و کاشانی و غیرهما پیداست
که نبود کسی غمگسار یار سید ابرار مگر ابو بکر ثانی اثنین اذ هما فی الغار
باز باید اطول احادیث کلینی را کما سمعی فی المجلد الثانی بچشم عبرت
دیدن و اکثر آیات مدح را بحکم آن در مدح خلفای راشدین فهمیدن پس
برین تقدیر از مذهب مطعن فضن نشانی نماند و با این همه اگر خرافات زراره
و شیطان بره و جبر و متبعین ایشان ملحم مرا ده که بیگانان یرهن شان شناسیدند
کما ستعرفه فی المجلد المذکور نمی گذاری باید استیعاب کلمات من نموده

بهزار جستجو و مشقت و تکاپو بغنیمت بدست می آرم و هر چند مال در بهی نباشد
بهمین نمانے خرید میکنیم تا آنکه سرمایه توکل از دست رفت و حال مجتهد اینست که
چون فرمایش کتابے میکنند احباب فقیر باشاره این حقیر چند کتاب دیگر ضمیمه
میکردانند ولیکن چون کتابے از برای همین مطلبند و مجتهد را راهی ملطایف
الحیل نمی ماند نسخه ازان بدرنگ می فرستد و تقاضا بزودی می فرماید بالجمله
از روز شهرت کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه در دادن کتابها همین بخل می ورزد
واز وقت ظهور تحریرات فقیر بعنوانیکه دانسته [illegible] مذهب خود مانند
بید می لرزند هشتم آنکه در خاتمه رساله [illegible] که رساله قدیمه
عبارت ازانست گفته بودم که کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش
بجهم ادنی ضرر شیوه تقیه را افتخار میدانند مشتمل بر تعریضات و ایهامات
بود در بین اوراق مفتوحات بآن واقع شده واگر در جواب این مجاله کلام
ملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت وطول
انجامید یا سخن بهمان عنوان بلکه زیاده ازان خواهد رسید بیت
کین سخن را خود تو سید ابوده * گر فزون گردد تواش افزوده * واگر
بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند ازینطرف هم مراعات
آداب و القاب باقصی غایات بظهور خواهد پیوست که گفته اند فرد
ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم * وگر با چو او صد برآئی بجنگ * انتهی
و مجتهد الزمانی و رشید از کلمات مستهجن دست بر نداشت بلکه از تعریضات
تجاوز کرده قدم بتصریحات گذاشت چنانچه مفصل خواهی دانست مع هذا
در خطبه کتاب بر اصطلاح [illegible] داد سب و تبرا داد کما
ستعرفها ایضا انشاء الله تعالی و شاید که ارواح شیطان پلید و تحریکوش
او چنان دمید و در قلب ملعونش چنان وسوسه کرد که هیچکسی از اهلسنت این
اصطلاح را نخواهد فهمید بنا برآنکه امور فقیر در دین کتاب از تیر زبانشه

در بارهٔ مجتهد و بزرگان اولین و آخرش بیان کردم

بنا بر این سر که برده بالیدن و نزد مردم بالیدن اکنون عبارت خطبه

از آغاز تا انجام بشنو که هر یکی از فصل بعد از دیدن و شنیدنش بر بالای قیمت

مجتهد در دیده در دهن و هم بر براعت براورش معروف بمیرزا می نازند و دل و

جان خود را بر آن فدا می سازند و حوالتی در خطبهٔ این کتاب بچشم دیده

و بگوش هوش شنیدی تو بده عبارت سبحانه با اجل شانه و اعلی برهانه

اوضح الحق و [illegible] فتبانه و ابطل من اعانه خیانه و اردی الباطل و

اخمد نیرانه و [illegible] الحق [illegible] و بعث من الامیین رسولا یتلو علیهم

آیاته و یزکیهم و یعلمهم قرانه فاقام الشرع القویم و رص بنیانه و رفع ذکره

و اعلی امره و عظم سلطانه و اخفی [illegible] و جعلهم

خزان العلم و سدانه و اعلام الحق و اعیانه فمنهم الوصی الولی الذی اکمل

دینه و اتم نعمته و احسانه و هو الذی قتل صنادید الکفر و جدل شجعانه و کسر

اوثانه و لم یزل یقاسی شدائد الزمان و یکابد احزانه و اشجانه و منهم السعید

الشهید الذی جاهد فی هذا السبیل حتی قتلوا انصاره و اعوانه و صرعوا

فتیانه و شبانه و ذبحوا اخوانه و صبیانه و اراقوا دمه و احرقوا خیمه و نهبوا

حرمه و سبوا نسوانه فخذل الله من نقض ایمانه و ضیع ایمانه و لعن فرعون

هذا الدین و هامانه الذین [illegible] و شیطانه فنصح الحق و ابانه و سن

خذلانه و امر علی الذین الذین کان [illegible] فلا تنتم ان [illegible] الاشجاره و کسروا

اغصانه و اضاعوا ثمرة فؤاد الرسول و ریحانه الذی کان النبی صلی الله

علیه و سلم یرشف شفتیه و [illegible] علی امتانه هؤلاء الصابرین

فی بلائه و [illegible] ارتعشت القلوب سماع [illegible] و

الحانه و حرکت الناشرات قضبان بان و [illegible] تالیف این کتاب

اجمالا و تفصیلا و ایجازا و [illegible] کردم و با الاخذ نظورا خیر فهم

ریشه این اتش کاو را سرشته شده زیرا که آنرا پیچ پیر مید مجوسیان بی دین فضله خوار نجس با
رمیع الحق و مانند ان مطاعن حضرت خواجه کونین سید الثقلین صلی الله علیه وسلم
ذکر میکنند پس جای میگوید که عائشه را رضی الله عنها تا تماشای حبشیه نمودند و در مقامی
می نویسد که لعب بنات برای او تجویز فرمودند و در باب این بازی میکند که انتخاب با
وصف جنابت قصد امامت کرده بودند و در فصلی قصه سوال ذوالیدین می آرد که حضرت
الصلوة ام نسبت با رسول الله و در همه این ابواب و فصول داد تیز زبانی و فضول
گوئی میدهد و نیز لازم آمد که شیعه را از مذهب مهدی غاری شکایتی باشد زیرا که اهل سنت انکار
از وجود شریف می نمایند پس کجا حضرت امام مهدی فرزند سید عبدالله و حضرت آمنه
و کجا پسر بی بی نرگس نصرانیه که هنوز چشمش نگرانست که دلش با دیگرانست اگر
گویند که حاشا که مراد علمای شیعه مطاعن حضرت پیغمبر باشد بلکه مقصود شیخ حلی
و مانند او طعن بر روایات سنیان و روایت گمراهان گوییم پس علی ند اند که ای
عیب بکر تشنیع بر گاوان بی دم و خران بی دم تا بدانی که پیشوایان رافضه استیصال دین
و ایمان خویش می سازند مثلا در اعظم مطاعن خلفای راشدین یعنی قصه فدک وغیره که بر آن
می نازند بر اساس مقدس ائمه اهلبیت طاهرین بستند که شاه اولیا و صفیه مطهره
حضرت خاتم انبیا را بمقابله مرتدین فرستادند و خود مثل جنین در پرده ظلمانی
نشستند و مانند خانه نشینان بخانه نورانی گریختند و چون حضرت فاطمه را جواب
میسر نشد دو آیت قرآنی آموخته باز برای مجادله روانه کردند باز اجازت
دادند تا همراه نساء بنی هاشم در مجامع اصحاب تشریف بردند و سیف زبان
برکشادند و معرکه عظیم آراستند یعنی خطبه طویل الذیل انشا کردند که اگر کسی
بعنوان قرائت جناب سیده بروایت مجلسی در بحار و حق الیقین می خواند بدون
یک دو روز ختم آن ممکن نشود باز تجویز نمودند تا جناب زهرا با رسول الله مرتدین
معاذ الله تشاکتی کرده گریبانش گرفته بسوی خود کشیدند لعنة الله علی المفترین
که اینهمه بعد از آن بود که اهلبیت طاهرین بر کتاب الوصیة که وقت وفات

سل فا ... فاخرجه من فد ... اطمه ع فقالت یا ابا بکر ادعیت انک خلیفة ابی ع جلست مجلسه وانت بعثت الی وکیلی فاخرجته من فدک وقد تعلم ان رسول الله ص صدق بها وان لی بذلک شهودا فقال ان النبی ص لا یورث فرجعت الی علی فاخبرته فقال ارجعی الیه فقولی له زعمت ان النبی ص لا یورث وورث سلیمان داؤد وورث یحیی بن زکریا وکیف لا ارث انا ابی فقال عمر انت معلمة قالت معلمة فانما علمنی ابن عمی و بعلی الی آخرها یعنی ابن سنان میگوید که حضرت صادق فرمود که چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهان تشریف برد وابو بکر بجای شریف نشست وحشت کسی را با هر رای گردانید از فدک وکیل حضرت فاطمه را پس آمد حضرت فاطمه نزد ابو بکر وفرمود که دعوی خلافت پدرم کردی وبجای او نشستی وبیرون نمودی وکیل مرا از فدک ومیدانی که از من است وگواهان همراه دارم ابو بکر گفت پیغمبر ص میراث نمی گزارد ودرست که آنجناب این امور را نمی یابد حضرت فاطمه شنیدن این جواب چیزی نیارست فرمودن پس باگریه بازگردید وخبر داد از آنچه واقع شد حضرت علی فرمود همین وقت بازگرد وبگو که تو گمان داری بعدم میراث حالانکه وارث شد سلیمان از داود ویحیی از زکریا پس من چگونه وارث نشوم از پدر خود عمر گفت اول سکوت کردی اکنون بعد تعلیم آمده واین تقریر میکنی حضرت فاطمه فرمود بلی مرا تعلیم کرد فرزند عم من شوهر من اما کشتی یعنی فاروق را بسوی خود کشیدن پس کافی کلینی هر که کان من الکافرین در شان اوست بشهادت علمای رفضه در دیده دهن و منهم المجلسی فی مجلد الفتن شهادت بران میدهد و هذه عبارته کا محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد الجعفی عن ابی جعفر وابی عبد الله ع قالا ان فاطمة ع لما کان من امرهم ما کان اخذت بتلابیب عمر فجذبته الیها الی آخر الحدیث یعنی امام باقر وهم امام صادق رضی الله عنهما بروایت معتبر باین فرمودند که چون خلافت از دست رفت وفدک غصب شد حضرت فاطمه گریبان فاروق گرفت واو را بسوی خود کشید انا اگر این همه

یک ماہ [illegible] ان مانند یک از دیگران نسبت در شکم مادر سخن میگویند و قرآن
خوانند تا آنکه خاتون حکیمه چند روز قبل از وفات امام او را بصورت
مرد کامل یافتم گفتم این مرد کیست که مرا امر فرمائی که نزد او بنشینم
انتهی مختصرا بالجمله هرگاه اکثر کسی این علوم و مناقب حاصل
باشد برای حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین بطریق اولی
خواهد بود پس صعوبت را در بدن و در عین سجده که افضل ارکان
نماز است بر دوش مبارک سوار شدن و از این جهت تخلف
ورزیدن و معامله راکب با مرکوب بعمل آوردن در چه مرتبه خواهد
تکلیف که در روایات منصوص باشد که خود حضرت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام تماشای اسب و شتر بحسنین رضی الله عنهما
نمودند و خود را مرکب ایشان قرار دادند معلوم نیست که شیخ چلی
رفته جز بجز آفات خود چگونه از عهده جواب بدر آید و چه سان
اب معذرت کشاید نعوذ بالله من ذلک واگر گویند
که دران اوقات امام بحمل روز رسیده بودند چنانچه بضمیمه حدیث
خاتون حکیمه معلوم تواند شد پس ای عزیز درین وقت ذهنهای
کلاب ممطوره یعنی مقلدین ابن مطهر الیقه قضله نحس العین باید دوخت
و کتب دینیه ایشان را همه باید سوخت زیرا که مثل بحار و تراجم آن هم
دلالت بران دارد که در قرب وفات شریعت هم از حسن مجتبی و
هم از شهید کربلا این امور بوقوع آمده اکنون چه شد دیگر بشنو
که از تقریر جناب مرتضوی در باره معذرت روبروی شیخین
وقتی که امام حسن فرموده انزل عن منبر ابی کما سیجیء فی المجلد الاول
من هذا الکتاب بروایت صدوق در علل صاف عیانست همین
که گفتم ورنه شیخین این عذر را قبول نمی کردند و می گفتند یا ابا الحسن

تعجب است که حرکات ایشان امر [illegible] طفلی حمل میفرمائی این
حرکات تا وقت عقیقه یا تا اربعین بکدام جز الکنون کا ایشان
از مردان کامل در گذشتند این همه رجمعی داشته باشد و مخفی نماند
که شهر فرزند نرگس وقتی که خواهر معظمه امام بصورت مرد کامل دیدند
آنقدر بود که حسنین رضی الله عنهما را حاصل بود در آخر حیات سرور
کائنات خصوصا وقت معذرت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه
رشت حرفی چند که تعلق دارد باطاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که اهل صحابه همیشه برای خود زدند خدا را حرفی چند دیگر در
باره انبیای متقدمین از زبان علمای ذوی الاذناب گذشت کجا
کردند ارب بی مروت شوخ چشم گرگ یا منافق بی حیا لواطه و زنا
و انهم با مهات و آبا عیاذا بالله حضرات مقدسه پنج کبریا یعنی
زمره مطهره انبیا علیهم السلام نسبت میکنند چنانچه تمام تفصیل در
کتاب خواهی دید ان شاء الله تعالی و فرزندان و منقلات الشر [illegible] این
چیزی نخواهند گفت که این همه برای الزام مخالفین است لو تسلیم
قطع نظر از آنکه بر اثبات این جزئیات قدرت ندارند آیا این
[illegible] زیاده تر از آن است که چابنده روافض از اصول خبیره خود تقدم
ایمان انبیا بامامت ائمه هدی خصوصا حضرت شیر خدا اثبات
کرده اند و این شهر آشوب [illegible] سبزواری مجلسی و کاشانی
[illegible] تفسیر یزدانی تصریح نموده اند که انبیا عموما خصوصا حضرت
یوسف [illegible] انواع مصائب [illegible] آن تکلم های [illegible] عدم ایمان [illegible]
[illegible] جمله [illegible] احادیث و حدیث کلینی [illegible] که علی مرتضی
بنص قطعی حضرت رب العالمین سید المرسلین بود تا [illegible] الله تعالی
[illegible] علمای [illegible] افضلیت ائمه از انبیا که در اصول [illegible] فقدان مسلوب

الایمان بودند آراسته خویشتن را ... ت مهبط هلاکت ساخته اند خصوصا برطور علی که
بیند یدجناب مرتضوی را سیه بشیر ... ست از شخص از همین باب بنداشته ‌اند العجب
که دلداری مروت شم را اینهم یاد نماند که بسیاری از انبیا حیثیت و مکابیت و دیگر لوازم بشریت
از بادی عجز و دخیل بروایات کشتی وغیره بسبب طلب دیت خواسته اند و حسد شدید از حضرت
آدم و حوا درباره ائمه و حضرت فاطمه زهرا صدور یافته با وصف آنکه حق تعالی ایشان را عقوبت
نماصین و ظالمین بکان گمان نموده چنانچه امثال این مباحث بعنایت ایزدی در همین کتاب
بیاید هرگاه اصول قایم درذوات انبیا موجود و ایمان و اتباع از ایشان مسلوب باشد زنا
دلواطه درجه حساب است که دلداری مروت نزیر شش مغول تحریر نموده معقول نوشته الکنون بحمد الله
حیثیت الزام و ایراد مطاعن انبیا علیهم السلام حالیا حدیث کلینی مطابق معتاد بایدشنید
که اکابر این طایفه شیعه در اثبات افضلیت ائمه آورده اند از علی بن حمزه قال سال ابو بصیر
اباعبدالله و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله فقال مرتین فاوقفه جبرئیل موقفا
فقال له مکانک یا محمد فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط و لا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبرئیل کیف
یصلی قال یقول سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبقت رحمتی غضبی فقال اللهم عفوک
عفوک فقال تبارک و تعالی یا محمد قال لبیک ربی قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم قال
علی بن ابیطالب امیر المومنین و سید المرسلین و قائد الغر المحجلین قال ثم قال ابوعبدالله علیه السلام لابی
بصیر یا ابا محمد والله ما جاءت ولایة علی من الارض و لکن جاءت من السماء مشافهة یعنی ابو بصیر
کہ بنفاق اشارتی کردم و خود سیماحدیث برای دلیل است که روایت از امام صادق علیه السلام که چند بار پیغمبر
معراج فرمود گفت دوبار پس جبرئیل فرمود بمکان خود باش این مقامی است که هیچ ملکی بدان نرسیده
و نه هیچ پیغمبری فایز گردیده البته پروردگار تو صلوة میکند حضرت فرمود چگونه جبرئیل جواب داد که این
کلام میفرماید سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبقت رحمتی غضبی حضرت عفو و کرم خواست و حق
تعالی فرمود ای محمد کیست امام امت تو بعد از تو حضرت لبیک گویان عرض کرد که خدا خوب میداند فرمود که
علی بن ابیطالب حاکم جمله مومنین است و سردار جمله مرسلین و دستگیر جمله اتقیا که چهرهای شان
می درخشد ای ابو بصیر نیامد امامت علی علیه السلام از زمین لیکن فرا رسید از آسمان انتهی محصلا —

قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد بعد
التسمية والتحميد والصلوة على رسول رب العباد والائمة
الامجاد وضم الضمائم الذميمة من الضغائن والاحقاد

اما بعد چون درین ایام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان جناب تقدس مآب
مجتهد العصر والزمان ادام الله الرحمن استفتائی درخصوص اینکه شهادت حضرت
سید الشهداء خامس آل عبا و گلگون قبائی لاله زار کربلا علیه التحیة والثناء بنابر
اصول اهل سنت و ارکان مذهب ایشان ثابت نمیشود از انظار رحمت شعار
علمای اولی المناعة این جماعت در آورده بودند و آن استفتا با افادات فتوای
زیب ترابی عدالت و زینت نمارق قضا و افادت شیخ اعظم و مفتی افخم و جواب آن
در رساله مسمی به ثمرة الخلافة که مضامین تلخ و شیرین آن در مذاق اهل شقاق و
نفاق کیفیتی عجیب بخشیده مندرج گردیده و رساله موصوفه اشتهار تمام بین الخواص
والعوام یافته و بنظر فضلای این طایفه رسیده سواد سطور عنبر بیزش مشک سای
زخمهای کهنه شان گردیده و مفاد عبارات نمکینش نمکی بر ناسور هر یکی پاشیده
یکی از هرزه درایان و کهره گویان این فرقه غاویه که قایم الزاویه و خلیفه گمنام یزیده
معاویه او خلفا ابی البادیه است هر چند که دوشت بهم یافته رساله در جواب
استفتای مذکور نگاشته باثبات شهادت بنابر قواعد اهل سنت پرداخته
خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده سپر در رو که از اخذ رساله را بوساطت
کره سیر بقعه السیر لاهوت و فلک گنبد الدور ملکوت مشعلچی الصمدیت و تکاور کار سمای
اعتلا مولوی سلامة الله شاه سلمه الله بنزد حقیر فرستاده و جناب ایشان نیز که در
پنجه این بعید اراوهام در شکنجه آن استفتا و استفسار گرفتار بوده انداز گیرودار
رهائی داده در پرده ایشان را منتی بر سر و چشم نهاده خانه اش آباد ان سع
دوست آن باشد که گیرد دست دوست ؛ اما طعن بعضی از اهل فراست و کیاست است
که رساله مزبوره نوک ریز قلم عجیب الرقم شاه صاحب مصدر الاسم والعلم است

وازینان بنا بر سلوک طریقه سلامتیه نوریه و تبعیتان را بر رساله ذهبیه شهرت داده
نسبت آنرا بشخص مجهول النسب انتساب داده اند والله اعلم بحقیقة الحال بهر کیف
بمضمون الکفر ملة واحدة هرچند شبهات او تا تمام و بنای بعفو التش علی طرف الثمام
بود لکن خوفا علی العوام الذین هم کالانعام اعراض از جواب با صواب ناصواب
نمود لهذا اینقدری از اوقات خود را ضایع کرده خار و خس تره التش اگر باد اشتست
تاریخ [illegible] را بنقل صحیح و مقالات صریح اسلاف اخلاف این گروه بی انصاف
تفضیح ساخته لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة
بل **بیت** صوفی نشود صافی تا درنکشد جامی ∴ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
سبحان الله ازین پشمینه پوشان گوشه نشین و دراز جابان عزلت گزین که از فقر و فنا
دم میزنند و طرف کلاه را می شکنند و در پرده عیب پوش صوفیت لباس تقوی را از بر
میکنند و هرچه میخواهند می کنند خرابه دل شان معموره خدام معلم الملکوت است و
بنا عقاید پر مکاید شان اوهن من بیت العنکبوت با آنکه اسپ چوبین پیش ندارند
خود را در عرصه یکه تازان بجلوه می آید طلای جامی با وصف آنکه در خامی و ناکوهیده
فرجامی نامی و جامی این گروه عامی است بذکفته حقی بر زبانش رفته **مثنوی**

میرند شیخ از شور و شغب ∴ صبح صبحگاه و دهی های شب ∴ سر برآرد کبر ز دل برانداخته
روی در خلق و پشت بر محراب ∴ صف زده گردش از خران کتاب ∴ در شکسته ده شهر و لواب
خشکی چند کرده خود را گرم ∴ نه ز خالق نه از خلایق شرم ∴ هیچ یک را بدل قبولی نه
پای کوبان و لی اصولی نه ∴ نه ز انوار ذکرشان شربی ∴ نه ز حال سماع شان خبری
حاصل ذکر درد گردن و سر ∴ اثر رقص ضعف پشت و کمر ∴ هرچه دادی بدست شان خوردند
هرچه او بدست شان کردند ∴ کارشان جز خواب کردن نه ∴ هیچ شان فکر روز مردن نه
ذکرشان صرف بهر سفره و آش ∴ فکرشان صرف در وجوه معاش ∴ بهر آتش است آشنای شان
زآتش دیگ و آشنایی شان ∴ داد ازین گمرهان الله داد ∴ منحرف از طریق عقل و سداد
هرچند خنک کمیت قلم درین میدان جولان داشته اما عنان گیری خوف و ملال و ابرام

دست اجنبیت مقام نگذاشته هذا و بالله التوفیق و هو نعم الوثیق منه البدایة الی سواء
الطریق و افاضة رحیق التحقیق اَقُوْلُ وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ
بِالْعِبَادِ این تمهید بچند وجه محل بحث و نظر است اول آنکه مدح و ستایش
این زمان با خرده خرده بین و عقل رزین نمی سازد مگر بجهت اینکه انجام مکنونات قلوب
شیعه که مدعیین مزید ولای اهل بیت طاهرین رضی الله عنهم اجمعین شده اند تمامی اقاصی
و ادانی جلوه ظهور گرفته که شهادت خامس اصحاب کسا بر اصول ایشان هرگز منطبق نمی
تواند شد بلکه این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراری در ایام محرم بملاحظه بقای نسل حضرت
سید النبیین است صلی الله علیه و آله و سلم که از قدمای خویش یاد گرفته اند و در بعضی
روایات بیش از حد و شمار مرویست که مجلد عاشر از بحار و کتاب مواعظ حسنیه مجتهد جائسی
هم از آن خبر میدهد که چون گذر اسیران اهلبیت بکوفه افتاد اهل کوفه بهای های میگریستند
و آواز ناله های ایشان بلند گردید میر سید اهلبیت فرمودند که هرگاه خود اهل کوفه
عزادار شوند و ماتم کنند دیگری کیست که ما را کشته باشد انتهی محصله و تفصیل این امر
یعنی خود امام را کشتن و خود بگریستن و تقیه عزادار شدن از کیفیت شهادت امام
رضا که مامون امام المتکلمین شیعه باعث آن بود در مبحث سیزدهم از منهج نخستین
واضح میشود ان شاء الله تعالی کما یدل علیه عیون اخبار الرضا و دوم آنکه افتخار
مخاطب در باب تالیف رساله ثمرة الخلافة مشعر است باینکه هنوز جزوی از شرح
آن رساله که در لباس جرح نوشته ام بملاحظه حضرت مدعی اجتهاد فایز نشده که بکمال
جمعیت خاطر این قدر لاف میزنند لیکن دانشوران دقیقه رس اگر بعادت مالوف
مجتهد وقوف کلی دارند اذعان این معنی است که آنکتاب را در رنگ رساله جدیده یعنی
کاشفة اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام در خلوت مطالعه میفرمایند و بر اغیار اظهار
نمی نمایند تا مقلدین و معتقدین مدعی اجتهاد و متکلم را بتقاضای تحریر جواب در ضیق
عیش و مزید طیش نینداززند و بسبب تعجیل تار و پود کارگاه اجتهاد را برهم نزنند و برملا
نگویند که کتاب فلان از فلان سال رسیده هنوز جوابش از مجتهد الزمان سرانجام نمیشود

بدا است که هرگاه جواب رسالهٔ قدیمه مذکوره که دو سه جزو بیش نیست بعد از مدت بعید باتمام
رسیده باشد جواب نقض رسالهٔ ممدوح ایشان مسمی باثبات الخرافه لصاحب
ثمرة الخلافه که زاید بر اضعاف مضاعف آن خواهد بود چگونه جناب مجتهد را بوادی
رجعت که قیامت صغری عبارت از انست نخواهد کشید پس مقتضای وقت همین
است که تا امکن اجزای آن کتاب را در صنادیق تقیه بتقلید قدمای خویش نگاهدارند
بلکه مانند رسالهٔ جدیده که دو بار بخدمت مجتهد الشیعه نزدیک دو دو یعنی اکبراباد
و لکهنو فرستادم کان لم یکن شمارند طرفه آنکه جناب مجتهد و اولاد ایشان
را از مقدمه وصول رسالهٔ مزبوره بر وفق اظهار بعضی از معتمدین رو بروی فریقین انکار
شدید بوده لیکن هرگاه بعضی از احباب که تعلق با انتظام عدالت دارند مستدعی
حصول جواب از ان مخدوم الفحول گردیدند بمقتضای مثل مشهور ارشاد فرمود که درین
شیعیان در کمال حیرانی افکنده اند هر چند این رسالهٔ جدیده از تهانی لعینه پیش
من رسیده مگر من مصلحتی در تحریر جوابش نمی بینم معهذا تا کی نقض اعتراضات سنیان
کنم بالجمله امید از ناعاقبت اندیشی ایشان آنست که در بعضی از اوقات بعد از
رسیدن نقض ثمرة الخلافه نزد خودشان بر طبق مضمون صدق مشحون حدیث علوی
رضی الله عنه ما اضمر احد شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه اقرار کنند و بر تقدیر صدق
کلام ایشان در عدم ملاحظه کتاب سطور هنوز هیچ از دست نرفته نقل کتاب مذکور را
بهم رسانند و ببینند که در استیصال ثمرة الخلافه یزید و مروان که نشو و نمای شجره
آن از کوشش مجتهد شیعیانست آیا دقیقه از دقایق و تحقیقی از حقایق باقی مانده
که کاوشش نماند رسالهٔ جدیده که اکنون در وصول آن مرة بعد اخری کلامی نیست اتفاقی
نموده در خصوص جواب آن دو امر که یکسال عجلت ازین بزرگ طلب داشته بودم چیزی
نمی نوشتند پس بعد برخود می بالیدند که اینهم صورتی میداشت بالجمله مرد میدان و
سرآمد مبارزان آنکس است که در جواب رسالهٔ جدیده و رسالهٔ اثبات الخرافه و
این کتاب شیمة الانصاف را از دست نداده در معرکه مناظره قدم فشارد و دیگران کالی

و ثبات حواس و تمیز ایشان دست و پائی زنند و تحریر رشیق و تقریر انیق بجواب هر سه کتاب
بعمل آرند باقی ماند نسبت خلافت یزید بمجیب و جوابش آنکه خلیفهٔ یزید کسی خواهد بود که حقیقت
خلافت او را ثابت کند و آنرا از خلافت راشدین ترجیح دهد فان ثبوت شئ لشئ فرع
المثبت له و کسیکه انکار از آن نماید و دلائل قاطعه بران اقامت کند او را خلیفهٔ یزید دانستن
و او را اعتقاد او نیست سوم آنکه اگر از تشبیه تعلب و دعوی سپر در معرکه
انداختن و در سوراخ کتمان خزیدن و شتافتن مقصود آنست که مجیب بسبب در
جواب استفتا عاجز آمده پس در بطلانش نزد علمای اهل حق بلکه بعض اهل تشیع نیز
که بهره از فهم و ذکا دارند و در تسمیهٔ شان مصلحتی نمی بینم حرفی نیست و مطالعهٔ بالدقة
این هیچ میرز خصوصا این کتاب در ابطال مرادش کافی و وافیست بهر کس اتفاق
دارند که مجتهد الزمان و اولیای ایشان در نقض رسالهٔ بصارت العین در کمال عجز و زبونی گرفتار
شده اند باختلال حواس و چاره ازینجاست که تا مدتی در شکنجهٔ آن رساله کرده سه جزو بیش بیست
سوره آیت کریمهٔ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ بوده اند و آنچه بعد از خرابیها نوشته اند بنیاد اکثر
مقالاتش بر جهل یا تجاهل افتاده و با این همه که از جواب آن که پاره حالتش دانستی نزد
عوام فارغ شده چه مبارک باد باکبر السنهٔ ایشان نگذشته حتی که عهد باباشجاع ایشان
هم از یاد مردم رفته و اگر مقصود ازین زبان درازی آنست که نام او در خصوص
این رساله خواص و عوام مخفی داشته و این اخفا و استتار دلالت بر عجز و زبونی و مسکنت
سیر اول این اعتراض بر حضرت [illegible] که در جواب اخیر تحفهٔ اثنا
عشریه ذوالفقار شیر خدا را السیف ناجیست معنوی بنام ساخته سپر در معرکه انداخته خود
چون روباه در سوراخ کتمان خزیده و قس علی هذا این ننگ و عار در بسیاری از اکابر
این مجتهد شیعه سرایت خواهد کرد که گاهی جامهٔ زنان در بر کرده و زمانی طیلسان
یهود و مجوس بر سر و رو کشیده جلوه افروز انجمن مباحثه و مناظره و تصنیف کتب
کلامیه گردیده اند و این مطلب بر ناظران جواب ذوالفقار مصنوع و ضربت حیدریه نا
مطبوع یعنی صولت حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدوة الملة الاسلامیه

محتاج بشرح و بیان نیست هیچ ذلک چون بجیب تعصب در انفعل جواب کامل اصغا
خبر رسانیدند که مجتهد متشیعین بجهت اختلال حواس در تعیین و تفتیش نام نقطشی زاید الوصف
دارند و باطراف عالم و ساکن بنی آدم در ارسال قاصدان همت میگمارند بنابران در خاتمه رسائل
جدیده که نزد وی تالیف کرده از نام خود و اسامی متبرکه بعضی از بزرگان خود بمقتضای مصلحت
اطلاع بخشیده تا مبادا انتقالیه مجتهد ثانی مجهول الاسم بودن را سبب عدم جواب گردانند
الکنون تمامی ناظرین رسائل از نزدیک و دور و خویش و بیگانه میدانند که محرر رسائل قدیم
و جدید فلان شخص است هنوز از نام و نشانش غفلت ورزیدن مستلزم کمال ذکاوت
و قوت قدسیه مجتهد امامیه است بالجمله بعد از ادراک حال طعن و تشنیع کردن زعم صاحب
افادات خواهد بود و اگر دیباچه قبل از شروع در مطالب است باری محو و اثبات جز العمل [illegible]
شاید از نسبت بآن رسیدند و از انتساب بعاقبت اندیشی بجانب خود دل وزدیدند مگر
از انتساب آن بجناب اقدس الهی برخود نلرزیدند وای بر حال اکابر علمای ایشان که
داد ولی اندامی ولی ادیها سپهر هستند و در کتب دین و ایمان خود بکمال انبساط و طیب خاطر
بجناب ائمه معصومین میرسانند و روایت مینمایند که بدا لله فی ابی محمد بعد ابی جعفر ما لم
یکن یعرف له کما بدا له فی موسی بعد مضی اسماعیل هکذا نقل عن الکلینی و مولانا امام [illegible] و
سلطان المتکلمین [illegible] المحققین شهید در نقد المحصل صاف تر ازین گفته و از پیشوایان
خود نقل کرده که حضرت امام صادق اسمعیل پسر خود را قائم مقام خویش فرموده بر امامتش
نص نمودند چون او مرد ناشایسته از وصول دریافت امامت را بنام موسی کاظم قرار دادند
و بجواب اصحاب خود عذر بدا آغاز نهادند الی غیر ذلک من الاصول التی تظهر من شروح
الکلینی وغیرها من الکتب المعتبرة عندهم بر متتبع بصیر ظاهر است که اکابر [illegible] هرچند
رقص البجابها در امثال این مقامات کنند ولیکن خلاف [illegible] ترانه های ایشان بر عکس
آهنگ تقاضای می باشد اگر امعان در کتب دین و ایمان شان کنی [illegible] یافت که هنوز
تطبیق احادیث در باره اسمعیل مذکور که موضوع فصل [illegible] است از کمی نوبت بفعلت
نماید و مصنفات صدوق که او ذنب معلم این معلم کرا [illegible] ملکوت توان گفت هم

دلالت برین معنی میکند با حیثیت باطنی قوم را اول و احوال و منادی میکرده اند چه
اسمعیل با وجودیکه بزرگ و محبوب ترین فرزندان صادق است و انتساب در حضرات و
جمیع شده کرده اند در ترتیب پرورشش اهتمام تمام بکار بردند بزبان اکابر شان فاسق بود بعضی
از آن روایات که بکار این نواصب آید و اهل اسلام را حیرت افزاید از کتاب اکمال
الدین صدوق می نگارم از انجمله حدیثی است از حسین بن راشد که سوال کردم از حال اسمعیل
صادق علیه السلام فرمود عاص عاص لا یشبهنی و لا یشبه احدا من آبائی یعنی عاصی
و نافرمان است و هرگز با من و بزرگان من مشابهتی ندارد و معاذ الله من ذلک و روایتی دیگر
و از انجمله زراره است که بدلالت کتاب کشی وظیفه امام صادق لعن او بود و حقیقت شیخ
اش نزد بعض مزید ملال از شیطان الطاق هم درگذشته چنانچه از کتاب نجاشی و مانند او
ملقب مذکور هم عیانست و مضمون روایت زراره بعینه مضمون حدیث اول است و از انجمله
حدیث ولید است که پرورش صبیح نام داشت و بر صباحت و ملاحت علمای قوم نقد جان را
فدا می سازند زیرا که او همراه کسانی بود که از طرف هامون امام المتکلمین شیعه که شیخ صدوق
بتکلمش در عیون اخبار می نازد بطلب اشخاص برای بیعت حضرت امام رضا بود چنانچه در بعضی
از مباحث صحیح اول خواهی دانست انشاء الله تعالی و خلاصه معنی روایت ولید آنست که مری
آمد و گفت که حال اسمعیل باید دید رفتم و دیدم که [illegible] کار را نشسته خمر میخورد
مضمونم بسوی حجره آمدم می بینم که اسمعیل دست بالای رکن [illegible] زار زار میگرید و [illegible]
از آنجا او میشود باز آمدم و صحبت شراب مثل اول معاینه کردم باز او در آنجا متعلق با ستار
یافتم و این قصه نزد امام صادق عرض نمودم فرمود که شیطانی بشکل او متمثل میشود حضرت
رقعه مذکوره از حدیث اثبات میکند که او لایق امامت نبود زیرا که شیطان بصورت
نبی و امام در نمی آید و درین مقام شیخ المشایخ طائفه احسانی بحق اهلبیت کردند و الا
مناسب آن بود که نظر با حادیث که در مجلد چهارم هم از بحار است میفرمودند که اسمعیل از دامن
تشیع هم خارج بود زیرا که آن روایات حاکم است که چنانچه تمثل شیطان بصورت
نبی و امام ممتنع است بصورت احدی از شیعیان ایشان هم ممکن نیست کما لا یخفی و از

جمله روایاتیکه دلالت بر عظمت و جلالت اسمعیل دارد در کتاب مذکور است که سعید
بن عبد الله الاعرج از جناب امام صادق آورده که بعد از موتش ذقن و پیشانی نورانی او را
بوسیده اند و از روایت محمد بن عبد الله کوفی بظهور می انجامد که حضرت صادق جزع شدید
کردند و اصحاب الیقین (یعنی بود که) از زبانی باب انقطاع رسد و خواهد شد چون بحال صبا
آمدند بعد استفسار فرمودند که معمول اهلبیت است که تا وقتیکه مصیبت واقع نشده
جزع و فزع میکنند و هرگاه مصیبت نزول آمد صبر فرمایند و الفاظ آنست حدثنا محمد بن الحسن
قال حدثنا الحسن بن قبیل الدقاق قال حدثنا یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی بن فضال
عن محمد بن عبد الله الکوفی قال لما حضرت اسمعیل بن ابی عبد الله الوفات جزع ابو عبد الله
جزعاً شدیداً قال فلما ان غمضه دعا بقمیص غسیل او جدید فلبسه ثم تسرح وخرج یامر وینهی
قال فقال له بعض اصحابه جعلت فداک لقد ظننا ان لا ننتفع بک زمانا لما رأینا من
جزعک فقال انا اهل البیت نجزع ما لم تنزل المصیبة فاذا نزلت [illegible] و از حدیث
ظاهر شد که جناب امیر و حسنین بعد از وفات رسول الثقلین صلی الله علیه و علیهم جزع کرده
اند پس روایاتیکه دلالت بر جزع دارد و بیش از بیش در کتب ایشان وارد است. و مقصود
اصلی ازین همه ایشان طعن بر شیخین است و منع خواهد بود و العجب که محدثین محققین ایشانرا اینهم
یاد نماند که اگر از شیخین جزع منقول نیست عین اتباع اهلبیت بلکه حضرت سید الانبیاست
کما لا یخفی و در باره جناب سیدة النساء دو جواب بر اصول معین مزید و لا مرتب بسوال
کرده نخست اینکه معاذ الله آنجناب بحقیقت در اهلبیت بحکم احادیث عترة ایشان نیز
از اصح الکتب ایشان یعنی کلینی خواهی دانست ان شاء الله تعالی داخل نبوده اند پس
جزعیکه تا دم بازپسین از جناب ایشان منقول است منافی حدیث جعفری نیست دوم آنکه
جزع و فزع بنا بر غصب فدک بود که وجه معاش آنجناب و دیگر ائمه بود چنانچه از جوابهای
مرتضوی بمطالبه فاطمی که در فدک تنها وقف الیقین است معلوم شود الغرض معاملات
امام صادق همه در جنایات و بهم بعید نمایات دلالت بر مزید محبت با اسمعیل دارد و در وقت
او را بجوی خصیصان و ذم و طعن شان میکنند و بر تقدیر حق و ثبوت نسل امام و ادنی محبت

ممکن نبود چه جای آنکه او را از تمامی اولاد گرامی دارند و مزید الفت با او نمایند و برین قدر
چه موقوف که خود امام الائمه این فرقه یعنی باقر مجلسی در تذکرة الائمه اقرار بدان دارد
که قدر و منزلت اسمعیل پیش از بیشتر بود در فرزندان هم بزرگتر و محبوب تر بود و کسی را
آن قدر دوست نمیداشتند که اسمعیل را اما آنکه گروهی از شیعه ازهمین جهت او را امام
میدانستند اکنون حاجتی نیست که روایات دیگر را در مدح او برشمارم که لمعان امامت
از جبین مبارکش میدرخشید و مرة بعد اخری نص بر امامتش واقع شد که مذهب و معتقد
اسماعیلیه است بالجمله بر وتیره بدگویان ائمه و اولاد ایشان قصه حضرت امام صادق و
اسمعیل از قصه آن بزرگ درگذشت که سه تا پسر داشت یکی صاحب تقوی و ورع است و دوم
کذاب و عربده جو سوم راست را با دروغ می آمود و ظاهر او با باطن موافق نبود
پرسیدند که ازین جمله کرا دوست تر میداری گفت اول را ولیکن دومین نزد من آنقدر بد
نیست که سومین زیرا که او مرا فریب میدهد و دومین که عادت او مقصور بر کذب است
و نفاق پیشه نیست در گول او گرفتار نمی شوم قول و فعل این بزرگ مطابق آیات قرآنی
که مذمت منافقین در آن نسبت بکفار زیاده تر وارد است بخلاف امام صادق که اسمعیل را که
بارها حالش دانسته و نفاقش در کتب رفضه بیش از بیش است از تمامی اولاد گرامی تر میداشتند
نعوذ بالله من ذلک تناقضات این مذهب بسبب افترا و احداث یوما فیوما در ترقی است و مقام
تطفلی است پس ناگزیر عنان شبدیز قلم را که در اثنای تحریر توسنی کرد کشان باصل
مدعای این فصل منعطف میگردانم و میگویم که معلوم نیست که مخاطب چرا نام خود را آشکارا
نکرده و در سوراخ کتمان خزیده نسبت آن از این شخص مجهول النسب چنانکه از فحوای مکتوبات او
معلوم خواهد شد در همین مجلد انشاء الله تعالی انسب دیده سپر در معرکه انداخته خود را با جمیع لحقه
و تبعه و مقلدین و متشیعین نزد جهان و جهانیان ذلیل ساخته بارخدایا مگر لحوق این ننگ
و عار بر تقدیری می بود که علمای شیعه از سابقین و لاحقین مثل حیوانات در سپردا خیانتی خزیده
وازینجاست که انکار نموده را احتیش گفته اند چهارم آنکه مصداق لفظ حقیر و بمقدار
بمقدار ازان البته بزعم شیعه نمی تواند شد زیرا که قبل ازین بفاصله پسر او را بکمال تعظیم و توقیر

واگر کنایه از معنی دیگر است پس نسبت جهالت بسبب مولف رساله با وجود علم باسم او
و اسامی آبائی او جز از جهالت بسبب متکلم این کلام میدهد و بقول مجتهد اصفهانی در مقامع
حیدریه در آئینه حق نمای فاضل جابلسی صدور امثال این امور معاذ الله از تاثیرات وراثت جعفر
کذابست و ازینجا در حق تو بر موسی جابلسی توانگفت بیت زاده ظالم ستمگر می شود
تیغ چون بشکست خنجر می شود ششم آنکه ورقی را که در مذمت صوفیه مورد ظلمات بعضها
فوق بعض گردانیده اگر در تقبیح و تشنیع جمیع قائلین بوحدت وجود و ارباب کشف و شهود است
پس البته باعتراف و اظهار این خاتون عاملی نصیر طوسی که خواجه خواجگان متشیعین بلکه استاد
علمای امامیه است بطریق اولی شامل خواهد بود زیرا که او در شرح اربعین برای تائید
بعضی از افادات خود [illegible] آنچه از خواجه نقل میکند و میگوید که سلطان المحققین
[illegible] نصیر الدین طوسی در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مراتب
معرفت آتش باید کرد چه ادنی مراتب آن آنست که شنیده شود که موجودیست که هر چه باو
[illegible] آنچه بجا ذات آن در می آمد روشنی میکرد و هر چند از آن بر میدارند کم نمیشود
و هم [illegible] از آن باتش میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت
حق شناسائی جمعی است که در حضیض تقلید گرفتار اند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه
دلیلی [illegible] برهانی [illegible] اند و بهمین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان خود چنین شنیده اند
و ایشان [illegible] میکنند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعی است که از دود وی
مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی هست که این اثر آنست و از آن برخاسته و نظیر این مرتبه
در معرفت واجب تعالی معرفت جمعی است که بدلیلی و برهانی اثبات واجب کرده باشند
و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات تعلم بوجود صانع بهم رسانند و ازین بهتر در شناسای
آتش مرتبه جمعی است که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنائی آن غبار ظلمت را از
پیش نظر برداشته مشاهده بعضی از محسوسات که تراکم ظلمات از آن مانع بود نموده باشند
و نظیر این مرتبه از معرفت [illegible] مرتبه [illegible] مستیقن [illegible] که اطمینان خاطر در شناخت حق [illegible] را
بهم رسیده باشد بعلم الیقین دانند که اوست خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سموات چنانچه

خود در توصیف خود میفرماید که اللّٰه نور السموٰت والارض وازین بلند تر مرتبه کسی است که بکلی
وجود خود را باتش داده تمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالیٰ
ارباب شهود و فنا است که بعین الیقین مشاهده معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ از لقای
وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چیزی نگرند عین او می پندارند و نعم ما جری علی لسان
الحال ؎ آنانکه ز جام معرفت سرشارند ✤ در خلوت دیده غیر را نگذارند ✤ چون در نظر بصیرت
شان غیری نیست ✤ در هرچه نظر کنند حق پندارند ✤ وازین مرتبه بلند تر نیست وازین پایه پایه رفیع تر
نه انتهی بلفظ باقی ماند دعوی اینمعنی که اکابر شیعه کالسیس نجم الدین را که فضلا خوارزم بوده
چنگیز بود امام اعظم لقب داده بر خود می بالند و از لقب ابو حنیفه می نالند اثبات آن از کتب کثیر
می توانم کرد اینک عبارت ارشاد القلوب دیلمی را انظر کن که مولفش در صدد فضایل جناب امیر
المومنین خاتم الخلفاء الراشدین میگوید ان علماء الشیعة قد الفوا فی فضائله والاولاده علی امامته کتبا
کثیرة لا تحصی من جملتها کتاب واحد من جملة تصانیف الشیخ الامام الاعظم جمال الاسلام والمسلمین ابن
الحسن بن المطهر سماه بکتاب الالفین انتهی مختصرا و آنچه خواجه خواجگان امامیه در رسالة اوصاف
الاشراف درباره صوفیه کلام خود را بر معارج تحقیق رسانیده در ربقة العمر دیده باشید شنیده
خلاصه آن در اینجا ثبت میشود که قائلان سبحانی ما اعظم شانی و نعره زنان وحدت مطلق مثل انا
المعبود و انا الحق دعوی خدائی نکرده اند بلکه نفی هستی و استهلاک وجود ایشان باعث بروز این کلام شده
چون در مشاهده جمال جهان آرای محبوب حقیقی فنا فی فنا را بپای خلوص نوردیده و در بقای مطلق
فانی گردیده اند زبان لب زبانی اینها در طلاقت لسانی افتاده و از صمت و خاموشی رو بافشای راز
معرفت نهاده اند طاعنین ولائمین این گروه حق پژوه تعسف بقصور نظر و ملامت و لوم آنها
خلاف اهل بصر و تنها سلطان المحققین رفضه از کاسه لیسان صوفیه صافیه نیست که
[illegible] می گفته بلکه جم غفیر از اکابر و اعلام طائفه اثنا عشریه مانند کاملان سعادت کیش و غلامان
اخلاص اندیش حلقه عبودیت در گوش انداخته و غاشیه اطاعت بر دوش کشیده اند
بنا علیه تفاصیل اسامی آنها و بعضی از رسایل که برای تائید اهل تصوف از کتب شیعه انتخاب
نموده ام قلمی شده و تائید این رساله علیه بکمال الزام و شرح و بسط در رد مطاعن محمد تقی

بجواب ذو الفقار زینت ترقیم پذیرفته من شاء فلیرجع الیها پانچمه اگر طعن بر جمیع اهل التصوف
من حیث المعرفة است پس جواب ازان مذکور شد و اگر مذمت و منقصت از راه شعبده و رقص
و عاشقی و [illegible] مریدی و رقص و وجد است پس اهل انصاف را افادات ملا محمد تقی مجلسی در رساله
فارسیه و تقریرهای بهاء الدین عاملی که دران مندرج است و در رساله تائید تصوف وارد
کرده ام مقبول و مسموع است و نظم و نثر دیگر بزرگان شیعه بالخصوص اشعار نان و حلوای
شیخ مذکور هم سمین و هم معنی از جمیع عبارت رساله ملا تقی مذکور که تعلق به پیری و مریدی که جناب
مجتهد زیاده تر ازان نوشته و اجتناب دارند درین مقام ثبت میشود ملا طاهر قمی بکفر صوفیه
جائی نوشته که ما در اربعین نشستیم و چیزی مفتوح نشد ملا تقی مجلسی میگوید که ظاهرا بواسطه عدم پیر بوده
است و در موضع دیگر مجلسی مذکور از شیخ بهاء الدین عاملی روایت میکند که روزی یکی از فضلای
این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که چندین شب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت
وجود را یافتم من در جواب گفتم که آخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال است که
ریاضت کشیده اید گفت هیچ گفتم پس این معنی که شما یافته اید غیر آن معنی است که صوفیه میگویند
زیرا که متفق اند که اگر کسی پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت کشد ممکن
است که بروی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید البته آنچه یافته اید
غیر آن چیزی است که صوفیان میگویند انتهی بلفظه عجب است که بعضی از متعصبین چنین
[illegible] و متقشفین روزگار نظم اشعار نان و حلوا را که تفصیلش عنقریب آید از قبیل [illegible]
نفسانی و خواهش عنفوان جوانی میدانند و ادنی غور و تامل بکار نمی برند که شیخ مذکور مضامین
و اسرار طریقت و حقیقت را در کدام وقت و کدام مقام در سلک نظم کشیده و نامش
چه گذاشته با اظهار شیخ بهائی در کشکول که جمع و تلفیق آن در آخر عمرش اتفاق افتاده
کما یلوح من عباراته و باعتراف ابن خاتون عاملی در شرح اربعین رساله مسطور مسمی بسوانح
سفر حجاز است چنانچه که درین سفر متبرک که شیخ [illegible] بعد از آنکه دفتر درس و تدریس
نوردیده عازم زیارت بیت الحرام و تقبیل عتبات عالیات ائمه علیهم السلام گردیده بود
تماشای [illegible] و لوازمات [illegible] و لذت [illegible] و طبیعت ازمای بحار راه داشته

نداره و نما بازات اشرار مطمح نظر داشته چنانکه مولانای جامی قدس سره السامی درین
نظم دلکش از حال بد مآل آنها اطلاع بخشیده پس بقول عارف شیراز مطابق واقع
است که هر جا که گل است خار است و با خمر خمار و آنجا که دُرشاهوار است نهنگ مردم
خوار هیچ کسی را از عقلاء درین معنی کلامی نیست که بعضی از معاندان در لباس اهل تصوف
و توکل معلم ابلیس و ملقن دجال می باشند و خود را در زی مریدان نزد اهل هوس میرسانند
و بسبب خبث باطنی مورد غضب الهی میشوند و دین را بدنیای فانی فروخته و در تحصیل
زخارف ناپایدار میکوشند و خلایق را نیز از ضلالت بجهال غوایت میکشند و بعد
از تکریم بازاری ذائقه حلاوت بها می چشند لیکن انصاف اینست که هرگاه حال مجتهدین
امامیه قدیما و حدیثا عموما و خصوصا با وجود تحصیل علوم در تخریب دین چنان باشد
که خاتمة المحدثین و المتکلمین شیعه یعنی باقر مجلسی در مجلد اول و چهاردهم از بحار
مجمل و مفصل فرماید و از آن معلوم شود که مجتهدین امامیه تخریب شریعت منظور دارند
و هر چند نظر بدعاوی خویش از قیاسات شیطانی دور و دیر میروند ولیکن حقیقةً نطاق
امتثال اهل قیاس بر میان جان بسته اند شرذمه صوفیه مذکور را که پابند حزن و خواب
و نوازنده طنبور و رباب اند که می پرسد و ملا حیدر علی از فرزندان ملای مجلسی اصفهانی
با وصف اصولی بودنش چنانچه از کتاب اجازه او ظاهر است بنص قطعی در
درباره علمای خویش مثل صاحب مدارک شرح شرایع میفرماید که رد احادیث ائمه معصومین
اکثر میکرد کما یدل علیه الکتاب المذکور و مولوی حسین علیخان ممدوح مخاطب درحضرت
حیدریه بدیباچه ذمت الاجتهاد مع جزئیت جماعة اهل العناد این قسم مطالب را
بتفصیل هرچه تمامتر برکسی می نشاند و اگر راست پرسی و ازین امور با فراتینی و
دقت نظر را کار فرمائی مجتهدان امامیه با وصف این همه مخالفهای ائمه هدی هم معذور بلکه
در تحصیل دنیا و ترک مثوبات عقبی با اصول خویش ماجور اند زیرا که حال ارکان صدر اول
یعنی حضرت سلمان و ابوذر و غیرهما درباره کاسه لیسی خلفا و سر پرستی ایشان برای اخذ
... بلاد و سعه زیاده از بیها بود چنانچه بر ناظرین این کتاب عیان خواهد شد انشاء الله

تعالی بعد از ثبوت ربا و جمع مستقبولین مسائل امامیه که منتخب و برگزیده چهار صد نفر
از اصحاب حضرت خیر الابرار صلی الله علیه وآله وسلم بودند کما فی تذکرة الائمة وغیرها
مجتهدین امامیه که راه عوام زدند و انواع ضلالت بروی کار آوردند سر رشته
نخواهند بود و ازینجا ابهام به بداهت رسید که عجیب جوئی مجتهدین اهل سنت که از ایشان
صدور می یابد مثل حکایتی است که شیخ شیراز نظم نموده نظم یکی بر سر شاخ بن می برید
خداوند بستان نگه کرد و دید * بگفتا که این مرد بد میکند * نه با من که با نفس خود میکند
القصه بحث تصوف را اینجا واگذار و اجمال آن اساسه تفضیح مقولات مجتهدیه که متعلق با امام
متوجه می شوم منهج اول در جواب از طرف کلانترین یزید پلید و بهم از
متوشقین در حق آن شقی عنید مشتمل بر دو مبحث و بدایتش
بدین عنوانست قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل
الرشاد قال السید العلامة الوحید ما قول علماء السنة والجماعة در تحلیل شهادت امام
حسین علیه السلام بنا بر اصول مذهب ایشان ثابت است یا نه در صورت اولی وجه ثبوت
آن بیان شود حجة بنا بر اصول موضوعه ایشان خلافت یزید بن معاویه ثابت است انکار ندارد
زیرا که طریق ثبوت خلافت بنا بر تصریح علمای ایشان یا بیعت اهل حل و عقد است
ولو کان واحدا یا استخلاف خلیفه سابق است لاحق را یا قهر و استیلا است قال فی
المقاصد تنعقد الامامة بطرق احدها بیعة اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه
الناس الذین یتیسر حضورهم من غیر اشتراط عدد ولا اتفاق من فی سائر البلاد بل لو
تعلق الحل والعقد بواحد مطاع کفت بیعته والثانی استخلاف الامام وعهده وجعله الامر
شوری بمنزلة الاستخلاف الی ان قال والثالث القهر والاستیلاء فاذا مات الامام
وتصدی للامامة من یستجمع شرائطها من غیر بیعة واستخلاف وقهر الناس بشوکته انعقدت
الخلافة له وکذا اذا کان فاسقا او جاهلا علی الاظهر و صاحب مواقف و شارح آن در
تفصیل وجه اول از وجوه ثلثه چنین آورده و اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار والبیعة
فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه

علی ہذا الاقتصار دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اہل الحل والعقد کافیۃ
فی ثبوت الامامۃ ووجوب اتباع الامام علی اہل الاسلام وذلک لعلمنا ان الصحابۃ مع
صلابتہم فی الدین وشدۃ محافظتہم علی امور الشرع کما ہو حقہا اکتفوا فی عقد الامامۃ بذلک
المذکور من الواحد او الاثنین کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا
فی عقدہا اجتماع من فی المدینۃ من اہل الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامۃ من علماء امصار
الاسلام ومجتہدی جمیع اقطارہا ہذا کما مضی ولم ینکر علیہم احد وعلیہ ای علی الاکتفاء بالواحد
او الاثنین فی عقد الامامۃ انطوت الاعصار بعدہم الی وقتنا ہذا قال المجیب لمنتہا
المصیب حقیقت خلافت یزید علیہ ما یستحقہ نزد اہل حق بہر حال معدوم ومنتفی وشہادت جناب امام
حسین رضی اللہ عنہ بہر صورت ثابت ومتحقق است اما حقیقت خلافتش عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام وامثالہ وہم الاکثرون کما اعترف بہ المخالفون وہم بیش کسانیکہ
در کفر ولعن یزید بنا بر احتیاط متوقف اند ودلیلی بر اسلام او بلا معارض بنظر ایشان موجود
نشدہ پس بدیہی البطلانست وشہادت آنجناب برین ہر دو مسلک محتاج بہ تبیین نیست..
وفضلا عن اقامۃ البرہان چہ احدی از کفار وکسیکہ در اسلام او تردد باشد لایق ریاست
اہل اسلام نیست وَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰفِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا وجناب سید الشہدا
وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر را تسلطی بر اہل اسلام
حاصل نشود کہ در تسلط او فتنہ عظیم منطوی بود فَمَا وَهَنُوْا لِمَآ اَصَابَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ
اللّٰهِ وَمَا ضَعُفُوْا وَمَا اسْتَكَانُوْا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ اقول این جواب
بعید از صواب است از اجمال واضطراب بیش نیست زیرا کہ قول مجیب عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام وامثالہ دلالت دارد بر کفر یزید از وقت امر بالقتل وقول او
جناب سید الشہدا وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر
را تسلطی بر اہل اسلام حاصل نشود کہ در تسلط او فتنہ ہای عظیم منطوی بود الی آخرہ دلالت
بر سبق کفر دارد پس از چنین مقال اجمالی حل اعضال ودفع اشکال نمی تواند شد مفصلا
تحریر نمایند کہ کفر یزید بن معاویہ اخذلہ اللہ فی الدنیا والآخرۃ عند القائلین بہ از کدام وقت مراد است

از وقت استخلاف معاویه یا از بدو تمکن او بر سریر حکومت بعد فوت پدرش یا از وقت
حکم او بقتل امام و ما بعده من السوانح بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم فسق یا کفر
معاویه است و بطلانه علی مذهبهم اظهر من الشمس و ابین من الامس اما وجه ملازمت پس آنست
که معاویه در حیات خود یزید را ولیعهد و قایم مقام خود نموده بود چنانچه ابن عبد البر در
استیعاب میفرماید قالوا انه اول من جعل ابنه ولی العهد خلیفة بعده فی صحة و جلال الدین
سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و فی سنة خمسین فتحت قهستان عنوة و فیها دعا معاویة
اهل الشام الی البیعة بولایة العهد من بعده لابنه یزید فبایعوه و هو اول من عهد بالخلافة لابنه
و اول من عهد بها فی صحته ثم انه کتب الی مروان بالمدینة ان یاخذ البیعة فخطب مروان
فقال ان امیر المؤمنین رای ان یستخلف علیکم الی ان قال ثم حج معاویة سنة احدی و
خمسین و اخذ البیعة لابنه و مثل این در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید در آن
زمان کافر می بود و معاویه با وجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود می ساخت فسق معاویه
بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کفر یزید ثابت میتواند شد حالانکه جلال الدین سیوطی در
تاریخ الخلفا نوشته و قال عطیة بن قیس خطب معاویة فقال اللهم ان کنت انما عهدت لیزید
لما رایت من فضله فبلغه ما املت و اعنه و ان کنت انما حملنی حب الوالد لولده و انه لیس
لما صنعت به اهلا فاقبضه قبل ان یبلغ ذلک انتهی و ازین عبارت صراحة مستفاد میشود
که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست میدانست چنانچه مفاد قول او لما رایت من فضله
است و چگونه می تواند شد که کفر یزید بر پدرش مخفی ماند و بر دیگر حضرات که فقط بر علاقه ابوت
و بنوت با او ندارند معلوم و ثابت باشد اما بطلان لازم اعنی بطلان کفر یا فسق معاویه
عند اهل السنة پس بر آنکه علمای اهل سنت قایل بعدالت و امامت معاویه شده اند اما
الاول فلکونه من اجلة الصحابة و الصحابة کلهم عدول قال ابن حجر فی الصواعق اعلم ان الذی
اجمع علیه اهل السنة و الجماعة انه یجب علی کل مسلم تزکیة جمیع الصحابة باثبات العدالة لهم و الکف
عن الطعن فیهم و الثناء علیهم فقد اثنی الله سبحانه علیهم فی ایات من کتابه منها قوله تعالی
کنتم خیر امة اخرجت للناس فاثبت الله لهم الخیریة علی سایر ا

و امامت او پس از اکثر عبارات علمای سنت ثابت است چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید
و بويع له بالشام خاصة بالخلافة سنة ثمان او تسع وثلاثين واجتمع عليه الناس حتى بايع له
الحسن بن علي رضي الله عنهما وجماعة ممن معه وذلك في ربيع او جمادى سنة احدى واربعين
والاول اصح قال ابن عباس كان اميرا عشرين سنة وخليفة عشرين سنة وقال غيره كانت
خلافته تسع عشر سنة وتسع اشهر وثمانية وعشرين يوما بلکه از کلام نافع مستفاد میشود که اجتماع
اهل حل و عقد بر خلافت معاویه زیاده از اجتماع آنها بر خلافت جناب امیر المومنین بود و
ازینجاست که عبد الله بن عمر خلیفه زاده سفیان لسبب کمال ورع و احتیاط بیعت جناب
ولایت مآب ننموده و بیعت معاویه بجا آورده في الاستيعاب وقيل لنافع ما بال
ابن عمر بايع معاوية ولم يبايع عليا كرم الله وجهه فقال كان ابن عمر لا يعطي يدا في فرقة
ولا يمنعها من جماعة ولم يبايع معاوية حتى اجتمع عليه الى آخره و جلال الدين سیوطی در تاریخ
الخلفا میفرماید ثم خرج على الحسن فنزل له الحسن عن الخلافة فاستقر فيها من ربيع الآخر
او جمادى الاولى سنة احدى واربعين فسمي هذا العام عام الجماعة لاجتماع الامة فيه
على خليفة واحد انتهى کلامه و ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه میفرماید فيه دلالة على صحة
ما فعله الحسن وعلى انه مختار فيه وعلى ان ذلك القواعد الشرعية وهي صحة خلافة معاوية و
قيامه بامور المسلمين وتصرفه فيها بسائر ما يقتضيه الخلافة مترتبة على ذلك الصلح فالحق
ثبوت الخلافة لمعاوية من يومئذ وانه بعد ذلك خليفة حق وامام صدق كيف وقد اخرج
الترمذي وحسنه عن عبد الرحمن بن ابي عمرة الصحابي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
لمعاوية اللهم اجعله هاديا مهديا الى ان قال قال معاوية ما زلت اطمع في الخلافة منذ
قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معاوية اذا ملكت فاحسن الى آخر ما قال ثم قال
بعد كلام تأمل انه صلى الله عليه وسلم اخبر معاوية بانه يملك وامره بالاحسان تجد في الحديث
اشارة الى صحة خلافته وانها حق بعد تمامها له بنزول الحسن له عنها فان امره بالاحسان
المترتب على الملك يدل على حقية ملكه وخلافته وصحة تصرفه ونفوذ افعاله من حيث صحة
من حيث الشرع الى آخر ما قال بار دیگر میفرماید فمن اطلق على ولاية معاوية انها ملك

ارادمن حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرناها ومن اطلق ایها علیها
خلافة اراد انه بعد نزول الحسن واجتماع اهل الحل والعقد علیه صار خلیفة حق مطاعا
یجب له من الطاعة والانقیاد ما یجب للخلفاء الراشدین قبله ولا ینافی ذلک فیمن
بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد فهم فسقة انتهی موضع الحاجة من کلامه و
ازین عبارت چنانچه بر متفطن ظاهر وروشن وثابت ومبرهن میشود که معویه خلیفه وامام
حق بوده واطاعت او مثل اطاعت خلفای راشدین واجب ولازم بود بلکه از کلام ابن
حجر مستفاد میشود که امامت وخلافت معاویه در کتب سماویه منصوص بوده واین مزیتی
است که برای خلفای ثلثه هم حاصل نبوده چنانچه فاضل مذکور در صواعق محرقه می فرماید
قال کعب الاحبار لن یملک احد هذه الامة ما ملک معاویة قال الذهبی توفی کعب الاحبار
قبل ان یستخلف معاویة وصدق کعب فیما نقله فان معاویة بقی خلیفة عشرین سنة
لا ینازعه احد من الامة فی الارض بخلاف غیره ممن بعده فانه کان لهم مخالف وخرج عن
امرهم بعض الممالک انتهی وفی اخبار کعب هذا قبل استخلاف معویة دلیل ان ذلک
منصوص علیها فی بعض کتب الله المنزلة فان کعبا کان خبیرا بها فله من الاطلاع علیها فی ان
باحکامها ما فاق سائر احبار اهل الکتاب وفی هذا من التنویه بشرف معویة وحقیة خلافته
بعد نزول الحسن له ما لا یخفی پس هرگاه خلافت ان وهم کان معاویه بن ابی سفیان ثابت شد
باشد که صحابه کبار با وی بیعت نموده باشند وپیشوای اهل سنت اطاعت او را مثل اطاعت خلفای
راشدین واجب دانند وخلافت او در کتب سماویه منصوص باشد چگونه کفر یزید بن معاویه
که قائم مقام او بود ثابت خواهد شد وبر تقدیر ثانی لازم می آید تفسیق بلکه
تکفیر اهل شام واهل مدینه من الصحابة والتابعین لهم والتالی باطل فالمقدم
مثله اما بطلان تالی پس حاجت بیان ندارد زیرا که هیچ کسی از علمای شان تفسیق
وتکفیر جمیع اهل شام ومدینه یا بعض انها در عصر یزید ننموده اند اما بیان ملازمت
پس از انجهت است که خلافت یزید را اهل شام واهل مدینه با وی بیعت نموده بودند چنانچه
جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء میفرماید فلما مات معویة بایعه اهل الشام ثم بعث

الی اہل المدینۃ من یاخذ لہ البیعۃ فابی الحسین وابن الزبیر ان یبایعا وخرجا من لیلتہما الی
مکۃ فاما ابن الزبیر فلم یبایع ولا دعا الی نفسہ واما الحسین رضی اللہ عنہ فکان اہل الکوفۃ یکتبون
الیہ یدعونہ الی الخروج الیہم زمن معٰویۃ وہو یابی فلما بویع یزید اقام علی ما ہو مہموما الخ
بلکہ از کلام سیوطی اجماع مسلمین بر بیعت یزید مثل اجماع آنہا بر بیعت معاویہ ظاہر میشود حیث
قال ثم اجتمع الناس علی معاویۃ عند صلح الحسن رضی اللہ عنہ ثم اجتمعوا علی ولدہ یزید ولم
ینتظم للحسین رضا امر بل قتل قبل ذالک و این عبارت صریح است در خلافت یزید و عدم ثبوت
خلافت امام حسین و بیعت نمودن عبد اللہ ابن عمر از یزید بنا بر تصریح قول نافع دلیل بر اجماع
مسلمین است بر خلافت یزید و نیز دلالت دارد بر صحت اسلام یزید بیعت ابن عمر با و علی
بیع اللہ و رسولہ کما فی جامع الاصول زیرا کہ بیعت کافر علی بیعۃ اللہ و رسولہ معنی ندارد و ملک
خلع اہل مدینہ ہم دلیل صحت بیعت سابقہ است فان الخلع فرع عقد البیعۃ والبیعۃ فرع الاسلام
و بر تقدیر ثالث قول بکفر یزید مفید برای مجیب و مضر برای مستفتی نیست زیرا کہ خروج
جناب سید الشہدا و خامس اہل کسا علیہ افضل التحیۃ والثنا قبل صدور حکم یزید بقتل الحضرت
و قبل قتال اہل مدینہ و در ایام انعقاد اجماع اہل حل و عقد و صحابہ و تابعین بر بیعت
یزید بود و ظاہر است کہ بنا بر مذاق اہل سنت خروج در انوقت مخالف شرع و مصداق
خروج علی الامام خواہد بود و شہادت آنجناب ثابت نخواہد شد محمد بن عبد الکریم شہرستانی
در ملل و نحل میفرماید کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعۃ علیہ یسمی خارجیا
سواء کان الخروج فی ایام الصحابۃ علی الائمۃ الراشدین او کان بعدہم علی التابعین لہم
باحسان و علی الائمۃ فی کل زمان و از احادیث معتبرہ سنیان نیز ہمین امر مستفاد
میشود چنانچہ ابن اثیر در جامع الاصول از عرفجہ روایت کردہ قال سمعت رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم یقول سیکون ہنات فمن اراد ان یفرق امر ہذہ الامۃ وہی جمیع فاضربوہ
کائنا من کان وفی روایۃ فاقتلوہ اخرجہ مسلم وفی روایۃ ابی داؤد وہنات مرۃ اخرجہ
واخرجہ النسائی ولہ فی اخری قال رایت النبی صلے اللہ علیہ وسلم علی المنبر یخطب الناس
فقال انہا سیکون بعدی ہنات وہنات فمن رایتموہ فارق الجماعۃ واراد ان یفرق

امة محمد کائنا من کان فاقتلوه فان ید الله علی الجماعة وان الشیطان مع من فارق الجماعة
یرکض وعن اسامة بن شریک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما رجل خرج یفرق بین
امتی فاضربوا عنقه اخرجه النسائی واین روایت صحاح بندای بلند حکم تجویز قتل حضرت
امام حسین بنا بر مذهب ایشان میکند بلکه او بالفظ کائنا من کان را واضح برای همین غرض
موضوع [illegible] و فی جامع الاصول عن ابی سعید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا بویع
الخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما این روایت را بنظر انصاف ملاحظه باید فرمود که صراحة
دلالت بر حقیت یزید و جواز قتل آخر خلیفتین دارد و چون ظاهر است که بیعت اهل کوفه با حضرت
امام حسین علیه السلام متاخر بود از بیعت اهل شام و حرمین با یزید پس قتل آنحضرت العیاذ
بالله مامور به بوده باشد و عن عرفجة بن شریح قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
من آتاکم وامرکم جمیع علی رجل واحد یرید ان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه اخرجه
مسلم وعن ابن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من بایع اماما فاعطاه
صفقة یده وثمرة قلبه فلیطعه ما استطاع فان جاء آخر ینازعه فاضربوا عنق الآخر قلت
سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال سمعه اذنای ووعاه قلبی الحدیث و دلالت
این روایت هم بر ما نحن فیه حاجت بیان ندارد و روایات دیگر هم مشتمل برینها بسیار است
بخوف تطویل از ذکر آنها طی کشح نموده شد و جمیع این احادیث چنانچه می بینی دلالت بر
عدم جواز خروج بر خلیفه و جواز قتل من خرج علی الامیر دارد و [illegible] هذا قال الشرع
فی [illegible] فوات [illegible] قوله السعد [illegible] الامر بقتل الامام الی آخره [illegible]
از امام بیان [illegible] حیثیت و بنا بر اصول سنیان حضرت امام حسین علیه السلام [illegible]
امام بود [illegible] معلوم [illegible] قتل امام که ای کفر است یا فسق و ثانیا امر یزید بقتل حضرت
ثابت نیست [illegible] قال ابن حجر فی الصواعق ثم رأیت ابن الصلاح من اکابر
ائمة الفقهاء والمحدثین قال فی فتاواه لما سئل عمن یلعنه لکونه امر بقتل الحسین لم یثبت
عندنا انه امر بقتله رضی الله عنه والمحفوظ ان الآمر بقتاله المفضی الی قتله رضی الله عنه انما هو
عبید الله بن زیاد والی العراق اذ ذاک واما سب یزید ولعنه فلیس ذلک من شأن

وان صح انه قتله او امر بقتله وقد ورد فی الحدیث المحفوظ ان لعن المسلم کقتله وقاتل
الحسین رضی الله عنه لا یکفر بذلک وانما ارتکب عظیما وانما یکفر بالقتل قاتل نبی من الانبیاء
و غزالی در احیاء العلوم میفرماید فان قلت بل یجوز لعنة یزید لکونه قاتل الحسین رضی الله
عنه او آمرا به قلت هذا لم یثبت فلا یجوز ان یقول انه قتله او امر بقتله ما لم یثبت فضلا
عن اللعنة فانه لا یجوز نسبة مسلم الی کبیرة من غیر تحقیق نعم یجوز ان یقال قتل ابن ملجم علیا
رضی الله عنه وقتل ابو لؤلؤة عمر رضی الله عنه فان ذلک ثبت متواترا فلا یجوز ان یرمی
مسلم بکفر او فسق من غیر تحقیق الی آخره و هرگاه این امر ثابت نشود پس بمقتضای
استصحاب اصل اسلام یزید که از عهد پدرش ثابت بوده باقی بوده باشد ابن حجر
در صواعق آورده وانت خبیر بانه لم یثبت موجب واحدة من المقالتین والاصل
انه مسلم فناخذ بذلک الاصل حتی یثبت عندنا ما یوجب الاخراج عنه ومن ثم قال
جماعة من المحققین ان الطریقة الثانیة القویمة فی شانه التوقف فیه وهو تفویض امره
الی الله سبحانه لانه العالم بالخفیات وهو المطلع علی مکنونات السرائر وهواجس
الضمائر فلا نتعرض لتکفیره اصلا لان هذا هو الاحری والاسلم و ثانیاً بیان فرمایند که
اکثر اهل سنت را که قائل باین قول قرار داده اند کیستند و در کدام کتاب از کتب
کلامیه یا فقهیه نوشته اند که اگر احدی سیدی را از اولاد رسول صلی الله علیه و آله قتل کند
کافر میشود و حکم کفر برو جاری میشود بلکه از عبارات سابقه و آتیه صراحة مستفاد میشود
که قتل امام حسین علیه السلام موجب کفر قاتل نیست چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه نوشته واذا
علمت انهم صرحوا بذلک علمت انهم مصرحون بانه لا یجوز لعن یزید وان کان فاسقا خبیثا
ولو سلمنا انه امر بقتل الحسین وسر به لان ذلک حیث لم یکن عن استحلال او کان عنه لکن
بتاویل ولو باطلا فسق لا کفر الی آخره و غزالی در احیاء العلوم نوشته فان قیل هل یجوز
ان یقال قاتل الحسین لعنه الله او الآمر بقتله لعنه الله قلنا الصواب ان یقال قاتل الحسین ان مات
قبل التوبة لعنه الله لانه یحتمل ان یموت بعد التوبة فان وحشیا قاتل حمزة عم النبی صلی الله علیه
قتله وهو کافر ثم تاب عن الکفر والقتل جمیعا فلا یجوز ان یلعن والقتل کبیرة ولا ینتهی

بعضی از ضرورات بوده کما صرح به القرطبی وغیره من المورخین المعتبرین انتهی کلامه **قوله**
وبیعت عبد الله بن عمر الی آخره **اقول** دست وپا زدن اهل سنت را درین معرکه مردانه
بچشم انصاف تماشا باید فرمود چه هرگاه احدی از شیعیان نظر بحدیث بخاری ودیگر صحاح
وکتب معتمده سنیان ادعای تقیه جناب لا اثبات در باب صفقه اول متقمصین بخلافت می نماید
واستدلال بران به تقاعد آنجناب تا عرصه شش ماه وروایت کان لعلی وجه حیوة فاطمة
فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر ومبایعته که دلالت صریح بر عدم رضا
وبیعت نمودن آنحضرت بعد از استنکار وجوه ناس وارد میکند وروایت بارک الله فیما ساره فی
وسرکم کما فی شرح المقاصد وحدیث رأیتماه کاذبا غادرا خائنا کما فی صحیح المسلم در تائید
خود مذکور میسازد در مادهٔ جواز تقیه بجا شا وکلا صدا بلند میکنند وهرگاه مجال تاویل در مادهٔ بیعت
اکابر خود از یزید وامثال او که در نظر خواص وعوام دال بر حرارت دینی وقوت اسلام اکابر
شان است نمی یابند دست باین تقیه میزنند ومیخواهند که باین وسیله خود را از دار وگیر اعتراض
فرقه حقه برهانند **ولات حین مناص** ونمی فهمند که هرگاه اعتراف تقیه نمودن اکابر خود
خواهند نمود کار بر حضرات اهل سنت تنگ وبرای اخلاف واسلاف شان از مهورش عار وننگ
خواهد شد واز همین بابت بیعت عبد الله بن عمر از یزید پلید که فاضل مجیب تقلید فاضل رشید
بتقیه ابن عمر معترف گردیده وچون فاضل جلیل وعالم نبیل مربع نشین چار بالش جاه وجلال
متکی اریکه فضل وکمال مرکز دائره مجد وافضال محمود الرجال حاولهم باحسن الجدال لا زال مرتقیا
علی معارج الاقبال طی مرحله جواب کلام رشاد مآب علی نهج الصواب فرموده وکلام وافی
وشافی که برای منصف لبیب کافی واز شوائب اعتساف صافی است تحریر نموده اند
بر نقل آن اقتصار نموده میشود قال ولنعم ما قال المجیب فاضل مزبور فرموده اند که اینجا
که تعلیل بیعت مستلزم سفک دماست الی آخره محو حیرتم ساخته چه این تاویل غیر سدیده
سزاوار آن بود که زبان خامه را بآن توان آلود واگر چنین تاویلات که از مفاد عبارت
[illegible] ما بین السماء والارض دارد صحیح باشد مجال کلام کراست بلکه اصحاب مذاهب
[illegible] از باطنیه وغیره هر ده فتح وظفر دادن روایت وجه قدرنما مناسبت بجای

این تاویل فاضل جلیل وارد کلام شیخ رئیس در مفتتح طبیعیات شفا به بیان مذاهب
ست تقیه بر مانیدس و مالیسوس در مبادی طبیعیات حیث قال بعد توجیه کلامهما الذی
ینبئ عن وحدة المبدا فان لم یذهبا الی هذا و کابرا فلیس یمکننی ان اناقضهما وذلک لان
القیاس الذی یناقض به مذهبهما یکون لا محالة مؤلفا من مقدمات و یجب ان یکون تلک
المقدمات اما فی نفسها اظهر من النتیجة ولا اجد شیئا یکون اظهر من هذه النتیجة او یکون مسلمة
عند الخصم ولیس یمکننی ان اعرف ان تلک المقدمات یسلمها هذان فانهما ان جوزا ارتکاب
هذا المحال فمن یومننی اقدامهما علی انکارهما کل مقدمة من المقدمات انتهی جنبه لفظ حدیث کما فی جامع
الاصول وغیره اینست عن نافع لما خلعوا یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال عبد الله بن
مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر لم آتک لاجلس اتیتک لاحدثک
حدیثا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیامة
ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة پس جزا اینکه سر این ناکث باید زد
و سینه را بدشنه باید سپرد داد ابن ابی الصفا فیها از کدو توان خواست اما آنچه فاضل
مدعی الانصاف تاویل کرده که خلع بیعت موجب سفک دما می باشد باین مصلحت ابن عمر
منع ابن مطیع کرده بهیچ نهج مطابقة و التزاما از عبارات حدیث مستفاد نمیگردد با صراحة
امام مفترض الطاعه بودن یزید و خلع بیعتش موجب سوء خاتمه بلکه سبب موت برکفر
مستند الحدیث الرسول الهاشمی صلی الله علیه وآله وسلم بر می آید و آنچه فاضل مزبور
بهر اصلاح حال ابن عمر تاویل میفرماید اگر منظور جنابشان می بود چرا با ابن مطیع نمی فرمود
که آن متغلب قوت و شوکت و کثرت عساکر بسیار دارد شما از عهده مقابله اش
نمی آئید در ظاهر خلع بیعت کرده خود را بکشتن ندهید اینکه از غایت خیرخواهی یزید
آن قدر نافهمیده از طیب جهر سر که جا هم کرم نزنا یند و یند و حفظ اتباع یزید باین
دل ارشاد فرمایند و این خفت و ولد ابن عمر بیعت شقاوت خود بیعت به یزید و پدرش
نداشت یا ... از شجره ملعونه فی القرآن همین حال بود چنانچه با عبد الملک بن
مروان کرد تا یزیدش تو ابن گفت و مجنی اذکیا لا التش در ذکر حدیث خلفا می آ

مذکور خواهد شد بهمین طوع و رغبت بیعت کردند فی الموطا مالک عن عبد الله بن دینار عن
عبد الله بن عمر قال کنا اذا بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع والطاعة یقول لنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما استطعتم مالک عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کتب
الی عبد الملک بن مروان یبایعه فکتب بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد لعبد الله عبد الملک بن مروان
سلام علیکم فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو واقر لک بالسمع والطاعة علی سنة الله
وسنة رسوله فیما استطعت و افضل المحدثین حضرت شاه ولی الله در مسوی بشرح این
مقام میفرماید اتفق السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فیما استطاعوا ما لم یرد
بالمعصیة ولا یجوز عندهم الخروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم و این حدیث چنانچه
می بینی دال است بر طوع و رغبت و عدم اجبار و اکراه در بیعت حتی که از فحوای حدیث
پیداست که تقدیم در بیعت بر خواهش طرف ثانی واقع شده و هرگاه اینهمه یافتی دلیلی
برای احتیاط و تدین جناب عبد الله بن عمر زیاده ازین که به بیعت مثل علی بن ابیطالب
علیه السلام بجهت شبهه تن در ندادند و باین چیاره باین رضا و رغبت دست به بیعت دادند
نمی باشد و کاش حضرات تصریح فرمایند که آن شبهه چه بود آیا اتهام قتل حضرت عثمان و یا
تقاعد پنج شش کس مثل خویشان از بیعت امیر مؤمنان که تقاعد مثل بنی هاشم و ابوذر
و سلمان و غیرهم من اجلة الاصحاب مبطل اجماع سقیفه نباشد و بیعت واحد من اهل الحل
والعقد کما سبحی کافی در صحت خلافت باشد **قوله** سبب این دواهی عظمی ورزایای
کبری که بر اهل مدینه واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع که خلیفه زاده سفیان او رع
صحابه از ان نهی بلیغ فرموده بود و مواعظ و نصایح را درین ماده از حد گذرانیده و بحدیث
نبوی که در باب عدم جواز خلع از امام بحق وارد شده تمسک کرده کما اومانا الیه سابقا
و نزیده بیانا ما رواه البخاری فی صحیحه فی کتاب الفتن حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا
حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه
و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة
وانا قد بایعنا هذا الرجل علی بیع الله ورسوله و انی لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع رجل

خواهد بود و قادح عدالت معاویه نیز خواهد بود سیوم آنکه اهل مدینه شریک خون ناحق
ریخته جامع قرآن بودند ولو بالمداهنة والاعراض عن انقاذه و حراسته پس انتقام آن گرفتن
نیز از ایشان واجب و لازم بود لیکن یزید را چندین وجوه موجه و اسباب مقبوله داعی بر این امر خیر
شده بود و در جذب القلوب از واقدی آورده که یزید بر مسرف آمد و دید که او بعلت فالج گرفتار
است و در بستر هلاکت افتاده گفت اگر این ضعف و مرض متوهمی بود حاکم و والی این امر
ترا می ساختم که مخلص و ناصح تر از تو کسی دیگر درین امر نمی بینم امیر المؤمنین یعنی والد بزرگوار
معاویه ابی سفیان مرا در مرض موت خود وصیت نموده است که اگر ترا از جهت اهل حجاز
واقعه پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقبه جوی مسرف برخاست و گفت سوگند خدا
بر تو باد یا امیر المومنین اگر دیگری را غیر از من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه درین کار
نتوانی پس غیر از من نتواند بود و من درین باب خوابی دیده ام که درختی را از درختان غرقد میبینم
که با شاخهای خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد است پیشتر رفتم می شنوم که آن درخت
میگوید که برآمدن این کار بر دست مسلم بن عقبه باشد از آن روز باز فال قتال اهل مدینه زده
ام و دل خود را به برآوردن امر انتقام از قاتلان عثمان تسلی داده یزید چون عزیمت او را
در امضای این مهم مصمم یافت گفت پس نزدیک باش و علی برکة الله بجانب اهل مدینه متوجه شو که
تو حریف ایشانی اگر ایشان از در امد بیعت و قبول بیعت و اطاعت من سد راه تو شوند تیغ
بیدریغ قهر و سیاست برکش و از صغار و کبار ایشان اثری باقی مگذار و تا سه روز داد نهب و غارت
بده و اگر راه طاعت و صلح نوردند تو نیز متعرض بحال ایشان مشو و بامضای این مهم امید
ابن زبیر متوجه شو آورده اند که چون این مسرف با عاقبت اندیشی ... بعلم فطرتی ...
میگفت که اگر با وجود کشتن ایشان به دوزخ روم دیگر از من بدبخت تر در عالم کسی نخواهد بود
و از ینکوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت که مسلم بن عقبه بعلت مرضی که داشت
دوائی بکار برده بود متصل آن طعامی طلبید تا بخورد طبیب گفت اگر در خوردن طعام بعد از
استعمال دوا صبر کنی بهتر باشد تا دوائیکه خورده بکار گر افتد گفت اکنون مرا تمنای حیات
برای طلب حیات را برای آن دوست میداشتم که تا شورش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان

یزید را بر سریر سلطنت و سیر طابر است که اگر یزید بر بندگان خدای ذو الجلال لاسیما
اہلبیت و اصحاب رسول متعال صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم عدل و داد میکرد و ظلم و ستم
نمی نمود تمکن او بر سریر حکومت مانند عمر عبد العزیز رحمہ اللہ موجب صلاح و فلاح او میشد
نہ باعث کفر و فجور او و موید این معنی احادیث بسیار است کہ در کتب معتبرہ جانبین از
جناب سید الابرار بطرق متنوعہ مرویست از انجملہ حدیث آنحضرت است صلی اللہ
علیہ و سلم کہ ملا رفیع واعظ با قتدای محدثین خود در ابواب الجنان نقل فرمودہ کہ عدل
ساعۃ خیر من عبادۃ سبعین سنۃ انتہی الحدیث الشریف بلفظہ پس باقی نماند مگر امر
ثالث یعنی انضمام سوانح دیگر مانند واقعہ حرہ و بی ادبیہا دربارہ مسجد الحرام چنانچہ علامہ
ثانی سعد الملۃ والدین التفتازانی تغمدہ اللہ بغفرانہ در شرح عقائد نسفی میفرماید از
کتب اہل حق نقل می نماید فانہ کفر حین امر بقتل الحسین رضی اللہ عنہ الی قولہ فنحن لا
نتوقف فی شانہ لعنۃ اللہ علیہ وعلی انصارہ و اعوانہ و ایضا در شرح مقاصد در
باب آن قسی القلب آنچہ تحقیق مینماید بعد ازین عنقریب آید انشاء اللہ تعالی و ازینجا
بر ہر صغیر و کبیر ہویدا شد کہ علت صدور و ظہور کفر از یزید پلید حکم بقتل ریحان مقتدای
الثقلین و جان آن و نزد مکذبین بعد صدور حکم بقتل آنجناب در کفر یزید حالت منتظرہ باقی ماند
پس ثبوت کفر یزید بلا اجمال و اضطراب در کلام احقر الانام متعین است و ہرگاہ
در کلام مجیب مصیب شق ثالث بالمعنی المذکور مانند آفتاب رابعۃ النہار روشن
و آشکار است معلوم شد کہ بعد ازین آنچہ در چند ورق برای ابطال شق اول و ثانی
حضرت مجتہد الزمانی تطویل و تسویل بکار بردہ و کاغذ بیگناہ را در ظلمت گرفتہ ہمہ اش
مضحکہ اولو الالباب است و ملعبہ اطفال و از قبیل خطاب بشخص مفروض لیکن بنا بر
مزید توضیح و افادہ عوام جابجا بر بعضی از خطایا اعلام خواہم نمود انشاء اللہ تعالی
قولہ و چگونہ کفر آہ اقول ازین دلیل و مانند آن اسلام یزید وقت استخلاف
معاویہ ثابت میشود و ازان لازم نمی آید کہ در وقت امر بقتل امام حسین رضی اللہ عنہ
و تذلیل و اہانت اہلبیت سید الثقلین بر حالت سابقہ بودہ باشد فان العبد یصبح

لنا اصلا بالذب عنه فانه لم يكن من الخلفاء الراشدين حتى يكون الذب عنه موجبا لاقامة
الخلفاء وذب الطعن عن حريمهم ليقتدي بهم الناس ولا يشكوا في كونهم الائمة لان معظم الاسلام
منوط بانهم فانهم كانوا خلفاء النبوة ووارثي العلم والولاية واما معوية فانه كان من ملوك
الاسلام وملوك الاسلام في اعمالهم لا يخلون عن انفاعين الى آخره قال ونيز مى فرمايد از قول
من يرضى بمتابعة معاوية ويجعله اماما حتى يشنع عليه ابن المطهر وقد ذكرنا انه من الملوك
وليس علينا ان نذب عنه انتهى شاه ولي الله [illegible] شرح [illegible] ميفرمايد الخلافة [illegible]
قال الحافظ في الفتح خلافة النبوة واما معوية ومن بعده فعلى طريقة الملوك ولو سموا خلفاء
الى آخره ومولانا علي قاري در شرح فقه اكبر ميفرمايد اول الملوك معوية ونيز ميفرمايد
فتبين ان معوية ومن بعده لا يكونون خلفاء بل ملوكا وامراء انتهى بلكه علماي ما از معويه
روايت كرده اند كه او خود را اول ملوك ميگفت روى ابن عبد البر في الاستيعاب
في احواله انه كان يقول انا اول الملوك وجناب والد ماجد مصنف در كتاب حجة الله البالغة
ميفرمايد الى ان استقرت الخلافة في امارة على اقتدار وهدنة على دخن وهو الذي عرف
امره وبيانه انه كان على سيرة الملوك لا على سيرة الخلفاء قبله ودر ازالة الخفاء عن
خلافة الخلفاء ميفرمايد اخرج البخاري عن الحسن البصري قال لقد سمعت ابا بكرة رضي الله
عنه قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب جاء الحسن فقال ابني هذا سيد ولعل الله ان
يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين بعد ازان حقيقت اين هدنه كه امارة على اقتدار
وهدنة على دخن است باز استقلال معاويه بپادشاهي بيان فرموده انتهى وابو عمر در
استيعاب اخراج كرده كه چون ابو هريره وابو درداء از نزديك امير المؤمنين علي رضي الله عنه
برگشتند وايشان ميانجي بودند درميان معاويه وعلي مرتضى ومعاويه طلب ميكرد كه
خلافت بگذارد وشورى كرداند درميان مسلمين وكان مما قال لهما عبد الرحمن بن غنم
الاشعري فقيه الشام عجبا منكما كيف جاز عليكما ما جئتما به تدعوان عليا كرم الله وجهه
ان يجعلها شورى وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق و
ان من رضيه خير ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبايعه واي مدخل لمعوية في الشورى وهو

ثابت باشود و حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب مجید خود از آن خبر داده و حضرات ائمه
هدی واحد بعد واحد با عتراف ثقة المحدثین و صدوق امامیه القدر مدح و منقبت
ایشان کوشیده اند که مزیدی بران متصور نباشد این مطالب در مجلد ثانی چنانچه باید
پیرایهٔ تالیف در بر میگیرد انشاء الله تعالی پس قول مخاطب که اینمزیتی است که برای خلفای
ثلثه حاصل نبوده چیست و خرافتی بیش نخواهد بود و عجب نیست که دعوی مزیت نمیدید
بکیش نظر به اصول موضوعهٔ خویش باشد که قرآن مجید را در تحریف و تبدیل زیاده تر
از توریة و انجیل قرار میدهند بلکه تعبیر از آن بمقتضای آن اصول به بیاض عثمانی میکنند
پس نظر باصول و اعتقاد خودش خصوصاً که اینکه بالحاق زیادات هم در قرآن مجید
کوشش بلیغ نموده اند کما ستعرفه انشاء الله سبحانه میتوان گفت که در آیت وَعَدَ
اللهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و مانند آن بعضی از الفاظ که برای معتقدین خلفای راشدین
بکار آید الحاقی است بخلاف اخبار خلافت معنویه در بعضی از کتب قدیمه اسمائی که تحریف
آن بقدر تحریف قرآن مجید به ثبوت نه پیوسته زیرا که بروایت کلینی و غیره از معتمدین
طائفه آیات قرآنی تقریباً بقدر یک ثلث باقی است و آنهم بجهت تبدیل کلمات بعضها
ببعض در حقیقت قابل اعتبار نمانده و انتساب این احتمال بجانب اهل این اعتقاد یعنی
مدعیین تنقیص و تبدیل آیات قرآنی به بداهت عقلی جایز بود فکیف که در کلام بعضی
تابعین و با قرار دانشمند ملا محسن صاحب وافی به دلالت مطابقی موجود بود چه
جای آنکه روایات الحاق جمل هم در کتب معتبره اینها پیرایه ورود در بر کرده باشد
و این دعاوی که در کلام احقر الانام بهم رسیده بحول الله و قوته دلایل و شواهد
آن مع زیاده تحقیقات در مقامیکه مجتهد شیعه درباره تحریف قرآن مجید قیل
و قال نموده سمت گذارش خواهد یافت و اگر مراد مخاطب اینست که مزیت مزبوره نیز از
عبارت صواعق مستفاد میگردد چنانچه مخصوص بودن خلافت معاویه در کتب
سماویه پس بیان آن بر ذمه اوست معلوم نیست که کدام لفظ از عبارت منقوله
ابن حجر باین مرام میشاید بلکه از لفظ ممن بعده که در عبارت صواعق از کلام ذهبی ...

استشهاد ایشان در باب انکار از بیعت یزید انجام می نمودند و الزام میدادند پس میگوییم که
هر دو امر مقدوح است اما اول فکذا او کذا اما امر ثانی پس بطلانش بر ظاهر است
زیرا که اولاً دعوی مذکور تحکم بحت است و شهادت علی النفی غیر مقبول انتهی و نیز در
کتاب ضربت حیدریه افاده کرده حیث قال اول آنکه مفاد این افاده سلب کلیت
و آن موقوف بر این است که حضرت مولوی را اطلاع بر جمیع فتاوی و کتب مالک و مالکیه
حاصل شده باشد و من اولها الی آخرها از نظر شان گذشته باشد و هو مستحیل عادة
پس این کلام از درجه قبول ساقط باشد خصوصا نظر باینکه شهادت علی النفی غیر مقبول
است الخ حالیا فقیر برای الزام مجتهد تحریر همین طریق را مسلوک میسازیم و او را
تا آنجا که اش میرسانم و میگوییم که دعوی مذکور با وجودیکه عبارتش بسبب تقیید ظرفیت
یعنی لفظ در عصر یزید احتمالی دیگر پیدا کرده بهر حال تحکم بحت است و این شهادت که شهادت
علی النفی است قطعا غیر مقبول چه بر قرار داد او چنانچه دانستی و هم تصریح بعضی از مجددین
او در باب [illegible] از [illegible] مستلزم اینمعنی است که مخاطب تمامی تصانیف
علمای اهلسنت قدیما و حدیثا حرفا حرفا بمطالعه خودش در آورده یا بر اقوال جمیع
علمای ایشان که وقت سلطنت یزید بوده و دیگران در مشارق و مغارب منتشر بودند اطلاعی
بهم رسانیده و کل منهما محال عادة بل ممتنع من هذا المجتهد عقلا و نقلا و ان شئت ازید علی
ذلک فسیأتیک ما ذکرته فی احکام قلب الاستقرار هنالک اما ثانیا پس آنچه
در بیان ملازمت مقدم و تالی ذکر کرده ناتمام است چه از تقریرش همین قدر باثبات
میرسد که مردم شام بر حکومت یزید گرد آمده بودند و بیعت وی نموده و این مقدمه
هنوز بدلیلی و برهانی ثابت نشده که بیعت کافر هر چه که باشد موجب کفر مبایع است
فالمقصود غیر ثابت و الثابت غیر مقصود و اما ثالثا پس اگر صحت خلافت یزید
عبارت از بیعت که شروط خلافت در ذات او یافت میشد و بیعت اجتماع مردم
بر امامتش بفعلیت رسید پس ممنوع و من ادعی فعلیه دعواه غیر مسموع و سند منع
عبارتیست که مخاطب [illegible] العقل همین کتاب از صواعق نقل کرده و آن اینست

اہل تفصیل ❊ حاجت مشاطه نیست روی دلارام را ❊ و اگر مراد نفی صلوح خلافت و عدم اجتماع شروط امامت در ذات مقدس امام حسین است رضی الله عنه فحاشا و کلا که احدی از محبان و فدائیان واقعی اراده کرده باشد و اگر کسی را تفصیل سلب و اثبات امامت از ائمه اهلبیت نبوی بر اصول محبان تخلیی منظور افتد باید که بکتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه که در دیباجه این کتاب بالشر بر زبان قلم رفته و بعنایت لم یزلی و تائید علوی اسمش بر مسمی منطبق گشته رجوع نماید و سیجیئ مجملا ان شاء الله تعالی فی المبحث التاسع اما را لعالیس باعتقاد ناقص حال عبد الله بن عمر این بود که در وقت فرقت و انتشار جماعت بیعت نکردی و در وقت اجتماع مردم خود را از بیعت معذور نداشتی مجتهد بحر بر فاقد النظیر از ینجا بتقلید اول من قاس قیاس نمود که اگر اجماع بر خلافت یزید صورت نمیگرفت عبد الله بن عمر بر عادت معهود خود بیعت نمیکرد چون او بیعت نموده است معلوم شد که اجماع بر خلافت یزید واقع شده و این قیاس غیر صحیح است زیرا که کلام در بیعت کسیست که وقت اجتماع مردم و خلع امام حسن رضی الله عنه نزد معتقدین صلاحیت خلافت داشته و بوصف اجتهاد اتصاف یافته و نزد غیر ایشان از بغی و مخالفت توبه ورزیده و مصدر امری که موجب تکفیر او باشد نگردیده پس بعد از خلع امام حسن و بیعت مردم متحتم شد که ببیعت معاویه اقدام فرماید و مخالفت حضرت حسن مجتبی که به تفویض خلافت بنابر ملاحظه حدیث نبوی تن در داده نه نماید و مانند امام حسین بر اصول مدعین فرمود لا کلمه ها که لو جز النفی لکان احسن مما فعله اخی الحسن علی ما اورده صاحب کشف الغمه و غیره فی غیره د. با صلح معاویه بر زبان خود نیارد بلکه این صلح را نظر بحدیث شریف که در کتب فریقین مثل صحاح ما و کتب امامیه مرویست در مناقب حسن مجتبی شمارد و اعتقاد بایمان معاویه دارد فی الفصل السادس من العوالی و روی ابو بکره قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخطب اذ جاء الحسن حتی صعد علی المنبر فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان ابنی هذا سید و ان الله سیصلح

والبهتان فریفته شدم بهرچه ترا ممکن باشد در استیصال خاندانش بکوش وسخن کسی در
باب ایشان مشنو پس عبدالله بملاحظه توقیعات پدر خود سراسیمه شد و دست ازاین وآن
برداشت انتهی وصد ها این همه نصرت وجان فشانیها درباره اهلبیت وتشنیع وتذلیل
یزید از عبدالله بن عمر زینهار مقام استبعاد واستغراب نیست که حال جلالت وصداقت
او با اهلبیت مصطفوی صلی الله علیه وآله وثبت مناقب ایشان از کتب اهل حق مستفیض
ومشهور است در تحفه اثنا عشریه نیز اشعاری باین امر رفته بلکه اگر اندک تصفح نمائی
بر روایات اهل خلاف هم بعید نمی نماید زیراکه او بدلالت اسفار معتمده ایشان علی ما اعترف
به صاحب اثبات الحق وقتی که معاویه بن ابی سفیان از جناب مرتضوی باغی شد وبجنگ
وقتال پیش آمد برای منع وسرزنش او رفت وادله امامت وفضایل آنجناب را باحسن
وجوه تقریر کرد ولیکن واضعین وجاعلین درینجا هم بضم مخترعات پرداخته اند وبتقلید
صاحب رقعات مزوره وتوقیعات موضوعه که از سرداب بیرون می آورد افترا وبهتان را
بهم بافته اند وبر ظاهر است که اگر عبدالله بن عمر آن مهملات را که ما با مهملات سابق بود اعتقاد
میکرد بر یزید شقی چرا خروج می نمود وتنها بی اعوان وانصار برای لعن وطعن آن سبب کار
تا بشام چرا میرفت فثبت افتراء المفترین وظهر کذب المختلقین والحمد لله رب العالمین مع
ذلک عبدالله بن عمر باظهار مجلسی در خاتمه مجلد فتن وافترا بعضی از مفترین بر سلیم
بن قیس در القای مواعظ ونصایح بحضور والد ماجد خود یعنی خلیفه ثانی هم خود را مستعد
نوشته وبکمال جد وجهد خواسته که حق بحقدار یعنی حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین
لیکن بذروه اجابت نرسید پس خروج چنین محب اهلبیت بر یزید شقی برجای خویش است
اگر استبعادی هست درینست که برای تفهیم پدر بزرگوار خود از اظهار حق مرتضوی باز
نمانند بلکه نطاق همت وسعی بر میان جان بستند وبعد از واقعه کربلا که هیچ ساخته وداسته
بشر خیر ان نمیرسد خاموش نشینند ومتوهم مباد که براکثری ازین حرف وحکایات
کذا کتب اما بعد را ادا فتاد دست زدن اثبات حرمت نماز را بجمله لا تقربوا الصلوٰة
قصد کردنست زیراکه اکنون بعد از تشیید ارکان ودفع جهلات اهل هذر وهذیان

اختلاف در مسائل الهیات و نبوات و امامت با شیعه و مقتدایان مزعومی شیعه چه معنی داشته
باشد هرگاه این همه بر اسناد اکابر قوم جاریست دیگر بجز آفات ایشان که ظاهر اهلبیت در
اصول عقاید با باطن ایشان مخالف بود گوش ظاهر هم نمیتوان نهاد تا بگوش دل چه رسد
اما الاجتبی بالجمله حال بیعت عبدالله بن عمر به معاویه در وقت خلع امام حسن چنانکه دانستی
امری دنیاویست و حال بیعت او به یزید پلید که شداید ظلمش انگشت نمای جهان و جهانیان
است [illegible] بر محافظت نفوس و صیانت ناموس بر تقدیر تسلیم و فرض محال امری دیگر است
[illegible] در باب عبدالله بن عمر این همه تشنیعات و تعریضات بر زبان می آرند و آنچه
از مخالفه [illegible] و بیوفائی و خلاف قرابت و ناشناسی از حضرت عبدالله بن عباس بلکه از
محمد بن حنفیه برادر امام حسین خلف خلیفه اول امامیه صدور یافته و در رساله قدیمه
اشارتی بدان نموده ام ملحوظ و منظور ندارند و سخنی تفصیلا انشاءالله تعالی اینکه
شنیدی در صورتیست که دلالت جواب ناقع را از سوال مذکور بر عدم بیعت
عبدالله بن عمر از جناب امیر آنحضرت از خلافتش مسلم داریم و کلمه لم و لا نسلم بر زبان
نیاریم و الا لاحول و قوت الا ما را میرسد که بگوئیم که مراد از عدم بیعت ایشان نه آنست
که عیاذا بالله بیعت خلافت نکرده قادح امامت مرتضوی بوده اند بخلاف معاویه
که او را امام دانسته در انقیاد و امتثال او حقوق جان نثاری بجا آورده اند بلکه
مراد اینست که بیعت امیرالمومنین و رفاقت یعسوب المتقین در حروب [illegible] صفین [illegible]
نکردند و بیعت بقتال ننمودند و با معاویه وقت خلع امام حسن بعد از اتفاق مردم دست
بیعت دراز کردند دلیل بر این مطالعه کتب اخبار و کلام اهل سنت است که صریح
از آن بیعت عبدالله بن عمر و اطاعت و انقیاد و محبت و وداد ایشان بجناب امیر
معلوم میشود و بمناقب و فضایل مقتدی [illegible] تقیا از نتایج و ثمرات آن بود حاشا
که عبدالله بن عمر در بیعت خلافت [illegible] و آنجناب تردد داشته و دست بیعت بر
دست حق پرست امیرالمومنین نگذاشته باشد چنانچه حسین بن اسمعیل در رساله
خود [illegible] العقد [illegible] زبیر با علی [illegible] بیعت کرد بعده سعد و [illegible]

و کلام فاضل متبحر امامیه یعنی کمال الدین ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغه هم دلالت
بران دارد که عبدالله بن عمر در این مبایعین داخل بود کما لا یخفی علی من یتصفحه بلکه خود جناب
مخاطب و آله که ماجد الشان حقیقة در طعن الرماح الخ میفرمایند مؤید همین است که عبدالله
بن عمر در مبایعین داخل بود حیث قال جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها واعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی
مهاجرین و انصار به بیعت از آنحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ما کسی را احق
والیق برای خلافت از انجناب نمی بینیم ندیدیک تبایعک درانوقت حضرت ناچار قبول
خلافت کرد انتهی چه بر ظاهر است که عبدالله بن عمر در تمامی مهاجرین و انصار و همگی
اصحاب رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم محسوب و معدود است قطعا و یقینا و کلام
کنتوری در ابرام مکائد که تقلیب الکلام ناشی گذاشته و داد گربزی داده نیز دلالت بران
میکند که عبدالله عمر باین سعادت مشرف گشته و تمامی اصحاب بجز ابو هریره بیعت
کردند و هرگاه توقف پسر در بیعت خلیفه و امیر با اعتقاد صحت خلافت نزد اهل
سنت جمع نمیتواند شد چنانچه علمای امامیه درباب خلافت افضل الصدیقین تقریر
آنکرده اند کما سیجیئ ان شاء الله تعالی عدم بیعت عبدالله بن عمر تا آخر خلافت حضرت
امیر با اعتقاد صحت خلافت آنجناب که علمای اعلام ما میفرمایند و از قطعیات
و یقینیات است و هزاران دلایل و براهین بران موجود و کتب معتمده شیعه مثل
اثبات الحق هم بآن ناطق است کما عرفت چگونه جمع تواند شد و قرینه هم درین
روایت که از نافع منقول است بر صحت مقوله ما موجود است زیرا که او گفته که
معمول عبدالله بن عمر آن بود که وقت فرقت مردم بیعت نمیکرد و این فرقت اشاره
به فرقت بعضی از اجله اصحاب پیغمبر از حضرت امیر است مانند اسامه بن زید و
سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه که درباب امامت و خلافت بیعت با امیر المومنین
کردند کما مر و هرگاه آنجناب بحروب بغات متوجه شد نظر به بعضی از احادیث
و نیز بابت قسم شرعی روبروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اکنون با هیچ مسلمانی قتال

هم متصور است بخلاف بیعت بتجویز یزید پلید بحکم ضرورت که مجرد تجویز شرعیست و دیگر هیچ از این
جهت بیع الله و رسوله گفته اند و محتمل است که معنی الفاظ مذکوره آن باشد که در امور شرعیه
موافقت تو خواهیم کرد نه امور یکه مخالف شرع باشد پس تاکید و تصریح این الفاظ را به
زبان آورده اند و عبد الله بن مطیع و مانند او از اهل مدینه این را هم گوارا نکرده از بیعت
یزید پلید خلع نمودند الی غیر ذلک من المحتملات القریبة او البعیدة و بر متبصر خبیر مخفی نیست
که انتساب بیعت بعبد الله بن عمر نظر به تنزل و تسلیم و فرض محال است زیرا که بعد از این تبصره
هویدا میشود که دلیل مجتهد و متمسک او بکرا اقبال بر بیعت عبد الله بن عمر قابل قبول نیست انتهی
الله تعالی **قوله** و بر تقدیر ثالث قول بکفر او اه **اقول** چه خوش گفته است والد مخاطب
که یکی از آداب فرومایگان قلیل البضاعت آنست که کلام را بکمال اجمال ادا میکنند
تا در وقت دار و گیر ابحاث محققین جای فرار باقی مانند لیکن هر قدر که خواهند اجمال و اهمال
بکار برند و از میدان مناظره راه فرار جویند آخر بموجب قول او تعالی فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ
در شکنجه ابحاث فقیر و سرپنجه انظار این حقیر بعنوانی گرفتار خواهند شد و از هر طرف
تا بینی مناط خواهند گشت که زمین از آسمان و حنظل از زعفران نخواهند شناخت
بالجمله اگر مراد از خروج امام حسین رضی الله عنه خروج از مدینه طیبه است پس این خروج
هم بنظر اکثر روایات فریقین بعد صدور امر بالقتل بوده چنانچه از عبارت تاریخ خمیس
دیاربکری که از اکابر اعلام این کتابست از کتب معتبره اهل سنت شمرده و او اطراء بمدح آن
سپرده اند واضح میشود و عبارتش اینست لما استخلف معویة ولده یزید و ذلک
فی سنة ست و خمسین ثم مات معویة فی سنة ستین لم یکن لیزید همة الا ان کتب
للولید بن عتبة بن ابی سفیان عاملهم علی المدینة یخبر بموت معاویة و یامره بان یاخذ له البیعة
علی الحسین بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر اخذا لیس فیه رخصة اقتل الناس
قبل ظهور الامر ... فخاف ... و یشدد علیهم فی ذلک فلما قرأ الولید الکتاب فاسترجع
مروان و شق علیه موت معوية فقال له الولید ما الرای کیف نصنع فی هؤلاء الثلثة
فقد امرنی باخذ البیعة قال فان فعلوا قبلت منهم و کففت عنهم و ان ابوا ضربت

صدر الدین اصفهانی هم آنرا ندیده چنانچه قاضی نور الله در احقاق الحق تصریح بجمیع این امور
کرده و بر همه کس عیانست که چون ترجمه مذکور در یک دو جلد محصور است پس احتمال اینمعنی که
ترجمه اصل طبری است کجا راه داشته باشد پس ثابت شد که این ترجمه ترجمه تاریخیست که بحرف
سماطی رافضی است چنانچه نجاشی هم از علمای رافضه تصریح بدان کرده که سماطی که از اکابر
شیعه است تاریخ کبیر ساخته است برحالش باقی بگذاشته هذا هو التحقیق عند المحققین
کما لا یخفی علی المتتبعین **وعبارت** تاریخ حبیب السیر که باظهار مخاطب تحریر در رد
مکتوب اخیر شاه صاحب مرقوم الصدر در کتب با معدود است و هم عبارات روضة الصفا
که باعتراف مخاطب اسوة الاذکیا از زمره اهل صدق و صفاست بهمین عنوان و قریب
این مضامین یاد می آید کما لا یخفی و در تاریخ روضة الاحباب که مجتهد الزمانی دعوی شرح
این کتاب نمانی علامه دهلوی قدوه علمای اعلام قدس سره العزیز هم درین رساله جابجا
خواهد کرد باین الفاظ و عبارات مسرود و مذکور است نقل است که چون یزید بر سریر حکومت
نشست فرمان داد تا ابواب خزاین بکشادند و امرا و اعیان و طبقات حشم را اهل اختلاف
مراتبهم مالهائی دادند و چون همت او مقصور بران بود که آن چهار بزرگوار که اسامی ایشان
مرادا مسطور گشت بیعت کنند بولید بن عتبه بن ابی سفیان که دران آوان والی مدینه بود نامه
نوشت مضمون آنکه معاویه که خلیفه روی زمین بود عالم فانی را وداع کرد و بسرای باقی خرامید
و مرا در حال حیات خود خلیفه گردانیده وصیت فرموده که از اولاد ابوتراب و جرات
ایشان بر سفک دما بر حذر باش و تو دانسته که جبار منتقم کینه آن شهید مظلوم اعنی
عثمان بن عفان را از آل ابیطالب طلب خواهد داشت و دوان باب و واسطه اولاد
ابی سفیان خواهند بود که انصار حق و طالبان عدل اند و باید که چون بر فحوای این
مکتوب واقف شوی از اهل مدینه بیعت بستانی والسلام علیک و رحمة الله و در رقعه
دیگر درین باب نوشته مشعر بانکه از حسین بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن
بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر بیعت بستان و درین باب اهمال منما و اگر بیعت نکنند
سر ایشان نزد من بفرست **و ملای نامی** مولانا عبد الرحمن جامی در بعض رسایل

خود این حکایت دلگداز سوهان روح را بهمین نوع بیان میفرماید که ولا [illegible]
امر یزید بقتل جناب امام حسینؑ دارد و صاحب منهاج الدین و معراج [illegible] بعد ازانکه
در سبب خروج آن امام همام مجلا می نویسد که یزید بعامل مدینه منوره نوشت که بیعت [illegible]
بن علی رضی الله عنهما طوعا یا کرها بگیرد از کتب معتبره تفصیل آن بدینسان [illegible]
ولید بن عتبه بن ابی سفیان والیا علی المدینه فکتب الیه یزید [illegible]
کتابه هذا اما بعد اذا قرأت کتابی هذا فخذ لی البیعة علی من اقبلک من [illegible]
الاربعة خاصة و هم عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن [illegible]
والحسین بن علی رضی الله عنهم اجمعین فان امتنع احد منهم فلا [illegible]
فلما قصدوا الحسین بعد ما کلموه بالبیعة و بعد ما الی [illegible] الحسین [illegible]
الکعبة انتهی بلفظه چون ذکر عبارات کتب دیگر تطویل کلام [illegible]
برین چند کلمه اختصار کرده بروایات معتبره شیعیان مجملا [illegible]
مجلسی و جلاء العیون رسانند آن شاهد عدل برای دعوی فقیر است [illegible]
است که چون معاویه وفات یافت یزید هفت روز تعزیت داشت [illegible]
و خلق را بتجدید دعوت کرد بیعت و از منبر بزیر آمد و امرا را تشریف [illegible]
امام حسینؑ و عبد الله زبیر و عبد الله عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر را [illegible]
که نامه بحاکم مدینه باید فرستاد تا برای تو از ایشان بیعت ستاند و اگر بیعت [illegible]
ایشان بتو فرستد یزید نامه نوشت بولید بن عتبه که والی مدینه بود [illegible] الی
آخر القصة بطولها و از اینجا وجه تعجیل مردان در قتل این انفوس قدسیه اربعه [illegible]
خصوصا حضرت امام حسین روز بروز نزد حاکم مدینه طیبه تشریف برد معلوم [illegible]
اطاعت و انقیاد یزید شقی بود و اگر مقصود از خروج سفر امام حسین از [illegible]
بسوی عراق است پس بعد حیثیت خروج از حکم یزید قتل آنجناب بطریق اولی [illegible]
بود زیرا که بالاتفاق این سفر بعد از سفر مدینه است جانب مکه [illegible] اقامت
چند ماه است در مکه معظمه و کلام فقیر در رساله قدیمه متعلق بخروج اخیر است که لا می [illegible]

صدور یزید است و ازینجاست که در عبارتش چنانکه دانستی لفظ جهاد و حرب افزوده
ام جاییکه اقدام و جناب سید الشهدا وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله اند الی آخره
بهرکاه مراد بخوبی حاصل شده و التباسی و ایهامی باقی نمانده بالفعل عبارة سلیس را
نفهمیدن یا تجاهل و تغافل از آن ورزیدن غیر از فقدان بصارت و حرمان از بصیرت
بر چه حمل توان کرد و هرگاه ثابت شد که خروج ثانی باراده جهاد بعد کفر یزید بود پس
رفع نمودن کفر یزید برای مصیب که بر مذهب مکفرین در پی ابطال خلافت یزید است
ما برای عجیب و غریب است و واقعه حره و امثال آن را که بعد سانحه کربلا وقوع
یافته در موجبات کفر یزید شمردن دلالتی بران ندارد که او بعد از حکم بقتل امام حسین
رضی الله عنه متصف با ایمان و اسلام بود و بسبب سوانح مابعد کافر شده و بنا بر این
جداگانه او با ما الیه سابقا مثلا شخصی انکار توحید نموده و از اعتقاد نبوت و معاد حشر با
هم ابا و استنکاف ورزیده و کسی در موجبات کفر او گوید فلان منکر توحید و رسالت و معاد
است لازم نمی آید که یکی ازین هر سه با انضمام دیگر من حیث المجموع علت کفر باشد
لا من حیث الوحده پس شمردن امور دیگر در اسباب کفر آن لئیم مستلزم علیت
مجموعی نیست و اگر برین قدر اکتفا نکنی و تصریح این امر را بخلاف مودای النظر
الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی اینک برساله سعادة
الکونین فی بیان فضایل الحسنین رجوع کن تا دریابی که مولانا محمد اکرام الدین بن محمد نظام
الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبایح یزید پلید این است که
نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط از قتل نمودن امام [illegible] کافر شده
قطع نظر از معاصی بالجمله وی مبغوض ترین مردم و مقبوح ترین خلایق نزد علمای
سنت و جماعت است و این کار ناشایسته که وی ملعون کرده هیچکس درین امت
نکرده لعنت خدا باد بر وی و بر پیروان وی و یاران وی و مددکاران وی و لشکر او
از خدا و فرشته ها و سائر مردمان هر زمان و هر لحظه و آنچه که از علمای ما ذکر لعن و طعن
بران ملعون و مطعون در کتب خود کرده اند اگر درینجا مذکور نماید این مختصر بطول

انجامد علاوه این اعتراض متشیعین که در وجوه کفر او ضد ورا در با القتل تذلیل [illegible]
وحسین و جد ایشان مثلا ذکر کرده اند هم وارد است زیرا که بر تقدیر علیت مجموع امور یکدیگر [illegible]
بیزید سر زد لازم می آید که حکم کشتن امام حسین نزد شیعیان باعث کفر یزید شد فما هو جوابکم
المتشیعین فهو جوابنا عن الکفرین و آنچه مخاطب از محمد بن عبد الکریم شهرستانی نقل کرده
محض اعاده است نه افاده جواب این در رساله قدیمه موجود است و آنچه در جواب این ترتیب داده
مخدوش و مردود است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی **قوله** و از احادیث سنیان الی آخره
اقول این احادیث که مجتهد الزمانی از کتاب فاضل اخباری یعنی معتمد الشیعه نقل کرده
و گویا گوی بزرگی آن از میدان مناظره برده مانند عبارت ملل و نحل در محل نزاع [illegible]
در رساله ثمرة الخلافه جائیکه این اخبار را وارد فرموده جواب این در اثبات الخلافة بتفصیل تمام
سمت ذکر یافته در ینجا بعنوانی که فی الجمله تجددی و غرابتی دارد ادا میشود که مجتهد [illegible]
فاضل مذکور نیز بهار کتب اهل حق را ندیده و معانی احادیث مذکوره را نیز ازان نقل نسنجیده
تفصیل مقام آنکه خود فاضل اخباری در کتاب مسطور هم برادر خورش که دارا امارت و حکومت
کوفه بزرگی تمام دارند و هم این مجتهد در تالیفات خود جابجا در احادیثیکه جدا جدا در کتابها
مرویست اینمقدمه را دخل میدهند که الحدیث یفسر بعضه بعضا فکیف که روایات در یک
کتاب و یک باب وارد باشد که بطریق اولی مقدمه مذکور دران جاری خواهد شد الغرض محدثین
چنانچه این احادیث را در بابی نقل میکنند احادیث دیگر را که برای تقیید و تفسیر این احادیث
بکار آید نیز قریب آن وارد میفرمایند یعنی که قدوة المحدثین یعنی مسلم [illegible]
که از ماخذ جامع الاصول است احادیثیکه مدلولش حکم تکفیر خلفا و امرا است روایت [illegible]
و زیر همین احادیث که مخاطب از غایت تعصب ازان استلزام حرمت [illegible]
می نهد و تفصیل این قسم احادیث از کتب دیگر که جامع احادیث هستند [illegible] یافت
تواند شد صاحب **کنز العمال** بعد ذکر احادیث مذکوره [illegible]
و مسکوت [illegible] الفرع الثالث فی جواز الخروج علی الامراء و عدم [illegible] احادیث [illegible]
کتب محدثین آورده بعضی ازان اینست [illegible]

لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق حم ك عن عمران والحكم بن عمرو الغفاري سيكون
علي
امراء فكم يحدثونكم فيكذبونكم ويعملون فيسيئون العمل ولا يرضون منكم حتى تحسنوا
قبيحهم وتصدقوا كذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل على ذلك فهو شهيد
طب عن ابي سلالة السمع والطاعة حق على المرء المسلم فيما احب او كره ما لم يؤمر بمعصية فلا سمع
عليه ولا طاعة حم ق ٤ عن ثوبان من ارضى سلطانا بما يسخط ربه خرج من دين الله ك عن
جابر اسمعوا هل سمعتم انه سيكون بعدي امراء فمن دخل عليهم فصدقهم بكذبهم واعانهم على ظلمهم
فليس مني ولست منه وليس بوارد على الحوض ومن لم يدخل عليهم ولم يعنهم على ظلمهم ولم يصدقهم
بكذبهم فهو مني وانا منه وهو وارد علي الحوض ت صحيح غريب ن حب عن كعب بن عجرة
ان الله لم يبعث نبيا الا وله حواريون فيمكث بين اظهرهم ما شاء الله يعمل فيهم بكتاب الله و
سنته فاذا انقرضوا كان من بعدهم امراء يركبون رؤس المنابر يقولون ما تعرفون ويعملون
ما تنكرون فاذا رايتم ذلك فحق على كل مؤمن يجاهدهم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع
بلسانه فبقلبه ليس وراء ذلك اسلام عن علي رض قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
سرية واستعمل عليهم رجلا من الانصار فامرهم ان يسمعوا له ويطيعوا فلما خرجوا وجد عليهم في
شيء فقال اليس قد امركم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تطيعوني قالوا بلى قال اجمعوا حطبا
ثم دعا بنار فاضرمها فيه ثم قال عزمت عليكم لتدخلنها فهم القوم ان يدخلوها فقال لهم شاب منهم انما
فررتم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من النار فلا تعجلوا حتى تلقوا النبي صلى الله عليه وسلم فان امركم
ان تدخلوها فادخلوا فرجعوا الى النبي صلى الله عليه وسلم فاخبروه فقال لو دخلتموها ما خرجتم منها
ابدا وفي لفظ لو دخلوها لم يزالوا فيها الى يوم القيمة لا طاعة في معصية الله انما الطاعة في
المعروف ط حم ش خ م د ن ع تحصل معاني اين روايات آنست كه سمع وطاعت
تا وقتي است كه حكام وامرا امر معروف نمايند وهرگاه فسق وفجور ورزند وخلاف شريعت
بعمل آرند انقياد وامتثال نيست وقريب است كه حكام جور فرا هم آيند وطالب خوشامد
باشند ودر باره فعل قبيح ودر رفع خود طمع تصديق وتحسين دارند كلمه حق رو برو ايشان
بگويند تا كه راضي باشند وهرگاه تجاوز نمايند ونوبت بقتل وقتال انجامد هر كسيكه بر اظهار

حق کشته شود او شهید خواهد شد و بر رضوان و همسایگی حق خواهد پیوست و کسیکه بیعت کند حاکم را بخبری که خدا بر آن خشم فرماید از دین خارج شد و کسیکه داخل شود نزد حکام جور و دروغ آنها را تصدیق کند و بر ظلم شان اعانت نماید مرا با وی کاری نیست و او را با من و هرگز وارد نشود بر حوض کوثر و هر که برخلاف مذکور عمل نماید من از وی ام و او از من است و بر حوض کوثر وارد خواهد شد و بدرستیکه خدای عز و جل مبعوث نکرد هیچ نبی را مگر بودند خواص اصحاب او که شریعت را برپا دارند هرگاه علما از میان شان منقرض شوند امرا بهم رسند و منکرات بعمل آرند درینوقت بر هر مومن حسب طاقت جهاد می باید بدست خود و اگر نتواند جهاد لسانی کند و اگر برین هم قدرت نباید اعمال آنها را بد داند و این کمترین مرتبه اسلام است و در صحیح بخاری هم مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لشکری فرستاد و مردی را از جمله انصار رئیس گردانید و امر فرمود که اطاعت او کنند چون روانه شدند قضا را آن رئیس در امری متغیر شد و گفت که آیا حضرت نفرموده بود که اطاعت بکنید گفتند چنین است که تو میگوئی فرمود تا هیزم جمع کردند و آتش افروختند باز امتحانا یا بوجوه دیگر گفت که داخل شوید اهل لشکر قصد کردند که در آتش در آیند و خاکستر شوند جوانی از میان گفت که پناه بگرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودیم که از آتش نجات یابیم بعد از اسلام دخول در آتش چه معنی داشته باشد تعجیل نکنید و نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروید اگر حکم فرماید بطیب خاطر در آتش در آیند حضرت فرمود اگر داخل میشدند هرگز از آتش بیرون نمی آمدند تا قیامت اطاعت حکام تا آن وقت است که بمعروف حکم کنند نه بمعصیت الی غیر ذلک من الاحادیث و درینجا نکته های دقیق است که باید که امعان در معانی این احادیث بکنی تو ان [illegible] جمله آنکه ازین روایات علی الاطلاق ثابت شد که [illegible] [illegible] نمودن روا است بلکه ماموربه است اگرچه بعد از بیعت [illegible] که از ابتدا بیعت نمیدارا تجویز [illegible] نباشد که مخالف عهد و منافقه بیعت هم [illegible] و نهایة اختر [illegible]

ان جو دل باثبات امامت یزید و ابطال شهادت امام حسینؑ کرلبته اینست که برین
تقد[illegible] عبد الله بن مطیع که عبد الله بن عمر لبعمل آورد و خواست که او را از خلع بیعت
بحکم حدیث نبوی باز دارد وارد میشود **جوابش** پر ظاهر است که فهم ابن عمر
رضی الله عنهما بر حضرت امام حسینؑ که مرتبه اجتهاد دون مرتبه اوست حجت نیست بلکه
بر دیگران هم و ازینجاست که عبد الله بن مطیع که نسبتی بمنزلت امام حسینؑ نمیداشت از منع
ابن عمر ممتنع نشد و خلع بیعت نمود و بر یکسو از خاطرشان دل نهاد و بمقاومت لشکر یزید
بیکبار برخاست فکیف که حدیث عبد الله بن عمر در باره خلع کردن و غدر نمودن باشد
که دامن حضرت امام حسین از ان پاک و پاکیزه است که هرگز بیعت آن شقی نه نموده و
غالباً که عبد الله بن مطیع حدیث مذکور را که در نکث بیعت است نظر به بعضی از قرائن و الفاظ
چنانکه در شروح احادیث مبسوط است درباره جمیع [illegible] الستة باشند کما هو مذهب بعض
اجلة من العلماء الغرض ضرور نیست که مجتهد مر مجتهد دیگر را تقلید کند پس هر کسی ازین بزرگان
بر طبق فهم خود که تعلق بکتاب و سنت داشت عمل کرده مع ذلک عبد الله بن عمر نظر
بمفاسد دار منع فرموده و حدیث نبوی بیاد آورده تا شاید که او هم با اتباع و اشیاع خود
از جور ظالمان و ستمکاران محفوظ ماند و الا نفوس و ناموس اهل مدینه از دست اشقیا
مصئون باشد و درین وقت که اصلاح ذات البین است ارتکاب کذب درست میشود
چنانچه محدثین ابواب و فصول درین امر خاص منعقد کرده اند کما لا یخفی فکیف وقتی که
یزید پلید لشکری بس عظیم خونخوار برای استیصال سکنه مدینه فرستاده باشد و همچو
مسرف بدکیش که حالش عنقریب می آید رئیس آن باشد منع کردن نظر بامثال این احادیث
که در حق [illegible] برای حقن دماء مسلمین بود چنانچه خلاف آن بوقوع آمد که صفحات تواریخ
از ان مملو و مشحون و قلوب اهل اسلام از دیدنش پر خون **و از انجمله** آنکه از معانی
احادیثیکه ذکر کردم نظر باطلاق و عموم ایشان بجای خود ثابت میشود که بعد بیعت اهل حل
و عقد و اتفاق کردم هم قتل و قتال با حکام و امرا و انکار بر سیر ایشان که در پی جور و ظلم
شوند در شریعت وارد است پس خروج و نکیر حضرت شهید کربلا که قبل از بیعت اهل مدینه است

و هنوز مردم دیگر هم دست به بیعتش نداده بودند کما سیجئی بحثه ان شاء الله تعالی بطریق آن
مطابق احادیث نبویه خواهد بود و مسلما که بیعت یزید متقدم و بیعت اهل کوفه با امام حسین متأخر
است مگر چون اهل حل وعقد از خلافت یزید کاره و مستنکف بودند و جلوس او را تجویز
نمیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع علیه بود حقیقة بیعت یزیدیان لم یکن شد
والحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر بی سند و دلیل بر نیامده زیرا که اکابر محدثین مثل
ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل میکنند و آن
بزرگان تا بصحابه میرسانند که خلافت حقیقة در شهر پیغمبر خدا است صلی الله علیه وآله وسلم
و اهل حل وعقد همین بلاد در کار اند و ملک و سلطنت در شام است و انعقاد ان بطریق
تسلط و غلبه است که برای نظام عامه قرار دادند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتبار
نیست انتهی و از اینجا که درین مقام قیل و قال امامت اختیاریست که فعلیت آن بیعت
اهل حل وعقد حاصل میشود نه اضطراری پس بیعت اهل شام فی حد ذاته اعتبار ندارد
فکیف که این بیعت بر خلاف اهل حل وعقد یعنی اربعه متناسب ... شان او ...
عرفت مرارا و این احادیث که برای تضییق و تعنیف ... ادم ...
مثل آنرا در بحار و شروح کلینی وارد میکنند فرق اینست که این احادیث با اصول ...
طباق و موافقت بلا تکلف می نشیند و اصول امامیه که همین تقیه و انفاق است ...
احادیث را نمی گزیند با لجمله زیادت رواة همان وقت ... است که درجه
وثوق رسد یا اصول و قواعد و درایت عقلی آنرا تجویز کند ... خلاف ...
و بداهت اولی از پیش خود تراشند پس روایات ما ... شان ...
گذاشتنی و آنچه رفضه درباره ابن عمر وضع کردند کام ...
شهادت امام حسین هیچ شکی و ... خواطر اهل اخلاص ... ولیکن ...
که بیعت اینست که شاید بعض النواصب که ... دلیل برای امامت یزید کرده اند بگویند
که بیعت یزید و ارتکاب او خلاف شریعت را اثبات باید ... امام حسین
و خروج آنجناب صحیح کرد و جوابش قطع نظر از آنکه علم ... الی ...

نورد ید . الی ایحنین یافدرائی نتوانستند کرد و سیجیٔ ان شاء الله تعالی میگوییم که تفقد
بجای خود از ... شیعه و سنی ثابت شده و بروایات مقبوله طرفین بطهور پیوسته چنانچه
در رساله قدیمه هم اندراج یافته که معاویه بحضرت امام حضرت امام حسین را اختیار کرده و
وقت رحلت وصیت نموده که یزید تعرضی بآنجناب نرساند و او خلاف این وصیت
بجا آورده و بمجرد جلوس بر سریر حکومت سر مبارکش را طلبیده و اهتمام زاید الوصف
بجا آورده و الطیه و مروان راهم مامور کرده و حال این حکم بر همه کس عیان است که نزد جمعی
موجب کفر است و نزد قومی باعث فسق شدید و هرگاه یزید شقی از نیز دم ارتکاب کفر و فسق
و قتل این نفوس قدسیه درخواسته باشد حالت منتظره در جواز خروج بلکه مامور به بودنش
باقی نخواهد ماند فکیف که در احادیث نبویه ایهم ورود یافته که یزید سنت سنیه را تبدیل
خواهد کرد و بندگان خدا را ذلیل خواهد گردانید الغرض استفاده منع خروج بر یزید
از آن احادیث که مجتهد الزمانی بتقلید ذکر نموده مسلم نیست زیرا که در آن وقت او کافر یا
فاسق شده بود و در وقت کفر بواح که نزد محدثین نظر بشواهد و دلایل صحیحه و معاصی از آن
مراد است کما لا یخفی علی من طالع شرح مسلم للامام النووی بحکم احادیث منازعت و خروج
بالاتفاق درست است حیث قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاذا رأیتم ذلک فانکروه
علیهم و قولوا بالحق حیث ما کنتم و لا تنازعوا ولاة الامور فی و لایتهم و لا تعترضوا علیهم
الا ان تروا منهم منکرا محققا الخ مع ذلک در وثیقه امام حسن و بروی غیره کبیر
چنانچه در منهج ثانی بر مقام خویش معلوم خواهد شد نوشته بودند که خلافت بعد از معاویه
شوری در مسلمانان باشد و در روایات دیگر آمده که بعد از معاویه خلافت بخاندان اهلبیت
باز گردد پس چون امام حسین را قبل از کفر یزید خروج مباح باشد بعد از کفر چرا حرام
خواهد بود آری در وقتی که امام حسین خروج فرمودند خروج به کسی ممنوع بود که بتجمع
شرایط امامت بنا بر خلافت او موافق و عهود اهل حل و عقد مستقر
گردیده باشد قایل شدند چون اثبات این امور درباره یزید جسیای شده در
... دیگران احادیث افروشتن و خروج امام حسین را بر یزید حرام پنداشتن نزد محققان

عن القوم و ان مخافة ان یرجعوا کفارا انتهی بلفظه و محصول این احادیث نیز همین است که
اگر جناب امیر مردم را بسوی امامت خود دعوت میکرد و حجت و دلیل بر ایشان تمام میکردانید
و آنها راه انکار پیش میگرفتند همه کافر میشدند پس اصلح در حق آنها رعایت نمود تا بر
اسلام باقی باشند بالجمله نزد کاسه لیسان عبد الله بن سبا رئیس اهل نفاق و مقلدان
هفوات شیطان الطاق ترددی درینمعنی نیست که جناب سید الانبیا از خلافت خلفای
ثلثه بارها خبر داده و مهر صبر و سکوت بر لب مرتضوی نهاده بودند و ظاهر است که حال
بالاخوانی و سرمایه هواجس نفسانی بزعم طائفه محصور همین است که حضرت مرتضوی
بر وصیت مصطفوی عمل فرمود و در رساله حدیث اثره و هم رسایل دیگر که موضوع
آن غصب خلافت و مطاعن اصحاب کرامست و مسکی از یکجا جمع و تلفیق آن پرداخته
و مجتهد و برادر الشر در اصلاحش نظر همت بر گماشته ثابت شده که سین در بعدیت
متصله استعمال می یابد و در بعدیت منفصله که سوف برای آن قرار یافته و اینهم درین
رسایل بطمطراق تمام منقح گشته که لفظ بعد در اتصال حقیقت است و در انفصال مجاز
است اکنون بر اصول شیعه و بعدیت متصله میگوییم که از وقت این اخبار که مجتهد
در حرمت خروج امام حسین اخراج کرده و لامحاله در حیات خواجه کائنات صلی الله
علیه و آله و سلم صدور یافته تا سفر امام حسین بجانب عراق زیاده از پنجاه سال گذشته
باشد استعمال سین و ایراد لفظ بعد مخالف این استدلال است پس لابد که مراد
ودقیه خلافت ابوبکر صدیق باشد که بر طبق بشارات جناب خاتم النبیین کما فی الکافی
و الوافی و بحار المجلسی وقوع یافت حالیا بیان کنند که جناب امیر با وصف مامور بودن
بصبر و شکیبائی و عدم تفریق جماعت چرا برای شق عصای مسلمین در ابتدای
خلافت افضل الصدیقین بر اصول امامیه میکوشیدند و سعی بالغ در آن می نمودند
حتی که بمقتضای روایت سلیم بن قیس هلالی و امثالش جناب فاطمه را چند بار
بر دراز گوشی سوار کرده و دست حسنین را بدست گرفته بدین هیات مجموعی معاذ الله
در بدر میگردیدند و مساعی شریف بجائی نمیرسید و آنی بر روی کار نمی آورد و در بعضی از

زیراکه ... ت خود بخصوص امام باقر و صادق درهمین ورق عیان گشت که خلافت
... ملزم مفاسد و مناقض بقای دین و اسلام بود و هرگاه حال خلفا
... ع شان بر شیعیان فرعونی هم عیان بود فما ظنک باهل البیت الطاهر
سیما بعد از انکه طشت از بام افتاد و بزعم رفضه ماجرای سقیفه رو داد حتی که
جنازه مبارک ایشان بلا کفن و دفن گذاشتند چنانچه علمای شیعه بسیاری از طوامیر را در
باب سیاه کردند فلا و اگر فقط اتمام حجت ملحوظ بود باری بعنوان شایسته
این مضمون بر خلفا حالی میکردند تا از جور و جفا که باظهار مجلسی در مجلد فتن و هم بر طبق
روایات امامیه بعد از ینا امور یعنی سواری دراز گوش و غیره اتفاق افتاد نجاتی
بهم میرسید و معنی التقیة جنة المومن واضح میشد گر قسم که این همه حرکات
اتمام حجت بود باری برای جناب سیده بعد از ان عهود و مواثیق که بکوشت خورده واز
کافی و غیره معلوم شده در ملامت مرتضوی بسبب ترک هجرت و اعانت اهلبیت
یعنی مادر حسنین رحم پرده نشین شده و در خانه مثل خائنان گریخته و از جای خود حرکت
نمیکنی معلوم نیست که اهل تکید ... چه تقریر خواهند کرد و عجب نیست که چون علما
امامیه از هر شش جهت راه عذر را مسدود یابند بتصحیح تمام افتاده نمایند و از تکمن
قلوب بر السنه جاری فرمایند که انچه بر جناب عصمت مآب سیده نساء عظمی از سقط
محسن و ضرب اسواط الی غیر ذلک از دست صحابه معاذ الله بوقوع آمده بجهت اذاعت
و اظهار و ترک تقیه و استتار و نقض عهود بعد توکید ها خصوصا صنعت مصاحبت
با همچو فاروق سمت ظهور یافته که خود امام المحدثین شیعه یعنی ابو جعفر کلینی روایت
مینماید نعوذ بالله از مذهبیکه باتش باین رسوائی کشد و حال جناب سیده سلالة العترت
طاهره بر اصول این مذهب محدث چنین باشد و قس علی هذا سلسله کلام در باب
مقبولین سابق ایشان مثل ارکان اربعه یا ثلثه متحرک خواهد شد که برملا بعض از
خلفاء از عوام شیعه گفتند و سر خلص اصحاب شان شکستند و احادیث
که در ... ی جناب خاتم المرسلین را که در اطاعت خلفا مشهور و متواتر است لیس نشت

زیرا با امیر المومنین دران مرویست و هم از حدیث امام باقر و صادق که از علل شیخ
محکی عیاشی بدیهة ثابت میشود که زنهار نص بر امامت مرتضوی واقع نشده و اکابر
شیعه محض در وضع اختلاق اهتمام تمام بکار برده اند بیانش بر نهج اجمال آنکه رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم میل قلبی اصحاب بسوی صدیق میدانست یا نه بر تقدیر ثانی که هم مخالف
روایات کلینی در کافی و دیلمی در ارشاد و مجلسی در بحار و هم حق الیقین و جلاء العیون
و حیات القلوب است لازم می آید که علم مجتهدین امامیه زیاده بر علم سرور انبیا باشد که شب و
روز حال اصحاب خود را میدیدند فتبین الاول اکنون اندک بیدار باید شد و نقاب غفلت
را از بصر بصیرت باید کشید که چون جناب امیر با وصف تحریص فاطمی بلکه تشنیعات آنجناب چنانکه
دانی رعایت بقای اسلام فرماید و دعوت بسوی امامت خود بعمل نیارد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که بر امت خود شفقت و عطوفت زاید الوصف داشت چگونه ایشان را
در خرابی بگذارد و تخریب اسلام و تفضیح مسلمین از دست اهل رده تجویز نماید که یکی از اینها
مسیلمه کذاب باشد که لشکر عظیم همراه داشت و در معارضه قرآن مجید نزول کتابی را مدعی
بود و قصد او با دیگر مدعیان نبوت مقصور بران بود که بمجرد وفات سرور کائنات [illegible]
اولین و آخرین اهل اسلام از قبور برکشند و بسوزند و با جنازه شریف حضرت بشیر و
نذیر آن کنند که کسی از کفار بخیال نیاورده باشد و لزوم این امر اظهر من الشمس است
زیرا که از ذاتیات امامت بلکه عمده آن حمایت اهل اسلام و جهاد با کفار و انتظام
و سیاست مدن است چنانچه عنقریب بتفصیلش و تعیینش بنحو بهترین وجوه بعد ازین می آید
انشاء الله تعالی و سرانجام این امور بدون آن ممکن نیست که اهل اسلام بجان و دل مطیع و منقاد
خلیفه باشند و میل قلبی با و دارند از محالات است پس معلوم شد که نص بر خلافت
مرتضوی تقرر نموده اند در اصول امامیه هم آنجناب را خلیفه نموده الا تخریب دین
و اسلام لازم آید و ازینجا مثل بدیهی اولی هویدا شد که کاروبار خلافت و انتظام امت
را بر صوابدید کسی گذاشته اند که مهاجرین اولین و انصار سابقین و دیگر طبقات
اصحاب اطاعت و انقیاد او را سرمایه بهبت خود میدانستند و بجان و دل دران میکوشیدند

فتعین الخلافة للصدیق و هو بها حقیق والحمد لله که ذاتیات امامت [illegible] را انجام
یافت و تمامی کفره و مرتدین بپادافراه گرفتار آمدند و زبان بیهوده سر [illegible] تیشد
قوله اولاً مراد از امام بیان فرمایند الی آخره **اقول** باید دا[illegible] باطلاق
لفظ امام درین مقام بر چند کس میشود از انجمله شخصی است که اجتهاد و عدالت
و باقی شروط که در رسالهٔ قدیمه تعرض بدان واقع است در ذاتش فراهم آیند و علما
و رؤسا یعنی اهل حل و عقد بشرف بیعتش مشرف شوند و او را از میان مردم اختیار
نمایند و از انجمله کسیکه امام سابق او را بجای خود نشانند و با وجود شرائط مذکوره
او را خلیفه گردانند و از انجمله بزرگی که پیشوای دین باشد و مردم در علوم به او اقتدا
نمایند و افعال و اقوال او را لایق تقلید و استناد دانند چنانچه فقهای اربعه و نافع و
عاصم در قرائت و جنید و شبلی در تصفیهٔ باطن و سلوک طریقت و هر گاه ائمه
اطهار درین امور پیشوا باشند و مساعی ایشان همه مشکور و حقوق تعلیم و ارشاد
ایشان بر هر کسی غیر مستور اهل سنت ایشان را امام میگویند بلکه امام الائمه معتقد
می نمایند چه اکابر فقها را هم رجوع باین حضرات بوده چنانچه در جواب ثمرة الخلافة
از کتب فریقین تفصیل این امر نموده ام چه جای امام حسین ع که با وصف پیشوائی
دین و اجتهاد و تقوی و استحقاق خلافت که خلاصهٔ انتخاب را حاصل بود گوشوارهٔ
عرش تعظیم و جگر بند رسول کریم الله صلی الله علیه و آله و سلم که شهادت انجناب
گو یا شهادت آنحضرت است در امامت ایشان کیست که حرف تواند زد غیر
از کسیکه لاف محبت و ولای ایشان زند و در باطن تار و پود ناصبیت بر خویش
تند انچه درینجا یاد کردم اکابر محققین از متکلمین و محدثین مثل شارحین صحاح
و جامعین قواعد کلام تصریح بدان کرده اند از جملهٔ ایشان صاحب مقامات
رفیعه استاد البریه علامه دهلوی قدس سره العزیز [illegible] و بلا [illegible]
فی الفنون الهند و ستان تا ایران [illegible]
که در امامت نوشته تصریح بدان فرموده اند [illegible] پیشوائی در دین

نیز اطلاق کنند وبهمین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی
و امام رازی را که در عقاید و کلام و نافع و عاصم را که در قرأت امام بودند امام میگویند
و ائمهٔ اطهار نزد ایشان در جمیع این فنون پیشوا بوده اند خصوصاً در هدایت باطن و ارشاد و طریقت
که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان نزد اهلسنت علی الاطلاق امام دانند نه آنکه امامت
که مرادف خلافت است و در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین با وصف استحقاق
و غلبه و شوکت و نفاذ حکم در زور است ولهذا خلافت را منحصر در پنج شخص مذکور داشته
انتهی الی ان قال و این اطلاق ایشان ماخوذ از استعمال قرآن مجید است که پیشوایان
دین را که هرگز تصرف نداشتند ائمه فرموده اند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا و هر کس را از متقین امید نما فرموده وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و در خلافت
هرجا قید فی الارض ذکر فرموده لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ
الْأَرْضِ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ الی غیر ذلک من الآیات
انتهی کلامه اعلی الله مقامه اکنون فقیر فاقد الادراک بر اصول موضوعه مشتبهین
بیان کلام اجمالی را ذکر میکنم و میگویم که صاحب تفسیر منهج السداد از علمای اثناعشریه
تابعی اکابر علمای خود در تعریف امام ارشاد میفرماید که امام بمعنی شخصی است که از برای
مردم اقوال و افعال او اقتدا و پیروی نمایند و درین صورت امام از مفهوم نبی عام
خواهد بود و هم بمعنی کسی است که بتدبیر امت و سیاست آنها قیام نماید و با مور آنها
و تادیب ارباب جنایات قیام کند و ولاة و حکام بر آنها قرار دهد و حدود و جزا
بر ارباب استحقاق آنها جاری سازد و با کسیکه با اهل ملت کید و فریب نماید و راه
خصومت و عناد و عداوت ورزد او چاره جنگ کند و هر مسئله مشکل که از وی پرسند
مطابق واقع و نفس الامر حل آن فرماید و اطاعت او در هر باب واجب باشد
و درینحال نظر باینکه ثبوت نبوت مشروط باین معنی نیست که حق باید هر نبی بتادیب
ارباب جنایت و محاربه اصحاب عداوت و دفاع از حوزه دین و مجاهده کافرین
مامور باشد در میان نبی و امام نسبت عام و خاص من وجه خواهد بود هرگاه احدی

این قدر هم باید دانست که عبارت صواعق از افادات مفتیین یزید است وگفتگو بنابیت کفر یزید
نیز و علامه سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفی از خلاصه برای تائید تکفیر و لعن یزید بخصوصه
نیز نقل میفرماید و بعضهم اطلق اللعن علیه لما انه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه واتفقوا علی
جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه او رضی به والحق ان رضا یزید بقتل الحسین رضی الله عنه
واستبشاره بذلک واهانته اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم مما تواتر معناه وان کان
تفاصیله احاد الخ و در کتاب شرح مقاصد افاده میفرماید واما ما جری بعدهم من الظلم علی
اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث
لا اشتباه علی الاراء اذ یکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له الارض والسماء وتنهد منه
الجبال وتنشق الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی
او سعی ولعذاب الاخرة اشد وابقی **فان قیل** من علماء المذهب من لم یجوز اللعن
علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک ویزید **قلنا** تحامیا عن ان یرتقی الی الاعلی کما هو
شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم ویجری فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام
بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا تزل الاقدام عن السواء ولا تضل الافهام
بالاهواء والا فمن یخفی علیه الجواز والاستحقاق وکیف لا یقع علیهما الاتفاق وهذا هو
السر فیما نقل عن السلف من المبالغة فی مجانبة اهل الضلال وسد طریق لا یؤمن ان یجر
الی الغوایة فی المآل مع علمهم بحقیقة الحال وجلیة المقال وقد انکشف لنا ذلک حین اضطربت
الاحوال واشتهرت الاقوال وحیث لا معین ولا مجال والمشتکی الی عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال انتهی کلامه بلفظه **قوله** و غزالی الی آخره **اقول** درینجا نیز همان
جوابست که عدم ثبوت امری نزد امام غزالی مستلزم عدم ثبوتش نزد مکفرین نیست
واین را نیز بمثالی واضح میگردانم که از مجموعه مسایل فقهیه که از بدنامید اعنی میرزا
کاظم علی که دست از امور دنیوی کشسته اند و بتذکار اشعار مثنوی مولوی معنوی
و ذکر خیر علامه دهلوی نور الله ضریحهما غالب اوقات مشغول گشته اند و درین ولا بسبب
بیماری مبتلا گردیده بحدیکه همکس را یاس از حیات شان بهم رسیده بعد از تنقیح فروع تالیف

مصدر حوصلہ | ہرگز باصول موضوعه و روایات مجهوله مذهب خودش رجوعی نکرد
اتفاقی نه | ہرگز او را یاد نماند که خود این استبعاد نظر بروایات امامیه لیس بعید
روایت جه ها | یا ور نموده اند کرد که اصحاب و رفقاء جناب سید المرسلین صلی الله علیه و

آله وسلم سیما خواص و حواریین خصوصا ابو بکر صدیق که بنص قرآنی یار غار اوست
و در راه خدا جان و مال خود را فدا کرده و دختر نیک اخترش که بمنصوص کتاب مجید لیست
یا برد نیا و با فیها زده و خدا و رسول و دار آخرت را باعتراف مفسرین شیعه و منهم
صاحب مجمع البیان و غیره من القدما برگزیده زهرا لا اهل در طعام ... امام بکار رسیده
خولی سپر طریق ارتداد و کفر شوند چنانکه سعید عیاشی با ظهار مجلسی در بحار از ائمه اطهار
روایت میکنند پس استبعاد در باره مامون که نه قرآن مجید ... او ... دارد نه حدیثی
از احادیث درین باب وارد شده بلکه از کتب تواریخ و حکایات چنان بوضوح میگراید که
او در خدمت علما و عباد و زهاد افتاده چه مصرفی دارد لیکن خود علمای امامیه را التفات نکا
تحریر ابن طاوس چندان فریفته که جز تحسین او هرگز امری دیگر خیال نیا ورده و ... های
تقریر او را هرگز ندیده و در ترجمه او انواع مناقب و محامد را دخل داده و ... ها
او ... نموده بالجمله اگر حجة الاسلام غزالی چنان میگوید امام احمد بن حنبل و ابن جوزی
و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیث اند صریح بتکفیر یزید میکنند و هر کس ازین بزرگان
بر دعوی مختار خویش ... اهل شرعیه قایم کرده گفته اند که چون امام حسین از گوشت و
پوست آنحضرت پرورده شده و ریحان آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم بوده قتل او
... صلی الله علیه وسلم حال قاتلش با قاتل جاد است برابر نیست پس
یزید ... | ان و انصارش که در قتل جناب سید الشهدا شریک گردیده و
و در تذلیل اهل بیت العیاذ بالله کوشیده در لعن وطعن حکم کفار دارند ان شاء الله
تعالی جواب امام غزالی و غیر او بعد ازین تشریح و بسط زبانی مکفرین خواهد آمد و معلوم
خواهد شد که مکفرین اشقی هم بر دعوی خود براهین نقلیه قایم کرده اند و هرگز بلا دلیل
نگفته چون این قدر دانستی الکنون بیان چند روایت که دلالت بر شقاوت مامون دارد

و از اجله بلکه امام الائمه طائفه مستفیض است و ابن طاوس بنابر مصلحتی که حق سبحانه و
تعالی دل او از آن دزدیده و چشم پوشی و اغماض از آن شده اعلام مینمایم باید دانست
که این روایات در کتب شیعه پایانی ندارد و اگر دعوی تواتر لفظی هم بر زبان رود غالباً
خلاف نفس الامر نباشد در تصانیف ابن بابویه و شیخ الطائفه و شیخ و سید او اعنی ابن
معلم و مرتضی و مانند ایشان لاتعد و لاتحصی مرویست و درین مقام بعضی ازین احادیث
که در جلاء العیون بعبارت فارسی منقول است بکمال اختصار ذکر میکنیم تا حاجت ترجمه
هم باقی نماند و هر کسی از عوام هم بهره از آن بردارد و از آن جمله روایت این است که بسند
معتبر از امام رضا منقول است که فرمود بخدا سوگند که نیست هیچیک از ما اهل‌بیت مگر آنکه
کشته میشود و شهید میگردد گفتند یا ابن رسول الله که ترا شهید خواهد کرد فرمود که بدترین
خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید خواهد کرد و در دیار دور و زمین غربت مدفون
خواهد ساخت پس هر که مرا در آن غربت زیارت کند حق تعالی مزد هزار شهید و صد هزار
صدیق و صد هزار حج کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره ما محشور شود و در
درجات عالیه بهشت رفیق ما باشد و ایضا بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است
که چون مامون لعین علمای امصار و فقهای اقطار را جمع کرد که با آن امام مباحثه نمایند [illegible]
کنند و آنحضرت بر همه غالب آمد و همه اقرار بر فضیلت آنحضرت کردند و از مجلس مامون برخاست
و بخانه خود معاودت نمود من در خدمت آنحضرت رفتم و گفتم حمد میکنم خدا را که مامون را
مطیع شما گردانید در اکرام مبالغه مینماید و غایت سعی میکند [illegible] در خدمت شما [illegible]
جهم ترا فریب ندهد آنچه از وی می بینی که مرا اکرام مینماید و سخن مرا بسمع قبول [illegible]
درین زودی مرا بزهر شهید خواهد کرد از روی ظلم و ستم و این خبریست که از پدران بزرگوار
بمن رسیده است تا من زنده ام این سخن را اظهار مکن و ایضا بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از پسرم موسی پسری بهم خواهد رسید
که نامش موافق نام امیرالمؤمنین علیه السلام باشد او را [illegible] خراسان [illegible] بزهر شهید کنند
و در غربت او را مدفون سازند الخ باقی [illegible] نقل امثال این روایات

از شیخ صدوق میگوید که از روایات چنان معلوم میشود که مامون ملعون از خلفای شقاوت
اساس بود و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید ایالت عراق را بحسن بن سهیل تفویض
نمود و خود در مرو اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن فتنه و آشوب
ارتفاع یافت که بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشته اند چون این
خبر در مرو بسمع مامون رسید با فضل بن سهل که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود و بعد
از تدبیر و اندیشه بسیار رای آن دو ملعون بران قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه السلام
را از مدینه طلب نماید و او را ولی عهد خود نماید تا آنکه سایر سادات بطمع خلافت نپردازند
پس رجا ابن ضحاک و بعضی از مخصوصان دیگر را بخدمت آنحضرت فرستادند در
اول حال امتناع بسیار نمود و چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آنحضرت
بحسب ظاهر اختیار نمود و بسند دیگر از معتبرین مرویست که چون آن امام عالیمقام
خواست که از مدینه بیرون رود داخل مسجد شد و نزد ضریح مقدس سید انام علیه السلام
آمد و جد بزرگوار خود را وداع نمود و قطرات اشک خونین از مفارقت آن روضه مقدس
بارید و باز معاودت فرمود و بهم وداع تجدید نمود باز چند قدم رفت و باز گردید و هر
مرتبه ناله و فریاد میشود راوی بعد ازین تهنیت گفت فرمود مقام تعزیت است که
از نزد مقبره شریف جدا میشوم و در غربت بشهادت خواهم رسید و در پهلوی شقی ترین
خلایق یعنی هارون الرشید مدفون خواهم شد انتهی مختصرا و از روایت
صاحب کشف الغمه و مانند او بوضوح می انجامد که حضرت اول در طوس داخل شد باز
بمرو تشریف آورد و مامون مظهر تعظیم و تکریم زیاده از حد بجا آورد و گفت ای فرزند
پیغمبر در علم و فضل و عبادت و زهد ترا اینک میدانم و اراده آن دارم که خود را از خلافت
معزول کنم و ترا بامامت متمکن دارم و ببیعت تو مشرف شوم حضرت فرمود که اگر خلافت را
خدا برای تو قرار داده است جایز نیست که بدیگری حواله کنی و اگر از آن تو نیست بدیگری
بخشیدن یعنی چه مامون گفت یا ابن رسول الله بالضروره خلافت را قبول باید کرد فرمود
برضای خود هرگز قبول نمی توانم کرد بالجمله تا دو ماه این مقالات در میان بود و حضرت قبول

روایت ابن بابویه بسند معتبر از هرثمه بن اعین روایت کرده است که روزی بقصد
ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام بدر خانه مامون رفتم چون بدر سرای او رسیدم صبیح
دیلمی را که از مقربان و موالیان آنحضرت بود دیدم چون نظرش بر من افتاد گفت
ای هرثمه تو میدانی که من امین مامونم و محل اعتماد آن ملعون گفتم بلی گفت دیشب آن ملعون ما را
با سی نفر از غلامان خاص خود که محرم اسرار او بودند بعد از آنکه ثلثی از شب گذشته بود طلب نمود
چون بنزد او داخل شدیم دیدیم که آن سیاه دل از کثرت شموع و مشاعل مجلس خود را بمثابه
روز روشن ساخته و تیغهای برهنه زهرآلوده در پیش خود گذاشته پس هر یکی از ما را نزد خود
طلبیده و عهد و پیمان گرفت که آنچه فرماید عمل کنیم و راز او را پنهان داریم هر یک را تیغ زهرآلود
داد و گفت بروید بسوی حجره امام رضا در حالتی که او را بیابید و سخن گوئید خواه نشسته خواه
ایستاده و خواه در خواب این شمشیرها را بر بدن او فرود آرید و گوشت و استخوان او را ریزه
ریزه کنید و اجزای او بیکدیگر بیامیزید و این شمشیرها را بر بساط او مالید و از آلایش خون پاک
کرده بنزد من آئید و اگر آنچه گفتم عمل نمائید و این راز را افشا نکنید هر یک را دوازده بدره زر
بدهم با ضیاع و عقار نیکو و تا زنده باشید از مقربان من باشید صبیح گفت شمشیرها را از آن
ملعون گرفته بحجره در آمدیم و دیدیم که آنجناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و دستهای خود را
حرکت میداد و سخنی تکلم میکرد که نفهمیدیم من بیک طرف حجره ایستادم و سر شمشیر خود را بر زمین
نهادم و بر آسمان نظر میکردم آن غلامان بیحیا بجانب امام مظلوم شتافتند و شمشیرهای
خود را بنوبت بر جسد مطهر آن سرور فرود آوردند و آنحضرت زرهی و جامه پوشیده بود که مانع
پس آن امام مظلوم را بر بساط خود پیچیده بسوی مامون برگشتند پرسید چه کردید
گفتند عمل آوردیم چون صبح طالع شد مامون سر خود را برهنه کرد و بندهای جامه
را گشود و بهیات ارباب مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس شوم خود نشست
تا بشرایط تعزیت آنحضرت اشتغال نماید صبیح گفت چون نزدیک حجره رسید آواز همهمه
حجره استماع نمود و بترسید و گفت ای صبیح بحجره داخل شو و مرا از حقیقت این صدا خبر ده
صبیح گفت چون بحجره رفتم آنحضرت را دیدم در محراب نشسته و بعبادت رب الارباب مشغول

کنند شوا نند انگاه خاک بالای قبر و پائین پا را استشمام نمود و چنین فرمود چون خاک
طرف قبله را بو نمید فرمود که زود باشد که قبر مطهر مرا درین موضع حفر نمایند پس امر کن ایشان را
که هفت درجه زیر زمین فرو برند ولی از زاد و کرسی شبری کردانند که حق تعالی چندانکه خواهد آنرا
گشاده سازد و باغی از باغهای بهشت سازد انگاه از جانب قبر رطوبتی ظاهر شود پس آن
دعا که ترا تعلیم می نمایم تکلم کن تا بقدرت خدا آن آب جاری گردد و قبر از آن آب پر
شود و ماهی چند ریزه در آن آب ظاهر شوند چون آن ماهیان پدید آید این نان را که بتو میدهم
در آن ریزه مکن که آن ماهیان بخورند انگاه ماهی بزرگ ظاهر شود و آن ماهیان را برچیند
و ناپدید گردد دست بر آب گذار و دعائی که ترا تعلیم مینمایم بخوان تا آن آب بزیر زمین فرو رود
و قبر خشک شود و این اعمال را نکنی مگر در حضور مامون و فرمود که فردا بمجلس این کافر فاجر
داخل خواهم شد اگر از خانه آن شقی سر برهنه بیرون آیم با من تکلم نما و اگر سر خود را پوشیده
باشم با من سخن مگو ابو الصلت گفت که چون روز دیگر شد حضرت امام علیه السلام نماز بامداد
ادا نمود و جامه های خویش را پوشید و در محراب نشست منتظر بود تا غلامان مامون بطلب وی
آمدند کفش پوشید و ردای مبارک خود را بر دوش افکنده بمجلس آن ملعون در آمد و من
در خدمت آنحضرت بودم و در آنوقت چند رنگ طبق ها [illegible] نهاده بود و [illegible] خوشه
انگوری که [illegible] بعضی از دانهای آن دوا [illegible] بودند [illegible]
[illegible] بوده بودند از برای رفع تهمت زهر [illegible] چون نظرش
بر آنحضرت افتاد از جای خود برجست و دست در گردن مبارکش کرد و میان
دو دیده آن قرة العین مصطفی صلی الله علیه و آله بوسید و آنچه از لوازم اکرام و احترام
ظاهری بود دقیقه فرو نگذاشت و آنحضرت را بر بساط خود نشانید و آن خوشه انگور را
بوی داد و گفت یا بن رسول الله ازین نیکوتر انگوری ندیده ام حضرت فرمود شاید انگور
بهشت ازین نیکوتر باشد مامون گفت ازین انگور تناول نما حضرت فرمود مرا از
خوردن انگور معاف دار آن ملعون مبالغه بسیار کرد و گفت البته میباید تناول نمود مگر
مرا متهم میداری و با این همه اخلاص که از من مشاهده مینمائی این چه گمانهاست از من

سیرابی و آن خوشه انگور را گرفته دانه چند از آن خورده باز بدست حضرت داد و تکلیف
خوردن نمود آن امام مظلوم چون سه دانه انگور زهرآلود تناول نمود حالش دگرگون
گردید باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از آن مجلس برخاست مامون
گفت یا ابن عم کجا میروی فرمود بآنجا که مرا فرستادی و آنحضرت حزین و غمگین و
نالان سر مبارک پوشیده از خانه مامون بیرون آمد ابوالصلت گفت که بمقتضای فرموده
آنحضرت با وی سخن نگفتم تا بسرای خود داخل گردید و فرمود که در سرا را به بند و رنجور و
نالان بر فراش خود تکیه فرمود چون امام معصوم بر بستر قرار گرفت در سرا را بسته
در میان خاک حزین و غمگین ایستاده بودم ناگاه جوان خوشبوی مشکین موی را در میان
سرای او دیدم که سیمای ولایت از جبین فایض الانوارش ظاهر بود سوال کردم از کدام
در داخل شدی که در سرا را محکم بسته بودم فرمود آن قادری که از مدینه بیک لحظه آورد
مرا داخل گردانید و من محمد بن علی ام آمده ام تا پدر معصوم مسموم را وداع نمایم پس
در حجره رفت. امام رضا از جا برجست و یعقوب وار یوسف گم گشته خود را در آغوش
کشیده و بوسه ها بر روی وی میداد و اسرار ملک و ملکوت و خزاین علم لاهوت را
بنحوی القا کرد که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و ودایع حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم را بوی تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک کفی دیدم از زهر سفید
تر حضرت امام تقی علیه السلام آنرا لیسیده دست در میان سینه پدر بزرگوار کرد
و چیزی [illegible] سفید بیرون آورد و آن طایر قدسی بعالم شهادت ارتحال نمود و حضرت
امام تقی [illegible] با ملایکه مقربین از غسل و کفن و حنوط بطرفة العین فارغ
شده [illegible] و پس تر مامون آمد و جستجو [illegible] اهل [illegible] گریه [illegible] رسیدان
خود [illegible] آن عجایب که امام رضا وقت کندن قبر مبارک [illegible] بیان فرموده بود
[illegible] ظاهر آمد یکی از وزرای نیک بخت گفت که مقصود حضرت امام [illegible] از
غرایب آنست که [illegible] دولت بنی عباس مثل این ماهیان که عنقریب منقرض شود
و دولت و حشمت سپری آید و حق تعالی شخصی را بر شما مسلط کند که مثل ماهی بزرگ که

ماهیان

ماهیان خرد را بر چند ستمار را از روی زمین بر اندازد انتهی مختصرا من بعد باقر مجلسی
روایات دیگر ابن شیخ مفید و ما شد او ذکر کرده محصل یکی آنکه چون امام رضا علیه السلام
بجانب عراق آمد و با مامون در خوره آنجناب را تبی عارض شد اراده فصد نمود و مامون غلام
را امر کرد تا ناخنهای انگشت را بزهر قاتل آلوده کند القصه چون از فصد فارغ شد غلام
بر طبق اشاره او چند انار از باغ چید و دانهای آنرا بیرون آورد و از شفقت تکلیف بخوردنش
داد حضرت در همان ساعت بعد از خوردنش بقضای حاجت بیرون رفت آخر تا نماز عصر
احشا و امعای مبارک از هم ریخت چون خبر آن بدبخت رسید پیام فرستاد که دفع اینها
سوا نافع است زینهار اندیشه را پیرامون خاطر راه ندهند وقت صبح امام مظلوم بریاض
جنان انتقال نمود و حاصل روایت معتبره ابن بابویه آنست که چون آنجناب مدهوش
گردیده [illegible] آنکه مردم از طوس بفلک آبنوس رسید مامون نالان و گریان بیرون آمد
دست بسر میزد و موی ریش خویش میکند و آب حسرت می بارید چون امام دیده مبارک
بگشود مامون گفت ندانم که کدام مصیبت بر من عظیم تر است جدائی از چون تو رهنمائی و
[illegible] آنکه مردم گمان میبرند که من ترا بقتل آوردم حضرت سبحانه [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] پاسی از شب گذشته بود که آنجناب بعالم قدس
انتقال [illegible] مردم شورش بر آوردند که این مامون فرزند رسول خدا صلی الله علیه
وسلم را بناحق شهید کرده و شوری عظیم پدید آمد ترسید که اگر جنازه را در آن روز بیرون
آید فتنه [illegible] پس محمد بن جعفر عم آنجناب را طلبید و گفت بیرون رو و فتنه را فرونشان
مردم را [illegible] دیگر بگو که امروز آنجناب را بیرون نمی آریم پس پراکنده شدند و در
[illegible] کردند و محصول روایت دیگر از ابن بابویه آنکه حضرت بهر [illegible]
خبر داد و [illegible] عمر تمام شد و مامون عزم کرده که مرا زهر خوراند در انگور و انار باقر
مجلسی بعد از آنکه چند ورق دیگر روایات مختلفه نوشته میگوید که این روایات همه گر
صحیح نمی تواند شد یا اینکه آنجناب را در انگور و انار هر دو زهر خورانیده باشند انتهی مختصرا
این هست شمه از اخبار که در جلاء العیون بتقریب ذکر شهادت امام رضا و نکاید قدوه

آوازه در کام جهان و جهانیان انداخته چنانچه بر ذمیت او کتاب طرایف مملو است
روشن و تصریح علما در ترجمه او بتبحر و غزارت علوم امری است که انکار از امری که از
اجلای بدیهیات است و صدها حدیث بر آن دلالت میکند و بحمد الله که فقیر سبحان الله بعد از این
حیرتها بوجهی وجیه ملهم شد و آن اینکه این علما و کسی که در فن یکدیگر یگانه روزگار است چون
دیده که بنیاد اکثر عقاید امامیه بر تحقیق و تدقیق ابا موسی واقع است و او در متکلمین ایشان یگانه
معدوم النظیر است کما سیجی اگر او را بلعن و طعن تناول کنند معظمات امور مذهب برهم
میگردد و در ابتدا عبد الله بن سبا تشیع را بنیاد نهاد و قدمای امامیه تقلید او بقائل این قول اختیار
کردند و در آخر بجهت شهرت قول او بالوهیت جناب مرتضوی علمای متاخرین مصلحت
در آن دیدند که او را بصد تکلف از زمره خویش اخراج نمایند و کفران نعمتش ورزند اگر ابا موسی
امام العلما نظام الحکما را نیز از این دائره بیرون کنند دیگر مثل او کیست که گاو را زد و [illegible]
افشاند فلله دره ما ادق نظره باقیماند دعوی امت او در متکلمین امامیه و آنکه او مه
مذهبیشان ماخوذ از تحقیقات اوست و جهابذه محدثین و متکلمین این مذهب سبق مذکور را
از تقریرات او آموخته در کتب خود [illegible] ایمان خویش استحکام داده اند مانند علوی [illegible] و [illegible]
و این مدعا که طول و عرض میخواهد در خاتمه این رساله بعنوان شایسته پیرایه تالیف بر خواهد
کشید ان شاء الله تعالی قوله و تا شما بیان فرمایند الی آخره اقول این دعوی را شما بنا
علو جمع توفیق مناوی از کمیت فریقین باثبات میرسانم اما امر اول پس بدانکه از جمله
لاعنین و مکفرین یزید است بقیة المجتهدین طاهر بن احمد بن عبد الرشید بخاری چنانچه
کتاب خلاصة الفقه از افادات و تصانیف او برین دعوی دلیل است و از انجمله
امام همام قوام الدین صفاریست که در لعن یزید باکی نمیکرد و از انجمله افضل
متاخرین حافظ الدین محمد کردی است که در کتاب وجیز لعن یزید را تجویز کرده و
از انجمله جوهریست که در جواب استفتای پسر خود از حال یزید بجواز لعنش رفته و از انجمله
محمود بن سلیمان کفوی که در کتاب خود اعنی کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب
النعمان المختار بعد تذکار این ابرار میفرماید والحق ان لعن یزید بنا بر علی اشتهار

المحدثین المتبحرین قدوة العرفا زبدة السالکین شاه ولی الله دهلوی و از انجمله است
الله علی البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظرهٔ شیعه و سنی بعنوانیکه
قلوب مخالفین بکنهش میرسد نهاده اوست و از انجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین
مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و از انجمله مولانا بحر العلوم
العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و ایاته الصالحین
علی رؤس الطالبین چنانچه کتاب صواعق محرقه و شرح قصیده همزیه و مفتاح النجا و کتاب
مناقب السادات و شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفا و کتاب تکمیل الایمان
و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادة الکونین فی فضایل الحسنین و کتاب
حجة الله البالغه و کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا حیث قال فیه مصنفه کما نقل عنه ایضا
و الله دره فرقه ثالثه خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان کثرهم
و خبث باطن آنها اظهر من الشمس و ابین من الامس است و نصوص صحیحه درباره سوء حال و خزی
و نکال اینها به ثبوت پیوسته اینها بلاشبهه مجروح و مطعون اند بلکه از دایره ایمان بیرون و با منافقین
محشور و مقرون و تالیفات و رسایل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب غرة الراشدین
و ذلة الضالین و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزکی توان شمرد و در خصوص این نسبت
بمولانا عبد العلی رحمة الله علیه مطالعه حسام مومن حالیسی بی توان برد حیث قال فی مطاعن
صاحب الفتوحات و مولانا المذکور یحیی از اقوال و عقاید شیخ اکبر الکفر این مرید بد گوهر
اکتفا می نماید پس از جمله الهامات شیطانیه او که با وجود ادعای آنکه از حق تعالی بدون توسط ملک
علوم حقه فرا میگیرد اینست که در باب ثالث و ستین از کتاب فتوحات میگوید که از جمله کسانیکه
هم قطب بوده اند و هم غوث و مقربان درگاه صمدیت و سید الجماعت ابی بکر است و عمر
و عثمان و علی و حسنین و معاویه و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل احوال این مرید شیخ اکبر
کجاست که با وجود اینکه خود کشف در شرح مسلم حکم نموده باینکه یزید از اسلام بهره نداشت
و حسن ظن بپیر خود را ببیند سبحان الله کسیکه احسان تدریس و تعلیم او و بزرگان او بر
ذمه همه کس از ساکنه این دیار ثابت باشد او را بیبند گوهری و دیگر دشنامهای غلاظ یاد کردن

نمی‌باید عمل بر آیت کریمه هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ نمود چون
این همه دریده دهنی و تیغ زنی از عادات مومن جالسی است علمای این دیار بلکه تلامذه
او نیز کمتر او را به نیکی یاد می‌کنند بلکه تصانیف او را که در مقابله حضرت علامه دهلوی تالیف
کرده و از دست‌ها بر نموده بطیب خاطر نمی‌بینند شیخ شیراز علیه الرحمه چه نیکو فرموده
بیت نام نیکوی رفتگان ضایع مکن * تا بماند نام نیکت پایدار * [illegible]
جائیکه مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را در منهج ثانی نقل خواهد کرد بتکذیب مومن جالسی
می‌پردازم و بهام اثبات کذب و افترا بر نقل او الا او بلکه بنقل خودش در دیگر تصنیفاتش
سرین او را مجروح می‌سازم این است سطری از اسامی متقدمین و متاخرین اهل سنت از زمره
مجوزین لعن یزید بخصوص اسمه اگر همت باستیعاب آن تعلق گیرد در خصوص همین مسئله
ضخیم مجلدات تالیف توان کرد اما امر ثانی پس بدانکه بالجمله عبد الجلیل رازی که از ائمه
الائمه متشیعین است از لاعنین یزید است ابو منصور که رئیس و مقتدای اهل سنت بود و همچنین [illegible]
الاسلام صدر الدین خجندی و برادرش جمال الدین خجندی و قس علی هذا علی غزنوی و مجد الدین
ابو المعالی بن ابی القاسم نیشاپوری و مجد الدین همدانی و شیخ ابو الفتوح نصیر آبادی و خواجه
محمود حنفی حدادی و خواجه امام شرف الائمه مکی و امام منصور خوبی که در اصحاب شافعیه
مقدم و معتبر اند و قاضی ساوی حنفی و خواجه تاج الدین حنفی نیشاپوری و اسامی دیگر [illegible]
و اتباع و اشیاع شان بتصریح متکلم مذکور در کتاب نقض الفضائح در معرض تحریر و تقریر [illegible]
شده اند [illegible] ملا محمد [illegible] قصیده [illegible] است و
شرح قصیده مذکوره انجا به بسط تفصیل خود نوشته [illegible] علمای امامیه
در گذشته جا بجا مطاعن امام ابو حنیفه [illegible] در آورده اقرار
بایمعنی می‌نماید که اکثری از [illegible] سنیان لعن یزید را تجویز می‌کنند [illegible]
و مانند او [illegible] صاحب اثبات [illegible]
در مسالک [illegible] است [illegible]
دراز کرده و از [illegible] اصولیه و اختلافات [illegible] بمقتضای قول مولوی معنوی

ہ اللہ علیہ بیت چشم بکشائی بعیب دیگران * چون رسی در عیب خود کوری دران * مطلقا
تغافل و تعامی اختیار نموده عبارتش آنکه بلکہ اکثری از علمای ایشان طعن و لعن بر یزید علیہ اللعنہ
بدانجهت کرده اند و میکنند که هرگاه همه فرزندان رسول مختار کشته بود حضرت امام زین
العابدین را چرا زنده گذاشت که خلل اندازد دین چهار یار شد و نامی و نشانی از بنی فاطمہ
در عالم نمی ماند الی آخر هذیانه این عبارت چنانکه می بینی نص است در ثبوت دعوی بنده
یعنی یزید از جمله اہل حق با عتراف علمای شیعه حیث قلت فی الرسالۃ القدیمہ
اما سعیت خلافتش عند القائلین بالکفر لصدور الامر بقتل الامام وامثاله وهم الاکثرون
کما اعترف به المخالفون الخ باقی ماند اینکه اکثر علمای اہل سنت که تکفیر و لعن یزید میکنند
ازانجهت است که او امام زین العابدین را چرا قتل نکرده و سائر بنی هاشم را چرا زنده گذا
پس با وجودیکه ادعای بلا دلیل بلکه مخالف و مناقض او تقطیع است و عین افترا و بهتان
بلکه مصداق سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ دعوی علم غیوب و ادراک ما فی الضما
والقلوب است و بنده در نسبت امثال این امر بشیعین مدعین ولای اہلبیت طاہرین شواہد
قاطعه عرفیه بلکه دلایل ساطعه الزامیه بدست دارم چنانچه در رساله قدیمه مجملا دیده باشی و در
آخر این کتاب مفصلا خواهی دید ان شاء اللہ تعالیٰ و جناب مرزا الکاظم علی سرآمد فقہا
و متکلمین امامیه در حاشیه دیباچه رساله خود که در رد وجود متوسط تصنیف فرموده اند برد
استدلال صاحب تحفه اثنا عشریه از آیت کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الآیه بر خلافت
خلفای راشدین ارشاد میکنند قوله بالنصرة بالحجج اشاره است بدفع شبهه که بعضی از
معاندین نموده اند آن اینست که قتال کردن جناب سید الشهدا با قاتلان خود بر حق
نبود زیرا که حق تعالیٰ وعده نصرت رسول و مومنین کرده پس اگر قتال آنحضرت بر حق بود
حق تعالیٰ نصرت آنحضرت کردی و آنحضرت شهید نشدی جواب اینست که مراد با نصر
نصرت بالحجج البینات است و آن حجج وقوع معجزات است که بعد شهادت آنحضرت بوقوع
آمد و بسبب آن حقیت آنحضرت بر همه کس ظاهر و هویدا شد تا حدیکه اکثر اہل سنت
بر قاتلان آنحضرت لعن کردند و لعن کردن را جایز میدانند مثل تفتازانی بلکه گفته که همه

لعن کردن برآنها جایز میدانند لیکن بنابر مصلحت منع میکنند الی ان انشد هذا البیت

بیت قیامت ہوتی تھی قایم تیری شہادت پر ۞ قدم نے حضرت زین العبا کی تھام لیا

انتہی بلفظہ مختصراً ستایش و توصیف این رسالہ حواشی مہیدان کہ قریب یکصد و چہل جزو

خواہد بود از امامیہ بپرسید کہ اعتقاد بدان دارند کہ [illegible] بخاطر مقدس میلغش عبارات

ومعانی را ریختہ و ترتیب و تہذیب بعضی بخوارق و کرامات [illegible] گشتہ ہنوز این رسالہ

دو جزو را بثمن غالی میفروشند و میخرند و حق اینست کہ آنانکہ یوسف را فروختند

تا چہ خریدند و یکی از علمای طائفہ کہ در اضلال و تلبیس بعضے از ملوک کمر ہمت بر میان جان

بستہ بود و مکاید او را در رواج قوم در رسالہ گرد آوردہ اند و مناظرہ شیخ حلی با علمای

اہلسنت حکایت عجیب و روایتی غریب کہ [illegible] عنقریب در آخر آن نوشتہ لذکراً

تشیع نقل میکنند کہ بعضے از علمای بخارا لعن یزید فتوی دادند و برخی از لعن منع کردند

لکن نہ از جہت کہ او نزد ایشان مستحق لعن نیست بلکہ باین جہت کہ این لعن [illegible]

نکنند و مولف رسالہ مذکور مطابق [illegible] در آخر این فصل بعد ذکر امثال این امور

گفتہ والامامیہ ایضا علی ذلک یعنی اعتقاد و مذہب امامیہ نیز ہمین است و از این عبارت

معلوم شد کہ مذہب معظم علمای اہل سنت لعن و تکفیر یزید است بلا [illegible] چنان

در رعایت ذکر در استحقاق یزید پلید لعین تا آن زمان کسی را اختلافی [illegible] بعض از حکایات

[illegible] فروغ مکاید حلی و باعث رواج متاع کاسد او نزد پادشاہ [illegible] غافل

از غوایت و طرفگی نیست کہ سلطان چون از تاثیر صحبت شاگردش در مذہب خود متزلزل

گشت فرمود تا علمای ہر چہار مذہب فراہم آیند و در بحث و تحقیق مذہب حق بپردازند

بعد از مطارحات و مباحثات ایشان کہ [illegible] بجانب خویش میکشیدند

سلطان متحیر شد [illegible] از قبیل [illegible] علما در ثبوت [illegible] و اسلام

تردد [illegible] الکنون چہ باید کرد [illegible] بعرض رسانید کہ [illegible] را از [illegible]

[illegible] القضاة [illegible] قریب مجلس رسید و [illegible] مجلس [illegible] علامات و

معانی [illegible] در مجلس داخل شد [illegible]

نهاد و خود بر مسند متصل پادشاه نشست ارکان سلطنت و اساطین امارت رنجیدند
و اهل مجلس ازین حرکت بغایت خشمگین شدند و گفتند که این شیخ حلی یگانهٔ وقت خود
است چون هنوز آداب مجلس نداند مناظره چه تواند پادشاه از سبب این حرکت سوال کرد
شیخ حلی جواب داد که روزی امام ابوحنیفه از خدمت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم
برخاست و کفشش گم کرد فرمودند که ای ابوحنیفه هرگاه داخل مسجد نبوی شوی حفاظت نعلین خود
بکن تمامی قضات از صغار و کبار باستماع این سخن محو قهقهه شدند و حلی را گفتند که ایها
الشیخ ابوحنیفه شاگرد امام صادق است در وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا بود گفت
ایها القضاة نسیان بر من غلبه کرد و بجای امام شافعی نام ابوحنیفه بر زبانم رفت باز
همه سر افگنده در گرفت شیخ حلی گفت این حکایت احمد بن حنبل است که بی ساخته
بر زبانی آمد آنگاه آواز قاه قاه زیاده تر بلند شد بیشتر گفت غلط کردم حکایت
مالک بن انس بود حاضرین گفتند که چنین مجهول در جهان موجود نباشد باز شیخ حلی
سوی پادشاه توجه کرد و گفت ای ملک انصاف بکن که هرگاه این همه ائمه سنیان
در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله شرف حضور نداشتند پس احتجاج و استدلال
باقوال اینها چه معنی دارد آنوقت سلطان باستماع تقریر شیخ حلی همه تن گوش گردید
و پرسید که احتجاج تو باقوال کیست گفت باحادیث و روایات جناب امیرالمومنین
ابتدا ایشان بجناب حسن مجتبی باز بشهید کربلا هم چنین تا امام آخر زمان پس پادشاه از
مذهب سنیان توبه فرمود و مذهب شیعه را اختیار نمود انتهی ملخصا و مختصرا [illegible]
در رد اعتراضات یوسفی این قصه را اجمالا نقل کرده ان بعض السلاطین لما اراد
اختیار مذهب من مذاهب المسلمین و اظهار حقیته بقواطع البراهین جمع بین اهل السنة
و بین علماء الشیعة الامامیة للمباحثة فلما حضر العالم الشیعی مجلس السلطان لف
مداسه فی مندیله و حمله تحت ابطه و جلس فاعترضه السنی فی ذلک فقال روی انه
کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله وسلم مذهب یقال له مذهب ابی حنیفة وکان
اهله یسرقون المداس فخفت ان یکون منهم احد حاضرا و یسرق مداسی فقالوا ابوحنیفة

ذکر نموده و آسیای تشیع را بر بنای ارکان و اوتاد دینش که حال شان بعد استقرای کتب شیعه از
اجلای بدیهیات است کما او ما نا الیه گردش دهند و دعوی علم بخطرات صدور و مضمرات
قلوب نمایند و سخن سازی گویند که بعضی از کلمات این بزرگان دال بر تشیع است فنقول
هذا الا اتفاق و نعم الوفاق بهتر آنست که برای اثبات قدم تشیع همه اصحاب را مثل خلفای
عباسیه که حال بعضی از انها مذکور شد بطرف خویش کشند که حسبة حسبة این قسم کلماتی که
دلالت بر تحسین تشیع وارد از انها هم علمای امامیه نقل میکنند حتی که فاروق اعظم را
تا آن تفضیل مرتضوی اقرار میدهند چنانچه بر نسبه اثنا عشریه بران گواه است و متوهم
نشود که از ائمه اهل بیت جز تشیع و عداوت و دشمنی اصحاب رسالت مآب چیزی منقول
نیست حاشا و کلا هزاران حدیث از ذریه طاهره مرتضوی در مناقب خلفای راشدین
و اعوان شان در کتب اهل حق امامیه مرویست چنانچه نمونه آن در کتاب منتهی ایراد کرده ام
که علمای طائفه از جهت انصاف و دشمنی آنهمه را نیز بر کذب و در وضع آن طیبین و طاهرین
حمل کرده اند و مخفی نماند که میانه اصحاب جمل و قتال لیکه وقوع یافت مبنی بر امور خلافت
و ریاست بود و منشای آن اختلاف اصول عقاید نیست چنانچه اکابر شیعه اعتراف بدان
کرده اند و تحقیق نماید اتم ان شاء الله تعالی فتدبر **قوله** در کدام کتاب اه **اقول** در
اسبوع چنانکه دانستی اشارتی رفته که نزد مکفرین یزید قتل امام حسین در حکم قتل جناب
سید الکونین است اهل خبرت را باید که اندک انصاف نمایند که مجتهد الزمانی از قتل
جناب سید الشهدا بلفظ سید یکه مشعر به تنکیر و تحقیر است تعبیر میکنند و نمیدانند که نزد
مکفرین یزید که سخن بر مذهب شان میرود در قتل سیدی از سادات و جناب امام حسین که نیا
سید کائنات فرق ارض و سموات است و اگر مخاطب از طول کلام ملول نشود ایک رساله
مذکور که قصه شیخ علی مخصوص نام دران مزبور است موجود بغور و امعان ببینند که مولفش
از کتاب تشریح نقل مینماید که من قال یکذب هذا السید و قال سید کذاب یکفر و ملک العلما
شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر کسی علوی را بتحقیر علویک
گوید کافر گردد چنانچه مصنف رساله غرة الراشدین هم نقل نموده و اینهم ارشاد ساخته

که دیگر فقها در دیگر کتب فقهیه متعارفه مثل هدایه و شرح وقایه وغیرها این قسم کلما
موجب تعزیر میدانند **این است** حکم علمای اهل حق در اطلاق الفاظیکه بر اهانت این
خاندان عالیشان دلالت دارند تا بقتل جناب سید الشهداء افلذهٔ کبد اشرف الانبیاء چه رسد و خود
علمای ما آنچه متعرض درینمقام ذکر کرده در تصانیف خویش تعرض بدان مینمایند و برد آن
می پردازند صاحب رسالهٔ مناقب السادات می نویسد **سوال** چون قتل مومن نزدیک
اهلسنت وجماعت فسق است قتل حسین رضی الله عنه چون کفر خواهد بود جواب
از آنکه ایذا و اهانت حسین بمصطفی صلی الله علیه وآله سرایت میکند کما بیناه من قبل [illegible]
و اهانت مصطفی علیه السلام بالاتفاق کفرست و این را چنانچه نصا و دینا وحسا وعقلا
ثابت کردیم انتهی کلامه **من بعد** خدام مخاطب اجتهاد مآب باربار باعاده عبارات صاحب
صواعق و امام غزالی متوجه میشوند و منیاتند که کفر یزید از نیست مروجوابهای شافی داده اند
چنانچه ان شاء الله تعالی بر مقام مناسب ذکر کرده خواهد شد صاحب صواعق محرقه و مانند او بسیار
از متعصبین یزید اجماع اهل حق بر کفر او و راضی بقتل امام نقل کرده اند کما عرفته مستوفا ان شاء
الله تعالی **قوله** سبحان الله الخ **اقول** واویلا وا اسفا این حجة الاسلام غزالی که از ملل طایفه
اثنا عشری بود قتل ریحانتین رسول الثقلین را که جگر بند حضرت خیر البشر و سلاله او و اولاد امجاد
او باشد از موجبات کفر نمی شمارد و در اطفاء انوار ائمه اطهار خصوصا ریحانتین سید ابرار زیاده
بر علمای دیگر تعصب می ورزد و ازینجا حال یزید و ولای اهلبیت علیهم السلام که تشیعین دعوی آن
میکنند هویدا میگردد که محض لسانیست و حاشا که از محبت واقعی یک ذره در دست خود داشته
باشند و کم رفتها فی کتب ابطالهم بحیث لا ارتیاب فیه عاقل و اگر خدای عزوجل خواسته
تشیع حجة الاسلام غزالی برای الزام اکیف مستمر بیشتر در مقام لایق باثبات خواهم
رسانید فَانْتَظِرُوا اِنِّی مَعَکُم مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ ۵ **و تحقیق حق** نزد فقیر که خود را
جیوئی می سنجد این است که انحراف امام غزالی از جناب اهلبیت از کلمات ذلک لازم علی
زیرا که او چنانچه قاتل امام حسین را فاسق میداند همچنین قاتل ذی النورین را لیس اگر عداوت
او بجناب امام حسین ثابت شود لازم آید که او از دشمنان ذی النورین هم باشد و این را

ناقلی از شیعه و سنی باور نتوان کرد پس وہم عدم تدین و انحراف در بارۂ معتقین از ہم پاشید چه جای آنکه بنقل معتمدین از اکابر شیعه و سنی چنانچه اشارتی در اوراق سابق نمودم مشهور و معروف است که معتقین از لعنت یزید از انجهت احتراز و منع کرده اند که امر او در قتل امام حسین به ثبوت نه پیوسته و اگر بثبوت میرسید از همین و بین منع نمیکردند و این بزرگان به کفر قاتل امام حسین اتفاق دارند بلکه در مستحق بودن مذمت نزد ایشان تردد نیست و مقصود از منع اینست که عوام در باب لعن ترقی نکنند.... نشوند فلیتدبر قوله ظاهرا این کلام الخ اقول باید دانست که دنیا بر چند قسم است چنانچه اهل تحقیق بدان رفته اند و فاضل علی متقی در رسالۂ خویش تصریحات بآن نموده چون انکشت این تلمیحات کما ینبغی برایراد آن اقسام موقوفست از تطویل کشیده بذکر محصول آن می پردازم یکی از آن اقسام محمود است و دوم مذموم و سوم محمود باعتباری و مذموم باعتبار دیگر حالانکه انسان را قبل از موت عروض می باید و مدار زیستش بر آن قرار یافته از اکل و شرب و نوم و تغوط و آنچه بدان محتاج است از قسم اول باید شمرد زیراکه سایر عبادات و اکتساب حسنات منوط باین امور است اما قسم دوم پس مصداق آن مورد آیت کریمه خواهد بود لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ پس اگر فرض کنی فقیری را که طعام روزی ندارد و بر لباس هم قادر نیست لیکن چون اراده و مستی لهو و لعب در خاطر جا گرفته چنانکه در ین مقامات می استد و باین امور التذاذ بر میدارد او را از اهل دنیا شمار باید کرد و صاحب اموال و دولت اگر بر خلاف شخص مذکور باشد زنهار جایز نیست که او را طالب دنیا نام نهاده شود همچنین اگر آن محتاج با وصف فقدان قوت خویش زینت را دوست میدارد و در زرقه باد و ختن هم ا... را اشتغال نهاد میسازد لایق آنست که درین قسم شمارند و صاحب دولت و جاه که زینت دوست نباشد از اهل دنیا نخواهد بود قس علی ذلک اگر آن محتاج تفاخر را می خواهد و نصب العین او اینست که فقرا گرد او نشینند و او را مشار الیه سازند باز غنیت بآن دارد که بالی کثیر یابد و اولاد بسیار بهم رساند چون مناط

همین بر محبت دنیا است از طالبین شمرده خواهد شد و نیز صاحب اموال که اولاد
بسیار دارد و غلامان بسیار رجند متشرف قیام دارند لیکن چون او را این امور تفاخری
نیست نزد حق جل مجده ازین زمره خارج است و اما قسم ثالث پس بیانش درین آیت است
که زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ
پس آنرا فرض کنی که شخصی را زنی بهم رسیده که حوایج بیت را مهیا میدارد و او بفراغ
خاطر بعبادت مشغول میشود پس او را استمتاعی از آن متعه دنیا محمود [illegible] و اگر
آن شخص بسبب محبت حقوق او در اکتساب حرام متوجه میشود مثلا وجه معاش را بسرقه
و [illegible] و [illegible] فراهم می آرد پس این زن نسبت باو مذموم واقع شده
باین [illegible] اعتبار و حال اولاد را نیز برهمین قیاس باید کرد که اگر معاونت و الحصول
[illegible] در [illegible] الیا [illegible] و [illegible] اوقات و افعال [illegible]
معروف [illegible] الت این زن او الاد در حق او [illegible] الا بعنوانی است
که این شخص بسبب آن در امور غیر شرعی افتد و در اوقات [illegible] فقر و فاقه شان
مشغول در [illegible] میگردد پس بلاریب در مذمت اینها حرفی نیست و همچنین اموال و انعام
و زراعات و باغات که اگر این همه را بوجوه نیک صرف میکند و طالب مرضیات الهی
است پس بالیقین محمود است والا در مذموم بودنش حرفی نیست و از اعتبارات و حیثیات
این باب را اجمالا [illegible] دانستی حالیا را احادیث مذمت و محبت دنیا [illegible]
[illegible] از احادیث [illegible] در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
آمده الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ مِنْهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ كَانَتْ
الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةً حُبُّ الدُّنْيَا
رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَذَنْبٌ عَظِيمٌ وَالدُّنْيَا جِيفَةٌ وَطُلَّابُهَا كِلَابٌ
این [illegible] [illegible] مذموم [illegible] است و حدیث نعمت الدار الدنیا
لمن تزود منها للآخرة حتى يرضى ربه لا تسبوا الدنيا فنعم المطية للمؤمن

علیها یبلغ الجنة وبها ینجو من النار الی غیر ذلک بر حیثیت محمود واقع است هر گاه
معنی دنیا از آفاق شرح وتطبیق احادیث بوجه مستوفی در مدرکهای اهل فطانت وذکا درافتاد
اکنون بر اصل مدعا میرویم و تلمیعات جناب مخاطب اکثر الله تقدیره می زدایم و میگوییم که
لا نسلم که ضمیر مؤنث کلمه لا ننالها بدنیا من حیث هی راجع باشد تا آنکه جناب سید
المجتهدین را گمان بد نسبت بعبدالله بن عمر رضی الله عنهما بهم رسد بلکه بجای قاضی نورالله شهید
ثالث الامه تا بنصافت خود بعد نقل این حدیث تواند بود که ضمیر مذکور بخلافت حقه رجوع
کند و - حمل کلام ابن عمر بر تصریح شهید مذکور آن باشد که خلافت حقه که از جمله ذرایع اثبات آن
جهاد با دشمنان خدا و اعلای شریعت غرا وحفظ خلایق از شر اعدا و سوزش مفسدان
دنیا و تسلط و حکمرانی بر طبق آیات قرآنی واحادیث رسول ربانی باشد با امام حسین
نخواهد رسید و آن نیز موجب آن نیست که امام حسین معاذ الله طالب دنیا باشند بلکه
از حدیث ثابت میشود که آنجناب طالب خلافت حقه که حقیقتش دانستی بوده اند و او را
این طلب بمقتضای صفای نیت و خلوص طویت بهم یافته اند گو بتقدیر الهی فعلیتش
بظهور نیامده باشد من بعید مخفی نماند که جناب مجتهد صاحب البصر والبصیرت
خوش سیرت بمکب سریرت فهمیده اند که جهاد در راه خدا با خروج امام حسین نزد عبدالله
بن عمر ممتنع الاجتماع است و هو ممنوع چه دانستی که دنیا را اعتبارات است بعضی مذموم
و بعضی محمود و طلب دنیا باعتبار محمود منافاتی با جهاد فی سبیل الله ندارد و حیرانم که از
کجا دانسته اند که عبدالله بن عمر آنجناب را طالب دنیای مذموم که ذمایم آن در کتاب ارشاد
القلوب دیلمی هم مفصل است قرار داده بلکه اگر ادنی امعانی در کلام عبدالله عمر میکردند
و به بصیرت قلبی نگاه مینمودند معلوم میشد که در کلماتش اشعاری بنقض مدعای خدام
مجتهد موجود زیرا که دنیا را که حق تعالی بر اختیار پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حواله
فرموده بود و بعضی از ذاتیات آن دانستی لامحاله محمود خواهد بود نه مذموم و ملعون
چنانچه لفظ فاختار الآخرة مشعر همین است که آن دنیا مذموم نبود چه معنی اختیار ترجیح
دادن و برگزیدنست کما فی قوله تعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا

لیقاتلن و درکافیه شیخ ابن حاجب بجهاد عنایه در باب تنازع فعلین خوانده باشی
اخفاء الکوفیون لاول پس امام حسین طلب کرده اند تا محمود را ولاتناقض بین ادا الجهاد فی
سبیل الله پس تکفیر یزید را بقول عبد الله بن عمر تخویف و ترهیب نمودن از کمال ذکا و فطانت
جناب اجتهاد مآب است و ازینجا معلوم شد که تصدیق هردو کلام می باید کرد یعنی هم عبد الله بن
عمر سخنی مطابق نفس الامر فرموده و هم کلام کمترین امام مورد تحسین گشته که خروج و محاربه
جناب امام حسین جهاد فی سبیل الله بوده و بنا بر اعلاء کلمة الله و تخلیص مظلومین طلب خلافت
کرده اند و نقد جان عزیز ادر راه خدا حقیر دانسته آمدیم بر اینکه چون طلب امر محمود بود
پس منع از خروج چه معنی دارد گوئیم نزد عقلا مرسوم است که چون بزرگی قصد امری نیک
فرماید و جد و جهد بکار برد و احتمال وصول بکرده دنیوی نیات و الا صفا آتش بجوانب
شان متطرق باید دامن ادمی کشند و تا مقدور او را از ان اراده باز میدارند مقصود عبد الله
بن عمر امنیت که خلافت و حکومت که بمقتضای احادیث نبوی فقط برای خاتم الاولیا
و الخلفا یعنی امام مهدی آخر زمانه است اینها که بضعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هستند ازینها
جزئیت خاص دارید نخواهد رسید و آنجناب آخرت را برگزیده اند و مرتبه قصوی را اختیار
نموده یعنی دنیا را با وجود محمود بودنش محجو تا ترک فرموده پس خروج نفرمایید و بر حرف
و حکایات اهل کوفه مغرور نشوید و خود را در معرض هلاکت نیندازید چنانچه بعد از جمع
روایات این باب آشکارا میشود بلکه اسناد دنیای محمود با امام حسین بر تسلیم است ورنه
مقصود ابن عمر انکه تو طالب آخرت هستی و ثواب یافتی پس نکوده مرو کما یدل علیه لفظ
بعنه و این همه بنا بر محبت و صداقت و حفظ جان و ناموس اهلبیت رسالت اتفاق
افتاد چنانچه معمول و مرسوم اصدقا و احباب است و نزد امام حسین هم و را افتاد که بجانب
عراق عزیمت منعطف سازند که اتفاق باعث کثیر ایشان شد که بکوفه تشریف آرند و
داد مظلومان را از ظالم بگیرند و آن مردود شقی بالتخت برده بود که حق اهلبیت بلی احیائی
ایشان غالب گشته بود و در پی قتل ایشان گردیده و بجبر بیعت از ایشان طلب
ساخته و چه می تواند گفت منع تشیع و منع محمد بن حنفیه و ابن عباس و مانند

ایشان بلکہ البتہ اگر بدیدۂ شیعہ مطلع نظر داریم این منع الا محال از ممنوعات شرعیہ بلکہ از
معاصی کبیرہ بودہ باشد چہ بطبق روایات ایشان کما یدل علیہ المجلد العاشر من
البحار جناب امام حسین در آیات قرآنی بجہاد یزید مامور و آنہمہ بزرگان محکوم باتباع و
جان فشانی بر آنحضرت بودہ اند قیامت اینست کہ قطع نظر از تخلف ہم و لا نسلم وچون
چرا پیش آمدند و ہرچند آنجناب ایشانرا عموما و خصوصا دعوت فرمود سر از متابعت او
پیچیدند بلکہ بر آنہم ترقی کردند چنانچہ تفصیل این ہمہ امور بعد ازین باشباع تمام و بسط
ملا کلام خواہی دانست انشاء اللہ تعالی بالجملہ اگر از طلب دنیا منع کردہ اند پس ہمان آش
در کاسہ یعنی اکنون حضرت مجتہد و مقلدین او را می باید کہ لفظ شہادت و جہاد در بارۂ
امام حسین استعمال نکنند کہ اکابر مزعومی ایشان امام حسین رضی اللہ عنہ را طالب دنیا
قرار دادہ بودند اکنون اہل سنت تصدیق شیعہ کنند یا تصدیق مقتدایان مزعومی شیعہ
و اگر منع از امر واجب دینی میکردند پس برین امر عجیب و غریب قلب کسی قرار نمیگیرد خصوصا
وقتیکہ صحیفۂ وصیت در باب تحتم این خروج از ملک علام در رسد و کلینی امام معصوم را
بعد چندصد سال علم آن باشد و بردہ ازروی کار برافتد بار خدایا مگر محمد بن حنفیہ و
ابن عباس رضی اللہ عنہم شاید تعلیم و تلقین دیگران درین لباس منظور باشد چنانچہ
جناب سیدہ از کلمات طیبات اعنی مانند جنین رحم پردہ نشین شدہ الخ در مخاطبہ
جناب شیر خدا بزعم مجلسی و غیر او کما سیجئ انشاء اللہ تعالی مقصود داشتند لیکن ہمین
تاویل در باب عبد اللہ بن عمر کہ رفتن ایشان تا سہ منزل برای لقای ثواب انتہای امام
حسین و بکا و زاری ایشان وقت تودیع دہ کتب فریقین ثابت است والبتہ خلوص
مودت و صداقت را می خواہد جاری خواہد شد کو شیعہ را بنا بر عداوت اہل حق از استماع
آن دل در خروش آید و خون در جوشش باشد بلکہ اگر دست از شیمہ انصاف بر ندارند
بالاولویت این تاویل در بارۂ عبد اللہ بن عمر قایل خواہند شد زیرا کہ او بعد از واقعۂ
کربلا بر یزید بدسرآمد اشقیا بکمال غیظ و غضب خروج کردہ و تنہا پای ارادہ بر سرا
سر زنش آن بدکار بخت تا دمشق رفت چنانچہ در ما سبق از کتب معتمدۂ علمای شیعہ

مذکور شد بخلاف محمد بن حنفیه و مانند او که آنچه از ایشان بعد از وقوع طف سرزده
همین طرفداری و خوشامد یزید است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی فانتظر **و ایضاً**
میگوییم که عمده متکلمات امامیه یعنی حلیه را بجهت ورود روایات معتبره در اصول
امامیه از جناب امیر المؤمنین کما لا یخفی علی المتبحرین اعتقاد اینچنین بود که جناب سلیمان
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طالب دنیا بودند چنانچه از کتاب مناقب مرتضویه مؤلفه
علمای رفضه و مانند آن عیان میشود و آنچه در باره طلاب دنیا در کتب فریقین مروی و
ماثور است مخفی از آن آنقدر گذشته و عنقریب از اصول معتمده موضوعه در رد مقاله خامسه
از منهج ثانی خواهی دانست بروایت صاحب قصه مزبوره یعنی صدوق امامیه پیشوای امام اعظم
اول و دوم ایشان که چون حضرت امیر بمعراج تشریف بردند و بر سوری ابر سیر عالم لاهوت و
ملکوت مامور شدند و یاران صحبت خود را مثل محمد بن ابی بکر و محمد بن حنفیه که مصداق من کان
فی المهد صبیا بودند و مقداد و ابوذر و سلمان و دیگر بزرگان هم درین صحبت شریک بودند
جنازه حضرت سلیمان را همقرین مار و کژدم [illegible] اژدهای خونخوار یافتند و طلب دنیای
دنی آخر باعث این کاهش روحانی گشته این طلب و استدلال یا از حضرت سلیمان
صدور یافت و آثار دنیوی و اخروی بران مترتب شد یا کذا ایمان و عدالت جمیع
[illegible] شد پس با ثبوت چگونه جمع شود الکون تصدیق حلیه و تصدیق جناب مرتضوی کنیم
یا تصدیق قول سید مرتضی نماییم که حضرت سلیمان مجاهد فی سبیل الله بودند و طلب دنیای
محمودی نمودند مگر آنکه در حقیقت جناب مرتضوی حضرت سلیمان را طالب دنیا و تارک عقبی
قرارداده باشند و یا مجتهدین روافض [illegible] اگر عقل داشته باشند طعن عبدالله بن عمر
نمی زیبد فکیف که لوازم و عوارض طلب دنیا که خطر بر سر مثل افعی و مار و کژدم [illegible] و باطنش
سراسر زهر هلاهل است نیز بر جنازه شریف حضرت سلیمان مترتب باشد **و ایضاً** در
تملل شیخ المشایخ از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تصدیق [illegible] انبیای
علیه السلام مرویست که فرمود آخر کسی که [illegible] سلیمان [illegible] بوده [illegible] حدیث عن علی
بن یقطین قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام و یجوز ان یکون نبی [illegible]

بخیلا فقال لا فقلت له فقول سلیمان علیه السلام رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ما وجهه و ما معناه فقال الملک ملکان ملک ماخوذ
بالغلبة و الجور و ملک ماخوذ من قبل الله کملک ابراهیم قال فقلت له فقول رسول الله
رحم الله اخی سلیمان ما کان ابخله فقال لقوله علیه السلام وجهان احدهما ما کان ابخله
لعرضه وسوء القول فیه و الوجه الآخر یقول ما کان ابخله ان کان اراد ما یذهب الیه
الجهال ثم قال علیه السلام و الله قد اوتینا ما اوتی سلیمان و ما لم یوت سلیمان و ما لم
یوت احد من الانبیاء انتهی مختصرا یعنی علی بن یقطین از کاظم پرسید که نبوت با بخل
جمع تواند شد فرمود نه عرض کرد پس قول سلیمان که در قرآن مجید است که پروردگارا
بیامرز مرا و ببخش مرا پادشاهی که نسزد کسی را پس از من چه معنی دارد فرمود سلطنت
دو گونه می باشد سلطنتی بجور و غلبه و سلطنتی از جانب خدا مانند مملکت حضرت ابراهیم
سلطنت انبیا را خواسته راوی عرض کرد اکنون معنی حدیث نبوی که خدا رحم کند
سلیمان برادر مرا چه بخیل بود چیست فرمود دو معنی دارد یکی آنکه سبب عرض او و
وسوء قول بخیل بود دوم آنکه چه قدر بخیل بود اگر اراده کرده باشد از دعای خود آنچه
جهال اراده کرده اند باز فرمود حق تعالی آنچه عنایت فرموده سلیمان را با احدی از
انبیا نداده و در احادیث ائمه چنانچه از بحار هم دریافت می شود ... بخیل را
حضرت حق تبارک و تعالی در آیت کریمه الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُهِينًا ۞ بلفظ کافر تعبیر فرموده حاصل ارشاد شود که آنچه شریعت
مرتضی در تنزیه الانبیاء و الائمه برای حضرت سلیمان تاویلها بکار برده و خلاصه آن جمع
کردن مرتبه نبوت و دیگر فضایل آنجناب بدعای مذکور یعنی وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ست کما اشرت الیها این معنی را از حضرات بعد
ما نتوانیم قصد کنیم یا آنچه از جناب سرور کائنات در اصول شیعه بوساطت ائمه هدی
مروی گشته کما هو موجه انها نصب العین داریم و اگر این قسم تاویلات مد نظر بود و ...

الیقین پس البته اگر جناب امیر که بعد از تخلف مرعوبی رفقه خلیفه ثانی را بدشنام غلیظ
ذلیل کرده و سر قنفذ را بر زمین زده و مثل خالد ولید را بر افترای اهل خلاف میانه دو انگشت
چندان فشرده که جامه اش نجس کرده بوده کما فی البحار و حق الیقین حق تلفی دو معصوم شهید
یعنی جناب سیدة النسا و حضرت محسن و نقض مواثیق بعد توکیدها و مخالفت حدیث
التقیة جنة المومن و غیره من الاحادیث التی لا تتناهی واقع شده پس اگر کسی از متشیعین
برای تقیه عمومی خود باین قواعد استدلال کند و راه خلاص و نجات از مشکلات و اخبات و اجرا
جوید اول باید که دست از امامت بلکه از عدالت حضرت امیر نیز بشوید چون مدعای بدینها
مزید و لاجرم تقیه و تفضیح اهلبیت سید انبیا معاذ الله چیزی دیگر نیست عجب نباشد که
از استدلال خویش باز نیایند و این همه فضایح و قبایح را التزام نمایند پر ظاهر است
که اگر آنجناب بدون این ذلت و رسوائی و غرور بیوفای صحابان ریاستی بیعت مخالفین
خود بر عموم شیعه اختیار می نمود مشاهده شداید ظلم و قتل دو معصوم و مانند آن نمی
فرمود چنانچه از مجلد هشتم بحار و هم نیز بر اصول مخترعه امامیه معلوم نیست که با اهل بیت خود
جناب امیر چه عداوت بهاد اشتند که بعد از تلف جان و ناموس منتسبین سیما جناب سیده
و محسن بیعت و تقیه را برای حفظ جان خویش در خیال آورده و برای سرپرستی و رفاه شیعیان
خود که بر وقت اراده جهاد شرف حضور نیافتند چنانچه در منهج المقال است ابواب
معجزات و خوارق عادات برای ایشان کشاده اینک ابن شهر اشوب مازندرانی و
صاحب حیات القلوب از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که روزی حضرت
امیر المومنین در مدینه نماز صبح را با ما ادا نمود پس روی مبارک بجانب ما گردانید و گفت ای
گروه مردمان خدا اجر شما را عظیم گرداند در مصیبت برادر شما سلمان و مردم درین باب
سخن بسیار گفتند پس حضرت عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بست و پیراهن
حضرت را پوشید و عصای آنحضرت را در دست گرفت و شمشیر آنحضرت را حمایل نمود
و بر شتر غضبای آنحضرت سوار شد و قنبر را گفت که ده گام را بشمار پس آنکه از یک تا ده
شمار قنبر گفت که چون از شمردن فارغ شدم بر در خانه سلمان رسیده بودیم پس الوان

تمامی اصول و فروع شریعت را باعتراف مخالفین برای خلفای راشدین هم مقصور است پس
تمامی مطاعن بد حرف متلاشی میشود فلیت برحالا جز انکه چاک گریبان تا دامن رسد و شیشهٔ
صبر و شکیبائی بر سنگ افتد داد این جور و جفا از که توان خواست بالجمله واجب همین بود که تمام
این قسم مخالفت و تقاعد بر زبان جناب امیر نمی آمد تا بر وصیت و کتاب مختوم عمل واقع میشد
و هم سعی در حفظ جان و ناموس آن معصوم بسمت ظهور می یافت پستر اگر مخالفین و معاندین
در پی عداوت و تذلیل میشدند اتمام حجت بر ایشان و ظلم و جور بد اندیشان در دنیا زیاده تر
به ثبوت میرسید و قد قال الله تعالی وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ
بیان ایدک الله تعالی که برخی از اکابر معاصرین ما سی بعضی از متقدمین خود افاده
نموده که اگر در وهله اول بیعت خلفا میکرد و نوبت باین امور میرسید مردم را در حقیت
جناب امیر تردد راه می یافت و این از جملهٔ لطایف افادات و عجایب خرافات
[illegible] که اکابر از مقبولین سابقین باشند مانند سلمان و ابوذر و عمار پس اصرار بر تردد از ایشان
بطریق طلاقت زبانی [illegible] نکرد محال است اذ لا یقدر الضلال بعد الهدی و الکمال و از نیجا
که جناب رسول [illegible] دلیل تکذیب فرمود کما فی تفاسیر الفریقین
و بر طبق حدیث جعفری که در کافی و مجالس ششتری در وقوع تردد فی الجمله در بعض اثر
آن جمله اهل انصاف را تردد نیست و اگر مراد اعوان و انصار خلفا باشند که غش
و کدورت و عناد و غل و نفاق و کفر اینها بزعم رفضه مظنون یا متیقن است پس تردد
نشدن اینها چه معنی دارد چنانچه از تصریحات ابوجعفر بن قبه که در عداد اکابر اسلام فاضل [illegible]
اثبات [illegible] بلکه از افادات شریف ثمامیه که مجلسی در [illegible] آورده
[illegible] حقیقت خلفا داشتند و امامت و خلافت
را در مرتبه ابوبکر صدیق [illegible] بافضیلت او معتقد گشتند و در پیروی اینها حضرت
امیرالمومنین را وقعی نماند و ایضا اگر معنی کلام اینست که کسی از حضار و غائبین
از تردد در حقیت امیرالمومنین نجات نمی یافت فهو بدیهی البطلان زیرا که آنحضرت [illegible] از
اهل بیت و [illegible] که بر وفق فحوای احادیث امامیه کما فی البحار و غیره من المعتبرات دلالت

مانند سینهٔ آهن بود از خاشاک تردد در سینهٔ صاف و پاک بود و بر زبان امامیه هم مصرح
است بودن گروهی ملازم حق با قامت کما فی الاحقاق وغیره که درباره اصحاب
مقبولین امامیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را یقین ایمان بحصول نه پیوندد و احتمال
ارتداد باقی باشد غیر از جناب امیر چنانچه از رسالهٔ سباعیات که متعلق بمناقب جناب
مرتضوی است وضوح تمام دارد از جمله آن یکی این است قال النبی صلی الله علیه و آله
اعطیت یا علی تسع خصال ثلث فی الدنیا و ثلث فی الآخرة و ثنتان لک و واحدة
اخاف علیک فاما الثلث التی فی الدنیا فانک وصیی وخلیفتی فی اهلی وقاضی دینی
واما الثلث التی فی الآخرة فانی اعطی لواء الحمد فاجعله فی یدک و آدم و ذریته
یمشون تحت لوائی وتعیننی علی مفاتیح الجنة واحکمک فی شفاعتی لمن احببت واما
الاثنتان فانک لن ترجع من بعدی کافرا [illegible] وهذا الا واما التی اخاف منک منها غدر
قریش بک من بعدی یا علی انتهی بلفظه و بر تقدیر [illegible] تشریح [illegible] که یکی از حضار د
متأخرین را استحقاق خلفای ثلثه ثابت [illegible] امامت بلافصل [illegible] انکار گردد
مفتوح [illegible] قرار بر چیزی است که قرار از [illegible] نموده اند [illegible] الا [illegible] زیرا که
حال سواد اعظم امت محمدی صلی الله علیه وسلم این است که از [illegible] الامیه
در حق جناب امیر انکار [illegible] خلفای ثلثه را از ائمه راشدین [illegible] گشته
بار خدایا مقصود [illegible] اذ ذکرنا [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و ماذون
بعلمای اهل سنت آنست که چون بر اصول ایشان نظر [illegible]
شد و با این همه علمای ایشان ناشی از آن [illegible] فضایل و کمالات وصا
خلیفه اول بامامت بلافصل قایل اند در باب [illegible] اسلاف [illegible] رسید
که چشمش از دید نظر باستحقاق خلافتش بود بسبب [illegible] از مدایح و مناقب جناب
افضل الصدیقین که [illegible] من کتب الامامیه [illegible] الثانی [illegible]
و بغض بعض از [illegible] دین مستقیم [illegible] موصوف [illegible]
و زمین است یکی عهد حضرت صدیق که [illegible] خلافت اعنی سعد بن عباده و اسامه بن

زید را الی نقل الکنتوری فی جواب رد المطاعن تعرضی بالاتفاق نرسانیده وکجا
عهد یزید لئیم که بمجرد جلوس بر سریر سلطنت حکم بقتل عبد الله بن عمر که ملازم مسجد و
محراب بود و هرگز آرزوی خلافت نکرده بر تقدیر انکار از بیعت خودش رقم کرد
و به ما بیان تقیید بیشمار نمود چنانچه قبل ازین تفصیلش گذشت و بر سلالهٔ اهل بیت
طیبین چندان جور و جفا بکار برد که در هیچ وقتی بر هیچ کسی بعمل نیامده باشد چنانکه
فاضل اخباری در جواب ایضاح بدان اعتراف دارد مع ذلک بعد ازین انشاء الله
تعالی بر جای خویش خواهد آمد که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر اصول و روایات
اهل سنت و مقتضای قواعد امامیه بیعت خلافت افضل مهاجرین و انصار بی
اکراه و اجبار نموده اند و تخلف نقاعدید هم بسبب عدم لیاقت آنجناب که کلام
درانت نکرده تا بلشر باه چه رسد اما ثانیا پس تحقیق روایت کان لعلی وجه
فی حیوة فاطمه بایکه این حدیث را در آخر این کتاب اندک تفصیل داده و هم تحقیق و
الزام الفاظ کاذ با نعادرا اه که مخاطب نادره بعد اخری این اخبار و آثار در اثنی عشریه
داشته مکیه کلام جا بیجا بر زبانش جاری میشود و نیز جواب کلما بارک الله فیما سارلی
و سرکم در مواقع مناسبه بتفصیل تمام سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی
اما ثالثا پس اگر انصاف را منظر دارند و اعتساف را از هیچ بهرد [illegible] دریابند
خواهند دانست که بیعت عبد الله بن عمر بعد از تسلیم بملاحظه حفظ جان چنانکه [illegible] از ساحه
قوع یافت هرگز هیچ نوع موجب عار و ننگ اسلاف و اخلاف او نیست
تا لیکن بیعت خلیفه اول امامیه بعد از بربادی جان و مال بلکه بلا [illegible] بیعت
[illegible] بان بر اصول مخترعه امامیه لامحاله باعث ندامت و انفعال خواهد بود لو کانوا
یعقلون شیئا و یهتدون و در مقام بیعت مشهور بر روایات کاسده و خرافات فاسده
امامیه با جناب چه قدر مناسبت پیدا کرد نعوذ بالله من ذکره و عرض ندامت
و [illegible] از اصول موضوعه امامیه و اعتراف مقبولین ایشان برای حضرت
مرتضوی [illegible] چنانچه بر جای خویش در مبادی انجاب منبع

تالی مسرود خواهد شد انشاء الله تعالی اینهمه خاشاک و خاک با فواه مفتریان فتاک و بیباک
نمی رسد و اذیال آن نفوس قدسیه ازین آلودگیها صاف و پاک است اما را لیعا
پس گاه انکار عبد الله بن عمر از بیعت یزید پلید بعد بیعت امام حسین هم باتفاق روایات
فریقین ثابت باشد پس بمقتضای استصحاب که حجیت آن نزد مخاطب عموما ثابت گشته
می باید که آن انکار بر حال خود ماند و امتداد اسکه رافع یقینی آن بروایات جانبین بمعرض ثبوت
نیاید اکنون بر ذمه مجتهد الزمانی واجب و لازم که بدلیل مقبول الطرفین بیعت عبد الله بن
عمر بطوع و رغبت ثابت نماید و انی له ذلک و این تقریر ماخوذ از [illegible] اولی از فواید
رساله ضعیفیه مخاطب است که باثبات والد خود در تحلیل متعه الخ [illegible]
و خود کرده را درمانی نیست و درین رساله هم با بطال بیعت یزید [illegible] خواهد کرد
چه جای آنکه عبد الله بن عمر بعد از سانحه کربلا خروج برای بیعت [illegible]
باشد و علما در ابواب و فصول کتب خویش انکار بیعت نموده باشند باقی [illegible]
شان که اساس آن بر لفظ یا لیتنا در کلام عبد الله بن عمر است چنانچه از صحیح بخاری [illegible]
نقل خواهد کرد و هو علی اصلهم المقرر الموضوع لا یسمنهم و لا یغنی من جوع [illegible]
انشاء الله تعالی **قوله** و چون فاضل جلیل الخ **اقول** جهالت و ضلالت این بزرگ
بعنوانیکه افتخار بران نمایند و مفاخر ایشان را یاد فرمایند و قصص پیشانی
را استطراد چنان نیست که احدی را از اهل خلاف و وفاق در ثبوت آن چون و چرا
باشد زیرا که بالفعل مرجعیت خلایق و کارپردازی مهمات خلایق [illegible] افتاده بلغت
نهاده اند هر چند این اوصاف را برای این بزرگوار در تصانیف خود [illegible] فضایل
ذاتی و اضافی را در توصیف او از حد افزاید محل انکار و مقام خرده گیری نخواهد بود چنانچه
خودش در بعضی از رسایل بمقتضای قول ظریفی **بیت** در سخن چون بظرافت آمیخت
از زبانش گهر سحر ریخت :: چه نیکو گفت بلبل دستان هواز ظرافت سفته در حق خلفای
راشدین که شرافت نسب و حسب شان یقینی است و ثبوت وجاهت و اعتبار و
وصلت آنها با جناب پیغمبر سید ابرار و بالعکس [illegible] این یقینی است و [illegible] کتب اهل

و وفاق و هم اقرار اهل شقاق چنانچه از روایات ارشاد القلوب حسن بن ابی الحسن
بن محمد دیلمی هم به ثبوت میرسد این بزرگان در مهمات امور دینی همیشه در جناب
سید کائنات شریک و دخیل بلکه مشهورترین خواص و حواریین آنجناب بودند عبارت
مشار الیه که بمحض تقلید منجم طوسی فضله خوار سلاطین چنگیزی از دهانش برآمد اینست
که هرگاه شخصی از حضیض کس مپرسی و بیقدری باوج ریاست و زعامت میرسد فراخور
رتبه حکومت و بسطت مملکت او فضلای دوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب
جاه و تمنای تقرب بایجاد مدایح نسبی و مناقب حسبی برای آنکس میپردازند و لآلی
صدای دلکش اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ را زیب آذان عز داعیه خود میسازند و متوهم نشود
که اینها فقط به جهت شاعرانه دارد بلکه اتیاب بطرز اثبات مناقب و مدایح آنکس
و اسلافش را نقل و روایت میکنند و هرچند در اوایل حال بر ناقدان سخن حال آنکس
و حال کذب و اختلاق مستور نمیماند لیکن عوام از ابتدا بیشتر مخدوع می باشند و بطول
مدت سلطنت و حکومت در اعقاب چنین شخص نزد خواص و عوام یکسان صحت آن
روایات رسوخ میگیرد مقدم سلاطین ممالک جنوبی هندوستان حسن نام که ملازم
پنجهمنی منجم گنگا بود بموجب وعده با اقبالی خود حسب حکایت مشهوره وقت یافتن
سلطنت اسمش را داخل القاب خودساخته سلطان علاء الدین حسن کانگوی
بهمنی نقش قرار داد و بعد مرور زمان مستعدان عصر لفظ کانگو را محو و نسبی
تحریف بهمنی ساخته نسبتش را به بهمن اسفندیار اتصال بخشیده
و از مدایح شعرا که درباره این مسلکی ادیکی نالت قصاید پرداخته اند
ملاحظه فرمایند که بشوق جاه و ثروت و امید شنیدن صدای دلکش
انکم لمن المقربین منشیان بلاغت نشان غلط کنم فقهای امامیه و مجتهدان
ایشان چه تصرفها که بر روی کار نیاوردند و چه تصحیفها که نپرداختند از کجا بکجا اتصال
بخشیدند در روایات و اخبار که دافع ننگ و عار است بر اسامی ثقات معتمد
قرار شدند یا بالجمله بجهت کارپردازی مهمات مالی و ملکی هرقدر که برای او وقعی نهند

سعی کرده اند و غایت کوشش بجا آورده اند مشاهده نماید و دیده اند که جز ترویج اکاذیب
و اباطیل و اتباع صور خیالیه و تماثیل مسخوته عزازیل امری دیگر در اینان او نیست و
ان شاء الله تعالی در ضمن بعضی از امثله و در تقریرش که جناب مجتهد بحرین نقل آن عبارت
کرده محنت انتظار در از رفع میکنیم و در همین مقام ثابت میگردانیم که وصف مذکور یعنی
حسن جدال بلا ارتیاب از و منتفی و مسلوب است چنانچه مجلسی طائفه در مجلد اول از بحار
الانوار بعد نقل احادیثی که ملخص آن ایراد افتاد میگوید یظهر من الاخبار ان المذموم
منه هو ما کان الغرض فیه الغلبة و اظهار الکمال و الفخر و العصبیة و ترویج الباطل و اما
ما کان لاظهار الحق و رفع الباطل و دفع الشبه عن الدین و ارشاد المضلین فهو من اعظم
ارکان الدین لکن التمیز بینهما فی غایة الصعوبة و الاشکال و کثیرا ما یشتبه احدهما بالآخر فی
بادی النظر و للنفس فیه تسویلات خفیة لا یمکن التخلص منها الا بفضله تعالی و از ینجاست
که حضرات ائمه اطهار در بسیاری از احادیث صحیحه بر حال از جدال نهی شدید فرموده
اصحاب مخلص خود را مثل شیطان الطاق کما روی هذا اللقب الشریف فی روضة المتقین
که خطابش داده امامیه با این همه القاب مقدسه از تسویلات نفس و شیطان منزه و مبرا
بوده اند زجر و توبیخ نموده اند کما سیجیی ان شاء الله تعالی تا باین مسکین [illegible]
کوفه کرباره و صفتش بقلم آمد و سرش باستان آنها میرسد و لیکن بعضی بوسی شان [illegible]
[illegible] و هرگاه مجتهد اصفهانی در مقامع حیدریه و میرزا محمد اخباری در [illegible]
المعتوق فی [illegible] الاصول و برادر همین این معتقد ملحد جهان در مذمت الاجتهاد
مع [illegible] اسس جماعة اهل الفساد و الد بزرگ مخاطب را که ده نابرسش و سفله ناخوشنام
مخرب دین و محرف مذهب ائمه طاهرین گفته باشند تا بفرزند دلبندش که انگشت نما و حامل
داشت از تمام است چه رسد من بعد جمعی از محققین امامیه که بزعم امامیه خود جز [illegible]
تطبیق روایات مذکوره بر انگیخته اند اگر بغور و امعان نظر کنی باو نسبت نموده اند
سر [illegible] اند زیرا که منتهای تاویلات شان اینست که زجر و توبیخ ائمه هدی علیهم السلام
بر کسانی صدور یافته که در فن جدال ید طولی و مرتبه علیا نداشته اند و ماهرین و کاملین

فن را که باید و بیت این میدان نورد دیده بودند از جناب اهلبیت نبوی صلی الله علیه
و آله ترغیب و تحریض میدیدم میرسید و قیل و قال و جدل و جدال آنها مورد تحسین و آفرین
میگردید چنانچه طبرسی در دیباچه کتاب احتجاج مدعی آن شده لیکن بر ناظرین تصانیف ابن
بابویه قمی و من یقوم مقامه مانند کتاب توحید و غیر آن مستتر نخواهد بود که ائمه معصومین خود
از استماع این خرافات یعنی تطبیق مذکور برآشفته گفته اند که هر دو فرقه اعنی کاملین
و ناقصین در این باب مساوی اند و احدی را پروانگی نداده ایم و ائمه سابقین هم اجازه
نداده بودند چه حال جدال مانند شراب است که گناه از منافع آن بیشتر و زیاده تر است
وحال بسیاری از بانیان مبانی این مذهب مستحدث که امامیه آنها را ائمه متکلمین
خویش میدانند و صدور اجازت برای آنها گمان می برند از کتاب سید ابن طاوس یعنی
کشف المحجة باید شنید و کلان ترین آنها را که مومن الطاق است و چرا نباشد که
بشهادت کتب قدما و متاخرین کما اشرنا سابقا بلقب شیطان الطاق مشهور است [illegible]
نظر بجلوه طاوسی بمیزان عقل باید سنجید رویت من کتاب ابی محمد [illegible] حماد [illegible]
ونقلته من اصل قری علی الشیخ [illegible] التلعکبری [illegible] عبد الرحمن [illegible]
قال اردت الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی مومن الطاق استاذن لی
علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له نعم فدخلت علیه فاعلمته مکانه فقال لا تاذن له
علی فقلت جعلت فداک انقطاعه الیکم و ولاؤه لکم و جداله فیکم و لا یقدر احد من خلق
الله ان یخصمه فقال بل یخصمه صبی من صبیان الکتاب فقلت جعلت فداک هو اجدل من ذاک و قد خاصم
جمیع اهل الادیان فخصمهم فکیف یخصمه غلام من الغلمان و صبی من الصبیان فقال یقول له
الصبی اخبرنی عن امامک امرک ان تخاصم الناس فلا یقدر ان یکذب علی فیقول لا فیقول له
فانت تخاصم الناس من غیر ان یامرک امامک فانت عاص له فیخصمه یا ابن سنان لا تاذن له
علی فان الکلام و الخصومات تفسد النیة و تمحق الدین انتهی بلفظه مضمون حدیث
آنکه ابن سنان میگوید که خواستم که نزد امام صادق حاضر شوم مومن الطاق بمن
گفت که برای من اجازتی حاصل کن گفتم بلی پس بعد از حضور از مرتبه او اعلام نمودم

کہ چنین

که چنین و چنانست فرمود هرگز برای او اذن ملاقات درخواست مکن گفتم قربانت
شوم او بسوی شما انقطاع کلی دارد و خود را از موالیان اهل بیت میشمارد و در سر
پرستی شما با اهل خلاف جدال میکند و کسی از خلق خدا برو غالب نمیتواند شد فرمود غلط
است بلکه طفلی هم او را مفحم تواند ساخت ابن سنان گوید که بار بستایش او پرداختم
و گفتم که با جمیع اهل ادیان مخاصمت کرده و مجادله ها نموده و غالب آمده پس چگونه طفلی او را
ملزم تواند ساخت فرمود آن طفل خواهد پرسید که اول مرا خبر ده که آیا امام زمان ترا بآن
مخاصمت امر نموده پس خواهد گفت که نه و طفل خواهد گفت که چون ترا امام زمان اجازتی
نداده پس چرا مخاصمت میکنی و بعصیان امام مبتلا میشوی درین وقت او ساکت
خواهد شد و جوابی نتواند داد ای ابن سنان برای مؤمن الطاق پروانگی طلب مکن
که کلام و جدل نیت را فاسد میکند و دین را محو می نماید ازین روایت چند فایده حاصل
شد که استیصال مذهب و بیخ کنی تطبیقات ایشان درین باب میکند یکی انکه
در متکلمین اصحاب ائمه که حکومتی نداشتند و فرمان روائی نمیکردند شیطان الطاق
معدوم النظیر و یگانه آفاق بود چنانکه از کتب رجال و حق الیقین و مجالس المؤمنین
پیدا و هویداست و حاجتی بذکر آن درینمقام هم نیست زیرا که خود ابن سنان این
مرحله را در تقریر سفارش او طی نموده چنانکه دانستی و در تدین و امتیاز کردن او
میانه حق و باطل بعد ازین مناظرات و مجادلات که با هر فرقه او را دست داده و موجب
نطقیه و میز ایشان گردیده نظر بعقیده روانی امامیه هم گنجائی نیست پس هرگاه این امام المتکلمین
سمعه را اجازتی درباره جدل و جدال نداده باشند برای بی حسنه صاحب
جمال و رشاقت و اعتدال **بیت** ازین سه پاره عابد فریبی × ملایک صورتی طاوس رنگی
که بعد از دیدنش صورت نه بندد × وجود پارسا با ناشکیبی × کی اجازت آمیختی بوده باشد
که بمباحثه علمای فحول در مجالس بعضی از خلفای عباسیه بلا ضرورت ملجیه چنانچه از روایت
شیخ ابو الفتوح نیز هویداست رونق افزاید و آن نازنین جان بخش شیخ سرور
چون آفتاب از ظلمات بدر آید پس معلوم شد که آنچه سید مرتضی و اخوانش ...

برگماشتند حاشا ثم حاشا و زینهار کلا ابسیر که من از راه تعصب امام الائمه قوم را بلفظ
ابلیس الشقیا لعین تعبیر کردم بلکه چنانچه قاضی رطل بوق و مجلسی بو الفضول در مجالس المؤمنین
و حق الیقین با وصف دعوی تبحر اعتقاد بدان دارند که سنیان از راه دشمنی لقب
شیطان باو بخشیده اند زیرا که نجاشی امام المتقدمین شیعه هم بدین لقب تنصیص کرده
جائیکه تالیفات هشام را بر شمرده و هذه عبارته کتاب الحکمین کتاب الرد علی المعتزله و
طلحه و الزبیر کتاب القدر کتاب الالفاظ کتاب الاستطاعة کتاب المعرفة کتاب الثمانیه
ابواب کتاب علی شیطان الطاق انتهی بلفظه **سوم آنکه** حال جناب ائمه ثابت
یکا لعین و با بنیان مذهب رفض با وصف آنها اخلاق عمیم که از جد امجد خویش مورد ق
إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ بوراثت یافتند این بود که از مجالس خود آنها را امیر اندند
باز سفارشهای احلا اصحاب بر آورده آنها بذروه قبول نمیرسانیدند لیکن این ملاحده
و زنادقه برای تلبیس و فریب دادن عوام آئین توسل را از دست نمیدادند زیرا که ائمه هم حکام
دینی و هم دنیوی بودند. وانچه حضرت سلیمان در دار دنیا اقتدار داشتند ائمه را حاصل بود
وانچه ائمه را از یاده بران دست قدرت بود هیچکسی از انبیا و رسل قدرت بران نداشتند
کما عرفت من حدیث علل الشرایع و زینهار این قدما روافض از مراد دست خود درا
معذور نمی ساختند تا عوام آنها را از اصحاب کبار ائمه اطهار که حال شان دانستی
کم ... ند و بی ... بود بیاد ... این صرافان بازار کیدیت رجوع نمایند و نعم ما قال الشیخ
ذاته **بیت** گر براندش رود در رود باز آید * ناگزیر است مگس دکه حلوائی را
... است که استطاعت ائمه با عتراف اکابر رفضه در مقاله رابعه معلوم خواهی کرد
که در وقتی بعضی از ائمه که در خانه منزوی بودند و تعلق نداشتند صد صد هزار دینار
خرج کردند **وازین مقامات** ایشم بدریافت میرسد که لقب شیطان الطاق
و مانند آن برای امام الائمه رفضه از احول و اعمی نهاده حضرات ائمه دین است که
تفضیح آنها با وصف مزید امتنان درباره خلایق دقیقه نامرعی نگذاشته اند فالحمد لله
علی ذلک **جواب** هر چند حرف و قوت تمام یافتی اکنون بذکر مثالی از کلام این مشکی

صدوق قلیل الروایة روی عن اسحق بن راہویہ و جماعة قال الخطیب کان ثقة دینا فاضلا
و قال الحاکم اجمعت الامة ان القتبی کذاب قلت ہذہ مجازفة قبیحة و کلام من لم یخف الله
و رسوله و رایت فی مرآة الزمان ان الدارقطنی قال کان ابن قتیبة یمیل الی التشبیه منحرف
عن العترة و کلامه یدل علیه و قال البیهقی کان یری رای الکرامیة قال ابن المناوی مات فی
رجب ست و سبعین و مائتین من ہریسة بلعها و اسخنه فاہلکته تم کلامه اقول قطع نظر
از اینکه قول حاکم را در تکذیب قتیبی ذہبی باین شدت و غلظت رد کرده حتی که او را در زمره
غیر خائفین من احکم الحاکمین بجهت تفوه باین قول داخل کرده و حاکم خود متهم بتشیع است
کما سیاتی پس از جهت انحرافش از عترت طاہره کذاب گفته باشد لا بالعکس کلام حاکم
خود فی حد ذاته محکوم است بصراحت بطلان چه اجماع امت باجمعها بر خلافت حضرت ابی
بکر ہم اتفاق افتاده که بر کذب ابن قتیبه اجماع امت منعقد خواہد شد و اگر از امت
مثل اہل حل و عقد علمای امت مراد گیرند تاہم اجماع امت من جمیع العلماء المنتشرة
فی اقطار الارضین علی تکذیب رجل من المحالات العادیة فکیف که حسن ظن علماء
بسوی الیه از عبارات مزبوره ظاہر است و اتہام شاه صاحب و تلمیذ شان او را برای تبری
بر فض از قول حاکم در غرابت و طرفگی کم نیست مثل دارقطنی او را از عترت منحرف می‌گوید
و بیهقی مایل بکرامیه می‌نویسد و ایشان بر خلاف تفضیل او عترت را [illegible]
می‌فرمایند و روایتی را که بمصادره بالمطلوب کما قلت مستندی آورده لیست او [illegible]
سند الرفض من ان یکون سند النصب چه او نقل کرده که درین مشاجره کدام کس
بر حق بوده و کدام بر صواب بلکه فقط روایت ناجا کرده پس اگر معتقدش مثل بحر
العلوم حکمت البحر المالح مولانا عبد العلی درین مخاطبت ذنب و غلطت حضرت معصومه باشد
ہمین روایت دلیل نصب خواہد بود کما نص علیه الدارقطنی الحاصل حکم شاه صاحب بتشیع
ابن قتیبه از ذوق شوق خالی نیست با این ہمه کرد و فر و طمطراق تبحر در فن حدیث ثبوت
شهره بی اصلی بیش نیست که از حال رجال اطلاعی ندارند و تا میزان الاعتدال ہم نظر
نگذشته و یا باین مرتبه بیدیانتی است که باعتماد اینکه معتقدان تا کرغرض از تالیف تحفه

رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد قول ما را بمجرد اصغا باور میکنند
واز مخالفین کدام کس تفحص کتب رجال میکند واز میزان وغیره صدق وکذب ما را
می سنجد پس تلبیس وتدلیس ما پیش رفتنی است بلا محابا الله بکذب وبهتان مبادرت
نمودند والثانی هو الاقوی اقول وبالله التوفیق واویلاه وافضیحتاه کسی را
از ابنای روزگار لایق این کار نمی بینم که از جانب این هیچمدان شکسته بال تهنیت
این مسکی اریکه اقبال بآئینی که احدی را بآن اطلاع نباشد بقول حافظ شیرازی ع
لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود + عرضه دهد که حضرت در تحفه اثنا عشریه دیده اند که
عبدالله بن مسلم بن قتیبه را که ذهبی صاحب میزان الاعتدال حالش بیان [illegible]
علامه دهلوی قدس سره العزیز از روافض شمرده تا تقریر این تقدیر طرق استفاده
وتلمذ آن مخدوم الانام در کردن اندازم وخاکپای آن عالیمقام را توتیای چشم [illegible]
آیا جناب این مدعا باستمداد استخاره طاق وجفت [illegible] که [illegible]
حضرات ائمه بروایت زراره وشیطان الطاق برای شیعه خود مشروع ومنزل من السماء
قرار داده اند چنانچه از رساله استخاره معلوم میشود یا مدعاء مذکور را از [illegible] کشف
وشهود واشراق باطن که بر طبق تصریح فاضل انباری [illegible] در بعض جناب برادر
مهربان آنعالی جناب در جواب ایضاح لطافة المقال [illegible] آن باعث [illegible] ایل حقا
گردیده وبر وفق افاده صاحب جامع الاسرار [illegible] از اخبار [illegible] و
الترا ما از خواص امامیه است بحیث لا یوجد فی غیرهم وعلی ای التقدیر چه [illegible]
تحفه اثنا عشریه از نظر احقر البریه گذشته است مخالف نقل ثابت است یعنی
علامه دهلوی قدس سره العزیز هرگز نام رفض بعبدالله بن مسلم بن [illegible]
بلکه او را از جمله معدودین زمره اهل سنت شمرده آری ابراهیم بن قتیبه را رافضی
نوشته وانچه من تحقیقا تا [illegible] لا یخفی علی [illegible] احوال [illegible] و
راجع الی کتب رجال الفریقین کلسان المیزان [illegible] للطوسی ومنهج المقال فی تحقیق الرجال للاسترابادی [illegible] من [illegible]

عبارات این کتب در جواب ذوالفقار در مقامیکه مجتهد جالسی مطاعن جناب ام المؤمنین
عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بروایت ابن قتیبه بیان کرده واقع شده من رام الاطلاع
علیه فلیرجع الیه برای تصدیق این هذیان ادنی تحقیق بر نفس اماره خود گوارا فرمایند و تحفه
و تحفه اثنا عشریه رجوع نمایند تا خواهند دانست که تعرض بر رفض ابراهیم بن قتیبه و معدود
بودن عبد الله بن مسلم بن قتیبه در زمره اهلسنت در کید نوزدهم وقوع یافته و عبارته هکذا اگر در
اسما و القاب رجال معتبرین اهلسنت نظر کنند و هر کرا از رجال شریک نام و لقب او
یابند حدیث او را و روایت او را بان سنی نسبت دهند و بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز
درمیان هر دو حاصل نشود لیس سنیان ناواقف او را امامی از ائمه خود اعتقاد کنند
و روایت او را محل اعتبار شمارند مثل سدی که دو کس اند سدی کبیر و سدی صغیر کبیر
از معتبرین و ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذابین است و رافضی غالی
و مثل ابن قتیبه که نیز دو کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبد الله بن مسلم بن قتیبه
که در اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است
اما این رافضی نیز کتاب خود را معارف نام گفته تا اشتباه تام حاصل شود انتهی کلامه
اعلی الله مقامه دلالت این عبارت بر مطلب فقیر آنچنانست که محتاج بیان باشد بعد
اینهمه بشنو که دلیلیکه بر رفض ابن قتیبه جناب رئیس المتکلمین از جانب استاد ایشان
تحفه اثنا عشریه قرار میدهند و در پایه اظهار می نهند یعنی روایت معارضه جناب سیده
فاطمه زهرا با حضرت افضل الصدیقین رضی الله عنهما حاشا که در تحفه اثنا عشریه بعنوان اثر
ازین استدلال یافته باشد تطبیق این نقل با اصل نیز بر ذمه جناب حضور پر ضرور ... آیت
فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۔ **الحاصل** حکم این رئیس المتکلمین بانیکه علامه
دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه بر رفض عبد الله بن قتیبه که بعضی از علمای اهلسنت
توثیق او نموده اند تصریح فرموده و دلیلیکه بر آن ادعا ذکر کرده مستلزم مصادره
یا مغلوبیت از دوشق خالی نیست یا القول خود بشمار آنیه کرد و از اضطراب و تحیر در علم کلام

بجناب بمضرت دارد زیراکه قاضی ابن خلکان توثیق کسی نموده که صاحب تحفه معتقد بود نفس
در اهل سنت حکایت فرموده مذهب بسیاری از تصانیف وی را نام برده لیکن کتاب امامت
و سیاست که بزعم امامیه از مصنفات اوست هرگز بر زبان نیاورده ملاحظه فرمایند که کلام فقیر
مطابق نفس الامر است یا نه وعبارة القاضی هذه عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری وقیل
المروزی النحوی اللغوی صاحب کتاب المعارف وادب الکاتب کان فاضلا ثقة سکن بغداد
وحدث بها عن اسحق بن راهویه وابی حاتم السجستانی وتلک الطائفة وروی عنه ابنه احمد وابن
درستویه الفارسی وتصانیفه کلها مفیدة منها ما تقدم ذکره ومنها غریب القرآن وغریب الحدیث
وعیون الاخبار ومشکل القرآن وطبقات الشعراء والاشربة واصلاح الغلط وکتاب التقفیة
وکتاب الجمیل وکتاب اعراب القراءات وکتاب الانوار وکتاب المسائل والجوابات وکتاب المیسر
والقداح وغیر ذلک انتهی من بعد بر دانشوران عالم بلکه تمامی بنی آدم روشن است
که از کلام شمس الدین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال بعد از تسلیم همین قدر ثابت شده که
عبد الله مذکور با وجود فضیلت ودینداری صاحب تصانیف بوده مدعای این عزیز الوجود به تقدیر
مسطور است که کتاب امامت وسیاست از تصانیف عبد الله بن مسلم است فاین الدلیل هل المدعا
واین الارض من السماء مگر مختصرات کتب تحصیلیه نیز بخدمت استادی نخوانده و بگوش او
اینهم نخورده که العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث اکنون
منتهای جدل وجدال وغایت قیل وقال از طرف این متکی از بکه فضل وافضال
آنست که دعوی امامیه به تسنن او در مقام مناظره از قدیم الایام وانکار صاحب تحفه
از همیشی بلکه او را در زمره شیعیان معدود نمودن هنوز متنازع فیه است وترجیح احد الجانبین
علی الآخر بوضوح نه انجامید پس بعد از غض بصر از لاف زنی ایشان در باب تشیع جناب
علامه دهلوی با وجودیکه هنوز در ان مقدمه بصیرت وتحقیق رسوخی ندارند و بر تنقیص
وکسر شان آنجناب بمجرد توهم امر مفقود اصرار می نمایند میگوییم که در صورت ناگزیر
بحکم جناب امیر کما ادعی بعض علمائهم التحریر اعنی انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال رجوع
بمطالب کتاب امامت وسیاست باید کرد و باقوال مؤلفش نظر باید نمود تا معلوم شود که

وچند بار قنفذ آمد و رفت مگر او در وی خلیفه اول صورت نبست اتباع و اشیاع باز دیگر
دولت ریخته بلیس گوش علماء اعلی و حلقه ماتم اهل بیت خاتم الانبیاء یکی شد سیما جناب سیده
که فریاد و زاری و شور و بیقراری او بغایت قصوی رسید و بدان مرتبه انجامید که مردم
تاب ساکتش نیاورده بدار الخلافت مراجعت نمودند و قریب بود که زهرها آب و خانهای
هستی ایشان خراب گردد مگر عمر بن الخطاب و جمعی از احباب او که بجهت قسوت قلوب متاثر
نگردیدند بلکه بزور و تعدی تمام بخانه اهل بیت کاشانه رسیدند و حضرت امیر را بیرون کشیدند
و کشان کشان بردند و گفتند که قسم بجلال و کبریای الهی اگر بیعت نکنی گردنت بزنیم
و سرت را از دوش جدا کنیم در اثنای راه بقبر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید
و بغایت گریه و زاری شد او بلند این آیت را تلاوت کرد یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ
اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و امثال این افترات و هذیانات در
مقام مذکور بسیار است الخ یاد کردم مشتی نمونه از خروار است **سوم آنکه**
در خاتمه کتاب مذکور با این همه تفصیل خرافات کی سند ذکر میکند و مذهب اهل حق
را بیان آن شکست میدهد دعوی صحت ما فی الکتاب و نقل روایات علی الاطلاق
از معتمدین و موثقین نماید و اسامی ایشان می نماید پس شخص مذکور با این همه که شنیدی
اگر از اعاظم علمای اهل سنت باشد چنانچه مجلسی در بحار دعوی آن نموده و دیگران
در غیر آن بجهالت او لب گشوده اند وای بر حال این سنی که گوی سبق از اساتذه روافض
میربایند و روح ابن سبا و دجال بیچاره از این مکاید شادمی نماید بقول مولوی
معنوی **بیت** کار شیطان میکند نامش ولی + گر ولی اینست لعنت بر ولی ٭
آمدم بر اینکه نقد معارف در کلام علامه دهلوی قدس سره العزیز مذکور است
از کجا باثبات میرسد بعنوانیکه اگر امامیه شیعه انصاف را نصب العین فرمایند سر بگریبان
خجلت فرو برند و دیدها از شبهت پای امت میبندارند تصورش آنکه محمد قدیم در صوارم
بعض ذمایم و مثالب ابو هریره رضی الله عنه بواسطه بعضی از محمد و چلبی خویش اعنی
ابن ابی الحدید بنقل از معارف ابن قتیبه بیش از بیش نقل کرده اند و حال آنکه فاضل

استرابادی درافادات خود به تشیع او اشاره نموده و از اشارات ملا باقر مجلسی در
بحار هم پی به تشیع او توان برد و بنده فاقد الادراک بعد از صرف همت بالغ و جهد
بلیغ دو نسخهٔ معارف ابن قتیبه بکریهم رسانیده و تمامش حرف بحرف دیده هرگز آن
مثالب مذمایم درین نسخ بر نیامد پس معلوم شد که آن معارف کتاب دیگر بود که
اهل بکیدت تالیف نموده اند و هذا هو الاصل فی الباب اکنون تمام عبارت مذکوره
که ترجمه قول ابن ابی الحدید است و فقیر در بسط شرح او که بر نهج البلاغت رضی
نوشته دیده است نقل میشود که از جمله شیوخ بخاریست ابو هریره و مغیره بن شعبه ابن
ابی الحدید از شیخ خود روایت نموده که هرگاه ابو هریره همراه معاویه در سال جماعت
بکوفه آمد داخل مسجد گردید پس هرگاه دید که مردمان بتقریب استقبال آمدند و بسیاری
مجتمع گردیدند بر هر دو زانوی خود نشست و بر سر خود چند بار طپانچه زد و گفت ای
اهل عراق شما را زعم آنست که بر خدا و رسول او دروغ می بندم و خود را مستوجب آتش
جهنم میکنم والله که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود که برای هر پیغمبر
حرمی بوده و بدرستیکه حرم من مدینه است ما بین عیر تا ثور پس هر که دران امر نو احداث
کند فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و من گواهی میدهم که علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه دران احداثها نموده پس هرگاه این خبر بمعاویه رسید او را جایزه
داد و گرامی داشت و والی مدینه گردانید ابن ابی الحدید گفته که ظاهرا راوی غلط کرده
که گفت ما بین عیر تا ثور بلکه بجای ثور احد می باید باشد چه جائی در سواد مدینه مسمی بثور
نیست ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر نقل میکند که او گفت ابو هریره نزد شیوخ ما
مدخول و غیر مرضی است در باب روایت و عمر او را بدره زده و گفته که بسیار نموده
و سوید قد اکثرت الروایة واحر بک ان تکون کاذبا علی رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و از سفیان ثوری مرویست که او از منصور بن ابراهیم التیمی روایت نموده
که گفت ما کانوا یاخذون عن ابی هریرة الا ما کان من ذکر جنة او نار و ابو اسامه از
اعمش روایت نموده که گفت که بود ابراهیم صحیح الحدیث و هرگاه من از کسی حدیثی

می سیدم ، او عرض میکردم پس بکرو آوردم پیش او احادیث ابی صالح را که او از ابی
هریره روایت نموده ابراهیم گفت احادیث ابی هریره را بگذار انهم کانوا یترکون کثیرا
من احادیثه و مرویست که جناب امیر المومنین علیه السلام فرمود الا ان اکذب الناس او
قال اکذب الاحیاء علی رسول الله صلی الله علیه و آله ابو هریره الدوسی و ابو یوسف روایت
نموده که عرض نمودم بخدمت ابی حنیفه که چه میفرمائی هرگاه حدیثی بیاید که مخالف قیاس باشد
ابو حنیفه گفت که هرگاه روایت بواسطه ثقات مخالف قیاس ما بیاید ما در آن وقت
قیاس را ترک نموده عمل بروایت میکنیم ابو یوسف گفت که چه میفرمائی در روایت ابی بکر
و عمر گفت کافیست این روایت ها را پس گفتم که روایت علی و عثمان گفت همچنین است
پس هرگاه دید که من میخواهم که هر یک صحابی را احدا احدا برشمارم گفت صحابه کلهم عدول
اند سوای چند کس از انجمله ابو هریره و انس بن مالک اشمار نمود و سفیان ثوری از عبد
الرحمن بن القاسم از عمر بن عبد الغفار روایت نموده که ابو هریره بکوفه آمد در وقت
شام می نشست بدر دروازه کنده که در مسجد است و مردمان می آمدند نزد او می نشستند
پس یکروز جوانی آمد و نزد او نشست و گفت یا ابا هریره ترا قسم میدهم بخدا
که تو شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در حق علی بن ابیطالب فرمود
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفت اللهم نعم آن جوان گفت که پس
گواهی میدهم بخدا که تو موالات و دوستی نمودی با دشمن علی بن ابیطالب و عداوت
ورزیدی با دوستان آنحضرت و روایت کنندگان روایت کرده اند که ابو هریره در
کوچها با اطفال اکل طعام مینمود و با اطفال بازی میکرد و در حالتی که او امیر مدینه بود
خطبه ... میگفت الحمد لله الذی جعل الدین قیاما و ابا هریره اماما و مردمان را بالین
کلمه بخنده می آورد و در حالیکه او امیر مدینه بود و در بازار ها پیاده میرفت پس وقتی که
کسی پیش او میرفت میدوید و پاهای خود را بر زمین میزد و میگفت الطریق الطریق امیر
شما آمد ابن ابی الحدید بعد نقل این روایات گفته که ابن قتیبه تمام آنچه من ذکر کردم در
کتاب معارف در ترجمه ابی هریره مذکور ساخته و قول ابن قتیبه در باب ابو هریره

ولای حضرات ائمه هدی علیهم السلام که از اصول و فروع دین چراغ نور ایمان میکرده اند آن
گم گشتگان بادیه ضلالت افروخته اند درین مباحث نموده شد و لنعم ما قیل فی تمهید
الکتاب من حکایة شیخهم حق دارد انه و تجلیاته فی سفر الحرمین الشریفین درین مقام
بعضی از رباعیات ملا طاهر که رنگی دیگر دارد بسماع قبول بشنو رباعی
تا کی بشفای بوعلی می نازی * خود را تو هلاک دام او میسازی * خوانی تو شفا و لیک آخر خود را
خود را در دام عنکبوت اندازی * رباعی ای آنکه ابوعلی ترا هست امام * از جهل کنی فلسفه را حکمت نام
حکمت ز در مدینه علم طلب * کز حکمت او هست دین است تمام رباعی جاهل مشغول حکمت یونانست
غافل ز خدا و پیرو شیطانست * ما را بشفای بوعلی حاجت نیست * زیرا که شفای مومنان قرآنست
رباعی ای شیعه دل زنده تو خواهد مرد * گر زهر شفای بوعلی خواهد خورد *
خوانی تو شفای ابن سینا لیکن * مرغ دل تو درین قفس خواهد مرد رباعی باطل ز شفای
بوعلی گشت تمام * در خواندن آن شیعه نیافت نظام * زهر است شفای بوعلی در باطن
هر چند بظاهر او شفا دارد نام * این چند رباعی از کتاب ملای مذکور که تحفة الاخیار نام دارد
قلمی شد و بر قلیلی از کثیر اکتفا رفت. و اگر مقصود او از عبارت شیخ همین است
که الزام رشید المتکلمین مثل [illegible] و ما [illegible] هیچ وجهی متصور نیست زیرا که
مقدمات [illegible] را انکار می نماید در حدیث عبدالله بن عمر [illegible] کفر [illegible]
یزید خلع و کناره کشی اختیار کرده و موت جاهلیت [illegible] یزید را امام برحق
نداند پس عنقریب خواهد دانست که باتفاق علمای شیعه این ملازمت در احادیث
دیگر با وجود این وعید و وعیدهای شدید دیگر در آن وارد شده باطل است پس
[illegible] عبارت شفا بزعم او علمای شیعه باشند نه علمای اهل حق [illegible] فقیر
بر جناب مخدوم الامجد [illegible] انتظار بسیار در میان نیست اما ثانیا
پس ورود این نوع احادیث مختص بفرق اهل سنت نیست اکابر امامیه انچه در باب
ملوک دنیا و ائمه دین رضی الله عنهم اجمعین آورده اند و افواج روایات معصومین
نموده زیاده تر از مضمون حدیث عبدالله عمر خواهد بود از انجمله آنکه حضرت امیر کرم

بن عمر موت تارک را بیک نوع موت جاهلیت تشبیه داده اند و بر جای خود مقرر است
که مساوات مشبه با مشبه به ضروری نیست کما قال الله تعالی أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ
إِلَيْكَ پس منتهای فحوای حدیث عبد الله بن عمر بر فهم آن قدوه اهل هنر ثبوت گناه
برای تارک خواهد بود بخلاف احادیث امامیه که در کفر تارک نص صریح واقع شده زیرا که
ائمه فرموده اند و قد مر انفا که هر که بیعت را بشکند بدرستیکه بیزار شد از دین اسلام و
پر ظاهر است که بیزاری از اسلام به هیچ مسلمانی صادق نتواند آمد هرگاه اسلام از دست
رفت پس در ثبوت کفر حالت منتظره باقی نماند زیرا که بر تقدیر نفی ایمان بعضی از
امامیه میتوانند گفت و بزعم خویش تقریر میتوانند کرد که کفر هرگز لازم نمی آید محتمل است
که آن شخص نه مومن باشد نه کافر بلکه مسلم باشد و هذا ظاهر علی ارائهم بالجمله اگر مفترض
الطاعت بودن یزید و استحقاق امامتش از حدیث عبد الله بن عمر لازم آید اصول
موضوعه سنی ازیکه بیالت که استدلال باین حدیث بر کفر تارک بیعت او و استحقاق
امامتش میکند بطریق اولی بهم میگردد فتلك و دیگر بیان عجیب مرقوم کرده اند [illegible]
آنکه اکابر مذهب این صدر نشین محفل جاه و جلال فاضل ... در ابرام مطاعن
مجادل کشوری در احکام مکاید خویش مدعی ایمنی شده اند که عبد الله بن عمر بنا بر خوف
و خشیت و حفظ جان و ناموس به بیعت یزید در ساخته بود اکنون تصدیق این سنی
اریکه مجد و شرف نمائیم و عبد الله بن عمر را معتقد حقیقت خلافت یزید پلید بداریم
یا تصدیق علمای مذهبش که عبد الله بن عمر بحسن سیرت و استحقاق او اعتقادی نداشت
و بیعت او فقط برای حفظ و صیانت خویش نمود اما ثالثا پس در کتب شیعه مانند
مقتل ابو مخنف و غیر آن ثابت است و سیجیٔ فی کلام المعترض که هرگاه جناب امام حسن
بخلد برین تشریف بردند شیعیان عراق اتفاق کردند که بجناب امام حسین اخلاص نامه
نوشتند که اکنون بر معاویه خروج فرما تا همرکاب سعادت انتساب تو شویم و ما را از
بنی امیه برآریم امام حسین در جواب نوشت که میان من و او عهدی قدیم است آن عهد نتوانم
شکست و ازین جواب ثمره اولی الالباب التته یافته باشند که حضرت امام حسن رضی الله

ببیان میرسد از انجمله آنکه اگر شخصی نماز میخواند و غاصبی و دزدی بیاید که مال خطیر او را
ببرد او را نماز خود شکستن حرام است چنانچه بریده اسلمی که صحابی رسول بود و جلو اسب
خود را در نماز نگاه میداشت تا رم نکند و نگریزد سب و طعن نموده اند لازم آمد آنچه
جادهٔ اعتدال و مذهب اهل سنت است در میان به تحریر آید که در اکثر کتب اهلسنت تنقیح
این مسئله مذکور نکرده اند اول باید دانست که تقیه در اصل مشروع است بدلیل آیات
قرآن قوله تعالی لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً
و قوله تعالی إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ الی غیر ذلک من الآیات
و تعریف تقیه آنست که محافظت نفس یا عرض یا مال از شر اعدا نماید و عدو دو قسمست
اول آنکه عداوت او مبنی بر اختلاف دین و ملت باشد چنانچه کافر و مسلم دوم آنکه عداوت
او مبنی بر اغراض دنیوی باشد مانند ملک و مال و زن و متاع لهذا تقیه نیز دو قسم شد
اما قسم اول پس تقیه طریق در شرع آنست که هرگاه مومن در جائی واقع شود که اظهار
دین و مذهب خود نمی تواند کرد بسبب تعرض مخالفان بروی هجرت واجب میگردد و آن
مکان را ترک کرده بجائی برود که قدرت بر اظهار دین و مذهب خود در آنجا پیدا کند
و هرگز او را جایز نیست که طریقه خود را مخفی داشته متمسک بعذر استضعاف شود
بدلیل نصوص قطعیه قرآن قوله تعالی يَا عِبَادِيَ إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ
فَاعْبُدُونِ و قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي
أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ
قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا آری اگر عذر واقعی دارد در ترک هجرت
مثل زنان و صبیان و عمیان و اعرجان و مقعدان و محبوسان و اسیران و امثال ذلک
و مخالفان او را بقتل خودش یا قتل اولاد خودش یا والدین خودش تخویف کنند و
ظن غالب بایقاع آن تخویف پیدا کند خواه این قتل بسبب قوت یا اخراج یا بنوع

دیگر باشد او را بقدر ضرورت موافقت با ایشان درست است و سعی در حیله خروج
واجب و اگر فوات منفعتی یا لحوق مشقتی که تحمل آن میتواند کرد مثل حبس و ضرب قلیل غیر
مهلک او را منظور باشد موافقت با ایشان جائز نیست و در صورت جواز هم موافقت رخصت است
و اظهار مذهب خود عزیمت گو تلف جان هم بشود و در اینجا مسابله شیعه را و افراط ایشان را نظر
باید کرد که با دنی طمعی در مال و منصب بلکه توقع اعزاز و اکرام در مجلس و گفتن صاحب و قبله
در کلام دین و ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخواستند الی ان قال و اما قسم ثانی پس علما
را اختلاف است در وجوب هجرت و عدم آن در انصورت طائفه گویند که واجب است
بدلیل وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ و بدلیل نهی از اضاعت مال و بعضی
گویند که واجب نیست زیرا که هجرت از آن مقام مصلحتی است از [illegible] دنیوی و در
ترک هجرت بسبب احتمال تقصانی بدین ضعیف نماید نمی شود الی آخر الکلام مع
ذلک اگر جواز تقیه در آوان مذکور نزد اکابر اهل حق ثبوت [illegible] بود با
باقر مجلسی در بحار و مازندرانی در شرح کلینی و مجتهد ثانی در عماد الاسلام و مجتهد الزمانی در [illegible]
[illegible] چرا انتساب آن بقدماء متاخرین اهل سنت مبادرت کردند کما لا یخفی علی الماهرین بالحِلیه
عبد الله بن عمر چون دید که یزید وقت انکار بیعت با سلالهٔ خاندان نبوت و رسالت انگیزه
که کسی با کسی در بیعت و تقی نکرده پس برای خالعین بیعت زیاده مقام خوف و هراس
است نکبت گرفتاری گران مبادا کی سر و قت شقی سر غنه شورشیان برای استیصال
روانه شده باشد بتقضای خیرخواهی و حدیث صحیح الدین النصیحه عبد الله بن مطیع را
منع کرد و ازین منع که حاصلش دلالت مقرون اللطف بود ان یزید حقیت امامتش لازم
نمی آید چنانکه از منع امام حسین رضی الله عنه کوفیه را از خروج بر معاویه و نقض عهد
حقیتش لازم نیاید و اگر منظر انصاف بینند از زمان یزید عنید تا معاویه فرق بسیار
خواهند یافت چنانچه صاحب ایضاح هم از اظهار کرده لهذا عبد الله بن عمر گفت
آنچه گفت بلکه حرکت عبد الله بن عمر مطابق عقل و نقل افتاد فلا فا
[illegible]

القبیحة کما سیجیٔ فی آخر الکتاب انشاء الله تعالی غایة المسعی علمای ایشان کما
یتموج من البحار و ما یاتیه انکه برحق بودن امام عبارت ازانست که حافظ شریعت و عالم
ما کان و ما یکون و مجتنب از معاصی بلکه معصوم باشد نه کسیکه اکابر وقت نظر بملاحظه
حفظ جان و ناموس بیعت او کنند و او را بلفظ خلیفه و امام و امیر المومنین و حاکم المسلمین
تعبیر نمایند لیکن اگر نزد اینها امور مسطوره از شروط امامت است آخر مرتبه امامت نزد
علمای ما معاشر سنت و جماعت نیز در مرتبه لابشرط شی نیست بلکه مانند اجتهاد و عدالت
و شجاعت الی غیر ذلک از شروط آنست پس عجب از فاضل مدعی انصاف که حالیا
زبان درازی نمیفرماید و نمیبیند که آنچه علمای امامیه درین احادیث میگویند که نقض
عهد و خلع بیعت موجب سفک دماء مومنین میباشد و وجوب حفظ جان زیاده تر
از همه واجبات است کما فی کتاب آقا احمد من اسباط البهبهانی باین مصلحت جناب
امیر بعضی از یاران خود را بجهت عدم بیعت خلیفه اول سرزنش کرده بودند کما فی الوافی
وغیره و امام حسن فقط بملاحظه حفظ جان و ناموس دست از خلافت برداشتند و
امام حسین شیعیان عراق را که عرق حمیت آنها در جوش آمده بود از خروج باز داشتند
و همچنین ائمه هدی وقت خروج زید شهید و امثالش بهیچ نهج مطابقة و التزاما از عبارات
احادیث مستفاد میگردد یا صراحة امام مفترض الطاعة بودن خلیفه اول افضل
الصدیقین و معاویه و مانند او از ملوک بنی امیه و انکه خلع بیعت و نقض عهد موجب
سوء خاتمه بلکه سبب کفر واقعی مشعرا بالاحادیث المذکوره ازان بر می آید +
تنبیه از عجایب افادات مومن جالسی انکه در کتاب ثالث که بالاتفاق غیر
مطبوع است جائیکه علامه دهلوی قدس سره العزیز روایتی از ابومخنف ذکر ایراد فرموده
و گفته که ابومخنف لوط بن یحیی ازدی که از عمده اخباریین امامیه است از امام حسین
روایت کرده انه کان یبدی الکراهة لما فعله اخوه الحسن من صلح معویة و یقول الی
آخره انکار از تشیع او نموده و بعبارت ابن ابی الحدید که بالفحش بمدران منها - اعتراض
زاده زاده گرفته حیث قال ابن ابی الحدید معتزلی بعد ذکر تیقیه اراجر که در جنگ جمل بعضی

ازمی بدین خوانده اند این عبارت گفته ذکرنا ابومخنف لوط بن یحیی فی کتاب نقد
الجعل وابومخنف من المحدثین ومن یری صحة الامامة بالاختیار ولیس من الشیعة ولا
معدودا فی رجالها انتهی کلامه اینقدر هم بخیال مومن جالسی بعد استقام تار و پود کارگه
اجتهاد باقی نماند که در کتاب خلاصة الاقوال شیخ حلی و مصنفات امام اعظم اول
امامیه و کشی دعوی صاحب تحفه قدس سره العزیز بدلالت مطابقی بجای خویش ثابت
است پس انکار از تشیع او بقول ابن ابی الحدید معتزلی سوال از آسمان و جواب
از ریسمان هست یا نه فاعتبروا یا اولی الابصار وان کنتم طالبین فوائد زائدة
علی هذا الاجمال فارجعوا الی ذلک الکتاب **واز این مقام** باید که امعان
تشیع ابن ابی الحدید زبانی مجتهد فانی بثبوت میرسد زیرا که صاحب تحفه قدس سره
العزیز برای الزام شیعه روایت ابومخنف آورده پس حال او از غیر شیعه نقل
کردن و عدم اعتبار روایتش از ان بر آوردن چگونه درین مقام مناسب و مربوط
خواهد بود فتعین تشیعه باعتراف الفانی کما لایخفی علی الاقاصی والادانی طرفه آنکه
همین مجتهد فانی بمقتضای مثل مشهور در مواعظ حسنه ابن ابی الحدید را از جمله علمای
اهل سنت میداند الغرض از معمولات علمای شیعه یکی آنست که بعضی را از طرف خویش
سنی قرار میدهند چنانچه ابن ابی الحدید را باقر مجلسی در حق الیقین از اعاظم اهل سنت
می نویسد و از تشیع بعضی انکار دارند تا نظر باول بکمال فراخ حوصلگی روایات ایشان را برای
الزام پیش کشند و نظر بثانی طریق فرار مفتوح باشد و از دروغ اهل حق نجات رود به
امارا ایعا پس لزوم موت علی الکفر برای قتال بیعت یزید از این حدیث فهمید تمامی
علمای خود را بسفاهت و بلاهت و اعذار ساختن و خود را ابایی از انکار طایفه
خویش از گروه شقاوت پژوه کفانا نکو نساخته اند اشرح تفصیل این اجمال آنکه صاحب
جامع الاخبار که از مشاهیر امامیه است و خاتمة المحدثین شیعین یعنی باقر مجلسی در بحار الانوار
و غیر او و دیگر کتب اعتبار بر احادیث مرویه ایشان اعتماد میکنند از جناب سید العابدین
در باب تاکید گذاردن نماز بجماعت روایت می نماید قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

من كان جار بيت الله ولم يحضر الجماعة ثلثة ايام متوالية فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين فان تزوج فلا تزوجوه وان مرض فلا تعودوه وان وقع فلا تعيدوه الا فلا صلوة له
الا فلا صوم له الا فلا زكوة له الا فلا حج له الا فلا جهاد له فان مات مات ميتة جاهلية يعني
هر كه سه روز متواتر با وجود اتصال مسجد كما قال الشارح المازندراني جماعت را ترک کند
لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بحال او متوجه میشود و هیچ عبادتی از عبادات بدنی و مالی
و مرکب ازین هردو از وی قبول نمی‌کردد چون مریض شود عیادتش زنهار نباید کرد و موت
او موت جاهلیت است و در روایت دیگر در کتاب مذکور این است قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اتانی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل مع کل واحد ثمانون الف
ملک فقالوا یا محمد الجبار یقرئک السلام ویقول بلغ امتک انه من بات مفارق الجماعة
لا یجد رائحة الجنة عندی ملعون وعند الملائکة ملعون وقد لعنتهم فی التورية والانجیل والزبور
والفرقان وتارک الجماعة یصبح ویمسی فی لعنة الله یا محمد تارک الجماعة لا استجیب له دعوة
ولا انزل علیه الرحمة وهم یهود امتک ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوا جنازة منهم
منهم الخ بلفظه محصول این روایت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر
چهار فرشته مقرب نزد من نازل شدند با هر یکی هشتاد هزار فرشته بود و همگی متفق الکلمه
شدند و باین اهتمام عرض کردند که ایزد تعالی و تقدس ترا سلام میرساند و میفرماید که بامت
خود این وحی را برسان که تارک جماعت اگرچه عمل او از همه عباد زاید باشد لیکن بعد
از موت بوی جنت نخواهد شمید و فرض و نفل و هرچه در راه خدا کند از وی مقبول نیست
و نزد من ملعون و نزد تمامی ملائکه ملعونست و در هر چهار کتاب بروی لعنت نموده ام
و در هر صبح و شام بلعنت همقرین است و دعای او را اجابت نکنم و رحمت را
بروی نازل نکنم و اینها یهود این امت اند اگر بیمار شوند عیادت شان مکنید و اگر بمیرند
بر جنازهای اینها حاضر نشوید و کتاب منتهی المطلب مولف امام اعظم امامیه موجود است
که خود بر تالیف آن نازش میکرد و یکی از معتمدین شیعه با بعضی از معتقدین او که برین
کتاب می بالید گفت که شیخ حلی لیاقت جمع و تالیف آن نداشت کتاب را فضی را که

که از علمای سنت و جماعت است بزیادت مذهب امامیه و اولا ایشان بسوی خود کشیده
و بایشان ضم ضمیمه آن کتاب را بزور و زور بر نام خود قرار داده و همچنین کتب متقدمین از
فقهای امامیه اینک حاضر ملاحظه رود کسی به سنت بودنش بمزید تاکید نیز قایل
نیست واحدی فتوی بر وجوب نداده مگر در جمعه و عیدین و غایتش استحباب
لاغیر بلی بعضی از متاخرین که رسایل در تاکید جماعت برای رواج محدثات خود و
حضور امرا و سلاطین نزد خویش نوشته اند و عدة قوله بوجوب آن داشته اند چنانچه
از مواعظ حسنیه که موضوع آن همانست که گفتم می توان یافت اکنون
بعضی دیگر از احادیث درباره ترک جماعت از اصول اربعه باید شنید
حدیث صحیح عبدالله بن ابی یعفور از صادق علیه السلام موجود است قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لا صلوة لمن لا یصلی فی المسجد مع المسلمین الا من علة
وقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا غیبة لمن صلی فی بیته و رغب عن جماعتنا و من رغب
عن جماعة المسلمین وجب علی المسلمین غیبته و سقطت بینهم عدالته و وجب هجرانه
و اذا رفع الی امام المسلمین انذره و حذره فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علی
بیته و عن عبدالله بن ابی یعفور ایضا قال هم رسول الله صلی الله علیه و آله باحراق قوم
یصلون فی منازلهم و لا یصلون الجماعة فاتاه رجل اعمی فقال یا رسول الله انی ضریر البصر
و ربما اسمع النداء و لم اجد من یقودنی الی الجماعة و الصلوة معک فقال له النبی صلی
الله علیه و آله شد من منزلک الی المسجد حبلا و احضر الجماعة و عن عبدالله بن سنان قال
سمعته یقول ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ابطاؤا عن الصلوة
فی المسجد فقال رسول الله لیوشک قوم یدعون الصلوة فی المسجد ان نامر بحطب
فیوضع علی ابوابهم فیوقد علیهم نار فتحرق بیوتهم انتهی ما نقل من صحاحهم الغرض باین
اخبار که شنیدی حال تفرق فرقه بمقتضای فرقوا دینهم و کانوا شیعا و تنفر ایشان
از جماعت کالشمس فی رابعة النهار است بلکه بنابر ایشان آیت کریمه ان علینا
جمعه و قرآنه را ان علینا جمعه و [illegible] علی جمع کردن

مجید را چنانچه باید قراءت کرده آیت کریمهٔ إِنَّ الصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ
الْمُنكَرِ را بر تنها نماز گذاردن دلیل می آرند و کلام عربی مبین را فارسی میسازند چنانچه
در رد هفوات خادم مشهدی مذکور است قال الله تبارک و تعالی وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا
أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ
آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ
عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ و اگر این قدر قناعت نکنی
و حدیثی دیگر از کتب معتبرین امامیه در خصوص میتهٔ جاهلیه مستدعی شوی هنوز کیش خالی
نیست اینک الفین شیخ علامهٔ امامیه امام اعظم در قصه موجود است حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم در باره کسی که بلا وصیت از جهان بگذرد مات میتة جاهلیة فرموده اند و
حال وصیت هم از قرآن و حدیث و فقه بسیار ظاهر است و از اینجا خطای قاضی رطل بوق
شوشتری کاسه لیس شیخ حلی و منجم طوسی در احقاق الحق عیان شد جائیکه این قسم حدیث
را مقیس علیه گردانیده و گفته که حدیث فلان مات میتة جاهلیة در عرف عرب دلالتی
جز بر کفر ندارد و الحمد لله که معنی حدیث که از عبد الله بن عمر نقل کردند و تعیّن در آن مرید(?)
آنچه ذهن قاصر در اد سوید(?) بحدیث جعفر نیست چنانچه صاحب تفسیر نور الثقلین بذیل تفسیر
آیت کریمه يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ الآیة نقل کرده و عن [illegible] الساباطی
عن ابی عبد الله علیه السلام لا یترک الارض بغیر امام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و هو
قول الله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة فمدوا اعناقهم و فتحوا اعینهم فقال ابو عبد الله
علیه السلام لیست الجاهلیة الجهلاء فلما خرجنا من عنده قال لنا سلیمان هو و الله الجاهلیة
الجهلاء و لکن لما رأیکم مددتم اعناقکم و فتحتم اعینکم قال لکم کذلک انتهی بلفظه +
محصل حدیث آنکه روایت امام صادق علیه السلام فرمود که زمین گذاشته نمیشود بدون
امام که حلال کند محللات را و حرام کند محرمات را و معنی قول الله تعالی یوم ندعوا الخ همین
باز فرمود که رسول خدا فرموده است هر که بمیرد بدون امام موت او بموت جاهلیت است

میکنند بلکه ترک جماعت را تا سه روز متوالیا گناه کبیره هم ندانند تا بکفر چه رسد هرگاه
ازین امور بدیهیه و نتایج ظاهره منکر شدند پس از کدام حجت و برهان که آخر قریب
از مقدمات خواهد بود ایشان را الزام داده شود چه قدر مناسبت بحال اقاویل
و اباطیل علمای شیعه دارد کلام شیخ رئیس در مفتتح طبیعیات شفا به بیان مذاهب
مستفیده بر مانیدس و مالیسوس در مبادی طبیعیات حیث قال بعد توجیه کلامهما
الذی الی آخره پس بجز اینکه سر را بسنگ باید زد و سینه را بدشنه باید سپرد
داد این بی انصافیها از که توان خواست یقین است که حضرت [illegible] اریکه ایالت
که از [illegible] بداء عضال مبتلا می باشند باین اشارات و تلویحات و تنبیهات پی برده
دست از شفا و نجات برداشته بقانون نوازی علاج خود را منحصر دانسته مانند ذبل
از خلو بطن بفریاد و فغان آیند یا از ضیق عطن بسکوت و خاموشی گرایند نعوذ بالله
من الخرافات والمزخرفات **اما خامسا** پس محتمل است که عبدالله بن عمر
مخاطب خود را از کثرت لشکر یزید و قوت و شوکتش و مردن و کشته شدن بجهت
[illegible] بیعت از آن ترسانیده باشد که شاید از استماع این امور زیاده تر شورش نماید
و عرق غیظ و غضبش زیاده از آن بحرکت آید و برای الزام عبدالله بن عمر بگوید که مرا از کثرت
فوج یزید پلید و قهر و غلبه او می ترسانی و آیت قرآنی کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ
فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ را نمی خوانی و هنوز کلام
جناب مرتضوی در وقتی که فاروق اعظم بنفس نفیس خویش بجهاد اهل فارس استشاره کرد
انی ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة الی آخره علاوه آن کدام وقت
بود که تنها بی یار و مددکار بر این مردود سیه کار خروج کرده بودی و تا دمشق [illegible] برای
سرزنش آن شقی رفتی چنانچه تفصیلش از کتب معتبره شیعه در سابق گذشت و ایضا
پیداست که هرگاه شخصی را بمقتضای ثوران حقانی سلطان قوی مغلوب میسازد [illegible]
گری او بانچه صریح مخالف مقتضای طبع و صور علمیه او در آن میباشد نمی کشند بلکه طریق
تفهیم غیر [illegible] و ترمی در کلام می باشد و ازینجاست که حضرت هارون در مخاطبه حضرت

صحیح نظر نمودند که این متغلبین قوت و شوکت و عساکر بسیار دارند شما از عهدهٔ مقابله
ایشان بر نمی آیید در ظاهر بسبب خلع بیعت یا خروج خود را بکشتن خواهید داد آنکه از غایت
خیرخواهی معاویه و امثال او انقدر ها اشمیزاز طبع بهم رسد و پند و وعظ باین دل گرم ها
فرمایند و شیعیان عراق و اقارب خود را باز دارند اما سابقا بس است که اگر
شغف و ولع بیعت متغلبه میداشتند میبایست که بیعت یزید را قبول میکردند در وقت
معاویه بن ابی سفیان که در پی اخذ بیعت از عبد الله بن عمر و امثال او بود و هیچ دقیقه
در اصرار و الحاح و حیلها که درین باب مبذول نداشت کما فی التواریخ فی مذهب
الامامیه مثل تاریخ اعثم الکوفی و کتاب الامامة و السیاسة لابن قتیبة و الاصفهانی بانه و فی
که یزید در بدو ریاست انکار از بیعت خود دید بقتل عبد الله بن عمر و اقران او نامه نوشت که اهم
دانایان او در پی اخذ بیعت شدند یا لیتک عبد الله بن عمر هجرت اختیار میکرد و در مکه سکونت
نمی نمود و خود را از بیعت باز نمیداشت بلکه دست بیعت بر دست او میگذاشت و این امور
بر اهل ریاست ظاهر و از تصفح کتب سنی و شیعه پوشیده نیست ابو مخنف مذکور که از علمای محدثین
امامیه است کما عرفت انفار وایت میکند فکتب یزید الی الولید بن عتبة کتابا یقول فیه
اما بعد فاذا قرأت کتابی هذا فخذ لی البیعة علی من قبلک عامة و علی هؤلاء النفر الاربعة
خاصة فمن لم یبایعک منهم فانفذ الی برأسه مع جواب الکتاب و السلام از اینجا بطلان افاده
تازه کرسی و مقتدا و مقتدی او در جواب عبارت ایضاح لطافة المقال فرمودند پیدا
و هویدا شد و آن عبارت اینست پس جای شیون و گریبان چاک کردنست بر مصایب
اهل بیت رسول الثقلین که ابن عمر را در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام چنانکه بعد ازین
عنقریب می آید تردد دامنگیر شود حتی که از روی توریه و خوف هم بیعت نکند و در خلافت
یزید باقتضای مزید موانست و موالفت خار شبهه در دامن دل نخلد و با او بیعت بر
بیعت خدا و رسول کند انتهی بلفظه زیرا که از عبارت ابو مخنف صحیح معلوم شد که یزید در امر
اخذ بیعت از عبد الله بن عمر تشدد بسیار نمود و بقتل او حکم کرد اما هجرت و انزوا
او در مکه پس ابو مخنف در مقام دیگر افاده نموده گفته کتب یزید کتابا الی عبد الله

[illegible] خواهند دانست که خلعت و تهمت و منقبت خلافت معاویه بخشیدن بدست خود از دشمنه جگرخوار کلوی حق جوی جناب سید الشهدا بریدن است ای کاش حسن مجتبی خون امام حسین را باین مرتبه رایگان نمیدانستند و ایشان را در حقن دماء [illegible] مسلمین قرار میدادند نعوذ بالله من تلک المقالات الفاسدة علی اصولهم الموهونة الکاسدة و سیجی حال بعض اخوته الاخر مثل محمد بن الحنفیة و عمر و یظهر انهم مثل اخوه موت علیه السلام فیما فعلوه من ترک الصداقة و الحب و القائه فی غیابت الجب اما ثانیاً پس تا نوینه [illegible] برای عبد الملک بن مروان در وقت بیعت عبد الله بن عمر ممنوع است و سند منع مطالعه تواریخ و کتب اخبار است و از آن دریافت میشود که در ابتدا حالش [illegible] بود و قبل از خلافت او را بکمال عبادت و خوف و خشیت می ستودند و ذکر جمیلش در مجالس و محافل مینمودند و در علم و فضل بر امثال و اقران خویش [illegible] تمام داشت و در ضبط احادیث و استنباط مسایل فروعیه از ادله شرعیه [illegible] کامل و حظ وافر رسیده بود و این علم و تبحر او را از خدمت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و صحبت ذی النورین و ابی سعید و ابی هریره و ابن عمر وغیرهم [illegible] گشته شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی در تاریخ الخلفا میفرماید و قال ابن سعد کان عابداً ناسکاً بالمدینة قبل الخلافة و قال ابن الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذؤیب و قال ابن عمر ولد الناس ابناء و ولد مروان اباً و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معاشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسئل بعدکم فقال ان لمروان ابناً فقیهاً فسلوه و قال عبیدة بن رباح الغسانی قالت ام الدرداء لعبد الملک ما زلت اتخیل هذا الامر فیک منذ رأیتک قال و کیف ذاک قالت ما رأیت احسن منک محدثاً و لا اعلم منک مستمعاً و قال الشعبی ما جالست احداً الا وجدت لی علیه الفضل الا عبد الملک بن مروان فانی ما ذاکرته حدیثاً الا زادنی فیه و لا شعراً الا زادنی فیه انتهی مختصراً در این همه علم و فضل [illegible] جمیله و تخلق از اخلاق و تحلیه و تحلی بصفات

وتقوی که از عبد الملک بن مروان میکردند اگر عبد الله بن عمر فریب خورده و بیعتش در آن
ایام کرده باشد استبعادی ندارد چه او بر اصول شیعه معصوم نبود و بعلوم
لدنیه اتصاف داشت مستبعد اینست که حضرت امام زین العابدین قبل از آنکه نامه
سفارشش ایشان به نایب او رسد مدح او نموده باشند و با وجود علم ما کان و ما یکون او را
ستوده باشند کما فی الوافی وغیره من الکتب المعتبرة فی مذهب الامامیة آیا جناب
امام سجاد زین العابدین را اشتباهی مثل عبد الله بن عمر رو داد بجهت آنکه او در آن
وقت به کاری متوجه نبود یا آنکه حال این برگزیده های ایزدی بر زعم امام حسین در
درباره خود شاهد و تعلق با جمیع اوراق شجره موصوفه فی القرآن کما نطقت به اخبار
[illegible] هیچ [illegible] اگر کسی بکتب مذکوره رجوع نماید و شروح صحیفه سجادیه را تتبع فرماید خواهد
دانست که بکمال طوع و رغبت و عدم اجبار و اکراه در مداهنه و خوشامد تحقیقی [illegible] حضرت
امام ممدوح کوشیده اند حتی که از فحوای آن پیدا خواهد شد که تقدیم در این امور بر ایشان
طرف ثانی واقع شده **بالجمله** اگر امامیه گویند که عبد الملک بن مروان در آغاز
خلافت خود بعنوان شایسته بود و بسیرت نیک قلوب ناظرین می ربود چنانچه روایات
ایشان نیز نظر با همین معنی دارد و جناب امام زین العابدین باعتبار ظاهر و آغاز
حالش نوشت آنچه نوشت و فرمود آنچه فرمود هیچ تشنیعی درین باب بر عبد الله بن عمر
متوجه نمی شود و الا مقتضای علم ما کان و ما یکون کجا باقی میماند و فراوان حیرت رو
میدهد که با چنین ظالم و فاسق مبدلین طریقه نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که حالش در
زندگی لعنت از نام باشد و بعد از مردن هیئت آنها بصورت اخس حیوانات ——
بلکه اخس اجناس و انجس انجاس مسخ شود یعنی بهیکل وزغ می آید بدون خواهش
ایشان تقدیم به خوشامد [illegible] این قصه هوش ربا و حیرت افزا در مجلد چهاردهم
از بحار الانوار [illegible] العالم [illegible] طویل بهمین عنوان
[illegible] الامام عن عبد الله [illegible]
[illegible]

فسئلته فاغتسل فقال ان ابی کان قاعدا فی الحجرة ومعه رجل یحدثه فاذا هو بوزغ یولول بلسانه
فقال ابی للرجل اتدری مایقول الوزغ فقال لا علم لی بما یقول قال فانه یقول والله لئن ذکرتم
عثمان بشتیمة لاشتمن علیا حتی تقوم من ههنا قال وقال ابی لیس یموت من بنی امیة میت الا مسخ
وزغا قال وقال ان عبد الملک بن مروان لما نزل به الموت مسخ وزغا فذهب من بین یدی
من کان عنده وکان عنده ولده فلما ان فقدوه عظم ذلک علیهم فلم یدروا کیف یصنعون ثم
اجتمع امرهم علی ان یاخذوا جذعا فیصنعوه کهیئة الرجل قال ففعلوا ذلک ولبسوا الجذع درع
حدید ثم القوه فی الاکفان فلم یطلع علیه احد من الناس الا انا وولده انتهی بلفظه یعنی عبد الله
بن طلحه میگوید که روزی از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدم که حال وزغ چیست فرمود
که نجس العین است وتمام او ممسوخ است هرگاه او را بکشی باید که غسل کنی باز قصه او بیان
فرمود که روزی پدر بزرگوار من در حجره نشسته بود وشخصی دیگر با آنجناب مکالمه می نمود که ناگاه
وزغ را ملاحظه کرد که آواز داد پدر بزرگوار من از مخاطب خویش پرسید که میدانی که این جانور چه
میگوید جواب داد که مرا علمی نیست فرمود این جانور میگوید که بخدا سوگند است که اگر عثمان را
به بدی یاد خواهید کرد ودر حق او سب وشتم خواهید نمود من علی را شتم خواهم کرد تا آنکه
مجلس منقضی شود باز پدر بزرگوار من فرمود که از بنی امیه کسی نمی میرد مگر مسخ میشود بصورت
این جانور وفرمود که عبد الملک بن مروان هرگاه از جهان سفر کرد وبصورت این جانور
مسخ شده روبروی فرزندان خودش رفت وگذشت فرادان حیرت همه کس را روداد
بخیال شان نمی گذشت که اکنون چه می باید کرد باز رای شان برین اتفاق کرد که شاخ درخت
را بصورت انسانی ساختند وزره آهن براں پوشانیدند باز درکفن پیچیدند بر همین کسی خبر
از من وفرزندانش اطلاع نداشت ووجه پوشانیدن زره از بیان مجلسی در کتاب مذکور
چنین معلوم میشود که ثقل حاصل کردد واگر کسی دست بکفن او رساند شاخ وچوب را نداند
صیدهٔ بر از امثال این قصص حاشا که حیرتی باشد زیرا که این حکایات را که امامیه
در باب وزغ وبوم شوم ودیگر جانوران معلوم در کتب دینیه خود از ائمه اطهار نقل میکنند
وبر افتخار بر آن دارند نسبت بمجموع این نوع قصص که در بحار وکتب اصول امامیه یاد

و تعامی و عدم تتبع روایات مذهبش درباره مقبولین علمای امامیه بود در این مقام به بیانات
اجمالی می‌آییم و ناصحین و غافلین را ایقاظ می‌نماییم که محمد بن حنفیه و اصل اصول خلفای عباسیه
از مقتدایان فرقه‌های امامیه با وجودیکه در آیات قرآنی مأمور به اطاعت امام حسین علیه السلام
و مقاومت یزید بود تخلف تام از امام نمود و محمد بن حنفیه در ادای مراسم اخوت برین
قدر هم قانع نشده بلکه به زیارت یزید پلید به دمشق رفته و دو صد هزار درهم نقد و امتعه فاخره
و اقمشه نفیسه صد هزار دیگر علاوه بران از یزید گرفته و غیر از شرب خمر بعد از شهادت و قتل
امام حسین چیزی دائمی برای آن شقی تجویز نکرد و بزعم ریحان رسول الثقلین او را امیرالمؤمنین
می‌گفت و حسد و رشک او با حسین آنچنان نیست که در تواریخ و کتب سیر و حدیث امامیه
پنهان بوده مخفی نباشد و لهذا امیرالمؤمنین و امام حسن وقت وفات بالخصوص او را
وصیت [illegible] امام حسن و امام حسین مخاطب کرده اند به تاکید تمام پرداخته چون
کرد [illegible] در مقام [illegible] و اعتراض نیست و با این همه آنچه با امام سجاد حسن
سلوک بجا آورد از غایت وضوح نتوانند پوشید جز امامیه کار کسی نیست که آن [illegible] و ال
[illegible] اعلام [illegible] نماید چنانچه از کتاب خرائج الجرائح بعبارت فارسی [illegible]
[illegible] محمد بن حنفیه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام با امام زین العابدین
علیه السلام [illegible] کرد که وصایت [illegible] آن است که عم توام و [illegible] از تو بزرگترم [illegible]
السلام در جواب او فرمود که ای عم بترس از خدا [illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
نزاع میان ایشان ممتد شد آخر الامر امام در جواب او فرمود که ای عم بیا تا بریم نزد
حکمی محمد بن حنفیه گفت کدام حکم است امام گفت برویم پیش حجر الاسود باتفاق نزد
حجر الاسود آمدند امام زین العابدین محمد بن حنفیه را گفت که اول تو سوال کن که خلافت
حق کیست او سوال نمود هیچ جواب نشنید امام زین العابدین بعد از آن دست به دعا برداشت
و خدا را باسمای عظام بخواند و طلب آن کرد که حجر اسود را به سخن آورد پس روی به حجر کرد و
گفت که بحق آن خدائیکه مواثیق بندگان خود را بر تو مرابط ساخته ما را خبر کن که امامت و
وصایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق کیست حجر اسود بر خود جنبید چنانکه نزدیک بود

نمودیم و تفصیل این حکایات بر مقام خود بتصریح اسامی کتب معتبرهٔ امامیه بعد ازین خواهیم گفت
ان شاء الله تعالی کاش حضرات امامیه تصریح فرمایند که آن شبهه و تردد چه بود غالباً بر اصول
شیعیان وجه تردد آنست که خواب امام حسین را مانند منامات فاطمه زهرا رضی الله عنها
از قبیل اضغاث احلام دانسته کما سیجیئ بیانه ایضاً ان شاء الله تعالی و ازینجا
باطل میشود آنچه امام اعظم حلی نزد امامیه در جواب سید مهنا بن سنان بن عبد
الوهاب نوشته و این مقدمه از رساله سید مذکور منقول میشود صورت سوال ما یقول
سیدنا الامام العلامة فی محمد بن الحنفیة هل کان یقول بامامة اخویه و امامة زین العابدین
ام لا و هل ذکر اصحابنا له عذراً فی تخلفه عن الحسین علیه السلام و عدم نصرته له ام لا او تخلف
لنا ذلک فیکون الله من اهل السعادة و کیف یکون الحال ان کان تخلف عنه بغیر عذر و کذا [illegible]
عبد الله بن جعفر و امثاله یعنی محمد بن حنفیه امام حسن و امام حسین و زین العابدین رضی الله
عنهم اجمعین را امام میدانست یا نه و علمای ما در باره تخلف و خذلان او امام حسین که
او و عبد الله جعفر و امثالش ارتکاب نمودند چه عذر بیان کرده اند و صورت جواب انست
قد ثبت فی اصول الامامیة ان ارکان الایمان التوحید و العدل و النبوة و الامامة
و السید محمد بن الحنفیة و عبد الله بن جعفر و امثالهما اجل و اعظم من اعتقادهم خلاف
الحق و خروجهم عن الایمان الذی یحصل بارتکابه الثواب الدائم و الخلاص من العقاب
الدائم و اما تخلفه عن نصرة الحسین علیه السلام فقد نقل انه کان مریضاً و یحتمل فی عذره
عدم العلم بما وقع لمولانا الحسین من القتل و غیره و بنوا علی ما وصل من کتب الغدر
الیه و توهموا النصرة لهم له علیه السلام یعنی در مذهب ما ثابت شده که امامت از اصول
ایمان است و ثواب دائم و خلاص از عذاب جهنم بران مترتب است پس چگونه در
باره این بزرگان اعتقاد باید کرد که از دائره ایمان بیرون رفتند و از امامت
هرسه کس منکر شدند و وجه تخلف محمد آنکه او مریض بود و محتمل است که علم با نحو قصه
نداشت و بنای تخلف شان این است که اهل کوفه نصرت خواهند کرد ما را ضرورتی نیست
من بعد مخفی نماند که سید مهنا سائل مذکور چنانچه علمای امامیه تصریح کرده اند عالم متبحر است

بذر حرمان است بلی انچه بر اصول رفضه که سخن سازی و کاو تازی است می‌نشیند و انطباقا
کلی می‌گزیند تقریرش آنکه تخلف محمد بن حنفیه و عبد الله جعفر و عبد الله عباس رضی الله عنهم
محض برای آن بود که عقیده مستضعفین آن زمان که فاقد بصر و بصیرت بودند بوقوع معجزه
خاتم نبوت درباب اخبار واقعه کربلا و کرامت سید الشهدا قوت گیرد و توانائی پذیرد
پس ناگزیر شد که این بزرگان که اطیبه و حاقی بودند از امام حسین علیه السلام تخلف
شده در راه خذلان روند تا اهلبیت باتعاب و آلام گرفتار آیند و با بتلای انواع ظلم
و ستم جان دهند و این واقعه بظهور معجزه نبوی و حضرت امام حسین سر رسیده مستضعفین
شود و ثواب اخروی برای متخلفین افزاید* بالاخر بحصول فواید دینوی بکار آید و خونها
بهای سید الشهدا ابواب بسیار بروی ایشان کشاید چون دانسته شد که بهترین دلیل در
توثیق و تحسین این بزرگان تخلف و مخالفت امام حسین و قول بامامت یزید است که
از بحار الانوار مجلسی و روضة المتقین پدر بزرگوارش برای عبد الله بن عباس و ابن
حنفیه عیان میشود و کتب تاریخ هم تایید آن میکند پس میتوان گفت که غبار کدورت امامیه
از تفسیق و تکفیر عبد الله بن عمر معاذ الله من ذلک بنابر آنست که او چرا در بیعت یزید
توقف و تخلف کرده بود و بعد از واقعه شهادت امام حسین چرا بروی خروج ننمود
و مردم را برا و شورانیده دایم و مثالب او را بر ملا گفت افعال عبد الله بن عمر از انکار
بیعت یزید و قبول نکردن درهم و دینار معویه بن ابی سفیان با وصف کثرت و ازدواد
هجرت و باحقاق حق پرداختن باهل سنت پیروان شیعه اولی و شفقت دولت یزید
که از محمد بن حنفیه ثابت شده و پاره از ان شنیدی بجناب مکی و ادبیای دولتش
از کاسه لیسان کوفه تابعین عبد الله بن سبا یعنی مزید ولای اهل بیت سید انبیا
صلی الله علیه و آله وسلم مبارک باد جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و برناظر
اخبار سابقه این کتاب پوشیده نیست که عبد الله بن عمر هرگز از بیعت امامت
و خلافت امیر المومنین تخلف نورزیده فلا حاجة الی الاعادة آری افاده تازه
اینست که ابن میثم بحرانی در آخر شرح نهج البلاغه گفته واما عبد الله بن عمر فالتجا

الی اخته حفصة زوجة النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد ما بایع لامیر المؤمنین وکذا
سعد حرب الجمل وقال قد اعجزتنی العبادة عن الفروسیة والمحاربة فلست مع علی ولا
مع اعدائه بلفظه. از این عبارت نیز عیان شد که عبدالله مذکور بیعت خلافت و امامت
جناب امیر بعمل آورده **وحاشا** که ابن عمر رضی الله عنهما خاک تهمت قتل
ذی النورین را بر دامن پاک امیر المؤمنین افشانده باشد و تقاعد چندی را از اصحاب
در حروب بغاة مبطل خلافت راشده آن خاتم الخلفا تصور نموده باشد این [illegible]
از خیالات نفسانی و وساوس شیطانی است که بخاطر مسکی و مجتهد الزمانی خطور کرد.
بلی ارشد تلامذه حضرت مرتضوی یعنی عبدالله بن عباس که اخوت [illegible] داشتند و جمله الصحبت
واخلاص بی نظیر بودند که [illegible] وقتی که در بصره از جانب مرتضوی [illegible] داشتند
تمامی مال بیت المال را با وجود ترک رفاقت آن جناب [illegible]
و در بلده طیبه مکه معظمه با من تمام آسودند و درین تخلف [illegible] تقلید [illegible]
اختیار نموده باشد با وصفیکه حضرت امیر در مکتوبات شریعت [illegible] اعظم [illegible]
در دل آن صدیق صمیم اثری نکرد بلکه بر آن [illegible] کرده [illegible]
دیگران داشتند پرداختند وعیاذا بالله آنجناب را بتهمت [illegible]
[illegible] ساختند چنانچه مرزا محمد [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] قال الکشی روی [illegible]
الصانع البرجانی عن عبدالعزیز بن محمد بن عبدالاعلی [illegible] المخزومی البغدادی
عن سفیان بن سعید عن الزهری قال سمعت الحرث یقول استعمل علی علیه السلام
علی البصرة عبدالله بن عباس فحمل کل مال فی بیت المال بالبصرة ولحق بمکة و
ترک علیا علیه السلام وکان مبلغه الفی الفی درهم فصعد علی علی المنبر حین بلغه فبکی فقال
هذا ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی علمه وقدره یفعل مثل هذا فکیف یؤمن من کان
دونه اللهم انی قد مللتهم فارحنی منهم واقبضنی الیک غیر عاجز ولا ملول قال الکشی شیخ من
الیمامة ذکر عن علی بن بلال عن الشعبی قال لما احتمل عبدالله بن عباس بیت مال

البصرة وذهب به الى الحجاز فكتب اليه علي بن ابيطالب عليه السلام من عبد الله علي
بن ابيطالب الى عبد الله بن العباس اما بعد فاني قد كنت اشركتك في امانتي ولم يكن
رجل من اهلي اوثق منك لمواساتي وموازرتي واداء الامانة الي فلما رايت الزمان
على ابن عمك قد كلب والعدو قد حرب وامانة الناس قد خزيت وهذه الامة قد فتكت
قلبت لابن عمك ظهر المجن ففارقته مع المفارقين وخذلته اسوا خذلان الخاذلين
فانك لم تكن تريد الله بجهادك وكانك لم تكن على بينة من ربك وكانك انما كنت تكيد
امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم على دنياهم وتنوي غرتهم فلما امكنتك الشدة في خيانة
امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم اسرعت الوثبة وعجلت العدوة فاختطفت ما قدرت
عليه اختطاف الذئب الازل دامية المعزى الكسيرة كانك لا ابا لك انما حزت
الى اهلك تراثك من ابيك وامك سبحان الله اما تؤمن بالمعاد او ما تخاف من سوء
الحساب اما يكبر عليك ان تشتري الاماء وتنكح النساء باموال الارامل والمهاجرين
الذين افاء الله عليهم هذه البلاد اردد الى القوم اموالهم فوالله لئن لم تفعل ثم امكنني
الله منك لاعذرن الى الله فيك فوالله لو ان حسنا وحسينا فعلا مثل الذي فعلت لما كانت
لهما عندي في ذلك هوادة ولا لواحد منهما عندي فيه رخصة حتى اخذ الحق وازيح الجور
عن مظلمتهما والسلام قال فكتب عبد الله بن عباس اما بعد فقد اتاني كتابك
تعظم علي اصابة المال الذي اخذته من بيت مال البصرة ولعمري ان لي في بيت
مال الله اكثر مما اخذت والسلام قال فكتب علي بن ابيطالب عليه السلام فالعجب
كل العجب من تزيين نفسك ان لك في بيت المال اكثر مما اخذت واكثر مال رجل
من المسلمين فقد افلحت ان كان تمنيك الباطل وادعائك ما لا يكون ينجيك من
الاثم ويحل لك ما حرم الله عليك عمرك الله لانت المهتدي اذن فقد بلغني انك
اتخذت مكة وطنا وضربت بها عطنا تشتري مولدات مكة والطائف تختارهن على
عينك وتعطي فيهن مال غيرك واني لاقسم بالله ربي ورب العزة ما يسرني ان ما
اخذت من اموالهم لي حلال ادعه ميراثا فلا غرو واشد باغتباطك تاكله

حقوق مسلمین مشغول شدی از خدا نمی ترسی و اعتقاد بروز حساب نداری
بیوه و اهل هجرت نکاح میکنی و کنیزکان میخری بخدا که اگر حسنین چنین میکردند
هرگز رخصت نمیدادم و انتقام واجبی میکشیدم عبد الله بعد ادراک مضمون نامه امیر
المومنین ما کان عالم ما کان و ما یکون جواب نوشت که این همه که از قلم شما چکیده بوی از نفس
الامر ندا اشته من آنچه از مال بصره گرفته ام کمتر از انست که در حصه من می افتاد حضرت
امیر چون بر نامه او اطلاع یافت زیاده تر متغیر شد و بتشدد تمام که مزیدی بر ان
متصور نباشد زیب رقم نمود که ترا دنیا فریب داده هرگز این مال بر تو حلال نیست
فریب نفس مخور و عذاب آخرت را برای خود مهیا مکن باز عبد الله بن عباس در
مکتوبی یاد کرد که تطویل بسیار بکار بردی و در راه دراز نفسی سپردی بخدا سوگند میخورم
که ملاقات خدا با وجود گرفتن تمامی مال دنیا نزد من بهتر است از انکه پیش خالق
ارض و سما روم و خون مسلمانی بر ذمه خود داشته باشم انگاه حضرت امیر بد نمای
لعن او و برادر او معاذ الله مشغول شد و فرمود آنچه فرمود و هم از ائمه هدی
ما نور است که آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و
هم آیات دیگر که دلالت در شان عبد الله بن عباس و بزرگان اوست
اهل استقرا مخفی نیست که درین چند حدیث مثالب این بزرگ زنهار محصور
نمیشود بلکه مطاعن شنیع و شدیدتر محدثین به کثرت آن دلالت دارد انشاء الله
تعالی عنقریب مخاطب در حق عبد الله بن عباس چیزی نوشته در مقابله ان تحقیق شارح
نهج البلاغه یعنی ابن میثم بحرانی و پدر بزرگوار مجتهد الزمانی خواهم آورد انشاء الله
تعالی که دلالت بر نهایت قصور میکند الغرض ازین مقام این قدر معلوم شد
که عبد الله بن عباس با این همه عداوت و دشمنی جناب ولایت و فسق و فجور
حضرت امیر را تا دم مبنای زبانی هدایت و بصدور این گناه که اکبر کبایر بود
دشمنی جناب شیرخدا را تشنیع می نمود مخالفت عبد الله بن عمر که هرگز بر جناب
مرتضوی هیچ تهمتی نکرده و هیچ ریبی در خلافت راشده آنجناب نداشته هرچند

میل و قال این متکی که بابات و کرّات تکیه بر جای بزرگان زده جوابهای دیگر ۱۰
بخاطر متکی است نگارد و لکن اختصارا برین وجوه عشره قناعت کرده بنقض بقیه
هفوات مجتهد الزمانی میگرائیم دگر ره ارز واز دیدن مشتاقین میکشایم **قوله** السفیه
این دو داهی عظمی و رزایای کبری الی آخره **اقول** ازین تقریر بر عاقل بخرد منکشف
تواند شد که در رساله قدیمه بجد عای فقیر را بر زده اند چه ذکر حوادث مذکوره برای
آنست که عبد الله بن عمر نظر بهمین سفک دما و تخریب مدینه سید الانبیا صلی الله
علیه و آله و سلم بعد از وقوع واقعه کربلا خالعین بیعت و ناکثین صفقه را منع کرده
بود امام برحق بودن یزید پلید و صلاحیت و حقیت آن عنید از ان لازم نمی آید
زیرا که این امور اگر نزد عبد الله بن عمر برای یزید حاصل می بود بایستی که در قبول
بیعتش با تنه عبد الملک بن مروان بزعم متکی و مجتهد الزمان تقدیم بر خواهش یزید
می نمود چه جای آن که برعایا و معاویه بحوجها درین باب سودی نبخشید بلکه تشدد است
قلبی و لسانی بیزید را اتهم عبد الله عمر وقعی نباشد کما عرفت آری چون سفاکی و بیباکی
آن متغلب بنهایت ظهور رسید و شداید ظلم و ستم آن فاجر پلید بنهایت
قصوی انجامید اکثر ناچار بیعتش تن درداده و بفرض محال لفظ بیعت او بر زبان
آورده باشد یعنی از خروج بر ان شقی القلب سرو کاری ندارد و تا که امر او بعصیان
الهی ... نشود در بیعت او بود بعید نخواهد بود چون اهل مدینه نظر بکمال خبث طینت
آن شقی و اعتماد بر جمعیت خویش در مقابله آن سکبر اراده نکث مصمم کردند عبد الله
بن عمر بنا بر خیرخواهی این جماعت حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یاد داینده
و حقوق آشنائی بتقدیم رسانید و خواست که فتنه فرونشیند تا لعین بازنیامد و
فلاح و رستگاری خود را در خلع دانستند یزید بدنصیب هرگز پاس ایمان و اسلام
و رعایت حق مدینه و عبد خیر الانام علیه و علی آله و ابائه الاف التحیة و السلام نکرده
بوش کرد و تخریب مدینه کوشید و واقعه کربلا از سر تازه نمود هواداران و نیکخواهان
سید الشهدا نیز با وجودیکه آنجناب در نشده بود و سفاکی و بیباکی یزید آن قدر

بنظر رسیده از خروج بر یزید منع میکردند و میگفتند که بر حرف و حکایت کوفیان
مغرور مشو مقصود آنها نزد علمای امامیه نیز همین بود که حضرت امام حسین را از شداید محن و
مصایب دفتن باز دارند اگر مجتهد الزمانی غور کنند آخر از منع آنمردم و نهی از فریفتگی باقوال
غداران بی اخلاص با وصف مظنه وقوع در مهالک چه بر می آید و مآل اینهمه بیانات توضیح
وتذکیر عبد الله بن عمر نزد عبد الله بن مطیع میکشید باینکه باز حکم عدم جواز بر خروج امام حسین نزد
جمهور امامیه از ان مواعظ المعرض اثبات نمی رسد پس حکم عدم جواز بر خروج اهل مدینه
بعلت حقیت امامت یزید چنانچه در اذهان مجتهد و سر آمد متکلمین مذهب اوست هم ضروری
نباشد و بر هم عالی مخاطب در هر دو جا از امام حسین و عبد الله بن مطیع ارتکاب ما لا یجوز فی
الشریعة باعتقاد عبد الله بن عمر و عقیده دیگر مخلصین امام حسین خصوصا عبد الله بن عباس
که شمه از وصف شان بقلم آمد لازم می آید نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا **قوله** و یزید ک بیانا الخ **اقول** قبل از آنکه جناب مجتهد با نتحال مقال متکلمین
برادران صوری و معنوی او مشغول شود دو سه قطره افادات شان در آمده و مذکر این حدیث
مذکور و ما یتعلق به بپردازد این حدیث را دیده بمیزان عقل و فراست سنجیده ام که هرگز
بر حرمت خلع دلالت ندارد و عبارة المشکوة هذه از روایت مذکوره یعنی حدیث
جامع الاصول روایتی دیگر صریح تر است که این تأویل علیل را در آن گنجایش
نیست و اگر چه ایرادش برای مولانا سامعه خراشی است الا بحکم ضرورت امیدوار
عذر و عفو گستاخیست در صحیح بخاری در کتاب الفتن آمده حدثنا سلیمان بن حرب
قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معویة جمع
ابن عمر حشمه و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول ینصب لکل غادر
لواء یوم القیمة و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم غدرا اعظم
من ان یبایع رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی لا اعلم احدا منکم
خلعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینه انتهی عبارت الحدیث ا
از برای خدا اندکی ملازمان ملاحظه فرمایند و چشم حق بین وا نمایند که شواهد قرآنیها

پس در این حدیث بنظر می آید یکی آنکه پیش وی خشم و اولاد خود این بزرگوار را
جای توریه بوده است با آنکه اینهمه توابع و مطیعان او بودند و بالفرض کہ باشد
منع از فتنه بقدر یکه مذکور شد کفایت میداشت آری اگر در حضور یزید اینچنین با حرا
رو میداد البته این احتمال صورتی میداشت که بدینگونه کذب گمان انحراف خود را
از خاطر او بر داشت دوم تمسک او بمحظوریت غدر که دلالت بر وقوع اصل بیعت
بطوع و رغبت دارد سوم قول او که با این مرد بیعت بر بیعت خدا و رسول کرده ایم
بیعت اداًی متصور نیست الا با کسیکه نائب و خلیفه صدق نبی است و اگر چنین بیعت
منحصر در صلاحیت و استجماع شروط امامت نباشد لازم می آید که اگر شخصی با ملک
یهودی یا نصرانی بیعت نماید و آن ملک با وجود تجاهره بکفر بودن وقت بیعت گرفتن
منافقانه باین کلمه لب بگشاید که بیعت میکنم بر بیعت خدا و رسول و مبایع عالم بعقیده
استش داشته باشد این بیعت هم در واقع بیعت خدا و رسول واقع شود و شکست از آن
نقض عهد و غدر با خدا و رسول بود و لا یرتضی هذا القول ادنی من ذوی العقول فضلا
عن الفاضل المجیب افضل العلماء انتهی الی قوله خار شبهه در دامن دلش تخلد و با او
بیعت بر بیعت خدا و رسول کند انتهی مختصرا آدم بر عدم دلالت اینحدیث بر حرمت
خلع یا آنکه علمای فریقین خلفا عن سلف تصریح نموده اند که بسا اوقات شیء فی نفسه
جایز باشد مستلزم شوابت کثیره می باشد لکن بنظر مفاسد منع از آن نمایند و از اینجاست
که مرد جوان را در حالت روزه از تقبیل زن منع کرده اند و در ایام مقرری از مباشرت
ما تحت الازار باز داشته چنانچه در کتب فقهیه و احادیث فریقین بر جای خویش مضبوط
است و حال آنکه اباحت این چیزها نیز بر جای خود مفصل است کما لا یخفی و بروایت
شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات حضرت امام صادق علیه السلام در حق شخصی
که نام بنام دشمنان واقعی آنجناب را بدی گفت جهت ذم نمودند و گفتند ما له لعنه الله
تعرض بنا و قد قال الله تعالی وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ
عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی لعنت کند او را خدا تعالی بما تعرض میرساند و نمیداند که حق تعالی

از سب اصنام نهی فرموده تا کفار در حق او تعالی زبان درازی نکنند و بر همه اهل کتاب
روشن است که هجو اصنام و بد گفتن کفار لئام فی حد ذاته از قواعد مقرره دین اسلام است
بنظر بمفسده مذکوره منهی عنه و ممنوع است عبدالله بن عمر نیز برای حفظ جان و ناموس
خود و تمامی اهل مدینه از باب خیر خواهی بجا آورد و حدیث مذکور را روایت کرد تا از خلع
باز مانند و در امن و امان باشند بطلان واقعی و حرمت خلع اهل مدینه و حقیقت امامت
یزید باعتقاد عبدالله بن عمر لازم نمی آید چنانچه نهی امام صادق از سب و تبرای اعدای
نفس الامری اهل بیت مستلزم اعتقاد آنجناب بحسن سیرت و مثوبت ایشان نزد شیعه نمی
باشد مدعی اجتهاد و تقلید مستکی از ملاحظه لفظ ای عذر الی آخره زیاده تر در شوریدگی
و خیرگی افتاده و روایات کتب معتبره خود را بر طاق نهاده از انجمله قصه طویل
است که باقر مجلسی در بحار الانوار یعنی مجلد عاشر وارد کرده ملخصش آنکه روزی حضرت
نبوت در خانه جناب ولایت قصد افطار صوم کردند امیر المومنین بجهت عدم تیسر
طعام از چند وقت بغایت خجل بود که ناگاه خاتون قیامت قاب طعامیکه گاهی مثل
آن ندیده بودند روبروی جناب سید المرسلین مهیا فرمود جناب امیر از غایت غیظ
و غضب متغیر شد و نگاه تیز بجناب فاطمه زهرا انداخت حضرت خاتون بفراست
دریافت و رو باسمان کرد و گفت خدایا تو نیک میدانی که گناهی از من صدور نیافته
که باعث تغیر و تیز بینی علی ابن ابیطالب باشد امیر المومنین فرمود سبحان الله ای ذنب
اعظم الی آخره یعنی هیچ گناهی ازین زیاده خواهد بود که از چند وقت قسم شرعی میخوری
بر آنکه چیزی نخورده ام و طعامی در خانه موجود نیست الی آخر القصه بطولها اینهمه فیمابین
معصومین در خلوت خالی از اغیار رو داد اگر عبدالله عمر نظر بنگاه داشتن اهل مدینه
رسول مقبول از تشدد ظلم و دواهی خلع آنها را بنا بر حفظ جان از غایت خیر خواهی
بعد از تغیر فرماید بعید نباشد و بر فهم مجتهد برای جناب امیر علیه السلام قباحتهای بسیار
درین حدیث لازم می آید بسبب غیظ و غضب بر جناب سیده و اتهام بیش خبثی مآب با
وجود این قسم احسان یعنی آوردن قاب طعام که موجب رفع ندامت حضرت امیر

علیه السلام بود کما لا یخفی علی اولی النهی و حاشا جنابه عن ذلک و اگر بعد
حصول مرتبه عصمت برای ائمه هدی امثال این احادیث را بجوی نشمرند و در مرتبه
اعتبار تو هم نشمارند اهل حق نیز این امور را احتمال نمی آرند بحکم محفوظیت و عدالت
عبد الله بن عمر و مدایح و مناقب او بعد از انکار شدیدش از بیعت یزید و آنکه هرگز
او لیاقت این امر ندارد و اختیار هجرت و انزوا و بشنید نام آن قدوة الاشقیا
کما لا یخفی علاوه بعد ازین بر اصول امامیه هویدا میشود که عصمت ائمه اطهار قبل
از مرتبه امامت هنوز در مقام بحث و نظر است و ضرورت آن در وقت اتا
است و بلا ریب قصه تخیر امیر المومنین بر جناب سیده مورد [illegible] اذیها فقد اذانی
بیشتر در حین مبارک حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم نه در وقت امامت حضرت
امیر [illegible] من للعجب که از شرح [illegible] طلب ذکی از حدیث امام حسین بجواب
شیعیان عراق که قصد خروج بر معاویه کرده بودند و امام حسین را تحریض بر آن
نمودند [illegible] از تشفیت کلام خود نقل خواهد نمود غفلت ورزیده عبارت سراسر
افادت [illegible] انصاف باز باید دید که بشواهد و قرائن صحیحه دلالت بر
عدم جواز خروج بر معاویه دارد و بر تطبیق [illegible] اریکه نیابت و مجتهد مستند آرای اجتهاد
و جلالت لازم می آید که معاویه امام برحق بود زیرا که امام حسین بخطاب شیعیان خود
این کلام فرموده نه روبرو [illegible] ظاهر است که از اتباع و اشیاع خود قبل تقیه
نمی باشد سیما شیعیان کوفه که با اثنا عشری بودن انها در رساله بصارة العین
اشارتی رفته و بسیجی تصریحه بعد ذلک انشاء الله تعالی و اگر منع از خروج برای حقن
دمای انها بود تعلیل آن باظهار شوکت و کثرت عساکر و غلبه معاویه و وجوب تقیه
بسبب عدم امکان مقابله و مقاومت و مانند آن از حفظ نطق شهید را اصلا
اهل خلافت چنانچه از امام حسن در علل الشرایع و از امام حسین در کتاب امامت
او [illegible] مرویست لازم بود بر مقولات علمای شیعه و متکی اریکه نیابت حدیث [illegible]
را در باب اعتقاد عبد الله بن عمر بحقیت خلافت یزید از نصوص قطعیه بالاتر [illegible]

آمده از حدیث جامع الاصول میدانید پس نظر بانچه بزرگان ش در کلمات عرب عربا
تتبع کرده بعضی از دقائق امور بر آورده اند حاشا که بر مجرد بیعت عبدالله بن عمر
دلیل باشد چه جای اعتقاد بامامت حقه یزید پلید **ایضاح این ابهام و تفصیل**
این مرام آنکه محققین امامیه در تاویل دعای بعضی از حضرات ائمه هدی اعنی الهی عصیت
و ظلمت و توانیت بر طبق تصریحات صاحب لوامع الانوار و شرح اربعین و دو چند
صیغ متکلم واحد را بر صیغ جمع غائب حمل میکنند و در بیان معنی آن میگویند که الهی ان
شیعتنا عصوا و ظلموا و توانوا و باور نمی آید که سنی مذکور تجویز تواند کرد که اکابر او
لی الله بجواز حمل نمودن صیغه متکلم واحد بر غیبت و جمع اگر دلیلی و سندی در محاورات فصحا
و بلغا یافته باشند چه قدر افسوس با مثال این تاویلات بارده دیده لب گشوده باشند و بیگاه
این معنی در صیغه واحد متکلم که اساس وضع آن بر اختصاص و عدم اشتراک است [illegible]
پیشوایان او بحصول پیوندد از لفظ بایعنا که صیغه متکلم مع الغیر است و بنیاد آن بر
شرکت و معنی تغلیب بی تکلف و بلا ضیر از ان صورت می بندد چگونه بیعت عبدالله بن عمر
ثابت میتوان شد پس محتمل است که لفظ بایعنا ناظر به بیعت بعضی از اهل مدینه که بیعت
یزید بعد از ظهور شقاوت او در باره اهل بیت [illegible] کرده بودند بعد از واقعه
کربلا و جور و جفاهای آن سر آمد اشقیا در باب اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله
وسلم قصد خلع او نمودند صدور یافته باشد که در خطاب ایشان انا قد بایعنا هذا الرجل
گفته و اثبات بیعت عبدالله بن عمر از لفظ مذکور سنی را [illegible] ضلالت و جهالت او با
دانشش را انهی نماید در روایاتیکه در منهاج و دیگر کتب معتبره شیعه و سنی وارد شده و مشعر
بر عدم بیعت عبدالله بن عمر است مطلقا موید احتمال مذکور است و اگر کسی از مخلصان
و فدائیان این سنی مثل مخاطب مدعی که دکان اجتهاد خود را بر بضاعت مزجات
امثال ایشان آراسته و صاحب تحفه را در رساله ضمیمه مانند آن سارق دانسته گوید که
بر تقدیر بیعت حشم و خدم و عدم بیعت ابن عمر مخالفت اتباع با متبوع لازم می آید و هو
ظاهر الفساد گوئیم قطع نظر از آنکه این اشکال بر ما وارد نمی شود زیرا که مقصود از

اشاعرہ عبد اللہ بن عمر کہ نہ معتقد عصمت آقای خود باشند و نہ نزول صحیفہ را برو
باوقتی کہ اجتہاد در اہم مسائل مدخلی درین امور باشد و چون خود باظہار
فرع بیعت ... است پس محتمل کہ عبد اللہ بن عمر برای الزام آنہا کہ بحکم ضرورت بیعت یزید را
بعد مہلتی ارادہ خلع نمودند و حالانکہ ضرورت مذکور نزد عبد اللہ بن عمر بحال خود شش
باقی و در خلع برپا شدن فتنہ مقطوع و متیقن بود حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم روایت کرد تا الزام آنہا کہ بتجویز شرعی بحفظ جان خود در قضیہ بیعت یزید درآمدہ بودند
بظاہر حدیث متحقق شود **علاوہ** کتب معتبرہ امامیہ دال برآنست کہ ائمہ ہدی چنانچہ
از سنیان تقیہ میکردند ہم چنان از شیعیان نیز و آیا اینمعنی بر ہیچ کس از ناظرین کتب شیعہ
و متتبع سیر این بزرگان و معاملات شان نسبت بخلفای عباسیہ و غیر اینہا کہ منسلک در
سلک تشیع بودند کما ہو مخفی تواند بود **معہذا** از بحار و امثال آن بوضوح می انجامد کہ
خود سلمان فارسی از ابوذر کہ جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عقد مواخات میان
ایشان محکم بستہ بود تقیہ میکرد و حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان ... کما
لا یخفی علی ناظری الکتاب مذکور و از کتاب الملل ... نیز ہویداست کہ اکثری
در آنوقت از تابعین براہ اجتہاد میرفتند و خلافی و آقای را ... ...
پس استحباب و استقراب سکی مذکور در بارہ عبد اللہ بن عمر و خدام ... ...
و دلیلش مستلزم مدعای او نباشد **و اگر گویند** کہ باعث حمل صیغہ ما ی
متکلم واحد بر صیغ جموع غائبہ در دعای مذکور آنست کہ عصمت این اوصیا بادلہ قطعیہ
عقلیہ بر جای خود ثابت شدہ پس تا امکن نقل را مطابق عقل باید کرد باین ضرورت
دست بر تاویل مذکور زدند **گوئیم** کہ سخن درین است کہ علمای شیعہ صیغہ متکلم واحد
را بر جمع غائب حمل میفرمایند و این امر بدون اثبات محاورہ عرب عربا صورت
نمی بندد ثبوت و عدم ثبوت عصمت را در آن مدخلی نیست و بعد تنزل و تسلیم دلالت
آن اولہ بر عصمت ائمہ اثنا عشر از اول تا آخر آن ممنوع است کیف لا و حال
آنکہ علمای ... دلیل عصمت امام کہ علمای طائفہ بکمال تزئین و تنقیح در کتب کلامیہ مانند

که ورقی و غباری در طینت و خلقت و ضمیر ایشان راه نیافته بلکه بمقتضای احادیث متعلق
مانند آن طینت ایشان از اعلی علیین است چنانچه این همه مطالب از ترجمه این عبارت عربیه
هویدا میشود و در ذهن عوام مرتکز میگردد میگوید که حاصل مضمون آنچه شیخ صدوق گفته آنست
که اعتقاد ما در باب انبیا و رسولان و فرشتها آنست که آنها معصوم اند و پاک و پاکیزه از
آلودگیها و مرتکب گناهان صغیره و کبیره نمی شوند و معصیت حق سبحانه تعالی نمی کنند بلکه
آنچه مامورند بجا می آرند و کسیکه نفی عصمت کند از آنها در حالی از احوال [illegible]
او را معرفتی باین حضرات حاصل نیست و اعتقاد ما در باب انبیا [illegible] و ائمه علیهم السلام
آنست که آنها موصوف بکمال علم می باشند از اول امور خود تا آخر احوال و در هیچ
حالی از احوال متصف بنقص و جهل نمی باشند تمام شد حاصل کلام شیخ صدوق و ظاهر
این کلام چنانچه می بینی آنست که آنها علیهم السلام در همه حال متصف بعصمت و کمال علم
می باشند و خلاصه کلام شیخ مفید که در شرح کلام شیخ صدوق فرموده آنست آنکه
مراد از عصمت که حق تعالی بانبیا و اوصیا کرامت فرموده آنست که ایشان را توفیق
میدارند بتوفیقات بلطف خود را میدل میدارد که بسبب آن از گناهان [illegible]
و از ایشان غلط در دین خدا صادر نمیشود و عصمت تفضل است [illegible]
حق تعالی بر شخصیکه میداند که بعصمت الهی تمسک خواهد کرد و عصمت [illegible]
معصوم قادر بر قبیح نباشد و نه او را مضطر میگرداند بطرف بجا آوردن فعل حسن
بلکه عصمت عبارت است از چیزیکه خدا میداند که هرگاه من به بنده از بندگان خود
عطا خواهم کرد او باختیار خود ارتکاب معصیت نخواهد کرد و هر یک از بنده چنین
نیست که خدا دانسته باشد که هرگاه من او را عطا خواهم کرد او گناه نخواهد کرد
بلکه کسانیکه خدا میداند که هرگاه ایشان را متصف بعصمت خواهد کرد گناه نخواهند
کرد آنها از جمله برگزیدها و ابرار اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ الآیه و هم میفرماید
وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و نیز فرموده وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا

عرب و فصحی و بلغا این قسم اطلاقات وارد شده باشد والا این تاویل خاصهٔ
در واقع کمتر از تحریف یهود نخواهد بود قال الله تعالی أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ
وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا
عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و برین مقدار که شنیدی چگونه اکتفا میتوان کرد زیراکه
هنوز بسیاری از احادیث ائمهٔ اهلبیت درین باب در کتب معتمدهٔ فریقین خصوصا
امامیه یافته میشود که دلالت بران دارد که شرکت متکلم در صیغهٔ مع الغیر ضرور نیست
از انجمله حدیث مرتضوی کرم الله وجهه در کتاب شریف مرتضی ملقب به ثمانین که موسوم
به درر الفواید و غرر القلائد است و بعد ازین ان شاء الله تعالی در خاتمهٔ این کتاب خواهد آمد دلالت
بران میکند که جناب امیر در جواب شخصی از یهود خذلهم الله تعالی فرمود که بعد از وفات پیغمبر
ما صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردیم و در التباس و اشتباه افتادیم و چگونه
عقل ناقص اینمعنی را قبول کند که حضرت امیر در ان اصحاب داخل باشند که اختلاف
و اشتباه از انها بظهور رسید چنانچه از شروح نهج البلاغه خصوصا شرح کمال ابن میثم بحرانی تو
بوضوح می انجامد حیث قال وقال له بعض الیهود ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فقال انما
اختلفنا عنه لا فیه ولکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة
قال انکم قوم تجهلون اراد انا لم نختلف فی نبوته ولا شک فی ذلک وانما وقع خلافنا
عنه ای بسبب اشتباه ما جاء عنه من کتاب او سنة علی من لا یعلم ذلک منا واما
انتم فقد اختلفتم فی ان لکم صانعا ام لا حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها وذلک یستلزم الشک
منکم فی نبوة نبیکم بالاولی انتهی بلفظه الغرض اکنون معین شد که صیغهٔ متکلم مع الغیر
را اطلاق میکنند و خود متکلمین دران شریک نمی باشند پس مجرد لفظ بایعنا در کلام عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما مفید مدعای شیعه نخواهد بود و هو المطلوب نکلیف کرد در کتب تواریخ
بلکه شروح کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علمای تحریر این نقل صریح کرده باشند
که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بیعت یزید نکرده بود در ابتدا و در انتها آری بیعتش با عبد الملک
مسلم است و هیچ غباری ندارد کما لا یخفی علی من طالع هذه الاوراق و اگر

کتاب اکمال الدین و هدایه شیخ صدوق باید نیز این قسم محاورات خواهند
یافت که نفس متکلم در صیغه مع الغیر داخل نیست کاش رساله اعتقادیه او را در نظر آرند
که آنهم درین باب طالب را کافی خواهد بود ولیکن امریکه علمای شیعه ارتکاب کرده اند و شنیع‌تر به
آورده‌اند ایراد سندش البته ذمه آنها هنوز باقی و مخفی نماند که بحدیث دور و غرور
آنچه تعلق دارد در خاتمه این کتاب جائیکه اصل حدیث مذکور خواهد شد ذکر خواهیم
کرد ان شاء الله تعالی درین مقام همین قدر اکتفا ورزیده باصل مدعا می‌پردازیم و اگر
مسکی و اولیای او جز مختصرات درسیه ندیده اند باید که بحاشیه سید سند جرجانی بر تجرید قواعد
منطقیه که بقطبی مشهور است رجوع آرند حیث قال ان امثال هذه السؤالات تخیلات تستحسن
عند العامة و تفتضح بها لدی الخاصة نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا اما
آنچه مسکی گفته آری اگر در حضور یزید الخ پس مبنی بر قلت فهم اوست چه توریت
ابن عمر رضی الله عنهما در غیبت یزید هم صورتی دارد زیرا که واقعه نویسان و نمایان
او در مدینه منوره موجود بودند کما مرت الیه الاشاره لکن عبدالله بن مطیع و امثال او
باستماع حدیث معلوم از جمع کردن مردم در مقابله یزید باز آیند و خدمه عبدالله بن عمر
شورش نمایند حفظ جان و ناموس همه کس از ان اشقیا متیقن یا مظنون است و اگر
باصرار خلع کرایند جان و ناموس ناصحین و هر که کوشش بر سخن آنها نهند سلامت
نمی‌ماند چنانچه واقع شد زیرا که کاربرداران اشغال سلطنت آخر یزید را از موعظت
و نصیحت ایشان خبر خواهند رسانید و در واقعات خواهند نوشت چنانچه بر ناظرین
واقعه حره و غیران مخفی هم نیست **و آنچه گفته** دوم تمسک او الخ جوابش باید که
التفات بما سبق بر می‌آید فلا نعیده مرة بعد اخری **و آنچه گفته** سوم قول او
الخ پس مشعر بآنست که او از معانی و احتمالات لفظ بیعة الله و رسوله که سابق ازین
برزبان قلم رفته خبری نداشته و معنی این الفاظ را در حقیقت امامت یزید منحصر
انگاشته و لیس کذلک فقد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و مؤید
صحت احتمال مذکورست آنچه مسکی در بیان قبائح و فضائح یزید پلید گفته و خلاصهٔ آن

مجتهد در مجلد ثمن از بحار الانوار گفته که این کلام از صدق و صواب دور است زیرا که ما بیان
کردیم موانع یکدیگر را در وقت حضرت امیر و خوفی که آنحضرت در آنوقت داشت مثل خوف امام
حسین از یزید نبوده و چگونه خوف از کسیکه اعلان و اجهار بفسوق و فجور می نمود و منقمع و بیحیا
در دین داری بی پروا بوده از عقل و شعور بهره نداشت و کسی را اشتباهی نبود در اینکه آن ملعون قابلیت
امامت نداشت بلکه مانند سایر ملوک جور از راه غلبه و سینه زوری ادعای خلافت کرده و هیچ یک
از شرایط امامت در او متحقق نبوده برابری می تواند کرد با خوف و خشیت از کسیکه مقدم قوم بوده
باشد و بحسب ظاهر متصف باشد و جم غفیر و جمع کثیر از امت او را لایق امامت میدانستند
بلکه مرتبه او را بالاتر از خلافت میدانستند پس قیاس یکی ازین هر دو امر با دیگری قیاس
مع الفارق است و یا جمع بین الامرین مثل جامع بین الضدین است علاوه آنکه قومیکه
امتناع از بیعت یزید کردند آنچه از قتل و ستم و اسر و غارت بر ایشان واقع شده ظاهر و معلوم
است الی آخره و آنچه گفته و اگر بیعت منحصر باکراه اگر سنی باستماع حقایق امور اهلبیت
جواب اشکال او عمومیا و بسیار سهل است چه بر تقدیریکه آن پادشاه سنی خواهان بیعت
خلافت خود بیشتر از مسلمانان در خواسته و در پی اکراه آنها بوده پس تمثیل با وجودیکه محتمل لزوم
عدم بیعت بیشتر ضرر نیست لقوله تعالی وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
سَبِيلًا در رساله قدیمه اشارتی بدان رفته و اگر بکشتن مومنین و نهب و غارت بیوت
شان مانند یزید بر تقدیر عدم بیعت در پی شده پس تستر باین الفاظ تقیه و توریه و مدارای
او بقدر ضرورت مضایقه ندارد فان الضرورات تبیح المحظورات و این تقریر قبل ازین
بعنوان تقدیمی گذشت فلا نعیده مرة بعد اخری حکایات و قصص قدیمه علما بکرات بگوش منکی
رسیده از انجمله قصه ابن جوزیست که وقت سوال شیعه و سنی که خلافت بلافصل برای
که بوده جانشین جناب سید المرسلین باستحقاق و اهلیت کیست و قریب بود که فتنه
عظیم میانه ایشان برپا شود فرمود من بنته فی بیته و برجوع ضمیر بسوی اقرب مذهب خود را
درین کلام مرجح گردانید و همچنین قصه های علما در زمان بعضی از خلفای عباسیه الی غیر ذلک
من الحکایات اما تخصیص دعوت بیعت بامام مستجمع شرایط که سنی و مقلد ایشان

ذکر نیافته باشند پس اگر مراد شان اینست که نزد اهل سنت و جماعت حدیث مذکور با ماده
تخصیص یافته الی غیر ذلک پس مسلم است ولیکن در احادیث و اخبار یکه تهدید و قتل کسیکه
شق عصای مسلمین بر دارد و جمعیت شان را بجهت خروج بر امام وقت متفرق سازد وارد
شده و مدعی اجتهاد در ما سبق بجهت غفلت و بی تمیزی بجمع آن روایات پرداخته کدام
مانع پیش آمده که بر امام عادل محمول نیافته باشند و حضرت امام حسین را در خروج بر یزید که
نزد هیچکس لیاقت خلافت نداشت معاتب نیافته باشند و اگر مقصود اینست که نزد علمای
شیعه بامام بر حق مخصوص است فقد ظهر بطلانه سابقا و از همینجاست که امامیه میگویند که
حضرت امیر در زمان خلفای ثلثه اگرچه باکراه بیعت نموده ولیکن نکث بیعت و نقض
آنجناب بر او حرام بود و لهذا مصایب شدید بر خود کشید و بچشم خود دید آنچه دید کما فی اصول
الکافی و تلخیص الشافی و غیرها و آنفا در جواب متمسک سمت ذکر یافته که در توریه عبد الله
بن عمر برای حفظ جان و ناموس یا الزام مخالفین خود این قسم کلام را در خلق تمام است
لکن مستلزم اعتقاد حقیت یزید رئیس اللیام نیست چه معنی این اعتقاد آنست که در
خلال قلب عبد الله بن عمر اذعان و تصدیق باستجماع شرائط امامت برای یزید حاصل
شد و بطلانه مما لا یخفی علی اولی النهی زیرا که بتصریح سید مرتضی علم الهدی شیعه
و تخصیص مجتهد و مکی متقلید اکابر خویش یزید متصف بشرطی از شروط امامت نزد احدی از
صحابه و تابعین متصف نبود پس مستبعد بلکه محال است که عبد الله بن عمر میل قلبی و اعتقاد
دلی بحقیت خلافت آن پلید که در دفع بعضی بروایات فریقین انواع تدبیرات را
بعمل آورده نداشته باشند مثل بعضی از معاصرین در شادن الهیئة و اگر گویند
که سید مرتضی و مکی آنچه گفته اند که یزید از شروط امامت مبرا بود و کسی از صحابه و
تابعین او را لایق خلافت نمیدانست نظر باعتقاد خویش گفته اند پس لازم نمی آید که
بر مذهب اهل سنت عبد الله بن عمر او را لایق امامت ندانسته باشد گوئیم برین تقدیر
مقصد فضایل در حق عبد الله بن عمر که حال او و نسبت اهل سنت از سابق و لاحق معلوم گشته
بمیان ... باید شد و وجه صحت کلام علم الهدی و دیگر علمای امامیه که اساس جدل و الزام

نهادند هم تلاش باید کرد بمقابله قاضی القضاة یعنی عبد الجبار صاحب مغنی و مانند او
که نظر بامور نفس الامری تقریر امامیه را بجا کیبار کرده بودند کما لا یخفی علی العوام فضلا
عن العلماء الاعلام صلاست تمامی بنی آدم را که حال عصبیت و عناد علمای شیعه را
ببینند که بمجرد روایت حدیث وخیرخواهی را برای حفظ جان خود و تمامی خالفین و الزام
ایشان نص قاطع در اعتقاد مذکور می پندارند بعد از آنکه حال عبد الله بن عمر در باب
خلافت یزید پر بدبکس و پش گشته و هرگاه اهل حق بیعت سلطان وانبوده و بعامه قبول
تولیت حکومات دمشق و کوفه و مداین از دست خلفا در شوا هد حقیقت راشدیه خلفا
علمای رفضه غیر از آنکه بهم برایند و مغلوب غیظ و غضب شوند چیزی از ایشان بظهور نمی آید
و چگونه طایفه رفضه بمقدرت ذلت نباشند و بر رقص الجبلی اینها عقلای عالم نافهمیده
که با عتراف علم اکبر در تلخیص الشافی خلفا بحسن سیرت انصاف داشتند بحدیکه مردم
آنوقت ایشانرا بر جناب امیر هم تفضیل و ترجیح دادند پس این بزرگان بر تقدیر عدم
اعتقاد بحقیت خلفای ثلثه چرا این خدمات از پیشگاه خلافت قبول کردند و در اصول
و فروع مدت العمر مذهب ایشان بی اجبار و اکراه فتاوی نوشتند و حضوات خلفا را
گوناگون را علی کرا تشهور و مرالدهور بسلک انها فیصل کردند و حال آنکه در بحار و غیره
آن با حادیث مستفیضه ثابت شده که هر که از جانب خلفای جور عامل شود و حشر او با ایشان
خواهد بود و ابد الابدین در جهنم همراه شان خواهد باند آیا اینها با عاصب دین خلفا
نزد خود و در بین جمع نموا ند شد فاعتبروا یا اولی الابصار کاش متقولین ایام
خزانه بیت المال که حق امیر المومنین و اهل ایمان و دین بود بتصرف خود می آوردند و
هزاران دراهم و دنانیر مثل عبد الله بن عباس صحابی ربوده ذخیره ساختند بر تقدیر ضرورت
بجمعیت رفقا و نگاه داشت مجاهدین می پرداختند و جناب مرتضوی را بسواری دلدل
می طلبیدند که بیکدم بابا شجاع الدین را در بلاد شیعه رسانید کما فی الکافی و تالیفات
فضل بن شاذان یا بسواری ابر که بیک گردش چشم آنجناب کرامت مآب با جمیع از
اصحاب عجایب تمامی دنیا نظاره فرمود کما سیجیئ بیانه انشاء الله تعالی و بعد از اتفاق

وسینش نگارند

امیرالمومنین را برابر که حکومت می‌نشانیدند و اگر انهم جرثقیل بود باری مثل سلطان
المفسرین عبدالله بن عباس کما مر تفصیله و سوف یجیئ ان شاء الله تعالی در عین هجوم اعدا ترک
رفاقت خلفا نموده خزانه بیت المال را همراه می‌بردند تا حوصله خلفا در مضیق می‌افتاد
افسوس که این نیز صورت نه بست سخن همانست که خود این حضرات بجهت حسن سیرت خلفا
کما اعترف به علم الهدی در امامت بلافصل امیرالمومنین تردد نمودند و علم رفاقت نه افراشتند
کما فی البحار و مجالس المومنین منقولا عن الثقات والمعتمدین بلکه با وجود مواعید و مواثیق
حتمی بر وقت موعود سر هم نتراشیدند و از عهده معاذیر علمای تحریر طایفه اینست که
بزرگان مذکور در بعضی از اوقات خلفا را بد گفته اند و هیچ از بیحرمتی فرو نگذاشته بخلاف
عبدالله بن عمر که وقت خلع اهل مدینه بتائید یزید پرداخته و بر افعال و بیعت یزید نکیری از وی
سر نزده و همانا این خیالات از وساوس شیاطین و خرافات مجانین منشا پدید علم
الهدی در شافی در مقامیکه بتهییج نکیر مشغول گشته تخلف را از مراتب اعلی شمرده اگر شمه التفات
مرعی شود عبدالله بن عمر بر ین هم اکتفا نکرده کما مر وار او وضع سابقا ملاحظه کنند
که اکنون انکار نکیر مصداق اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ است باید آدم
بر اینکه ازین بزرگان بر اصول امامیه یکدو حرف در بدگوئی خلفا و تذلیل شان منقولست
و این جواب محض بعاقبت اندیشی و سفاهت کیشی است مجادل مکابر را هرگز خیال معنی آنهم
در دل نگذشت که این امور منافی تقیه و مخالف رای صواب اشای سید ابرار و وصیت سید
ابرار است و سب و لعن خلفا علی رؤس الاشهاد برخلاف سنن قرآنی و وصایای رسول ربانی
است و بر تقدیر تسلیم اگر کالبرق الخاطف یکدو بار بتقریب حقیقت مرتضوی کرده باشند
ان دو حرف کم در آن واحد معارض تائید خلفای راشدین که باحقاب الثقات
افتاده و باجماع و بیقین ثابت گشته چگونه توانند شد حال اعوان و انصار خلفا بکر
بر اصول امامیه محقق است که چون حضرت امیر با همچنین رحم در پرده نشست و قتل جنین
بخانه گریخت و فاطمه زهرا علیها السلام تمامی بنی هاشم را طلبید و پرستاران
و خدمتگاران را جمع نموده بر خلفا خروج کشتی نموده در میان اصحاب در آمد و سیف

زبان برکشید آواز نوحه وزاری اصحاب بعرش برین رسید وبسیاری از گریبانها چاک
شد وعمامهای غاصبین برخاک افتاد وکلمات حق بر زبان جاری گشت و حال
لشکریان یزید وهواخواهان ابن مرجانه که در بحار ومقتلهای صدوق وابومخنف ومانند
ایشان ندیده یا نشنیده که بعد استماع مواعظ شهید کربلا که باوصف تشییع خلاف
عهود ومواثیق ورزیدند وشمشیر ظلم برروی او کشیدند وقطره آبی باهل بیت [illegible]
واز تشنگی قیامت واهوال محشر نمی ترسیدند لعن [illegible] میکردند و بر ترس لشکر شوریده
میشدند باز بمجرد استمالت او بزخارف دنیای فانی مایل میگردیدند پس اگر ابوذر
وسلمان در وقتی از اوقات بنابر بشریت یا وجوه دیگر بعضی از کلمات بفرض محال
منقول باشد و بدرجه صحت برسد در چه حساب که از وقت معهود که برای جهاد خلفا
بعد اصرار ایشان قرار گرفته بود تخلف ورزیدند و سر تراشیدند و اطاعت مرتضوی
بجا نیاوردند بار خدایا گر اکابر علمای طائفه باین تاویل علیل تخلص جویند واز
جانب مقبولین خود مانند سلمان گویند که باعتبار معنی حقیقی چنانچه از شروح کلینی بر
می آید که حلق وحلاقی اینها را بروقت معهود بهم رسید پس آنکه مثل عمار یاسر در
مقصرین باشند و در زمره مخلصین باشند میتوانند گفت که داهیه وفات سرور انبیا که
مردم دران ایام سر از پا نمی شناختند وجگرها خسته ودلها بریان کبوتر بسته بود
فرصت حلق راس کجا بهم رسید تا کفا را سابرآس رو میداد وحلاقی وموسای
دستیاب شد تا سرهای ما همچو دست موسی علیه السلام سفید میشد نعوذ بالله من الخرافات
والعجب کل العجب که رازی اهولرودی که یکی از مریدین ومخلصین ابوالجارود
اعمی و امام احول وکلینی اعور و عبدالله بن سبا یهودیست و نزد امامیه از سرامد
متکلمین وکتاب خود را بردو شبهات اعور ملقب کرده دعوی مینماید که بقصد کس از
اکابر اصحاب جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وزیاده تر از صد هزار کس از عوام همراه
جناب مرتضوی بودند ومیخواستند که آنجناب بمقابله خلفا صف آرا شود وحق خود
از غاصبین باز ستاند و بر ایشان ترقی می نماید ومیگوید که این مضمون در کتب فریقین مندرج

است تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
هَدًّا و اہل خرد را بعد از ملاحظہ این امور در حقیقت خلفا ترددی بخاطر خطور نمیکند
و ہر یکی از عقلا بجنون علمای شیعہ بی ہمہ و بہر حال عناکری او ہم خامہ نمودہ و از نور
حقانی خود را باز داشتہ باصل مطلب می گرایم و بر فضلا از زبان ظاہر میسازیم
کہ ہرگاہ حال بضاعت مزجات این مشکی مرتکب خرافات واضح شد و تلمیعات او بیکبار
منکشف و ہویدا گردید و کان علم این مدعی اجتہاد کہ بکمال زیب و زینت با ثاث
عار طیش آراستہ بود ہم بر باد شد **بیت** جہودی سعی را زاندود کرد ؛ دکان
عار شیدن بران سود کرد **قولہ** و علی التنزل الخ **اقول** حرمت وقتی لازم آید کہ تقیہ
در وقت خوف نزد عبد اللہ بن عمرو واجب باشد و این ممنوع است و مستند تیع اینکہ علما
با تحقیق کردہ اند کہ تقیہ در ہیچ حالتی واجب نمی شود کہ بترک آن آدمی بی دین و ایمان
شود چنانچہ مذہب امامیہ است و کلام صاحب تحفہ قبل ازین گذشت **مع ذلک**
مسئلہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حق کسانیکہ بدست کفار قریش گرفتار
شدند و ہرگز کلمات کفر بر زبان نیاوردند و تقیہ نکردند چنانچہ در تفاسیر فریقین
مرویست بر تقدیر حکم وجوب چنانچہ امامیہ بآن اقتدا نمیکنی و قلب موضوع میشود
بالجملہ مسئلہ تقیہ بر مذہب قدما و متاخرین با چیزی دیگر است و مسئلہ تقیہ بر مذہب
امامیہ چیزی دیگر و ازینجا بثبوت پیوست کہ مدعی اجتہاد در ہر دو مذہب فرق کردہ
و اہل خلع را بیدین و ایمان قرار دادہ نعوذ باللہ من سیات اعمالہ و اقتدار برعہ
و عیالہ **قولہ** دوم آنکہ الخ **اقول** معارض است بخبری دیگر کہ در منہاج مرویست
و معنی عبارتش اینست کہ چون معاویہ محتضر شد ضحاک بن قیس را طلب کرد و حکم
نمود کہ مکتوبی بنام یزید باید نوشت کہ وعدہ اجل قریب رسید بمجرد دیدن مکتوب
بجناح استعجال روانہ شود تا خیر مکن القصہ چون یزید حاضر شد و معاویہ زا آگاہ
گردید یزید را بسینہ خود چسپانید و دعا نمود و گفت ای فرزند بہترین اشیا
صدق و صفات و حسن اخلاق دید انکہ دنیا دار فانی است نہ سرای جاودانی

واگر دور دنیا همیشگی برای کسی می بود سید ما و نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم تا ابد باقی
باین بود چند وصیت بر تو القا میکنم باید که در حفظ آن کوشش نمائی و در نقض آن
خیال نبندی اول از همه اینکه با اهلبیت پیغمبر نیکو سلوک کن همچنین با اهل مکه و مدینه تا آنکه
گفت که من بر تو از چهار کس خوف میکنم زیرا که ایشان بر خلافت تو دل نخواهند بست
و بیعت تو هرگز نخواهند بست و بیعت تو هرگز نخواهند کرد عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
و عبد الله بن عمر الخطاب و عبد الله بن الزبیر و حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله
عنهم اجمعین الی ان قال اما حسین پس اهل کوفه او را خواه نخواه باعث خروج بر تو
خواهند شد و فوج کشی خواهند کرد پس اگر ظفر یابی و او را دریابی احسان بوی کن
و رفق و مدارا بکن بجهت قرابتیکه با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دارد و بدانکه پدر او
از پدر تو بهتر و مادرش از مادر تو بهتر و جد او از جد تو بهتر و ما باین مرتبه بجهت جد او رسیده
ایم و باین شرف ببرکاتش فائز گردیده الی آخره و مثل این روایت از ترجمه طبری
معارف نیز منقول است که معاویه به یزید گفت ای پسر من هر چه که بایست کرده ام و
مبارزان جهان و شجاعان عرب را شکستم و برای تو بیعت گرفتم مگر پنج تن بیعت نکردند
من با تو در حق ایشان میگویم الی ان قال اگر حسین بن علی بیعت با تو کند بهتر و الا
خود را از آنجا بدار و اهل مکه و مدینه را نیکو دار که همسایه خدا و رسول اند انتهی از ینجا
دریافت میشود که معاویه چنانچه یزید را در باب حفظ مراتب اهلبیت بالخصوص امام
حسین علیهم السلام و احسان بسوی ایشان وصیت کرده در رعایت اهل مدینه هم
وصیت نموده و این تقریر وقتی است که دلالت قول معاویه بر آنچه بعضی
از اشیاخ مدینه فهمیده اند مسلم داشته آید والا قائل را میرسد که بگوید محتمل بنا بر
حسن ظنی که در باب اصلاح نیت او نسبت بمسلم بن عقبه داشت این وصیت
کرده باشد پس مآل هر دو یکی میشود یعنی بیقین و تجربه میدانم که اهل مدینه از بیعت
تو منحرف خواهند شد و براه خلاف تو خواهند رفت پس علاج این واقعه مسلم
طلب کن که او بزعم من خیرخواهی طرفین خواهد کرد و موجب اطفای نائره خواهد شد

دمار از روزگار آنها خواهد بر آورد **و معاضد این احتمال است** آنچه امامیه
گفته اند که معاویه از مقاتله امام حسین از آن منع کرده بود که مردم از وی بنابر هتک
اہل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شوریدگی نکنند و در خلافتش رخنه ها نه نمایند پس
میتوان گفت که چون قتل و هتک ناموس اہلبیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه
و اہلبیت و نہب و غارت بیوت این بزرگان و تعطیل مسجد نبوی موجب اختلال ریاست
یزید بود غالب که مقصد او اصلاح فیما بینهم باشد نه قتل و تعمیم شان و ادلاع جود و قوا
که لازم بنای آن باشد است **و محتمل است** که مسلم بعد از جلت معاویه بصحبت یزید
سر او نفاق و فجار سرعت گزیده باشد و سابق ازین گذشت که کان ابن یمسی الرجل
کافرا لیصبح مؤمنا و بالعکس بالجمله حال آدمی مختلف میباشد چنانچه اصفہانی در مقامع
حیدریه آنچه در تبدل این حالات مختص گفته خلاصه آن بعبارت فارسی چنین میشود که در
سفر و حضر هرگز هیچکس نیست که آدمی کردی باشد وقت شام و عربی شود وقت صبح تبدیل بمقلد
باشد صبحدم و مجتهد گردد شب هنگام میرزا ابوالقاسم قمی میگفت که چند [illegible] آقا محمد باقر
بہبهانی تا ماه باستفاده مشغول بودم آنچه در مدت مذکور بیان [illegible] ارشاد
میفرمود بتحقیق میدانستم که وحی جبرئیل امین است و بعد از توقف بعد جناب ایشان شنیده
حق را در آن منحصر میپنداشتم هرگاه مدت مذکور سپری شد اکثر مسائل آقا تبدیل یافته بود
پس حرام شد انتهی تلخیص نامه علا و انفا گذشته که حضرت عمار یاسر که از سر تا
قدم نور ایمان در گوشت و پوست ایشان سرایت کرده و هزاران معجزات و خوارق
عادات از جناب سید کائنات و نصوص خلافت و امامت و کمالات خفی و جلی از جناب
مرتضی علی دیده و شنیده بودند کما فی البحار و حیات القلوب در نورد [illegible] الا استغفار
اصحاب موضوعه مع عین ولای اہلبیت نبوی در باره حقیت امامت مرتضوی و [illegible]
خلافت خلفا و صحبت اخوان و انصار آنها مصداق حاضر جیش شده و بحدی در بیا
و بغض افتادند که غفلت بلکه روایت شان با احاد گشته بلکه ثابت و عیان آنچه بعید
چنانچه در کتابهای فن رجال مرویست مسلم [illegible] اگر می پرسند و قرینه دیگر بضعف که

یزید بر خلاف معاویه در پی قتل اهل مدینه گردید انکه چنانکه یزید را نسبت
خصومت و عداوت زاید الوصف بود نسبت اهل مدینه را از امثال و اقران آل
جناب و غیرهم که از ابتدا منکر بیعتش بودند و قول معاویه را هم قبول نکردند نیز دشمنی خود
میدانست پس یزید اول وصیتی که معاویه درباره اهل بیت نمود ترک کرد بعده وصیت
او را درباره اهل مدینه از دست داد و برین تقدیر موافق نفس الامر همه خرافات تراشی دیگر
و همه دروغ نمی شود **قوله** سوم انکه الی آخره **اقول** این همان اجمال است که حضرت
زبان درازی آینده اوست پس حاشا ثم حاشا میگویم که از داب فرومایگان قلیل البضاعت
آنست که کلام را بایجاز و اجمال ادا نمایند تا در وقت دار و گیر احتجاج محققین گریزگاه
و جای پناهی برای ایشان باقی ماند و نزد عوام باین صنایع و بدایع از عهده جواب
رساله بشارت العین فارغ شوند و فی الحال از کشمکش تقاضای جواب نجات
یابند و این کلام جناب مخاطب از افراد همین کلیه و از فروع همین اصل است **تفصیل
اجمال آنکه** ترتیب دلیل مخاطب بدیهیات شکل اول است یعنی اهل مدینه همه یا بعض
از قاتلین ذی النورین بودند و هر که بعض از آن بود واجب الانتقام است و در رد این
دو مسلک است اول منع صغری و سند منع بعد ازین بتفصیل هرچه تمامتر خواهی شنید
جائیکه مجتهد الزمانی واقعه شهادت ذی النورین را در منهج ثانی ایراد نموده و ذکر آن
کرده مجملش اینست که اهل مدینه مساعی بسیار در تائید آنجناب و دفع بلوی و فتنه
و اشرار مبذول داشتند چون تقدیر مساعد نبود کار از پیش نبردند و تدبیر استخلاص
سودی نداد و **مسلک دوم** نظر در کبری یعنی از ادعای که انتقام اینها واجب
بود چه میخواهی اگر معنی اینست که هر که در پیش روی بلوائیان شمشیر کشیده او قتیل
و جنایت نشد فلا نسلم که انتقام درین صورت بهر حال ضرور باشد زیرا که لزوم انتقام
در صورتی تواند بود که حضرت ذی النورین از اهل مدینه سل سیف و قتل بلوائیان
طلبیده باشند و هو لیس بمسلم زیرا که نقیض و ضد آن در کتب اهل حق ثابت است که
مهاجرین و انصار و تابعین اخیار و غیر ایشان که قصد کارزار نموده بودند حضرت

خون عثمان و اعراض اهل مدینه حرفی بر زبان آورده باشد این حکم مذکور بعض است
در عموم نه یا سترکا می قتله ذی النورین و کسیکه بر تقدیر تسلیم از اهل مدینه غرض از
تائید وی بوده‌اند وجود او عدما تعرضی نداشت بالجمله مقصود او انتقام اهل مدینه است
بجهت سرتابی از بیعتش اولا و اراده نکث و خروج ثانیا چنانچه وقت سانحه کربلا
مطمح نظر آن سرآمد اشقیا باظهار علمای فریقین همین بود که امام حسین از بیعت انکار
منفر باید نه آنکه علت غائی آن بود که جناب امیر علیه السلام بروایت عبد الله بن عباس
کما مر من قبل نقلا من کتب الشیعه باعث قتل اهل اسلام ..... و ذی النورین بودند
و امام حسین هم اهمال نمودند پس بالضروره این بزرگان را باید کشت ملی مسرف
بدکردار پیشوای اخوان الشیاطین که با اراده آن بدبخت و بی دین اطلاع بهم رسانیده
بود و بنابر خشنودی کوی سبق از ابلیس لعین می ربود این همه حرف و حکایت خون
ذی النورین را وسیله خونریزی و انتهاک حرمت اهل مدینه سکینه انکو نیز قرار
داده بود تا ذیل آن پلید را آب این معاذیر شست و شوده و نمیدانست که

بیت سگ بدریای هفت گانه بشوی ؛ چونکه تر شد پلیدتر باشد **قوله**

و هم از قرطبی آورده **اقول** چون نزد اهل حق امثال این اعذار بارده
در باب عداوت مقبولین بارگاه احدیت تعالی شانه و تقدست اسمائه
مقبول نتوانند شد چنانچه در کتب کلامیه بتقریرهای مضبوط مسرود و مبسوط
است پس این ظالمین که حرمت اصحاب و اهل مدینه سرور عالم نگاه نداشتند
بادافراه خواهند رسید و هیمه دوزخ خواهند گردید بخلاف اصول و قرارداد
حضرات متشیعین که دخول این ظالمین را در جنت فردوس مقتضی است تفصیلش
آنکه آنچه از قرطبی منقول است در کتب معتبره امامیه از سیر و واقعات و شروح
احادیث بضمائم اخر مذکور است پس این نوع اخبار با انضمام احادیث ایشان
که دلالت بران دارد که بغض محبوبان ایزدی بکمال آنکه نزد او تعالی از مبغوضان
اند هم مثوبات و منتج حسنات است روی امامهم الاکبر و ثقتهم الاعور فی الکافی باسناده

باد متاخرین امامیه در مقام مناظره بکار نمی آید چه شمول و صدق کلام منجم طوسی
برب سیه نیات آنها فاسد و مکنونات آنها کاسد باشد مسلم و مسموع است و عموم و شمول
آن مثل خوارج نهروان که باظهار مجلسی حلیه ما علیه و دیگر پیشوایان او نیات آنها مجرد
از شوائک و پاک از غوائل و اعتساف بود ممنوع است پس باید که در محاربین هم توزیع
و تقسیم بکار برند تا تطبیق این اقوال بهمه کر صورت بندد و الا یلزم من صدق الکل کذب
الآخر و بالعکس حیف از اکابر علمای مدعین مزید ولای اهلبیت سید انبیا صلی الله
علیه و علیهم اجمعین که مکفرین جناب مرتضوی را بخلوص نیت متصف سازند و بتبرئین
قوا خیشکه دخول جنت را برای خوارج بی دین مستلزم باشد مذهب تشیع عرضه را هم
در بازار برو بروی اهل حق بدعوی زیادت محبت اهل بیت نبوی کردن کشیدند عنقریب
بپاداش این لجر و بها ذائقه عدل قهار حقیقی می چشند **و از کلام** از بد امامیه یعنی
جناب مرزا کاظم علی صاحب که بجواب استفتای منکی سیر امارت کوفهند از عبارت
تجرید بکیدو ورق نوشته اند تطبیق مذکور سمت وضوح دارد که هر مخالف فاسق نیست
پس هر محارب کافر هم نباشد کما قلنا بلکه بعضی از گروه اول فقط مرتکب خطا باشند
و بعضی از جماعت ثانی هرگز کافر نباشند عبارت سراسر بلاغت شان بعینها این است
در جواب رشید الدین خان باید نوشت شما بنی الغفین بگوئید شما که میگوئید که تاویل جناب
مغفور در کلام محقق طوسی قابل تسلیم نیست چرا مقبول نیست حال اینکه تصریح عدم
ایمان است و دلیلی که بر عدم دخول بهشت آورده اما جواب عبارت شرح تجرید
این آنست که مخالف جناب امیر پنج قسم اند یکی آنکه از آنها باتفاق شیعه و سنی
کافر بسبب علتی که نزد شیعه و سنی بالاتفاق موجب کفر است یعنی چیزیکه مستلزم
انکار ضروری اسلام است دیگر قسم از آنها بالاتفاق فاسق اند یعنی مومن نیستند
و حکم اسلام بر آنها جاری نیست و یکی از آنها غالی اند و یکی از آنها ناصبی اند که میان شیعه
و سنی خلاف است در کفر و عدم کفر آنها بسبب غلو نزد آنها موجب کفر است
و نزد آنها موجب کفر نیست و آنها محاربین اند و قسمی از آنها آنانی هستند که در میان

شیعیان در کفر و عدم کفر آنها خلاف است و مرا اینها مخالفین اند در امامت و انکار کفر
در محاربین و فسق در مخالفین نیست انتهت بحروفها و در ینمقام جواب مجتهد فانی همین
قدر کافی است که محاربین امیر المومنین علی الاطلاق کافر نتوانند شد چه اگر مراد از کفر شان
اینست که در احکام دنیوی نیز کافر بوده اند پس در ورود این احکام بر مثل جناب ام
المومنین که در زمان امیر المومنین هم ملازم مقبرهٔ شریف سید النبیین بود معهذا جناب
یعسوب المسلمین در حق ایشان و حضرت طلحه و زبیر از حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم احکام اسلام جاری نمود چنانچه در کتب امامیه و منها کتاب العلل للشیخ المشایخ
مرویست هزاران اشکال و اعضال بر امامیه متوجه است و العاقل یکفیه الاشاره و نیز
بدلالت احادیث مرتضوی که در نهج البلاغت و شروح آن مجموع است خود معاویه و اتباع
او باغی باشند و نهایت کار ایشان با وجود اخوت اسلامی بفسق رسد فما ظنک فی زوج
الرسول المقبول و حواریه و اگر مراد آنست که در احکام اخروی معاذ الله کافر
اند نه احکام دنیوی پس حال فساق و کفار هر دو از محاربین و مخالفین بزعم مجتهد مذکور برابر
و سفاهت خواجه خواجگان از همه بالاتر بالجمله بعد از روایت امام الائمه امامیه در کافی
و بیان فاضل کاشی کما لا یخفی علی من رای مولفاته بنجاسات اهل محجوبین جناب کرباره
و تصریحات مرزا ابو القاسم قمی بناجی بودن مشرکین اشقیا و ستایش نیات و
مقاصد خوارج تکفیر شیر خدا که از مجلسی منقول شد حکم بکفر محاربین هم علی الاطلاق
نمیتوان کرد و بر ظاهر قاعده منجم طوسی زینهار فریب نمی توان خورد و شگفت که فاضل اخباری
برادر همین مسکی در جواب ایضاح بتقلید منجم مذکور در قضیه مخالفه فسقه تصریح کرده باشد
پس وثوق کلام او باقی نماند چنانچه وثاقت کلام ائمه هدی بر اصول امامیه باقی نمیماند
زیرا که احتمال دارد که چنانچه منجم بدین از سلاطین اهلسنت خوف کرد و خلفا را از
فاسقین مومنین قرار داد و برعایت بعضی از امراء و حکام رفضه حکم بکفر محاربین
حضرت امیر نموده باشد و در ینصورت هم مثل افعال یزید نیمه کلام منجم راست و
نیمه آن دروغ میشود فلا یصغی الی هفوات هذا المنجم رئیس الملحدین انجس المعاندین

... که در تائید فهم صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره عبارت این منهج خوارج
متشیعین و دفع طعون و اوهام مجتهد قالی و اوهام شیعیان دیگر که تعلق بعبارت
مزبور دارد رساله جداگانه در جواب ذوالفقار مسمی بصولهٔ حیدریه علی المجوس القدریه
ترتیب نموده‌ام و شکوک اولین و آخرین رفعت را از بیخ برکنده هرکه مشتاق باشد
بآن رجوع نماید که مزیدی بران در خیال کسی نخواهد گذشت بالجمله شکی نیست دراینکه
اگر اجتهاد خوارج نهروان و سرقت مقرون بصدق صوابی مستلزم حصول یک اجر
و ثواب بحکم آیت کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا باشد لااقل خطای
اجتهادی باعث حصول ده اجر و ثواب خواهد بود چون تحریف کتاب آسمانی و تبدیل
و تخریب شریعت رسول ربانی و اخراج سادات از دار المؤمنین لکهنو و تفضیح اهل عتبات
عالیات و تضییق و تقلیل سکنه مشاهد مشرفه و تحقیر مهمانان کربلا بطبق بزرگان خود
یعنی اهل کوفه مرسوم و معمول داالدخیلا طلب بود حتی که بلاحظه این امور برجسته خواص و عوام
جاری شد بیت از آب هم مضائقه کردند کوفیان : خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
چنانچه از مطالعه کتاب مقامع حیدریه هدمة الاجتهاد و معاول العقول اصولیه و اخباریه
سمت وضوح و نقش ظهور دارد لیکن اگر برای سرقت و مانند او هم مرتبه اجتهاد نزد فرزندان
مجتهد جای سنی ثابت باشد عجب نباشد اعاذنا الله من الخرافات منهج دوم در
جواب از طرف معتقدین یزید پلید مشتمل بر ده مقاله هر یکی متضمن
بر مباحث بسیار مقاله اولی مشتمل بر بیست و هفت مبحث و بعض
هر مبحثی مطالب جدیده بیانش بدین عنوان است قال
الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد قال العبد
الفقیر المصیب اما بطلان خلافتش نزد جمعی که صدور امر بقتل امام و مانند او از یزید پلید نزد
اهل سنت به ثبوت نه پیوسته و آن بدبخت بزعم ایشان [illegible] بیرون نرفته پس از مجتهد

که بیعت اہل حل و عقد و لو کان واحداً بہ نحویکہ مثبت خلافتش و مبطل شہادت سید الشہدا ابن عمش مستغنی باشد وقوع نہ پذیرفتہ قال العلامۃ الدہلوی قدوۃ المحققین فی جواب بعض السائلین ہنوز اہل مکہ و مدینہ و اہل کوفہ بتسلط یزید پلید راضی نشدہ بودند و مثل امام حسین علیہ السلام و عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن زبیر و عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہم اجمعین بیعت نکردہ بودند بالجملہ خروج امام حسین برای دفع تسلط او بود نہ رفع آن انتہی مختصراً و کفایت بیعت واحد مطاع بشرطیکہ مستجمع شروط امامت را باید داشتہ باشد لیکن چون یزید پلید از شروط امامت کما ینبغی بے بہرہ محض و فسق او مجمع علیہ بود بیعت عبد اللہ بن عمر و منع از خلعش کہ بعد از خروج شہید کربلا جور و جفای مستقبات معتقد مدعای مغالطہ اسوۃ الاذکیا نخواہد بود مع ان الامامۃ ببیعۃ الواحد او الاثنین موقوف حقیقۃ کیف لا ولیس عندنا غیر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معصوما بدلالۃ قولہ تعالیٰ یٰاَیُّھَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا اَطِیْعُوا اللّٰہَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ فَرُدُّوْہُ اِلَی اللّٰہِ وَالرَّسُوْلِ الآیۃ و قولہ تعالیٰ مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰہَ و قولہ عز شانہ وَمَنْ یَّعْصِ اللّٰہَ وَرَسُوْلَہٗ فَاِنَّ لَہٗ نَارَ جَہَنَّمَ خٰلِدِیْنَ فِیْہَاۤ اَبَدًا ط فان کان غیر النبی معصوما یلزم نقصان القرآن و ہو عمی عن البیان لکونہ ہدی للمتقین و رحمۃ و شفاء للمؤمنین و این مغالطہ تنہا مجتہد الزمانی را پیش نیامدہ کہ جناب مجتہد متوفی و اماجد ایشان نیز القصی اذان حاصل نگشتہ و بیعت اہل دمشق بملاحظہ قہر و ظلم یزید قابل اعتماد نیست انتہی **قولہ** اما بطلان خلافتش الی قولہ خروج امام حسین علیہ السلام برای دفع تسلط او بود الخ **اقول** یکے از معمولات فرمایکان قلیل البضاعت ہست کہ در تحریر عبارت اجمال مینمایند تا در وقت دار و گیر اجابت محققین کرنگاہی جای پناہی داشتہ باشند و در رسائل اکثر مقامات بہمین نہج تحریر یافتہ چنانچہ این عبارت نیز منجملہ آنہاست بالجملہ فاضل مجیب را لازم بود کہ بیان شافی و وافی میساخت کہ اہل شام و اہل مدینہ و غیرہ کہ بیعت یزید نمودہ بودند کما یدل علیہ قول ابن عمر انا بایعنا ہذا الرجل الخ و نص علیہا فی جامع الاصول و لما بیعہ خلع اہل المدینۃ بعد ذلک فان الخلع فرع البیعۃ و اکثر مبایعین صحابہ کرام و قراء قرآن و تابعین

عظام بوده‌اند از دایرهٔ اهل حل و عقد خارج بودند و یزید از وقت استخلاف معاویه
یا از بدو خلافت خود فاسق و فاجر بود و نیز بیان نمایند که کسانیکه با وجود فسق و عدم لیاقت
یزید بیعت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند یا نه تا حقیقت حال و حقیت مقال ظاهر شود
و از کلام مجمل که درین مقام نوشته‌اند بر روی کار نمی‌آید و کدام عاقل تجویز خواهد کرد
که صحابهٔ کرام و تابعین عظام و قرار قرار از استحقاق یزید برای امامت جاهل باشند
و فاضل مجیب عالم بآن پس لا جرم محاربهٔ جناب امام حسین علیه السلام که در بدو خلافت
یزید و ایام بیعت صحابه و تابعین واقع شده موافق قوانین اهل سنت جایز باشد و اینجا
که خلیفه‌زاده خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده مخالفت از آن فرموده بود اما
کلام فاضل دهلوی که مجیب آنرا مستند خود ساخته پس باین مقام ربطی ندارد زیرا که سوال
سایل مبنی بر این معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نهی از خروج بر سلطان متسلط
از احادیث مشکوة و غیره مستفاد میشود پس فاضل عزیز در جواب آن بیان تفرقه در میان
رفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال و جواب ارتباطی به بیعت اهل حل و عقد مطلقا
ندارد پس آنچه دیگر درین مقام نوشته‌اند نهایت عجیب است چه اگر این قول را در جواب طریق
ثالث از طرق ثبوت خلافت یعنی قهر و استیلا ذکر میکرد وجهی میداشت و الا آنکه
مثل خبر تعلا و ه بیان میکنیم که آنچه فاضل عزیز نوشته که اهل مکه و اهل مدینه بر تسلط
او راضی بودند غیر مسلم است کیف و قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله
دلالت بر بیعت اهل مدینه بصمیم قلب دارد و المدعی مطالب بالبینه اما عدم بیعت جناب
امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر که آن عزیز نوشته پس قطع نظر از آنکه
از عبارت شرح مقاصد و شرح مواقف و دیگر کتب معتمدهٔ سنیان ظاهر میشود که بیعت
یک کس از اهل حل و عقد کافی است میگوئیم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیعت
ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیعت عظماء صحابه با او در اوایل
زمان چنانچه جمال الدین محدث در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل دهلوی
از بهترین تواریخ است نوشته و نیز عبارت منقول است که او [illegible] مهاجرین بیعت کردند بعد

ازان انصار الا طائفه قلیله که گفتند ما بیعت با هیچکس الا علی بن ابیطالب نمیکنیم گویا
شیخ فرید الدین عطار از زبان این جمع گفته **بیت** ز مشرق تا بمغرب گر امام است
علی و آل او ما را تمام است × انتهی و هرچند که ذکر اسامی تارکین بیعت خالی از طول نیست.
لکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب
ولایت مآب امام المشارق و المغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح
بخاری و دیگر محدثین اهلسنت تا مدت شش ماه بیعت ابوبکر ننموده و ظاهر است که بمقتضای
حدیث متفق علیه علی مع الحق و الحق مع علی انفکاک حق از آن نفس رسول محال است پس
لاجرم ترک بیعت آنحضرت دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود **و از انجمله**
است فرزند رسول و سید شباب اهل الجنة جناب امام حسن علیه السلام صاحب صواعق محرقه
نوشته اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر و هو علی منبر رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فقال انزل عن مجلس ابی فقال صدقت و الله انه لمجلس ابیک ثم اخذه
و اجلسه فی حجره **و از انجمله** است خامس آل عبا حضرت سید الشهداء کما یدل علیه
ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفاء من انکاره علی عمر کانکار اخیه علی ابی بکر بمثل ما مر آنفا
و از انجمله حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت ابوذر اند که علوم است این
حضرات از استیعاب و غیره کتب معتمده سنیان ظاهر است کما یدل علیه ما فی شرح
المقاصد **و از انجمله** سعد عباده که سید انصار و از صحابه کبار جناب سید ابرار
بوده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید کان عقبیا نقیبا سیدا جوادا قال ابو عمر
کان سیدا فی الانصار مقدما وجیها له ریاسة و سیادة یعترف قومه بها الی ان قال
و فی سعد بن عبادة و سعد بن معاذ جاء المأثور ان قریشا سمعوا صائحا یصیح لیلا علی ابی
قبیس **شعر** فان یسلم السعدان یسلم محمد * بمکة لا یخشی باختلاف المخالف * فظنت
قریش انهما سعد بن زید بن مناة بن تمیم و سعد بن هذیم بن قضاعة فلما کان فی اللیلة
الثانیة سمعوا صوتا علی ابی قبیس **شعر** ایا سعد سعد الاوس کن انت ناصرا * و یا سعد سعد الخزرجین
الغطارف * اجیبا الی داعی الهدی و تمنیا * علی الله فی الفردوس منیة عارف

فانی ثواب اسد طالب الہدی لا جبان من البغی دو کس ثابت رواد فیہ قال فقالوا ہذا واللہ
سعد بن معاذ و سعد بن عبادہ الخ و انکار سعد بن عبادہ از بیعت خلافت بسبب کمال اشتہار
حاجت استشہاد ندارد و قد ذکرہ ابن عبد البر ایضا فی آخر ترجمتہ **و از انجملہ است**
زبیر عوام کہ بزعم اہلسنت از اکابر صحابہ و منجملہ عشرہ مبشرہ بود چنانچہ فخر رازی در اربعین نوشتہ
و الزبیر کان مع غایۃ شجاعتہ مع علی علیہ السلام فانہ یروی انہ سل السیف و قال لا ارضی
بخلافۃ ابی بکر **و از انجملہ است** حضرت عباس عم جناب رسالت مآب چنانچہ شارح
مقاصد نیز می‌آرد کقول العباس لعلی رضی اللہ عنہما امدد یدک ابایعک لیقول الناس ہذا
عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بایع ابن عمہ فلا یختلف علیک اثنان **و از انجملہ**
است نعمان بن عجلان الزرقی الانصاری کہ دلیل و قتیل و شاعر اہل بیت بود کما فی
الاستیعاب **و از انجملہ است** حسان بن ثابت انصاری کما دل علیہ ما ذکرہ عصام
الدین الاسفراینی فی حاشیتہ علی البیضاوی فی تفسیر قولہ تعالی **و اذ قلنا للملائکۃ**
اسجدوا لآدم من اشعارہ **و از انجملہ است** خزیمہ بن ثابت انصاری ذو
الشہادتین کما رواہ جمال الدین المحدث فی روضۃ الاحباب فی ترجمۃ خلافۃ علی علیہ السلام
و از انجملہ است بریدہ بن الحصیب کما یدل علیہ عبارۃ کتاب روضۃ الصفا وغیرہ **و**
از انجملہ است پدر عالی مقدار خلیفہ [illegible] سفیان صخر بن حرب ابو سفیان کما یدل علیہ عبارۃ
غیر واحد من علماء السنۃ و سوای اشخاص مذکورہ بسیاری از صحابہ در بیعت بکریہ توقف نمودہ
بودند و بر کاردان حال برخی از تارکین و معترضین بیعت صدیقی بر تو منکشف گردید پس
بدانکہ چنانچہ جناب سید الشہدا بیعت یزید نمودہ ہمچنین جناب ولایت مآب کہ بمصداق
حدیث ابوہما خیر منہما افضل و اکمل از انجناب بودند تا مدت شش ماہ یا بیشتر ترک
بیعت صدیق نمودند و بعد از ان بضرورت بنا بر صیانت نفوس و حفظ ناموس دست
بدست ابوبکر دادند کما یدل علیہ ما فی صحیح المسلم و شرح المقاصد و غیرہما و عبد اللہ بن
زبیر اگر بیعت یزید نکردہ پدرش زبیر کہ از عشرہ مبشرہ بود و ہم در خلافت بکریہ
انکار از بیعت نمودہ بود و اگر عبد اللہ بن عباس بیعت یزید نمودہ والد ماجدش

حضرت عباس نیز کاره از بیعت ابوبکر بوده بلکه بمفاد رأیتماه کاذبا غادرا خائنا آثما
که در صحیح مسلم وارد است شیخین را کاذب و غادر و خاین میدانستند و باعتراف
سامی عدالت شرط امامت است پس با وصف کذب و غدر و خیانت چگونه عدالت شیخین ثابت
خواهد شد و در شهادت باوصاف ثلثه مذکوره حضرت عباس منفرد نبوده بلکه جناب
ولایتمآب نیز باقرار فاروق شریک بودند فلیضحک قلیلا ولیبک کثیرا اما عبد الله
بن عمر پس انکار او از بیعت یزید بعید از فاضل عزیز است چه خودش مقر بیعت او علی کتاب
الله و سنة رسول الله است و خلع او را اعظم غدرها می پندارد و اقرار العقلا علی انفسهم
مقبول و بعد تسلیم میگوییم که عدم بیعت ابن عمر با جناب علی بن ابیطالب هرگاه منافی خلافت
در مرتبه چهارمی نباشد پس ترک بیعت یزید چرا هادم اساس خلافتش باشد علاوه
آنکه معلوم است که مجتهد اعظم بلکه خلیفه پنجم و حضرت عمرو عاص و تمامی اهل شام وغیره از
بیعت حضرت امیر علیه السلام استنکاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا
اینکه مجیب مذکور در پرده انکار خلافت یزید بانکار خلافت جناب ولایتمآب
می پردازد و یا از صمیم قلب بخلافت آنجناب قائل است علی الاول چون کلام با اهل
سنت است نه با خوارج پس وی بحث بفاضل عزیز که انکار خلافت جناب امیر بر
تقدیر مکنون خاطر او می باشد نخواهد بود و علی الثانی پس تفرقه میان اهل شام
و عبد الله بن عمر و معویه و دیگر تارکین بیعت حضرت امیر و میان اهل کوفه و حضرت
امام حسین وغیره تارکین بیعت یزید بیان فرمایند اگر انصاف نمایند مرتبه معویه
و عبد الله بن عمر را نزد اهل سنت زیاده از مرتبه امام حسین خواهند یافت چراکه
امام حسین پسر خلیفه چهارم و مفضول خلفا بوده و عبد الله بن عمر پسر خلیفه دوم و
فاروق زمان و معویه خود خلیفه پنجم و امام برحق و مجتهد مطلق بوده و بنا بر تصریح نافع
اجماع اهل حل و عقد بر خلافتش زیاده از اجماع آنها بر خلافت جناب امیر منعقد
شده و بعض ابن حجر خلافت او در کتب سماویه منصوص بوده پس افضلیت معاویه
از امام حسین اظهر من الشمس است نعوذ بالله من ذلک قوله و کفایت بیعت و اهل

مطاع بشر ایست الی آخره **اقول** این کلام مدفوع است بچند وجه اول آنکه اگر یزید
از بدو خلافت خود مستجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم می آید تفسیق بل تکفیر
اہل مدینه که بنا بر تصریح فاضل مجیب صحابه کرام و قراء قرآن بودند کما اومانا الیه
سابقا دوم آنکه سیوطی در تاریخ الخلفا در بیان وجه عدم ذکر عبیدیین نوشته و منها
ان مبایعتهم صدرت والامام العباسی قائم موجود فلا تصح اذ لا تصح البیعة لاثنین
فی وقت واحد والصحیح المقدم ومنها ان الحدیث ورد بان هذا الامر اذا وصل الی
بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه الی عیسی بن مریم او المهدی فعلم ان من تسمی بالخلافة
مع قیامهم خارج باغ فلهذه الامور لم اذکر احدا من العبیدیین ولا غیرهم من الخوارج
انما ذکرت الخلیفة المتفق علی صحة امامته وعقد بیعته انتهی ازین عبارت چنانچه بینی ظاهر
میشود که خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه بلکه منصوص است پس متوکل که یکے
از خلفای عباسیه بود البته امام بحق خواهد بود و ازینجاست که محیی الدین عربی که در علوم
[illegible] کشف و شهود و کرامات کثیره از مجیب افضل بود متوکل مذکور را از
جمله اقطاب شمار نموده حیث قال و منهم من یکون ظاهر الحکم و یحوز الخلافة الظاهرة
کما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر و عمر و عثمان و علی و الحسن و معویة
بن یزید و عمر بن عبد العزیز و المتوکل انتهی و این متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر
مبارک جناب سید الشهداء را منهدم سازند و زراعت در ان مقام نمایند تا کسی برای
زیارت آنحضرت نرود چنانچه سیوطی در تاریخ الخلفا میفرماید و فی سنة ست
و ثلثین امر المتوکل بهدم قبر الحسین و هدم ما حوله من الدور و ان یعمل مزارع و منع
الناس من زیارته و خرب و بقی صحراء و کان المتوکل معروفا بالتعصب و مما قال
بعض الشعراء **شعر** تالله ان کانت امیة قد اتت * قتل ابن بنت نبیها مظلوما *
فلقد اتاه بنو ابیه بمثله * هذا لعمری قبره مهدوما * اسفوا علی ان لا یکونوا شارکوا فی قتله
فتتبعوه رمیما * انتهی محصلا پس فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفاست لازم است
که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید تا بهمان دلیل در ماده

عدالت یزید بحیز تحریر آید سوم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید تکذیب اکثر علمای
اهلسنت که یزید را منجمله خلفا ذکر کرده اند منهم السیوطی فی تاریخ الخلفا ومنهم ابن حجر
فی فتح الباری حیث قال المراد باجتماعهم انقیادهم لبیعته والذین اجتمعوا علی الخلفا
الثلثة ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا
علیه عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید ولم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک ثم لما
مات یزید اختلفوا الخ وازین عبارت ابن حجر چنانچه قائل شدن او بخلافت یزید و
عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهدا ثابت میشود هم چنان اجماع صحابه وتابعین
بر بیعت یزید مستفاد میگردد و ابو اللیث که از فقهای اهلسنت است در کتاب بستان
نوشته ثم ولی بعده عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنا عشرة سنة فقتله اهل الفتنة
ثم ولی علی کرم الله وجهه وکانت خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم ثم معویة
بن ابی سفیان وکانت ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معویة وکانت ولایته ثلث سنین
فلما مات یزید بن معاویة وقعت فتنة انتهی ازعبارت این فقیه ظاهر میشود که خلافت
معویه و یزید مثل خلافت خلفای اربعه است وفتنه واختلاف بعد یزید واقع شده
و مسود آنست لفظ ولایت که در کلام این فقیه در باره خلافت معاویه و یزید آورده
و مصنف صواعق در شرح قصیده همزیه که مصنف اوست بعد نقل لعن ابن حنبل
گفته انه لم یقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک ثبتت عنده وان لم
تثبت عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل الحسین فقال لم یثبت
من طریق صحیح انه قتله ولا امر بقتله ثم بالغ فی تحریم سبه ولعنه وکابن المالکی فانه نقل
عنه انه قال ما قتل الحسین الا بسیف جده ای لانه الخلیفة والحسین باغ علیه والبیعة
سبقت لیزید ویکفی فیها معظم اهل الحل والعقد وبیعته کذلک لان کثیرین اقدموا
علیها مختارین لها هذا مع عدم النظر الی استخلاف ابیه اما مع النظر لذلک فلا
تشترط موافقة احد من اهل الحل والعقد علی ذلک انتهی موضع الحاجة من کلامه
الی غیر ذلک من عباراتهم سبحان الله اکابر اهل سنت مثل سیوطی و ابن حجر و ابو اللیث

قوله وغیرهم را استحقاق یزید برای خلافت معلوم نباشد و فاضل مجیب را معلوم باشد
وبیعت عبد الله بن عمر الخ **اقول** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر بعد از خروج شهید کربلا و جور
وجفای اشقیا مفید مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود همچنین بیعت جناب امیر کل امیر بعد از
عرصه شش ماه بملاحظه جور و جفای اشقیا و اخافت باحراق بیت که مهبط وحی خدا و مقر
اهل بیت سید انبیا بود مفید مخاطب اسوة النواصب و اهل نحله او نخواهد بود و این جواب
بطریق تنزل است و الا سابق بتفصیل تمام مبین شد که در بیعت ابن عمر احتمال تقیه منظور نیست
کیف لا و حال آنکه خلیفه پنجم سنیان که بسبب ملاقات و صحبت اعلم بحال ابن عمر بود در
وصیتی که به یزید نموده تصریح کرده که اگر از عبد الله بن عمر سردارا خواهی کرد او اطاعت تو
خواهد نمود و اگر مثل ابن زبیر حال انحراف ابن عمر بر معویه ثابت می‌بود البته حکم قتل او مثل
حکم قتل ابن زبیر میداد و اگر بطریق تنزل تسلیم نمائیم که بیعت ابن عمر تقیةً واقع شده
این تسلیم باعث بطلان خلافت یزید بر مذاق اهل سنت نمیتواند شد لا یستلزم فسق
عظماء الصحابة و کبراء التابعین الذین کانوا من المبایعین کما اومانا الیه فکن من المتبصرین
قوله مع ان الامامة الی آخره **اقول** این عبارت مصداق المعنی فی بطن الشاعر
است و اجمال و سقم آن بر هر منصف ماهر ظاهر و باهر معلوم نیست که بسبب الکلام ضرورت
داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا کرده انها بعبارت خود و عبارت عربیه نموده
و در حقیقت تحریر چنین عبارت یاد از عجمیت امام اعظم شان میدهد قال ابن خلکان
فی تاریخه لم یکن ابو حنیفة یعاب بشیء سوی قلة العربیة فمن ذلک ما روی ان ابا عمرو بن العلا
المقری النحوی المتقدم ذکره سأله عن القتل بالمثقل هل یوجب القود ام لا فقال لا
کما هو قاعدة مذهبه خلافا للامام الشافعی فقال له ابو عمرو ولو قتله بحجر المنجنیق فقال ولو قتله
بابا قبیس و الصواب ان یقول بابی قبیس انتهی حاصل آنکه ... ستایشگر
خبری ... داده ... از ... ملتزم ... الحاقات ... در عبارت ... و ...
که لفظ موقوف را موافق ... استعمال کرده باشد و مع قطع النظر عن ترکیب
... و قبول الحرف ... ان ... المطلع ... و الامامة

من يستجمع شرائط فح نقول اذا اراد بالواحد المطاع ان اراد المعصوم وليس عنده غير النبي
صلى الله عليه وآله وسلم معصوما فيكون المعنى كفاية بيعة النبي مشروطة الخ وهذا امما يضحك منه
الثكلى كيف ولم يبايع ابا بكر بادي بدء الا عمر ولم يكن نبيا باجماع الاصحاب لو كان ينزل
على ربه الوحي والكتاب اللهم الا ان يقال ان حديث لو كان بعدي نبي لكان عمر يلمح
الى استجماعه لشرائط النبوة والرسالة وان اراد غير المعصوم فقد ناقض غرضه الاصلي
وبالجملة فقد هدم اساس خلافة ابي بكر وعثمان لعدم ثبوتهما الا بعقد عمر وعبد الرحمن كما نص
عليه علامة تفتازانيهم على ان قوله ليس عندنا غير النبي معصوما مقدوح اولا بان النبي صلى
الله عليه وآله ايضا عندكم ليس بمعصوم فضلا من غير النبي قال العلامة التفتازاني في
شرح العقائد النسفية وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن
الكفر قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعمد الكبائر عند الجمهور خلافا للحشوية وانما
الخلاف في ان امتناعه بدليل السمع او العقل واما سهوا فجوزه الاكثرون واما الصغائر
فيجوز عمدا عند الجمهور خلافا للجبائي واتباعه ويجوز سهوا بالاتفاق الا ما يدل على الخسة
كسرقة اللقمة والتطفيف بحبة لكن المحققين شرطوا ان ينبهوا عليه فينتهوا عنه هذا كله
بعد الوحي واما قبله فلا دليل على امتناع صدور الكبيرة وذهب المعتزلة الى امتناعها
لانها توجب النفرة المانعة عن اتباعهم فيفوت مصلحة البعثة الى آخره وهذه العبارة
تدل دلالة واضحة على جواز صدور الكبائر عن الانبياء قبل البعثة عمدا وبعدها سهوا وصرح
بذلك غير واحد من علماء السنة فكيف يسوغ للمجيب ان يقول ليس عندنا غير النبي معصوما
عند اهل السنة قال الفخر الرازي في تفسيره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في
اولي الامر منكم يدل عندنا على ان اجماع الامة حجة والدليل على ذلك ان الله تعالى
امر بطاعة اولي الامر على سبيل الجزم في هذه الآية ومن امر الله بطاعته على الجزم
والقطع لا بد ان يكون معصوما عن الخطا والا لكان بتقدير اقدامه على الخطا يكون
قد امر الله بمتابعته فيكون ذلك امرا بفعل ذلك الخطا والخطا لكونه خطاء يكون منهيا
عنه فهذا يفضي الى اجتماع الامر والنهي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد وانه

اخبر مخالفت اہلسنت اند و باظہار نور الله شوشتری در مجالس المومنین اہلسنت طائفه
معتزله را الشیعه تعبیر میکرده اند پس طرد تعریف مسطور نظر بدخول اغیار بدیهی البطلان
است و حال حشو و لغو بودن عبارتش از لفظ مسطور اعتقاد داشته باشد الی آخره بجدی
عیان نیست که از اجلای ضروریات توان فهمید زیرا که هرگاه سنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه
را خلیفه برحق میدانند البته او را خلیفه و جانشین حضرت پیغمبر صلی الله علیه باستحقاق
دانسته باشند نه بتعصب و عدوان پس این همه با وضوح معنی فریب دادن عوام کالانعام
و تحصیل حاصلات و ایضاح واضحات خواهد بود و بر اہل دانش مخفی نیست که مقتضای
مقام آنست که سنی را بعنوانی مبین کنند که احتمال دخول اغیار و خروج افراد مستطرق نشود
باز جناب مجتهد متوفی در جواب مقدمه اولی از مقدمات عشره از باب تولا و تبرا بعد
تلخیص آن گفته که هر یکی از مقدماتش محل مناقشه است بوجوه عدیده که تفصیل آنها موجب
طول است انتهی و حال آنکه اول آن مقدمات اینست که عداوت خاص است و مخالفت
عام فاضل جالسی را لازم بود که به بیان شافی وافی مبین سازد که تغلیط و ابطال
خصوص عداوت و عموم مخالفت از کدام دلیل و برهان ثابت است مگر بنابر فرد تابکی
و اضلال و تلبیس بنی آدم اجمال و اہمال نموده اند و گفته اند که احدی از مقدمات مقدمه
اولی از باب مذکور صحیح نیست بلکه همه باطل و نامقبول طبایع علما افتاده و این امور را
تا کجا شرح دهم که قلم و زبان به بیان قلیلی از آن تن بعجز و قصور در داده اینست
حال اجمال و اہمال پدر بزرگوار مخاطب عدیم المثال که مضحکه مجانین و اطفال است
گویا موضوع کتابش باعتراف فرزندان سعادت نشانش همین فرومایگی و جعل
و تلبیس برای اضلال مردم است کما لا یخفی علی من راجع الی کتاب الکبیر اعنی الصولة الحیدریة
علی المجوس القدریة بالجمله اولا می بایست که باین موعظت دلپذیر والد پیر خود در
عنفوان شباب میشنودند که میگفتند که ای پدر یکی از معمولات فرومایگان بی بضاعت است
الی آخره و ترا اگر بمسند اجتهاد و نیابت صاحب الزمان نشسته نمی زیبد که شیوه
فرومایگی و کم حوصلگی برای خود اختیار کنی که منصب اجتهاد پایگاهی رفیع و بارگاهی

منع است مصلحت آن می بینم که در وقت تالیف کتب خصوصا فن کلام کرد تلبیس و فرو
مایگی نکردی خود شد تدلیس در نوردی یقین است که آن مجتهد دور اندیش چنین رایی تکلف
کرده آنچه در ترجمه این فرزند در آیینه حق نما فرموده میگفت که هرچند ای فرزند تنها
ملایک ثنا خوان تو که جن و بشر جمله قربان تو ولیکن کی آمدی و کی پیر شدی من تنها و
نیستم بلکه هنوز درین باب استادان خود که در فن اجمال و اهمال و تلبیس و اضلال ید
طولی داشتند نمی بینم و آخر ترا ای فرزند روزی در مناظره اهل سنت این قسم امور
بکار خواهد بود و بدون این مکر و تزویر بجدال فحول ایشان با وجود علو کعب قدم
نتوانی فشرد القصه فرومایگی مخاطب را بضمن جوابهای آینده حواله کرده میگویم که اگر
رساله بصارت العین را بعین بصیرت مشاهده میکردند و تقلید کورانه صلی و ابو
الجارود اعمی را قبول نمی نمودند هرگز دعوی اجمال و فرومایگی کردن خود نمی افراختند
و علم اضلال و تلبیس نمی افراشتند مقتضای این همه امور آنست که مطلب عبارت سلیس را
نمی فهمند پس ناگزیر بشرح عبارت متوجه میگردم بدانکه در رساله مذکوره چنانکه
دالی بر مذهب مفسقین یزید نوشته بودم اما البطلان خلافته نزد جمعی الخ مطلب
این عبارت با انضمام مطلب سابقش چنانچه بر دانشوران عالم مخفی نیست آنکه
مستفتی در صورت اولی از طرق ثلثه اثبات امامت گفته است که بیعت بعضی
از اهل حل و عقد نزد اهل سنت برای امامت کفایت میکند و عبید الله بن عمر او ربیع
[illegible] و [illegible] ایشان بیعت یزید کرده پس امامتش ثابت شد و شهادت
امام حسین باطل گشت معاذ الله من ذلک جوابش از بیعت عبید الله بن عمر
[illegible] مثبت خلافت بزعم مستفتی و مبطل شهادت باشد وقوع نپذیرفته یعنی
بیعت بعد تسلیم متاخر از خروج امام حسین است و بنا بر مستفتی [illegible] مقدم
می بود و چون چنین نیست فائده هیچ بحالش مترتب نه [illegible] بزعم این
مستفتی علمای خود شان بیعت را مثبت خلافت دانسته و حالانکه ظهر امامت
[illegible] آن کما فی شرح المواقف و هو الذی علی المواقف یعنی هرگاه مردی

لیاقت امامت باستجماع شروط داشته باشد بیعت اہل حل و عقد آن قوت و
استعداد را بمرتبه ظهور میرساند نه آنکه اہلیت و استحقاق دارد یا نه مجرد بیعت
امامت را ثابت میکند اما اینکه خروج شهید کربلا قبل از بیعت است پس ثابت
است بقول علامه دہلوی رحمة الله علیه زیرا که آنجناب چنین فرموده که هنوز اہل مکه
الی آخره و ازین عبارت که در رساله نقل کردم بدلالت مطابقی هویدا است که خروج
امام حسین وقتی بوده که کسی ازین بزرگان بیعت نه نموده و ازینجا از هم می پاشد انچه
بعد ازین خواہیم (چنانکه دانی که نقل این عبارت با مدعای مجیب ربطی ندارد
زیرا که جناب مجتهد عداوت اندیش فهمیده اند که نقل عبارت حضرت علامه قدس سره
العزیز فقط برای عدم تسلط و قهر و استیلای یزید مفید است ولیس کذلک چه تقدم
خروج امام حسین از بیعت عبادله نیز از ان بر می آید بلکه مدلول مطابقی آنست پس ایراد
و استشهاد باین عبارت برای دو چیز تواند شد یکی عدم تسلط یزید چنانکه خود ذکرش فرموده
کرده دوم تقدم خروج امام حسین علی ما عرفت آنفا چنانکه در کتب فریقین ثابت شده
و هذا ثابت عند الفریقین و درینجا مقصود امر ثانیست باقی ماند اینکه تطویل
در عبارت منقول بلا ضرورت داعیه لازم آمد و هرچند این اعتراض باین حیثیت
علی ما صرح به المحققون از داب محصلین نیست لکن میگویم که از لفظ هنوز ثابت
میشود که وقت خروج امام حسین نه اہل حل و عقد بیعتش کرده بودند و نه او مستولی شده
و اگر لفظ اہل منقول میشد انکار تقدم بیعت عبد الله بن عمر تا خر خروج امام میشد
که مقصود اصلی اینمقام است باثبات نمیرسید و المقصود هذا و دون ذلک
علاوه اگر تمامش نقل نکردمی عبارت صدر یعنی هنوز الخ بعد ازین در جواب
امر ثالث اعنی قهر و استیلا درکار میشد پس درینجا بالاستیعاب نقل کردم تا بعد
جائیکه برهان نقلی بر عدم استیلا قایم کرده ام اشاره اجمالی اعنی کما مر آنفا
صحیح شود و ازینجا واضح شد که معنی قول احقر البریه اما نقلا فلما مر آنفا کما سیجئی
انشاء الله تعالی هنوز در ذهن مجتهد شیعه در نیامده و لا ینبئك مثل خبیر آمدم برآنکه

اینو چند کس دران زمان از اکابر علمای قریش بودند و نسبت خلیفه ساختن بدولت
ایشان تعلق میداشت فهو اظهر من الشمس و ابین من الامس الی که مراد از اهل حل و عقد
چنانچه در رساله تفصیل نشست روسا و علمای آن زمان اند و ریاست و پیشوائی اهل اسلام
در حقیقت مخصوص باین بزرگان یعنی امام حسین و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم لیس حق
اهل حق سلاله اهلبیت نبوی و رئیس این خاندان عالی معدن علوم نبوی و مرتضوی بودند
و کسی درین امر همسر ایشان نبود اما عبد الله بن عمر لیس اورع و اتقی در زمره بقیه
صحابه بود چنانچه خود مجتهد از استیعاب ابو عمر نقل کرده و حال عبد الرحمن بن ابی بکر و
عبد الله بن زبیر هم ازینجا قیاس باید کرد چنانچه تراجم ایشان در کتب رجال بیان دلالت
دارد و ازینجاست که معاویه بن ابی سفیان و یزید و مروان را کمال اهتمام ببیان
بیعت ایشان بوده چنانچه کتب سیر و تواریخ بران شاهد است و قد عرفت سابقا
وستعرفه لاحقا زیرا چه میدانستند که این روسای اهل اسلام و عظمای اهل بیت عظام
و صحابه کرام اگر برین بیعت اقدام فرمایند برای بیعت دیگران از سایر طبقات انام
حاجتی بکشش و کوشش نخواهد افتاد سید جمال الدین محدث بزعم مخاطب
در [illegible] سیر میگوید چون زیاد وفات یافت و سال پنجاه و ششم از هجرت در آمد
معاویه مکتوبی بمروان بن الحکم که دران آوان حاکم مدینه بود ارسال نمود که سخن بیعت
یزید را در خاطر ارباب بلده طیبه قرار ده و بجهت عبد الله بن عمر صد هزار درم
فرستاد چون قاصد بمدینه رسید آن مال را نزد ابن عمر برد عبد الله گفت اموال را
قبول نمود چون نام بیعت شنید ابا و انکار کرده گفت که من پیر شده ام و دنیا
[illegible] صد هزار درم بغایت ارزان است و مروان پیغام داد که مردم مدینه معتقد عبد الله
بن عمر اند و میگویند تا مقتدای ما بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم دیگر آنکه عایشه صدیقه
میگوید که این بدعت است که معاویه احداث میکند چه ابو بکر و عمر که خلیفه بودند
خلافت را باولاد خود ندادند و این رسم اکاسره و قیاصره و جباران و
[illegible] است [illegible] بعده و ابیت دیگر آورده که عمر [illegible] اهل مدینه بالخصوص

امامت بمجرد بیعت بعضی از اهل حل و عقد کفایت میکند و وابسته بموافقه جمیع مسلمین بحیث
لا یشذ عنه فرد نمی باشد کما نص علیه السید السند فی شرح المواقف و هو لا یخفی علی الواقف
فما ظنک اذا اجتمع الجم الغفیر و لم یات احد منهم بالنکیر بعد از اثبات خلافت و حقیقت
امامت یزید سفیه بحکم کل اناء یترشح بما فیه سنی مذکور باثبات بغاوت امام حسین و
ابطال خروج آن مقتدای کونین متوجه شده و بزعم خودش بر اصول اصلیه اهل حق بطلان
شهادت آن عالی قباب را منطبق دانسته مصرع اضاع العمر فی طلب المحال
و از اینجا هم عیان میشود که رئیس المجتهدین در استفتای خویش سرقات آزان نموده و کمال
اجتهاد را بکمال لائی سنی و برادر مهین و مهانش آراسته الغرض بر هنرمندان روزگار
و هشیاران اسرار مخفی نخواهد بود که چون بیعت یکی از اهل حل و عقد یعنی عبد الله بن عمر
که از سکنه مدینه و جمله اهل حل و عقد بود بعد تسلیم هم از سانحه شهادت سلطان کربلا
متاخر است و از اینجاست که متعصبی از فضله مدعی تقدم آن از واقعه کربلا نشده بلکه در
جمیع تواریخ انکار عبد الله بن عمر قتل امام حسین بر زبان رفته هم [illegible] و از تالیفات
مجلسی و حالیه روایت مجتهد که جاری مجرای اوست هم ظاهر دعوی اجماع و اتفاق تمامی اهل
حل و عقد بر بیعت یزید لئیم و اخراج حضرت امام حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله
و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عباس از زمره اهل حل و عقد که این وصف منوط
و مربوط بلکه محصور بذات مقدسه آنحضرات باعتراف بنی امیه که مجتهد [illegible] ایشان
میکند و مثل سائر بنی [illegible] ست و گواه چست [illegible] و صادق [illegible] ارباب قیل و قال
بلکه ملعبه مجانین و اطفال است مگر غالبا فضل مدعی عدل و انصاف با وجود ملاحظه
عبارت شرح مقاصد و شرح مواقف که [illegible] ابراهیمی در مقام علوم منقول است
[illegible] تحصیل معنی آن نه نموده و وقوفی بر آن حاصل نکرده در صحابیت شیخین و بود
از اهل حل و عقد بسبب کاسه لیسی اهل [illegible] ملازمت و اقامت
[illegible] السنه آیا در کتب [illegible] که چون مردم بعد شهادت ذی النورین
نزد جناب [illegible] شدند و خواستند که آنجناب بخدمت خلافت متخلع شود امامت

بر صفحهٔ ایها منوط تقرمود وگفت که این امر بر صوابدید اکابر مهاجر و انصار موقوف
است بلکه قسم بر انیمعنی یاد کردند که اگر امامت موقوف بر اجماع دفعی می بود سبیلی برای
عقد آن هم نمیرسید بلی باید که اهل حل و عقد که حاضر باشند یکی را من بین الناس
برگزینند و بر غائبین حکم نمایند که باطاعتش بپردازند الی آخر ما افاد کرم الله وجهه و در مقابله
معاویه بن ابی سفیان که باعتراف و اظهار امامیه آخر دعوی خلافت خویش کرد بر صفحهٔ
قرطاس رقم نمود که انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان
لله رضی الی آخر الفاظ المقدسه **بنازم** بر ناصیت حضرات امامیه که در تاویلات
این کلمات قادسه چه شتر گربه بنیاد ورده اند و چه رقص الجملها که نکرده این همه امور را
خلاف نفس الامر داشته گاهی بر الزام و گاهی بر تقیه از اصحاب خود که معتقد خلافت
خلفای راشدین بودند فرود آوردند و حیرانم که بقول شما کما مر تقیه وقت ارشاد
کلام اول از بلوائیان قاتلین ذی النورین که باعتراف صاحب مجمع البحرین و دیگر محققین
شیعه از تلامذه عبدالله بن سبا بودند و امامت را از جانب خدا تعالی اعتقاد مینمودند
و اساس مذهب تشیع نهادند چه معنی داشته باشد **والحمد لله** که فاضل مدائنی یعنی
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة کما نقل عنه غیر مرة بعد نقل این کلمات طیبات
مرتضوی اقرار بآن میکند که مذهب اهلسنت به ثبوت رسید که اهل حل و عقد را در بارهٔ
امامت اختیار است و مذهب امامیه که سبیلی برای ثبوت امامت بدون نص و معجزه
نیست باطل گردید و این فاضل مدائنی شخصی است که امامیه بجان و دل معتقد او هستند
و خود فاضل جالسی در کتب مطبوعه بر انصاف و عدل او نص قطعی مینماید و بنیاد استدلال
بران می نهد و تشیع او هم از اقوال مجتهد و دیگر امامیه ثابت میشود کما اشرنا سابقا
وعجب عجاب دعوی این سرامد اولی الالباب باجتماع جم غفیر و عدم ایشان
نکیر بر امامت یزید سکیرست چه شدت خلاف و انکار چنانچه قبل از حکومت آن قدوه
اشرار در وقت معاویه از جماعت بسیار در کتب معتبره وارد گردیده بعد از جلوس
او نیز بمنصهٔ ظهور رسیده کما ذکرنا فی المنهج الاول پس دعوی بیعت تمامی اهل حل

اسود باشد افترا و بهتان است و مرتبه افترا بر روایات فریقین کما فی الصحاح و الاصول الاربعة از عیبت که بر زبان مقدس سید الکونین اشد من الزنا است بالاتر و بالا گذشت که آنچه از سید مرتضی منقول شده در مقابله اهلسنت و اعتزال است پس می باید که ایشان قایل بدان باشند و در معتبرات ایشان وارد شده باشد کما لا یخفی **قوله** و نیز بیان نماینده **اقول** اثبات بیعت صحابه کرام و تابعین عظام از اهل حل و عقد و علما و رؤسای اسلام که برای مخاطب و الاسقام فایده دهد بر ذمه اوست که دعوی حقیت خلافت یزید و بطلان شهادت امام حسین میکند اول ثابت نماید که از اهل حل و عقد کیست آنگاه از من بپرسد که حال بیعت کنندگان چیست و اثبات شروط خلافت برای یزید پلید هم بعهده مخاطب است که خلافت او را در ثبوت بدلایل لازم از خلافت خلفا داشته چنانچه بر ناظرین کلامش در استقصا مخفی نیست و از کلام مجمل که درین مقام نوشته الی بررسی کاری نمی آید و کدام عاقل تجویز تواند کرد که چون اهل حل و عقد و رؤسا و سادات قریش بیعت نکنند دیگر صحابه و تابعین با وجود اعتقاد اینمعنی که آن پلید بشروط امامت متصف نیست کما افاد علم الهدی علی مذهب الشیخین و جا من کتب الطرفین بطیب قلوب بیعت آن رئیس اهل ذنوب کرده باشند مگر شاید از اضطرار یا دنی امیه و غیرهم بگوشهای ایشان رسیده باشد که بزرگان دین و رؤسا مذکورین بیعت آن پلید تن برضا داده اند چنانچه شهرت این معنی از روایت جمال الدین محدث در روضة الاحباب و ابن قتیبه اصفهانی در کتاب امامت و سیاست واضح میشود و اینجا گفته اند مصرع بهان کیاندان رازی کز و سازند محفلها ÷ و چون بنای این بیعت بر حیلهای دنیوی بوده قابل احتجاج و لایق اعتماد نخواهد بود بالجمله دانشوران عالم نیک میدانند که چون دعوی مجتهد که مستلزم به تقدم بیعت عبد الله بن عمر از خروج امام حسین بود باطل بر آمد اکنون صاف نمیگوید که کدام کدام از اهل حل و عقد در زمره اصحاب کرام به بیعت یزید اقدام نمود پس انصاف باید کرد که از اجمال و اهمال که میکند و از دار و گیر انجا شد

اہل تحقیق کہ فرار سیمایید **قوله** وکدام عاقل ال **اقول** درین قول بحث لفظی ومعنوی
بر دو جا رسیت اما بحث لفظی لا من حیث ہو پس از انکہ بعد جمع کردن تمامی نسخ این کتاب کہ بعضی
بنظر منی طلب رسیده وبعضی بملاحظہ دیگر علما فائز گردیده معلوم میشود کہ عبارت ہمین است و
حالانکہ در غلط بودنش نزد ہیچ عاقلی ریبی نیست زیرا کہ مجیب مصیب مدعی استحقاق یزید است
تا این کلام صحیح شود بلکہ او منکر استحقاق و اہلیت یزید است پس سوق عبارت چنین باید کہ کدام
عاقل تجویز خواہد کرد کہ صحابہ کرام و تابعین عظام ونیز اقرار قران باستحقاق یزید اعتراف کنند
ومجیب از ان انکار نماید یا انکہ کدام عاقل تجویز خواہد کرد کہ این بزرگان بمقابل اہل از عدم استحقاق یزید
باشند ومجیب عالم آن وازین مقام انکشاف تام یافتہ کہ مدعی علم واجتہاد درا هنوز در شی ونقیض
شی امتیاز حاصل نیست **قطعه** بصورت آدمی شد قطرہ آب ❊ چہل روزش قرار اندر رحم ماند
وگر چل سالہ را عقل وادب نیست ❊ بتحقیقش نشاید آدمی خواند ❊ **اما بحث معنوی** پس
بیانش آنکہ یکی از عقلا وعلما بلکہ رئیس المتکلمین وقدوه فقہای امامیہ کہ خود جناب مرتضی
ادیب او علم الهدی نہادند کما ستعرف انشاء اللہ تعالی عاجلا یعنی شریف مرتضی در زمان سابق بکتاب
شافی ومتکلمی درین عصر وزمان در اوراق مذکوره کہ ... از اصلاح وشوره مجتهد بود تصریح نموده
اند کہ تمامی خواص وعوام را یقین فسق وفجور وعدم لیاقت وعدم انصاف او مشهور
حاصل بود واز کتب اہل حق نیز معلوم میشود کہ در فسق او کسی را کلامی نیست پس چگونہ با وجود
علم ودانش وجمیع کتب لا تعد ولا تحصی از حمقا وسفہا ومصداق کمثل الحمار یحمل اسفارا بوده
باشند ... کہ مجتهد تربیت کلام شریعت مذکور ہم کرده باشد این ہمہ از سفہا ومعتقد داشتن کار
جناب مجتهد الزمانی است نہ کسی از ابنای نوع انسانی ولیکن کسیکہ در تمام عبارت مغالطه درین
کتاب مذکور ... نظر کرده باشد صدور این امور از مجتهد مستبعد نمیداند زیرا کہ در ... ب
بعبارت العین منظورش ہمین است کہ در عوام شهرت یابد کہ مجتهد جواب تمام رسالہ مجیب از آغاز
تا انجام نوشتہ کہ نزد اہل تحقیق تحمیق وتکذیب اکابر طائفہ او از قدما ومتاخرین انجامیده
باشد ومقصر سیچون اورا از ہلاد وکیر مباحث فقیر مفتری باقی نخواہد ماند معاذ اللہ مدعی
جنون جناب سید الشہدا خامس اصحاب کسا علیہم صلوات اللہ تعالی گردان از ... واز دیانت

خواهد داد و روح شمر و عبید الله زیاد را شاد خواهد ساخت کما سیجیء بیانه ان شاء الله تعالی
عند ابرام قلب الاستفتا حالیا حکایت وجه تلقیب شریف مرتضی بعلم الهدی باید
شنید که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین میگوید که وجه تلقیب او
بعلم الهدی بر وجهیکه شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیر او در غیر آن بیان نموده
اند آنست که محمد بن الحسین بن عبد الرحیم که وزیر قادر عباسی بود در سال چهار صد و بیست
بیمار شد و بیماری او ممتد گردید تا آنکه حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید که باو میگوید
که با علم الهدی بگو که برتو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر مذکور گوید که از آنحضرت
پرسیدم که کیست علم الهدی گفتند علی بن الحسین الموسوی آنگاه وزیر رقعه مشتمل بر
التماس دعا و اجابت مودی بخدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب را که در خواب
دیده بود درج نمود چون آن نوشته بنظر شریف میر رسید از روی هضم نفس خود را
لایق آن لقب شریف ندید و در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی
لهذا اللقب شناعة علیّ وزیر بعرض رسانید که والله که ننوشتم بخدمت شما الا
آنچه امیر المؤمنین مرا بآن امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر ببرکت دعای میر مرتضی شفا
درست واقعه را بقادر خلیفه عباسی عرض کرد و آنجا میر مرتضی را از آن لقب
مذکور ساخت قادر با میر مرتضی گفت که قبول کن ای مرتضی آنچه جد تو ترا بآن ملقب
ساخته و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آنرا در القاب او داخل سازند و از آن
زمان آن لقب مشهور شد انتهی راست و دروغ بر گردن راوی خصوصا قاضی
مفتری شوشتری و شیخ شهید او که در تلبیس تخجیل دجال و ابلیس بوده اند و آنچه راویان
پلا ازین طایفه منامات دیگر برای این نیرنگ نقل میکنند و غلوی اهل حق از آن مفتریات
دگران موجب تطویل کلام است **قوله** پس لاجرم الخ **اقول** صلاست
دانشمندان روزگار را اکثر ترهات مجتهد شیعیان را ببینند و برای خدا اندک انصاف
نمایند که مجتهد در استفتا به بیعت اهل حل و عقد تمسک جسته بود و الحق که بیعت مطلق
صحابه منزل میشاید و آنرا هم مجمل و مبهم میگذارد تا او در آنجا فرار وقت گیرد در علما

مرد خوبی بود سواد فارسی داشت اطوار وکردارش در ظاهر موافق و مطابق نجبا و
شرفای اشراف اهل ایران و شاید که نیشاپوری بود خیال می نمود که در ملک خود زیاده
از پنج شش هزار روپیه نداشته باشد و قریب پنجاه سال پیش ازین ساکن اله آباد بود
و بتجارت اوقات صرف مینمود و مادر میرزا محمد خواهر معصوم علیخان واحد العین بود و این
معصوم علیخان جمعدار بود همراه نجف خان مرحوم مردی بود با لیاقت و عزت فی الجمله
ثروتی داشت لهذا عبد النبی بیک تسلطی که باید بر زوجه خود نداشت و این زن بطور
خود گذرانید چنانچه هر وقت که دلش میخواست برای سیر باغات و اجتماع مردم در قدم
شریف و غیره بمجمع خلایق در معبد گاه هنود ان میرفت و کسی مزاحمت نمی توانست
لکن خوب معلوم نیست که درین اوقات شوهرش در خانه می بود یا در سفر اما اغلب که
مسافر بود و چند مرتبه فقیر هم دیده بود که زن مذکوره بالای رتهه سوار است و میرزا محمد
سن ده یازده ساله بر پا لوی عقب رتهه بود و برای سیر و تماشا میرفت الغرض مادر
میرزای مرقوم در بلده اله آباد بر بطور و طریقه نسوان اشراف و نجبا مشهور و معروف نبود لیکن
عند الله و چشم و ابروی میرزا محمد با چشم و ابروی عبد النبی شباهت کلی نمیداشت
بنا برین شهور زنکه مادرش زبان زد مردم بود شاید که این مرد را کسی پسر عبد النبی بیک
نمیدانست خصوصا از اهل ایران انتهی بلفظه و عبارت مجتهد در مقدمه ثانی نوشته
بالجمله اکثر مومنین را از و نفرت حاصل شد خصوصا بضمیمه اینکه جوانیکه بصحابت
خود آورده بود او و دیگران او را متهم می ساختند بانچه امارد و قوم لوط بان عادت
کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم موید اینمعنی بسمع میرسید که شاید صدق
اینمعنی بود و الله یعلم الی ان قال چون آن ناکس ازینجا مراجعت کرده باز بکربلای معلی
رفت اخبارات او با علانیه رسید و مرتبه تعصب و انحراف او از جاده شریعت
آشکار گردید که جناب مستطاب آقا سید علی طاب ثراه اراده تعزیر و تادیب او
نمودند الی حاصل شنیده شد که در امکنه دیگر از بلاد فارس و غیره بسبب زور و مکر و
طلاقت لسانی که چند روز قلوب عوام را تسخیر ساخت اما عاقبت الامر چون خبث

علامه دهلوی اشاره بدان نموده یعنی عدم رضای اهل حرمین شریفین بخلافت و تسلط یزید
پلید پس بروایات فریقین در ما سبق بر جای خود است یعنی اینها هیچ تزلزل پیرامون
آن نمیگردد و احدی را از نواصب یعنی متبعین خلافت یزید مجال استیصال آن نمی‌باشد
حق لیکن باید دانست که مسلما که قول ابن عمر دلالت بر بیعت اهل مدینه دارد لیکن برای اثبات
بیعت اهل مکه معلوم نیست که این دلالت مطابقی ست یا تضمنی یا التزامی یا این دعوی
مقرون بدلیلی دیگر ست که جز وقت رجعت شیطان الطاق اظهارش جایز نیست

قوله اما عدم بیعت اه **اقول** حال مجتهد الزمانی باید دید که برای ابله فریبی می نویسد
که از بعض کتب امامیه ثابت میشود که اگر یکی هم از اهل حل و عقد بیعت کسی نماید آن شخص
خلیفه میشود و این قدر پیرامون خاطرش نمیگردد که این هر دو کتاب مانند کتاب سلیم
بن قیس هلالی و کتاب فعلت فلا تلم که شیطان الطاق علیه ما علیه مصنف اوست و
بسیاری از علمای امامیه را هم هنوز این نسبت معلوم نگشته و فقیر اقل الخلیقه بعد از
تتبع بالغ دریافته در صنادیق تقیه مختفی نیستند بلکه بعنایت ایزدی در دست علما
متداول هستند پس اذا علیهم بتکذیب مجتهد خواهند پرداخت و خواهند گفت

بخلاف شروط امامت هم برای آنکس می باید یا هر جاهلی و فاسقی و فاجری
رسمی را از علما بحیثیتی کند او امام است دریغا که بذهن جناب مجتهد ابهم نماند که در
ترجمه از مجلد بحار رفتن چه نوشته میگوید که نزد سنیان نماز کردن خلف هر یک از نیکو
کردار و بد کردار جایز است بخلاف خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامت عامه
که برای آن شروط کرده اند تحقق عدالت و شجاعت و قرشیت و دیگر صفات کامله
انتهی بلفظه با وجود دعوی نیابت صاحب الاسرار ارتکاب این تلبیسات نمودن احوا
عجیب و غریب است و این تقریر وقتی است که او تعمیم را اراده کرده باشد لکن او و ما
الیه و اگر مقصودش این است که از این کتب ثابت میشود که بیعت یک کس از اهل
حل و عقد در فعلیت امامت مستجمع شرایط هیچ انتظاری باقی نمی ماند اگرچه سایر
اهل حل و عقد در خلافتش تکیه نماید داد تقلید حضرات انبیا را اصول اشقیا دهند پس گویم

که ملای مجلسی در مجلد هشتم از بحار و جامعین بیانش را هیمی در بعضی از مجلدات و مفتوح حیلات در فتح السبل و میرزا محمد کشمیری در نزهه و فاضل جاسی در صوارم و سکتی در افادات وا و رقه سابقه و مجتهد الطالقه الثانکه در استقصا بجهت عدم فهم کلام علمای اعلام و عدم احاطه اطراف و جوانب این مقام درین مغالطه گرفتار شده اند و بحول الله و قوته در مقام خودش حل این اعضال و اشکال می نمایم و بر سر کشف مطلب شرح مواقف سید جرجانی و شارح مقاصد علامه سعد الدین تفتازانی می آیم فانتظر انتظارا یسیرا **قوله** میکویم اه **اقول** در کتب فریقین باعتراف و اظهار جمله علما مصرح و منقح است که انکار اهل حل و عقد بیعت یزید از جهت عدم لیاقتش بوده چنانچه تفصیلش هرچه تمامتر معرض ترقیم آید و توقف چند کس از زمره صحابه که عدد ایشان زاید از صد هزار بود و بروایت مجلسی در تذکرة الائمه یکصد هزار و سی سید بر تقدیر ثبوت درباره بیعت افضل الصدیقین از جهت خاص ممنوع است تا وقتی که اتحاد جهت را باثبات نرساند این مشابهت مفید نخواهد شد و اسنے للمجتهد ذلک و عبارت شریعت مرتضی که ترجمه آن بزبان جناب مجتهد الزمانی در مجلد فتن از بحار الانوار است این است که جمیع مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند و اظهار رضا و خوشنودی نمودند و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالف او بدعت کننده و خارج از ملت اسلام است نتیجه سند منع است زیرا که دلالت بران دارد که تمامی اصحاب و حضار توقف صدیق را لایق این منصب ندانستند آمدیم برینکه شریعت مذکور بعد از شهادت بر اجمعی که جمیع اهل اسلام ابوبکر را مستجمع شروط خلافت اعتقاد میکردند بلکه مخالف او را مبتدع و خارج از دائره اسلام می فهمیدند بقدح معدودی از اصحاب در لیاقت صدیق اشاره کرده و گفته آنچه گفته پس جوابش در فصل سابق بعنوانی یاد کرده ام که اگر شریعت بر حقیقت قهقری درین زمان ..... باز گردد و تمامی همت خود در رد آن صرف کند بشرط انصاف حرفی از آن تقریر نخواند ساخت مع ذلک بعد ازین عنقریب در همین مقدمه جائیکه تخلف سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم اجمعین را ذکر کرده چندی ازین مباحث دیگر بعنوانیکه در بیتی بیان آن در خیال کسی نگذرد می آید ان شاء الله تعالی که روح شریعت

تماشینی در عالم برزخ بلرزه و مصداق ضغث علی اباله گردد مجتهد که در شی و نقیض شی
تفرقه نشو اند کرد کما عرفت چگونه مجال برد آن داشته باشد **قوله** چنانچه
جمال الدین محدث الخ **اقول** معلوم نیست که علامه دهلوی قدس سره العزیز
در کدام کتاب افاده فرموده است که تمامی دفاتر این کتاب از بهترین سیرات
تا ثابت شود که این نقل از ان مقامی است که صاحب تحفه آنرا باین عنوان نموده
بلی بیاد فقیر می آید که علامه موصوف در رساله اصول حدیث که برای سید فخر الدین
حسینی نوشته بعد از تصریح بمعنی که اخبار یکه تعلق بتولد آنجناب صلی الله علیه و آله
وسلم تا غایت وفات شریف دارد آنرا سیرت می نامند اینقدر نوشته بباید که نسخه
روضة الاحباب اگر مضمون از زیادت و نقصان بدست آید بهترین سیرت است
ازین کلام ستایش دفتر اولش به ثبوت میرسد نه دفتر آخر که جناب مجتهد تحریر از
انجا این نقل بر داشته اند و اول دلیل بر اینمعنی که دفتر اخیر لایق این مدح نیست
آنکه در فصل ثانی از باب دوم از تحفه اثنا عشریه که در حل جزئیات مکاید امامیه
گردیده آنچه علامه ممدوح ارشاد نموده است ازان بدلالت صریحه پیدا و هویدا
که محدث مذکور بدفتر اخیر از کتاب مسطور در بعضی از مکاید این فرقه گرفتار شده
و مغلطه ها او را رو داده حیث قال کید پنجاه و یکم آنکه جمعی از ایشان مخادعه
میکنند با مورخان اهلسنت پس کتابی در تاریخ تالیف میکنند و از اخبار و قصص
چیزی موهم آنکه مولف این کتاب خارج از اهل سنت است درج نمی نمایند و لکن
در سیر خلفا و احوال صحابه و محاربات ایشان چیزی قلیلی از مذهب خود داخل
میکنند و بعضی از مورخین اهلسنت از آن کتاب بگمان اینکه مولف آن از اهل سنت است
نقل مینمایند و بغلط افتند و رفته رفته موجب ضلالت ناظرین بی تحقیق شود و نقش
این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مصنفین تواریخ در ورطه غلط انداختند و ناظر
آن تواریخ را در ربقه ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین محدث صاحب روضة
الاحباب نیز در بعض جاها از ین قبیل تواریخ نقل آورده خصوصا در قصه بیعت ابی بکر

صدیق رضی الله عنه و توقف حضرت امیر کرم الله وجهه و در قصه قتل حضرت عثمان رضی
الله عنه و علامت [illegible] منقول در کتاب او آنست که میگوید در بعض روایات چنین
آمده اما محققین اهل سنت از نظر در تواریخ مصنفه مجاهیل احتراز تمام واجب دانسته اند انتهی
با وصف این همه تصریحات که شنیدی لفظ بهترین سیر برین کتاب مطلقا چگونه اطلاق
کرده باشند پس معین شد انچه اشارتی بدان نمودم که توسعا لفظ سیر بر حال خلفا
هم اطلاق باید کما لا یخفی و این دعوی یعنی صاحب تحفه بر تمامی دفاتر مذکور کتاب
لفظ بهترین سیر بر زبان آورده بدان ماند که بعضی از معاصرین نزد تقریر [illegible]
از شاگردان گفتند که صاحب تحفه قدس سره العزیز حکم بصحت خطبه شقشقیه میفرمود
و فلانی از فلانی این امر را نقل کرده و حال آنکه مولفات آنجناب اشارة و صراحة
تکذیب این حکایت مینماید کما لا یخفی علی المتصفحین حقیقت اینست که حوادث جزئیات
غیر متناهی و در هر زمان متجدد است خصوصا جزئیات فن تکذیب که ابتدای آن از
ابلیس و رواج آن از عبد الله بن سبا است و انتهای آن معلوم نیست که بر کدام یک
از علمای این قوم اتفاق افتد انچه این معاصرین نقل میکنند از باب حکایة افترا است
بالیقین تا عوام را بدام فریب [illegible] صاحب تحفه قدس سره العزیز در قصه [illegible]
کتب کلامیه و تفسیر که مبنی این خطبه را که متضمن شکایت و مطاعن خلفا
راشدین است و علمای متشیعین در کتب خود می آرند از موضوعات و مفتریات می شمرند
و از کلام قاضی در وفیات الاعیان وغیر او در غیر آن نیز [illegible] تصحیح دارد که
نسبت نهج البلاغه را بجناب مرتضوی اهل سنت از افترات قوم اعتقاد میکنند
بلکه از کلام علمای امامیه مثل کاشانی در صدد ترجمه خطبه مزبوره نیز هویدا است که اهل
حق این خطبه را مجعول میدانند و بعضی این خطبه را اضافه از ملحقات رضی [illegible]
انتهی و چرا از موضوعات نشمارند که خود خطب مرتضویه در نهج البلاغه در مدایح
و [illegible] حضرت صدیق [illegible] قطعا موجود است کما لا یخفی و سوف یجیء تفصیلها ان شاء الله
تعالی بالجمله دفتر اول از روضة الاحباب قابل [illegible] و احتجاج خواهد بود [illegible]

مخالف ماخذ و صحاح روایات نه افتد بخلاف دفتر ثانی و ثالث که بجهت مغلظ بامحکی
مذکور غیر مستقیم و مدخول است و انتساب این دفاتر بمحدث مذکور مبنی بر تنزل و تسلیم است
والا اگر تتبع از کتب ایشان نموده شود بوضوح می انجامد که این دفاتر از محدث مذکور نیست بلکه
بعضی از اولاد و تلامذه او تالیف کرده اند و از اختلاف عنوان عبارات هم همین معنی بعد از تامل
پیدا تواند شد چه جای آنکه این دم از شیخ مفید بانی مبانی تشیع که شیخ و سند شیعیان از خرمن
فیض صحبتش خوشه ها برمی دارند و اوراد اعمی مکلف که سگ شکاری باشند میشمارند نیز درین دفاتر
نقل روایت کرده باشد و اگر انکه در عباراتیکه حضرت مجتهد الزمانی نقل فرموده اند غور کنی
صاحب این دفتر در ایراد حکایت متخالف شدن بعضی از انصار و تذکیر بعضی از اشعار بعد
از انتساب آن بشیخ العرفا فرید الدین عطار بر تشیع این بزرگ که از اکابر واصلین و قدوهٔ
محققین است هم اشعار رمی نماید چنانچه معمول اهل مکابره است **واگر از بنیهم** ترقی
کنم بطور جدل میتوانم گفت که قاضی نور الله شوستری که بنوره بر طبق افادات بعضی
از اکابر مذهب خویش در مجالس المؤمنین نوشته است که محدث مذکور یعنی مصنف روضة
الاحباب از خلص علمای شیعه بوده چنانچه عبارتش بچشم انصاف نظر فرموده شود که بعد
از عقیده [illegible] ... شاف و بی نظیر بودن کتاب روضة الاحباب میگوید که صورت صحت
[illegible] این کتاب تحفة الاحبار که بنام خواجه بیگی استرابادی نوشته و غیر آن ظهور
تمام دارد و لهذا مخدوم الملک لاهوری بعضی از نسخ آنرا بسوختن فرموده اما خلف
الصدق او امیر نسیم الدین میرک شاه اگرچه تصنیفی از و ظاهر نشده که در آنجا تصریح
بعقیده خود نموده باشد لیکن در کنار بعضی از نسخ کتاب میزان ذهبی دمشقی شافعی
که بنظر مولف رسیده بخط شریف او مواخذه چند بر تحقیقات ذهبی ناصبی دیده که تشیع
و تسنن از جنب آن تا چیز کرده انتهی بلفظه حاصل که دعوی مذکور از کلام جناب علامه
در حق کتاب مذکور بلا اقامت دلیلی و برهانی مسموع نخواهد شد و ظاهر است که اثبات
برای این دفتر که از آنجا این عبارت آورده و روایات مجاهیل دران اندراج یافته
نمیاید فهذه بر سبحان الله بر خلافت صدیق بلکه اصحاب بر روایات فریقین [illegible]

بطیب خاطر جمع آیند و ببیعتش مشرف شوند و مجتهد دعوی کثرت تارکین و متخلفین در آغاز
و انجام نماید و در نفس الامر برین چند بزرگ تهمت باشد پس حکایت دروغگوی موافق حال و قال
تو گوئی طابق النعل بالنعل آورده اند که دروغگوئی میگفت که در سنه فلان شب فلان وقت
هزاران هزار بار سیاه بچشم دیدم و حضار چون عادت او را میدانستند میگفتند راست بگو که
چه قدر باشند و او در هر سوال عدد را کمی به القلیل میرسانید و از لکوک بالوف میگردانید و از مآت
بعشرات و آحاد تا آنکه گفت رسنی دیده بودم تابیده چون افعی بر خود پیچیده **قوله** از انجمله
است الخ **اقول** ذکر این دلیل منیف و حدیث شریف بذل منت و احسان بر علمای
سنیان است چه بر فرض و تسلیم تخلف شش ماهه از بیعت حضرت صدیق که غایتش اخبار آحاد
ند وجوب چنانچه علمای ما احد بعد واحد تصحیح بیان کرده اند و منهم الامام النووی فی شرح علی
الصحیح الثانی اگر دلیل بطلان خلافت صدیق بحکم حدیث مبین باشد عجب که رفاقت دو سال
تقریبا با جناب افضل الصدیقین و بیست و ده ساله با فاروق اعظم و صحبت دوازده ساله
با عثمان ذی النورین و صفت بیعت شان یکبود در جواب بعضی از سائلین از وجه استلزام خلافت
خلفاء ولی استطاعیان در وقت جناب شان فرمود که ما در وقت خلافت سابقین عهد و بیعت
و همقرین بوده ایم و در وقت من این امور تعلق دارد کما فی شرح الفاضل المدامنی وغیره
پیش شیعه دلیل حقیقت خلافت آنها باشد فالحق مع المرتضی و المرتضی مع الصدیق و الفاروق
و ذی النورین فالحق معهم حیث کانوا و چون این بیعت و حسن معاشرت یقینی و آن تخلف نظر
با نکار لیاقت خلیفه اول بلا شبهه باطل و بملاحظه روایات دیگر که در صحاح و سنن و جوامع و مسانید
و دلالت بران دارد که بعد از روزی یا دو روز در مبادی خلافت بیعت کردند چنانچه ابو زکریا نووی هم
در کتاب تهذیب توضیح آن با یراد روایات معتبره نموده ساقط از درجه اعتبار یا موهوم و ظنی و در
اصول و یقین با ثبات رسیده که الیقین لا یزول الا بالیقین مثله پس این نفس تخلف موهوم معارض حق
این بیعت و حسن معاشرت متیقن که باعتراف مخالفین هم که مدعی تقیه ثابت و متحمل می باشند بر جای
خود ثابت است نتوانند شد لانه ضعیف و هو لا یقدر ان یعارض القوی با آنکه شنیدی بسیاری
از احتمالات دران تخلف که مخاطب دعوی آن مینماید جاریست مانند مزید حزن و اندوه وفات

جناب سرور کائنات چنانچه بلال خادم شریعت را اتفاق افتاد کما یدل علیه الروایات و هی عندهم کالوحی المنزل من السموات و ملاحظه اتعاب و تیمار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیون و بیقراری امام حسن و امام حسین و خوض و تامل در حقیت خلافت بلا فصل و افضلیت ابوبکر صدیق و حفظ جمیع آیات منتشره قرآن مجید بر طبق نزول و انضمام بعضی از آنها بسوی دیگر چنانچه از کتب اکابر امامیه مثل بحار و غیر آن هویدا میشود که جناب امیر بسبب قلت فرصت و کثرت مشاغل جمع قرآن مجید و غیره فرصت گذاردن نماز هم در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله نمی یافت با وصف ورود احادیث کثیره در وعید کسیکه جار مسجد خصوصاً مسجد شریف باشد و بجماعت حاضر نشود چنانچه قبل ازین در مبحثی از مباحث منهج اول در باب نفی علاوه میگوئیم که در وقت غیظ و غضب بر جناب سیده و نسبت ذنب و ای ذنب بذات حالی صفات آن معصومه از صغایر و کبایر سهواً و عمداً که محض به تعجیل و ثوران نفس بر اصول امامیه بود و ذکر آن هم در مبحثی از منهج مذکور گذشت لامحاله انفکاک از حق روداده باشد سیما و نیک جمیع ملفوق آیات قرآنی که بکمال بذل توجه و اهتمام تمام اتفاق افتاد حتی که ردای مبارک بر دوش نه انداختند و چندی از ثواب نماز جماعت در مسجد نبوی دست بردار شدند چنانکه در السنتی کلتهان آن گاه اکبر کبایر است کوشیدند و انمحی از حق الیقین بوضوح می انجامد و حضرات ائمه مثل امام صادق که کاشف دقایق و واقف حقایق بودند و از نسبت عصیان و ظلم بسوی خویش دریغ نمیفرمودند کما عرفت سابقاً بر طبق تفسیر عیاشی ارشاد نمودند که آیت کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ مَاۤ اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنٰتِ وَ الْهُدٰی الخ در شان حضرت امیر است و حضرت ابوجعفر امام دیگر را هم در ان داخل فرموده حیث قال علیه السلام یعنی بها نحن و اکابر علمای امامیه که اعتقاد این کتمان به تمامی ائمه میدارند و این سلسله را از جناب امیر المومنین تا مهدی دین عیاذاً بالله میرسانند برین قدر اکتفا نموده روایت دیگر می نمایند که حضرت امام صادق فرمود که مراد از اُولٰٓئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ مائیم و این روایت نیز در تفسیر عیاشی و جلد

اول از بحار مجلسی است آمدم بر اینکه مراد از احادیث آنست که اهل ارتداد و نفاق
آیات نازله را در شان این حضرات پوشیدند و از قرآن مجید بیرون کردند چنانچه از روایات
علی بن ابراهیم قمی و تلمیذ رشید او در کافی معلوم میشود جوابش آنکه بر فرض محال آیا
پس اینکه قرآن مجید را کلیة مخفی کردند یا کلا از قرارت آن که کتاب الله علی حده بود نیز منع
فرمودند کما فی الکلینی لائق تر بمصداق بودن این احادیث و آیت مزبوره اند یا خلفا
ثلثه که بعضی از قرآن مجید را باعتقاد معاصرین و جمعی از قدما و تمامی آنرا الی کلم وکلاست بر
مذهب سید مرتضی و صدوق وا ماندا و چنانکه تفسیر مجمع البیان و رساله اعتقادیه ابن بابویه
بر تفصیل آن متضمن است شایع کردند باقی ماند آنکه چون خلفا را اعوان ایشان قرآن مرتضوی را
بسبب آنکه مشتمل بر ذمایم مهاجرین و انصار بود قبول نکردند بالضرورت جناب امیر المومنین
بکتمان آن پرداختند چنانچه مجلسی در بحار و حق الیقین باین اقسام مهملات نقول کرده و ازاله
هفوات قطع نظر از لزوم کذب صدوق و علم الهدی آنکه این عذر بتر از گناه و این علت
از وساوس ابن سبای رو سیاه است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با سنگینی قرآن مجید
جهاد ننموده و کاهی بجهت انکار ایشان حرفی را از قرآن مجید مخفی نکرده پس جناب امیر کاتم کتاب
مستطاب معاذ الله من ذلک بر اصول رافضه لیاقت نیابت نداشته باشند
اگر گویند که بجهت اختیار تقیه نتوانستند که شایع سازند گوییم قطع نظر از آنکه عدم تشهیر
چیزی دیگر است و کتمان و منع چیزی دیگر و روایات بحار و کلینی و غیرهما نص در امر ثانی
واقع شده اند چی توان گفت که تقیه از شیعیان خویش که جناب امیر را معصوم میدانستند
و مجتهد و مطیع و منقاد آنجناب بودند مخالف یعنی چه کما صرح به المتکی حین آنکه خوف
این هم حتی شمشیر خود مع الکت در خطبه شقشقیه و دعای صنمی قریش و مانند آن چرا تقیه را کار
نفرمودند و کتمان این مضامین و امثال آن نکوشیدند که انشای آن بزعم روافض ایذای
جناب معاذ الله و ازینجا زبانی امامیه واضح میشود که این خطب و ادعیه موضوع علمای قوم
است چه جای اهل حق که اجماع بران دارند که از جناب امیر تطلعی درباره خلفا صدور نیافته
چنانچه شارحین نهج البلاغت از رفضه هم گفته اند پس معنی لفظ حدیث ثقلین که در نهایه جزریه

است انکه ان الخطبة منسوبة الیه کرم الله وجهه کما فی القاموس والا تناقضا لساقطا بالجمله از
وقت کتمان قرآن مجید که معاذ الله از جناب امیر صدور یافت بلکه مدت عمر بران گذشت غلط
گفتم بکتمان کتاب مبین بائمه لاحقین وصیت هم نمودند تا آنکه هر یکی بعد دیگری اصرار بر پنهان
ورزید که امام صادق صراحة نهی از قرائت آن فرمود و دیگر بی اندامیها از انجناب بلا ضرورت
نسبت باین کتاب مستطاب چنانچه بر ناظرین کلینی و رسایل فضل بن شاذان پوشیده
نیست صادر شد و صراحة از جمیع روایات این هر دو محدث چنان روشن میشود که تاویلات
مرزا محمد کشمیری درینجا وسوسه شیطانی هست و دکر هیچ آیا انفکاک حق بموجب تحقیق رسیده
یا هنوز حق از جناب امیر بر اصول شیعه جزو لاینفک است و عجب نیست که چون مجتهدین و متکلمین
امامیه درین امور ملجا شوند گویند که برای جمیع ائمه از جناب امیر تا ائمه لاحقین قاطبة
در صحف آسمانی همین امر ارشاد شده بود که این کتاب آسمانی و خطابهای ودانی را تا
قیامت کتمان باید کرد و این جواب بعید از صواب بر تقدیر فرض محال مکذب روایات
کلینی و دیگر ائمه شیعه است زیرا که بدلالت مطابقی در صحیفه حسینیه و باقریه وجعفریه
اینمعنی اندراج واندماج یافته بود که هرگز از کسی جز خدا خوفی نباید کرد و حق را علی رؤس
الاشهاد اظهار باید نمود و در نشر علوم باید کوشید الی غیر ذلک و اگر تکذیب کلینی
روا ندارند باید که از امامت این بزرگان تا صادق مصدوق رضی الله عنه دست
بردارند که با این همه تاکیدات هم کتمان کتاب نمودند و هم نهی از قرائت ان قرآن نمودند
وایضا جناب امیر وقتیکه متوجه بدست گرفتند بکمال غیظ و غضب امام حسین ریحان
رسول الثقلین را طلب کردند و اینهمه ذلت و بیحرمتی رو داد تا آنکه اگر شهید کربلا حق
حضرت جعفر طیار را یاد نمی آورد در زدن دره بر جناب امام حسین که ایذای او عین
ایذای خدا و رسول بود حالت منتظره باقی نبود انفکاک از حق و غفلت از منافی
حصول عصمت برای امام حسین رو داده باشد و این قصه را امام اعظم بلکه مرشدان
افخم او در تصانیف خود آورده اند چون مجتهد جالسی در کتاب فواید الصفیه
و مواعظ حسنه ترجمه آن بفارسی نموده نظر بعموم فائده سوادش برمی آرم و این

حکایت بروایت حضرت عقیل است که بتقریب ذکر فضایل مرتضوی روبروی معاویه
بن ابی سفیان نقل کردند که روزی مهمانی بپیش حضرت امام حسین نازل گردید پس امام حسین
درهمی قرض گرفته نانی خرید و نان خورش نداشت که نان را با آن حاضر سازد و در آن
روزها چند مشکهای عسل از طرف یمن بخدمت حضرت امیر رسیده بود پس امام حسین بقنبر
خادم فرمودند که دهن مشکی از مشکها را بگشاید چون گشود حضرت بقدر یک رطل از آن
مشک عسل گرفتند و بمهمان خورانیدند پس چون امیر علیه السلام خواست که مشکها را میانه
مستحقین آن قسمت نماید از قنبر پرسید که کسی دهن این مشکها گشوده قنبر عرض کرد که
یا امیرالمومنین و سرگذشت را نقل نمود چون حضرت امیر حرف او را شنیدند در غضب
شدند فرمودند که حسین را حاضر سازید چون حضرت امام حسین حاضر شد حضرت
امیر دره برداشت امام حسین گفت بحق عمی جعفر یعنی بحق حرمت عم من از تنبیه من
درگذر و عادت حضرت امیرالمومنین بود که هرگاه کسی بحق جعفر میگفت پس غضب آنحضرت
تسکین می یافت پس حضرت امیر فرمودند ما حملک اذ اخذت منه قبل القسمة چه چیز
باعث شد ترا که قبل از قسمت آن بآن متصرف شدی امام حسین عرض نمود که حق ما در آن است
چون قسمت میشد من بقدر یک رطل از حصه خود داخل میکردم حضرت امیر فرمودند که
پدر تو فدای تو باد که ترا نمیرسد که تو از آن منتفع شوی پیش از آنکه مسلمانان منتفع شوند
آگاه باش که اگر نمی بود که من دیده بودم که دندانهای ترا پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم می بوسید هر آینه من ترا درین وقت میزدم بعد از آن حضرت امیر خود درهمی
که درگره ردای خود بسته بود بقنبر دادند و فرمودند که قسم اول عسل از بازار خریده
بیار چون آورد عقیل قسم خورد و میگوید که گویا من می بینم که از دو دست مبارک مشک
را حضرت امیر گرفته اند و قنبر عسل را در آن داخل میکند بعد از آن حضرت امیر علیه السلام
دهن مشک را می بست و میگریست و میفرمودند اللهم اغفر للحسین فانه لم یعلم خداوندا
از تقصیر حسین درگذر که او ندانسته این کار کرده انتهی ملخصا گویا قلیلی
اندک خورد و داخل در شبهات امثال این حدیث که در کتب رفته از الوف بدر کند

چنانچه بر بصیر محقق نیست بکار برد و علم ما کان و ما یکون ایمه و حال عصمت ایشان و تنقیح
مسایل فقهی برا صول رافضه و ترهات ولاف و گزاف غالیان و بداندیشان در تا
و انواع تعزیات را اگر نظر بتیم هم برای خواص کافیست که پاره علم دارند چه جای که شواره
عرش رب المشرقین بخیال آرد و به بیند که هر یکی از رواقض فرو شدن آتش غیظ را
بمجرد شنیدن نام حضرت جعفر طیار در هر مقام از فضایل و مناقب می شمارد و در
واقف بودن فاروق عند کتاب الله همت بر طعن و تشنیع میگمارد و اگر نه مقام تطفلی
مجلس [illegible] این مباحث را بمویدات بیشمار تفصیلی میدادم و پیش علمای رفضه بطریق
از [illegible] الزامی نهادم ولیکن العاقل یکفیه الاشاره والغافل لا یجدیه الف العباره
الغرض بر اصول اهل حق کما اشرنا فی صدر البحث هیچ غباری در معنی حدیث مبحوث
عنه یعنی حدیث سعیت نیست و انفکاک حق بجهت امور مسطوره لازم نمی آید چون در خلافت
جناب مرتضوی حروب بغاة پیش آمد و بامتداد کشید ارشاد این قسم مضامین بر موقع
خویش می نماید تا مردم سوء ظن هم نرسانند و بدانند که حق با جناب مرتضوی است
نه معاویه بن ابی سفیان و دیگر بنی امیه باغی **وایضا** نظر بورود این حدیث در
حق عمار بن یاسر که در کتاب منهج المقال هم مرویست بر اصول امامیه میتوان گفت که
در وقتیکه عمار تردد بامامت جناب امیر هم رسانید و سر هم تراشید و دست از رفاقت
باز داشت چنانچه از بحار و منهج المقال دریافت میشود و حال آنکه تخلف از جناب علوی
و مخالفت آنجناب و بودن شخص مصداق حاص حقیقه کمتر از فسق نیست و الا اصل
الاصول امامیه مقلوع میشود کما لا یخفی و از کتاب اقدم یعنی نسخه سلیم بخوبی منکشف
میشود که او از خاذلین جناب امیر المومنین بود و نکث بر نکث نمود تا آنکه مورد لعن آنجناب
گردید کما سیجئ ان شاء الله تعالی حق از عمار جدا شده باشد و حال آنکه زبان امامیه بر
تفسیق او دران وقت جاری نمیشود پس اگر تخلف از جناب مرتضوی کرم الله وجهه
که حالش مفصلا دانستی بهر حال مستلزم بطلان خلافت صدیق باشد لازم آید بطلان
امامت مرتضوی بجهت تخلف عمار بعین هذا الدلیل و اللازم باطل فالملزوم مثله

مِن بعد باید دانست که مجتهد بی سواد بتقلید جامعین بیاض درین مقام حاشیه نوشته
عبارتها هذه مخفی نماند که اختیار لفظ خالفه درین مقام که مقام ذکر اسامی تارکین بیعت و
منکرین خلافت صدیق است ایمای لطیف دارد بطرف روایتیکه ابن اثیر در نهایه آورده
حیث قال و فی حدیث ابی بکر جاءه اعرابی فقال له انت خلیفة رسول الله فقال لا فقال
فما انت قال انا الخالفة بعده الخالفة من یقوم مقام الذاهب و یسد مسده والهاء
فیه للمبالغة وجمعه الخوالف علی معنی التذکیر لا علی اللفظ فاما الخالفة فهو الذی لا غنی
عنده ولا خیر فیه وکذا الخالف وقیل هو کثیر الخلاف وهو من المخالفة بالفتح و انما قال ذلک
تواضعا وهضما لنفسه حین قال له یا خلیفة رسول الله انتهی کلامه ازین روایت ظاهر
میشود که حضرت صدیق نیز بسبب کمال صدق و اعتراف از خلافت خود انکار صریح
میفرمودند تمام شد حاشیه مذکور **اقول** مجتهد بغایت [illegible]
و تطبیق مختلفات نظری ندارد صاحب استیعاب باسناد خود از ابن ابی ملیکه آورده
که مردی صدیق را گفت ای خلیفة الله فرمود من خلیفة الله نیستم ولیکن خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله وسلم و بدان راضیم والحمد لله که ترجیح برای این روایت حاصل است زیراکه
مسند است و روایت نهایه بلا سند و خود عسقلانی و غیر او تصریح کرده اند که احادیث
نهایه اعتبار را نشاید مادامیکه سند معتمد نیابد مع ذلک کتب فریقین بدان ناطق است
که مهاجرین و انصار صدیق را خلیفه رسول الله میگفتند اگر او انکار [illegible] اصرار بر
مخالفتش می ورزیدند الغرض اگر قصه یکی است روایت نهایه قابل ذکر نماند و اگر متعدد
است ناگزیر بر تواضع محمول است چنانچه صاحب نهایه گفته [illegible] دفع این احتمال
دست و پا گم کرده و از مناظره بر اصل [illegible] خواهی
دید و رکاکت کلام مجتهد بدان فراست خواهی [illegible] **قوله** و از انجمله
است الخ **اقول** [illegible]
[illegible]
[illegible]

درجهلات افگندند این قسم کلمات در مبدای خلافت صدیقی فرموده باشد و اقوال
و افعال بزاران از انبیای کرام در وقت طفولیت نزد ما حجت نیست تا بانمه چه رسد که
بعد از انکه مصداق حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة شدند نیز معصوم نبوده اند
پس بعدم اهلیت حضرت صدیق از کجا لازم آمد اما بر مذهب و روایات شیعه پس جوابش
زیاده تر آسانست چه در علل شیخ الشیخ خود حل این اشکال آنجناب مشکل کشا مرویست
تفصیل این اجمال آنکه محدث مذکور در باب العلة التی من اجلها دفنت فاطمة
باللیل و لم تدفن بالنهار از علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران
نخعی از حسین بن یزید از حسن بن علی از ابن ابی حمزه از پدر خودش از امام صادق در
اثنای حدیث طویلی که چند ورق نبشته است و دلالت بران دارد که بعد از اخذ فدک
و غصب جناب سیده ابو بکر صدیق در استرضای آنجناب بغایت قصوی کوشید و
آخر همراه فاروق باجازت حضرت امیر در خانه هدایت کاشانه داخل شد و فیما بین
مکالمه طویل و عریض رو داد و ابو بکر صدیق هیچ دقیقه فروتنی باقی نگذاشت در رفع
بر کردن راوی که جناب فاطمه زهرا راضی نشد روایت میکند فلما اصبح ابو بکر و عمر
عادیت لفاطمة فلقیا رجلا من قریش فقالا له من این اقبلت قال عزیت علیا لفاطمة قالا و قد
ماتت قال نعم و دفنت فی جوف اللیل فجزعا جزعا شدیدا ثم اقبلا الی علی فلقیاه و قالا و الله
ما ترکت شیئا من غوائلنا و مساتنا و ما هذا الا شیء فی صدرک علینا هل هذا الا کما غسلت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوننا و لم تدخلنا معک و کما علمت ابنک ان یصیح
بابی بکر ان انزل عن منبر ابی فقال لهما علی علیه السلام اتصدقانی ان حلفت لکما قالا نعم
فحلف فادخلهما علی المسجد فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد اوصانی
و تقدم الی انه لا یطلع علی عورته احد الا ابن عمه فکنت اغسله و الملائکة تقلبه و الفضل
بن العباس یناولنی الماء و هو مربوط العینین بالخرقة و لقد اردت ان انزع القمیص فصاح
بی صائح من البیت سمعت و لم ار الصورة لا تنزع قمیص رسول الله و لقد سمعت الصوت
یکرر علی فادخلت یدی من بین القمیص فغسلته ثم قدم الی الکفن فکفنته ثم نزعت القمیص

بعد ما گفته و اما الحسن ابنی فقد تعلمان و یعلم اهل المدینه انه یتخطی الصفوف حتی یاتی النبی
صلی الله علیه و آله و هو ساجد فیرکب ظهره فیقوم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و یده علی ظهر
الحسن و الاخری علی رکبته حتی تتم الصلوة قالا نعم قد علمنا ذلک قال تعلمان و یعلم اهل المدینة
ان الحسن کان یسعی الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و یرکب رقبته و یدلی الحسن رجلیه علی
صدر النبی صلی الله علیه و آله و سلم حتی یری بریق خلخالیه من اقصی المسجد و النبی صلعم یخطب و لا
یزال علی رقبته حتی یفرغ صلی الله علیه و آله و سلم من الخطبة و الحسن علی رقبته فلما رای الصبی
علی منبر ابیه غیره شق علیه ذلک و الله ما امرته بذلک و لا فعله عن امری انتهی بقدر الحاجة
محصل معنی این عبارت چنانکه مبینی آنکه چون شیخین رضی الله عنهما فردای صبح آنروز که
در استرضای فاطمی اعتذار را از حد گذرانیده قصد عیادت آنجناب کردند قضا را در اثنای
راه با شخصی در خوردند و گفتند از کجا می آئی گفت بتعزیت جناب سیده نزد علی کرم الله وجهه
رفته بودم گفتند فاطمه زهرا اگر چنان که زان را پدرود کرد گفت بلی بلکه او را هم در میانه شب
دفن کردند پس شیخین گریه و زاری آغاز نهادند و جزع و فزع شروع کردند و نزد جناب
مرتضوی رفته شکایت نمودند که در قلب تو غباری از جانب ما راه یافته که بر جنازه فاطمه ما را
طلب نکردی و رسول خدا را بدون حضور ما غسل دادی و چون وقت صبح ابوبکر بر منبر آمد
بفرزند خویش یعنی حسن مجتبی تعلیم کردی که گفت فرود آ از منبر پدر من حضرت امیر گفت اگر
قسم شرعی خورم تصدیق من میکنید گفتند بلی پس قسم خورد و در مسجد نبوی شیخین را همراه
آورد و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت نموده بود که بر ستر مکاه من
جز تو کسی اطلاع نیابد پس من غسل میدادم و ملائکه بدن مبارک را از پهلو به پهلو میکردانید
و فضل بن عباس که عصابه بر چشم او بسته بودند آب میداد و خواسته بودم که قمیص
مبارک را جدا کنم ناگاه شخصی باواز بلند بتکرار تمام گفت قمیص را جدا مکن و من او را ندیدم
که بود پس با قمیص غسل دادم و بعد از تکفین قمیص را از جسم شریف بر کشیدم پس چنانکه دیگران را
در وقت غسل طلب نکردم همچنان شما را اما قول حسن پس تنها بلکه تمامی اهل مدینه نیک میدانند
که او در [illegible] در گذشته بپشت آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم

سوار میشد و همچنان حال او بود وقت خطبه هرگاه این طفل ابوبکر را بر منبر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دید بروی گران آمد چنانکه معمول اطفال است بگریه بابی الّهی کرمن
اورا باین قول امر نکرده بودم و نه او آنچه کرد بامر من کرد انتهی حالیا اگر مدعی
اجتهاد و مزید ولای اهلبیت امجاد قسم شهسوار میدان لا فتی و مورد سوره هل اتی
راست دانند مدعای ما بحدیث مرتضوی کرم الله وجهه تمام است و اگر بتأسی قدمای خود
از تابعین عبد الله بن سبا و شیطان الطاق بحیا دروغ بندارد اهل حق را اکبروها
گزاف دوستی زنند و قبای ناصبیت در بر کنند کلامی نیست عنقریب سیاد افواه گوسته
و ملائکه عذاب غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون با این اعداء دین و کوحک ابدال الکفره و منافقین مساها میشوند دیگر
ائمه اثنین وجوه و ادبار ایشان را امیر شد قال الله تبارک و تعالی فکیف اذا توفتهم
الملئکة یضربون وجوههم و ادبارهم ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط
الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم ام حسب الذین فی قلوبهم
مرض ان لن یخرج الله اضغانهم و اگر بمقتضای اصل اصول
خود و مدلول آیت کریمه و لتعرفنهم فی لحن القول بر زبان آرند که ما را از
حدیث مرتضوی و فهمهای شرعی اجتناب کاری نیست نشان دهید که اقوال
علمای شیعه در کدام کتاب دلالت برین دارد که افعال و اقوال ائمه در وقت طفلی
حجت نیست گوئیم که بر تقدیر حجیت بر قول و فعل ایشان در سن صبا و عدم صدور
مقتضای طفولیت مطلقا و دعوی مطالعه لوح محفوظ در هر زمان برای ائمه هدی اکابر
علمای شیعه مثل صاحب کشف الغمه چرا میگویند آنچه دلالت بران میکند که در طفولیت
و جوانی ائمه فرق بسیار است نه بینی که بعد از نقل روایت شیخ مفید که جناب سید
المرسلین واقعه کربلا را بجناب امام حسین ذکر نمود صاحب کتاب مزبور مثل
زنان رقیق القلب استبعاد می نماید و میگوید که چگونه دل جناب سرور عالم یاری
داد که این خبر جانگداز جگرسوز را روبروی حسین با وجود کوچکی او بیان فرماید

وسیجیئ تفصیله ان شاء الله تعالی همچنین در روایات دیگر که یکی از آن اینست که چون جناب
مرتضوی از واقعهٔ خندق بعد از کشتن عمرو عبدود برگردید شمشیر خود را بحسن مجتبی
عنایت فرمود و گفت که بفاطمهٔ زهرا بده و بگو که شمشیر را از خون آن ناپاک صاف
کن بعد از شستن و شوی ذوالفقار را نزد حضرت امیر برگردانید فرمود که اگر فاطمه
می‌شست یک نقطه از خون آن کافر فاجر چرا باقی میماند امام حسن عرضکرد که ای
پدر بزرگوار مادر من شمشیر را شسته است فرمود که این نقطهٔ خون از بهر چیست جناب
سید المرسلین ارشاد کرد که این امر را خود از ذوالفقار بپرس آنگاه ذوالفقار
بمجرد تحریک بسخن درآمد و گفت در شستن فاطمه هیچ شکی نیست دیگر بحکم ایزد جهان
آفرین یک قطره خون عمرو را آشامیدم تا نشانی باقی ماند و ملائکهٔ آسمان و زمین هر وقت
که ذوالفقار را از نیام برکشی بعد از دیدنش صلوات بر تو فرستند انتهی بالجمله
جماعتی استغراب درین حکایات دارند که طفل دو ساله چگونه تحمل این امور و بیان
تواند کرد چنانچه بعد استقراء کتب امامیه مخفی نخواهد بود و برخی بر صور خیالیهٔ خویش
فرود می‌آرند و میگویند که از ائمهٔ معصومین این امور بعید نمی‌نماید چنانچه صاحب
بحار گفته مع ذلک قبل ازین تفصیل تمام گذشت. که و الا فمنها طلب در کتاب
آئینه حق‌نما بمقتضای مثل مشهور الکذوب قد یصدق خبر باختلاف اکابر طائفه
خویش داده و گفته که در عصمت ائمه از ابتدای عمر قیل و قال است پس دعوی اجماع
طائفه به جهت جمیع افعال و اقوال ائمهٔ اثنا عشر عموما شتطرق نمیتواند شد و کسانیکه
از طائفهٔ امامیه در جواب استبعادات مرقوم الصدر مثل ذکر قصهٔ کربلا و بروی امام
مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده‌اند ظاهر از دانها علم ائمه از اول ولادت تا هنگام
رحلت مساوی میباشد چنانچه معز الدین اردستانی در کتاب امامت و باقر مجلسی
و امثال ایشان در تصانیف خود بروایات مفتریات برین مدعا استدلال نمایند
کما لا یخفی و سخافت این اعتقاد بالاف و گزاف بر اهل انصاف چنان نیست
که حاجت به بیان داشته باشد چه همین وقت از روایت صدوق معلوم شد که امام

الائمه را مسئله غسل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معلوم نبود تا آنکه از کسی صحیحه تعلیم کردند
و مسئله شرعی آموختند اگر علم این بزرگان در خردی و بزرگی بر یک منوال باشد معلوم
نیست که در توجیهات حرکات امام حسن و امام حسین خصوصا نسبت بجد امجد خویشان
چه پیچ خواهند کرد و شتر گربه خواهند آورد که قطع نظر از اقتدا در نماز بر سر و دوش مبارک
بشهادت مرتضوی کما عرفت آنها در عین نماز سوار میشدند و حرکات را که نسبت
بمرکوب بعمل می آوردند و دامن مقدس در عین خطبه میکشیدند و تا آخر حیات آنجناب
این معامله بود چنانچه تقریر جناب امیر و عذرخواهی ایشان دلالت بران دارد بر اصول اهل
حق و جمیع [illegible] شیعه که از حال شان ابائی رفته در همه مقامات امری سهل است و بنابر
جناب حسنین موجب افتی رو بروایت مجعوله و اصول موضوعه طائفه امامیه بے اذا نیهما
دلی ادبهما از کجا بکجا میرسد و سر از صغیره و کبیره باکبر الکبائر معاذ الله میکشد و بر اعتقاد
این فرقه چه دلیل بحضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم که بنابر حرارت دینی یکبار در
مدت العمر خلیفه ثانی را اتفاق افتاد تا بر جنازه منافقی نماز نگذارند نسبت حسن مجتبی
و در دوش برگزیده شهید کربلا باشد پس سرزنش و طعن شیعه خصوصا مخاطب با مروت
و حیا بلکه فاضل جلبی در رساله ضیغمیه از هم می باشد سلمنا که اهل حق بعضی از
افعال حسنین را در خردی بر خوارق عادات حمل کرده اند لیکن این معنی مستلزم آن
نیست که جمیع افعال و اقوال این بزرگان در حالت صباحت باشد تا دعوی اهل
خرافت به ثبوت رسد و بنیاد خلافت خلیفه اول متزلزل گردد و کیف که از جناب
مرتضی بنص صریح مروی باشد که هرگز بتعلیم و رضای این امر مذکور از حسن مجتبی صدور
و هرگاه بر انچه مذکور شد اطلاع یافتی و دقایق این امور را بشکافتی بر تو واضح
شد که این جوابها بر تقدیر صحت صدور این الفاظ از امام حسین در مبدای خلافت
فاروق نیز جاریست فرق اینست که صغر امام حسین وقت تخطیه فاروق بزعم مجتهد
باتفاق فریقین ثابت است بخلاف تخطیه امام حسین در باره حسن مجتبی که در آن وقت
بکمال جوانی رسیده بودند و کلمه انا لله نحو انتهی اه موافق اصول شیعه بر زبان آوردند

بلکه حمل این حرکت بر صغر امام حسین بطریق اولی جاری تواند شد زیرا که بعضی از نواصب
که قلوب ایشان بر تصدیق ایمان جناب امیر قرار نمیگیرد چون دیدند که اگر امر نزول را بر مقتضای
طفولیت حمل نکنیم در حکایت امام حسن ترک تقیه و ترک دین و ایمان و مخالفت جناب
مرتضوی لازم می آید راهی دیگر مسلوک داشتند و گفتند که تا زندگی جناب سیده و حیات
امیر المؤمنین بروایت محمد بن اسمعیل بخاری برقرار بود پس اعتراض ترک تقیه بر امام حسن
ظاهر السقوط است انتهی و ازین کلام صاف پیداست بلکه اظهر من الشمس که چون مانع
تقیه در خلافت فاروق مرتفع و مقتضیاتش از هر جانب بزعم امامیه محقق پس اعتراضیکه
از امام حسن بر خیالش مدفوع است بلا ریب باعتراف او بر جناب امام حسین هم متوجه ا
و شیعه را غیر اینکه بر مقتضای سن حمل کنند علاجی نیست زیرا که اعطاء کتاب مختوم و فک
خاتم برای هر معصوم بر وقت معلوم است نه قبل از ان چنانچه از کافی هویداست لاجرم
بنا بر تقدم این بعض نواصب جواب را در حکایت امام حسین یا حسن وجوه جاریست
آمدیم بر بیان سخافت این نواصب پس میپرسیم که وجه ترک تقیه امام حسن بر اصول کدام
فرقه است که بروایت اهل سنت که مجملش عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی تمسک
نموده این تقریر وقتی مفید می افتاد که اعتراض ترک تقیه برای الزام شیعه بر صدور خیالیه
ایشان می بود پس این هفوات دال بر انست که هنوز این نواصب اصل مدعای متکلمین
اهلسنت را هم نفهمیده اند و بر هر صغیر و کبیر عیانست که بر مفتریات قوم مورد ملام
و لوم اکثر سوانح عظیمه که واقع شد بر جناب فاطمه و اولاد امجادش واقع شد سوختن
خانه و سقط محسن و شکستن پهلوهای آن معصومه بضرب تازیانه ها و دریدن سند معافی
فدک الی غیر ذلک که بتصریح محققین امامیه بتواتر رسیده آیا بعد رحلت فاطمه زهرا بود
بارخدایا مگر بر اصول نواصب اینهمه که مذکور شد با قصه نکاح خویش بردار از غضب ام
کلثوم تعظیم و تکریم امیر المؤمنین باشد و لیکن هرگاه اینهمه از تعظیم است باری معلوم است
که تذلیل و تحقیر بر اصول دشمنان اهل بیت چه خواهد بود و متوهم نشود که این قال
و قیل از قسم امور فرضیه باشند و واقعیه نفس الامریه زیرا که فاضل اخباری برادر مسکو رجواب

ایضاح جاییکه از عدم تقیه جناب امام حسین وقت یزید و تقیه حضرت امیر در وقت خلفا
اعذار بارده مرتب نموده باقتدای قدمای خود بامثال این امور لب کشوده بلکه دعوی
اتفاق فریقین بران نقل فرموده اگر باور نباید اینک عبارتش بشنو میگوید که
بعد حالی ضمیر عالی میکنم که هرچند اینمقام مقام کلام از غیر امامت و تحاشی دیگر است
لیکن از آنکه درین رساله کرات و مرات در لباسهای رنگارنگ مذکور شده مقصود
اینکه مبادا اعراض این هیچمدان از جوابش در ظرف مخیله ملازان گنجایش یابد
لهذا ارشاد میدارد که وجوب تقیه نزد امامیه مسلم لیکن کلیه ما من عام الا وقد خص والی
صافیه اذهان ذاکیه نیز مبرهن و اگر بانصاف تامل فرمایند واضح است که بنای عملی
مزعوم الامامیه از خلفای ثلثه راشدین که نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه
سلام الله علیها نقض عهد و نکث بیعت غدیر و غصب فدک و دیگر چند اعمال
اما با این همه باز در ظاهر طریقه معاشرت اینها با اهل بیت علیهم السلام همین اعزاز
و اکرام باتفاق فریقین بود و اجرای شعائر اسلام را بجز انقال مسدود که در کتب کلامیه
و سیره موجود و منشای طعن و قدح درشان ایشان است بالمره نزد امامیه نیز از میان
برداشته بودند و پاس شرع متین را نصب العین خاطر خودها ساخته بودند الی آخر
ما قال نعوذ بالله از مذهب اعدای اهلبیت طاهرین که باوصف ذکر امور مسطوره در
مطاعن خلفا و دعوی استفاضه و شهرت واقعات مذکوره باز روبروی اهلسنت
با فتح و تمام میگویند که طریقه خلفا اعزاز و اکرام اهل بیت بود فاعتبروا یا اولی الابصار
و اگر مراد آنست که سوای این مصائب و دواهی تعظیم اهلبیت نبوی میکردند پس
طرفه تر از همه خرافات و ترهات است که اهلبیت شخصی را لگد زنند و خانه او را بسوزند و
پهلوی دخترش بشکنند و بتهمت زنا معاذ الله کما فی علل شیخ مشائخهم متهم سازند و خود
آن بزرگ را برسوائی تمام بعد از آنکه رسنی در گلویش بسته باشند بر سر بازار کشند
و دخترش را غصب نمایند و چند کس را بر قتل او برغلانند و اصحاب او را در هر زمان
ذلیل و خوار گردانند چنانچه در رسالات و مختصرات ایشان مبسوط است باز معنی تعظیم

باقی باشد اللهم اهد قومی فانهم جاهلون و من الحق کارهون و عن الصراط ناکبون بالجمله
وجه ترک تقیه امام حسن که بعضی از نواصب ترتیب داده بودند هرگز با اصول فریقین
انطباق نمی یابد من بعد مسطور نماند که در جواب این طعن بعضی از علما در صحت
روایت گفتگو کرده اند چنانچه از شروح تجرید مثل شرح ملا علی قوشجی و غیره
بظهور می انجامد و بعضی از علمای اعلام که درین باب حرف زنند به بیان ابطال
تقریب امامیه پرداخته اند چنانچه حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه را اتفاق افتاد
و این معنی مستلزم صحت روایت نیست و نه ذمه امامیه را از اثبات صحت آن فارغ کرده
چه محتمل است که جواب این بزرگان بر تقدیر تسلیم باشد باقی ماند آنکه دارقطنی این قصه را آورده
لیکن بر محدثین عیانست که مجرد روایتش هرگز مستلزم صحت نیست چه جای روایت
ابن ابی الحدید که اعتزال و تشیع را باهم آمیخته و بعد از اثبات صحت اینهم بر ذمه امامیه
است که استفاضه حدیث مذکور بلکه تواتر آن را چنانکه در مطاعن خلفا دعوی میکنند ثابت
نمایند عبارت مجتهد جالسی در صوارم چون بغور دیده شود که درین امور نص قطعی است
باید و آن اینست که دانستی که امامیه هرگاه به سیاق احتجاج مینمایند بر قبایح اعمال و
خصال اصحاب ثلثه احتجاج نمیکنند مگر بانچه متفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات
و متواترات است الی آخر با طرفه آنکه در اکثری از روایات کافی که جامع آن
آنست کتاب مذکور را بعینه بعین الصحت میدانند مانند مجتهد کربلائی در حاشیه کتب اصول
قدح میکنند و تلقی با ازین کتاب صحیح نمیدانند و از اهل سنت درباره مولفات دارقطنی
که بالاتفاق مانند صحیحین نیست چشم آن دارند که تمامی احادیث آنرا صحیح پندارند بالجمله
بعد ازین همه امور که شنیدی ممکن نیست که امامیه بدلیلی عقلی یا نقلی حجیت جمیع افعال
اقوال امامین را وقت طفلی ثابت کنند زیرا که اهل حق را فقط صدور قبلی از ایشان به
اطفال در جواب کافی را که جمیع افعال و اقوال شان حجت باشد لازم آید که مرضویات شان
از روایات امامیه اکثر بادی معامله را آب با مرکوب بعمل می آوردند از لکا ...
... باید زدن انسان نباشد و اینهمه تقریبات از راه تبرع است چه وقتیکه خود جناب امیر

حل این مشکل و قضای وطر از طرف اہلسنت نمودہ باشند ذمہ اہل حق نہ گران مشغول نیست
فلیتامل فی ہذا المقام فانہ قاطع لعروق جمیع الشبہات والاوہام **قولہ** واز انجملہ
است حضرت مقداد الخ **اقول** تخلف این بزرگان اگر باینمعنی است کہ در استعداد
و استحقاق ابوبکر صدیق قادح بودند فلا نسلم و عبارت شرح مقاصد کہ مخاطب باشارہ
بدان کردہ حاشا کہ براینمعنی دلالتی داشتہ باشد غایۃ ما فی الباب بر بعضی از تقاعد
انست کہ انچہ مرویست کہ فردای اول روز بیعت ابوبکر صدیق این ہمہ بزرگان کہ مانند بعضی
دیگر حاضر نشدہ بودند گرد آمدند و بعد بیعت جناب امیر بیعت کردند نزد ملا سعد الدین
تفتازانی مقام بحث و نظر است و اینمعنی ہرگز مستلزم آن نیست کہ این بزرگان قادح در
استحقاق افضل الصدیقین بودند قصارای امر آنکہ روز اول در معرکہ بیعت نبودہ اند
و ہو لا یستلزم ولا یغنی من جوع چہ قبل ازین بروایات شیعہ از جناب مرتضوی دانستی کہ
اجتماع ہمہ کس از اکابر وقت امامت شخص ضروری نباشد بخلاف امام حسین و ہر سہ عبادلہ
و غیرہم کہ صریح در خلافت یزید قدح کردند کما صرح بہ علماء الفریقین اکنون عبارت
شرح مقاصد کہ مدعی اجتہاد اشارہ بطرف آن میکند باید دید وما روی انہ لما بویع
لابی بکر و تخلف علی والزبیر والمقداد و سلمان وابوذر ارسل ابوبکر من الغد الی علی
رضی اللہ عنہ فاتاہ مع اصحابہ فقال ما خلفک یا علی عن امر الناس فقال عظم المصیبۃ و
رایتکم استغنیتم برایکم فاعتذر الیہ ابوبکر ثم اشرف علی الناس فقال ہذا علی ابن ابیطالب
لا بیعۃ فی عنقہ و ہو بالخیار فی امرہ و انتم بالخیار فی بیعتکم ایای فان رایتم لہا غیری فانا اول
من بایعہ فقال علی لا نری احدا غیرک فبایعہ ہو و سائر المتخلفین **بیشتر** بدانکہ
نسخ شرح مقاصد درینمقام مختلف افتادہ در بعضی ہمین الفاظ واقع است و در
بعضی دیگر بجای وما روی فما روی بفای تفریع مسطور است و در ہمہ عبارت بعد
لفظ و سائر المتخلفین لفظ محل نظر نکردہ باحدی از دلالات بر دعوی مزبور کہ
ابوذر و سلمان و مقداد و دیگر صحابہ قادح در استحقاق صدیق بودند دلالتی ندارد و وقت
تحریر این اوراق درین فکر بودم کہ خدا چنین کنیم اعتساف طبیعت آنجناب خواہند

که دعوی اختلاف نسخ من تلقاء النفس بوقوع آمده سبیلی برای الزام ایشان مفتوح شود
که ناگاه بعنایت ایزدی بر بعضی از اوراق عماد فاضل جالسی نظر افتاد و معلوم شد که
در مطالعه او همین نسخه بود که از رقای تفریع و لفظ محل نظر عینه واثری دران نیست و
بر ظاهر است که اگر در نسخه او چنین می بود ذکر آنرا از معنای غیر مترقبه بجا لهٔ خود می شمرد
مع ذلک مستلزم تحریف او خواهد بود که بجای فماروی ماروی بدون تحصیل
معنی نقل کرده و خبر مبتدا را یعنی لفظ محل نظر از اخیر ساقط کرده و این را مقلدین او هم
تجویز نتوانند کرد تا بفرزندانش چه رسد و منشای این اختلاف خاص نزد احقر الناس
همان مکاند است که اکابر امامیه از مقتدای خویش یعنی ابن سبای لعین یاد گرفته اند
و سرآمد متاخرین ایشان جامع بیاض علی ابراهیم خانست که در دار الخلافت شاهجهان
آباد هم از مکیدت خویش دست بر نمیداشت بلکه مجلدات کتب اهلسنت را بخط دلفریب
می نویسانید و بکمال زینت و ترتیب می آراست و بقیمت بسیار میفروخت و چون او را مرتبه
او خلی و ... در لاهور و کشمیر بعهده صوبه داری دست داد هزاران کتاب از مذهب
اهلسنت خرید و انتساخ نمود و بسیاری از علما را برین کار برانگیخت و چه تحریفات که بروز
کار نیاورد تا بود کارش همین تلبیس و تحریف بود و ازینجاست که جامعین در مجلد اول
بیاض مذکور در خصوص اینمقام برای فریب عوام اهتمام تمام نموده حاشیه نوشته اند
محصولش آنکه در نسخه مفتی لاهور که نامش محمد مکرم است و هم در نسخه ملا عنایة الله کشمیری
همین الفاظ در کتاب شرح مقاصد برآمد که بحث و نظر دران وارد است انتهی و بعضی
از امور که متعلق با قبل عبارت منقوله از شرح مقاصد علامه تفتازانی دارد بعد ازین جای
مذکور خواهد شد که محی طلب درانجا آن عبارت را برای تایید هوا هوس نفسانیه خویش نقل
خواهد کرد انشاء الله تعالی باز باید دانست که جدل و جدال و بث فضایح و قبایح
خلیفه اول را باین بزرگان نسبت کردن باعتراف سید مرتضی در شافی و صاحب مجالس
و غیر ایشان از مروایت قوم است پس اهل حق الزام باین مزخرفات نمیخورند و اگر از ینهم در
گذریم آنهمه مناقشات با مثل همایر است که مدعی سست و گواه چست کما لایخفی علی من تتبع

الکتاب مذکور او طالع المجلد الثامن من البحار من المقام المسطور و حکم بوجوب تقیه در صورت ظن ضرر منافی آن حکایت است و هر کاه اقوال امامیه بعد استقرا و تصفح دلالت بران دارد که چند تعداد هر کز این بزرکان نزد جناب امیر با وصف مواعید حسنی حاضر نکردیدند لیس فقط ایشان در مجامع اعوان و انصار صدیق معدودین بیعت شیر خدا و دست از حقهای خویش برداشتن و دادن نصرت اهل بیت دادن مشغول نشود و ایضا این حجت را لازم آن بود که در وقت قضای مداین و حکومت وطن شیعه یعنی کوفه بعد جمع مال و منال از خلفاء راشدین سر بالی کرده بدستکیری حضرت امیر که بجهة فقدان اعوان و انصار علی ما فی بعض روایاتهم دست از حقوق خویش برداشته دوران طوفان احداث ولی تیری مبتلا کردیده بود می پرداختند زهی دعوای اتباع اهلبیت و خلوص تشیع برای این مردم که ساقی کوثر و مالک سلسبیل با تمامی فرزندان جلیل و اهلبیت بسبط جبر عمل السبب غصب حقوق خصوصا مسالی فدک بکمال ضیق و عسر بسر کشتند چنانچه کتاب ارشاد دیلمی بران کواهست و از دست خلفا معاذ الله ذائقه انواع مصایب چشیدند و این حضرات لطبیب قلوب برای حکومت مداین و کوفه و بصره رخت اقامت کشند ایا این مضمون هم بکوش حق نیوش ایشان نرسیده بود که **بیت** دوست آن باشد که کیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی علم الهدای امامیه در شافی میکوید و مخاطب اجتهاد مآب ترجمه آن در مجلد هفتم از بحار الانوار هم می نماید که اگر کویند که سلمان والی مداین از جانب عمر بود اکر راضی بخلافتش نمیشود چرا از طرف او متولی حکومت آنجا میشد کوئیم اینهم محمول بر تقیه بود و امر یکه باعث بر بیعت ظاهریه و اظهار رضا شده باشد بود همان امر باعث قبول تولیت از جانب آن متغلب کشته بود اگر کویند در قبول حکومت و ولایت تقیه را چه مصرف است کوئیم جایز است که عمر او را بتکلیف قبول حکومت برای امتحان کرده باشد که آیا قبول میکند یا نه اکر قبول نکند و عدول نماید خلاف و عداوت سلمان اثابت و مسجل سازد و در صدد آزارش بر آید پس باین خوف متولی مداین شده باشد و همچنین است حالی تولی عمار کوفه را الی آخر الهذیان حضار اندک **انصاف نمایند**

که چه حرف بی مغز است که بعلت تکیه ازین بانیان تشیع سر میزند اینهمه طول مکث
بلکه مرور دهور کما یظهر من حیات القلوب برای امتحان کی در کار میباشد خصوصا
وقتیکه در مبادی انکشاف صبح خلافت صدیق چنانکه دانی کدام دقیقه تفضیح بر
روایات مفتریات قوم ازین بزرگان نامرعی ماند پس البته خلیفه ثانی اسامی این
بزرگانرا در صدر دفتر عداوت و خلاف سجل بلکه بمهرهای اصنادید مهاجرین و انصار
مزین کرده باشد حاجتی بقبول تولیت و عدم قبول درمیان نبود و انصاف باید کرد
که از قبول حکومت استدلال بصفای قلب میتوان کرد چه جائی آنکه تشیع سلمان و
تعصب او یا تعصبها در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کالشمس فی رابعة النهار باشد
چنانچه از مفتریات قوم در بحار و حیات القلوب توده توده موجود بلکه حال ابوذر و
امثالش نیز در زمان سرور انبیا و حال هم همین بود پس دشمنانرا که تشنه خون و در پی
استیصال خلافت باشند باین عهدهای جلیله سرفراز کردن و بر بلاد عظیمه مسلط کردن
بعقل نمی آید مگر آنکه ازین راضی نباشند و هرگاه سلالة اهلبیت نبوی را بر معتقدات
فاسده طائفه بی اعتبار و امتحان شهید کردند و آتش بخانه او زدند چنانچه حضرت
مجتهد جالسی در ذو الفقار دعوی صحت آن کرده از امتحان سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و امثال ایشان و آنهم تا مدتهای دراز چه نام توان برد و از ناموس ایشان بعد
بربادی خان و مان سیدة نساء العالمیان روبروی اینها چیزی باقی نبود که نگاه داشتن
آن علت قبول احکام مذکور تواند شد نزد خرد خرده بین پرده ناموس اولین و
آخرین این قوم یعنی مقبولین ایشان همان وقت دریده شد که بمجرد وفات سرور کائنات
تخلف از اوامر مرتضوی نمودند و وقت معهود اکثر ایشان حاضر نگشتند و تمامی
مصائب اهلبیت را بچشم دیدند حتی که سعید زبیر را نیز دران وقت بحرکت نیاورد
با وصف این همه خوف و بددلی وقتیکه ناموس اینها برقرار بود چگونه در مجامع الصحابه
برای نصرت اهلبیت رفته باشند تا بلعن و طعن غاصبین خلافت بزعم امامیه چه رسد
و اگر خوف جان بود باری بعد از قبول تولیت چرا هجرت نکردند کاش دست بدامن

مرتضوی می‌آویختند و بسواری دلدل بجای میرفتند که ابو لولوی لالا یعنی بابا شجاع الدین
رفضه بدان سمت بعد قتل فاروق متوجه شد و جان بسلامت برد محو حیرتم که
درباره قبول تولیت از خلفای جور در زمان خلافت بنی امیه و عباسیه در کتب
امامیه از حضرت معصومین متواتر مرویست و قبل ازین بجهت تسمیع سامعین
و ملاحظه ناظرین جا گرفته نیز از یاد ایشان رفته بود و هرگاه تولیت مداین و بصره و کوفه
و مانند آن مبنی بر اصل الاصول شیعه یعنی تقیه بوده و آن تجویز برخلاف نص نبوی در
حق مقبولین لسانی عموما و حضرت ابوذر خصوصا باشد چنانچه از بحار و غیر آن بوضوح
می انجامد پس دعوی امر بالمعروف و نهی عن المنکر برای ایشان و توقع هدایت و همچنان
ازین بزرگان اضحوکه دیگر است که از علم الهدی طائفه مخاطب که مترجم کاشیین
این ملبسین است صدور یافته جائیکه بعد از عبارت مزبوره میگوید جائز است نزد او تولی
مناصب از قبل حاکم جابر هرگاه شخصی را مظنون باشد که با وجود تولی اقامت احکام
الهی میتواند کرد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا می تواند آورد پس این اصحاب که
که متولی حکومات شده بودند مظنون یا مقطوع نزد ایشان بوده باشد که انفاذ احکام
الهیه میتوانند کرد انتهی حضرات انصاف باید کرد که شخصی که در قبول حکومت هم تقیه
کند و بعد از تسلط بر بلاد و فسحه بند خوف را از پای خاطر خود برندارد و تجربت را هم
گاهی یاد ننماید امر بالمعروف و نهی عن المنکر که بنیاد آن بر اظهار مذهب الحق است چه توان
کرد و بمردم تواند گفت که امامت منحصر بذات امیرالمؤمنین است و خلفا که بار ابا ینا
آرزوهای دلی رسانیده اند یا طریق امتحان نورد دیده منافقین و مناصبین اند چگونه
که مقبولین لسانی امامیه هم اعتقاد نیک و حسن ظن درباره شیخین و غیرهما بهم رسانیده
باشند که بنیاد تقیه را امیکنند چنانچه محقق جیلانی در فتح السبل کلامی طویل از نقیب
ابوجعفر یحیی بکمال ستایش نقل میکنند و بران مبالغه می نماید که مقام حاجت اینست
سبب دیگر در تقویت حسن ظن مردم بمعتقدین بیعت آنست که انها نفوس خود را از
[illegible] باز داشتند و شیوه زهد و رد دنیا پیش گرفتند و رغبت بدنیا و زینت آن ترک

کردند و قناعت بقلیل و اکل خشن و لباس کرباس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال
برای ایشان حاصل و دنیا رو کرده بود و آنرا در میانه قوم قسمت میکردند و خود را بآن
اصلا آلوده نمیکردند پس دلهای مردم بایشان مایل شد و ایشانرا دوست داشتند
و ظنون مردم بایشان نیک شد و هر کس را که در باره ایشان شبهه در خاطر بود یا توقف
داشت با خود گفت که اگر ایشان بهوای النفس مخالفت نص پیغمبر کرده بودند بایست
اهل دنیا باشند ترک اموال و لذات نکنند تا خسران دنیا و آخرت هر دو برای ایشان
ثابت شود و اینها اهل عقل و رای صحیح اند چگونه خسران دنیا و عقبی هر دو را پسندیده
باشند پس فعل ایشان صحیح است و کسی را شکی در صلاح ایشان باقی نماند و اعتقاد
بولایت ایشان کردند و افعال ایشانرا پسندیدند انتهی بلفظه برین کلام که موید بروایت
و درایت است و افادات ابو جعفر بن قبه و شریف مرتضی در شافی هم تایید آن
میکنند فواید عظیم مترتب شد که اگر در صدد بیانش به بسط و تفصیل شوم رساله جداگانه
مرتب شود و از هر لفظ و معنی آن اصول و فروع مذهب شیعه بباد فنا رود و لیکن
بطور قاعده کلیه حرفی چند مینویسم و استنباط جزئیات را بر ذکای مخاطب فهیم حواله میکنیم که
هرگاه زهد و قناعت خلفا بدین درجه رسد که از زینت دنیا حظی بر ندارند و از لذایذ
اطعمه چیزی نخورند و مانند مساکین لباس خشن پوشند و در جهاد نفس که اعلای مراتب
مجاهده بنص مرتضویست کوشند و لکوک دراهم و دنانیر بفراغ خاطر و دریادلی بر
مردم قسمت کنند و حقوق شرعی را در ان نگاه دارند و خود را بآن آلوده نشوند عقل سلیم
کی باور کند که زمین محصول فدک که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت زهرا بخشیده
و وکلای انجناب از مدتها بعهده خویش منصوب باشند ابو بکر صدیق و فاروق آن همه را
یکبارگی ضبط سازند و وکیلان و عاملانرا از انجا اخراج نمایند و بخوردن آن مال ملوث
گردند چنانچه قاضی در احقاق الحق دعوی آن مینماید و هر یکی از علمای ایشان در تالیفات
خویش همین ترانه می سراید بیت مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد این حق زهرا خوردن و دین پیمبر
داشتن بهر تا بتعقل رزین و خود در بین چه رسد که از انجا ابهم معلوم شود که ظلم های

دیگر که بهزاران مراتب زیاده تر ازان بود چنانکه بارها دانستی و بعد ازین نیز خواهی دانست
از دست این بزرگان کی بوقوع آمده باشد و بعد از صدور این جور و جفا زوال یقینها ست
و ثبوت اعتقاد امامت خلفا بقلوب مقبولین لسانی امامیه که در ابتدا متخلف بودند و گمان
بد داشتند چگونه ممکن بود پس متعین شد که آنچه اکابر امامیه در باره مطاعن آن شیخان لجام مینوزند
و بی خوف بر زبان می آرند مصداق بد ایشان عظیم است و الحمد لله رب العالمین **پنجم**
سخنی دیگر بیاد آمد لله که بعد از مخالفت اهلبیت که از مقبولین امامیه مرة بعد اخری عمداً صادر
شده چنانچه قبل ازین اشعاری بآن رفته و عنقریب روایات دیگر می آید چگونه این بزرگانرا
وقت تولیت مداین و کوفه و غیرها یقین یا گمان برای نفوس خویش خواهد بود که اقامت احکام
الهی و اجرای اوامر و نواهی خواهیم کرد تا شریعت مرتضی از طرف شان گوید که مقصود آنها
رواج شریعت و دین بود قال الله تبارک و تعالی بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ
وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ و ازینجا است که بر صور خیالیه اکابر قدما و متاخرین امامیه مثل سلیم
بن قیس هلالی و باقر مجلسی کما یدل علیه افاتهما فی الکتاب المشهور و البحار در حق خلفای
راشدین این مقبولین لسانی هم در وقت موت و هم در زندگانی اقرار مجدد ثابت شود الزاماً
و مطابقة مثل خلفای ثلثه بر زعم شیعه میفرمودند از جمله آن روایات قصه ایست که دیلمی
در ارشاد آورده که برین اعترافها دلالت صریح دارد و آن اینکه حذیفه در جواب یکی
از سائلین حال خود را مع مقبولین دیگر بیان میکند ذهب الیقین و کثر المخالف و قل
الناصر لاهل الحق فقال له الفتی فهلا انتضیتم اسیافکم و وضعتموها علی رقابهم و ضربتم بها
الزائلین عن الحق قدماً قدماً حتی تموتوا او یدرک الامر الذی تحبونه من طاعة الله عز و جل
و طاعة رسوله فقال له ایها الفتی انه اخذ والله باسماعنا و ابصارنا و کرهنا الموت و زینت
الدنیا عندنا الی آخر الروایة بطولها اگر با این همه اعترافات یقین بحسن اخلاق و افعال
خویش داشته باشند مورد آیت کریمه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ
ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا خواهند بود
یار خدایا اگر مراد از نهی عن المنکر و امر بالمعروف که شریعت مرتضی برای مقبولین لسانی

دعوی نمود چنانکه بیاد نیست اخذ رواج داون مسایل فروعیه با تخصیص مزید تواب
الت باشد که علمای امامیه روایات این باب از این بزرگان با قبح ارتسام نقل میکنند
چنانچه در تصانیف شیخ المشایخ و تفسیر کاشانی است تا هم سعه زادگان از بنی آدم
و فرشتگان بوجود آیند و متمتعین بمدارج سید الشهداء و حسن مجتبی و علی مرتضی رضی
الله عنهم اجمعین رسند بل هم یزیدون علیه بعد ذلک قولا زورا و یبتغون الی ذی
العرش سبیلا سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و از نیجا عاقل بود تعجب که اقوال
علم الهدی که در شانی نخوه بیان کرده پی میبرد و هر ده فضل و بلاغت او را نزد صاحبان
کیاست میبرد الغرض حال اکابر علمای امامیه عجیب است که جای قبول تولیت را از
خلفای بنی امیه و امثالهم موجب عداوت اهلبیت میگردانند و بعضی از اصحاب را
درین باب مستحق طعن و لعن میدانند و زبان درازی و دهن دریدگی را ازین جهت
خاص از حد میگذرانند چنانچه بر ناظرین تصانیف مجلسی و هفوات کنتوری مخفی نخواهد بود
و هرگاه نوبت بذکر حال مقبولین سانی رسد گاهی قضای مداین و کوفه را بر تقیه و امتحان
حمل میکنند و زمانی امر بالمعروف و نهی عن المنکر قرار میدهند و اینهم باذهان عالیه خطور
نکند که چون آن مقبولین خود اقرار بابتداع و احداث وحی و تعامی برای نفوس خویش
میکردند و دیگران را هم بارتکاب این گناه در حق اهلبیت علیهم السلام که باعتراف
شکی بلکه این مجتهد هم در رساله حدیث الحوض کفر معنوی بود منتسب میگردانیدند این
تاویلات کجا گنجایش داشته باشد این همه گسستیدی و احاطه بران کرده
در صدد نیست که از تخلف این بزرگان و مانند ایشان قدح در استحقاق ابوبکر صدیق
رضی الله عنه قصد کرده شود و از غور و تامل اینها در افضلیت انتخاب و وقوع سقیفه
بشری بعد از وفات سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول اهل حق غض بصر نموده آید
و اگر معنی تخلف اینست که نزد ایشان خلافت امیر المؤمنین بسبب قرابت جناب سید
المرسلین یا وجه دیگر از امامت و خلافت افضل الصدیقین در بادی الرای اولی بنود
و باعث [illegible]

رجوع نموده اختلاف سابق را بائتلاف لاحق رفع کردند چنانچه بجواب بمرین وجه ۲۵ از ششم
فهو ایضاً لا یستلزم ما هو مطلوب المخالف عجب دارم از حضرت مدعین تشیع
که رجوع این بزرگان را بجانب خلفا و صرف کردن عمرها در خدمت و نصرت ایشان کما
ینبغی اثنا فی للمرتضی بجوی نمی شمارند و اعتراف مقبولین خود در انعکاس لیسیر و رفاقت شان
چنانچه در بحار الانوار مجلسی مسرود است بتاویل و تسویل می سپارند و رجوع بعضی بحضرت
امیر المؤمنین بعد حضرت ذی النورین با وجود تطرق احتمال حرص و طمع چنانچه در باب
طلحه و زبیر معتقد اند قابل اعتبار می پندارند اما اینکه اگر خلوص بجناب علوی نداشتند
چرا بدنبال معاویه مثل اولاد حضرت عباس همت نگماشتند و چگونه در رفقای مرتضوی
انسلاک داشتند پس در غرابت و طرفگی کمتر از ادله سابقه نیست چه محتمل است
که در آن وقت رفتن ایشان بسوی امیر شام و بر داشتن کس و کوی خود را از مدینه
رسول متعال یا دیگر دیار بسوی بلاد دور دست متعذر باشد یا به بعضی از وجوه انقطاع
توقع از معاویه متیقن باشد مع ذلک این تنگ ظرفان کنجشک حوصله را
امید اخذ و جر فی الجمله برفاقت مرتضوی هم باقی بود و شاید اینهم بخیال ایشان بعد
از تجربه ها رسوخ کرده باشد که هر که نقد قلیل را بنسیه کثیر از دست میدهد بسیار است که از
هر دو طرف خائب و خاسر میگردد چنانچه مثل هندیست گئی دونو جہان سے پانڈے نہ حلوا
ملا نہ ماندے الی غیر ذلک من الاحتمالات الکثیرة و این سخن که بر زبان آمد نظر بظاهر حال
ائمه بود و الا کسانیکه بر اسرار واقف باشند و شب و روز ملازمت ائمه بزعم رفضه ورزند
بر آنها کی مخفی خواهد بود که حضرات ائمه خصوصاً جناب مرتضوی را تمامی سلطنت حضرت
سلیمان حاصل است با تمامه اختیار رتق و فتق کارخانه خدائی که حضرت سلیمان و کسی
از انبیا و رسل اولوا العزم بخواب هم ندیده چنانچه از علل الشرائع صدوق اما سه پاره
ازین بیان گذشت و پاره دیگر را از روایات همین صدوق بعد ازین خواهی شنید
ان شاء الله تعالی پس تعداد این قسم بزرگان در زمره مخلصین و رجوع ایشان بجناب
امیر المؤمنین از باب خلوص گردانیدن و استیعاب هر کس از زمره اصحاب که بجناب آنحضرت

بودند کما استمرنا سابقا و اوضحنا من کتبهم نمودن و مدعی مضمرات قلوب شدن
که این بندگان تخم صداقت مرتضوی بمزرعهٔ دلهای کاشتند و نسبت بخلفای ثلثه
کدورت و عداوت میداشتند چنانچه در منهج و مجالس و مانند آن اتفاق افتاده بعید
از عقل نیست فاعتبروا یا معاشر المؤمنین **قوله** و علو مراتب اه **اقول** بعنایت
ایزدی و تائید ازلی نزد اهل حق علو مراتب ایشان فی نفسه مسلم الثبوت است کمتر کتابی
خواهی یافت که جامع باشد و از مناقب و فضایل ایشان مملو و مشحون نباشد همچنین
کتب کلامیه درباره سرپرستی اصحاب عموما چه جای ابوذر و سلمان و غیرهما حق تعالی
اهل حق را بمودت و محبت اهلبیت طاهرین و خلفای راشدین و تمامی این بزرگان
در دین راسخ دم و ثابت قدم دارد بخلاف امامیه که این چند کس را هم بعد از تقریر
مطاعن خلفای ثلثه و سب دایم خیالیه خویش ذلیل و خوار کرده از دایره حیات ابدی
یعنی اسلام و ایمان خارج و در ربقه حیات سرمدی یعنی فسق و نفاق و احداث داخل
کرده باشند **بیت** شهیدان تو بیرون از حسابند   تو هم با خود حسابی کرده باشی
قوله اذا تخلف اه **اقول** در تخلف سعد بن عباده در وقت مذکور بنده را کلامی نیست
حرف در نیست که بعد از تخلف مذکور بحضور صحابه بیعت کرد دیده باید علم الهدی امامیه در شافی
نقل کرده که جماعتی را از اهل سنت برجوع او اذعان است و طایفه گویند که بر تخلف خود
مصر بوده انتهی و روایات نسخه سلیم دلالت بر اول دارد زیرا که جا بجا از آن دریافت
میشود که حرف شاذی کالمعدوم که هرگز سعد بن عباده در آن نبود همه کس بیعت برضا کرده اند
و کسی بر تخلف مصر نبوده چنانچه اندکی مناسب مقام بعد از این مفصل نقل میشود
انشاء الله تعالی **بالجمله** اگر چشم عبرت بین کشائی و زنگ تقلید را از آئینه قلب
زدائی در دعوی او اندکی تامل نمائی خواهی دریافت که تخلف کذائی نافی بیعت
ما علینا زیرا که از آن قطعا و یقینا بثبوت میرسد که جان ناموس این بزرگ که از
تخلف هم بالاتر نهاده و اصرار بکار برد در خلافت صدیق بمعرض آفت نبود و علمای
شیعه فقط برای سخن سازی و کشیدن اهلبیت علیهم السلام بسوی مذهب خویش جور و جفا

را باین اہل صدق و صفا نسبت میدہند بیشتر محتجب نماید که فقط کتاب استیعاب
بر مناقب سعد بن عباده شهادت میدهد بلکه کتب دیگر هم گواه این مدعاست اگر
اندک استیعاب نماید و لیکن از مطالعه جلد هشتم از بحار مجلسی عیان میگردد که او از
مذبذبین بین ذلک بود و مؤید همین معنی است روایات کتب سلیم کما اشرنا آنفا و اگر
فی الجمله تصفح روایات موضوعه شیعه واقع شود بالیقین خواهی دانست که او
بوی از ایمان نداشته زیرا که مدعی امامت خودش بوده چنانچه از مرویات امام
اعظم اول و ثانی یعنی ابو جعفر طوسی و شیخ حلی که بعضی از آن در بحار مرویست بوضوح
می انجامد و هر که مدعی امامت خود غیر از ائمه اثنا عشر از بنی هاشم بلکه از بنی فاطمه باشد
بروایت کافی کلینی کافر است تکلیف که ازین دودمان عالیشان هم نباشد کما لا یخفی
القصه اگر سعد بن عباده بخلافت صدیقی قایل شده کما یدل علیه اکثر الروایات و
اقوال العلما و هو الاقوی و الصحیح علی ما فی الکتب المعتبرة مثل الصواعق و التحفة فلا یعبه
فعله فی مبدا الخلافة المذکورة من باب التخلف الذی یفیده المخاطب در صورت اصرار
ضرری باهل سنت نمیرساند بل یحدیهم نفعا کما اشرنا و در کتب شیعه حال بریده اسلمی
نیز بر طبق حال سعد دیده شد و برین تقدیر زیاده تر عیان میگردد که در خلافت افضل
الصدیقین تعرضی متخلفین میکردند و جور و جفائی مینمودند بلی اگر ثابت میشد
که سعد بن عباده مدعی امامت حضرت امیر بود و بجانب ابو بکر صدیق رغبت نکرد و تخلف
از وی مینمود البته برای شیعیان ناعاقبت اندیش فی الحال بکار می آمد و اثباته من
جملة المحالات و بعضی از خرافات اکابر و اصاغر امامیه که در باره این امام المذنبین
صدور یافته در کتاب منتهی وارد کرده ام من اشتاق فلیرجع الیه من بعد مخفی
نماند که در عبارتیکه از استیعاب نقل کرده بجای مناه بن ملجم ابن تمیم و بجای هرثم
نهم و در مقام این قضاعه من قضاعه بیاد می آید طرفه آنکه در نقل اشعار ایشان هم خیال
نداشته که کدام یک از آن موزون است و کدام در میزان مستقیم نیست در مصرع اول
لفظ کن انت درکار است و مجتهد الزمانی لفظ کنت ایراد فرموده تماشش اینست ابا سعد

سعد الاوسی کن است ناصر او در شعر ثالث که تمامه ابیات است هر دو مصراع محرف
افتاده در اول للطالب محله بلام شاید و در ثانی بجای روا رفت رفارف مینابد
و بعد از قول او قال فقالوا هذان که برای مثنی قرار یافته نه هذا که فرد واحد است
باید نوشت مقصود ازین تعرضات آنست که اهل علم بعبارت استعجاب مشوش
نشوند و صحیح را از سقیم امتیاز دهند **قوله** و از انجمله زبیر بن عوام الخ **اقول** مدعا آنکه
مخاطب فهم در پی آنست که تخلف این اصحاب از روایات اهل حق ثابت کند
و از عبارت اربعین این مدعا که تخلف زبیر نزد اهل سنت بجای خود راسخ است
به ثبوت نمی رسد زیرا که محتمل بلکه متعین است کما یدل علیه تقریر الامام فی غیر موضع
من تصانیفه که این حکایت برای الزام شیعه ایراد فرموده تقریرش آنکه بمقام
خویش ثابت شده که زبیر یاور صف بودکش از شجاعان عرب همچنین دیگر بزرگان
همراه حضرت امیر بودند پس اگر خلافت مرتضوی چنان باشد که شیعه گمان میکنند
ضرور بود که آنجناب بجنگ و جدال و قتل و قتال پیش آمدی و چون این امور
هرگز از آنجناب منقول نیست بلکه خلاف آن از موافقت و حسن معاشرت و نصرت
و اعانت خلفا قطعی است پس حقیت خلافت صدیق بثبوت رسید **باقی ماند**
آنکه الزام شیعه وقتی متصور باشد که رفاقت زبیر در کتب شیعه مروی باشد
و بر کافه امامیه قائل بارتداد او هستند و او را بمقتضای مذهب خود معاذ الله کافر
میدانند و ورود روایت درباره رفاقت و ملازمت او سخت بعید می نماید
جوابش آنکه طی کردن این مرحله نزد بنده درمانده بغایت آسانست اینک
احادیث اقدم و افضل کتب نزد محدثین که روایت ابان پیش ایشان باعتراف
باقر مجلسی علم النبوت و به نسخه سلیم ملقب حاضر است دلالت بران دارد که
دو ارکان ایشان که بعد از وفات رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم از سانحه ارتداد
و نفاق سلیم بودند و رفاقت علوی بدل و جان نمودند زبیر بن عوام رفیق صفی
در ایشان ... حاصل بود و آنچه از وی روبروی خلفا صدور یافت کسی بران قادر

شد و پس گاه جناب امیر را رسن مخلوله برای بیعت کشیدند او در وقت
معرکه قتال آراست و خواست که جواب ایشان بشمشیر جان ستان دهد فاروق بر جست
شمشیر از دستش ربود و اعوان و انصار خلفا عرصه کارزار را بر او تنگ نمودند و
سیف او را بر سنگ زدند انگاه زبیر مذکور سیف زبان را بحرکت آورد و هیچ
از بی حرمتی فاروق فرو نگذاشت و گفت ای ابن صهاک سوگند بخدا اگر شمشیر
بدست من می بود بر حقیقت کار آگاه میکردم و اگر ترا این مردم اعانت نمیکردند
هرگز بسوی من متوجه نمیشدی عمر گفت صهاک را هنوز یاد میکنی زبیر جواب داد
مرا هیچ مانعی نیست ایا حالش مخفی است و تو انکار از زنای او توانی کرد مگر مردم نمیدانند
که او کنیز جد من یعنی عبد المطلب بود و نفیل جد تو با وی در ساخت پس پدرت از و
بوجود آمد و آن کنیز را بعد ازین بوی بخشیدند و پدر تو هم غلام جد من بود و هم ولد الزنا
چون ابوبکر دید که نوبت بدینجا رسید باصلاح این امور در آمد تا آنکه نائره این فتنه
فرو نشست و نزاع برخاست عبارت نسخه سلیم ملاحظه فرمایید که محصلش همین است
یا چیزی دیگر دهی هذه ثم نادی علی قبل ان یبایع والحبل فی عنقه یا ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی ثم تناول ید ابی بکر فبایعه وقیل للزبیر بایع فابی فوثب
عمر و خالد بن الولید والمغیرة بن شعبة واناس معهم فانتزعوا سیفه فضربوا به الارض
فقال الزبیر یا ابن صهاک اما والله لو ان سیفی فی یدی لحدت عنی فوجاوا عنقه حتی ترکوه
کالسلعة ثم اخذوا فبایع مکرها ثم بایع ابوذر والمقداد مکرهین وما احد من الامة بایع
مکرها غیر علی واربعتنا ولم یکن منا اشد قولا احد من الزبیر فانه لما بایع قال یا ابن صهاک
اما والله لولا هؤلاء الطغام الذی اعانوک لما کنت تقدم علی ومعی سیفی اخبرت
من جبنک ولومک ولکن وجدت طغاما تقوی بهم وتصول فغضب عمر وقال اتذکر
صهاک فقال وما یمنعنی وقد کانت صهاک زانیة وتنکر ذلک او لیس کانت امة
لجدی عبد المطلب فزنی بها جدک نفیل فولدت اباک الخطاب فوهبها عبد المطلب
لجدک بعد ما ولدته وانه لعبد جدی وولد زنا فاصلح ابوبکر بینهما وکف کل واحد منهما عن صاحبه

انتهی بلفظه و ازینجا بدلالت مطابقی ابهم به ثبوت رسید که هر یکی از ارکان اربعه
هم در حقیقت متصف بایمان نبود و دخول درین زمره منافی ارتداد و کفر نیست زبیر که
حال زبیر که باعتراف ستمان کسی از وی در عداوت خلفا زاید نبود چنین باشد که ارتداد
و کفر او را دریابد وای برحال دیگران قطعا و یقینا که آرزوهای قلبی به دولت خلفا رسیدند
و ملای مجلسی در حق الیقین از ابن ابی الحدید که حال اقتدا و عدالت و
تشیع او قبل ازین دریافتی نقل میکند و چون و چرا نمیکند الفاظش آنکه روایات
در قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمع کثیری از محدثین روایت
کرده اند اینست که حضرت امیرالمومنین امتناع نمود از بیعت و گفت بیعت نمیکنیم
و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند
گفتند شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ زنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و
شکستند و همه را بجبر آوردند نزد ابی بکر بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام
نماند و از رعایت حضرت فاطمه علیها السلام او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته
اند که بیرون آوردند با ابوبکر بیعت کرد انتهی مختصرا و تصنیفات دیلمی نیز دلالت
بر رفاقت زبیر بن العوام دارد چنانچه بر اهل نظر مخفی نیست الغرض اگر
رفاقت مرتضوی برای معقولین شیعه در مبادی خلافت صدیق مسلم داشته آید
بهر حال بنیاد مذهب شیعه بخاک برابر میشود چه بر تقدیر اول حقیت خلافت
صدیق بمرتبه عیان میرسد کما مر و بر تقدیر ثانی هرگاه اساس دین و ایمان ائمه
خود متزلزل است پس البته خصوصیات مذهب ایشان ساخته و پرداخته اهل
دین نخواهد بود والحمد لله علی ذلک مخفی مباد که بعد از نوشتن اتمام کتاب
مستطاب اربعین بهم رسید و چنان ذهن شد که احتمالیکه از عبارت امام برآورده
ام منافی کلامش نیست اکنون مفاد تمامی عبارتش بشنو و انصاف کن که دلیل
خلافت بلافصل صدیق مثل آفتاب نیمروز روشن است بانه میفرماید که فصل
رابع منعقد است در استدلال میکنیم که امام بعد نبی صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر

صدیق است و درین مسئله اعتماد متکلمین بر آنست که امت محمدی اتفاق بران کرده
که امام بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر است یا علی یا عباس هرگاه این
هر دو قول باطل باشد ضرور است که بامامت صدیق قایل شویم بدانکه این دلیل موقوف
است بر چند مقدمه **مقدمه اول** آنکه اتفاق امت بر آنست که امام یکی ازین سه
بزرگ است و پیداست که انصار خلافت را طالب شدند برای خویش در سقیفه بنی
ساعده و آخر کار گفتند که یکی از ما و یکی از قریش امام باشد بعد از مناظره صدیق
از قول خود رجوع کردند و ثابت شد بطلان دو امام در وقت واحد باجماع امت
پس متیقن شد که امام ازین اشخاص یکی خواهد بود **مقدمه دوم** آنکه علی رضی
الله عنه بعد وفات نبی صلی الله علیه وآله وسلم باین مرتبه عاجز نبود که حق خود را طلب
نمیکرد و ابوبکر آنمرتبه قوت نداشت که حق او غصب می نمود بدلیل آنکه جناب امیر
شجاعت مفرط اتصاف داشت و حضرت فاطمه با وصف علو منصب زوجه
او بود و حسنین فرزندان او و عباس با وجود کمال منصب همراه او بود زیرا که در
اخبار مرویست که فرمود ای علی دست خود دراز کن تا بیعت کنم و مردم میگویند که عم
پیغمبر بیعت علی کرده و اختلاف دو کس هم در خلافت تو پدید نیاید و زبیر با صفت
کمال شجاعت رفیق علی بود مرویست که او شمشیر از نیام کشید و گفت راضی
نیستم بخلافت صدیق و ابوسفیان گفت ای بنی عبد مناف شما راضی میشوید بحکومت
بنی تیم بخدا که پر سکنیم میدان را از سوار و پیاده و گروه انصار طالب خلافت خویش
گشته بودند و مخالفت صدیق کرده ابوبکر حدیث شریف الائمة من قریش یاد کرده
همه را الزام داد پس اگر نص بر خلافت علوی می بود البته انصار آنرا می در یافتند
و با ابوبکر میگفتند که تو ما را باین دلیل از خلافت باز داشتی ما ترا منع میکنیم بجهت
آنکه بر خلافت مرتضی نص واقع شده است پس خلافت را مستحق او میدانیم و پر
ظاهرست که خصم قوی هرگاه چنین دلیل یابد لا محاله ترک ذکرش نمیکند پس ثابت شد
که اگر نص در حق مرتضوی وارد می یافت قدرت حضرت علی بر اخذ خلافت زیاده

از حد بیان میشود و لامحاله ظالم و غاصب خلافت امتناع میکرد و حال ابوبکر خود
معلوم است که لشکر و شوکت و کثرت مال نداشت و نزد شیعه ضعیف تر و نامرد بود
هرگاه چنین باشد محال خواهد بود که انجناب با وصف شوکت و قوت و ورود نص قطعی
عاجز شود و بدست ضعیفی نامردی که نه گاهی از خانه خود بر آمده و نه منازعتی و محاربتی با
کسی کرده و نه در معارک قتال در آمده واقع شود سبحان الله حال شیعه اثنا عشریه باید
دید که گاهی جناب امیر را در باب شجاعت بعرش برین میرسانند و گاهی بعکس آن از
حضیض زمین میگذرانند مقدمه سوم آنکه هرگاه اتفاق است برانکه امام یکی
ازین سه کس باشد پس میگوئیم که حضرت علی و عباس را ترک منازعت یافتیم با ابوبکر و
این ترک بسبب عجز نتواند بود بنا بر مقدمه ثانیه پس ثابت شد که با وصف قدرت و
شوکت منازعت را ترک کرده بودند پس اگر خلافت حق امیر یا عباس می بود ترک
منازعت البته معصیت کبیره میشد که در خلافت خلفا تبدیل شریعت غرا وقوع یافته
و این موجب سلب امامت ازین هر دو خواهد بود پس امامت صدیق ثابت شد و اگر امامت
حق شان نبود واجب شد که حق ابوبکر باشد تا حق از جمیع امت بیرون نرود پس ثابت
شد که اعتراف با مامت صدیق باید کرد بدانکه مخالف درین دلیل کلامی نمی تواند کرد
مگر آنکه حضرت امیر تقیه را کار بسته و این احتمال درین دلیل باطل گشته پس بنای
خلافت صدیقی از اعتراضات شیعه بسلامت ماند انتهی ازین بیان بلاغت
نشان احتمال سابق که اینجدان ذکر کرده بودم واضح شد و بر هر کس عیان گشت که امام
المتکلمین را اسوق دلیلی بعنوانی مطلوبست که جمیع مقدماتش نزد خصم مسلم الثبوت
باشد و اگر او لیای مستدل یعنی حضرت مجتهد گویند که مدعای امام آنست که مقدمات
دلیل بایستی تقریر کرده شود که هیچکس از اهل حق و باطل سر خود از آن نتابد و را دو قرار
نیابد زیرا که در ذکر نامردی و بددلی صدیق نام شیعه بر زبان آورده تا معلوم شود
که این مقدمه بمذهب ایشان مخصوص است و اهل سنت ابوبکر صدیق را بجبان بودن
وصف نمی کنند و اگر سلسله سخت و اظهار عدم رضا مخصوص بروایات امامیه می بود و آن جب

شیعه اند درانجا هم تخصیص نکرده و نگفته که نزد شیعه مرویست گو نیم محتمل است که تخصیص شیعه
بدان جهت باشد که با بوبکر صدیق که زندی نرسد و مخالف خود نکرده که دلیل امام بر نقیض مدعا
دلالت دارد یعنی ابوبکر صدیق لیاقت خلافت نداشت زیرا که عبارتش دال بر آنست
که صدیق بیان بود و از جمله شروط امامت شجاعت را اقرار داده اند فیهم هم بنیان ما هو الامام
بعد ده و جود عدم تقیید بکلام سابق یعنی سل سیف که زندی بمذهب اهل سنت غیر مسلم و سلب
امامت صدیق لازم نمی آید ازینجهت تقیید و اطلاق مجمل آمده باشد من بعد باید دانست که این حجه
امام در خاتمه دلیل فرموده و تصریح بر این معنی نموده که مخالف درین دلیل کلامی میشود اند که مدعی
احتمال فقیر است که درینجا الزام شیعه منظور است پس ثبوت تخلف زبیر بن العوام و عدم رضای او
باین عنوان خاص که شمشیر از نیام برکشید و هنگامه کارزار را گرم کرد نزد اهل سنت ازین عبارت
لازم نباید هرگاه معلوم شد که استدلال مخالف بر صورت خیالیه خود بکلام امام فخر المتکلمین که
در کتاب اربعین است ناتمام افتاده و تقریب دلیلش بصفت کمال اشتهار یافته اکنون بر
تقدیر تسلیم این معنی که در تخلف او واحدی از اهل سنت کلام نیست و علمای شیعه هم قائل آن باشند
باینسخن میرسد که اگر مراد از تخلف زبیر بن عوام آنست که وقت انعقاد خلافت حاضر نشده
بلکه بعد طلب صدیق اکبر شرف بیعت دریافته بی آنکه قدحی در استحقاق او کرده باشد پس اینهم
از ما به النزاع است و از مطلوب مخاطب بمراحل دور افتاده است و اگر مراد آنست که تخلف او
امتداد کشیده پس قطع نظر از آنکه منافی قید کلام گذشته و آینده اوست حیث قال و بعضهم
زیرا که بیعت نکرد پدرش زبیر که از عشره مبشره بود دیر بود و خلافت بکر بیدا انکار از بیعت
نموده بود انتهی بروایات معتبره ثقات محدثین مثل بیهقی و ابن سعد و حاکم از ابی سعید خدری
که موید القرآن و مستند بدرایت و ظاهر کتابست خطابست مخالف خواهد بود و محصلش آنکه
روز اول که قرعه خلافت بنام افضل الصدیقین زدند و مردم به بیعت او مشرف گشتند زبیر
در مجلس نبود کس فرستادند تا او حاضر شد و دست به بیعت صدیق دراز کرد و این مطلب جابجا
وقوع یافت و کلامیکه فیما بین صدیق و زبیر بمیان آمد چند کلمه بیش نیست صدیق گفت که
بسمع من رسیده که تو تغافل خود را اشتهار میکنی زبیر معذرت کرد و دست به بیعت کشاد

فضایل صدیق را بیاد آورد و ازینجا معلوم میشود که حکایت سل سیف وهنگامه کارزار برپا کردن
واقعی و نفس الامری نیست والا بایستی که صدیق واقعه سل سیف را ذکر میفرمود و آنچه از زبیر درین
روایات نقل ساختیه مخصوصش همین عبارت میرسد که ناخشنود شدیم مگر از آنجهت که در مشوره خلافت ما را
شریک نکردند سلمنا که سل سیف هم اتفاق افتاده بود ولیکن محتمل است که برای افاده اینمعنی
باشد که امیر المومنین با وصف شجاعت و شرکت زبیر بن عوام که جنگ آزموده و واقعه دیده بود
شمشیر بر ابوبکر نکشید بلکه در استحقاق او بخلافت قدحی نفرمود و اگر زبیر جنبش میکرد بعضی را توهم
اینمعنی بخاطر راه می یافت که چون امیر المومنین احدی را از مهاجرین منحرف از خلیفه اول نیافته
بنابرآن سکوت ورزیده و بیعت خلیفه اول کردیده پس شمشیر از نیام برکشیدن در رسیدن خلافت
صدیقی و عدم رضامندی لیس ازان ظاهر نمودن برای امتحان از زبیر بن عوام که بار بار از اعوان و
انصار خلفا بود و بعید نباشد و هیچ مانعی ازین احتمال بنظر نمی آید بلی بعید نیست که جناب
سیده بعد از کردیدن بمجالس انصار بان هیات مجموعی که امامیه دعوی میکنند و در حقیقت
هم بجائی نرسید ثابت شده و تسلیم مذکور بران گواهی داده با وجود ملاحظه تمام جنب از امیر
المومنین و آنکه احدی یاری او نکردند و از نصرت اغماض صریح بکار بردند خود در مجامع اصحاب
نزد ابوبکر صدیق تشریف بردند و مناقشه هم در باره فدک شمار نمایند و این همه حرکات برای
امتحان و اتمام حجت محمول شود و در مناظره گفته آید که مقصود شریف اخذ فدک که بدست متغلبین
مغصوب گشته بود نبود چنانچه از حق الیقین و طعن الرماح ظاهر میشود و این هم ازین کتب بدلالت
قطعی ثابت است که اهل بیت چیز مغصوب از نهاد نمی طلبند بخلاف سل سیف از حضرت زبیر که
نه بعصمت اتصاف داشت و نه علم ما کان و ما یکون او را حاصل اگر برای امتحان هنگامه کارزار گرم
نماید و خواهد که اتمام حجت در رد و خلافت صدیقی بظهور رسد مستبعد و مستغرب نخواهد بود بخلاف
جناب سیده که حضرت جبرئیل امین وحی الهی بسوی آنجناب الهامی آورد و از تمامی واقعات
تا قیامت و در هنر آگهی می بخشید و جناب امیر کاتب وحی شان بودند و مصحف فاطمی را جمع مینمودند
چنانچه در بحار الانوار و حق الیقین مجلسی و کتب اولین و آخرین ایشان مبسوط است و نیز
درباره سل سیف محتمل است که خود خلفا با اعوان و انصار این طور امتحان آموخته

بالفعل

باشد تا بجهل قلب مرتضوی که سکوت اختیار کرده بود کما فی روایات الکلینی پی برند و دریابند
که طالب خلافت بست بانه الی غیر ذلک من الخلافات **قوله** و از انجمله است حضرت عباس اه
اقول درینمقام نیز بدستور سابق آنفا بحث و نظر است و حاجتی برای خوض نیست که تبیین آن برذمه
نگرشرح این محل عوام طلبه را خورسند میسازم **نخستین** آنکه از عبارت شرح مقاصد لازم نمی آید
ثبوت تخلف حضرت عباس رضی الله عنه نزد معاشر سنت و جماعت زیرا که محتمل بلکه متعین است که مقصود
علامه تفتازانی مثل مقصود امام فخر المتکلمین در کتاب اربعین الزام شیعه باشد که بسنه خویش قائل بوقوع این
جمیله حضرت عباس میشوند و در کتب ایشان این روایت موجود است غلط گفتم زیرا که سید مرتضی مسمی
علم الهدی در تبصرة العوام این حدیث را از اجماعیات امامیه دانسته قلمبند کرده و بیاد فقیر چنان می آید
که از کلام فاضل جالسی در عماد هم همین می توان یافت که حضرت عباس جناب امیر را فرمود که دست
خود دراز کن تا بیعت کنم و مردم این بیعت را دلیل بر خلافت تو گردانند و کسی از همین تخلف نورزد
و حضرت امیر قبول نفرمود پس معلوم شد که حق مرتضوی را ابوبکر صدیق غصب نکرده و خلافت او
مسلم الثبوت گردیده چنانچه امام رازی و سعد الدین تفتازانی تقریر نمودند و این بیان بر مذهب
کسانی است که حضرت عباس را بزبان مدح میکنند و اصولیه آنها را ائمه خویش اعتقاد مینمایند
اما حال جماعت دیگر که السنه آنها بر مثالب جاریست پس بعد ازین اشعار بان خواهم کرد انشاء الله
تعالی **و متوهم مباد** که قدمای اهل حق هرگز روایتی را از احادیث الزامیه خصم پیش نکردند زیرا که
خود تصانیف ایشان مکذب این وهم است آری مثل متاخرین معمول و مرسوم آنها نبود که تمام اوقات
اکتفا بر دلایل الزامیه نمایند **فرق دیگر آنکه** قدما غالبا نام کتب خصم را یاد نمیکردند و نمی گفتند که
این روایت که بعرض استدلال آوردیم در کافی است یا فقیه الی غیر ذلک چنانچه تصانیف حضرت امام
رازی رضی الله عنه و مانند او گواه بر آنست بخلاف متاخرین خصوصا بنده کمترین که بنا بر الزام شیعه و دفع
احتمال حمل روایت بر کذب و افترا التزام ذکر اسامی کتب شیعه می نمایم و سید رضی برادر علم الهدی در
نهج البلاغه تمنای حضرت عباس را بضمیمه سندهای دیگران هم ایراد کرده کما لا یخفی و شارحین
این کتاب انفعال حضرت مرتضوی را بمقتضای مثل مشهور من جرب المجرب حلت به الندامه نیز نقل
میکنند بر روایت فاضل مدائنی که او را الشیعه الضعاف می ستایند و جیلانی رفعه هم بر کلام او

داد و ستاد او در فتح السبیل فرا نرد، اکتفا میکنیم و اصل قصه را به روایت مذکوره از بعضی
کتاب معتبر که ناشی نا درست نشان میدهیم که حضرت علی علیه السلام و بعضی
بنی هاشم به تجهیز و غسل جسد مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بودند پس
عباس از علی گفت که دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم تا مردمان خواهند گفت که
عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسر عم رسول خدا را بیعت کرد پس اختلاف نخواهند کرد
بر تو دو کس حضرت علی علیه السلام در جواب گفت آیا طمع خواهد کرد ای عم درین امر
طمع کنند غیر من عباس گفت قریب است که خواهی دانست پس درنگ نشد که خبر ها آمدند
که انصار سعد بن عباده را نشانیده اند که با او بیعت کنند و عمر آمد و با ابوبکر بیعت کرد
و سبقت برد بر انصار باین بیعت ابن ابی الحدید میگوید پس علی نادم شد بر ترک
بیعت عباس را نگرفت انتهی بلفظه از اینجا صریح ثابت شد که حضرت امیر که سینه
او مانند لوح محفوظ بود به علوم لدنی اتصاف داشت قول حضرت عباس را در باره
بیعت مرتضوی از صمیم قلب میدانست و الا حصول ندامت معنی ندارد و الحمد لله
المفضل المنعام علی اتمام حجة العلامة و الامام شهادتی ندامت و اعتقاد جازم
جناب امیر که کسی طامع خلافت هست و اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احدی
را غیر من خلیفه نخواهند کرد ازین قسم روایت ثابت نگشته بلکه خطب نیز هم دلالت
برین دارد صاحب سفینة النجات را ادراک و شعور چنانچه معمول اوست بعضی از آن
خطبه ها را برای ابطال خلافت خلفای راشدین و اثبات امامت بلا فصل بزعم
متشیعین از کتاب نهج البلاغه بدعوی تواتر نقل میکند و نمیداند که ذکرش برای امامیه
وبال و نکال است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ۵
بالجمله فاضل بو الفضول در اصل یازدهم میگوید که جناب امیر در بعضی از خطب دیگر فرموده
فلما مضی تنازع المسلمون الامر بعده یعنی چون درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم مسلمانان در امر امامت بعد از آنحضرت تنازع کردند فو الله ما کان یلقی فی روعی
و لا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده عن اهل بیته و لا انهم منحوه عنی

بخدا قسم که انداخته نمی شد در دلم و خطور نمیکرد در خاطرم که عرب این امر را بیرون برند این امر را
بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیتش و دور کننده باشند خلافت را از من
انتهی الفاظ الخطبة مع ترجمه این کلام صریح تحسرات در سوء تدبیر و انقلاب تقدیر بود و دلالت
دارد بر آنکه قدمای شیعه بر جناب سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم روایات لاتعد و لاتحصی
که در مداد و قرطاس نگنجد بهمین مضمون از طرف خویش تراشیدند که ای علی اصحاب من با تو
غدر کنند و ضغائن دیرینه را از سینه پر کینه بعد از وفات من ظاهر نمایند و بالیقین خلافت مرا
از تو بگیرند و فدک را که برای قوت شما هبه کرده ام از تصرف شما بدر آرند و رسن بگلوی تو بندند
و طالب بیعت شوند و در صدد قتل تو باشند و آتش افروزند بلکه خانه زهرا را بسوزند و بر پهلوی
او صدمه لگد رسانند و محسن را اسقاط گردانند و قرآن مجید را محرف سازند و اوراقش را متفرق
نمایند و دختر ترا بغصب و عدوان بخانه خویش برند و پرده ناموس اکبر بدرند و بنی امیه را
مسلط گردانند و مطرودین را از بلاد دور دست باعزاز تمام بخوانند و مقبولین را از جوار من
بسوی البقیع فرسخی بیرون کنند و این همه امور لاریب شدنی است و اجل مبرم و تقدیر متحتم بر آن رفته
و در علم ازلی همچنین گذشته چنانچه کافی کلینی و تصانیف ابوجعفر دوم و سوم از جامعین اصول
اربعه و حیات القلوب و جلاء العیون و حق الیقین و بحار الانوار مجلسی و کتب دیگر از تالیفات
امامیه بیش از حد و شمار بر آن گواه است و تفصیل آن جز در کتب ضخیم صورت نتواند
بست و اینچه که گفتیم بی شائبه اغراق حرفی از آن کتابها و لفظی از آن خطبها و سنگی از بیستون
و قطره از جیحون و خوشه از چمن و گلی از گلشن است پس اگر این اخبار محمول بر واقعی باشد لازم
آید که جناب امیر بسبب اعتقاد خویش در حق اصحاب که خلافت را از مستحق آن صرف نخواهند
کرد و بیعت بغیر من نخواهند نمود مصدق مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم نباشند نعوذ بالله
من ذلک **وایضا** از خطب و افادات حضرت یعسوب المؤمنین اینهم ثابت شد
که صحیفه ملعونه را اصلی نبود که وجوه مهاجرین بعد که شوری کردند و مواعید و مواثیق
مشید نموده دفتری موکد بقسمهای غلاظ بمهرهای خویش مسجل گردانیدند که خلافت
را از خاندان نبوی برآرند و مورد نصوص جلیه را از این امر باز دارند و الا لازم می آمد

که علمای امامیه عالم این امور باشند و صاحب علوم لدنیه و مصداق لو کشف الغ
از دوست یقینا بی خبر از ان حاشا ثم حاشا **ونیز** این کلمات طیبات دلالت بران دارد
که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از عداوت آنجناب و حسد مرتضوی پاک بوده اند
والا حضرت امیر المومنین چگونه بضمیمه قسم شرعی میفرمود که بدلم در نمی آمد و بخاطرم نمی
رسید احتمالی هم خطور میکرد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خلافت را غصب
کنند و امامت مرا بر طاق نهند و هم مستلزم همین معنی است که همراه کردن صنادید مهاجرین
با سامه بن زید برای اموری بود که اهل حق در کتب خویش ذکر میکنند و خرافات امامیه
که مقصود شریعت مصطفوی خالی شدن مدینه از فتنه گری مفسدان بود تا حق بحقدار رسد
و هر مفسد از شهر بدر شود باطل محض است ورنه جهل مرتضوی العیاذ بالله لازم خواهد
آمد که بجناب حضرت عباس فرمود که طمع خلافت کسی بغیبت اصحاب نبوی مرا نخلیفه
خواهند کرد و ازینجاست که بکمال اطمینان از جای خود نجنبیدند و این قسم کلمات مرتضوی
بکثیر طمانیت دارد در کتب فضه بیش از بیش موجود است که هر فی از ان باعجاز تمام
فشانده ام **سبحان الله** جناب امیر که بهتر از انبیاء و رسل و منزه از خطاء و زلل
بودند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که در هر غزوه آنجناب را بدست دشمنان خونخوار
سپرده راه فرار می سپردند و برای رسیدن نافه شریعت دبها از کوه می انداختند و بجهت
غلبه بخل وقت نزول آیت نجوی بدادن درهمی راضی نمیشدند و زهر هلاهل بطعام سرور
انام بکار بردند و انکار نبوت و نسبت سحر بجناب خاتم رسالت اعتقادشان بود و هزاران
معجزات نبوی بقلوب آنها اثری ننمود چنانچه از بحار و حیات القلوب مجلسی هویداست
چشم خلافت و امید امامت ازینها دارند و اعتقاد کنند که اینها نصوص امامت مرا
شنیده و معاملات سرور کائنات بار بار دیده اند جز من بزعامت دیگری راضی نخواهند
شد اینچه چنین ظن مستلزم آنست که قطع نظر از حصول عصمت و علم ما کان و ما یکون بر اصول
... نفس چه لهم بسیر معلوم شد که عبد الله بن سبا و مقلدین او هر چه خواستند درباره اصحاب
کرام از پیش خود بافتند و ساختند انچه ساختند که لفظی را از موضوعات و مفتریات شان

نشنو گفتیم و هزاران مجعولات اینها را بر ذکاوت سامعین و ناظرین که اکثر تشنه خوذ با مدد تشنه‌ود
فتنهاشم و فسادات بناشم **طرفه آنکه** علمای قوم چنانکه دانستی ندامت آنجناب
را مطابقة والتزاماً در کتب دین و ایمان خویش می آرند و هرگاه در کتب اهل حق انقسم امور
می بینند که جناب امیر در عزل معاویه و خروج بسوی بصره اندک عجلت نمودند و بر مشوره حسن
مجتبی و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم اجمعین گوش مبارک ننهادند و آخر بعد از جنگ بصره
و دیدن کثرت قتلی ندامت بر داشتند و راهنمائی خود را میکوفتند و آیت کریمه یٰلَیْتَنِی
مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَکُنْتُ نَسْیًا مَنْسِیًّا تلاوت میکردند طعن و ملام را نسبت باهل حق
از حضیض زمین باوج عرش برین میرسانند چنانچه بر ناظرین هفوات کنتوری مخفی نیست
اعاذنا الله عن العصبیة والعناد و عداوة الاصحاب الامجاد عجبتر آنکه قدمای رفضه که در
تمام دنیا منتخب و برگزیده بودند و علم ازلی باری تعالی را انکار می نمودند و قدم مبارکش را هیئت
بشیری می نمودند و نصفت بالا را مصمت و نصف پائین را مجوف قرار میدادند از نسبت
ناعاقبت اندیشی و ندامت بسوی او تعالی عَمَّا یَقُوْلُ الظّٰلِمُوْنَ عُلُوًّا کَبِیْرًا نمی ترسیدند
و این کوچک ابدالشان که در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ می پوشند و تراش
و خراش اصول و فروع میکوشند از نسبت این امور بسوی ائمه بحیث ظاهر ابرو ترش میکنند
و چین بر جبین می شوند **مصرع** میراث پدر خواهی علم پدر آموز ❊ **دوم آنکه**
بعد از تسلیم دلالت این قول بر تخلف حضرت عباس نزد اهل سنت چنانچه مجتهد
الزمانی گمان دارد میتوان گفت که چون حضرت عباس بصیرتی نداشت و بر طبق روایات
مجلسی در بحار و حیات القلوب نابینای محض بود و میل قلبی او بجانب خلفا در بیشتر
کتب یقینی و جناب مرتضوی از معاینه این حال سرگرانی و دلتنگی داشت و شکایت
او و اولادش سیما اکبر فرزندانش هم بکمال بلاغت ادا می نمود چنانچه بعضی ازین قسم
اخبار قبل ازین بقدر ضرورت بر زبان قلم رفته عجب نیست که برای امتحان گفته
باشند که ای علی من با تو بیعت میکنم تا از حال درونی آنجناب خبر گیرد و بخلفا اطلاع
بخشد که علی مرتضی با شما مکدر است و اراده خلافت خویش دارد یا نه **سوم آنکه**

محتمل است که خلفا حضرت عباس را چنین تعلیم کرده باشند و او درین امر کردست
دراز کن تا بیعت کنم عم کل خلفا باشد و این احتمال در بارهٔ عباس عم رسول مقبول
بر خیال ارباب فضول بعیدی ندارد که از روایت ارشاد المومنین چنان واضح
میشود که ناصرین خلفا حضرت عباس از زخارف دنیوی امیدوار کرده بودند
و کمال مراعات بعمل آوردند و مثالب حضرت عباس المطهر من الادناس
محدثین طائفهٔ آنها روایت میکنند و قد عرفت نموذجه ارکان این احتمال را
می پسندی نماند چه جای بعید بودنش **بلی البداهت** که محمد بن حنفیه با
امام زین العابدین خلوت نماید و انکار کنند از انکه امام حسین او را وصی و نائب
خویش قرار داده باشد و فضائل خویش یکان یکان برشمرده و او را مانند اطفال
داند و منطوق کلامش غصب منصب امامت برای نفس خودش باشد من بعید
طلبت از امام افتد یعنی باستشهاد حجر اسود انجامد کما مر تفصیله و علمای امامیه
آنرا امتحان و اتمام حجت بر مستضعفین و اظهار فضائل امام زین العابدین ع
اعتقاد کنند و گویند که هرگز محمد بن حنفیه مخالف امام نبود کما لا یخفی علی من طالع
روایات الکلینی و تاویلات علماء القوم فی نزاعه فی الخلوات و الجلوات
ستر الملتمس بے نماید که از عبارت اربعین که حاصلش بعبارت فارسی
انقاد است چنان سمت وضوح دارد که چنانچه امام المتکلمین رفاقت زبیر و صل
سیف را در اثنای دلیل تقریر کرده رفاقت حضرت عباس و قول انجناب را نیز
ذکر فرموده بلکه این امر را مقدم بران ایراد نموده و مخاطب درین مقام نام شرح
مقاصد میگیرد و نام اربعین ذکر نمیکند و این مشعر بانست که حضرت مجتهد بکتاب
اربعین خود رجوع نکرده بلکه مانند سنی تقلید کسی از مهات و همین نموده و الا بایستیکه
نام اربعین می نوشت که کلام امام درین فن زیاده از کلام علماء عقائد از قبل معتبر
است و بهتر از همه آن بود که بعد اربعین نام شرح مقاصد میگرفت و نا ثبتیک
مثل خبیر قوله از انجمله الی قوله من علماء السنة **اقول** باید دانست که بعد از

وزریت عظمی یعنی داهیه وفات سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم
هم از صحابه کبار را تحیری و غفلتی از بدیهیات رو داد مثلاً فاروق اعظم با عتراف
شیعه در مطاعن شمشیر از نیام بر کشید و گفت که اگر کسی خواهد گفت که جناب سید
هم المرسلین از دنیا رحلت فرموده او را ازنده نخواهم گذاشت و سرش از دوش
خواهم برداشت تا آنکه بتفهیم و تنبیه افضل الصدیقین که در ثبات و قرار بقول جناب
مرتضوی مانند کوه در تمکین و وقار بود که لا یحرکه العواصف و لا تزیله القواصف در
شان اوست بنابر بعضی از وجوه کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام محتاج شد
و بحمد الله که فاروق بزودی بعد از مواعظ صدیق موفق گشت و دانست که قائد توفیق
ازلی دستگیری نمود و زود تر از غفلت بهوش باز گردانید عجب از بعض متشیعین که
رجما بالغیب بر دامن فاروق غبار تهمت افشانند که انکار موت آنسرور صلی الله
علیه و آله وسلم از ان نموده بود تا مردم امیر المومنین را خلیفه نگردانند و این قسم
سخنان نا مربوط که بجهل عواقب امور از علمای شیعه سر می زند خود هادم اساس
مطاعن ایشان می باشد که در باب خلفا مرتب میسازند چه اگر اینمعنی را مسلم داریم
پس آنچه خدا یعنی و متاخرین این قوم از ین طعن بر فاروق اعظم اندیشیده اند یعنی
ثبوت جهل او از آیات قرانی و موت رسول یزدانی همه بر باد میرود زیرا که از قول
این گروه چنان معلوم میشود که فاروق بموت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یقین کرده
بود مگر انکارش از انجهت اتفاق افتاد تا صدیق از خانه خود مراجعت کند و درین
معرکه شریک شود و مردم امیر المومنین را خلیفه نکنند علاوه چون تمامی اکابر
از مدتهای دراز در وقت حج صحیفه را نوشته در زمین کعبه مدفون ساختند و مضمونش
این بود که عهد موثق میکنیم و خدا را گواه میگیریم بر اینمعنی که بعد آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم علی مرتضی را از حق او باز داریم و با ابوبکر و عمر در رفاقت و ملازمت
دهیم چنانکه قبل از ین هم دانستی پس احتمال خلیفه کردن امیر المومنین از عجایب
توهمات است و بر همه کس عیانست که ذاتیات امامت از یکدو کس که دعوی محبت مرتضوی

بر زبان داشته باشند سرانجام نمی باید تعجب آنکه این گونه هزلیات را متعصبین
روزگار بنابر عاقبت اندیشی از اذهان خود می تراشند و از غایت سفاهت [illegible]
افتخار بران میکنند و اینکه شنیدی حال فاروق و مدهشه او بود یک دو حرف در
باره مرتضوی با اصول و قرارداد شیعه گوش کن و آنچه منکی اینکه اقبال در رساله
حدیث الحوض گفته و باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر علمای شیعه در کتب
دیگر در های تحقیق سفته اند بعد اندک غور و امعان بشنو که تا مدتی جسد مبارک خاتم المرسلین
شفیع المذنبین بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد حیران
شویم که در مثل آن مدت اجساد موتی تغیر میکرد و بعد غسل و کفن که بصد کلفت و مشقت
و غفلت از مسایل این باب کما اشرنا سابقا رو داد فتوی بران دادند که ده ده کس
از مردم که مانند مور و ملخ بودند در حجره داخل شوند و نماز جنازه چنانچه در حق آیت
و جلا را البیوت مرویست بگذارند از ینجهت مدت سه شب و روز بر جنازه شریف
گذشت و هرگز بخیال مرتضوی در نیاید که درین تجویز امتداد بسیار خواهد رفت
است بلکه متحتم اینکه جنازه شریف را در میدانی وسیع نهند تا بزودی از نماز فراغ
یابند بنا بر اعجاز ختم النبیین که هزاران هزار مردم در کمترین مدت چنانچه اشارتی
بدان رفت فارغ شدند و الا مقتضای فتوای حضرت خلیفه اول امامیه آن بود
که تا ده روز هم دسته مردم باین عبادت مشغول میماندند این قدر هم بخیال شان نگذشت
که صدها حدیث درباره عجلت در چند باب وارد است که نماز جنازه و تجهیز و تکفین
میت از انجمله است و خود تصانیف مجلسی مذکور کما اشرنا الیه دلالت بران دارد
که جناب امیر را حضرت بشیر و نذیر درباره سامان اخروی و غسل و کفن و صبها
فرموده بود و خلفا بجنازه شریف تعرضی نکردند و این همه امتداد از رای جناب
مرتضوی وقوع یافت پس مقام خوف و تقیه هم نبوده باشد و اگر این امور را از
عمل وصایای جناب ختمی مآب انکار نمایند و آنچه [illegible] مرتضوی سر زد مطابق
ارشاد [illegible] دانسته اند که [illegible] امامیه نظر باین اسباب درباره اصحاب

انکار عبد الرحمن بن ابی بکر و حضرت امام حسین و عبد الله عمر و عبد الله زبیر از بیعت یزید که
در آن مذکورست و اینهم درین کتاب مرویست که آخر معاویه در مدینه رسید و کوشش
بسیار در اخذ بیعت یزید نمود و تفصیل آن شد پس خواست که اربعه متنابعه را نزد خود
طلبدارد خبر رسانیدند که این همه بزرگان بهیات مجموعی بجانب حرم مکه روانه شده اند
بعد چندی متعاقب ایشان داخل مکه شد و امام حسین را نزد خود خواند چون صحبت دست
داد معاویه پیغام بیعت یزید درمیان نهاد حضرت سلطان کربلا ابا نمود و معایب او
برشمرد و بسی قبحت عقل معاویه اعلام نمود چون نوبت خلوت بعبد الرحمن بن ابی بکر
رسید آنکه معاویه در تکلم آمد گفت که هرگز باغوای تو در ربقه بیعت یزید در نخواهم
آمد و سخنان تمام فریب تو نشنوم و نخواهم شد تا آنکه نوبت بعنف و خشونت رسید
و عبد الرحمن بشمول ایزدی سالما و غانما بازگردید عبد الله بن عمر هم بنوبت خویش
مواعظ ارجمند و نصایح هوش افزا القا نمود و معامله خلفای راشدین که برای اولاد
خود با وصف لیاقت رقم خلافت نکشیدند و برای دیگران که لایق بودند کار خلافت
را گذاشتند یاد دهانیده رخصت شد چون نظر معاویه بر عبد الله زبیر افتاد تعریضات
و تصریحات نسبت او بجا آورد عبد الله زبیر نیز دقیقه از مراتب زجر و توبیخ
نامرعی نگذاشت و گفت باید که تو موسس مبانی فتنه نباشی و خلافت را بشوری
اندازی که جانشینی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم امری بس خطیر است و آخر
ترا در موقف ایستاده کنند و سوال نمایند که چنین امر عظیم را بکه گذاشتی و برجای
خود که را خلیفه ساختی آخر بعد زمانی این همه بزرگواران را مجموعا نزد خود طلبیده اند
و از هر دری سخن راندند تا نوبت بجای رسانید که یزید را فقط بحسب ظاهر خلیفه
تنها بوند و بحقیقت خود خلافت و فرمان روائی نمائید ابن زبیر گفت که احسن
شقوق آنست که احدی را بخلافت نشانی و این امر خطیر را برضا و اختیار
اهل حل و عقد حواله گردانی چنانکه اکابر مهاجرین و انصار بعد آنسرور صلی الله
علیه و آله وسلم کلی را از رضا دید قریش امام کردند همچنان بعد وفات تو اگر ترا

دولت رضی نشود جز از بنی هاشم یا بنی تیم و عدی غیر بنی عبد الشمس و بنی امیه
برگزیده کن والا بشوری بگذار معاویه گفت سوای این هر سه چیز امر دیگر هم هست
گفتند آنگاه به بقیه مخاطبین خطاب کرد و گفت که رضای شما چیست گفتند که منحصر
در همین شقوق ثلثه است پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت باز فرمان داد که تا
اشراف و صنادید قریش و سایر مردم جمع شدند آنگاه بر منبر برآمد و خطبه طویل بر خواند
و در آخر یاد کرد که دی روز از مردم بگوش خورد که صنادید قریش و اکابر قبایل و سادات
قوم یعنی این چهار کس به بیعت یزید رضامند هستند و حالانکه این خبر خلاف نفس الامر
است زیرا که این بزرگان بطیب خاطر بر بیعت یزید اقرار کرده اند هر که شکی داشته
باشد تحقیق نماید بمجرد استماع این کلام مردم شام شمشیرها از نیام کشیدند و گفتند
که اگر این اصحاب اربعه علی رؤس الاشهاد بیعت کنند فبها والا در دم خون ایشان
می ریزیم معاویه بیانگ بلند گفت که ای اهل شام ازین فتنه درگذرید و از کبریا و جلال
الهی خوف کنید این بزرگان در دهشت افتادند و دیگران دست به بیعت یزید
برگشادند و جماعت متفرق شدند آخر نوبت بنگایت انجامید که بظاهر این
بزرگان امتناع از بیعت یزید میکردند و باطن راضی بآن بودند تا آنکه این زنکهای
ایمان غلاظ یاد نمودند و کشف این حیله بر داختند انتهی ملخصا الکتاب المذکور
وازین قسم عذر و حیله در کتب دیگر نیز مسطور است ازین عبارات و معانی
دانشوران دقیقه رس دریافته باشند که معاویه و یزید و مروان و انصار و اعوان
شان را از طرف همین چهار بزرگ اندیشه بود و خود هم تا و از بلندی سیادت
و قدوة را به ذوات عالیات ایشان منوط میکردند بلکه مشهور میدانستند و اهل
مکه و مدینه نیز همانند شرفا و مکرمت درین امر مقتضی آثار ایشان عبد الله
بن عمر با وصف استمالت معاویه و الحاح او بیعت یزید قبول نکرد و جوایز
و صلات او را استرد نموده بخلاف محمد بن حنفیه پسر خلف خلیفه اول امام
جایزات همچو یزید را او اهتم بعد از قتل شهید کربلا بطیب خاطر قبول فرموده و

زیارتش بهمین امید تا دمشق رفته کما سبق مجملا و سیجیئ ان شاء الله تعالی مفصلا و نیز معلوم
شد که بیعت بعضی از اهل مکه محض بخیال مذکور یعنی اربعه متناسبه بیعت یزید بعد از الحاح
و اصرار معاویه بضرورت کرده اند واقع شده و اهل مدینه زینهار بیعت نکرده اند
و خود اهل مکه بعد از استکشاف امر بیعت ازین اربعه متناسبه بیعت مذکور را در
شمار نیاورده مایل به بیعت امام حسین ریحان رسول الثقلین بودند باظهار مورخ
مذکور و دیگر مورخین اهل مکه بعد از وفات معاویه و جلوس یزید بر تخت خلافت
باطله بقدوم جناب سید الشهدا مسرور و خوشوقت گردیدند و هر صبح و شام
نزد آنجناب حاضر می‌شدند و رغبت بآنجناب داشتند و تردد خود در امر بیعت عبد الله
بن زبیر موقوف ساختند اکنون از اهل حل و عقد کیست که بیعت یزید را آن
وقت یا قبل از خروج امام حسین در زمان یزید اختیار کرده باشد اما اثبات
بیعت یزید لئیم از خلیع خالعین لیس وقتی برای مستفتی بکار می آید که تقدم آن ثابت
رسانند و هنوز مستفتی چنانچه بر همه کس عیانست مانند دیگر یزیدیان خود در اینجا
و هیچ دلیلی ثابت نکرده که خروج امام حسین متاخر از بیعت خالعین قبل از ان
بوده و بر ناظرین سابقه کلامیه خصوصا این کتاب عیانست که بعد ثبوت این
مقدمه هم هنوز بر اهل دیگر مستفتی را طی باید کردن کما اوما الیه سابقا و
انتهی من الکتب الکلامیه قطعًا بار خدایا مگر بعد یاس از عبد الله بن عمر که
بلا ریب یزید را فاسق میدانست و بیعتش بعد ازین امور هم نکرده و هم ما انسیه
از خلیع خالعین مجتهد متشیعین بجانب خلف خلفای خویش مایل گردد و او را
از اهل حل و عقد قرار دهد بلکه این مرتبه را در ذاتش متحصر اند که نظر بجانب
از یزید کما اوما الیه انقیاد لشکر رضا نمیداد که کسی بر امام او یعنی یزید
بعد خروج کند و فوج کشی بر او نماید چنانچه از تقریرات او نزد امام حسین عیانست
و سوف تعرفها فی آخر الکتاب ان شاء الله تعالی لیکن درینصورت هم اثبات
تقدم بیعت ابن خلف الصدوق بر جهاد امام حسین بر ذمه مجتهد ضرور خواهد بود

ومعلوم مجیب کامل این مجتهد عدیم المثال جاگزین است بانه که هرچند طعن این مرحله
نظر باقوال وافعال محمد بن حنفیه که بالاتفاق بیعت امام حسین نکرده بر اصول
شیعه بنهایت آسانست کما عرفت ولیکن مشکل اینست که بمقابله اهل سنت کارگر
نمی افتد تا از کتب معتمده ایشان بطور مذکور باثبات نرسانند کما لایخفی ومن بعد
گذارش اینست که مخاطب مدعی بیعت اکثری از صحابه کرام است وهنوز ذمه او باقی
برهان برین دعوی مشغول است از مطالعه بهترین سیر بلکه دیگر تواریخ نیز پیدا است
که هیچکس از صحابه کرام چه خاص وچه عام معاذ الله برین حرکت راضی نشده بلکه اشارةً
وصراحةً زشتی این فعل بیان نموده اند وآخر قال این انکار همان امر میکند که یزید را
لائق ریاست نمیدانستند والا می بایست که اصحاب جناب امیر که باعتراف اکابر
شیعه مثل مرتضی علم الهدی سنی ومعتقد بحسن سیرت شیخین بودند نیز از نقض
خلافت برامام حسن باعتقاد مجتهد شیعه انکار بر جناب مرتضوی می نمودند واز پس
ذاابسیر حکمیست که اهل حل وعقد به بیعت یزید راضی بوده باشند وهرگاه از روایات معتبره
اهل سنت وکلام علم الهدی تشعین ودیگر علمای ایشان واضح شده که یزید لائق خلافت نزد
احدی از صحابه وتابعین نبود پس گفتن اینکه بس مستبعد است که مجیب انکار عدم استحقاق یزید
[illegible] داره وسماره از وقت پیچ از آن محض ناوه گوئی وحیله جوئی است بلی نظر بتعلیلات علمای
قوم که در باب غیبت امام مهدی منتظر بکمال اطناب تقاریر مختلفه گفته اند وابواب وفصول
در علل غیبت نوشته اند وحدیث جعفری که امام محدثین ایشان باقر مجلسی در حق الیقین
ودیگران هم در اسفار معتمده خود روایت مینمایند میتوان گفت که سبحان الله
چه غیبت کبری هوا هیه عظمی است که ذوات مقدسه ائمه هدی که علم ما کان وما یکون
داشتند وقلوب صافیه ایشان در رنگ لوح محفوظ حامل هر غیب وشهادت
بود از علل غیبت مطلع نباشند **نظم** بی خردی چند ز خود بی خبر
عیب پسندند [illegible] بر عم هنر ٭ دود شوند از پی شمع زرشند ٭ باد شوند از پی چراغی رسند
بر وجوه وعلل غیبت صاحب الزمان واقف باشند فاعتبروا یا اولی الابصار

چگونه روا خواهد بود قبند کر مدهشه که در ابتدای دعوی فدک و رفتن بمجامع
اصحاب با سائر بنی هاشم و انجام آن بشکایت جناب مرتضوی پرداختن بلکه
از بحر متمرد قصه فدک انگاشتن جناب سیدة النسا را بر اصول امامیه پیش آمد خود
بیدن ... از شرح و بسط غنیت وحال سعد بن عباده اینست که باوصف ملاحظه
مناقب صدیق اکبر و امیر المومنین حیدر رضی الله عنه خلافت گشت و بامامت خویش در سقیفه
خیال بست و بعضے از انصار منا امیر و منکم امیر بخطاب اکارم قریش گفتند و از حدیث
وحدت امام و آنکه دو پادشاه در اقلیمی نگنجند غافل شدند و لیکن بحمد الله که این همه قبیل
و قال آنی بیش نبود ایزد کریم بمجرد وعظ صدیقی ایشان را ازین مدهشه وا رهانید
اگر خزیمه ذو الشهادتین و مانند او را نیز یکدو ساعت یا یکدو روز از قسم زلات پیش
آمده باشد هرگز بعید نخواهد بود بر اصول امامیه چنانچه از کتاب منتهی هویدا است که این
بزرگ بکوشش انصار من تلقاء النفس دمید که علی مرتضی خلافت را از ینها رقبول نخواهد
کرد پس با یمنعی شما بدایت کنید انصار را نگفتن خزیمه تهور و جسارت بهم رسید اگر تخلف
مذکور هم نماید چندان بعدی ندارد **بالجمله** چون ما مردم بدلایل کتاب و سنت
و براهین یقینیه عقلیه و نقلیه ماموریم که با اهل بیت نبوی و اصحاب مصطفوی محبت
و مودت داشته باشیم و برای زلات اینها محامل صحیحه تجسس کرده دمار از روزگار
خوارج و نواصب و روافض سود الله وجوههم بر آریم بنابران افعال ایشان را
که در قرب وفات سید انبیا صدور یافت و ذکرش بعمل آمد بر همعنی فرود آوردیم
والا مقتضای بشریت از ینهم بیش قدمی میکند و پا فراتر می نهد نگاه نکنی در حال حواریان
حضرت عیسی که بگواهی کتاب مجید درباره استدعای مایده چه کلمات بر زبان
آوردند و حضرت عیسی درباره ایشان چه فرمود که بیانش را دفتری باید طویل و
کتابی بس دراز بلکه آنچه از اصحاب رسالت مآب در آن زمان صدور یافت و جناب
مجتهد بتعرض آن قصد کرده اند نسبت با آنچه از انبیا بلکه مرسلین بلکه اولو العزم من الرسل
بر اصول امامیه صادر گشته نسبت قطره بدریا دارد مگر ندانی که جناب موسی کلیم الله

که با وجودیکه موسی کلیم اللہ بود ملتمس باستفادهٔ اسرار علوم لدنی از حضرت خضر برطبق. رد
چنانچه محدثین رفضه و منهم علی بن ابراهیم استاد کلینی در تفسیرا
معلمش طفل را کشت هیچ از بی صبری فرو نگذاشته یعنی حضرت خضر را بالا برده
بر زمین زده و در کشتن او دقیقه نامرعی نداشت   نزد علمای اهل سنت
مشیر کشید و بسبب غفلت بشری آوازه عدم رضا به بیعت صدیقی بلند کنند
و اصحاب دیگر هم در آن وقت لغزش نمایند و یکدو ساعت یا یکدو روز تخلف
کنند باز بزودی بر جوع آورند هیچ نکرده باشند اکنون روایت مذکور بشنو و ببین
که بر فهم و دعوی فقیر دلالت قطعی دارد یا نه فلما فتحت السفينة في البحر قام الخضر ينظر
الى جوانب السفينة فكسرها وحشاها بالخرق والطين فغضب موسى غضبا شديدا وقال
للخضر أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا فقال له الخضر
أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قال موسى لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا
نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا فخرجا من السفينة فنظر الخضر الى
غلام يلعب بين الصبيان حسن الوجه كانه قطعة قمر في اذنيه درتان فتامله الخضر ثم
اخذه فقتله فوثب موسى على الخضر وجلد به الارض فقال أَقَتَلْتَ نَفْسًا
زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا بعضی از مناظرین امامیه که بس
دلیری دارند بجواب هیچ ازین بعد تذکیر این روایت داد شوخی دادند و هرگز سر بگریبان
فکرت نبردند و گفتند که چون خود حضرت خضر حضرت موسی علیه السلام را معذور دارد
که الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا تذکر این قصه مناسب نمی نماید سبحان
الله این چه حال سخن فهمی علمای طائفه حرف درین میرفت که آدمی را بسبب
مقتضای بشری چنانچش نمی آید حضرت موسی با وصف اولوالعزمی بر روایات شیعه
استاد خود را بر زمین زد و در کشتن او دقیقه فرو نگذاشت اصحاب رسول خدا صلی
الله علیه و آله وسلم بعد از ذا صبه و فاتش اگر یکدو ساعت یا چندین مدت قلیل از
بیعت افضل الصدیقین بنابر بشریت و عدم رجوع باو له افضلیت او تخلفی نمایند

یاد و استغراب خواهد بود پس مجرد گفتن اینمعنی که خود حضرت خضر موسی
را معذور داشت چه فایده برای مجیب تواند داد حلم حضرت خضر باعث بر اینمعنی
و تحمل دیگر مشاهده حضرت موسی تند و تیز می بود کما یسجی در مقابله حالت منتظره باقی
یا به اینمردم که بعد از تسلیم لغزشی از ایشان کافه صدور
یافت در پی مواخذه شده و در صدد بیحرمتی ایشان افتاده حاشا و کلا و این قدر مجیب
مذکور را یاد نماند که هرگاه در قرآن مجید در باب مهاجرین و انصار عموما و خصوصا رضوان
الهی و عفو از جرایم بکمال تاکید و تحقیق ثابت باشد دیگر در صدد مطاعن و تجسس عیوب
ایشان افتادن و دفترها در ان سیاه کردن کمال بعد یا نمی هست یا نه و اول می باید که
تقریر طعن بعنوانی کنند که نفوس قدسیه ائمه هدی و حضرات رسل و انبیا از ان سالم
مانند و بارها دیدی و آزمودی که اگر طعن شیعه را در باب اصحاب تسلیم داریم بسیاری از
انبیا و ائمه از منصب خود ها پس تبعید میشوند و از مرتبه نبوت و رسالت و امامت و خلافت
نامی باقی نمی ماند و شیعه را نقد ایمان از دست میرود و ازینجا گفته اند **بیت**
چون خدا خواهد که پرده کس درد × میلش اندر طعنه پاکان برد **قوله** و سوای اشخاص مذکور
الخ **اقول** حاشا که کسی از اصحاب در استحقاق صدیق قیل و قال کرده تخلف
از بیعت آنجناب کرده باشد چنانچه در هر مقام بعنوان شایسته دانستی انصار هم
روز سقیفه در استحقاق صدیق گفتگو نکردند بلکه آرزوی شرکت نمودند اگر حوصله تقریر
و تحریر باشد درین باب کلام باید کرد تا دعوی مخاطب که در صدر تقریر گفته یعنی حال
خلافت یزید با وصف عدم بیعت ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق
و عدم بیعت عظمای صحابه با و در اوایل زمان روبراه ثبوت آرد معهذا اگر اینها
قادح استحقاق می بودند لا محاله بزعم حضرت مجتهد متصف بتشیع خواهند بود درین
صورت صدور لعن بر ایشان از جناب مرتضوی بعقل احدی از اهل دانش نمی آید
تفصیل اجمال آنکه از کتاب سلیم چنان ظاهر میشود که حضرت امیر بعد از دفن حضرت
بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله و سلم جناب سیده را بر دراز گوش سوار فرمود و هرگز

کسی از مهاجرین و انصار رفاقت آنجناب را قبول نکرد مگر چهل و چهار کس آخر اینها نیز
نکث بیعت و تخلف از مواعید و مواثیق کردند و بر وقت جهاد حاضر نشدند مگر آن
اربعه تا آنکه کار از دست رفت و کار ابوبکر محکم شد و حضرت امیر وقت تفضیح و تضلیل
اینها فرمود لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی و اینهم ارشاد نمود که والله لو ان اولئک
الاربعین الذین بایعونی وفوا لی لجاهدتکم فی الله یعنی بخطاب عمر گفت که اگر آن چهل کس
که بیعت جهاد کرده بودند وفا بعهد خویش می نمودند البته در راه خدا جهاد با شما میکردم پس معلوم
شد که اینها مقبولین لسانی مثل عمار یاسر و حذیفه و خزیمه و بریده و ما نند ایشان بر زبان
جناب سید اوصیا معاذ الله مطعون بوده اند الحکوت در حقیقی حالت منتظره باقی نیست
که اینها هم صدیق اکبر را امام خویش میدانستند و بیعت ایشان از راه تقیه و نفاق نهان
نموده و قبیل ازین عبارت کتاب سلیم که در بابه رفاقت زبیر بن عوام منقول شده
بر اینهم دلالت دارد که غیر از امیر و ارکان اربعه همه با ابوبکر صدیق بلا اکراه بیعت
کرده اند و از کتب امامیه چنانچه میدانی اینهم بظهور پیوسته که این ارکان اربعه را نیز تزلزل
در گرفت و بعد چندی اینها را یقین نبود و کمال تقوی در بابه خلفا بهم رسید دیگی از اینها زبیر
بن عوام است که کفر محض اختیار کرد فتذکر ولا تکن من الغافلین و ازینجاست
که امامیه در آخر مضطر شده این تبرا نیز هم سرایند که جناب امیر جز اہل بیت خود کسی را همراه
نداشت صاحب سفینة النجاة خطب مرتضوی را ترجمه میکند یک دو حرف از آن
بکمال اختصار باید شنید میگوید که در بعضی از خطب چنین فرموده فنظرت فاذا لیس
لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که در آن هنگام مرا نه یاری
دهنده موجود و نه باز دارنده دفع کننده شری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اہل بیت
من پس باز داشتم ایشان را از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب
چنین فرموده فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت انتهی
بلفظه و خود این مجتهد ناعاقبت اندیش این حدیث را بعد ازین از نهج البلاغت
نقل خواهد کرد بالجمله ازین اخبار و آثار هم صحیح می توان یافت که استثنا سلمان

پیداست یعنی در وقتی این بزرگان رفیق حضرت امیر بودند و آخر دست
رد اشتند چنانچه درباره زبیر دانستی و بخیال عقلا بعد از اطلاع بر حال
... و سلمان که چند حرف از ان معرض بیان آمد در نمی آید که اینها نیز در اهل بیت
ان نخواهند بود مگر مورد آیت تطهیر چنانچه مزعوم شیعه
است پس معلوم شد که در حقیقت کسی از ینها تخلف از صدیق ننموده فلا تغفل
قوله و هرگاه **اقول** این دلیل هرگز صحیح نیست زیراکه جناب امیر المؤمنین [?] فاسقی
بر تقدیر تسلیم بجهت ظلم و ستم کرده باشند افحام و الزام امام حسین علیه السلام و
عدم اتمام حجت از جانب ایشان لازم می آید کما ذکر فی الرسالة القدیمة و سیجیئ فی
آخر هذا الکتاب بعون الملک الوهاب مفصلا و لیظهران ما قال المجتهد فی الجواب
اوهن من نسیج العناکب قطعا **آمدیم بر ضرورت** داعیه صیانت نفوس
پس میگوئیم که این وجه بیدا هت عقلیه و اصول امامیه باطل است زیراکه از حال
تخلف سعد بن عباده و دعوی او و در پی نشدن اعوان و انصار صدیق بناموس او
کما روی علمائهم جناب بر قیاس اولویت بوضوح می انجامد که هرگز صحابه کبار
جور و جفا نه نموده اند و در پی او نیفتاده پس حاجت بصیانت نفوس و حفظ ناموس
جناب مرتضوی را چه باشد بخلاف وقت خلافت یزید بالاتفاق که هم جان مردم
و نفوس ایشان برباد رفته و هم مال و ناموس و انصاف باید کرد که در مقدمات
نقلیه اقامت دلیل بعنوانیکه ترکیب آن از قضایای عقلیه صرف باشد چگونه میتواند
شد فلیتدبر **مع ذلک** معامله جناب مرتضوی یعنی بیعت او با ابوبکر
صدیق اگر از راه تقیه و خوف باشد بر عکس احادیث متواتره امامیه خواهد بود کما
عرفته مفصلا زیراکه بیعت آنجناب بعد از سانحه اسقاط محسن و سوختن خانه و زدن
تازیانه برسیده نساء زمانه الی غیر ذلک من المکروهات جلوه ظهور گرفته نه بنا بر
صیانت نفوس و حفظ ناموس **بار خدایا** مگر مراد از نفوس و ناموس حفظ
جان و ابروی شیعیان خصوصا بابا شجاع الدین ایشان یعنی فیروز مجوسی که اهتمام

زائد الوصف با ایشان تعلق داشت بوده باشد نه جناب بنت سید الثقلین و جانی که خود از ایشان
و اولاد ایشان مثل ترک و دیلم بر اصول کالیسیان بود و مجوس محض با ایشان بوده است
محال اصول موضوعه که در هر مقام خلاف قرآن مجید و احادیث شریف واقع میشود معاذ
الله من ذلک برین تقدیر آنچه برای جناب امیر از اقوال دروغ ایشان لازم می آید بیانش
خارج از اندازه تقریر و تحریر تواند بود **قوله** اگر عبد الله اه **اقول** حاشا که حضرت
عباس از بیعت ابو بکر صدیق کاره بوده باشند بلکه مقصود ایشان کما اومانا الیه سابقا
از لفظ اعدوا الخ نزد اهل نظر امتحان و اختبار بود و حدیث امیر المومنین در حق این هر دو
خورد و بزرگ بعبادت عجل و ذلیل بودن از دست نفس اماره که در تفسیر اهل بیت و بحار و مجالس
المومنین مرویست نیز برهمین معنی دلالت دارد زیرا که در صورت کراهیت و ناخوشی البته بیعت
ایشان نخواهد بود دیگر بطور تقیه که در آنوقت از جمله واجبات بود و برین تقدیر می باید که این
هر دو صغیر و کبیر مورد مدح و ستایش امیر المومنین باشند نه مورد قدح و سرزنش کما لا
یخفی پس معلوم شد که زبان ایشان بر تقدیر تسلیم نظر بمعنی اختبار و امتحان بجانب
امیر مومنان بود و قلب آنها بجانب خلفا پس زبان لیکن کراهیت و ناخشنودی چه معنی داشته باشد
قوله بلکه بمفاد رایتماه کاذبا غادرا الخ **اقول** غلط محض است کما یجیء تحقیقه مفصلا
ان شاء الله تعالی آری جناب سیده بر اصول شیعین مزید لا حضرت امیر را مثل خائنین و
غادرین و مانند جبنین و مذل اهل بیت سید المرسلین صلعم میدانستند زیرا که ذلت مرتضوی که
از تفسیر فاطمی یعنی خود را ذلیل کردی حاصل میشود البته مستلزم ذلت اهل بیت مصطفوی خواهد
بود فان نفوسهم القدسیة کنفس واحدة لیکن حیرانم که با وصف تذلیل اهل بیت و اختیار کذب
و تقیه تا مدت العمر و حصول مشابهت تامه بغادرین و خائنین مرتبه عصمت جناب مرتضوی
کو از کمتر از منزلت عدالت اصحاب بود و هرچه منافی عدالت است منافی عصمت ولا ینعکس
ذکیه تا بیست خواه باشد و هرگاه عصمت منتفی باشد امامت و خلافت بر اصول شیعین کجا
چون خلافت و امامت بمعنی لاطلاق تواند بود امامت بالفعل کجا و قبلیه بصلاحیت امامت
بالفعل از دست رفت مساوات با جناب سید المرسلین در همه چیزها بغیر از مرتبه نبوت

که کمتر از امامت است چنانچه در منهج السداد است کجا حبیبکه اینهم مستغنی گشت حصول مرتبه
استادی و پیری نسبت بجناب مصطفوی چنانچه بعد ازین مفصل خواهی دید و در تاویلات
علمای شیعه خواهی شنید کجا الی غیر ذلک من المقدمات ولنعم ما قال الحافظ الشیرازی
مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا الی غیر ذلک من المقامات و دانشمند ذکی
بادنی امعان تواند دانست که میانه این هر دو روایت فرق زمین و آسمان است چه بر اصول
امامیه جناب معصومه خود گواهی بر امور شنیعه قبیحه دادند و جناب مرتضوی را اهل البیت صراحة
و کنایة اعتقاد کردند بخلاف لفظ را تیماه اه که ظنی بیش نیست و لا نسلم که ظن مطابق نفس الامر
باشد کما سیجیء تفصیله انشاء الله تعالی و اینهم بخیال متکلم نه حضرت امیر و حضرت عباس کما لا
یخفی علی اوساط الناس طرفه آنکه در شهادت باوصف ثلثة یا اربعة جناب سیده متفرد
نبودند بلکه امام حسن و امام حسین گوشواره عرش و ریحان رسول الثقلین نظر بشواهد صحیحه و قرائن
صریحه کما سبقت الیه الاشارة نیز شریک جناب فاطمه زهرا بودند نعوذ بالله من فضول
من بعد مخفی نماند که مخاطب فهیم لفظ بکریه بنا بر معنی تعریض بلحیه هندیه در حق صدیق اکبر بکار برده
معلوم نیست که چون جناب مرتضوی بر اصول امامیه مثل خائنین باشند و مانند جنین در رحم پرده
نشین شوند بتبدیل ذات و الاصفات خویش و رسوا کردن اهلبیت علیهم السلام کوشند
مخاطب الا مقام در باره آنجناب چه تقول خواهد کرد معاذ الله من ذلک و اینهم بخیال مخاطب
عدیم المثال منکر نیست بانکه بسیاری از مقتدایان و پیشوایان امامیه که بصفت بهیمی و هتر سیمی
متصف بودند کلبی و کری هستند چنانچه کتاب رجال افشا روانند آن در مذهب شیعه برتر
امر دیلمی است روشن فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَّلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

قوله ابا عبد الله بن عمر اه **اقول** ازینجا مانند سفیده صبح صادق روشن میشود که جناب
مجتهد الزمانی مطالعه عبارت علامه دهلوی قدس سره بوجه بصیرت نپرداخته هر چند از قول
سابق او که بنا بر لاف زنی در تعلیم این مجهول وارد کرده و در آخر آن آیت کریمه وَلَا
يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ را ضمیمه ساخته بود واضح میشود که تمامی عبارت مکتوب آنجناب را دیده
[illegible] جا در یافت میکرد که هیچ ندیده و آن زعم انه فعل شیئا لکن لم یفعل شیئا زیرا که

علامه دهلوی قدس سره العزیز لفظ هنوز در صدر عبارت منقوله چنانکه میدانی آورده است
حیث قال هنوز اهل مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل
امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین بیعت
نکرده بودند مقصودش آنکه وقت خروج امام حسین ... تا سایل را
بطلان این خروج متوهم شود باقی ماند آنکه احدی ازین بزرگان بیعت
کربلا و سانحه شهادت شان بیعت یزید کرده است یا نه این امر مسکوت عنه و خارج
از محل نزاع است و بعد از ثبوت نیز معترض را بکار نمی آید کما سبق تفصیله لیکن عجیب که مدعی
علم و اجتهاد را ازین امور پیش پا افتاده اطلاعی و سر و کاری نمی باشد بالجمله آنچه برای
دفع اعتراض معترض و اجابت سایل بکار آید در کلام علامه دهلوی سخن رفته و با تقدیم
وجود بیعت که از بعض بزرگان بر تقدیر تسلیم و فرض محال بعد از سانحه شهادت امام حسین
صدور یافت روی سخن متوجه نیست کما لا یخفی علی العقلاء **قوله** و بعد تسلیم مسکوتم اه
اقول از سابق و لاحق عیان است که هر چند در کتب قدیم و جدید تتبع بالغ رود
جز انکار بیعت یزید از عبد الله بن عمر چیزی بر نمی آید الا لفظ یا لعینا که حالش مفصلا
در منهج اول دانستی فلا تکن من الذاهلین و اما الامر الآخر فقد مر جوابه ایضا باتم تفصیل
و اکمل بیان فتذکر ان کنت من نوع الانسان **قوله** علاوه اه **اقول** جناب
امیر باجماع اهل سنت صلاحیت خلافت راشده بنصوص نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم داشتند لیکن به بیعت اهل حل و عقد یعنی کبار مهاجرین و انصار امام بالفعل
شدند و بر اریکه خلافت حقه جلوس فرمودند و سابق ازین گذشت که تمامی
مهاجرین و انصار به بیعت شریف شان در آمدند و خود آنجناب باین دلیل
باتضمام مقدمات واقعیه در رد بر دی معاویه و دیگر تمسک فرمودند و بقید کتابت آوردند
کما اورده الرضی فی نهج البلاغه اکنون اگر چند کس از افراد ناس مثل معاویه و عمرو
بن عاص از بیعت مشیر خدا سر باز زنند و پهلو تهی کنند در فعلیت خلافت راشده ایشان چه
نقصان عجب است که مجتهد معتقد خلافت یزید پلید تقلیداً سکی ار یکه اقبال و وزرا محمد در اصل

استفتا تصریح میکند کہ اہل سنت بیعت یکس را از اہل حل و عقد در تعلیت امامت شخص
کافی میدانند حالیا بعد ثبوت بیعت تمامی اہل حل و عقد این ہمہ خرافات می نگارد و نسج عنا
را حصار آہنین و قلعہ سنگین می پندارد و انچہ در خطب و مکاتیب نہج البلاغت درین
باب وارد است کہ اجتماع ہمہ کس ضرور نیست مہاجرین و انصار ہرگاہ بر امامت شخصے
گرد آیند امام میشود و ہر کہ منحرف گردد قتال با او رواست بتحصیل معنی آن ہمت بگمارد

قولہ خوارج الخ **اقول** بحمد اللہ کہ سخن حق بر خلاف انچہ والد ماجدش در ذوالفقار
افادہ نمودہ کما مر فیما سبق بر زبانش جاری شد ہرگاہ خارجیت کہ در ینمقام کنایہ از
دشمنی جناب امیر است نعوذ باللہ کما نص علی ذلک صاحب اثبات الحق از اہل حق منتفی
باشد ناصبیت کہ عبارت از دشمنی امیر المومنین و استحلال خون تمامی اہلبیت طاہرین و
تجویز لعن این بزرگان است علی افادہ صدوق الطائفہ و قد اوردہ المجتہد الجالسی
فی اساسہ بطریق اولے مسلوب خواہد بود این فائدہ را باید کہ بذہن خود محفوظ داری
زیرا کہ در نقض بعضے از ہفوات مجتہد جالسی و مخاطب ذکی و مانند او کہ فقیر را ابعد ازین
بناصبی بلکہ اسوء ازان نواصب تعبیر خواہد کرد بکار می آید و تناقض و تہافت کلام ایہا
ازان ثابت میگردد **ومخفی نماند** کہ عبارت اساس الاصول روزی بعد
از تسوید و تبیض این مقام در اوراق بر آمد و بعنایت ایزدی چنان نمود کہ انچہ صدوق
امامیہ فہمیدہ و در معنی ناصبی نوشتہ قطعا و یقینا مطابق واقع است و قول صاحب
فوائد مدینہ کہ ناصبی انکس است کہ عداوت بمذہب امامیہ دارد و ہر کہ فتوی بمعنی اول
دادہ بصیرتے در اخبار اہلبیت علیہم السلام نداشتہ باطل محض است زیرا کہ لازم
می آید کہ صدوق امامیہ مفتری بر خدا و قلیل البضاعت در احادیث ائمہ ہدی باشد
اکنون آن عبارت باید شنید لطیفہ اخری یناسب ذکرہا قال محمد بن بابویہ فی
الفقیہ روی الحسن بن محبوب عن سلیمان الحمار عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لا ینبغی
للرجل المسلم ان یتزوج الناصبۃ و لا یتزوج ابنتہ ناصبیا و لا یطرحہا عندہ قال مصنف
ہذا الکتاب من نصب حربا لآل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فلا نصیب لہ فی الاسلام فلہذا حرم نکاحہم

وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم صنفان من امتی لا نصیب لهم فی الاسلام الناصب
لاهل بیتی حربا وغال فی الدین مارق منه ومن استحل لعن امیر المؤمنین والخروج علی ائمة المسلمین
وقتلهم وحرمت مناکحته لان فیها الالقاء بالایدی الی التهلکة والجهال یتوهمون ان
کل مخالف ناصب ولیس کذلک وقال صاحب الفوائد المدنیة الثانیة مشاجرة عظیمة
من غیر فصل بین المتاخرین من اصحابنا فی تحقیق معنی الناصبی فزعم بعضهم ان المراد به
من نصب العداوة لاهل البیت علیهم السلام وذهب بعضهم الی ان المراد به من نصب
العداوة لمذهب الامامیة وفی الاحادیث تصریحات بالثانی ومن قال بالاول کان
قلیل البضاعة فی احادیثنا الواردة فی اصول الامامیة فعلی زعم هذا القایل اخطا ابن
بابویه فی تفسیر معنی الناصبی وکان قلیل البضاعة فی الاحادیث وکذب علی سید
هذا افتری انتهی بلفظ المجلسی واگر اندک غور وامعان درین عبارت صرف کرده شود
بالیقین عیان گردد که آنچه بعضی از اهل دعاوی لاطائل خواسته اند که میان دو گروه
مذکور که بقول صاحب فوائد مدنیه بمشاجره مشغول اند وهنوز مطارحات شان
انفصال نیافته محاکمه نمایند وتطبیق مختلفات در آیند دلالت بر قصور فهم وعدم
استقرار ایشان دارد وحکم می نماید که این عبارات ومضامین را ندیده حسابی
می کنند نعوذ بالله منها **قوله** وعلی الثانی اه **اقول** عبد الله بن عمر را در تارکین بیعت
مرتضوی شمردن حال آنکه اسفار معتمده اهل سنت بخلاف آن ناطق است کما عرفته
سابقا از افادات عجیبه بلکه بعضی از روایات وعبارات موهم انیمعنی است حتی
که بعضی از علمای اهم باعث عثرت شده کما لا یخفی وتفرقه درمیان این هر دو امر نزد کسیکه
بهره از عقل سر سری دارد نیز بر طاهر است لکن برای حضرت مجتهد بیانش ناگزیر می بینیم
ومیگوییم که در وقت یزید علیه ما یستحقه که فضلا وید مهاجرین وانصار باقی بودند امام حسین وعبد الله بن عباس
وعبد الله بن عمر وعبد الله بن زبیر اهل حل وعقد بودند بلکه ایشان مقصود حسب ذوات تابعیات ایشان دو معاویه
وعمرو عاص واهل شام که از اطاعت خلیفه برحق منحرف شده ابا داشت درین جماعة آیا از اهل
حل وعقد باشند پس تفرقه واضح تر شد **قوله** انصاف فرمایند **اقول** این نزد ثابت

و تنمی در قیاسات حضرت مجتهد ثانی یکار آید که قضیه ولد المفضول مفضول و ولد الافضل افضل واقعی نفس الامری باشد و هو باطل بالضرورة نزد بعضی ازین خرافات بر تقدیری قابل استماع خواهد بود که بر اصول ثابت نماید که هر یکی از ارباب خلافت و سلطنت بعد از خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین که نزد بعضی از اهل سنت مجتهد و امام برحق توانند بود افضل است از جناب امام حسین و هو ایضا کما تری پس فضیلت معاویه از امام حسین نزد هیچکس ثابت نباشد چه جای ظهور آن مثل ظهور الشمس علا و ه مقصود مخاطب اگر از ترتیب این قیاسات تقلید اول من قاس است که چون انکار و خروج امام حسین باعث عدم ثبوت خلافت امیر المومنین بجهت انکار و محاربات معاویه نزد سنیان ثابت نباشد گوئیم اگر معاویه نزد معتقدین خلافت خلیفه برحق است بعد خلع امام حسن است نه قبل از آن چنانچه صواعق محرقه و دیگر کتب مثل ازالة الخفا کما سبجی عبارتها بران دلیل قاطع است و درین وقت جناب امیر از چندماه بروضه رضوان آرمیده بود و تدقیس علی هذا منصوص بودن خلافت معاویه پس در انکار امام حسین و دیگر بزرگان از بیعت یزید برای خلافتش مضرت شدید است و در اعراض معاویه از بیعت امیر المومنین زینهار مضرتی برای ثبوت فعلیت خلافت آنجناب نیست چه درین وقت بتصریح معتقدین هم نه معاویه امام بحق بود نه خلیفه منصوص نه از اهل حل و عقد بلکه مانند حضرت عباس و عقیل بر اصول شیعه کما فی المجلد الثامن من البحار از بیعت رانده و از انسو و نا نده و قبل ازین در باره امامت آنچه باتباع مرتضوی مذهب اهل سنت منقول گشته فتدبر بالجمله چون مخاطب ذکی بسبب مطالعه ذو الفقار مجتهد جالسی از قضیه خلع امام حسن و امثال آن تجاهل میکند و معاویه را خلیفه مطلق میداند درین مغلطه ها گرفتار میشود و بسوی هر یکه کذب جالسی مذکور باشد نگاه نمی نماید نعوذ بالله من وساوس النفس و توهماتها

قوله این کلام مدفوع است الخ **اقول** قبل ازین گذشت که این ملازمت ممنوع است این را بدلیلی عقلی یا نقلی اثبات کن و بدونه لا یعبأ بها **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** آنچه درین مقام جناب صاحب نزهه مقدمه چند افزوده مجدوش است بنده را قبل از آنکه رجوع باین کتاب که وقت تالیف این اوراق بهم رسید اتفاق افتد

مگوییم که مراد از صحت امامت و عقد بیعت خلفاء عباسیه نه آنست که ایشان بشروط خلافت متصف بودند و اجتهاد و سائر شرائط در هر یکے از ینها یافته شد پس معنی عبارت اینست که مقصود من ذکران ملوک درین کتاب است که عقد بیعت شان صحیح باشد و خلفای عباسیه بنا بر حصول مرتبهٔ اسلام چنین بوده اند بخلاف خوارج و غیرهم و مؤید این مضمون است آنچه حضرت شاه ولی الله دهلوی نور الله مضجعه در کتاب مستطاب ازالة الخفا در بیان شروط خلافت فرموده اند که از انجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مصر بر صغائر صاحب مروت باشد نه هرزه گرد خلیع العذار زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه این معنی شرط است در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولی است بآنکه شرط باشد و قال الله تبارک و تعالی مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ و مرضی بودن مفسر است بعدالت و مروت و از انجمله است که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضا و احیاء علوم دین و امر معروف و نهی منکر را و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم القضاة ثلثة واحد فی الجنة واثنان فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرف الحق فحکم به فهو فی الجنة ورجل عرف الحق فجار فی الحکم فهو فی النار ورجل قضی للناس علی جهل فهو فی النار رواه ابو داؤد انتهی و بعد از بیعت و استخلاف و شوری که در خلفای راشدین یافته شد میفرمایند طریق چهارم استیلاست چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و شوری و همه را بر خود جمع سازد باستیلاف قلوب یا بقهر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است یکی آنکه مستولی مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر ارتکاب محرمی و این قسم جائز است و رخصت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد از حضرت مرتضی کرم الله وجهه و بعد صلح امام حسن همین نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند بقتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل این عاصی [illegible] [illegible] [illegible] قبول احکام او چون موافق شرع باشد و اگر عامل او اخذ [illegible] [illegible] [illegible] او حکم نماید نفاذ [illegible] حکم او [illegible]

جهاد میتوانکرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است زیرا که در عزل او افنای نفوس بسی
مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و یقین معلوم نیست که این شداید
مفضی باصلاح شود یا نه بحتمل که دیگری بدتر از آن غالب شود پس ارتکاب فتن که قبح
او متیقن است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل انعقاد خلافت عبد
الملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس بهمین نوع بود انتهی و ازین عبارت
سراسر افادت معلوم شد که حکومت سلاطین امویه و عباسیه از قبیل قهر و استیلا
است و انهم غالبا از نوع ثانی که غیر مستجمع شروط غالب شود و مردم بنا بر ضرورت
مذکوره مطیع و منقاد او در انچه مخالفت شرع نباشد شوند نه از قبیل بیعت
اهل حل و عقد که باختیار خویش مستجمع شروط را بر دارند و خلیفه سازند چنانچه
بخیال مجتهد الزمانی گذشته و اینهم از جمله فلتات و مغالطات اوست زیرا که
کلام در بیعت اهل حل و عقد میرود و سخن در صورت اختیاریست نه حکومتی
که غالبا اضطراریست فلا تغفل الغرض مراد جلال الدین سیوطی از صحت
انعقاد خلافت استجماع شروط امامت و اعتقاد انمعنی که خلفای عباسیه
مثلا مجتهد و عادل بوده اند نیست بلکه مقصود آنست که بنا بر دفع حرج و حکم مسلم
بین العقلا اعنی الضرورات تبیح المحظورات ایشان را لسبب اسلام و ایمان از ملوک
اسلام توان دانست و این همه خارج از ما نحن فیه است کما لا یخفی پس انچه جناب
مجتهد الزمانی در آخر این قول افاده میفرمایند که فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفا
است لازم که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید
تا همان دلیل در ماده عدالت یزید بکار آید غفلتی و جهلی یا تغافل و تجاهل عظیم
است که طرف دیگرش پدید نیست مع ذلک عجب تعصب مقلد حضرت
ابو حنیفه نعمان بن ثابت است که بسوی ائمه اهلبیت منقطع بود و از خلافت عباسیه
انکار شدید داشت و همچنین از خلفای امویه اگر باور نباید در روایات کتب
اهل حق معتبر نباشد اینک روایات مجلسی امام خویش را در تذکرة الائمه نگارش کند

میگوید که ابو حنیفه در باب منصور و امثال او از خلفای بنی امیه و بنی عباس میگفت که
اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند مرا که آجرآنرا بشمارم هر آیینه نشمارم زیرا که ایشان فاسق اند
و فاسق اهلیت امامت ندارد و تعاقب منصور او را ازین سخنان از نظر انداخته او را حبس
کرد الی آخر التشنیعات عجب مصیب کجا گفته و کی اعتقاد داشته که جمیع خلفای عباسیه
مستجمع شروط امامت بوده اند تا این تفریع و تعدی حکم از اوسط با صغری صحیح باشد
زیاده برین انست که او در رساله بصارة العینین فی شهادة الحسین جابجا میگوید که اعتقاد
امامت در ما نحن فیه بدون اذعان آنمعنی که شروط امامت او را حاصل بود ضرورت
نمیگیرد و یزید را کسی جامع این امور نمی پندارد و شخصی که بدون استجماع بزور شمشیر خود
و ظلم و ستم غالب گردد انقیاد و اطاعت او در آنچه موافق شریعت غراست
بغیر ارتداد و ناچار است کما عرفت و این قدر مستلزم اعتقاد حقیقت خلافتش
نمی شود چنانچه این اقوال بعد ازین در مقام خود بالاستیعاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی
اما ترتیب نسبت این مغلطه ها که جناب مجتهد الزمانی بتلبیس کرده هرگز فریب نمیخورد
و بتمهار سیرد لازم نمی آید آنچه را الی ادراک و شعور لازم نموده اند بلی اگر مجیب میگفت
که هر کس بروی اطلاق لفظ خلیفه کنند ضرور است که او عادل و مجتهد باشد البته
کلام مجتهد بر جای خود می بود و این امر بمراحل از اعتقاد و تالیفاتش دور است
منت خدا عز و جل که نسخه تاریخ الخلفا از دوستی بهم رسید و بعد از رجوع
اطمینان تام حاصل شد که حاجتی بمحو و اصلاح این مضامین که درین اوراق بزبان
قلم سپردم باقی نیست و مجتهد الزمانی درباره اکتفا بر عبارت مذکور تلبیس عوام را قصد
کرده تفصیلش آنکه جلال الدین سیوطی بعد از حمد و نعت در عنوان کتاب مذکور میفرماید
که کتابی چند اکانند در رجال انبیا علیهم السلام تصنیف کرده ام ثم ... در رجال صحابه و محدثین
و نحاة و لغویین و اصولیین و اولیا تا آنکه از اعیان جز جماعت خلفا که نفوس بشریه بدانان
اخبار ایشان شوق و افر دارند زمره باقی نماند پس این کتاب را خاص برای این مردم
تالیف کردم و کسانیکه خروج کردند و دعوی خلافت نمودند و امر خلافت برایشان انا

تمام نشد ذکر اینها درین کتاب وارد نکردم مثل بسیاری از علویین و اندکی از عباسیین
و از خلفای عبیدیین احدی را یاد ننمودم زیرا که امامت و حکومت شان بجهت چند امر
صحتی نداشت نخستین آنکه اینها قریشی نبودند و نسبت اینها بفاطمیین ناشی از محض جهل
است و الا جد ایشان آتش پرستی بود قاضی عبد الجبار بصری گفته که نام جد خلفای مصریین
سعید بود و پدرش مذهب یهود داشت و قاضی باقلانی میگوید که قداح جد عبید الله که
مهدی نام خود گذاشت مجوسی بود و ابن خلکان می نویسد که اکثر اهل علم نسب مهدی را
صحیح نمی پندارند و در بعضی اشعار هم منقول است و عزیز ابن معز که از ایشان بود بحاکم
اندلس مکتوبی مشتمل بر هجو فرستاد او در جواب نوشت که تو ما را می شناسی پس هجو کردی
و اگر ترا می شناختیم البته جواب میدادیم یعنی نسبی نداری و از قبیله معروف نیستی عزیز
بسیار غمگین شد و بر جواب قدرتی نیافت ذهبی گفته که اهل تحقیق اتفاق کرده اند
که مهدی علوی نبود و چه خوش گفت صاحب قاهره که شمشیر خود را بقدر نصف از
غلاف برکشید و بجواب ابن طباطبا که از نسب او سوال کرده بود گفت نسب من این است
و بر حضار دینار و زر نثار نمود و گفت حسب من این است تمام شد وجه اول دوم آنکه
اکثرهم زنادقة خارجون عن الاسلام ومنهم من اظهر سب الانبیاء ومنهم من اباح
الخمر ومنهم من امر بالسجود له والخیر منهم رافضی خبیث لئیم یامر بسب الصحابة ومثل
هولاء لا ینعقد لهم بیعة ولا یصح لهم امامة ابو بکر باقلانی گفته که مهدی مذهب باطنیه
داشت و تمام همت خود بر ازاله ملت اسلام گماشت علما و فقها را اذیت و نابود کرد
و بر اغوای خلایق متمکن گشت و اولاد او نیز داد باطنیت دادند و بر منوالش زندگانی
کردند که رفض را در عالم شایع ساختند و خمور و فروج را مباح نمودند و ذهبی فرموده
قایم پسر مهدی از پدر خود هم زاید بود و زندیق و ملعون بجهت انبیا علیهم السلام را
بر ملا بدی گفت و سب ایشان می نمود و عبیدیین جز نام اسلام نداشتند و از تترهم
گوی سبقت ربودند و ابو الحسین القابسی نیز همین قسم فرموده و قاضی عیاض فتنه
و فساد ایشان نقل کرده و یوسف رعینی میگوید که اجماع کردند علما در قیروان که حال

عبیدیین حال مرتدین و زنادقه است و ابن خلکان گفته که با این همه زندقه و جور و ظلم
دعوی علم غیب هم میکردند و مردم اینها را بارها الزام میدادند و باز نمی آمدند انتهی
کلامه ملخصا مختصرا فی الفارسیه و بعینه فی العربیه وجه سوم و چهارم آنست که مخفی طلب
ذکی الفطرا ایراد کرده و از این مقام بر اهل بصیرت کالشمس فی رابعة النهار منجلی شد
که عبیدیین را از انجهت یاد نکرده اند که نسبی صحیح نداشتند و از قریش نبودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر روایت مجلسی در مجلد عاشر از بحار الانوار فرموده
که قریش ائمه مردم اند ابرار ها ابرار ها و فجار ها فجار ها و نه اکثر آنها در حقیقت مسلمان
بودند و از اینجا وجه ذکر امثال خلفای عباسیه عیان شد که قرشیت و بودن اکثر
آنها حقیقةً در زمره اهل اسلام باعث بر آن گردیده نه آنکه مستجمع شروط امامت
از عدالت و اجتهاد بودند و بجهت این استجماع و قرار یافتن حکومت آنها را ذکر
کردند بلکه اگر عبیدیین نسب صحیح میداشتند و از اعیان می بودند و بسبب زندقه و
الحاد اکثر آنها از حقیقت اسلام بدر نمی رفتند آنها را نیز ذکر میکردند چنانچه بنی امیه
و عباسیه را درج کردند **بالجمله** مناط ذکر حصول قرشیت و حکومت و عدم
خروج از اسلام است خواه این امور در ضمن مستجمعین شروط بهم رسد خواه غیر
اینها که جامع شروط نباشند عبیدیین را چون اول و ثالث حاصل نیست ذکر آنها
دمل ننموده و اکثری از علویین و قلیلی از عباسیین را که نسب صحیح داشتند از ان
جهت در خلفا منسلک نکرده اند که امر حکومت برای آنها کمال نیافته چون عبارات که بنده
از کتاب مذکور نقل کردم نص در مقصود فقیر بود و صراحة و تفصیلا مدعای معترض
که تلبیس عوام است تا بدانند که مناط ذکر خلفای عباسیه استجماع شروط امامت
است مضرت نمیرساند هر دو وجه را اسقاط کرده بذکر وجوه دیگر مبادرت
ننمود شکر و سپاس الهی بکدام زبان گفته آید که بشمول عنایتش مطلبی بدون مراجعت
کتب گفته شود و مضمونش مطابق آن افتد و نوبت بمحو و اصلاح نرسد ولقد احسن
ما قیل فی الباب **بیت** شکر کردن کی توانم در خور نعمای تو ٭ شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو

قوله پس متوکل اه **اقول** بسط تمام مذکور شد که مناط ذکر عباسیین و مانند شان
دور زمره خلفا قرشیت و حکومت و بودن اکثر اینها محاط محیط دائره اسلام در حقیقت
است پس نصب متوکل چندان منافی با مقصود تاریخ مذکور نیست بلی اگر مناط ذکر استجماع
مذکور می بود تناقضهای صریح و تہافتهای قبیح درکلام او راه می یافت و اینمعنی هم بخاطر
مجتهد الزمانی رسوخ دارد یا نه که اهل سنت اطلاق لفظ امام بر بادشاه نیز جایز داشته
اند و لا مشاحة فی الاصطلاح چنانچه اینمعنی بمطالعه تحفه اثنا عشریه واضح تواند شد
و عبارت آنمقام قبل ازین گذشته و علمای شیعه نیز لفظ امام و ظل الله بر ملوک
جاری ساخته اند چنانچه از تصانیف مجلسی در فارسی و عربی معلوم تواند کرد و قبل
ازین گذشته که خود اکابر علمای شیعه علمای خود را بلفظ امام اعظم یاد مینمایند
که گاهی ائمه هدی رضی الله عنهم را بآن لفظ یاد نکرده اند **من بعد** گذارش آنست
که از عبارت تاریخ الخلفا که در ناصبیت متوکل آورده فائده عظیم بدست آمد و آن
اینکه ناصبی را علمای اهلسنت بحدی مردود و مطرود دانسته اند که متوکل را با وجود
سلطنت و فرمان روائی هجو کردند بلکه بر در و دیوار بغداد که محل دولت و مستقر
حکومت عباسیه بود کما فی البستان للفقیه ابی اللیث قبایح و فضایح او نوشتند
و داد تشهیر دادند و در نصرت ذریت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جان هم دریغ
نکردند بخلاف شیعه که از ایشان جز اهل نفاق گروهی دیگر که خلوص داشته باشند
و ظاهر شان بباطن یکی باشد بر نیاید چنانچه از روایات کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
بر ظاهر است بلکه اکابر و اعاظم شان بکلمات نواصب متکلم میشدند و داد ناصبیت
باطنی و کاملیت ظاهری میدادند و نام تقیه بران گذاشته بزعم خویش راه دین و ملت
را با قدام اهلبیت علیهم السلام می پیمودند **و متوهم نشود** که این همه امور برای
اهل حق بروایات خود شان ثابت میشود و شیعه باین اعتقاد ندارند و ازین امور
خبر نمیدهند زیرا که در همین نزدیکی گذشت که حضرت ابوحنیفه وقت خلفای عباسیه
معایب شان بر ملا می شمرد تا آنکه او را در حبس شهید کردند و پدر باقر مجلسی هم باین امور

اعتراف دارد و اینها بمقتضای الکذوب قد یصدق بدینمعنی هم تصریح میکنند که انچه
در اعانت و سرپرستی اہلسنت از سنیان بظهور انجامیده از شیعیان عشر عشیر آن
بعمل نیامده کما لا یخفی علی المنصفین **قوله** ازینجاست که محی الدین عربی اه **اقول**
درین از زده جدید بحکم کل جدید لذیذ کمال احسان بحال شیخ محی الدین رحمة الله علیه
فرمودن و بنا بر فرط ناصبیت والد ماجد خود کوشش نمودست تفصیل انهدام و تشریح
انهدام آنکه مجتهد ثانی در آخر حسام الاسلام خویش بعد از آنکه دفاتر طوال را بکمال خوش
در مثالب صوفیه سیاه کرده بتفضیح شیخ مذکور سعی بلیغ مینماید و میگوید که بالجمله نظر عقلائی
دین دار و علمای اسلام در باب حق و صدق بودن مثل بطرف اوست و بطرف
ترتیب آثار به امثال چنین مبالغه بیهوده و تکرار و اصرار و در انکار و معلوم است که ابدال
اتباع صوفیان در کتب و مصنفات خود چه کفر و زندقه که ازین اولیای اصطلاحیه نقل کرده
اند و خود اینها که اولیای کذائی اند چه بی پرده لغات بیهوده که نمی سرایند و چون تفصیل
اینمعنی در کتاب شهاب ثاقب بوجه احسن شده و اهتمام گنجایش ذکر آن ندارد مجملی از
اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید گوهر اکتفا مینماید پس از جمله اہلات شیطانیه
او که با وجود آنکه از حق تعالی بدون توسط ملک علوم حقه فرا میگیرد این است که در باب
ثالث و سبعین از کتاب فتوحات میگوید که از جمله کسانیکه هم قطب بوده اند و هم غوث
و مقربان درگاه صمدیت و سید الجماعت ابوبکر است و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه
و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر کجاست که با وجود اینکه خود شیخ
در شرح مسلم حکم نموده بانکه یزید از اسلام بهره نداشت و حتی منزل پدر خود را به هند و باید
تا و از ملیدها سیمای شیخ اکبر خود بگوید ان یزید و متوکلا کانا قطبین مقربین حقا حقا
انتهی بلفظه این عبارت چنانکه می بینی نص است در قطبیت و غوثیت و مقربیت یزید
پلید در بارگاه صمدیت بر خلاف عقیده اہلسنت که او را کافر یا فاسق دانسته اند یا در
اسلام او توقف نموده و بسیاری از عوام طلبه بلکه متوسطین از جماعت سنیان بعد از دیدن
این عبارت که بطرف شیخ منسوب است بر خود می لرزیدند و در گرداب حیرت می افتادند که اینجو

منقی بدکردار را ادراج مذکوره بساتیدن و درباره او باین اعتقاد گرویدن جز ناصبیت
شیخ برچیزی محمول نتوان شد بحمد الله که جناب مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را بعینها
نقل کردند که بر همه کس عیان شد که مجتهد فانی بر شیخ اکبر افترا داده و بجای معاویه
بن یزید معاویه و یزید نقل کرده و هرگاه خود نص برا همعنی نموده که شیخ موصوف یزید را
قطب و مقرب قرار داده صدور احتمال غلط از کاتب و طابع در نقل عبارت مزبور
باقی نماند والحمد لله علی ثبوت کذب المجتهد الفانی علی لسان والده الجنی و غلط نامه که بعد رد
حسام ضمیمه است نیز همین معنی را مقتضی طرفه آنکه جالسی در حسام چنانکه در ثانی باب ایراد
این عبارت هم ذکر میکند و هیچ اندیشه نمی نماید و ما احسن ما قال الحافظ الشیرازی رحمه الله
علیه ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد × اینست احسان مجتهد الزمانی درباره
شیخ و عوام طلبه و متوسطین علما و اثبات مفتری بودن جناب مجتهد فانی اما بیان
ناصبیت مجتهد نیک اختر و پاک گوهر که مولانا عبد العلی بحر العلوم انار الله برهانه را بسید گوهری
یاد میکند پس بیانش به سبیل ارتحال آنکه چون بجای خود ثابت شده کما مر آنفا که شیخ
در مقام مذکور به محبت معاویه بن یزید تصریح کرده نه معاویه و یزید و معاویه پسر یزید باعتراف
اکابر فریقین مرد نیک بود و راه محبت و صداقت اهلبیت کما ینبغی می پیمود بلکه از برگزیدگان
بارگاه الهی معدود چنانکه بروایات طرفین خواهی دانست انشاء الله تعالی پس یزید شقی
را بخلعت درین زمره گنجانیدن و بر مقربیت او نص نمودن و معاویه بن یزید را که حالش
بالاجمال دانستی اخراج نمودن نخواهد بود الا من تلقاء النفس الاماره الناصبة التی
تصلی نارا حامیة و قد تقرر ان کل اناء یترشح بما فیه فثبت انه ناصب عداوة اهل البیت
الطاهرین بل هو یزید علی ابن زیاد و ذی الجوشن اللعین این همه وبال دیوثیت
که بجهت دشنام و لعن شیخ محی الدین و مولوی عبد العلی رحمة الله علیهما که حق استادی
آباء کرامش بذمه همکس از فضلای این دیار متحقق است دنبال جالسی گرفته که از دست
فرزندان خود رسوا گشت شیخ شیراز درین مقام چه نیکو گفته و در شاهوار اندر سفته
بیت تو بجای پدر چه کردی خیر ٭ تا همان چشم داری از پسرت ٭ ذلک الذی

وانه من العقوبة فی الدار الدنیا وهی لیست بمحلها وان عذاب الاخرة اشد وابقی
باقی ماند خوبی و بزرگی معاویه بن یزید از خاتمهٔ صواعق شیخ ابن حجر مکی بعبارت
فارسی که مترجم کتاب مذکور نوشته باید شنید که از جمله صلاحی که از وی ظاهر شد آن بود
که چون والی امر خلافت شد بر منبر برآمد و گفت این امر خلافت عهدیست از جانب
خدای تعالی و بدرستی که جد من معاویه نزاع کرد درین امر با کسیکه اهل آن بود و باین امر
احق و اولی بود از وی علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و مرتکب امری چند شد که شما انرا
میدانید تا وقتیکه وفات او در رسید و در قبر رهین ذنوب خود گشت باز پدر من متقلد
این امر گشت و اهلیت آن نداشت و با پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
منازعت نمود پس عمر او بکوتاهی رسید و نسل او منقطع شد و امروز در قبر بوبال
و نکال گناهان خود گرفتار است بعد از آن گریه بسیار نمود و گفت از اعظم امور بر ما
آنست که سوء مصرع و قبایح اعمال وی را میدانیم که قتل عترت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم کرد و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب ساخت و حلاوت امارت و حکومت
نچشید پس متقلد مرارت این امر نمیشوم هرچه شما دانید علاج کار خود بکنید والله که اگر دنیا
خیر است ما حظ آنرا یافتیم و اگر شر است آنچه بذریت ابوسفیان رسید ایشانرا کافی
است آنگاه در منزل خود منزوی شد تا بعد چهل روز وفات یافت چنانچه گذشت
رحمت خدای تعالی بر وی باد که انصاف داد از پدر خود و مستحق خلافت را اهل آن
دانست **اما مدح او از کتب شیعه** پس نقل کلام نور الله شوشتری که در کتاب
خود مجالس المؤمنین را بذکر خیرش موشح می نماید کفایت میکند و هو هذا معویه بن یزید
ملقب به راجع الی الله است بمقتضای کلام معجز نظام یخرج الحی من المیت نیکو سیرت
و دین دار و محب خاندان سید ابرار بود سه ماه خلافت کرد و بعضی گویند که چهل
روز چون مانند مؤمن آل فرعون بالهام ربانی و فطرت صحیحهٔ انسانی دانسته بود که
کار خلافت حق اهلبیت است بعد انقضای مدت مذکوره روز جمعه بر منبر شد و پس
از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی گفت ای قوم بدانید که من شخصی عاجزم و کار

خلافت لایق من نیست و یا کار خلافت بر تمی آیم اگر حق بود و اگر باطل آن کار را
بنی امیه کردند و در ذمه ایشان است و خبر میدهم شما را اگر کسیکه وارث باستحقاق
خلافت است و احدی را در مجال طعنی نیست علی بن الحسین است رضی الله عنهما
بروید و با او بیعت کنید او اگر چه باین معنی قبول نخواهد کرد بعد از اتمام این خطبه از منبر
فرود آمد و بمنزل خویش رفت و ابواب اختلاط مسدود گردانیده از خانه بیرون
نیامد و بعد چندی وفات یافت انتهی اینها که شنیدی غلو شان و رفعت مکان
مجتهد جالسی زبانی فرزند لبندش بود الطف از همه بمقتضای قول شیخ شیراز ع
که خود میدرد پرده خویشتن × آنکه مجتهد مذکور براه تکذیب خویش و تصدیق شیخ
و ناصبیت خود بحکم ان فلانا یکذب قلبه لسانه رفته و باین امور در کتاب شهاب
ثاقب که نامش در عبارت حسام یاد کرده خیال بسته زیرا که مجتهد الزمانی همان عبارت
را که مجتهد فانی در شهاب ثاقب از فتوحات نقل برداشته درین رساله ذکر میکند
و ازینجا سر معنی کلام مامون امام المتکلمین امامیه علی ما نقله صاحب شرح المقاصد
و غیره در مثل سایر عیان میشود که ان الرافضة اکذب الناس و ان الکذوب
لا حافظ له **قصه** درین مقام از تطویل کلام زنهار نبند نشیده بلکه بعضی از فواید
در ذکر آن فهمیده محصلش بفارسی نقل میکند باز بخدمت گذاری او مصروف میشود
تا همه کس از خواص و عوام بهره از آن بردارند و بخوشی فهمی مجتهدین امامیه بخوبترین
وجوه پی برند **بالجمله** مجتهد فانی بعد نقل عبارت مذکور که نام معاویه بن یزید
در آنست و هرگز نام معاویه و یزید در آن مطابق حسام مذکور نیست در شهاب ثاقب
میگوید که خطای شیخ محی الدین بحدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را در خلافت
ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و همچنین در نیعتی که آنها دعوی خلافت باطنی میکردند
چه جای دعوی این مرتبه عظیم از غوثیت و قطبیت و چگونه عقل سلیم آنرا باور تواند
کرد که این مرتبه برای ایشان حاصل باشد با وصف آنکه جناب امیر المومنین که بالاتفاق
عند المخالف و الموافق سید الاولیاست خصوصا نزد صوفیه در جا بجای اسرار

اینهارا مذمت نماید و مثالب و مذامّ ایشان برشمارد که از آنجمله خطبهٔ شقشقیه است که بالضرورت از انجناب صدور یافته چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغة این دلیل کرده و رد بر کسی نموده که بانکارش عبارت نموده هر که خواهد بدان کتاب رجوع نماید زیرا که او صحت اسناد خطبهٔ مذکور را العنوانی بیان کرده که لقطعش تشنگان رفع سیکند و مرض بیماران از دفع می‌نماید و از عبارات آن خطبه این عبارتست اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونه ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح فیها مومن حتی یلقی ربه فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده ثم تمثل بقول الاعشی شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی جابر فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیوته اذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها ویخشن مسها ویکثر العثار فیها والاعتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض فصبرت علی طول المدة وشدة المحنة حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی احدهم فیا لله وللشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکنی اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا فصغی رجل منهم لضغنه ومال الآخر لصهره مع هن وهن الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنو ابیه یخضمون مال الله تعالی خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه فتله واجهز علیه عمله اه

اما شمردن متوکل از کرده اقطاب ظاهره پس اول دلایل بر آنست که شیخ محی الدین ناصبی بود و هرگز از مودت اهل بیت که بحکم قرآن مجید واجب است نصیبی نداشت بعد جای آنکه از اولیا باشد با وصف مدعی بودن شیخ مر نفس خود را خاتم الاولیا چگونه برو مخفی ماند که متوکل از نواصب بود و انمعنی چندان شهرت داشت که آفتاب نیم روز است

جلال الدین سیوطی باوجودیکه از اهلسنت است در تاریخ الخلفا میگوید که بیعت
متوکل علی الله که نامش جعفر بود در ماه ذی الحجه در سال دو صد و سی و دو بعد از واثق
واقع شد پس سنت را ظاهر نمود و اهل آنرا نصرت کرد و محنت و مشقت را بر طرف
کردانید و همین مضمون بآفاق نوشت و این امر در سال سی و چهار ظاهر شد و محدثین را
بسامرا طلب کرد و انواع احسانات با یشان نمود و لازم کردانید بر ایشان که احادیث
صفات و روئیت را بیان کنند تا آنکه جلال الدین سیوطی گفت که علما مبالغه در ثنای
او کردند و تعظیم او بجا آوردند تا آنکه شخصی گفت که خلفا چند کس اند ابوبکر صدیق در
قتال اهل ردت نظیر خود ندارد و عمر عبد العزیز در سرپرستی مظلومان و متوکل در زنده
کردن سنت و میت و نابود کردن بدعت تا آنکه سیوطی گفت که در سال سی و شش
امر کرد متوکل که ضریح مقدس امام حسین را منهدم سازند و آنچه گرد آنست آنرا با خاک
برابر کنند و در انجا زراعت نمایند و مردم را از زیارت مانع شد و مدتی مثل صحرا بود و
متوکل در ناصبیت شهرت تمام داشت پس اهل اسلام را ملالی زاید بهم رسید و اهل
بغداد دشنام او را بر در و دیوار نوشتند و شعرای آنوقت او را هجو نمودند و در سال
چهل و چهارم متوکل مذکور یعقوب بن سکیت را که امام عربیت بوده کشت صورت
واقعه آنکه او را برای تعلیم فرزندان خویش نگاه داشته بود اتفاقا روزی متوکل
بسوی فرزندان خود نگریست پس ابن سکیت را گفت که نزد تو این دو فرزند من محبوب
تر اند یا حسن و حسین او جواب داد که غلام امیر المومنین که قنبر نام داشت بهتر از
فرزندان تست چه جای امام حسن و امام حسین پس ترکان را امر کرد تا شکم او را چاک
کردند و باین عقوبت کشتند و بعضی گفته اند که زبانش بر آوردند پس بمرد و دیتش
را بسوی پسرش فرستاد و بود متوکل ناصبی من بعد از امالی شیخ ابو جعفر طوسی تمام
واقعه را که تعلق به هدم قبر ریحان رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم دارد نقل
کرد و چون جابجا اوراق و عبارات آن مخدوش بود نوبت بیان محصل آن مفصلا
نیفتاد مگر مختصرش همین است که این متوکل در انهدام مقبره شریف دقیقه فرو نگذاشت

چون روایات تمام شد باز مجتهد جالسی میگوید که باعث بر مدح متوکل ناصبی شیخ
فخر الدین را هیچ نبود دیگر آنکه با وی در ناصبیت شرکت داشت انتهی مقاله —

اقول و باید التوفیق مدتی میکذرد که فقیر را چند مجلد از شرح عبد الحمید ابن
ابی الحدید بصد اشتیاق و تلاش بوساطت اهل وفاق برای چند روز عاریة
بهم رسیده بود بعد از تتبع و استقرا چنان ظاهر شد که شارح مذکور در اثبات
صحت آن خطبه بر عکس آنچه مجتهد کذوب معتقد صدوق گفته بعجز و زبونی همدوش
و بسخافت و خرافت هم آغوش بوده اکنون بروایات و عبارات آنش که بر چند
جزو انتخاب نموده نگاه داشته بودم رجوع کردم همان معنی دیرینه مذعن شد که
اثبات صحت این خطبه خصوصا بر قرار داد اهل حق بسی کاریست مشکل و هرگز معتزلی
شیعی باین مقصود برنیامده عبارتیکه در اوراق ملتقطه بنظر آمد محصلش همین است
که شارح میگوید که از ابو الخیر مصدق واسطی که شیخ من است بسماع من رسید
در سنه ششصد و سه از هجرت شریف که گفت که من این خطبه را به شیخ ابو
محمد معروف بابن خشاب قرائت کردم هرگاه رسیدم بر قول ابن عباس که در آخر
خطبه محکی است یعنی افسوس که شخصی در اثنای خطبه مکتوبی بشاه ولایت داد و او
بمطالعه آن مشغول شد و آنچه مقصودش بود که کلام را بنهایت رساند در پرده
کتمان ماند شیخ بمن گفت که اگر من بحضور ابن عباس میبودم میگفتم که ارزو و تاسف
تو بر جای خود نیست که در کلام ابن عم تو آیا خبری درباره شکایت اولین و آخرین
باقی مانده است تا تاسف را گنجایش باشد مصدق گفت که ابن خشاب مزاح
و هزل را دوست میداشت با وی گفتم آیا مراد تو اینست که این خطبه مجعولست
گفت بخدا چنین نیست و من بالیقین میدانم که کلام مرتضویست چنانکه میدانم
که تو مصدقی گفتمش که بسیاری از مردم میگویند که این خطبه از کلام رضی است گفت
رضی و غیر رضی قدرت بر آن ندارند که باین اسلوب کلام را ادا توانند کرد ما بر رسایل
رضی و طریقه و فن او در کلام منثور اطلاع تمام داریم باز گفت که این خطبه در کتابها

مذکور است که قبل از وجود رضی بقدر دو صد سال تصنیف شده اند و یافته ام آن را بخطوط
علما که طور کتابت شان را می شناسم قبل از آنکه نقیب ابو احمد پدر رضی پیدا شده باشد
من بعد شارح میگوید درستیکه من یافتم بسیاری ازین خطبه را در تصانیف شیخ
ابو القاسم بلخی امام معتزله بغداد و او در زمان مقتدر بود قبل از سید الشریف رضی بمدت
دراز و نیز یافتم کثیری را ازان خطبه در کتاب ابو جعفر بن قبه که یکی از متکلمین امامیه
از تلامذه بلخی مذکور بود و موتش قبل از وجود رضی اتفاق افتاد و نام کتابش انصاف
است اینست محصل عبارتیکه انتخاب آن کرده بودم **و صاحب سفینة**
النجاة نیز ترجمه عبارت شارح را مثل فقیر بلا تحریف و تغییر ایراد نموده و مولف
ارشاد المومنین یعنی عماد الدین یحیی بن ابراهیم اصل عبارتش را بعینه آورده
باز بخیال فقیر بنابر مزید احتیاط خطور کرد که شاید ابن ابی الحدید معتزلی در اثبات
صحت این خطبه بعضی از امور دیگر هم ذکر کرده باشد که بقول مجتهد عالیشان تشنگان را
سیراب می نماید و بیمار را از شفای کامل عطا میفرماید پس بالضرورت نقل آن
را از بحار مجلسی که محل شکوه و شکایت مرتضویه مثل خطبه شقشقیه است [illegible]
یقین سابق باطمینان انجامید و عیان گردید که سعی بلیغ عبد الحمید در تصحیح مذکور
غیر مشکور است و غایت افادتش همین قدر است که مسطور شد آری فرق [illegible]
انتخاب فقیر و نقل ملا مجلسی بتقدم و تاخر و استیعاب و اختصار است پس آنچه
در اوراق بنده مقدم است آنرا موخر ساخته و بالعکس و فقیر قصد استیعاب [illegible]
کرده و او وقت نقل زوائد را حذف نموده و علی ای تقدیر اعتقاد شخص باینکه
که فلان عبارت بالیقین از فلان بزرگ است و مبنای [illegible] شده
و خطبه از معارضه قرآن مجید عاجز بوده همقرین معجزه نبوی [illegible] میشوند چیزی دیگر است
و اثبات آن بسند صحیح چیزی دیگر و هر که میانه این هر دو مضمون امتیاز نماید
قابل خطاب طلبه علوم دینی نمی باشد پس معلوم شد که مجتهد عالیشان [illegible]
را درین معرکه در پی باید خوشا بحال ابو اسحق اطعمه که گفته **بیت**

پیرانهٔ سالی بر بیجاق شد تحقیق انتهی + که بوالفیت با دنجان و بادنجانست بوالی
خلاصه اینکه علمای روافض چون در اثبات صحت خطبهٔ مذکوره بسته آمده اند دست
بدامن اعجاز عبارتش زده اند و در توطیه و تمهید آن از بهم با فراتر نهاده عبد المحمود
یعنی ابن طاوس که باطها را جله علمای قوم شیعه می‌شمرند و در اکابر طائفه مقتدی و مستند است
و بنا بر پیشه مکیدت در کتاب طرائف خود را بلباس ذمیان وانموده می‌نویسد
ورق از بیاض آن میگوید که ومن اعجب حضائصه ان القران اختلف الناس فی
فصاحته وبلاغته وفصاحة علی بن ابیطالب الی انها متفق علیها عند جاحدی فصاحة القران
وغیرهم من سایر الناس انتهی بمقام الضرورة بعینه **حیرت دیگر اینکه**
مستخرج این قسم خطوط را اگر انیست که از کلام نساخ تاریخی معلوم شد که در زمین در آن وقت
پیدا انشده بودند این قدر از اهل افراد دشوار نیست و از حرکات ایشان دور نمی
نماید مقتدی را نیز از تدبیر میخواهد که دعاوی خود را سرسبز گردانند و اگر مطلوب متکلم
این است که خود شان آن خطوط را می‌شناسد پس از همه لطیف‌تر خواهد بود که او
در سال سوم بعد از ششصد از هجرت شریف موجود باشد و خطوط آن مردم
شناسد که چند صد سال پیشتر متقدم بودند و لنعم ما قیل **بیت** ولی از مقری
نتوان برآمد + که او از خود سخن می آفریند + هرگاه قبل ازین از کتب فریقین
گذشته که اهل حق این قسم خطب را موضوع و محرف میدانند اکتفا بر این امور که
فلان معتزلی برادر بزرگ جاحظ و فلان متکلم شیعی این خطبه را در کتاب خویش
آورده زینهار برای اثبات صحت بکار نمی آید و از ینجاست که چون مجتهد جاحظ
دیده که از عهده اثبات صحت آن در طرق شیعه نیز بر نخواهد آمد چه او اعتقاد
بفسق و فجور منتهای رواة یعنی عبد الله بن عباس داشته و او را از خائنین حقانیت
مرتضوی پنداشته کما اشتر فی المبحث الخامس و العشرین من المنهج الاول سابقا
و سیجی تفصیله ان شاء الله تعالی لاحقا لتثبت بمزید کلام معتزلی که حالش در مباحث
گذشته دانستی مطابق روایتی که حکایتش در کتب طرفین منقول است و از انجا که

جالسی مذکور میدانست که عبارت فاضل معتزلی مثبت صحت نیست بالضرورت بخطبه
وحواله پرداخت و دانست که شرح ابن ابی الحدید که مبسوط و کمیابست کی بدست کسی
میرسد تا بکشف تلبیعات کوشش نماید **بالجمله** صحت این خطبه از کلام
ابن ابی الحدید معتزلی شیعی هرگز بر قرار داد اهل حق ثابت نمیشود ومن ادعی فعلیه البیان
بلکه صحت خطبه مذکور نزد علمای امامیه هم به ثبوت نمیرسد ومجرد روایت ابن عباس
باعث حکم بصحت نمیگردد زیراکه هنوز اکابر علمای امامیه را در وثاقت وعدالت
عبدالله بن عباس کلام است کما لا یخفی علی من طالع الکلینی والکشی ورجال الفاضل
المجلسی فکیف که مومن جالسی در حق او نیز سوی اعتقاد داشته باشند بجهت آنکه
مکاتیب مرتضوی که در نهج البلاغت است دلالت بر فسق و بی ادبی او نسبت بآنجناب
دارد چنانکه دانستی **سلمنا** که ابن عباس بر اصول امامیه معدل و مزکی است
ولیکن ازین مقدار صحت این خطبه فی حد ذاتها نزد شیعه بمعرض ثبوت در نمی آید
زیراکه رضی جامع نهج البلاغت را تا حضرت ابن عباس البته چند واسطه خواهند
بود تا وقتی که همه ثقات وعدول نباشند صحت خطبه کے صورت میگیرد ودونه خرط
القتاد وازینجاست که اگر تبصره کشمیری که مستند وماخذ کتب مطبوع جالسی است
رجوع کنی خواهی یافت که او بعد از عبور بر اعتراضات صاحب تحفه که تعلق بخطب
بخطب ومکاتیب ومواعظ نهج البلاغت دارد صحت جمیع ما فی نهج البلاغت را
منع می نماید ورفع اسناد آنرا تا جناب امیر منکر است کما لا یخفی علی من راجع الی
کلامه فی رد الباب الثالث من التحفه کو عماد دیگر از علمای قوم مثل صاحب سفینة
النجات وغیر او کما اشرنا دعوی تواتر هم داشته باشند چنانچه صاحب صوارم
و صاحب تحفه بملاحظه آن تصریحات لفظ تواتر را بر زبان قلم نمی سپارند مع
ذلک بعنایت ایزدی اهل حق دلیلے منتهض می توانند کرد بعنوان انیکه
همگنان را متیقن شود که انتساب این خطبه بابن عباس رضی الله عنهما افترای
محض است وآن اینکه از کتب معتبره اهل حق و امامیه چنانچه در سابق ولاحق اشاره

بدان رفته بوده است که ابن عباس معتقد حسن سیرت شیخین و محمدت این بزرگوار
بسی [illegible] و شب حاضر بوده و از جمله اعوان و انصار ایشان معدود پس چگونه عقل سلیم
باور کند که او در مذمت خلفای راشدین و حواری حضرت ختم المرسلین رایگان و دل اصغا
فرماید و چون و چرا نه نماید بلکه بدان هم ترقی کند یعنی چون جناب امیر ساکت شود او طول
کلام و تفصیل مقام را درخواست نماید و جوش و خروش آنجناب را استدعا کند تا کیفیت
که از آنهم پا فراتر نهد یعنی بگوید که من تاسف نکردم گاهی چنانکه افسوس کردم برآنکه
جناب مرتضوی استیفای مطاعن خلفا و آنچه بدان تعلق داشت نفرمود چنانکه خاتمه
خطبه مذکوره نص قطعی درین معنی است و من هنا قالوا ان الدرایة خیر من الروایة و ازینجا
[illegible] که شیعه [illegible] پس خاتمه خطبه شقشقیه را ذکر نکرده بر همه کس روشن میشود که مبادا
[illegible] پیش کند و ناموس [illegible] هستی تشیع بر باد رود والحمد لله که عقلا و فضلا
[illegible] روایت این خطبه بجناب ابن عباس از باب اختلاق و افتراست
حالیا عبارت خاتمه با ترجمه که علی بن حسن زواری نموده و نامش روضة الابرار
نهاده باید شنید قالوا و قام الیه علیه السلام رجل من اهل السواد عند بلوغه الی هذا الموضع
من خطبته فناوله کتابا فاقبل ینظر فیه فلما فرغ من قرائته قال له ابن عباس رحمه الله
یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالتک من حیث افضیت فقال هیهات یا ابن عباس
تلک شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس فوالله ما اسفت علی کلام قط کاسفی
علی ذلک الکلام ان لایکون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد گویند راوی این که برخاست
مردی از شهرهای عراق نزد رسیدن آنحضرت باینموضع ازین خطبه که مذکور شد پس داد
او را نوشته پس روی آورد و نظر کرد در وی پس چون وا پرداخت از خواندن آن گفت
مر آنحضرت را ابن عباس یا امیر المؤمنین کاشکی وا میرفتی مقاله تو از جایی که گذاشتی
گفت هیهات ای ابن عباس این شقشقه است که با او [illegible] انگه سرد شد
و قرار گرفت ابن عباس گفت والله که اندوهگین نگشته ام بهیچ کلام هرگز بجمیع ایام
چنان اندوهگین شدن من و تاسف خوردن درینمقام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام

ال

نرسد از السخن بهر جا که خواهد انتهی بلفظه **واگر عاقلی** فقط درین خاتمه قطع نظر
از مضامین خطبه شقشقیه که مشتمل بر تناقضات صریح است اندک امعان کند
بوجوه دیگر هم دلالت بر سفاهت و اضعین دارد پی خواهد برد مثل آنکه تمنای
مذکور وقتی بر جای خود خواهد بود که ابن عباس گاهی مضامین خطبه را از افسرده
خاطر مقدس و انداختن ریسمان خلافت و اختیار انزوا و مطاعن خلفا شنیده
باشد پس معلوم شد که قبل ازین زمانه که از حیات شریف مرتضوی چند روزی
بیشتر نبود کما یدل علیه ماترتب علی مخالفة اهل الخروج گاهی مطاعن خلفا وضمیمه
آن زبانی جناب امیرالمؤمنین گوشش رس نبود و هرگاه حال جناب امیر و ملازمین
صحبت و اکابر اهلبیت چنین باشد علمای روافض را بدون توسل عبد الله بن
سبا مطاعن خلفا پیش از پیش از کجا بهم رسد چه خوش گفت هر که گفت که مدعی سست
و گواه چست والحمد لله علی ظهور الحجة ووضوح البرهان **علاوه** هیچ یکی از
دانشمندان تجویز تواند کرد که حضرت امیر بخطبه مشغول باشند و شخصی کلام را بر
آنجناب قطع کند و مکتوب کسی بخدمت حضرت بگذراند و عبد الله بن عباس که چنین
مشتاق بود تعرضی باشاره هم نرساند و اگر گویند که دانسته بود که کلام شاه
ولایت تمام شده گوییم برین تقدیر العیاذ بالله سفاهت عبد الله عباس لازم
می آید که کلام را نا تمام دانست و تمنای استیعاب کرد و تاسف و تلهف زائد
الوصف خورد و قسم بران یاد کرد که گاهی مثل آن تاسفی نکرده باشد **سلمنا**
که این خطبه بر اصول امامیه صحیح تواند شد لکنها لا تقوم حجة علی معاشر السنة
والجماعة بالقدر المعلوم چون ذکر این خطبه درین رساله بر زبان مجتهد الزمانی بعد
ازین خواهد رفت آنچه بعضی از متعلقات این خطبه است در آنجا مفصلا پیرایه
گذارش خواهد پوشید لهذا ابر دیگر بهفوات مجتهد جالسی میگراییم و تلبیسات او را
کشف می نماییم و میگوییم که آنچه در باب متوکل از فاضل جالسی سر زده مجابت
تمسکا والزاما **اما تحقیق** پس بیانش بر سبیل اجمال آنست که چون از تاریخ الخلفا

ظاهر شد که متوکل بعد از حصول خلافت صنوف احسانات بر محدثین و دیگر اهل دین
نمود و با احیای سنت و اماتت بدعت مشغول بوده و عالمی با سنت و آفرین در حق او
پرداخته پس اگر او را در اقطاب و مقربین شمارند هرج نیست آمدیم بر آنکه متوکل
بعد از سنی بعداوت ذریت طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم متوجه گشته
و ناصبی گردیده جوابش آنکه در کتابی از کتب معتبره که نامش این وقت از فکر
من افتاده دیده ام که مولفش باثبات رسانیده که متوکل ناصبی نبود و جلال الدین
سیوطی اگر این روایات را در تاریخ الخلفا آورده حیثیت رواتشا بدین نزد شیخ
اگر حال اولش که باقرار شیخ جلال الدین سیوطی سیرت نیکوست برقرار باشد
چه محتمل است که این قسم روایات ساخته و پرداخته علمای شیعه باشد که در نسبت
ناصبیت باهل حق که بر تمامی اهلبیت بجان و دل فدا هستند دریغ ندارند نه بینی
که صاحب تحفه قدس سره العزیز اگر نواصب نزد او از بدترین کلمه گویان می باشند
همین جالسی خانه خراب بلکه دیگر برادرانش از ذوی الالباب نیز بناصبی تعبیر میکنند و
برخلاف انچه از ائمه در تعریف ناصبی ماثور است وقد اعترف به الفاضل الجلبی
کما مر من قبل همه کس را از اهل سنت باین لقب یاد مینمایند و داد جهل یا تجاهل
میدهند وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا پس احتمال قویست که علمای شیعه
چون متوکل را از زنده کنندگان سنت و کشندگان بدعت دیدند و دانستند که بدعت
رفض و تشیع چنانکه در زمان دیگر عباسیه بود در زمان او رونقی نمی گیرد و علمای فرقه را
بجواهر زواهر نمی نوازد چنانچه خلفای سابق می نواخت و تفصیل آن بزبان قاضی نور الله
شوشتری در مجالس المومنین و دیگر علما در غیر آن ادا میشود تهمتها بر متوکل نهادند
و در پرده تقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است براه گول محدثین اهل حق رفتند
چنانچه از ابتدای ظهور همین فتنه انگیزی که اهل حق بملاحظه آن دندان بر جگر می فشارند
و دست از تا لیهار و بردی منتقم حقیقی بر میدارند معمول و مرسوم ایشان بوده بحدیکه تمیز
این قوم پس مشکل افتاد بعضی از عرفا بنور باطنی یافتند که فلانی اگرچه در زمره علمای اهلسنت

اعتبار تمام پیدا کرده ولیکن چون صورتش بشکل خنزیر بنظر می آید لا محاله رافضی ست او را از
مجلس بیرون کردند و همین باعث انابت او میشد و بعضی از علمای متقدمین بعد از تعداد
صحبت و وقوع مغلطات گوناگون فیما بینهم و قرائن و شواهد دیگر برای غائبین حال
را ادراک مینمودند چنانچه بر بینندهٔ کتب رجال مخفی نیست **وحاشا** که آنچه در فصوص
الامیه بر زبان قلم و صفحهٔ قرطاس رفت من تلقاء النفس باشد زیرا که شیخ اکبر خود هم بملاقات
عارفین این حقایق و کاشفین این دقایق فایز شده و لیس الخبر کالمعاینة در باب الثالث
والسبعون فی معرفة عدد ما یحصل من الاسرار عند المقابلة والانحراف وعلی کم ینحرف
من المقابلة از فتوحات بعد از پنج ورق میفرماید و منهم رضی الله عنهم الرجبیون وهم اربعون
نفسا فی کل زمان لا یزیدون ولا ینقصون وهم رجال حالهم القیام بعظمة الله وهم من
الافراد وارباب القول الثقیل من قوله تعالی **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**
وسمعوا رجبیین لان حال هذا المقام لا یکون لهم الا فی شهر رجب من اول استهلاله
الی یوم انفصاله ثم یفقدون ذلک الحال من انفسهم فلا یجدونه الی دخول رجب من
السنة الآتیة وقلیل من یعرفهم من اهل هذه الطریقة وهم متفرقون فی البلاد ویعرف
بعضهم بعضا منهم من یکون بالیمن وبالشام وبدیار بکر لقیت واحدا منهم بدنیسر من دیار
بکر ما رأیت منهم غیره وکنت بالاشواق الی رؤیتهم ومنهم من یبقی علیه فی سائر السنة
امر ما مما کان یکاشف به فی حاله فی رجب ومنهم من لا یبقی علیه شیء من ذلک وکان
هذا الذی رأیته قد ابقی علیه کشف الروافض من اهل الشیعة سائر السنة فکان یراهم
خنازیر فیأتی الرجل المستور الذی لم یعرف منه هذا المذهب قط وهو فی نفسه یدین به
ربه فاذا مر علیه رآه فی صورة خنزیر فیستدعیه ویقول له تب الی الله تعالی فانک
شیعی رافضی فیبقی الآخر متعجبا من ذلک فان تاب وصدق فی توبته رآه انسانا
وان قال له تبت بلسانه وهو یضمر مذهبه لا یزال یراه خنزیرا فیقول له کذبت فی قولک
تبت واذا صدق یقول له صدقت فیعرف ذلک الرجل صدقه فی کشفه فیرجع
عن مذهبه السیئ ولقد جری لهذا مثل هذا مع رجلین عاقلین من اهل العدالة من الشافعیة

لم یعرف منهما قط التشیع ولم یکونا من بیت التشیع غیر انهما اداهما الیه نظرهما وکانا
متمکنین من عقلهما فلم یظهرا ذلک واصرا علیه بینهما وبین الله تعالی فکانا یعتقدان السوء
فی ابی بکر وعمر رضی الله عنهما ویتغالون فی علی کرم الله وجهه فلما مرا به ودخلا علیه امر
باخراجهما من عنده فان الله کشف له عن بواطنهما فی صورة خنازیر وهی العلامة التی
جعل الله له فی اهل هذا المذهب وکانا قد علما من نفوسهما ان احدا من اهل الارض ما
اطلع علی حالهما وکانا شاهدین عدلین مشهورین بالسنة فقالا له فی ذلک فقال اراکما
خنزیرین وهی علامة بینی وبین الله فیمن کان مذهبه هذا فاضمرا التوبة فی نفوسهما فقال
لهما انکما الساعة قد رجعتما عن ذلک المذهب فانی اراکما انسانین فتعجبا من ذلک
وتابا الی الله انتهی بلفظه یعنی **بعضی از عرفا** را رجبیون میگویند و اینها چهل
کس می باشند نه زیاده نه کم قیام بعظمت او سبحانه وتعالی و ملازمت قول ثقیل که
از جانب پروردگار بر ایشان القا میشود کار ایشان است و این نام ازانجهت بر ایشان
تنها اطلاق میکنند که کشف حقایق بر ایشان از اول ماه رجب می باشد تا آخر آن و این
عرفا متفرق می باشند بعضی در یمن و بعضی در شام و بعضی در دیار بکر شیخ میفرماید
که من شوق کامل بدیدار شان داشتم تا آنکه در موضعیکه دنیسر نام دارد با یکی از ایشان
برخوردم و بدیدارش مشرف گشتم بعضی ازین اولیا می باشند که چیزی ازانحال که برایشان
منکشف شده در تمام سال باقی میماند و بعضی را هیچ و این بزرگ که من با وی ملاقات
کردم در تمام سال رفضه را بصورت خوک میدید پس بعضی از رفضه مستور الحال [illegible]
می آمدند و او میگفت که از مذهب رفض توبه کن که ترا بصورت خنزیر می بینم پس اگر
بصدق دل و خلوص خاطر توبه میکرد دردم او را بصورت انسان میدید و الا میفرمود
که تو در اظهار توبه دروغ میگوئی چه من ترا هنوز بصورت مذکور می بینم باز از مذهب
خویش رجوع میکرد **و ماجرائی عجیب آنکه** دو کس از اهل عقل و عدل و
تقوی که از جمله شافعیه بودند و کسی گمان تشیع بدانها نمیکرد و نه از خاندان این
مذهب بودند بلکه بدرایت خود بعنوان تشیع گشته بودند که جز خدای تعالی کسی آنهارا

نمی شناخت و از جناب شیخین بیزاری مینداشتند و در حق حضرت امیر غلو میکردند حقیقت
مذهب شیعه است و در گروه شافعیه متواری بودند روزی برین عارف کامل گذر کرد و حق
تعالی پرده را از صورت ایشان برانداخت آن بزرگ فرمود بر طبق معمول که اینها را از پیش
من دور کنید و برانید چون این هردو میدانستند که کسی بمذهب ما مطلع نیست و ما را از
زمرهٔ اهل سنت یقین میکنند گفتگو بسیار نمودند و شور و شغب پیش کردند فرمود من
شما را بصورت خوک می بینم و همین علامت برای ایشان حق تعالی مقرر فرموده انکار
شما مقبول نیست الغاه آن هردو بحضور قلب تائب شدند بلی آنکه توبه را بر زبان آورده
باشند فرمود که این ساعت شما از مذهب باطل خویش رجوع کردید که من شما را بصورت
انسان می بینم پس تعجب کردند و بمذهب حق که مذهب اهلسنت است گردیدند انتهی
هرچند جناب مجتهد جائسی در شهاب ثاقب این قصه را قریبةً الی الله بطور اجمال
حکایت کرده ولیکن نقل از کتابش فضول دانستم بجهت آنکه جائسی
فتوحات رجوع نفرموده غالبا اجمال و اهمال بر طبق کتابیکه در آن این قصه
بکار برده باشد پس فقیر تمامی روایت را از اصل کتاب آوردم تا سعی مجتهد
حقیقهٔ بتفضیح خویش و سایر امامیه دقیقه فرو نمیگذارد نامشکور نماند و حقیقت حال
تمام معلوم شود و بعبارت صحیح قصه مذکور ربی بری و بدانی که کمتر کتابی خواهد بود
آن برای اعانت دین و اهانت محدثین متوجه نشده باشم باقی ماند
هوس خام را پخته و سخنهای عجیب و غریب گفته یعنی دیدن آن ولی شیعه را بصورت خنزیر
بکرامت مریدیست که پیر خود را بشکل مذکور دیده و غریق بحر تفکر گردید پس گفت عجب دار
زیرا که مرشد مثل آینه میباشد در اصل شکل تو چنین بود که بنظر آمد و توبه و انابت شیعیان
که شیخ در فتوحات دعوی میکند مسموع و مقبول نیست و احتمال دیگر آنکه این تائبین از
مریدین آن ولی باشند چنانچه این مکر و تزویر در صوفیه شایع و ذائع است و وجه خامس
آنکه این احتمالات دور از کار که تقلید فرعون است که سحرهٔ خویش را بعد تصدیق حضرت موسی
و هارون از مریدین و تلامذهٔ آن جناب قرار داد کما نطق به الکتاب المستطاب قال آمنتم

هذا المعرک قبره مهدو ما وانچه در دیگر کتب تواریخ معتبره حال عداوتش با جناب ولایت
مآب و وجه قتلش مزبور است بر ناظرین مستتر نیست و هرگاه حال نصب آن عدو آل عبا
باین حال مدح و ثنایش هم از زبان فحول علمای اهل سنت و ثقات آنها بشنوید
میگویند حتی قال قائلهم الخلفاء ثلثة ابو بکر فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز
ظلم والمتوکل فی احیاء السنة واخرج عن احمد بن حنبل قال سهرت لیلة ثم
نمت فرأیت فی نومی کان رجلا یعرج الی السماء وقائلا یقول ملک یقاد الی ملیک عادل
متفضل بالعفو لیس بجائر ثم اصبحنا فجاء نعی المتوکل واخرج عن عمرو بن شیبان الجهنی ثم رأیت
المتوکل فی النوم بعد اشهر فقلت ما فعل الله بک فقال غفر لی بقلیل من السنة التی احییتها
اکنون محل غور است که خود اینهمه عناد و عداوت او با جناب سید الشهدا نقل میکنند
و اقرار ناصبیت او می نمایند و باز قایل بمغفرت و حسن خاتمه او میشوند حتی علی ما نقل
بعض الثقات والعهدة علیه شیخ ابن عربی که اعرف العرفاست در فتوحات در ذکر
زمره که خلافت ظاهری را با ولایت باطنی جمع داشته متوکل علی الله را قطب فرد نوشته
آری هرگاه در عداوت آل رسول فرد باشد و نظیرش نباشد چگونه قطب فرد نباشد
اکنون ارباب انصاف ارشاد کنند که بعد این همه اقرار نصب مدح متوکل بجز معادات
اهل بیت مگر وجهی دیگر دارد انتهت بعینها متوهم نشود که از ملاحظه احتمال مذکور
در افادات شیخ جلال الدین سیوطی رح دامن قاضی شوشتری پاک شد بیانش آنکه
قول بنجات مامون و مانند او از قاتلین ائمه چنانچه از عبارتش پیداست و سیجیء انشاء الله
تعالی در قوت اینمعنی است که اینها توبه کرده پاک و صاف ازین جهان رفتند بخلاف شیعه
علیه زیرا که قبل ازین از منهج اول بنصوص ائمه هدی متواتر و متصل در لعن و کفر مامون
وانکه امام رضا را بزهر خواهد کشت و خود باسفل السافلین خواهد شتافت بطرق متنوعه
معتبره از کتب شیعه گذشته فلا یکون هذا الاحتمال مجوزا و از ینجا واضح شد که بعد
قرار ناصبیت بلکه قتل امام رضا اقتحام بر تشنیع مامون نمودن و او را از فرقه ناجیه
و فی البصائر و الابصار شمردن بجز معادات اهل بیت طاهرین وجهی دیگر ندارد الی غیر ذلک

من الفوائد التی یظهر بعد الامعان **واگر مراد** سنیت متوکل است با وصف ناصبیت
ومعتقدی بودنش به یزید پلید لیس یمرد و کلام سیوطی نقل کرده متناقض خواهد بود فانه تعرض
لحدیث ان یکلوا حد منهما الفریق فی النار الا واحده و دست اعتراض معترضین تا دامن
شیخ هم نخواهد رسید زیرا که صوفیه بر تقدیر مذکور خواهند گفت که حسن سیرت متوکل
را چیزی معارض نیست کما مر پس اگر او بدرجه قطبیت رسد چنانچه بر شیخ منکشف شد
محل استبعاد و اعتراض نباشد اینهمه که شنیدی تعلق بدعوی اول داشت که با اصول
و قواعد اهل حق مرتبط است **اما الزام** پس بیانش نیز بطور اختصار آنکه از
کلام باقر مجلسی در تذکرة الائمه تشیع متوکل بر می آید و کلام ملا محمد تقی مجلسی والد او
در لوامع نیز ظاهرا بهمین معنی دارد که خلفای عباسیه در باطن شیعه بوده اند چنانکه در بعضی
از کتب رفتند اینهم بطور نصوص موجود است که عداوتهای ایشان با ائمه اهلبیت از
ره تقیه بود کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مجملا و کلام شوشتری بعد از تتبع بمقوله اشکل التناقض
مسیما پس دعوی مجتهد جالسی که نصب متوکل کالشمس فی رابعة النهار بود و هرگز بر کسی
مخفی نبود معه این همه امور مخفی پیش نیست **این** همه را بر طاق نه و یک سو گذار
و باندک امعان نظر ببین که هرگاه قتل ائمه و زهر دادن ایشان و انواع ظلم و جور در باره
شیعیان و سادات را زنده در زمین دفن کردن از منصور و مامون و امثال آنها
بظهور رسیده باعث نفی تشیع بلکه سلب اثنا عشریت و ایجاب نصب نگشته
چنانچه از مطالعه مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری که مجتهد جالسی او را بمولانا و سیدنا
تعبیر می نماید و بر کلام او می نازد و جا بجا بکاسه لیسی او مشغول میشود عنقریب بوضوح
میگراید هدم مقبره منوره حضرت خامس آل عبا موجب نصب قطعا و یقینا و باعث
اشتهار نصب متوکل کالشمس فی رابعة النهار چگونه خواهد بود آیا این امر زیاده از قتل
ائمه و سادات و شیعیان ایشان بدین عقوبات و مرتبه قبور ائمه بدی زیاده از ذوات
قادسیه ایشان است معلوم نیست که عقل مجتهدین و متکلمین شیعه وقت مناظره کجا می باشد
عجب تر آنکه جماعتی از اخباریه و اصولیه که شغل کلام داشتند چون این مضامین

درکتب اکابر خویش مثل وفیات الاعیان جدیده ومجالس المومنین شوشتری دیدند
حقیقت الامر را فهمیدند که از کیدو ادراجات اهل سنت جان بسلامت نخواهند
برد راهی برای تلبیس عوام مفتوح ساختند و آن اینکه دعوی تشیع برای خلفای عباسیه
فقط باینمعنی است که آنها قایل بخلافت خلفای ثلثه نبودند وجناب امیر را خلیفه بلا
فصل میدانستند نه آنکه از امامیه اثنا عشریه بودند بلی خرابی این بود که خلفای عباسیه را
از فرقه ناجیه می شمردند و اولبیس فلبیس چنانچه از کلام فاضل اخباری مولوی حسین
علی خان کاکوری فی تحفه الاثر می آید وهذه عبارته فی جواب الایضاح که من بعد عرض رسالت که میر
نورالله شوشتری رفع الله درجاته که خلفای عباسیه را شیعه گفته حقیقتش اینست
که تشیع دو معنی دارد یکی آنکه بر شخصی حقیت خلافت بلافصل جناب امیر علیه
السلام بعد از وفات سرور کائنات و بطلان خلافت خلفای ثلثه راشدین
ثابت وحالی شود که بمقتضای مصلحت آن را بر زبان نیارد یا معامله و معاشرت
با مردمان خلاف مقتضای آن کند دوم همین که مبحوث عنه و محل نزاع بین علمای
اهل السنه والامامیه است یعنی مجموع اعتقادات امامیه که در کتب کلامیه مثبت
اند معتقد باشد و این مشابه آنست که لفظ سنی هم بنا بر عرف در دو معنی مستعمل
است یکی همین محل نزاع که خلافت خلفائی ثلثه را قبل از جناب امیر علیه السلام
حق داند و بتفضیل شیخین و حب ختنین قایل شود و افعال عباد را مخلوق خدا
داند و برؤیت جناب اقدس الهی در آخرت بچشم سر اعتقاد کند و عذاب قبر
و سوال منکر و نکیر را حق داند و صفات واجب را زاید بر ذات بالا عین و لا غیر
گوید و فاسق را ناجی من النار الی غیر ذلک من الاعتقادات المسطوره فی کتبهم
دوم حضرت صدیق را بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه برحق داند و بعد ایشان
حضرت فاروق را همچنان باختنین هم عقیدت نیک داشته باشد و بدیگر عقاید اهل سنت
مذکوره الصدر نیز قایل باشد یا نباشد و باینمعنی اکثری از فرق معتزله که خلافت را باختیار
ثابت دانند نه بالنص که صفات واجب را عین ذات و عبد را فاعل بالاستقلال

بلا جلیت قدرت الٰہی میدانند و رویت باریتعالی در عقبی نیز محال گویند در عداد
اہل سنت منسلک اند و ہرگاہ این امر بر صفحہ اذہان متبصران منتقش شد باید دانست
کہ شمردن قاضی نور اللہ شوشتری خلفای عباسیہ را از جملہ شیعہ یعنی اول یعنی بسبب
بر و محبت جناب امیر علیہ السلام بہ فاصلہ ظاہر شدہ باشد گو بعد از ان بمقتضا
و طمع زخارف دنیا عداوتہا ہم نسبت بائمہ اہل بیت علیہم السلام از و سر زدہ باشد
و قاضی اینہا را از امامیہ و از فرقہ ناجیہ ننوشتہ بلکہ این مذہب معتقد ہیچ عالمی از امامیہ
نیست کہ جمیع فرق شیعہ ناجی باشند چہ اینہا بعضی فرق شیعہ را کلاب ممطورہ گویند
و نصیری و دیگر غلاۃ را کافر دانند با وجود آنکہ اطلاق شیعہ بر ہمہ می نمایند انتہی
بعینہ **عجب است** ازین فاضل کہ در مقابلہ رشید المتکلمین بر دائرہ صفحہ خود را
یکہ تاز میدان مناظرہ میداند و جواب تمام ایضاح لطافۃ المقال را قصد میکند گو باید
غلبۂ تقدیر آرزوی او بر نیاید و تعریضات بلکہ تصریحات بآن می نماید کہ مجتہد الزمانی
را در مناظرہ شیعہ و سنی دخلی نیست جائیکہ میگوید کہ رشید المتکلمین جواب رسالہ
مجتہد را چسان نوشتہ و در مقابلہ ما ساکت شدہ لیکن نوزش بنا بر جہل یا تجاہل خبری نیست
کہ قاضی نور اللہ شوشتری خلفای عباسیہ ایعنی دوم کہ بقولش مبعوث عند ما بہ النزاع
بین الفریقین ہست شیعہ میداند افسوس کہ قطع نظر از عبارت دیگر دیباچہ مجلس ہشتم را
کہ در ذکر ملوک است ہم نمی بیند غلط گفتم بہر دو چشم می بیند لیکن دیدہ و دانستہ از
حق چشم پوشی میکند عبارتش خود قاطع و رافع ہفوات اخباریست فیکون بالقوۃ
مما لا یرضی بہ قائلہ اینک کتاب مجالس رجوع کن در باب کہ قاضی در مجلس مذکور می نویسد
کہ مجلس ہشتم در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامکار از فرقہ ناجیہ اولی الابصار الا انہا
انتہی و چون بجائی خود درین کتاب یعنی مجالس و جمیع کتب کلامیہ در مذہب امامیہ بزعم
شان ثابت است کہ جز اثنا عشریہ احدی از فرق شیعہ ناجی نیست ما بہ النزاع ثابت
شد و قول اخباری کہ از حلیۂ صحت عاریست باطل محض گردید و ہذا ہو المطلوب بالیقین
ہر کہ تتبع مجالس و غیر آن از کتب امامیہ نمودہ است میداند کہ حکم اتحاد حیثیت در غلوی بآنہا

رسانیده اند که تمامی افراد امامیه اثنا عشریه بجنت خواهند رفت و هرگز بعذاب جهنم معذب
نخواهند شد چنانچه در بعضی احادیث بسیار لا تعد و لا تحصی ذکر میکنند زیاده از پانصد حدیث
فقط در رساله مرتضی بن مسلم حسینی منقول است بر عرفی بازان اعلام منیام و بتجدید فشا بی
می دانم چیزیا که عبارت مجالس را در کتب دیگر آورده ام پس بدانکه در آنجمله ازین رساله
حدیث روضه کافی بعبارت طویلی از ابو بصیر مرویست که صادق ع فرمود یا ابا محمد ان
الله تعالی یکرم الشباب منکم و یستحیی من الکهول ان یحاسبهم قال قلت جعلت فداک هذا لنا
خاصة ام لاهل التوحید فقال لا والله لکم خاصة دون العالم انتهی موضع الحاجة اکنون معنی
این کلام از ترجمه ملا خلیل قزوینی بشنو امام گفت که گرامی میدارد الله تعالی جوانان را از شما
از اینکه عذاب کند ایشان را و شرم میکند که خدا مردان را از اینکه محاسبه کند ایشان را چه جای عذاب
ابو بصیر گفت که قربانت شوم آیا این برای شیعه امامیه است و بس یا برای جمیع گویندگان لا اله
الا الله است ابو بصیر گفت پس امام فرمود که نیست برای کسی بخدا قسم مگر برای شما و بس نه برای کسی
دیگر از جمله گویندگان کلمه لا اله الا الله الخ حالیا کلام ملا صالح از شرح روضه باید شنید بعد
از تحقیق لفظ کهول که در حدیث مذکور است میگوید و لما لم یکن فی کرمه تعالی وجنابه نقص لزم من
عدم تعذیب الشباب عدم حسابهم لئلا یخجلوا من حساب الکهول و عدم تعذیبهم بل عدم حساب
الشیوخ و تعذیبهم بالطریق الاولی فاذن یدخل الشیعة کلهم بلا تعذیب و بلا حساب فی الجنة
ولله الحمد اولا و آخرا و لما لم یکن قوله ع یکرم الشباب منکم الخ دلالة علی الحصر سأله عنه قال
فقال لا والله الا لکم خاصة دون العالم ای لا یکون هذا والله او لا والله لیس هذا
الا لکم خاصة دون اهل العالم و انما لم یقل دون اهل التوحید کما قال ابو بصیر للتنبیه علی ان
غیر الشیعة لیسوا اهل التوحید بل هم مشرکون مقصود ملا صالح آنست که هرگاه از کلام معصوم
دریافت شد که خدا شرم میکند از حساب کهول پس از شیوخ بطریق اولی شرم خواهد
کرد و چون در کرم او نقصانی نیست لازم آمد که از جوانان نیز حساب نفرماید و الا ایشان
نادم خواهند شد پس بعرض ثبوت رسید که هر یکی از شیعه جوان و متوسط و پیر فرتوت
بی حساب و عذاب در بهشت بریں داخل خواهند شد من بعد ملای مذکور لطیفه دیگر را آورده

کدام امام غیر شیعه را از اہل توحید نه گفت تا معلوم شود که همه مشرکانند و از ینجا حکم
می‌توان کرد که نزد شوشتری آقای فاضل جالسی این خلفای عباسیه با اینهمه و خباثت
اعمال که پاره ازان بقلم آمد و نزد فاضل اخباری بنابر طمع دنیا واقع شد چنانکه شیخ
بقی بن مفرضیت زکوة باشد و بنا بر حب زر از ادای آن مقصر گردد همه پاک
بهشت غیر سرشت داخل شوند **القصه** در تخطیه فاضل اخباری بر همین
کرده و تخطیات دیگر را تعرضی نه نموده باصل مدعا میگرایم که سبحان الله ناصبیت
عداوت اینهمه مهملات و ناصبیت اکابر خویش را مطمح نظر نداشته شمردن متوکل را
در القاب باعث ناصبیت شیخ موصوف می‌شمارد و سر بگریبان تخجلت فرو نمی‌برد
که بزرگانش در مجالس و غیر آن پا و از بلند می‌سرایند که این گذشتگان آنچه کردند
بنا بر حسب حاجت کرده اند و مصلحت وقت و مقتضای زمانه را رعایت نموده اند و در اثنا
عشری بودن شان حرفی نیست مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ أَعْمٰى وَ
أَضَلُّ سَبِيْلًا **العجب و ما ادریک ما العجب** که این مقدار هم بخیال
مجتهد جالسی نگذشت که اگر شیخ ناصبی بودی و مدح دشمنان اہلبیت نبوت رضی الله عنهم
اجمعین دیده و دانسته کردی شوشتری و بهائی و نقی مجلسی و دیگر بزرگانش او را از
از زمره شیعه چگونه می‌شمردندی و بکشف و ولایت او چرا قایل می‌شدندی و تصانیف
او را چرا بجان و دل میخریدندی و چگونه شب و روز مطالعه کرده دعوی آن میکردندی
که خاک پایش را توتیای چشم سازند و خویشتن را بروی فدا کنند و از خرمن فیض او
خوشه ها بردارند پس در حق نواصب اینهمه حسن اعتقادات بهم رسانیدن و رئیس الشیعه
پیر و مرشد بر حق داشتن آیا داد ناصبیت با وجود ادعای تشیع دادن نیست یا نه و کتاب
او را بطور حرز بودن نصب العین داشتن عین نصب است یا تشیع و خود انصاف باید
کرد که هرگاه این اعاظم اثنا عشریه با وصف ناصبیت شیخ را بولایت و کمال عرفان ستوده
اند اگر متوکل هم با وجود نصب نزد این گروه از سلاطین عدل و قطب و غوث و ظل الله باشد
کدام استبعاد خواهد بود اکنون از وجه سطر جناب مجتهد فالی کسی نمی‌پرسد که مولانا را بت نکو

که محبت حضرت شاه ولایت و ذریت طاهره او با تشیع ممتنع الاجتماع است یا با تسنن چنانکه
درد و اتفاقا غیر مطبوع دعوی مسکینی و برابر بیضه کبک یا ماکیان با تشیع در دل کدام یک
زین دو جماعت بغض و نصب اهلبیت میباشد والحمد لله که چون به نسخه شهاب ثاقب آخر آن
اتفاق ملازم شد که حضرت مجتهد فانی ازین امور دم نخود مانده یا بجهت ساده دلیها حرفی
ازین معانی نخوانده اکنون بعضی از تقریرات رساله فارسیه ملا محمد تقی مجلسی که خود مجتهد
جالسی در شهاب مذکور اقرار بتشیعش باو می نماید شنیدنیست بعد از اثبات تشیع شیخ میگوید
که اگر دانشمندی را اهلیت فهمیدن کلام شیخ محی الدین بوده باشد میداند که فضیلت و
جاه او در چه مرتبه است چنانچه مولانا جلال الدین دوانی در شرح زوراء اطناب در مدح او
کرده هم چنین مولانا شمس الدین خفری بلکه جمیع محققین و مدققین خوشه چین خرمن افضال
اویند انتهی وقاضی نور الله شوشتری در آغاز مدح و محمدت برای فرقه صوفیه می گوید
که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی طویت که نزد سالکان مسالک طریقت و
موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد جواهر
زواهر انبیا و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی وجود فائض الجود این طایفه کرام
و اصفیای عظام کثرهم الله فی الانام است که بیامن توفیق ازلی مراتب خاک با علی
مدارج افلاک ترقی نموده اند و از حضیض خمول بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرموده اند
که از پرتو سراج وهاج و عکس مشعل یهدی الله لنوره من یشاء با ساکنان علاء اعلی و
منزویان عالم بالا در سلک انتظام منخرط گشته و بمرتبه رسیده که عواقب امور قبل از ظهور
مشاهده نموده اند و خواتیم اشیا پیش از بروز وجود مطالعه فرموده و نظام دین و دولت
بیامن همت ایشان قایم و قوایم ملک و ملت مرابط و دولت ایشان منتظم یا کبازان بساط
فردی و صدر نشینان صفه درد و مند جرعه آشامان تشنه جگر دست افشانان بیلی پای سر گم کرده
جاده سلامت منزویان کنج ملامت ژنده پوشان تند پوش و زنده دلان صاحب هوش خرقه
پوشان خانقاه قدس باده نوشان بزمگاه انس شاهان بی کلاه و میران بی سپاه
اولیا است قومی ملوک لیس کازدی سلطنت اکرمی که احترام سلاطین کشور اند

شاهان دلق پوش که گاه حمایتی × زیر گلیم شان جم و قاآن قیصرند × امروز از نعیم جهان چشم دوخته
فردا خود از کرشمه بفردوس ننگرند × مسکن بچشم خوار درین پایه مکانت × نزد خرد عزیزتر از دیده مه
قدم بهشت ابد و گندم اگر فروخت × حقا که این گروه بیک جو نمی خرند × قاضی نور الله مذکور بعد از ذکر محو

که پاره ازان بهمت ذکر یافت وقت ترجمه شیخ موصوف میگوید که از خاندان فضل

تعلقات و قیود باوج اطلاق و شهود صعود نموده و نسبت خرقه وی بیک واسطه بخضر علیه السلام میرسد
و خضر بموجب تصریح مولانا قطب الدین انصاری صاحب مکاتیب خلیفه امام زین العابدین است
و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر این آیت که قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً
يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ روایت نموده که حضرت خضر علیه السلام با بعضی از نظرافتگان درگاه گفته
که من از موالیان علی و از جمله موکلان بر شیعه اویم و از بعضی درویشان سلسله نوربخشیه شنیده
شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را باو منسوب سازد
فی الحقیقت اخبار از التزام مذهب شیعه نموده و اشعار بعقیده خود در باب امامت فرموده و کلام
شیخ در کتاب فتوحات بر وجهی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او امامت و وصایت ائمه
اثنا عشر نسبت بسید بشر صلی الله علیه و آله و سلم صریح است الی آخر ما قال و ازینجا حال حضرت خضر
بر اصول امامیه نیز طشت از بام خواهد بود که بنهایت قصوی از نصب رسیده اند معاذ الله من ذلک
طرفه تر آنکه از تحقیق مجتهد که درباره شوشتری امثالش در کتاب شهاب ثاقب نموده و
محصلش آنست که ایشان از قائلین بوحدت وجود بوده اند زیرا که بعضی از کلمات ایشان دلالت
بر خلاف تصوف دارد صریح میتوان یافت که بعضی از افادات اینمردم بلکه اکثرش دلیل بر قول
بوحدت وجود نیز هست که بتصریح جبالسی هیچ کفر و زندقه برابر آن نیست کما نص علی ذلک فی
هذا الکتاب و الکتب المطبوعة و غیر المطبوعة پس بر تقدیر تسلیم دلالت الکلام بر عدم تصوف.
هر دو قول از پایه اعتبار ساقط خواهد بود فانه اذا تعارضا تساقطا پس میل ایشان بتصوف
و صوفیه و حسن ظن شان درباره این فرقه و تاویلات کلمات ایشان نمودن بوجد و کشف
تعبیر فرمودن الی غیر ذلک خود امریست که هیچ فرد بشر را نقیض آن موهوم تخییل نخواهد بود
لیکن معلوم نیست که حضرت مجتهد قانی با این همه دانی از نوع بشر بوده اند یا از جنس دیگر که هنوز بنام شان

دائرهٔ ظن بیرون نمیگذارند و بهیچ وجهی از وجوه بمقر اطمینان و یقین نمیشوند و در شبهٔ نا
ب میفرمایند که ظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین الفاضل حسن الظن بامثال هؤلاء وکذا مولانا
نقی رحمه الله لطیفه تر آنکه بفاصلهٔ یک ورق میگوید الحاصل ان من تتبع کتب مولانا
الشوشتری والشیخ بهاء الملة والدین کمجالس المؤمنین والاربعین والکشکول یقطع بان لهم
حسن ظن ببعض الصوفیة والحال انه لیس بدو از لفظ یقطع می توان یافت که اهل تتبع را
یقین خواهد بود یا بمعنی که اینها را بصوفیه حسن ظن حاصل بود زیرا که فطانت بمعنی فهم است وکسیکه شک
وظنی میباشد او را نمیگویند که بعد از تتبع کلمات فلانی فهمیده واگر ظن جناب مجتهد را بر یقین
حمل کنند باید که حضرت مجتهد بلعن بهائی و تقی و شوشتری نیز فتوی دهد چنانچه درباره سید حیدر علی
آملی و صدرای شیرازی و محسن کاشی داده و گفته تلک الجماعة من علمائنا علی نحوین احدهما من ضل
واضل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طریق محی الدین الاعرابی ونظرائه واما منهم بری وهم
لیسوا من علمائنا حقیقة ومنهم السید حیدر علی الآملی وقد ذهبت شطر من زندقته ومنهم صدر الدین
الشیرازی صاحب الاسفار الاربعة والشواهد الربوبیة فان من طالع هذین الکتابین یجزم جزما انه
فضلة الاعرابی واظن ان المحسن الکاشی منهم ولیس هذا من بعض الظن الی آخر ما قال زیرا که در دیباچه
ذو الفقار از احادیث ائمه اطهار بزعم خودش ثابت کرده که صوفی و مائل بتصوف و ماول کلمات او
همه ملعون اند و حشر اینها با یزید و شمر و دیگر ظلمه و فجره و در همین مقام از اصل احادیث قطع نظر کرده
بتراجم آن کار قلم تحقیق مجتهد موصوف چکیده متعرض می شوم میفرماید که از انجمله آنکه شخصی از جناب
صادق عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که اینها را صوفیه می نامند شما درباب اینها چه
میفرمایید جناب صادق فرمودند که بدرستیکه اینها دشمن ما اهلبیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف
اینها از جملهٔ اینهاست و او با اینها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید که ادعای
دوستی ما کنند و با وجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با اینها خود را متشبه سازند
و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال اینها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس اینها
از ما نیستند و ما از اینها بیزاریم و کسیکه اینها را انکار نماید و رد بر اینها کند ثواب او مثل کسی است
که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد و از انجمله آنکه تابع اینها نمی شود

مگر کسیکه برای زیارت یکی از ینها برود خواه در حال حیات و خواه بعد ممات او پس علت
گنبد یا دست شیطان رفته باشد و بطرف بتها و کسیکه اعانت کند یکی از ینها را البته خیانت
و اعانت کرده است یزید و معاویه و ابا سفیان را انتهی بمقام الضرورة **الکنون**
برای خدا اینکه وحرف از تاویلات قاضی نور الله شوشتری که در مجالس المومنین برای
شیخ محی الدین با عتراف مجتهد صرف در شهاب ثاقب گفته باید شنید و مدح و ستایش
قاضی نور الله و امثالش که بر زبان مجتهد جاری میشود و بمولانا و سیدنا از یشان تعبیر میرود
میزان عقل با ید سنجید میگوید که بسیاری از علمای شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین
کرده اند در قول بوحدت وجود انکه وجود خالق همان وجود مخلوق است و در انکه عبادت
اصنام عبادت خداست بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده و در انکه
رسل استفادهٔ معرفت از خاتم الاولیا میکنند و در انکه اهل نار تنعم و راحت دارند
در نار و در انکه عذاب منقطع خواهد شد و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان
بوجهی که ملایم شریعت مطهره باشد و بالجمله حکم بانکه وجود خالق وجود مخلوق است
مستلزم حکم باتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمیع اینها ارباب
ارباب حکمت و کلام بران رفته اند که وجود حقیقة حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبارت از انتساب ایشانست بآنحضرت و میگویند که قول بان یقین موجود
بمنزله قول بانسان است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از کلام
قدیمه بتجرید تحقیق آن نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد
چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق بان گرویده اند نه حکم بوحدت بوجود نیز
چنانچه مورد فهمیده و می تواند بود که مقصود از قول شیخ که عابد صنم عابد خداست
آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خداست و صنم بمنزله قبله است چنانکه بعضی
از فرقه ما یان رفته اند انکه صنم خداست تعالی عن ذلک علوا کبیرا و در نسبت
کرخضرا و از اهل نار که متنعم در نار ملائکه موکله باشند اشتیاهی شده و الیها
بعضی از متاخرین تحقیق فرموده اند که اشتباه او در خداست یکی بعد وجودیت که

قول

قول خدا تعالی إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
حکایت آن حدیث وایشان را دران حد سامعیت وجودی مر خطاب کن را و بسبب
آن سماع اهتزاز طولی اما هیچ ازین احوال بسرحد شعور و اشعار نرسد بلکه شوشتری که
برین قدر صبر نکرده بر کسانیکه عبارات شیخ را رد کرده اند تشنیع نموده چنانچه شهاب جالسی
هم گواه بران است و رساله ملا محمد تقی مجلسی که شوشتری جابجا گفته دلالت
بران دارد که صوفیه را از زهاد ارادت ائمه میدانند و خدمت گذاری ایشان را از مثوبات
اخروی می فهمند و زیارت قبور ایشان را تقرب الی الله می پندارند پس تراجم احادیث که
بعبارت جالسی بگوشت رسیده از آغاز تا انجام برین جماعت منطبق افتاد اکنون ایشان را
تعظیم و توقیر نمودن و بمولانا و سیدنا تعبیر کردن و محبت و اخلاص با ایشان داشتن و تصانیف
ایشان را نصب العین ساختن موجب حشر با دشمنان اهلبیت نبوی مثل یزید و شمر خواهد بود
باید انصاف باید کرد و اعتساف را باید گذاشت و ازینجا ثابت شد که مجتهد جالسی
در تصنیف کتاب شهاب ثاقب و طرفداری و سرپرستی این جماعت کوچک ابدال
صوفیه بمصیر خود در رفته چه خوش گفت خواجه حافظ لسان الغیب **مصرع** با درد کشان
هر که در افتاد بر افتاد سبحان الله بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بحث تصوف
پیش آمد و سخن تا باینمقام رسید ازین امور نظر بغرابت و استطراد طی کشح می نمایم
و این بحث را بر مطالعه جواب ذوالفقار و رساله که در تحقیق این مقامات نوشته ام
و راه فرار مجتهد جالسی را از جهات سته مسدود گردانیده ام حواله میکنم و باز بذکر هفوات
مجتهد الزامی کشان متوجه میگردانم **قوله** سوم آنکه الخ **اقول** ذکر یزید پلید
در زمره خلفا مستلزم آن نیست که او را مستجمع شروط دانسته باشند چنانچه دانستی
تکلیف که خود این علما بعنایت ایزدی تصریح کرده باشند که مراد از خلافت عام
است که حق باشد یا باطل و از جمله آن خلفا یزید پلید است کما سیجیٔ انشاء الله تعالی از ین
عبارت بدلالت مطابقی معلوم شد که یزید صلاحیت خلافت نداشته و جلال الدین
با وجود شمردن یزید از جمله خلفا از لعن و تکفیر او هرگز دریغ نکرده چنانچه عبارتش

دیده باشی و هی هذه وجهی برسه رضی الله عنه فی طست و وضع بین یدی ابن زیاد

قاتله و ابن زیاد معه و یزید ایضا و ازینجا بر عوام هم عیان شد که تعداد این قسم ظلمه و کفره

بزمره خلفا من حیث السلطنت و اجتماع ناس موجب صحت و حقیت خلافت بمعنی

استجماع شروط نیست مخاطب با وجود ادعای ریاست اجتهاد غفلت و جهل سکرینند

و باطراف و جوانب کلام با که مقدمات بدیهیه را هم نمی بیند و این مرض را هیچ ازاله نمی

تواند کرد پس دعوی تکذیب علمای اهل حق که او را در خلفا ذکر کرده اند و بر بطلان خلافت

و عدم لیاقتش نص فرموده چه معنی داشته باشد حقیقت همین است که **بیت**

گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد * بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم **قوله** و ازین عبارت

الخ **اقول** آنچه از عبارت شیخ ثابت میشود اجتماع مردم بر یزید است و تاریخ را

دران ذکر نکرده تا معلوم تواند کرد که این اجتماع قبل از خروج امام حسین علیه السلام بود

یا بعد ازان مفصل باید نوشت و اجمال و ابهام را باید گذاشت بالجمله نهایة ما فی الباب

به مزعوم مجتهد انیست که در شمردن یزید بزمره خلفا بعضی از اهلسنت خطا کرده باشند

و هو لیس بمحل النزاع بل النزاع فی انهم اعتقدوا حسن سیرته و حقیقة خلافته و هو باطل کما ذکرنا

سابقا مع اثر ابن طاوس و شیعته و افراخه و کثیرا من النواصب السود فالمولی بحسن سیرة

الملعون المردود و قد ورد النصوص القطعیة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمة الهدی

مرة بعد اخری فی لعنه بخصوص اسمه و انه سیقتل علی بن موسی الرضا علیهم السلام بالسم

فاعرف با تمامی ادانی و اقاصی بعد از شهرت این هفوات پیدا و هویدا گردیده که حضرت

مجتهد الزمان در ابرام استفتای خویش و رد جواب مجیب عاقبت اندیش چقدر باشوش

بسر برده است که هیچ عالمی را چنین خرافت و اختلال حواس اتفاق نیفتاده **قوله**

و ابو اللیث اه **اقول** و بالله التوفیق در مقام مجتهد مقام کار بند تدلیس و تلبیس شده

خیانتی عظیم در نقل روا داشته اند برای تفصیل اجمال محصل تمامی عبارت ما قبل و عبارت

مبحوث عنها بعینها تا آخر منقول میشود پس بدانکه فقیه مذکور در آخر کتاب بستان میگوید

که بعد از اختلافات بسیار رای همه کس از مهاجرین و انصار بران قرار یافت که ابوبکر صدیق

شود پس تا دو سال خلافتش امتداد یافت و نام او عبد الله بود و نام پدرش عثمان
و این نام برای او از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عنایت شده و الا در جاهلیت
نام او عبد الکعبه بود تمامی اصاغر و اکابر او را بلفظ خلیفه رسول الله یاد میکردند هرگاه ایام
اجلش لبریز گشت و عمر فاروق خلیفه شد در زیادت لفظ خلیفه و تجدد اضافت آن در ایام
خلافت طول مسافت دانسته لفظ امیر المومنین بمشوره اصحاب کبار برای خود قرار داد
و خلافتش ده سال کشید غلام مغیره بن شعبه که ابو لولو کنیت او بود عمر فاروق را کشت
ثم ولی عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنی عشر سنة فقتله اهل الفتنة ثم ولی علی وکانت
خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم المرادی ثم ولی معاویة بن ابی سفیان وکانت
ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معاویة وکانت ولایته ثلث سنین فلما مات یزید بن
معاویة وقعت الفتنة فاهل العراق بایعوا عبد الله بن الزبیر واهل الشام بایعوا مروان
بن الحکم وکانت ولایة مروان مقدار تسعة اشهر ثم ولی عبد الملک بن مروان فبعث
عبد الملک بن مروان الحجاج بن یوسف الی عبد الله بن الزبیر وکان بمکة فحاصره وقتله
وصلبه رحمه الله فصارت الولایة کلها لعبد الملک بن مروان وکانت ولایته عشرین سنین
وکانت غایة الفتوح فی ولایته الی فرغانة فی ایامه ثم الولید بن عبد الملک ثم سلیمان بن
عبد الملک ویروی ثم یزید بن عبد الملک ثم العبد الصالح عمر بن عبد العزیز بن مروان
ثم هاشم بن عبد الملک ثم یزید بن الولید ثم ابراهیم بن الولید ثم هشام بن عبد الملک
ثم مروان بن محمد فهولاء کلهم من بنی امیة من وقت معاویة وکان مقامهم بالشام انتهی
بلفظه بر اهل خبرت و ذکا بعد از مطالعه این عبارت هویدا میشود که لفظ فاهل
العراق بایعوا عبد الله بن الزبیر واهل الشام بایعوا مروان بن الحکم تفسیر لفظ فتنه
واقع شده و معنی این عبارت چنانست که هرگاه یزید از جهان درگذشت فتنه واقع
شد یعنی اهل عراق به بیعت عبد الله درآمدند و شامیان دست به بیعت مروان دراز
کردند و دو بادشاه حکمران بعد از یزید بهم رسیدند و هرج و مرج در نفس حکومت
پیدا شد پس مراد از نفی فتنه که مفهوم شد نفی این فتنه خاص است که لفظ فاهل العراق

الخ تفسیر آن واقع شده پس مبهم را ذکر کردن و تفسیر آنرا حذف نمودن برای آن
آنست که عوام طلبه از دیدن این عبارت متوحش گردند که جور و جفا و ظلم و ستم در خلافت
یزید هرگز پیرایه وقوع نه پوشیده و آنچه بر جناب سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب
او گذشت که نستغفر الله عین انصاف و عدل و داد بود بلکه فتنه ها و جور و جفا بعد از
یزید بظهور آمده و بعد ذکر تفسیر مذکور رهگذر ایهام باقی نمی ماند و اینمعنی فاسد بخیال کسی
منطرق نمیشود بلکه همه کس از اهل دانش و بینش میدانند که فتنه مبهم بود و بر ظلم هم شمول
و عموم داشت چون جمله فاهل العراق الخ ضمیمه کردند معلوم شد که مقصود مصنف بیان
از نفی فتنه در حیات یزید که از عبارتش مفهوم میشود اینست که فتنه اجتماع دو حاکم بعد از
یزید وقوع یافته و در نفس حکومت این فتنه که در وقت واحد بیعت دو کس کرده باشند
و دو بادشاه فراهم آیند وقوع نگرفته و آنچه قبل ازین اتفاق افتاده که کوفیان در عهد
خلافت یزید بیعت مسلم بن عقیل کردند اعتباری ندارد که امتداد زمانه هم بر آن نگذشت
بلکه اهل کوفه در همان وقت منحرف گردیدند و راه فرار پیش گرفته بخلاف بیعت و خلافت
عبد الله بن زبیر کما ستعرفها انشاء الله تعالی و لا غبار علیه و عبارتیکه محمد الزمانی از فتح
الباری در قول سابق آورده و بعد ازینهم بفاصله چند جزو باختلاف الفاظ نقل خواهد
کرد و فقیر از آن محل هنگام تحریر این محل بهم رسید تا مطابقت نقل با اصل اتفاق
میشد نیز بمصوب اینمعنی که فقیر برای عبارت فقیه ابو اللیث قرار داده نظر دارد
زیرا که در آن این الفاظ واقع است ثم لما مات یزید اختلفوا ثم لما مات یزید وقع
الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر ازین عبارت
معلوم شد که آن اختلاف که بعد یزید بهم رسید بعد قتل ابن زبیر باجتماع مردم بر عبد الملک
بن مروان برطرف شده و آن اختلاف نبود مگر اجتماع دو بادشاه در زمان واحد
که فقیه ابو اللیث آنرا بلفظ فتنه تعبیر کرده فلا تغفل **قوله** از عبارت این فقیه ظاهر
میشود الخ **اقول** معلوم نیست که وجه دلالت در مقام حیات مع ذلک اگر مراد شیعه
ازین تشبیه آنست که عبارت فقیه مذکور دلالت بر آن میکند که چنانچه خلافت خلفای اربعه

ازباب

نزد اہلسنت خلافت راشده و لائق مدح وستائش است همچنان حکومت معاویه و یزید پلید
حاشا که چنین باشد بلکه از عبارت این فقیه خلاف آن بخاطر اہل صفوت و صفا و فقاهت
ودہ کامتبادر میشود زیراکه درباره اربعه متناسبه لفظ خلافت نوشته چنانکه دانستی و
برای معاویه و یزید و مانند ایشان از بنی امیه لفظ ولایت بمعنی حکومت اطلاق کرده
و از میانه این زمره برای عمر بن عبد العزیز لفظ صالح زیاده کرده پس معلوم شد که حکومت
معاویه و یزید پلید نزد او از باب تغلب و جور بود و از بنی امیه شخصی که ممدوح و خلافتش محمود باشد
عمر بن عبد العزیز است **و اگر مراد** آنست که مدلول عبارتش چنین است که این همه
کسان از خلفای اربعه و بنی امیه فرمان روائی کرده اند و در نفس حکومت برابر بوده اند
گو بعضی از اتقیا و ابرار و بعضی فساق و فجار باشند فلا ریب فیه و این معنی قطع نظر
از انکه خارج از ما به النزاع است مستلزم هیچ قباحتی نیست زیراکه در افراد انسان
آخر ما به الاشتراک ضروری است نه بینی که در نفس انسانیت صالح و طالح بلکه انبیا و رسل
علیهم السلام و سایر عباد نیز برابر اند و نظر بقیود از لوازم و عوارض حکم همه کس جدا است
بالجمله نقض عبارتش یعنی استعمال لفظ خلافت برای خلفای اربعه متناسبه و از حکم
راندن بنی امیه را بلفظ ولایت تعبیر کردن آخر مبنی بر همین معنی خواهد بود که سمت ذکر
یافته و اگر مقصود او تشبیه اول بودی بایستی که لفظ سابق را بدل میکرد و نیز اگر معتقد
بحقیت خلافت معاویه بن ابی سفیان می بود البته تخصیص لفظ صالح عمر بن عبد العزیز را
بخصوص نمیکرد صریح از این تعبیرات خاص همان مطلب بر می آید که بذهن احقر الناس
تطرق یافته والحمد لله علی ذلک **من بعد** باید دانست که هر چند منصب فقیر درین
مقام منصب موجه و مانع است و احتمالیکه از عبارت فقیه مذکور بر آورده ام صحتش ظاهر
مگر بنابر دلیلی بر تعین این معنی از عبارت ایشان ترتیب می توانکرد بدانکه انچه فقیه
مذکور در حال حضرت عثمان چنانکه دانستی گفته کانت خلافته اثنتی عشر سنة فقتله اهل
الفتنة نقض است و در وقوع فتنه در آخر زمان خلافت ذی النورین پس بعدت فتنه علی الاتفاق
از مردن یزید صورت نمی بندد لهذا فتنه نفس الامری فتنه که در نفس خلافت بهم رسیده

دو حاکم در یک وقت برای یک خلافت نشستند واقع نشده مگر بعد مردن یزید علیه ما یستحقه
و متوهم نشود که این امر سهل بود بلفظ تعبیر شوا مگر چنانچه بعضی از نا واقفان فن را
خلجان میشود زیرا که اجتماع دو کس از پادشاهان فتنه عظیم است بر اصول فریقین اما نزد
اهل حق پس صحاح ایشان براین دلالت میکنند کما لا یخفی علی من طالع روایاتها و قد مر بعضها
فی المنهج الاول و اما نزد شیعه پس در کتاب علل شیخ المشایخ ابن بابویه بتصریح واقعست که اجتماع
دو حاکم در وقت واحد چنان است که شریک باری عز و جل پیدا شود و کارخانه زمین و آسمان
برهم کرد معاذ الله من ذلک و این قسم امور بعد ازین درین کتاب ان شاء الله تعالی
مفصل ذکر رود لا تکن من الغافلین **قوله** و مصنف صواعق اه **اقول** فیه نظر لفظا و معنی
اما لفظا پس از آنکه مسمای ابن مالکی که استناد قول مذکور با او نموده اند شد در هیچ کتابی
از کتب فن رجال و تواریخ علما معلوم نمیشود و مشخص که این کلمه بالتعیین علی سبیل التصحیف
والتردد با و منسوب است قاضی ابوبکر بن العربی المالکی است و از قاموس اللغة
و دیگر کتب معتبره این فن هویدا میگردد که ابن العربی محلی بلام مخصوص بقاضی ابوبکر مالکی
است و بدون لام بصاحب فتوحات یعنی محمد بن عبد الله حاتمی طائی اختصاص دارد و علی
ای تقدیر ابن مالکی نام قاضی ابوبکر نیست تا باین لفظ تعبیر ازوی نمایند و هر کسیکه ادنی
مهارتی در کتب لغت و رجال و اسامی علما داشته باشد میداند که لفظ المالکی در عبارت
قاموس وغیره صفت ابوبکر است نه صفت عربی و اگر این همه جعل و اختراع در اسامی
علما صحت جواز داشته باشد و فقط ملاحظه تقلید ایشان بفقیهی از فقهای اربعه
کافی باشد مالکی را [illegible] ابن الحنفی و دیگری را ابن الشافعی و قس علی هذا ابن المالکی
و ابن الحنبلی نامند باید یهودیان امامیه را وقت تسمیه و تعیین بلفظ ابن امامی و ابن شیعی
و ابن اثنا عشری و ابن جاسی و نصیر آبادی و امثال آن تعبیر نمایند و ازینجاست که در
رساله جدیده یعنی کاشف اللثام گفته ام که خصوص [illegible] از وضع مسمی خبر جدید
یعنی موضوع و مجعول کردن لفظ ابن مالکی که حضرت مجتهد باتفاق افتاده مخبر از آن است
که بوهم و گمان خویش شخصی را ابن مالکی قرار داده اند حال آنکه کسی از علمای اهلسنت

که قول مذکور با و منسوب کرده ابن مالکی نیست **اعجوبه از همه آنکه** در وقت
رسیدن رساله ثمرة الخلافه نزد بنده چون نظر بعضی از مستفیدین بر لفظ ابن مالکی که در
رساله مذکوره مانند این رساله چندجا واقع است افتاد بحث و تحقیق این لفظ و معنی
آن شروع کردند روزی در خلال این قیل و قال یکی از طائفه امامیه که لفظ صلحا و زوار
بر هر فردی از ایشان مثل حضاجر اطلاق کرده میشود تشریف آوردند و کلام در تغلیط
مجتهد الزمانی و آنکه از علمای اهل سنت مسمای ابن اسم کسی بنظر نرسیده بغور و تامل
اصغا فرموده بهم بر آمدند و گفتند که این تکذیب و انکار مثل آفتاب بنصف النهار
هویدا و آشکار می شود که شما هنوز دیباچه الفیه نحو هم نخوانده اید هر چند بلحاظ اینمعنی
که این بزرگ بعد اشتیاق تمام قدم رنجه فرموده و فیما بین پس از مزید آورد و مجالست
صوری اتفاق افتاده خود را ضبط کردم لیکن بسبب غلبه حال بی ساخته بر زبان
رفت که ازین جودت ذهن و سرعت انتقال حاصل میشود که اکر جناب در بار حضرت
اقدس الٰهی تقدست اسمائه و جل سلطانه هم اعتقاد نسبتش با ام مالک دارند و نعوذ بالله
او را مالکی می پندارند زیرا که در مصرع ثانی بیت اول کتاب مذکور که اشارتی بدان
نموده اند واقع است احمد ربی الله خیر مالک احباب از کثرت قاه قاه بهت زده تا
شدند و موجه مسطور از غایت رنج و ملال و ندامت و انفعال متغیر شد و گفت که
بخدای کریم من این توجیه را از مستفیدان مجتهد الزمانی شنیده بودم و من تلقاء النفس
نگفته ام چون لفظ ابن مالکی برطبق رساله ثمرة الخلافه درین رساله هم جابجا بر زبان
قلم اجتهاد مآب رفته غالبکه آن زوار و صالح روزگار دروغ نگفته باشد و اینهمه
از افادات مجتهد عالی مقام است که فیض آن از کران تا بکران رسیده ازینجا
شعر فهمی عالم بالا معلوم شد **مناسب** این مقام حکایتیست که یکی از
احباب قدیم بیان کرده بود که شخصی از دهقان روشن علی نام با تنی چند از احباب
کرام نشسته بود و سخن از نظم اوستادان فارسی با اشعار متاخرین مثل حزین نزیل
بنارس میرفت تا آنکه یکی از ایشان مطلع شعری بر زبان آورد و گفت یاران چه بینید

ایران پیش علی شخصی دیگر بوده باشد که شاعر در قدح او این مضمون نظم کرده است مرا
نمی باید که از استماع آن ریخته شوم و سر که بر روم الم و براه اندوه و غم روم آیا فقط من دشمن علی
در جهانم و کسی دیگر مسمای این اسم نیست بالجمله توجیه جناب مجتهد الزمانی برای تصحیح لفظ
ابن مالکی به بیت الفقه در غرابت و ظرافت کمتر ازین حکایت نمی نماید بهرحال بدولت خدام والا
مقامش عجایب و غرایب شنیده میشود من بعد میگذارم که حضرت مومن جالسی در صوارم از
همین کتاب یعنی شرح قصیدهٔ همزیه عبارت مذکور را باین الفاظ نقل میکند و کابر العربی
المالکی و نسخ دیگر که این عبارت دران منقول است مثل بعضی از مجلدات بیاض ابراهیم علیخان
پسر علی مردان خان و معتمد الشیعه و نزهه اثنا عشریه و مانند آن نیز بهمین لفظ کابر گواهی
میدهد و برای همین امر در رسالهٔ جدیده مذکوره این عبارت نوشته ام که هر قدر که از نسخ عبارت
این کتاب بنظر بنده رسیده لفظ کابر دران دیده شد چه نسخ جمع نسخه است و نسخه شی منقول
را میگویند چنانچه در قاموس است و اضافت نسخ بسوی عبارات مانند لجین الماء است
القصه نقل مومن جالسی که لفظ کابر العربی المالکی است نیز خالی از رکاکت نیست زیرا که
قاضی ابوبکر بن العربی را عربی مالکی کس نمیگوید و عنقریب از نقل عبارت اصل نسخه که
مذکور خواهی دریافت که پدر معنی طلب لفظ ابن را از ابن العربی ساقط کرده و
سر نام آن بزرگ چیست فظهر ان الوالد والمولود والشاهد والمشهود فی کل واد یهیمان
و فی کل تیه یتیهان واز عجایب مغلطه ها که مومن جالسی را بنا بر تقلید یا به صفت
دعوی اجتهاد پیش آمد آنست که قصیده همزیه را بقاضی ابوبکر مالکی مذکور انتساب
نموده حیث قال ابن حجر در شرح قصیده همزیه که از ابی بکر بن العربی است میگوید
که کابر العربی المالکی اه و هنوز اورا وقت تصنیف صوارم اطلاعی دست نداد
که آن قصیده از تالیفات شرف الدین بوصیری است نه از تصانیف ابوبکر بن العربی المالکی و بنا بر
تقدیر ظاهر عبارت آن بود که شارح میگفت کابر المصنف فیما نقل عنه حالیا ترجمه صاحب
قصیده همزیه از کلام شارح باید شنید و باید دریافت که او بوصیری است یا قاضی مالکی و
هذه عبارته فی ذلک الکتاب لا ریب فیه الشیخ الامام العارف الکامل الهمام المتفنن المحقق

البليغ شرف الدين ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن محسن عبد الله بن صنهاج بن هلال
الصنهاجي كان احد ابويه من بوصير الصعيد والاخر من دلاص فركبت النسبة فقيل البوصلاصي
ثم اشتهر بالبوصيري قيل ولعلها بلد ابيه فغلبت عليه ولد سنة ثمان وستمائة واخذ عنه
الامام ابو حيان والامام اليعمري ابو الفتح بن سيد الناس ومحقق عصره العز بن جماعة وغيرهم
وتوفي سنة ست او سبع وتسعين وستمائة على ما قاله المقريزي لكن صوب شيخ الاسلام ولادته
ا سنة اربع وتسعين والتوفي سنة احد وثمانين وسبعمائة انتهى بلفظه **و ازینجا**
خطاهای صاحب صوارم روشن شد وکتاب مذکور موجود است ملاحظه نمایند وتغلیط نامه
را ببینند که هرگز این قسم الفاظ دران مندرج نیست کاش به بیاض ابراهیمی رجوع میکرد
وازینجا سند یافت که صاحب قصیده شرف الدین بوصیری است نه ابوبکر بن العربی ونسخه قدیمه و
صحیح ترجمه کشمیری که بواسطه بعضی از اصدقا درین زمان بهم رسید نیز حاضر است وخود کشمیری
مذکور در مناظره رشید المتکلمین لفظ کابری نویسد چنانچه بر راجعین کتاب غزوات الراشدین و ذو الفقار
مخفی نتواند بود اینهمه که گفتم متعلق به بحث و تنازع بود لفظا **اما معنی** پس اگر مدعای مخاطب
از نقل عبارت شرح قصیده همزیه آنست که امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی رح بمبالغه تمام سب یزید را
حرام دانسته پس یزید نزد او خلیفه برحق و مستحق خلافت بوده باشد پس هذا باطل زیرا که مراد از نسبت
که غزالی بنا بر قول با احتیاط از لعن او بخصوص اسم منع کرده و اورا کافر ندانسته بلکه حکم بالفسق
او نموده چنانچه از کتاب احیاء العلوم و مانند آن واضح است و ازین مقدار صحت خلافتش نزد
غزالی ممنوع است فکیف مجتهد الزمانی بعد ازین نقل خواهد کرد که نزد شافعیه خلافت فاسق
هرگز درست نیست نه ابتداء و نه انتهاء بالجمله صحت خلافت و استحقاق و اهلیت آن امامت مطابق
این فصل برای یزید چیزی دیگر است و منع از تکفیر و لعن او چیزی دیگر ومن یدعی الاستلزام
فهو مطالب بالبینة والبرهان **و اگر مقصود آنست** که ابوبکر مالکی که از علمای
اهل سنت است امام حسین را معاذ الله باغی دانسته پس ضرور است که یزید را خلیفه حقیقی
و امام مطلق اعتقاد کرده باشد که نیم بعد از تسلیم تخییل که ایراد لفظ نقل بصیغه مجهول
برای تضعیف و تمریض باشد و معاضد این احتمال است آنچه بعضی از علمای مغرب در افادات

از بعض تصانیف قاضی ابوبکر بن العربی المالکی که غایة البیان نام است محصلش نقل فرموده
و خلاصه آن در فارسی باین عبارت مؤدی میشود که قاضی مذکور در احوال یزید روایات مختلفه
آورده و کلمه قتل بسیف جده بر روایات و مقالات متقشفین که دلالت بر ثبوت خلافت یزید
و بغاوت امام حسین معاذ الله دارد گفته من بعد رجوع امام حسین نقل کرده و فرموده که هرگاه حال
برگشتگی کوفیان و شهادت مسلم و هانی بر آنجناب متحقق شد خواست که بمدینه مشرفه برگردد و ترک
قتال نماید لشکریان ابن زیاد بر او هجوم کردند و از شدائد ظلم و عناد از چار سو بر آنجناب ریختند
تا آنکه امام حسین را با تمامی عشیرت و اهلبیت و رفقائش بانواع بیداد و ستم شهید کردند و [illegible]
آنجناب در شهدا و قتلاء فی سبیل الله داخل است پس معلوم شد که مذهب او بغاوت
امام حسین نیست بلکه گفتگو بر روایات نموده یعنی شهادت امام حسین بر روایات ثابته
است نه بر مقالات متقشفین که راه تعصب می پیمایند **و قریب اینمعنی است**
آنچه بعضی از اکابر محدثین فرموده اند که شیخ ابوبکر مذکور قصه مسطوره را از سبیل جزم و یقین
نه آورده و هرگاه بجای جحود ثابت گشته که شیخ از علمای اهلسنت بوده پس چگونه یاوری نموده خواهد
نمود که نزد تمامی اهل حق باطل و مجعول باشد و هو ظاهر جدا الا کان یکون من البدیهیات الاولیه
بالجمله از نقل مذکور که در شرح قصیده همزیه بصیغه مجهول وارد است ثبوت حقیت خلافت و امامت
یزید و بطلان شهادت امام حسین نزد قاضی ابوبکر نیز باثبات نمیرسد و بر فرض و تقدیر گرفتیم
که یکی از علمای اهلسنت کثرهم الله تعالی فی الامة که اگر در هر طبقه بتعداد ایشان قصد کنی از
جمیع خواص و عوام فرق اسلامیه زیاده تر باشند در باب امام حسین رضی الله عنه چنین گفته باشد
باوجود شذوذ و مردود بودن این قول طعن و تشنیع بملاحظه آن بعلمای کرام نمودن و از نتائج
خوش فهمی این هست ابر اصول اصلیه اهل حق بکمال تکلفات و تصنعات منطبق فرمودن
در چه مرتبه از خرافت است **من بعد گذارش است** که بر تقدیر بودن لفظ
کا برجا چنانچه از نقل کشمیری و جالسی و مانند ایشان هویداست صریح از عنوان کلام
و تشنیع بر قول مذکور که منسوب بسوی قاضی مسطور است شروع کرده اند زیرا که مکابره
عبارت از انکار امری است که بدلیل و برهان به ثبوت رسد پس معلوم شد که نزد اهلسنت

شہادت امام حسین مجدی ثابت است کہ منکران مکابر و منکر بدیہیات اولیہ است
کما صرح بہ فی تنبیہ السفیہ رد صوارم الجلیسی بارشارح موصوف برین قدر قناعت
نورزیدہ لفظ ما یقشعر منہ الجلود را بدان ضمیمہ ساختہ یعنی از قاضی نقل کردہ باوصف
بطلانش از شنیدن و نقل نمودنش موی بر تن می خیزد باید وقت بیان معنی جملہ
منقول لفظ بحسب اعتقادہ الباطل افزودہ باز ازین تشنیعات راضی نشدہ و اکتفا
بران نورزیدہ بر تصحیح تعاقب کلام قبیح نمودہ پس معلوم شد کہ بدفعات کلام منقول
را مردود کردہ اند و بر تقدیر لفظ کابن بجای کابر کہ در نسخہ حاضرہ مرقوم است و
سترجمت عبارتہا دو بار بر رد و قدح آن متوجہ گشتہ و علی ای حال شارح چندان
متعاقب این قول رفتہ کہ از بیخ و بنیادش ہم صراحۃً و ہم اشارۃً و ہم دلالۃً و ہم
عبارۃً مستاصل نمودہ حالا عبارت شارح کہ شرح خویش را المنح المکیہ فی شرح
الہمزیہ نامش نہادہ در ذیل شرح این بیت ؎ من شہیدین لیس ینسی الطف
منہما ما والا کربلا ہ بایدشنید فان یزید بلغ من قبائح الفسق و الانحلال عن التقوی
مبلغا لا یستکثر علیہ صدور تلک القبائح منہ قال احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ بکفرہ و
ناہیک بہ ورعا و علما یقضیان بانہ لم یقل ذلک الا لقضایا وقعت منہ صریحۃ فی ذلک
ثبت عندہ وان لم تثبت عند غیرہ کالغزالی فانہ اطال فی رد کثیر مما نسب الیہ کقتل
الحسین رضی اللہ عنہ فقال لم یثبت من طریق صحیح انہ قتلہ ولا امر بقتلہ ثم بالغ فی
تحریم سبہ و لعنہ و کابن العربی المالکی فانہ نقل عنہ ما یقشعر منہ الجلد قال انہ لم یقتل
یزید الحسین الا بسیف جدہ ای بحسب اعتقادہ الباطل انہ الخلیفۃ و الحسین باغ علیہ
والبیعۃ سبقت لیزید و یکفی فیہا بعض اہل الحل و العقد و بیعتہ کذلک لان کثیرین اقدموا علیہا
مختارین لہا ہذا مع عدم النظر الی استخلاف ابیہ لہ اما مع النظر لذلک فلا یشترط موافقۃ
احد من اہل الحل و العقد علی ذلک ویرد بان ہذا انما ہو بعد تقرار الاحکام و انعقاد
الاجماع علی تحریم الخروج علی الامام الجائر اما قبل ذلک فکان الامر منوطا بالاجتہاد و اجتہاد
الحسین رضی اللہ عنہ یقتضی جواز وجوب الخروج علی یزید لجورہ و قبائحہ التی تقصم عنہا الاذان فہو اعنی

الحسین

الحسین رضی الله عنه محق بالنسبة لما عنده و لا سیما رای احمد من کفره الی آخره بعد از عبور برین عبارت و غور و فکر در معانی و قیود آن چنانکه دانستی مرتبه اطمینان قلب بحصول انجامید و بر هر یکے از خواص و عوام متیقن گردید که مقصود مخاطب از اسقاط لفظ ما یقشعر منه الجلد و حذف قید بسبب اعتقاده الباطل در تفسیر کلام قاضی مذکور و عدم ایراد عباریکه متعلق بردّ کلام اوست فریب عوام است تا بدانند که چنانچه مذهب تکفیر و تفسیق یزید از محققین اهلسنت منقولست همچنین مذهب اثبات خلافت یزید و ابطال شهادت امام حسین بلا نکیر و با تم تفصیل و اکمل بسط دریافت شد که این همه از باب فریب و کول است که از مجتهد جالسی مخدوم الفحول اوراً بورا ثت رسیده **دوم** آنکه نسخه کابر بر طبق نقل مذکور بر کلام توجیه موجه است و من حیث المعنی صحیح نتواند شد یا نه جوابش آنکه بعضی از اذکیا که دعوی صحت کابر و تغلیط کابر میکنند و می پندارند که هیچ محلی برای درستی آن ممکن نیست کمال شان یکی اینست که واو برای عطف است و عطف کابر بر ما قبل صحیح نمیشود و هذا البعد التسلیم الیهم کما تری زیرا که مدعین این نسخه و ناقلین آن نمی گفته اند که واو برای عطف است تا این بزرگان گویند که عطف صحیح نیست بلکه محتمل است که واو نزد آنها برای استیناف و اعتراض باشد گویا بعد ذکر مذهب احمد که تکفیر یزید است و مذهب ابو حامد غزالی که منع لعن یزید با وجود تفسیق اوست کسی میگفت که درینجا مذهبی دیگر است در رای این دو که نیاوت امام حسین معاذ الله و حقیت خلافت یزید است پس شارح باختیار اسلوب جدید جواب داد که آن مکابره محض و خلاف اهلسنت است که ذکر آن موی بر تن میخیزد و آن منسوب بابو بکر مالکی است و محصلش بنا برین نسبت چنین و چنان است و از آغاز تا انجام مردود است **و کمال دوم** آنکه اگر لفظ کابر می بود بایستیکه مفسرینش را نیز ذکر میکردند و میگفتند که کابر الفلانی فلانا و ابهم مغلطه بیش نیست زیرا که اهل مناظره و کلام که این لفظ در کلمات شان دایر است بهمین عنوان ذکر میکنند و فقیر را بعد از تتبع عبارات این بزرگان از قدما و متاخرین بیاد نمی آید که ایشان لفظ مذکور را بطور

تقریر منو همین ذکر کرده باشند نه بینی که ابو القاسم ثانی برادر رضی که نزد امامیه بعلم
الهدی شهرت یافته در کتاب شافی که بجواب مغنی نوشته در بحث آیت کریمه یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه که صاحب مغنی بحق حضرت صدیق آورده
میگوید فان قال دلیل علی انها فی ابی بکر و اصحابه قول اهل التفسیر قیل له او کل اهل
التفسیر قال ذلک فان قال نعم کابر انتهی بلفظه و شیخ رئیس یعنی حسین بن علی بن سینا
که ریاست حکمت بسوی او منتهی میشود و کتابی در چند مجلد در تحقیق لغت و محاورات عرب
هم نوشته چنانچه از تواریخ حکما توان یافت لفظ کابر را بهمان وتیره مستعمل کرده که
چنانچه از شافی سید مرتضی نقلش گذشته و عبارت شیخ رئیس مصنف شفا قبل
ازین در منهج اول دیده حاجتی باعاده نیست **بالجمله** چون مغضب بودن متعصب ثابت
و متعصب میکند دعوی تقلید را نسخه ثانیه میکند متعصب مستدل لا آن است وقد تقرر ان المانع
یکفیه الاحتمال و المستدل لا یکفیه الاحتمال پس تغلیط بخیالات واوهام نه کار
علمای اعلام است **لیکن** بر متصلان دانشور و عقلای دین پرور مختفی نموده بود
که این بنده بمجرد آنکه او در تحریک کلامیه و بحث و نظر در اقوال امامیه از خطاهای لفظیه
من حیث هی گفتگو نمیباشد فانه علی ما صرح به العلماء موافقین او مخالفین لیس من دابه [illegible]
و ازینجاست که بعضی از متکلمین او مسئله [illegible] از تخطیه من حالسی و اظهار لغزشهای
او که بنده در نقلش اعلام نمودم غض بصر کرده و ارخاء عنان نموده لکن چون این مقام خالی
از حکایات عجیبه و مرویات غریبه نبود و بسیاری از اغراض معنویه هم بآن تعلق داشت چنانچه در
تضاعیف کلام اشارتی بدان نموده شد بایراد این قسم تخطیه جسارت نمودم **مصرع**
والعذر عند کرام الناس مقبول **قوله** اکابر اهل سنت الخ **اقول** باید دانست
که احباب کرام که در ثقات ابنا حرفی نیست اصل رساله مجتهد را که هنوز مستعد آن تمام نمود
[illegible] جا بخط خویش [illegible] تصحیح میفرمود نزد بنده میفرستادند چون باین مقام نوبت رسید
قلق رسید و الست شد که [illegible] مجتهد الزمانی علامه دورانی را در وجود و عدم ولا و نعم [illegible]
تامل نیست [illegible] احتیاط بعید از [illegible] ازجاهای دیگر که در دنیا جا اشارتی

بدان رفته تا از طلبیدم وطلبه و علمای متشیعین هم نزد فقیر احرار این رساله درین وقت ارسال داشتند وگفتند که برین نقول ما را اعتماد کلی است الغرض قریب ده رساله جمع نموده بهر یک مراجعت کردم همین عبارت از رسایل بر آمد که اکابر اهلسنت اه چون شبهه غلط کاتب و طغیان قلم درمیان نیست اکنون میگویم و براه تفصیل این اجمال می پویم که بنده بگناه شرمنده منکر استحقاق یزید ومانع ثبوت حقیت خلافت او هستم پس در دفع این انکار جناب مخاطب سر آمد عقلای روزگار عبارت علمای اهلسنت را که بزعم او دال بر حقیت خلافت یزید بود از تاریخ الخلفا وشرح قصیده همزیه وبستان فقیه ابو اللیث ومانند او نقل نموده اکنون خذ لکه کلام ونتیجه عبارات علمای اسلام بزعم او باین نهج می باید که علمای اهلسنت را استحقاق یزید معلوم باشد و فاضل مجیب انکار را نماید فی الجمله چون در تحریر جواب رساله بصارة العین عین بصارتش مفقود گردیده است درین امور ظاهره هم مغلطها او را در رسیده یا آنکه قادر توانا امثال این الفاظ بر زبانش جاری مینماید تا عقلا متنبه شوند وبدانند که هر چند این مجتهد برای اثبات عدالت وحقیت خلافت یزید کوشش بلیغ نماید وزمین را بآسمان دوزد و هیچ و تا بخورده دل خود را برای امامت آن لعین بسوزد آخر همان عدم استحقاق که اهل سنت درباره او معتقد اند از زبانش بر می آید چون اصلاح کلام را دانستی اکنون معنی عبارت مزبوره بر طبق تحریر مجتهد تحریر میشود که ای مجیب این طرفه تماشا است که مرا استحقاق یزید برای خلافت معلوم شود و اکابر علمای مذهب ترا معلوم نباشد یعنی تو مخالفت به قایل باشی و علمای تو نباشند وهذا من مزید الخرافة کاد ان یضحک علیه الثکلی فضلا عن العلماء العقلاء وعجب است که این مضمون را درجا دیگر چنانکه خواهی دانست بتکرار تمام خواهد گفت لا حول ولا قوة الا بالله **قوله** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر اه **اقول** قبل ازین خود گفته که اقرار العقلا علی انفسهم مقبول پس باقرارش ثابت شد که آنچه در اصل استفتا برای ثبوت خلافت یزید به بیعت عبد الله بن عمر تشبث نموده محض رایگان وبیکار است وزنهار فایده بحال او نمیرساند بلکه اگر است پس مضرت شدید برای او دارد زیرا که دلالت بران میکند که مستفتی را هنوز خبری نیست که بیعت عبد الله بن عمر بطور رکه تا خورست از شهادت امام حسین پس تشبث به بیعت عبد الله بن عمر برای امامت یزید نمودن و آنرا

مبطل شهادت آنجناب دانستن دلیل جهل او خواهد بود **باقی ماند آنکه** بیعت جناب
معلول علت تهدید باحراق بود وازین بیعت فائده بحال اهلسنت عاید نمیشود جواب قبل
ازین بتفصیل تمام گذشته فلا تکن من الغافلین **قوله** واین جواب بطریق تنزل الخ
اقول ازین عبارت معلوم میشود که مفید نبودن بیعت عبد الله بن عمر برای حضرت مجتهد
الزمانی بر همین تقدیر تنزل است ولیکن عبد الله مذکور خوفا وصیانةً بیعت یزید در آمده ولی
آنکه هوشمندان چه بلکه همه برنا و پیر نیک میدانند که بهر تقدیر بیعت مذکور هیچ فائده
بحال او نتوانند رسانید زیرا که اگر مثل شریک الباری معاذ الله اگر فرض کنیم که بیعت عبد الله
بن عمر نظر باستحقاق واهلیت یزید بود باز هم مفید برای مستحق نیست چه این بیعت نخواهد
بود مگر بعد از خروج امام حسین بر یزید چنانچه خودش در ثمرة الخلافت اشعار کرده پس
بزعم مجتهد الزمانی زیاده برین نیست که خلافت یزید بعد شهادت امام حسین ثابت
باشد وبرین تقدیر شهادت امام حسین را مضرتی چیست هرچند این مضمون مکرر گفته میشود
جناب مجتهد الزمانی هنوز متنبه وهشیار ومتنبه وبیدار نمیشوند آری کسیکه در پیرانه سر عشق
جوانان بسر دارد وشب وروز خود را بصحبت طائفه ناقصات عقل ودین بسر برد از وی
توقع انتباه باقی نیست شیخ شیراز چه نیکو گفته **بیت** مست بیدار گردد نیم شب
مست ساقی روز محشر بامداد ؛ **قوله** حالانکه خلیفه پنجم الخ **اقول** مخدوش است
بچندین وجه نخستین آنکه در وصایای معاویه ومقالات او که وقت اخیر گفته بود
وارباب تواریخ نقل میکنند اینهم روایت کرده اند که من برای تو مردم را بهزار کوشش
وکشش مسخر گردانیدم مگر چار کس که عبد الله بن عمر از جمله آنهاست هرگز با تو بیعت نخواهند
کرد ودرین مقام بنده را حاجتی بدان باقی نمانده که این مدعا را از کتب دیگر اثبات نمایم
زیرا که آنچه از منهاج قبل ازین نقل کرده ام دلالت قطعی بران دارد که این اربعه مستثناة
باعتقاد معاویه نیز با یزید بیعت نخواهند کرد واین روایت بلا ریب مخالف خیال مجتهد
الزمانی است واگر روایتی دیگر مطلوب باشد بتاریخ اعثم کوفی که بتصریح علمای اهلسنت
ومنهم العلامة الدهلوی مذهب شیعه داشت رجوع باید کرد که صراحة ازان بر می آید که

معاویه بن ابی سفیان یزید را از تعرض سکنهٔ حرمین زجر شدید نموده بود و مورخ
مذکور بدین معنی هم تصریح کرده که او خلاف وصیت پدر خود بعمل آورده فلا تغفل **دوم**
آنکه اگر این وصیت بمنطوقها دلیل باشد بر آنکه وقت مدارا عبدالله بن عمر بیعت
و اطاعت یزید خواهد کرد پس بمفهومها در مقام دلالت خاص میکند بر آنکه در وقت
سلب مدارا اطاعت و بیعت نخواهد کرد و قبل ازین از کتب شیعه نوشته شد که یزید بمجرد جلوس
بر سریر حکومت سرهای این بزرگان چهارگانه از حاکم مدینه طلب کرده بود بتقدیر یکه سر از بیعت
باز زنند و تن باطاعت در ندهند و قد تقرر انه اذا فات الشرط فات المشروط پس میباید
که عدم بیعت عبدالله بن عمر ازین وصیت ثابت گردد و نتیجه انتفای مدارا است هجرت عبدالله بن
عمر بسوی مکه معظمه و انزوای او مدت دراز در حرم بیت الله زاد الله تکریمه و تعظیما
سوم آنکه این همه از ظنون و خیالات معاویه بوده چه ضرور که تمامش مطابق
نفس الامر بر آید هرگاه یقین جناب امیر که جناب فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم دروغ خورده
بر آنکه خبری نخورده خلاف واقع بر آمد کما مر تفصیله فما ظنک بظنون معاویه و خیالاته
و در کتب فرقه شما مروی است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که همیشه جبرئیل
علیه السلام در باب مسواک وصیت میکرد تا آنکه گمان بردم که اکنون حکم بوجوب آن
صادر خواهد یافت یا دندانهای من خواهند ریخت و حال آنکه این فرمان زیور امضا
نپذیرفت و سنیت مسواک بوجوب مبدل نگشت و ایضا ارشاد شده که درباره جیران
با همسایه چندان تاکید یوما فیوما میرفت که پنداشتم که اکنون حکم میراث برای او نزول
اجلال خواهد کرد و از روایات متواتره بر هر کس بداهة هویدا است که اینچنین اتفاق
نیفتاده و ایضا در کتب امامیه بمطالعه فقیر در آمده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که پیوسته روح الامین برعایت زن تحریض میکرد چندانکه بذهن من راسخ شد که طلاق
دادن لایق نیست و درباره بندگان نیز تاکید باقصی الغایت میرسید حتی که مظنون شد
که شاید میعادی برای بندگی معین گردد که چون بانقضا رسد خود بخود آزاد شوند و اگر کسی از
امامیه منکر این شواهد شود بگو که بکتاب من لا یحضره الفقیه صدوق و وسایل ابن جمهور رجوع کند و اگر

مشکل افتد بجواب باب پنجم الهیات از تحفهٔ اثنا عشریه که مرزا محمد کشمیری نوشته مراد آن
باید کرد و انقسیم احادیث خارج از احتمالات پس اگر ظن بمعنی یقین است چنانچه شواهد آن
در قرآن مجید موجود اعتراض وارد نمیشود والا اصل مدعای فقیر که قطع تقریر معترض است
بجای خود حاصل **چهارم** آنکه معنی اطاعت آنست که با وجودیکه امر مخاطب یعنی یزید مشتمل
باقدام معصیت بر عبد الله بن عمر صادر نخواهد شد امتثال خواهد کرد و ازین اطاعت حصول
اعتقاد حقیقت خلافت آن پلید ممنوع کیف و قد مر ان حصول الاعتقاد باستحقاق یزید الپلید
للخلافة مع الاعتقاد بانه مبطل فیه تبطل ظاهره کما قال الشریف الثمانینی و هو علم الهدی عنده
و غیره من علماء الفریقین مصرحین بنکیر عبد الله بن عمر حیث لا یتصور المرید علیها اجتماع الضدین
و اثبات النقیضین فتذکر و لا تکن من الغافلین **قوله** این عبارت مصداق المعنی فی بطن
الشاعر **اقول** چه خوش فرموده اند جناب مجتهد فانی که یکی از ادای فرمایگان تشنیع تغلیط نقیصا
باه و این افاده جدیده هم در رسم فرومایگی داخل است زیرا که با اینهمه طول مدت هنوز جناب
مجتهد را دلیلی بهم نرسیده تا سقم عبارت را اثبات کند و حال آنکه مستنبط قیل و قال مجتهد
عدیم المثال با صوفی صفوت پناه معرفت و طریقت دستگاه مولوی سلامة الله که اکنون
در شهر کانپور سید و رساله مجتهد الزمان که بنام مرزا محمد فیض آبادی شهرت یافته مشغول می باشند
همین عبارت واقع شده پرسیده بودند که ترجمه این عبارت بطور ترکیب عربی بیان باید کرد
جناب صوفی نوشتند که بلا این کوچ نیستم از محرر رساله باید پرسید از طرف مخاطب جواب
آمد که سایل شخصی دیگر است و من واسطه ارسال رقعه او یم مگر من هم اشتیاق ترجمه آن دارم لیکن
تقیه و خوف برنگارند باز جناب صوفی بزبان خامه سپردند که بر تقدیر خلل در عبارت مذکور زبان
باعتراض نباید کشود و درباره صحت و سقم آن طلب شهادت از من چه ضرور پس مجتهد العصر در رقعه
خویش بایمعانی حرف زدند که غرض سایل از استفسار معنی آن عبارت بطور مذکور آن بود که ا نقطه
و اخلاق شما دریافت کند من بعد مکاتیب دیگر میانه ایشان دایر شد و سخن از اصطلاحات
میزان تا بمیزان آمده هرگز حضرت مجتهد قدرتی بران نیافتند که انگشت اعتراض بر عبارت فقیر نهند چنانچه
تفصیل این همه امور در دیباچه این کتاب بجوی ترین وجوه گذشت فلا حاجة الی الاعادة

بالجمله با وصف تکرار و اصرار صوفی صاحب بر اینمعنی که چیزی از اعتراض عقلا یا نقلا
بر عبارت مذکور باید کرد هیچ اعتراضی و اشکالی از مجتهد و اولیا او سر انجام نیافت
با زیادی وصف امتداد زمانه در جواب رساله فقیر هم تفصیلی بعمل نیامد پس بعنایت
ایزدی معلوم شد که بر عبارت مرقومه حکم بسقم نمودن خلاف عقل رزین است
و خود را نزد اصحاب دانش و بینش رسوا ساختن و دعوی بداهت که از لفظ
ظاهر و باهر پیداست از عجایب افتاده است ای معاشر شیعه اندک جای انصافست
که این شخص که او بنا بر سخن سازی خود را واسطه فی الثبوت او فی العروض اثبات کرد
مجتهد است زید مفروض که او را سائل قرار داده و بر گردنش این بار عظیم نهاد بر تقدیر
تسلیم فرزند اکبر قدوة المجتهدین است که نامش محمد باقر و حال استعدادش
در علوم خصوصا علم کلام بر هر خاص و عام ظاهر چنانچه از محرمان اسرار بعد از تحقیق
بیشمار زمین رسیده که جناب مجتهد اگر جواب بصارة العین را تمام کردند نامش
مشهور خواهند ساخت و بر فرض این توسط دستگیری پسر بر پدر خصوصا در وقت
زبونی و بیچارگی ضروراست باید و ضرورت هم تعلق بدین مذهب داشت
از ضروریات دینی نبود که اهل دین و دانش در پایه اعتبارش نمی نهند
ماند آنکه اثبات ضرورت از کی میتواند شد جوابش آنکه بسیار سهل است
خود کلام مخاطب اول دلیل بر آنست تصویرش آنکه این افاده تازه دلالت بر آن
میکند که عبارت معلوم سقیم است و بر جای خود مقرر است که چون الفاظ معانی را سامعه
نمیشود و ضعف تألیف وقوع می یابد فضلا در فهم آن عبارت متحیر میشوند و تشکیک
تشویش مخاطب مجملا به ثبوت رسید و مفصلا بعد ازین خواهی دانست فقد ثبت
الضرورة بالضرورة و از اینجا اینهم بیقین میرسد که تاویل مخاطب که مقصود سائل
انکشاف حقیقت انصاف و اخلاق شاه صاحب بود سرابی بیش نیست *
من بعد محتجب نماند که این همه اعتراضات را که در اینجا اشارتی کرده اند
در رساله جدیده از مذهبهای بعید رد کرده بودم چنانچه بسیاری از خاصه و عامه و

خویش و بیگانه میدانند که از مدتی طبع رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن وجوه المجتهد الظلام و رساله قدیمه اعنی بصارة العین خار مغیلان در قلب و جگر شیعیان شکسته و سقمی که در عبارت فلان یعنی بنده ناتوان گمان کرده اند منشای آن بالتمام در رساله مذکوره مستاصل گشته ولیکن مخاطب را هنوز از آن اطلاعی نیست این صفت را تمامی موافق و مخالف کما ینبغی دانسته انگشت تحیر بدندان میگزند لیکن چه کنند که غیر از صبر چاره نتوانند کرد قوله معلوم نیست که مجیب را کدام ضرورت داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا نکرده اظهار عبارت خود در عبارت عربیه نموده اقول این تعریضات و تشنیعات وقتی بمجیب راجع شود که هم و حسبنا مخاطب که تعلق با تعرض بر عبارت مذکوره دارد بجای خویش باشد و عنقریب بتفصیل تمام میکنیم و با دله قطعیه بثبوت میرسانیم که این قسم تراکیب در قرآن مجید و فرقان حمید موجود است و توجیهاتیکه مفسرین دران باب ذکر میکنند اکثرش بطریق اولی در عبارت فقیر مجود است علاوه بطور جدل و الزام می توان گفت که ضرورتیکه فقیر را از فارسی بعربی برده همان ضرورت است که والد مخاطب را بتصنیف آینه حق نما داعی شد که در بعضی از مقاماتش فارسی را گذاشته بعربی تکلم نموده اند ......
ولقد احسن بالقبل طبیبت تو کار زمین را نکو ساختی + که با آسمان نیز پرداختی چنانچه مجتهد اصفهانی در مقام حیدریه و بعضی دیگر از رسایل تفصیل و اجمال متکفل بیان این امور شده بلکه از مطالعه کتاب مذکور و رسایل مشار الیها چنان بوضوح میگراید که از فن انشای فارسی هم نابلد محض بوده اند غلط گفتم برین قدر هم قدرت نداشته اند که آیت قرآنی و حدیث خاندانی را هم بلا تحریف و بی زیادت و نقصان ترجمه توانند کرد اعوذ با الله این هم امر عظیم است نقل آیت و حدیث بعنوانی که هرگز کمی و بیشی و تبدیل و نیز اسقاط الفاظش اتفاق نیفتد از دست آن بزرگ سرانجام نیافته آیتی و حدیثی نقل کرده اند که بر دو غلط مشتمل است و در بعضی از آیات ترقی فرموده و اگر اغلاط ترجمه را هم ضمیمه آن کردانم در آیتی فقط یا حدیثی تنها ملامبا

هفتاد هفتاد و هشتاد و هشتاد غلط بوقوع آمده بی اختیار از زبان سامعین و ناظرین
این کتاب و مانند آن بر می آید وای واز علیه سر بر زند که خود تغلیط املا غلط انشا غلط
این همه مجملا حال کتابی بود که احیانا یکدو سطرش بعبارت عربی نوشته باشند ازینجا
قیاس کن که در کتاب اساس الاصول چه خطاها افتاده باشد **والحمد لله** که
خدمت این کتاب امیرزا محمد اخباری که غالبا اصولیه او را در کاظمین کشتند واثاث
او را با اکثری از رسایل مولفه او بتاراج بردند بجان و دل نموده که اکثر الفاظ او
در کتاب معاول العقول فی قلع اساس الاصول هم دیدن دارد و هم شنیدن این
اوراق را چنان نمی بینم که در هر مقامش تفصیل ایرادات و اشکالات ذکر نمایم و
هرگاه در رساله اساس الاصول که چند جزو بیش نباشد این خرابیها پیش آمد حالیا مجلد
ضخیم عماد الاسلام را که در جواب امام رازی رضی الله عنه که امام فنون ادبیه و علوم
نقلیه و عقلیه است و عبارتش در بلاغت و فصاحت بمثابتی واقع است که مطالب
دقیقه غامضه را العنوانی در سلک تقریر میکشد که طلبه شرح کافیه بشرط ذهن سلیم
بلا تکلف می توانند فهمید بزعم خود بعد از اختصار عبارتش جمع کرده اند خیال باید نمود
که بر چه اغلاط مشتمل خواهد بود **والمنة لله** که خود قلوب مخلصین مجتهد ثانی
بسیاری از علمای متشیعین از ادراک آن بر خوشنت و دیده های ایشان از مطالعه
مهملاتش رشک جیحون اسامی جمیع آنها را نقل کردن درین اوراق مناسب نمی بینم
و حاجتی هم بذکر بعض آنها نیز بنا بر قیاس اولویت باقی نمانده و لیکن تعرض باظهار نام
فردی از افراد مناسب می بینم بلکه از جمله مذکورین که بعد از ملاحظه اغلاط لفظیه
صاحب عماد الاسلام و نابلد بودنش بعلوم ادبیه دلهای خود را در برد عجوز بیخ بسته
اند و دستهای خویش را استون نرخ کرده فاضل معاصر صاحب تفسیر منهج السداد
اند که اجزای کتاب مسطور را از نسخه نواب احمد علیخان نزد بنده گاهی گاهی ارسال
میداشتند و در پرده منتهی کشف مغالطه های او از دست فقیر اند با زهم حضرت مجتهد ثانی
دعوی همه دانی در سر دارند و کسی را از علمای حقه که علامه دهلوی را برابر تلامذه خود

هم می‌شمارند و در ذو الفقار صد تیغ بدعوی عدم ربط عبارت مقدس او کرده مسکوت شده
غلط گفتم نزد تمامی منشیان دهر خود را رسوا میکنند زبانی ثقات مروت و شواهد
آن عنقریب در عبارات مجتهد الزمانی در آغاز مجلد ثانی می‌آید ان شاء الله تعالی که هرگاه تحفه
اثنا عشریه را در بلاد مشرقیه بقالب طبع ریختند و باطراف عالم و اکناف مساکن بنی آدم
فرستادند امامیه را از ملاحظه آن شورشها هم رسید تا آنکه رئیس ملک بنگاله را برانگیختند
بحدیکه این کتاب را پیش علمای ایران با مبلغی نمایان فرستاد نوشته بود که حضرات را
بدو چیز تکلیف میدهم یکی آنکه مطالب این کتاب را من المبتدا الی المنتهی اصولا و فروعا
برهم زنند و اعتراضات و اشکالات مولفش را که بر عقاید اصولیه و فروع فقهیه
امامیه نموده و درین کتاب درج کرده از بیخ و بنیاد بر کنند دوم آنکه در لغزشهای
قلمی و غلطات لسانی او هم حرفها زنند تا افتخار سنیان بر الفاظ و معانی آن هر دو
از هم پاشد و کسی را بعد ازین رد و قدح مجال گفتگو نباشد چون مقدمه دین و مذهب است
خدارا همه‌ها فراهم آیند و بعد از اتفاق کشش و کوشش نمایند علمای ایران و منشیان
بلاغت نشان که دران زمان بازار افادات گرم داشتند آنچه در جوابش نوشته‌اند
در بعضی از کتب وارد کرده‌ام ملخصش آنکه احتیاج این همه کتب که مصنف تحفه اثنا
عشریه در رد عقاید و مسایل فروعیه بدان تعرض نموده و بحثها که درباره مهفوات و
تعصبات و تولا و تبرا ایراد کرده درین زمانه متعسر و متعذر است پس تطبیق نقول
با ماخذ و اصول چنانچه باید صورت نمی‌بندد و اگر اینهم اتفاق افتد کتب اهل سنت
درین بلاد کجاست بعد از رواج مذهب اثنا عشریه درین دیار کتب سنیان ؟
آموختن عنقا و الا قیل و قال و بحث و جدال در معانی و مطالب این کتاب کرده
میشد اما امر ثانی پس کسیکه در فن انشا مهارتی داشته باشد او این قسم عبارت
تواند نوشت مجال هر کس نیست که چنین عبارت سلیس بی غبار و کدورت خالی از
تعقید قلمی نماید و از آغاز تا انجام ازین عهده بیک طور بر آید درین شهر میرزا علی
اکبر شیرازی که مدتها مقیم است و مذهب تشیع دارد کاتب الحروف بلا واسطه مدح

عبارتہ نمود الا ما زبانی او کوشش کرده بلکه مشهور آنست که در ورود آن بزرگ در هند وستان بزیارت آنجناب بوده و تقدیر مساعدت نکرده و آین قصه بدان ماند که بزرگی طلبای میرزا بیدل از ایران طی مراحل نمود قضارا خبرش داد ندکه میرزای مذکور رحلت فرمود گویند که آن مشتاق بر سر تربتش رسید و دیوانش بدست گرفت بخیال اینمعنی که به بیند که از آمدنش صاحب دیوان را ذوقی هست یا نه بسر ورق همین مطلع بر آمد **فرد** چه خون جگرها در لحد خورده باشم تو بر گور آئی و من مرده باشم **الحاصل** القصه چون مجتهد حالسی عبارت تحفه اثنا عشریه را نامربوط گوید اگر پسر همچو پدر بمقتضای الولد سر لابیه طریق والد خود را جوید مقام شکوه و شکایت هرگز نخواهد بود **علاوه** اگر تعمق نظر را کار فرمایند و راست پرسند مقام آنست که کلاه گوشه این هیچدان بآفتاب عالمتاب رسد زیرا که در سقم و نامربوطی عبارات و عدم انضباط با جناب علامه دهلوی قدس سره العزیز نسبت تامه بهم رسانیدم **قوله** و در حقیقت تحریر چنین عبارت اه

اقول مخاطب با از کجا تا بکجا میرسد و عیوب خانگی طائفه خود را نمی بیند چون بطلان هر دو اعتراض او که در باب سقم عبارت بنده بدان تشبث نموده بحول الله و قوته بر دانشوران عالم حالی است چنانچه عنقریب خواهی دانست پس بر تقدیر انصاف باید گفتن که چنین عبارت خالی از تطویل و اطناب معجب اولی الالباب است و باد از عربیت علامه ثانی سعد الدین و مانند او که درین فن مرتبه قصوی داشتند میدهد **اما طعنیکه** بر عربیت امام هم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط است بچند وجه **اول** آنکه سبط ابن جوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول ابو حنیفه را ولو رماه بابی قبیس بر طبق مذهب جمهور نحات مجرف یا نقل کرده اند نه بواو و الف و خلاف این نقل هر چند محکی است لیکن قابل اعتبار نیست و بر تقدیر حاجت بتجشم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمه الله تعالی افتد و باطل میشود آنچه حضرت مخاطب در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دوار بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده اند زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که غیر ثقات این حکایت آورده اند که ابو حنیفه ابو قبیس یا ابا قبیس بالف و واو فرموده پس تا که ز ثقات جمهور این نقل را ثابت نکند دعوی شهرت آن بر السنه جمهور و شیاع و ذیاع آن

چگونه مجتهدین امامیه می رسید و جواب علما که قاضی ابن خلکان آورده کما یحکی اشاره
تعالی احتمال دارد که بعد از تسلیم باشد و لا نسلم که جمله لم یکن یجاب بشیء او مسلم
آن باشد که نزد جمهور بقلت عربیت عیبی داشته باشند **دوم آنکه** نا قلین
خطای ابو حنیفه اختلاف دارند پس محمود غزالی معتزلی بتصریح اکابر حنفیه ابو قبیس را
در منخول بواو نقل کرده و قاضی در وفیات الاعیان بالف حکایت نموده فتعارضا
فصار الامر الی النقل الاول الذی اورده الثقات علی ما عرفت انفا و حال
اینکه نقل در اکثری از کتب حنفیه خصوصا کتاب علامه امام شیخ الاسلام اسل الفضلا
المحققین رئیس العلماء الراسخین ابو البقا بهاء الدین افندی ذکر الامام الحافظ
سبط ابن الجوزی انه افتری علی ابی حنیفة وانکار المنقول عنه بابی قبیس کذا قاله
الثقات من ارباب النقل انتهت بعینها و مخفی نماند که مولانا بهاء الدین مذکور
کتاب حافظ فقیه ابو المؤید خوارزمی رحمة الله علیه را مختصر کرده و پانزده مسند
امام اعظم را نام برده و کمال مخالفت ابو حنیفه رحمة الله علیه را با احادیث شریف
و ادله قطعیه و براهین یقینیه بکمال بسط و تفصیل باطل ساخته و فضایل و کمالات
او را بیش از بیش نقل فرموده و بر همه کس عیان گردانیده که در مجتهدین است
مرحوم انمقدار جودت ذهن و استقامت عقل و ملکه استنباط کسی را حاصل نیست
سوم آنکه از سه حال خالی نیست که امام ابو حنیفه لفظ مذکور را بواو فرموده
یا بالف یا بیا و اعتراض بر صورت اولی و ثانیه متوجه است ولیکن میگوییم که بر تقدیر
واو خطای ابو حنیفه ممنوع است و سند منع امور بسیار از انجمله آنکه بعضی از قاریان
لفظ ابی لهب را در تبت یدا ابو لهب بواو خوانده اند و بجای علی بن ابیطالب
ابوطالب و در مقام معوبه بن ابی سفیان ابو سفیان گفته اند چنانچه حضرت امام
رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر و قاضی ناصر الدین بیضاوی در اسرار التاویل
و انوار التنزیل و جار الله محمود زمخشری در تفسیر کشاف آورده اند. **علاوه**
از کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب که و ... و اعتماد این نسابه

از کتاب السماء و العالم از بحار الانوار مجلسی دریافت میگردد و واضح شده که نزد
بعضی از علما ثابت گشته که حضرت امیر با وجود یکه افصح و ابلغ بوده اند در خاتمهٔ قرآنیکه
خود جمع و تالیف آن کوشیده نوشته بودند که هذا ما کتبه علی بن ابوطالب کو بعضی
از دیگر علما انکار آن کرده باشند و بعضی دیگر باین نحو توجیه نموده که صورت کتابت
یا در خط کوفی بصورت واو است بهر حال از تقاسیر مذکوره آنچه ناقلین لفظ ابوطالب
می نویسند از ان بوضوح میگراید که لفظ ابولهب و ابوطالب و ابوسفیان اگرچه کنیت
است ولیکن مانند علم برای اینمردم شده و علم مهما امکن از تغیر و تبدیل نزد عرب
محفوظ میماند و مخاطب نوعی در کتاب ضربت حیدریه شهرت ابوقبیس ادر جهت
رفع سلم داشته بلفظ ابوقبیس که بلاریب معنی کنیت دران مطلوب نیست و حقیقت
معنی آن هردو درین ماده مفقود چرا علم نباشد و از صدمه تغیر و تبدیل محفوظ نماند
که درین باب ضرب المثل است حالیا باقی نماند مگر حالت نصب یعنی ابا بصیر
بالف و جواب آنکه نحو یان را در اعراب اسمای ستهٔ علی ما حققه شارح اللباب اختلاف
است جمهور برانند که در رفع واو و در نصب الف و در جر یا می باید و نزد بعضی
اعراب این اسما مثل لفظ عصا است در همه حال و این مذهب را در کتب دیگر نیز آورده
اند و ستعرف شاهده ان شاء الله تعالی **چهارم آنکه** نقل جناب مخاطب شیلی
از خیانت نیست زیرا که از اکتفا نمودن بر قدر مذکور از کلام قاضی ابن خلکان خیانت
حالی میشود که قاضی مذکور این اعتراض را مسلم داشته و هرگز جوابی از ان نقل
نفرموده و حالانکه چنین نیست اهل تتبع نیک میدانند که قاضی بعد از عبارت منقول
میفرماید و قد اعتذروا عن ابی حنیفة بانه قال ذلک علی لغة من یقول ان الکلمات
الستة المعربة بالحروف وهی ابوه و اخوه و فوه و هنوه و حموه و ذو مال اعرابها
یکون فی الاحوال الثلث بالالف و انشدوا علی ذلک ان اباها و ابا اباها
قد بلغا فی المجد غایتاها وهی لغة الکوفیین و ابوحنیفة من اهل الکوفة فهی لغته والله اعلم
پس این جواب اگذاشتن و فقط بر ایراد اول اکتفا ساختن اگر خیانت نیست باری

کدام چیز است **پنجم آنکه** ازین نقل همین قدر ثابت شد که وقتی ابوحنیفه را
این اتفاق رو داد و ازین اتفاق قلت عربیت ایشان از کجا لازم می آید الا اینکه
قلت لسانی و لغزش زبانی مستلزم آن باشد که هیچ فصیحی و بلیغی در عالم موجود نباشد
بسا کس از بلغا و عرب عربا باشند که در انشاء عبارت و نظم اشعار با قدام تعقید لفظی
و معنوی اقدام شان لخشیده مع هذا از مرتبه شان هیچ نکاهیده انصاف فرمایند
که فرزدق شاعر که در شعرای عرب کلام او مسلم الثبوت است درین بیت چه قدر
تعقید را مصدر شده **فرد** وما مثله فی الناس الا مملکا ابو امه حی ابوه یقاربه
که اگر کسی را از علما که حل معنی این بیت را در مطول و مختصر و مانند آن زینهار ندیده
باشد بپرسند که بعد از غوص بگو که معنی بیت چیست غالبا که برین تقدیر هم سخت مشوش
و مشوش گردد و از عهده بیان آن بر نیاید پس اگر ابوحنیفه را همچنین اتفاق رو داده
چرا باعث قلت عربیت خواهد بود و این جواب وقتی است که لفظ مذکور را در صورت
رفع و نصب بر قافیه حمل کنیم **بار خدایا** مگر چون ابوحنیفه بمقتضای عبارت
مذکور نسبتی نداشت این امر اتفاقی را بطریق مبالغه در عیب او شمرند چنانچه مروی است
که صاحبدلی بزرگی را از اهل خانقاه بتجویز پیر طریقت همراه گرفت گویند که
چند سال بخدمتش بود و ضروریات معاشش و حوائج را در سفر مهیا میکرد و از کار
کردن غایت مجتنب بود روزی پرسید که چون امروز بر کشتی سوار خواهی
کشکول را همراه بردم یانه بعد ازین به پیر خود مکتوبی نوشت و دران مکتوب یاد کرد
که خادمی که برفاقت من سپردی مردی معتمد و ذاکر و شاغل و صاحب نسبت است
مگر اندک فضول دارد **مولانا** ابوالبقای مذکور در بعضی از جوابات چنین
افاده میفرماید که اگر کسی را تبحر و مهارت امام اعظم در نحو منظور افتد موازنه علم
امام با احدی دیگر ملحوظ گردد باید که مسائل ایمان از کتاب جامع کبیر که امام محمد شیبانی
مؤلف اوست رجوع کند آنوقت قطعا و یقینا تبحر آنجناب در علم اعراب و در اصول
خواهد یافت و به بداهت اولیه خواهد دانست که امام محمد ازین بحر زخار نایاب کنار

چند قطره اعتراف کرده و برین مسایل ایمان از کتاب مذکور که بدقایق علم نحو تعلق
دارد ائمه این فن مانند ابن جنی و قاضی ابوسعید السیرافی و ابوعلی الفارسی شروح
نوشته اند وکافه ایشان اجمعین به توغل و تبحر ابوحنیفه در علم نحو و درجه علیا و نهایت قصوی
گواهی داده اند وازینجا می توان برد که خطیب عراقی که این مطاعن امام اعظم از دست
زیبها رسایل ایمان را تا انچه بنکات علم اعراب تعلق دارد ندیده و بر چیزی ازان
واقف نگشته زیرا که اگر مطلع میشد با وصف غلبه هوای نفس هم هرگز جرات
برین قسم اعتراضات نمیکرد که مکابره ازشان عالم نیست بلی جاهل لبیب نادانسته
جسارت می کند پس معلوم شد که خطیب کریه الصوت از جهت عدم اطلاع مرتکب
این هفوات گردیده و چه خوش کرد سلطان فاضل بادشاه معظم عیسی بن ملک
عادل ابوبکر بن ایوب فرمان روای شام قدس الله روحه که در کتابی مستقل
مطاعن خطیب را که تعلق با بوحنیفه داشت رد کرده و داد تحقیق داده جزاه الله
عن الاسلام خیرا انتهی محصوله **بعد از آنکه** حاصل کلام مولانای مذکور
دانستی اینچه مجتهد در حضرت حیدریه بجواب این مقدمه یک دو سطر بعبارت عربی نوشته
دکان رفو مایکی برخود بسته و اجمال مخل بکار برده و باصل این مدعا نرسیده قابل
نماند که کسی از اهل علم بر دان التفات کند لیکن که از کتاب عقود الجمان
مناقب ابی حنیفه النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشافعی
مصنف کتاب ضخیم یعنی سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او
تنزیل بر توقیر نیز ثبت میکند جزاه الله تعالی باحسن اعماله هم تبحر ابوحنیفه در علوم
عربیه و دیگر فنون نیز بظهور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب
نیز بوضوح می پیوندد چنانچه عبارتش بعینها ملحوظ شود **قال بعض من صنف**
فی المناقب کان ابوحنیفه رح اخذ من العلوم باوفر نصیب اما علم الکلام فقد
تقدم انه بلغ فیه مبلغا یشار الیه بالاصابع و ناهیک به اذ سلم الیه علم النظر
والقیاس واصابة الرای حتی قالوا فیه ابوحنیفه امام اهل الرای واما علم الادب

والنحو تبلغ فيه الغايات ولا النهايات حتى قال بعض اعدائه فقد ذكر الملك
المعظم عيسى بن ايوب في الرد عليه من المسائل الفقهية التي بنى ابو حنيفة اقواله
فيها على علوم العربية لو وقفت عليه لرايت العجب العجاب من تمكنه في هذا العلم
وحسن استنباطه واما الشعر فقد رووا عنه من نظمه اشياء عظيمة قلت وسياتي
جملة منها في باب حكمه واما القراءات فقد افردوا تاليف قراءاته التي رووها ورووها
عنه بالاسانيد وهي مذكورة مشهورة في كتب التفاسير وغيرها وممن افردها ابو القاسم
الزمخشري وغيره قلت وسياتي على ذلك في بابه قلت ممن زعم انه كان لا يحفظ
القران وقد صح عنه انه كان يختم في شهر رمضان ستين ختمة قلت وقرا القران كله
في ركعة واحدة كما سياتي في بابه ولابي المويد الموفق بن احمد

اشعار

عرضت على القراء في ايامه ⁂ مشهورة مسطورة بغرار ⁂ لابي حنيفة ذي التقى قراءة
خضعت له القراء والفقهاء ⁂ انه ⁂ سدد الى حنيفة القراء ⁂ فتعجبت من حسنها القراء
سلطان من في الارض من فقهائها ⁂ فتضالت لجلاله الخلفاء ⁂ اخذت الصحابة كلهم في علمهم
وهم اذا اقوالها اصداء ⁂ وكان اصداء جمع صدا بالقصر وهو الذي يجيبك مثل
صوتك في الجبال وغيرها اشارة الى ان الاصل منه نشا وعنه اخذ لانه كان
كافل الفقهاء ومن بعدهم لانهم عياله كما نص عليه الامام الشافعي رحمة الله عليه وحكى
الطحاوي ان خاله المزني كان يديم النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة كما
روى ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال ابو يوسف
ما رايت احدا اعلم بتفسير الحديث من ابي حنيفة وقد علمت انه راى خلائق
من المحدثين وقال ايضا كان ابو حنيفة ابصر بالحديث الصحيح مني وانكر ابن المبارك
على من قال انه ليس يعرف الحديث كما سياتي بيان ذلك في محله وكان
بصيرا بعلل الاحاديث والتعديل والتجريح مقبول القول في ذلك وروى
ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل من جامعه عن الحماني قال سمعت ابا حنيفة يقول

ما رأيت اكذب من جابر الجعفي ولا افضل من عطاء بن ابي رباح وروى البيهقي في المدخل
عن عبد الحميد قال سمعت ابا سعيد الصغاني سالت يقول الامام ابا حنيفة ما تقول في الاخذ
عن الثوري قال اكتب عنه فانه ثقة ما خلا احاديث ابي اسحق عن جابر واحاديث جابر
الجعفي وروى الخطيب عن سفيان بن عيينة قال اول من اقعدني للحديث ابو حنيفة ان
هذا اعلم الناس بحديث عمرو بن دينار واجتمعوا علي فحدثتهم فما هيك من بستان في
الحديث الثوري ومجلس ابن عيينة سياتي لهذا مزيد بيان وانشد ابو المويد رح

شعر نعمان قد نشر العلوم باسرها ؛ علما مهادري الاطواد ؛ ثم انتهى
منها الى الفقه الذي ؛ قد راح في الاغوار والانجاد ؛ ثم انتهى من بعده يفتي الورى
حقا رغم سالس الحساد لقد ارتقى في فقهه في قلة ؛ ذهب مصاعدها قوى الحساد
فرق الضلال عدوا اليه بطيهم فهداهم ولكل قوم هاد

بعد ازين نصوص قاطعه كه از فقهاى متبحرين وائمه محدثين درباره اعلميت ابو حنيفه ومزيد انصاف او بعلوم
دينيه منقول افتاد هيچكس را نمى رسد كه قدح چنين را جز جهل وحسد چيزى ديگر باعث
شده باشد حدايا مگر مراد خطيب مذكور حط رتبه ابو حنيفه وانتقاص او نباشد بقرينه
آنكه در تاريخ خود بسيارى از جلائل او محامد وى را ياد كرده تا آنكه جمعى از علما
مناقب امام را ازين كتاب فرا گرفته اند بلكه مقصود او از كلمات قادحه
اين معنى باشد كه ائمه مسلمين بالخصوص امام اعظم با اينهمه درجات رفيعه از السنه
حساد وجهله نجات نيافته اند وازينجاست كه آن امور بيشتر از مجهولين واهل
حسد نقل كرده پس چگونه حط رتبه مسلمانى باين كلمات سخيفه متصور باشد
فما ظنك بامام ائمة المسلمين چنانچه از كتاب خيرات الحسان في مناقب ابي
حنيفة النعمان سمت ظهور دارد وانهم ازين كتاب منجلي است كه حافظ شمس
الدين ذهبى وحافظ ابو الفضل عسقلانى بتصريح افاده كرده اند كه اين كلمات
قادحه از جهت عداوت وحسد كه كمتر كسى از آن نجات مى يابد بروى كار آمده
وحاشا كه ابو حنيفه متصف بآن باشد انتهى محصوله اميد از سامعين آنكه گمان

تطویل کلام و استیعاب مناقب امام را در تفصیل دخل ندهند که بر قطره از
دریا و ذره از صحرا اکتفا کرده ام و درباره تنزیه ابوحنیفه ازین نقائص اگر کما
ینبغی متوجه شوم کتاب صد جزو مرتب می توانم کرد کما لا یخفی علی من تتبع مناقبه
التی کادت من الکثرة ان لا تتناهی **اکنون** بدفع هر دو اعتراض ایشان که
اشارتی بدان بکمال اجمال و اهمال نموده اند متوجه میشوم و بر تفصیل عبارت
رساله جدیده مشغول میگردم پس بدانکه شرح اعتراض اول شان اینست که درمیان
مبتدا و خبرش مطابقت در کلام عرب می باید یعنی اگر مبتدا مذکر بود خبرش را نیز
مذکر می آرند و اگر مبتدا مؤنث باشد خبر را مؤنث وارد میکنند و این مطابقت
در عبارت مجیب مفقود است زیرا که لفظ الامامة که مؤنث است مبتدا واقع
شده و لفظ موقوف که مذکر است خبر اوست بجواب این اعتراض که زبانی بعضی
از مقلدین حضرت مجتهد بعد رسیدن رساله بعبارة العین نزد شان شنیده بودم
در رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن ملمع المجتهد القمقام این عبارت نوشتم
که معلوم شد که جناب مجتهد الزمان باوجودیکه در طبع دارند در فهم بعضی از عبارت
رساله مذکوره اعنی مع ان الامامة الخ متحیر شده و باوجود ظهور معنی عبارت
و عدم وقوع تعقید لفظی و معنوی در ان و استعمال لغات اجنبیه در مطاوی
آن صد تشویش بهم رسانیده گاهی بعدم مطابقت مبتدا با خبر لب اعتراض گشاده
و از رحمت الهی که قریب محسنین است بمراحل بعیده پا فراتر نهاده انهمت بعینها
مقصود بنده جناب که عیانست و حاجت به بیان برای اهل فضل و تعلم ندارد
آنکه مثل این ترکیب که مبتدا مؤنث بود و یعنی تا در آخرش باشد و خبرش مذکر وارد
شود در کتاب آسمانی و خطاب نورانی که منکر صحتش منکر دین اسلام است
موجود است إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ پس جناب مجتهد که
اعتراض عدم مطابقت می نمایند بر عبارت من الکنت اعتراض نمی نهند در حقیقت
این اعتراض بر کلام الهی میکنند که خاشاک امکان را در بارگاه لم یزلی راه

غیبت دروا قع بعد این اعتراض بعید از رحمت الہی میشوند افسوس و صد ہزار افسوس
که با وصف استداد زمان ہم معنی این عبارت لطیف و کلام سلیس را نمی فہمند
ہرگاه براین امور اطلاع یافتی اکنون بعضے از وجوه اختیار ترکیب مذکور که مبتدا
مونث باشد و خبرش مذکر برطبق مواعید سابق بشنو که علامه نظام الدین نیشاپوری
در تفسیر خویش و غیر او از شیعه و سنی در غیر ان وجوهی که در باره تذکیر لفظ قریب
و تانیث لفظ رحمت افاده فرموده اند اکثرش در توجیه عبارت بنده بر فہم آن
بزرگان بطریق اولی جاریست یکی آنکه تانیث لفظ رحمت لفظی است نه حقیقی
پس در تذکیر خبرش ہیچ مضایقه نیست و جریان این توجیه در عبارت فقیر از انجهة
اولی است که تانیث امامت فقط لفظی ست نه حقیقی و مفہوم تانیث برای
مفہوم امامت که بحث دران میرود منافیست و ازینجاست که کسی بامامت زنی
در ین امت قایل نشده الا شرذمة من الخوارج خذلہم الله تعالی کما نص علی
ذلک صاحب تبصرة العوام غایة بر ین نکته دقیق لفظ موقوف که مذکر است در
خبرش آوردم دوم آنکه رحمت بمعنی غفران و انعام و ترحم است و سعید بن جبیر
علی ما نقل البغوی فی المعالم فرموده که مراد از رحمت ثواب است پس رجوع وصف
بسوی معنی است نه بجانب لفظ چنانچه حق تعالی در آیت دیگر می فرماید وَاِذَا
حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُوا الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنُ فَارْزُقُوْهُمْ
مِّنْهُ و نه فرموده منہا زیرا که مراد از قسمت میراث و مال است پس میگوییم که مراد از
امامت نیز وجوب اطاعت شخص و نفاذ امر اوست نیابة از جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و این امر بلا ریب مجرد از تانیث بلکه مخالف انست سوم
برطبق تقریر تفسیر جلالین و تصریح نحاة که گاهست که مضاف از مضاف الیه ملفوظ
باشد یا مثل ملفوظ تذکیر را اکتساب میکند لفظ رحمت ہرچند مونث است ولیکن
از مجاورت لفظ الله گویا مذکر شد پس میگوییم که چون الف و لام الامامة عوض
مضاف الیه است و تقدیر عبارت اینست که ان امامة الرجل بیعة الواحد والاثنین

موقوف لهذا لفظ امامت بطریق اولی از لفظ رجل که مذکر حقیقی است اکتساب
تذکیر نمود و این بجای خود ثابت است که مقدر با وجودیکه اصیح خبر را قایم مقام
نمیهم مثل ملفوظست پس انیقدر که الف و لام قایم مقامش موجود چرا مثل ملفوظ در احکام
نخواهد بود این همه توجیهات در صورتیست که قبول داریم که موقوف خبر مبتدا ست
و الامر امیرسد که مانند بعضی از موجهین آیت مرقومه بگوییم که این صفت لفظ شی
واقع شده یعنی رحمه الله شی قریب پس میتوانم گفتش که موقوف هم وصف شی است
نه خبر مبتدا و تقدیر کلام اینست که ان الامامه بیعه الواحد او الاثنین شی موقوف
اینست حال اعتراض اول که باین عبارت اشاره کرده که بحیثیت از مطابقت
مبتدا با خبر خبری دارد اما حال اعتراض دوم یعنی نه از ذکر ما یلزم ذکره من
المتعلقات در عبارتش اثری پس اول مطلب این عبارت باید فهمید مقصودش
آنست که لفظ مجرور یعنی ببیعه الواحد متعلق لفظ موقوف نمی تواند شد زیرا که
در صله لفظ وقف علی می باید نه حرف باء پس متعلق موقوف را ذکر نکرده و
از همین جهت عبارتش سقیم گشته جوابش در رساله جدیده باین عنوان گفته ام که بنا بر
صله لفظ موقوف را مقدم فهمیده با جماع عقلا در گرداب مغالطه سرنگون گردیده
الخ یعنی انیقدر ندانست که لفظ علی الاجماع مثلا بعد لفظ موقوف که از متعلقات قرار
بود از عبارت محذوفست و تقدیر و ترکیب عبارت اینست که مع ان الامامه ببیعه
الواحد و الاثنین موقوف علی الاجماع او بعدم النکیر و درین جواب هم تخطیه جناب
مجتهد الزمانی است و هم اشعار بلفظی است که ازین عبارت حذف کرده چنانچه در
جواب اول هم ذکر شده است و هم تعریض و مقصود آنست که اگر یکدو کس بیعت مستحق
خلافت کنند و باقی اهل حل و عقد انکارش نمایند زنهار او خلیفه نتواند شد آری
اگر قبلا از دو سه بیعت کردند و دیگران همان روز یا بعد از ان انکارش ننمودند
و به بیعت پرداختند او امام است پس امامت به بیعت یکدو کس بمنزله امر موقوف
است مثل نکاح صغیر که در بعضی از صور موقوف بر تجویز او بعد از بلوغ است

فقها در کتب فقهیه درین مسئله بیشتر لفظ موقوف را بدون صله ذکر میکنند چنانچه شیخ
المرغینانی علی بن ابی بکر فرغانی در باب خیار الشرط از کتاب البیع هدایه میفرماید
فلو قبضه المشتری وهلک فی یده فی مدة الخیار ضمنه بالقیمة لان البیع ینفسخ بالهلاک
لانه کان موقوفا ولا نفاذ بدون المحل فبقی مقبوضا فی یده علی سوم الشراء وفیه القیمة
انتهی و نیز بعد فاصله چند سطر افاده می نماید فان هلک فی یده هلک بالثمن وکذا اذا
دخله عیب بخلاف ما اذا کان الخیار للبائع ووجه الفرق انه اذا دخله عیب یمتنع الرد
والهلاک لا یعری عن مقدمة عیب فیهلک والعقد قد ابرم فیلزمه الثمن بخلاف ما تقدم لان
دخول العیب لا یمنع الرد حکما لخیار البائع فیهلک والعقد موقوف ومن اشتری امرأته
علی انه بالخیار ثلثة ایام لم یفسد النکاح الخ بلفظه الی غیر ذلک من عباراته التی لا تحصی
کثرة و صاحب فتح القدیر در شرح مسائلیکه قبل از خیار مذکور است میفرماید
قال الفقیه ابو اللیث فی شرح الجامع وفی الزیادات البیع موقوف فان علم قبل
ان یتفرقا فرضی به فالبیع جائز اه و در شرح باب الخیار مزبور میگوید بخلاف ما اذا کان
الخیار للبائع فهلک فی ید المشتری لان العیب قبل الهلاک لا یمنع الرد حکما لخیار البائع
فلما لم یمتنع الرد لا یمکن العقد مبرما قبل الهلاک ثم لما هلک هلک وقد کان العقد موقوفا
حینئذ فلزمه القیمة الی غیر ذلک من العبارات و در کتاب کنز الدقائق
در باب احکام شخصی که بعد از اسلام کفر را اختیار ساخته باشد این عبارت واقع شده
ویزول ملک المرتد عن ماله زوالا موقوفا و در وقایة الروایة و شرح آن که از فقیه
عبید الله بن مسعود بن تاج الشریعة است در باب مذکور چنین مرقوم است ویزول
ملکه عن ماله زوالا موقوفا فان اسلم عاد وان مات او قتل او لحق بدار الحرب وحکم
به عتق مدبره وام ولده وحل دین علیه ش فانه فی حکم المیت فالدین المؤجل
یصیر حالا بموت المدیون وعند الشافعی رح یبقی ماله موقوفا کما کان و بعد چند سطر
میفرماید اعلم ان النکاح والذبح باطلان اتفاقا والطلاق والاستیلاد صحیحان
اتفاقا والمفاوضة موقوفة اتفاقا والباقی موقوف عند ابی حنیفة رح نافذ عندهما انتهی

واگر مابین سهام بهای هرزه دران دوخته نشود تیری دیگر در کیشش دارم
وبسوی معاند کینه کیش رها میکنم و آن اینکه علمای امامیه بلکه استاد امام اعظم حنفی
در شرایع در کتاب تجارت گفته وکذا لو باع ما یملک وما لا یملک مضی بیعه فیما یملک
وکان فیما لا یملک موقوفا وقیل یقسط الثمن بان یقوما جمیعا ثم یقوم احدهما ویرجع
علی البایع بحصته من الثمن اذا لم یجز المالک ولو اراد المشتری رد الجمیع کان له ذلک
انتهی الی غیر ذلک من العبارات التی لا تعد ولا تحصی پس برطبق اعتراض جناب مجتهد
میتوان گفت که این علما را نه از ذکر ما یلزم ذکره من المتعلقات خبری ونه در کلمات
ایشان از این امور ضروریه اثری می باشد وهل هذا الا البلادة والعناد **آمدم**
بر اینکه آنچه در رساله جدیده گفته ام با این تقریر مرتبط نمی شود زیرا که خلاصه این اعتراض
آنست که ذکر متعلق لفظ موقوف است مطلقا و جوابیکه در رساله مذکور قلمی شده ازان
معلوم میشود که اعتراض وغلط فهمی مجتهد آنست که متعلق لفظ موقوف لفظ بیت است
وغش آنکه از تحریر رساله جدیده تا اتمام جواب رساله قدیمه یعنی العبارة العین
فی شهادة الحسین رضی الله عنه مدت دراز است و در این وقت آنچه از تقریر اعتراض
مجتهد الزمانی نزد سیاح سیدای مجیدانی بواسطه ثقات رسیده بود تعرض بدان
نمودم مظنون بلکه متیقن آنست که برطبق معمول و مرسوم خود جناب مجتهد تقریر اعتراض را
بدل کرده باشند ثانی آنکه او لا خود سوال از ترجمه عبارت کردند باز خود را از اطلاع فرار
دادند باز سایل را که مجتهد الزمانی واسطه سوالش گردیده اند از تحیر و ترددش بزعم خویش
نیز بری کردند و چنان ظاهر نمودند که مقصود او از سوال مذکور ادراک مبلغ انصاف
شاهصاحب بود نه چیزی دیگر حالیا حوصله بنده را مد نظر باید داشت که تا مقدور رطب
و یابس مجتهد الزمانی را با اقوال علمای مذهبش که بران اطلاع بهم میرسد باسخ
نسنجیده ام بخلاف مجتهد الزمانی علامه دورانی که معمولش از جهت عدم مقدرت
برد کلام بنده بیشتر تغافل و تجاهل است کما عرفت مجملا وستعرف فی مواضع
مفصلا انشاء الله تعالی **اکنون دلیلی** بر حذف لفظ مذکور مشتمل علی

الا اجماع و عدم التکیر و غیر آن لیکن شنو که نزد اهل سنت و جماعت در باره ثبوت خلافت و امامت شخص در صورت اختیار اتفاق اهل حل و عقد نمی باید چنانچه علامه جرجانی در شرح مواقف و غیر او تصریح کرده اند و دعوی اجماع بر خلافت صدیقی نموده پس آنچه از قول این بزرگان دریافت میشود که بیعت یک کس هم کفایت میکند و شخص از آن امام بالفعل میشود مرادشان آنست که در فعلیت امامت انتظار باقی نیست اگر سائر اهل حل و عقد در استحقاق او قدح نکنند و الا بیعت آن شخص مفید نخواهد شد بلی سکوت مردم هم ملحق برضا خواهد بود و ساکتین در زمره شان معدود و محسوب و این امر هر چند نزد مشکی اریکه اقبال تباسی علم الهدای شیعه در شافی بعید از دانش باشد و لیکن اگر اندکی غوری و امعانی بکار رود عین مقتضای عقل و نقل خواهد است زیرا که در قرآن مجید مصرح است که وقت اشهر القواعد و مسلمات شرعیه اهل اسلام را باید که از این مجلس احتراز نمایند و الا حال همه کس یکسان خواهد بود پس با وجود قدرت قیل و قال و ملاحظه اینمعنی که فلانی بکری نموده و او را مضرتی نرسانیده اگر سکوت اختیار کنند البته در قبول و رضا محسوب خواهد شد چون در کتب کلامیه مثل نهایة العقول امام رازی و شرح مواقف و دیگر کتب این فن این همه امور را دیدم و در یافتم که کلام با جناب مجتهد الزمانی است که دعوی مطالعه کتب فریقین میکند و بالزام اهلسنت باصول مقرره شان بزعم خود مشغول می شود پس خطاب او مثل خطاب اذکیا و علما خواهد بود از جهت ذکر لفظ مذکور را ضرور نپنداشته موقوف ساختم و اگر بر معنی و قوف هنوز و قوفش حاصل نمیشود اکنون کلام صاحب تنبیه السفیه یعنی مجیب صوارم باید شنید مبصر باید که آنچه در کتب کلامیه اهل سنت میگویند که امامت به بیعت یک کس یا دو کس ثابت میشود معنیش این نیست که محض آن بیعت کفایت میکند چه طریق ثبوت امامت نزد ایشان منحصر است در نص و اجماع بلکه معنیش اینست که در ابتدای اختیار امام من بین الانام بیعت یک دو کس از اهل حل و عقد کفایت میکند لازم نیست که جمیع اهل حل و عقد امام را مجتمع شده اختیار نمایند چه اینمعنی

ممکن عادی نیست از پی بعد از انکه یکدو کس امام را اختیار نمودند دیگران از اهل
حل وعقد اجماع برو خواهند نمود اگر لیاقت او نزد آنها ثابت خواهد شد والا در
لیاقت او قدح خواهند کرد پس اجماع برو نخواهد شد بالجمله این رافضی چون کتب
هر فن را از اساتذه معتبر نگرفته درین قسم غلط فهمیها جا بجا می افتد انتهی این هم
که دانستی در صورت بیعت مردم است و اگر خلیفه سابق لاحق را بر جای خود نشاند
آن شخص هم خلیفه خواهد بود بر تقدیریکه دیگران در استحقاق او قادح نشوند و فضایل
و بزرگی او را مسلم دارند بالجمله در هر دو صورت وقوف بر اجماع و اتفاق
از آنجهت است که ذا اثبات امامت صورت بندد و امن از خطا حاصل گردد و
این امر در دو صورت متحقق تواند شد یکی آنکه معصومی تصویب این افعال نماید
و چون از حضرت رسالت به ثبوت نرسیده که کسی را برای زعامت کبری نصب
فرموده باشند و فردی از افراد امت نزد اهل سنت معصوم نیست پس امن از
خطا در صورت دوم یعنی اجماع منحصر شد پس معنی وقف بلا تکلف ثابت
شد و همین است حاصل دلیلی که در رساله نوشته ام جاییکه گفته ام ولیس عندنا
غیر النبی صلی الله علیه و آله وسلم معصوما اه و امن از خطا و ضلال بر تقدیر اجماع
از مسلمات بین الفریقین است تصریحات اهل حق درین باب چندان ظاهر
بلکه متواتر است که حاجتی به بیان ندارد اما تصریح و تنصیص علمای امامیه پس بعد
از استقرار کتب شان قریب ایمعنی است درینجا بر یکدو حرف اکتفا می ورزم
جیلانی امامیه که صاحب فتح السبل است در تنبیه هشتم که بزعم خویش برای دفع
استبعاد مخالفت نص از صحابه کبار عقد نموده کلام شیخ فاضل مداینی شارح
نهج البلاغت را که ابو جعفر کنیت اوست و مشهور بنقیب است و در مکیدت
بمقتضای معتقدات خویش از عبد الله بن سبا گوی سبقت ربوده نقل میکند
و آنرا در باره هدایت مسترشدین وافی و کافی می پندارد در ان کلمات بعد آ
آیات اعتراف بحجیت اجماع که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده

سالت لعمد ان لا یجتمع امتی علی ضلال فاخطا ایہا موجود است و برین قدر ہم موقوف
کہ اعتراف صحت این حدیث از کلام ائمہ ہدی علیہم السلام بر اصول شیعہ امامیہ
عنقریب میرسانم ان شاء اللہ تعالی **قولہ** و عجب از مہارتش نیست کہ لفظ موقوف را
موافق محاورۂ ہندیہ استعمال کردہ باشد **اقول** اگر ہندی بودن مجیب و عدم
مہارتش در فن عربیت مقتضی این تشنیع است حیرانم کہ در عبارت علما کہ لفظ
موقوف بدون صلہ مانند ہمین ترکیب استعمال یافتہ است چنانچہ دانستی مخاطب مجتہد
چہ خواہد گفت زیرا کہ آنہا بلاد ہند را در خواب ہم ندیدہ باشند غالبا کہ اینہا از طبق
محاورۂ فارسیہ کہ وظیفہ فلانی موقوفست الی غیر ذلک استعمال کردہ باشند
پس تخصیص در تشنیع مجیب بیوجہ می نماید **قولہ** و مع قطع النظر عن کیت و کیت الخ
اقول من تامل فی ہذہ العبارۃ یعلم قطعا و جزما ان المخاطب جاء بخبط و خلط
و ارتکب لا یرتکبہ من العقلاء من احد و نحت ما ہو فی قلبہ من بہت ثم قصد قلعہ و قمعہ
من حسد فما تفوہ بہ فہو وارد علیہ و ما شنع علینا فہو فی الحقیقۃ راجع الیہ و تفصیل ہذا
الاجمال موقوف علی شرح العبارۃ التی وقع النزاع فیہا و ہی مع ان الامامۃ بعینہ
الواحد او الاثنین موقوف الخ فنحن بتائید اللہ سبحانہ جل سلطانہ نتوجہ الی
شرحہا اولا ثم نکشف القناع عن تلمیعاتہ و نزیح الاستار عن تلبیساتہ ثانیا فنقول
ان مقصودنا من ایراد العبارۃ المذکورۃ انہ لا بد من العصمۃ عن الخطاء فی اختیار
الشخص للزعامۃ الکبری و الخلافۃ العظمی و ہی محصورۃ بین الامرین لا ثالث لہما الاول
نص النبی صلے اللہ علیہ و الہ وسلم یعنی اختیارہ رجلا من الامۃ للامامۃ بحیث لا یتطرق
الیہ التاویل و لا مساغ فیہ للاقاویل و یرتقی فی الوضوح الی اعلی درجات الظہور
کما یقال اطف المصباح فقد طلع الصباح و ہو لم یوجد عند اہل السنۃ محدثین او
متکلمین فانسد ہذا الطریق للعصمۃ عن الخطا و لیس احد بالخصوص معصوما فی
الامۃ و لا بعنوان الفرد المنتشر بدلالت الایات الثلث و ترتیبہا علی نظم القیاس
بحیث یستثنی فیہ نقیض التالی فینتج ما ہو المطلوب فانحصر فی الثانی و ہو اجماع اہل

الحل والعقد الذي قال عليه الصلوة والسلام في شأنه لا تجتمع امتي على الخطا وهذا الحديث
قد ارتقى الى الدرجة العليا من الصحة بمثابة لا يمتري احد من المخالفين لو كانوا يعقلون شيئا
ويهتدون في صحته واعتباره لان علي بن موسى الرضا الامام الثامن من ائمة الهدى عليهم السلام
قد حكم بصحته كما روى صدوق الطائفة في عيون الاخبار فثبت ان … هذه منوط
بالاجماع ولما كان حضور الجميع في مكان واحد وزمان واحد متعذرا متعسرا فلا بد من بيعة الواحد او
الاثنين فصاعدا لحصول فعلية الامامة لكنه موقوف على الاجماع وعدم النكير فمراد العلامة الجرجاني
وشارح المقاصد العلامة التفتازاني من الاكتفاء ببيعة الواحد او الاثنين ما قلته مؤيدا بكلام
الفاضل الكشاني لا انه لا يبقى بعد بيعة الواحد او الاثنين حالة منتظرة من وجه حتى يتوجه عليه
انه يلزم امامة رجل قد بايعه واحد من الرؤساء والعلماء وخالفه سائر اهل الحل والعقد
بعده وهو سفسطة على اصول اهل الحق بل يصدق على الواحد المذكور انه اصر على بيعته وخالف
الناس جميعا انه اتبع غير سبيل المؤمنين وكيف يصح هذا عنهم وهم قالوا قاطبة ان
الخلافة موقوفة على التصرف في الارض كما صرح به صاحب التحفة قدس سره العزيز
في اوائل مبحث الامامة وقد سبق مني تفصيله ولا يخفى ان خلافة الشخص بعد بيعة الواحد
ومخالفة سائر العلماء والرؤساء والعوام لا يتصور عند احد من العقلاء العظام فان الشئ
لا يبقى بعد سلب الذاتيات عند ذوي الافهام وبالجملة ما خطر ببالي من معنى كفاية بيعة الواحد او
الاثنين في خلافة الخلفاء فهو مؤيد بتصريحات جهابذة العلماء فان كنت في ريب مما تلونا
عليك بعد فارجع الى مطالعة كتب كثيرة من هذا الفن فان هذه التنصيصات غير محصورة في
هذا القدر الا ترى الى تصانيف حجة الله على البرية والد مصنف تحفة الاثنى عشرية فانها تنادي
باعلى نداء ان ما قلته عين التحقيق لا يمسه شئ من التشكيك اذكر محصول ما قاله في الكتاب المستطاب
المسمى بازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء في الفارسية بالعبارة العربية **اعلم ان لفظ**
الخلافة حقيقة شرعية اختلفوا في شروطها واوصافها اختلافا شديدا فقالت الامامية
لا بد فيها حصول العصمة بالفعل وان يكون الامام هاشميا الى غير ذلك من الشرائط التي كانت
في زعمهم ولا شك ان احدا من العقلاء لا يدعي هذه الامور للثلثة الخلفاء ونحن ناخذ في

الخلافة العامة بمفهوم السلطنة واجراء الاحكام على المسلمين وغيرهم وفي الخلافة للخلفاء
الراشدين معها السوابق الاسلامية ولا يدعي احد من العقلاء هذه الامور للائمة الاثني عشر
غير علي بن ابي طالب رضي الله عنهم اجمعين فانه خلاف البداهة ومخالف للاخبار المتواترة
كما سبق فحمله على نفي مطلق السلطنة مما يقضي منه العجب فهو ليس في موضعه وقد نشأ من عدم تنقيح
المرام حتى خفي الحق على الخاص والعام فمعنى الخلافة باعتبار اللغة نيابة شخص عن شخص بحيث
يقول ويفعل ما يفعل ويقول مستخلفه والمراد في الاطلاقات الشرعية السلطنة والحكومة لاقامة
الدين نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فان جلس رجل على مقامه ولم ينفذ امره ولم يتبع
لا يكون خليفة وان كان افضل من الامة كلها ومفترض الطاعة وكان هاشميا وفاطميا
انتهى فعلم من هذه التصريحات انه لا بد من تنفيذ الاحكام واجراء الحدود واقامة شعائر الاسلام وجهاد
الكفرة والمشركين الى غير ذلك من مراسم الدين وهذه الاشياء لا يتصور في رفاقة شخص وبيعة
شخص مثلا فعلم ان الامامة ببيعة الواحد والاثنين موقوف على الاجماع وعدم النكير حقيقة حاصل
الكلام وفذلكة المرام انه لا بد من الاجماع في الامامة حتى يحصل العصمة عن الخطأ ايضا
فمن قال باكتفاء رفع ازاء ما ذكرته انفا وح ينطبق كلماتهم بعضها على بعض بلا كلفة ومشقة و
ليس قلته من تلقاء نفسي بل هو مؤيد بقول المهرة من الكملاء كما عرفته انفا وستعرفه مؤيدا بالاحاديث
العلوية المنقولة من كتب الشيعة لاحقا هذا ما لا بد في شرح العبارة المسطورة ليفهمها العوام
وكانها مثل المقدمات والمبادي لكشف تلميعات المجتهد رئيس المدلسين فحان ان نشرع
في نقض كل من فقرات مجتهد المتشيعين فنقول **اما قوله** قد اعترفت فيما قبل الخ فهو حكاية
عما وقع في نفس الامر وهو من المجتهد العنيد ليس ببعيد كما يقول العرب في امثال هذا المقام
ان الكذوب قد يصدق **اما قوله** فحينئذ نقول باذا اراد الخ فاقول في جوابه اني اردت من
الواحد المطاع رجلا من اهل الحل والعقد وهو ليس معصوما لكنه قد اطبق العلماء والكبراء
لحسن ظنهم به انه اذا اختار من بينهم من يستحق للامامة فهم يطيعونه جميعا ويسمونه اماما ويكون
مرضيا وما اردت من الاجماع احدا فلعمري كيف تفوه بما لا يمكن خطوره بالبال في هذا
الموضع ولا يقبله احد من العقلاء الذين لهم ذهن سليم وطبع مستقيم فما جاء به المجتهد

بعد ذلك من التشنيعات فهو كله من الخيالات بل يكون دليلا على خفة رائه وسخافة عقله و

يتوجه اليه ما جاء في الكتاب المجيد من قوله تعالى أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وحاشى لله ما هذا

هو الغرض وقد صحت اصل خلافة الصديق وعمر وعثمان فانه وان بايع الفاروق والامين

لافضل الصديقين في مسند الامامة لكن الصحابة رضي الله عنهم اجمعين قد اجمعوا على بيعته

بعد ذلك ياتون اليه من كل جانب واعطوه صفقة ايديهم وثمرة افئدتهم ولم يقدح

فيه رجل منهم وما يشعر بذلك فهو محرف عن مواضعه وهكذا الخلافة العثمانية فانها

ثبتت ايضا في الحقيقة بالاجماع فان اهل الحل والعقد قد احسنوا الظن بلا خوف

بعبد الرحمن بن عوف واعطوه الاختيار في باب الامامة واقسموا بالله جهد ايمانهم

ان مختاره امامنا وان من بايعه خليفتنا فهو ايضا اجماع فكيف يتطرق الانهدام او الفتور

الى هذه الخلافة وكذلك الخلافة بعد ذلك بعد ذلك الاتفاق من الجمهور اما قوله

مقدوح اولا الخ فنقول ان هذا القول يدل على ان المخاطب ما راى شرح

العقائد العضدية للمحقق الدواني رح كما هو ديدنه في هذه الرسالة وغيرها من تاليفاته

فان جل مقصوده وغاية ماموله التدليس والتمويه والتلبيس الذي يدل على ما قلنا

ان المحقق المذكور صرح في ذلك الكتاب اولا بان نقول العلماء فيما يصدر من

الانبياء عليهم السلام من الكبيرة سهوا او على سبيل الخطا متعارضة فنقل بعضهم يدل على انه جوزه

الاكثرون ونقل بعضهم دال على خلاف ذلك وصرح ثانيا بان ما نقله العلامة التفتازاني

من عدم جواز الصغائر عمدا في شرح المقاصد يخالف ما نقله في شرح العقائد ثم صرح بعد

ذكر هذه العبارة التي في الكتاب الثاني من قول التفتازاني واما الصغائر الى الخاتمة

بانه لا يخفى ما بين اوله وآخره من التنافر واختير في المواقف وشرحه انهم معصومون عن الكبائر مطلقا

اي سهوا وعمدا وعن الصغائر عمدا هذا والمحققون من المحدثين والسلف الصالح على عصمتهم عن

الصغائر عمدا ومن الكبائر مطلقا بعد البعثة وما يشعر بصدور المعصية عنهم محمول على ترك الاولى فان

حسنات الابرار سيئات المقربين انتهى كلامه ويؤيده ما قال صاحب الطوالع وشارحه الواقع الاكثرون

عليهم الكبائر عمدا ولا سهوا واما الصغائر فيجوز صدورها عنهم سهوا وهو مذهب اصحابنا رحمهم

الله تعالى انتهى فالتشبيه بهذه العبارة المنقولة بدون الاشعار برد كلام المحقق الدوانی وما
اختاره صاحب المواقف والعلامة الجرجانی وقول ناصر الدين البيضاوی والاصفهانی مخالف لادب
العلماء عند الاقاصی والادانی فیصیر المخاطب حینئذ مخاطبا لقوله تعالى اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ
ـم تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ والعجب ان المجتهد لا يرى ما قال
الناصب التستری فی مصائبه ایثارا ردا علی المخدوم فیه نظر اما اولا فلان انکاره بوجوب عصمة
الانبياء مطلقا كما يظهر من سياق كلامه مخالف لاجماع المسلمين فان احدا منهم لم ينكر عصمتهم
عن صدور الذنب عمدا فی زمان البعثة والخلاف فيما قبل البعثة وفی صدور الصغائر دون
الكبائر مع ان ذلك الخلاف مرجوح لقيام البرهان على خلافه انتهى ثم اعلم ان المخاطب
لكثرة اشتغاله بالامور الدنيوية الدنية لم يتحقق على ما فی عصمة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم وسائر
الانبياء عليهم السلام والاعلى كمال تقديسهم وتنزيههم فخطر باله بعد نظره الى عبارة شرح العقائد
ان اعتقاد اهل السنة معصومين هذا وذلك والدلائل على بطلان خيالاته كثيرة جدا لا
يسع هذا المقام ذكرها لكن لا بد من ذكر شئ من عباراته فی الاسفار كانه قطرة من البحار فانه
يدل على الكثير قال ابن حجر الهيثمی المكی فی شرحه المسمی بالمنح المكية على القصيدة الهمزية
نبينا صلى الله عليه وآله وسلم من سائر الذنوب صغيرها وكبيرها عمدها وسهوها قبل النبوة وبعدها
سائر حركاته وسكناته وباطنه وظاهره سره وعلانيته جده ومزحه رضاه وغضبه والحق
فی ذلك لا يعول عليه كيف وقد اجمع الصحابة رضی الله عنهم اجمعين على اتباعه صلى الله عليه وآله
والتاسی فی كل ما يفعله من قليل وكثير صغير وكبير لم يكن عندهم فی ذلك توقف حتى اعماله صلى الله
عليه وآله وسلم فی السر والخلوة يحرصون على العلم بها وعلى اتباعها علم به ام لم يعلم ومن تامل احوالهم
معه استحی من الله كما قال الامام المجتهد السبكی ان يخطر له شك انه معصوم فی كل ما ذكرناه
وكذلك الانبياء عليهم السلام كلهم معصومون كما ذكر وحكی فی عصمتهم قبل النبوة خلاف ومحله فی غير الجهل بالله و
صفاته اما به فمعصومون منه اجماعا بل لا ينشاؤن الا على اكمل الاحوال من الايمان بالله تعالى ومعرفته كما
ينبغی وحكی فی عصمتهم من الصغائر بعد النبوة خلاف ايضا وهو فی غاية الضعف بل الوهم فالوجه خرق
الاجماع وما لا يقول به مسلم ومحله فی غير صغائر الخسة وتعمد فی غيرها ما يتعلق بطريق التبليغ اما

الذی فی تفسیر علی بن ابراہیم القمی شیخ الکلینی وغیرہ من کتب الامامیۃ ان اللہ تعالی دمدم
علیہم حتی احترقوا بعد نزول الصاعقۃ وما تواتی الساعۃ ثم بعثہم اللہ انبیاء فثبت انہم
قد ارتکبوا الکفر وای کفر اعظم من کفر الجحود الذی ہو انکار نبوۃ موسی علیہ السلام وطلب
الرویۃ التی ہی محال عندہم عقلا ونقلا ویلزم منہا جسمیتہ وتحیزہ فی المکان وتقییدہ تعالی
باللون والکثافۃ الی غیر ذلک من عوارض الاجسام فضلا عن الرویۃ جہرۃ وعلانیۃ فظہر
ان ہذا الحدیث یدل علی انہم لیسوا معصومین من الکفر بدون الخوف والتقیۃ ایضا فما ظنک
بالکبائر والصغائر سہوا وعمدا **والعجب کل العجب** من جسارۃ موجب ان
اکابر الشیعۃ کما ستعرفہ ان شاء اللہ تعالی حملوا ہذا الکفر الصریح والجحود القبیح علی الصغیرۃ
فاعتبروا یا اولی البصیرۃ ثم ان لہم اخبارا جمۃ قد رویت من الائمۃ دالۃ علی ان من الانبیاء
الذین ذکرت قصتہم فی القران المجید من اعتقد فی الرب المعبود ما یعتقدہ النصاری
والیہود من انہ تعالی اتخذ ربا وولدا **كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ
إِلَّا كَذِبًا** وانا اذکر شیئا من مقالاتہم واکتفی علی روایۃ من روایاتہم فی حال
تلک الانبیاء فمن جملۃ من روایاتہم المعتبرۃ التی ذکرہا بلغاء من الطاق والہشام و
تلامذۃ وفضل الشاذان ما رواہ الکشی فی کتابہ الموضوع لتنقید الرجال عن محمد
بن مسعود قال حدثنی عبد اللہ بن محمد بن خالد عن علی ابن حسان عن بعض اصحابنا
رفعہ الی عبد اللہ ع قال ذکر عندہ جعفر ان واحدا ونفر من اصحاب ابی الخطاب
فقیل انہ صار الی بیرود وقال فیہم **وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ
إِلَٰهٌ** قال ہو الامام فقال ابو عبد اللہ ع لا واللہ لا یاوینی وایاہ سقف بیت
ابدا انہم شر من الیہود والنصاری والمجوس والذین اشرکوا واللہ ما صغر عظمۃ اللہ
تصغیرہم شیء قط ان عزیرا جال فی صدرہ ما قالت الیہود فمحی اللہ اسمہ من النبوۃ
واللہ لو ان عیسی اقر بما قالت النصاری لاورثہ اللہ صمما الی یوم القیامۃ واللہ لو
اقررت ما یقول فی اہل الکوفۃ لاخذتنی الارض وما انا الا عبد مملوک لا اقدر
علی شیء ضر ولا نفع انتہی بلفظہ والاحادیث التی روی بسندہم وانہم ابو جعفر

الكليني في الكافي وغيره ممن يقوم مقامه في تجهيزه نص على ان الانبيا والمرسلين نفروا الى الائمة بعض اخبيه ما اصابهم مصيبة الامن هذا السبب فثبت هذا وذلك نعوذ بالله من هذه المهالك ثم نسأل من المخاطب باذا اردت بقولك ان الانبيا معصومون قبل النبوة فان قال اريد انهم كذلك من ابتداء الولادة فنقول ليس هذا
بل جهابذة علمائهم مثل المفيد واتباعه ينكرون انكارا شديدا كما فصلته سابقا واوردت في ذلك المقام كلام والد المخاطب القمقام وان قال اريد انهم معصومون من وقت البلوغ الى غير ذلك من الاوقات فلابد من التقييد في العبارات ولا يسوغ دعوى عصمتهم عليهم السلام على الاطلاق كما يجري على السنتهم فليس للمخاطب ان يقول في خطابنا انه يلزمكم عدم عصمة الانبيا بعد صدور الاعتراف من العلما بتجويز الكبيرة والخطا لانا نقول يلزم من قولكم ان الشيخ المفيد ومن يجري مجراه ممن يترددون في حصول العصمة لهم من اول الامر وينكرونه ليسوا بقائلين بعصمتهم فكيف يتحقق الاجماع كما ادعى [illegible] لما [illegible] لاعترافات بعضهم ان اصول الامامية لا يحكم بعصمة الانبيا [illegible] العوالي [illegible] عن الصغائر ثم هذه القاعدة مسلمة لنبينا صلى الله [illegible] وسلم [illegible] من عترته الطاهرين والذي يشهد عليه ما قال الاستاذ الاولى في [illegible] على [illegible] ان الحديث الذي روى الصدوق عن الرضا عليه السلام في حق ادم الى الآبا يدل على ان الصغائر قبل البعثة قد صدرت من الانبيا وكذا ما افاد الامام انه كان يجيبا عن سوالات على ابن الجهم حيث يدل على هذا الصدور فامثال ذلك من احاديث ائمة الاطهار لا يساعد ولا يوافق ما اشتهر من مذهب الامامية ان الانبيا معصومون قبل البعثة وبعده مطلقا ومن ثم استدل المتكلمون من الشيعة على هذا المدعا بالادلة العقلية لا بالبراهين النقلية وما يظهر من احاديث العترة عليهم السلام حتى آخر في هذا المقام وهو ان نبينا صلى الله عليه وسلم والائمة من بعده عصمهم الله تعالى عن الصغيرة والكبيرة من ابتداء حياتهم الى وفاتهم واما غيرهم فلم يثبت هذه المنزلة لهم لكنهم معصومون

عن الكبائر فقط من اول العمر الى انتهائه ولا شك انهم معصومون من جميع الذنوب بعد
المبعث ويؤيده ما روى الصدوق فی كتاب الغيبة ان اربعين المختارين من اصحاب موسى
بعثهم الله مبشرين ومنذرين وجعلهم من الانبياء والمرسلين بعد ما صدر منهم ما صدر حتى
ما تواتر قول الصاعقة ايضا يؤيده ما اشتهر من نبوة اخوة يوسف ع مع ما صدر منهم
من مخالفة ابيهم وايذائه وارتكاب الكذب وغيره انتهى ما افاد فی التعليق المسطور وظنی
ان هذا الاضطراب والاختلاف منهم انما هو لانهم اذا نظروا الى علو شان الانبياء عليهم
السلام قالوا بعصمتهم من الابتداء واذا نظروا الى احاديث الائمة المتواترة فی مثالبهم عدلوا
عما قالوا كما هو مقتضى عقايد قدمائهم وقالوا الحفظ بان الانبياء ليسوا كذلك ويحتمل ان يكون
الاختلاف لاختلاف طبايعهم فی الاتصاف بالحياء من الخالق والخلايق وعدمه كما
طعن القاضی صاحب الاحقاق بقتی شی وهو ان تجويزهم صدور المعاصی من الانبياء
على نحو من الانحاء لا يستلزم صدورها فی الواقع من احدهم فضلا عن جميعهم حتى يلزم
الصدور من اشرفهم وافضلهم عند العقلاء كيف وقد انكروه فی المعتبرات انكارا شديدا
والا بان ظاهرا فان اردت التفصيل فارجع الى شروح الشفاء وامثاله التی تشفی العليل
وحواشيه التی تروی الغليل حتى تلين عريكة المخاطب وتنكسر شكيمة عنادك ولعلنا
قد صرحوا بان يحيى عليه السلام الذی قال الله تبارك وتعالى فی شانه لم نجعل له
من قبل سميا لم يخطر بالبال ارتكاب شیء من الزلات فی زمان من الازمنة فعلم ان
المراد افراد الانبياء فی الجملة لا كل واحد واحد منهم ثم اعلم ان مقصودنا من سلب
العصمة عن غير نبينا صلى الله عليه وسلم ان ليس فرد منتشرا ومخصوص من هذه الامة
المرحومة معصوما كما حققه الامام فخر المتكلمين فان مرادنا مبنی على ذلك اذ الكلام
مسوق فی نيابة نبينا صلى الله عليه وسلم دون غيره من الانبياء الكرام فلا ذهاب بان
النبی صلى الله عليه وسلم ليس عند اهل الحق بمعصوم وان عبارة شرح العقايد النسفية
يدل على صدور الكبائر والخطا ليس محل النزاع فان قالوا انا ائمتنا اوردهم
فی هذا الباب حديث الائمة الاطياب وهو لا يستلزم اعتقادنا به لولا انه قلنا

..... **قلنا** ان لیس مجمول ما اول تقدنا غیره الجعفری الحدیث فلان باثباته وصدر فی انتم
ثبت الهدی ائمة بمناقب وحجیتهم ونهم وحداد حسدهم سیما الانبیاء من المعاصی صدور ان
یدلک بیننا کما والیقین القطع وافادت وتواترمعنا والتی بالاخبار

هذا این الاعتقاد من الروایة والا یلزم ان یکون مدار اعتقادات
بانهم اخبارهم وشهدت اخبارهم قطعت قد العقلیة والدلایل الوجهیة القیاسات مجرد
اصحاب المعصومین یثبتون العقاید الاصولیة کما یثبتون المسایل الفروعیة من احادیث
العترة المنوریة فان قطعتم النظر عن تلک الروایات المتواترة التی رویت فی مناقب
الائمة الطاهرة تدل علی حسد الانبیاء وانکارهم عن امامة الائمة فانتم ح باعترافات
السنتکم عن دائرة التشیع خارجون وفی مکاید الابالسة وقیاساتهم داخلون و
للحق کارهون **مع ان** المخاطب فی المقام الاول اثبت نقصان القران المجید
وتحریفه علی روایاتنا وتوجه الی الزامنا بمجرد روایة الاحادیث زعما منه انها تدل علی
مدعاه کما وهمه والحال ان هذه الروایات ضعیفة الدلالة او موضوعة علی ما نص علیه
علم الهدی الشافعی کما فی مجمع البیان وغیره من کتبهم علی ان الحلی امامهم الاعظم یورد فی
کتابه المسمی نهج الحق کثیرا من الاخبار الاحاد ویطعن علی اهل الحق ویقول انهم لیسوا
یقائلین بعصمة الانبیاء فبعد ذلک کیف یصح قولهم وقت الفقر ان الروایات لا
یستلزم الاعتقادات **اما قوله** وثانیا ان آیة اولی الامر الخ فاقول فی جوابه ان
اراد لزوم عصمة امة النبی صلی الله علیه وآله وسلم من حیث الاتفاق والاجماع فذلک
مطلوبنا فیکون عبارة الامام الرازی رضی الله عنه تائید الما قلنا وهذا من غرایب تقریراته
تعالی وان اراد لزوم عصمة بعضهم بالخصوص وعلی مقتضی الفرد المنتشر فهو باطل قطعا
کیف لا وقد صرح الامام قدوة المتکلمین بخلافه حیث قال لا جائز ان یکون لبعض
الامة الی آخره ومن ثم یحکم العقلاء بان المخاطب لا یفهم ما فی الکتاب ومع ذلک
یتصدی لتحریر الجواب فویل لهما کسب من الزلات والآثام وویل له مما اراد
من عبارات العلماء الاعلام **قوله** اما آنچه مجیب گفته الخ **اقول**

حال مغلطه مجتهد ثانی قبل ازین بر خواص عیان گشته ولیکن برای افادهٔ عوام باز شرح
آن میکنیم و میگوئیم که مجتهد مذکور در صوارم بتقلید بزرگان خود میگوید که این دعوی اجماع
اعظم حیل و اکبر مکاید اهل سنت و جماعت است که چون از دلایل باهره و اقامت
حجج قاهره اثنا عشریه عاجز میشوند متشبث میشوند بدعوی اجماع و ازین اجماع میخواهند
مگر اینکه چند کس از علمای اهل سنت بنا بر خوش آمد سلاطین روزگار خود بر انچه که انتظام
سلطنت و یا استحکام مذهب خود دران می بینند اتفاق میکنند و آنرا اجماع می نامند
تا باین لفظ عوام خلایق را بدام آرند و حق را باین حیله بپوشند نمی بینی که چون شیعیان
بآیات و احادیث متفق علیها و دلایل عقلی در صدد اثبات امامت علی بن ابیطالب
میشوند و اینها ازین امور مذکوره چیزی در دست ندارند که آن را بر سبیل معارضه
امامت ابی بکر را مثبت سازند ملجا شده دست در دامن اجماع میزنند و میگویند
که حجیت خلافت ابی بکر اجماع است و اجماع بنا بر قول النبی صلی الله علیه وسلم لا تجتمع
امتی علی الضلال حجت است و هرگاه علمای شیعه ایشان را مخنوق میسازند باینکه
چگونه دعوی اجماع درین مقام صحیح باشد و حال اینکه جمیع بنی هاشم و اکثر صحابهٔ
کبار مثل حضرت سلمان و ابوذر و عمار وغیره از مهاجرین و سعد بن عباده وغیره
از انصار داخل این اجماع نبودند خایب و خاسر گردیده دست از دامن اجماع
کوتاه ساخته مثل روباه ازین طرف و آنطرف می خزند و دقیقه از دقایق روبه
بازی فرو گذاشت نمیکنند گاهی میگویند که امامت به بیعت سه کس ثابت میشود
و گاهی بدو و گاهی میگویند که اگر یک کس از ایشان بیعت نماید هم امام واجب
الاطاعت می شود چنانچه بر متتبع و متفحص کتب کلامیه مخفی نیست انتهی ما قال
المجلسی الناصبی علیه ما علیه اکنون عبارت بعضی از پیشوایان هر دو مجتهد
که بنا بر مشهور والد و مولود و شاهد و مشهود باشند و از مجالس المومنین اخذ و انتحال
نماینده باید شنید و اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار والبیعة فاعلم ان ذلک
الحصول لا یفتقر الی الاجماع من اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار

دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت الامامة
ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام لعلمنا بان الصحابة مع صلابتهم فی الدین ومحافظتهم
علی امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامة بذلک المذکور من الواحد والاثنین کعقد عمر
لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا فی عقدها اجتماع من فی المدینة من اهل
الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتهدی جمیع اقطارها انتهی
این عبارت شوشتری در تناقض و اضطراب اقوال علمای ما آنچه گفته است آیت کبرای
غریبیست درین تحقیقات تامل نمای که خبط بسیار دارد اول آنکه ایشان چنین مقرر ساختند
و از آنچه سابقا از مواقف نیز نقل کردیم معلوم شد که دلیل بر امامت یا نص است یا اجماع
نص خود نیست و اجماع جز غیر ابی بکر نیست پس امام ابی بکر باشد باجماع و ازینجا معلوم شد
که ثبوت امامت به بیعت میشود و امامت ابی بکر تنها بهم رسیده نه باجماع و هیچ دلیل برآنکه
از برای ثبوت امامت اجماع می باید از عقل و نقل نیست اینها همه تناقض و اضطرابات
است انتهی کلامه بید حزنه و ملامه **والحمد لله** که جواب
دندان شکن و قاطع اساس مکر و فن این مجتهد دریده دهن قبل ازین بوضوح
انجامید اینکه مجلسی از عوام و خواص شبهه باقی نمانده جاییکه عبارت ازالة الخفا و تشییه
السقیفه نقل نموده ام پس اعراض ازین امور دلالت بر کمال سعادتمندی مجتهد الزمانی دارد که
فضایح و شنایع پدر خود را با تیمره می بیند و اغماض و اعراض مینماید ولیکن چون بیچاره بدعای
عبارت فقیر در رساله عبارة العین لی می برد عذری در اعراض پس قوی دارد و نعم ما قال
العالی الخیالی فی هذا الباب **فرو ماندم** از شان جلالت از سخن فهمان طلب × من خواندن
عاجزم پس در تفهیمت چه بیت **الغرض** برای تنبیه و تادیب این پدر و پسر ورقی چند دیگر
می نویسم و میگویم که درین مقام هم عنوان جدید بذهن احقر الانام از عنایات ایزدی در جواب
فرا رسید بقیه ابیات بدید و بگوش جان و دل باید شنید که جناب مجتهدین مقتدایان شان
مثل قاضی شوشتری درین هذیانات عین نصب العین نصب العین گذاشته اند و دست از
مودت ذوی القربی بر داشته اند مانند هشام بن سالم و شیطان الطاق علی مانی الکلینی

٣٤٩

والکشف مذهب رفض را اخیر باد کفند تفصیل اجمال اینست که جناب مرتضی بروایت
برادر علم الهدی یعنی رضی در خطبه نهج البلاغت میفرماید ولعمری لئن کانت الامامة
لا تنعقد حتی تحضرها عامة الناس فما الی ذلک سبیل ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها
ثم لیس للشاهد ان یرجع ولا للغائب ان یختار الا وانی اقاتل رجلین رجلا ادعی ما لیس له وآخر
منع الذی علیه ترجمه این عبارت بزبان زواری امامیه که علی بن حسن نام اوست اینست
وقسم بزندگانی من اگر امامت منعقد نشود تا آنکه حاضر شوند جمیع مردمان نمی باشد بانعقاد
امامت راهی در هیچ زمان و این جواب انکار معاویه است و اهل شام اجماع را به بیعت
آن امام علیه السلام بنابر آنکه اجماع محتاج است در انعقاد جمیع اهل اسلام و آنحضرت
اشارت فرمود باین کلام که اجماع برین وجه امکان ندارد و اگر ممکن باشد عاقل ادر ادا
غایت دشواری میشمارد بلکه معتبر در انعقاد اجماع اتفاق اهل حل و عقد است از
امت محمد صلی الله علیه واله وسلم نه امری از امور چنانچه اشاره فرموده اند ولیکن اهل
امامت حکم میکنند بر کسیکه غایب است از ان پس از ان نیست مر حاضری را آنچه
طلحه و زبیر که از بیعت رجوع نماید و نه غایب را همچو معاویه که او را از رای خویش اختیار
سازد الخ بلفظه اهل ایمان را باید که زبان درازی مجتهد فانی خیار بیای خیر دی
و نادانی را بچشم انصاف ببیند که از کجا بکجا میرسد و حقیقتاً این بابت در راه ضلال
و گمراهی به ناحیت و خروج او و مقتدایان او دلالت دارد یا نه والمنة لله که جناب
امیر برای ابطال مذهب این قوم لی پیر در حجیت اجماع اهل حل و عقد و کفایت بیعت
چندی از ایشان وقت انعقاد و ترتب رضای الهی بر اتفاق مهاجرین و انصار فقط
بر عبارت مسطوره اکتفا نفرموده اند بلکه جابجا اساس مذهب رفض را بر انداخته اند از ان
در بعضی از مکاتیب مسطور نمایند که انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی
ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد وانما الشوری للمهاجرین
والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان ذلک لله رضی فان خرج من امرهم خارج
بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین

و ولاه الله ما تولی نزد واری مذکور در ترجمه میگوید بدرستیکه شان اینست که مبایعت
کردند با من گروه مسلمانان آنانکه مبایعت کردند با ابی بکر و عمر و عثمان بر آنچه مبایعت کردند
با ایشان آنحضرت این را فرمود برحسب مقتضای عقیده قوم از روی مدارا و تقریب
از برای ایشان باجتماع و اتفاق با صادر شد این از آنحضرت بر طریق احتجاج بر قوم
الزام بر ایشان را چون اعتقاد کرده بودند که بنای خلافت بر عقد بیعت است و گرنه امامت
آنحضرت ثابت بود بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلا فصل بنص که مسابر شده
بود از دیگر موده خدای تعالی پس نیست حاضر را که مختار باشد و نه غایب را که باز گرداند و
اختیار نماید بدرستی که مشورت کردن برای مهاجرین است و انصار پس اگر گرد آیند
بر مردی و از امام پس نامیدند او را امام باشد آن برای خوشنودی خدای تعالی در آن کار نظام
پس اگر بیرون رود از امر ایشان بیرون رونده بطعنی یا بدعتی در آن کار باز گردانندش
بر آنچه از آن رفت پس اگر سر باز زند کارزار کنندش بر پیروی کردن او بغیر
راه مومنان و بدهد او را خدای تعالی جزای آنچه برگشت از آن انتهی بلفظه و ازین
افادات شریف و احادیث شریفه کالنور فی الظلم والنار علی العلم هویدا شد که حضور
جمیع مردم ضرور نیست و حکم اهل حل و عقد در باره امامت نافذ است و اتفاق ایشان
همان روز باشد که انعقاد امامت اتفاق افتد یا در قرب آن چنانچه در امامت صدیق
که اصل خلافت و رکن اعظم تشیید حقیقت است باتفاق امت بظهور انجامیده که
بعضی از اهل حل و عقد در سقیفه بیعت نمودند و بعضی بعد از آن فوراً و تدریجاً داخل
میشدند و اگر انعقاد امامت مشروط بحضور تمامی افراد اهل حل و عقد بود همان اشکال
لازم زیرا که بحکم مقدس حضور اهل حل و عقد در آن وقت زمره مهاجرین و انصار
بوده اند و اینها جمیع نیز بلکه جم غفیر و جمعی هزاران کس در وقتی از اوقات در نهایت
دشواری و تمامتر از امکان عادی و اگر اعداد در الزام وقت یافت شوند و بتفتیش دائره
بتکلفات تمام گرد نشسته باشند هم علت مقصود و بنیان تشیید میگذارد زیرا که حضور همه
مردم میدان فرو نهادن ساعتی در وقتی خاص از نقطه ... عقلای زمان

فکیف جمع کردن صد ها نفوس بر بالینکه مصداق آتش برہم زنی خانه سوخته بوده باشد
چنانچه بعد وفات شریف در خلافت صدیق رو داد که مرتدین و کافرین همچو مسیلمه
کذاب و دیگر مطرودین خانه خراب مدینه طیبه را محصور و محاط کرده ایستادند و استیصال اسلام
و انواع فتنه و فساد حتما و جزما قصد کردند پس بکلام جناب امیر علیه السلام معلوم شد که حضور
اہل حل و عقد وقت انعقاد فی الجمله درکار است و مشروط بعددی از قلیل و بسیار
نیست و در ہر خلافتی بیعت اہل حل و عقد بتدریج رو داده و اجماع ایشان ہمین طور
اتفاق افتاده و کتب فریقین بآن ناطق و مجلدات سیر و تواریخ طرفین ایں کے جا مضر
الغرض برخلاف عقاید محدثه نواصب معلوم شد بدیهی و لی عیان شد که امامت را
باجماع ثابت می توان کرد و خود جناب تقدس مآب مرتضوی کرم الله وجهه برامامت
خود استدلال بآن نمودند و بعصمت و معجزات و نصوص قطعیات کاہی لب مبارک
نکشودند و اینهم عیان گشت که انعقاد به بیعت بعض دون بعض از اہل حل و عقد
ابتداءً صورت می بندد و بصفقه یکدو کس حاصل میگردد و همین است آنچه علمای
سنت و جماعت تقریر و تحریر کرده اند از اکابر متقدمین اہل کلام تا امام رازی
و از امام رازی تا علامه تفتازانی و جرجانی و از ایشان تا صاحب تحفه و مولف تکملیه
السقیفه یعنی فاضل تبریزی ملتانی پس اجماع را از اعظم کیود و حیل دانستن و بر
بیعت چند کس که تحقیق حالش دانستی زبان اعتراض کشادن و بر وقوع تناقض
درین امور خیال بستن بر کلمات مقدسه مرتضویه کمر دین و ملت شکستن است
چنانچه شوشتری و جالسی و غیرهما بسبب نفاق باطنی مصدر آن شده اند من بعد
مخفی نماند که از کلام بلاغت نظام جناب امیر علیه السلام اینهم عیان گشته که بر
خلافت راشدین اجماع اہل حل و عقد صورت بسته و نور رضوان الہی بر آن تافته
و ہر کسیکه سر از اتباع برزده به بغاوت اتصاف یافته بلکه بجهنم رفته اکنون از قصه
می پرسیم که جناب امیر اگر ہمراه اصحاب یعنی مهاجرین و انصار بودند چنانچه مذہب
اہل حق است فهو المقصود و اگر نبودند آنچه لازم آید تفصیلش بہیچ عبارتے ادا نتوانند

نشوا ند شد حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا و اگر جناب امیر و سائر بنی هاشم و بعضی دیگر از
مهاجرین و انصار متخلف می بودند بایستی که حضرت امیر آنرا ذکر می فرمودند که دال بر
مقصود بود یعنی ای معاویه بامامت صدیق معتقد نیستی با وصف تخلف من و سائر
بنی هاشم و فلان و فلان از مهاجرین و انصار پس امامت مرا چرا قبول نمیکنی و بر اجماع
تمامی مردم موقوف میدانی فلینظر من له ادنی فراست که عجب نیست که بر خیالات
تمام و خرافات رفقه لئام لازم می آید ملزم و محجوج بودن جناب امیر ع تفصیلش آنکه
امیر شام را میرسید که بجواب امیر المومنین بگوید که جناب از بیعت تخلف کرده بودند
و احدی از خواص [illegible] بیعت [illegible] با خویش [illegible] کراه [illegible] آوردند پس استحقاق امامت
خود بگمان من از جناب مسلوب شد [illegible] ما هم بطعن او بدعت زده الی
[illegible] الی آخر المکتوب و چون استحقاق خلافت از دست
رفت [illegible] حضرت به ثبوت پیوست زیرا که [illegible] هرگاه دو
[illegible] مبارزت نماید یکی باعتراف خودش الهی و استحقاقی نداشته باشد و از دائره
مومنین بیرون داخل [illegible] و بر خشنودی خدای عز و جل دل ننهد بلکه بخصوص [illegible] تمرد [illegible]
معین خواهد [illegible] دیگری تعین المطلب و اگر حضرت این امور را که در مکتوب
ذکر فرمودند [illegible] خوشنودی او و واقعی نمیدارند و فقط
برای الزام من ترتیب میدهند این امر [illegible] صورت شد که من معتقد آن باشم
که مشوره خلافت نیست مگر برای مهاجرین و انصار مع ذلک دعوی بیعت
مهاجرین بجیی نمی ارزد زیرا که آن بیچارگان با وصف ملازمت دائمی [illegible] مقصر
[illegible] فریب خورده اند و اگر آنها بر مکنون ضمیر منیر مطلع شوند علی الفور انکار
از بیعت نمایند پس بقصد الزام چه صرفت داشته باشد و نزد من فارق میانه جناب
و خلفاء متقدمین [illegible] از امور است از انجمله تنفیذ احکام و اجرا قصاص و حدود
[illegible] خلفا موجود و [illegible] النزاع مسلوب فیلزم انجام ختم الخلفاء عیاذا بالله
و [illegible] تاویلات و تسویلات اهل خرافات جناب کرار لازم آمده و اهل تشیع را یقین معلوم

گشته که اینهمه ساخته و پرداخته شیخ نجدی از نتایج افکار ابن سبای یهودیست **و اگر** **جناب امیر مستفسر شوند** که بعد از تخلف من اجماع مهاجرین چه معنی دارد تا وعید لازم آید معاویه را امیر رسید که بگوید که مراد از خارج در مکتوب تو اگر عامه است پس حاصل فانه اتبع غیر سبیل المومنین الی آخر المقدمات و اگر مراد از خارج غیر از مهاجرین و انصار است پس خون طلحه و زبیر که از مهاجرین بودند چرا ریختند **و اگر گویند** که اینها بیعت را شکسته معاویه میتواند گفت که پس جناب از تخلف بیعت چرا باغی نشوند چه جای آنکه بر خلاف وصیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمایند و بشق عصای مسلمین قصد فرمایند و جناب زهرا رضی الله عنها را بر ابواب مهاجرین و انصار برای بر هم زدن خلافت صدیق بگردانند و بعد بیعت خون فاروق را بدست فیروز مجوسی بریزند و برای حمایت آتش پرستی باعجاز و خرق عادت برخیزند **بیت**

کام مجوس داده آن کشتن عمر × بنگر که اتصل که دل شاد کرده × باز لوعه قلبی فرو نشسته

و نایره رشک و حسد بحیز طبیعی سرشته تا آنکه جناب الابه پوستین عثمان ذی النورین افتند و چنین حلیم و کریم را از دست بلوائیان بکشند و چون تقیه دین و ایمان است قسمهای شرعی را چه اعتبار و لعن و طعن قتله عثمان را چه رونق بازار **و متوهم** **نشود** که این تقریرات جائز نیست و سرآسر سوء ادبست زیرا که این وهم دلالت بران میکند که اهل وهم و خیال بکتب قدیم و جدید رجوع نکرده اند کاش بصوارم جانب مقلد مفتری شوشتری که نام کتاب او را هم سرقه کرده روا آرند و در یابند که مومن جالسی در اول مسئله الهیات که وجوب معرفت ایزدی عقلی یا شرعی است بزعم خود ثابت میکند که بر طور اهل سنت لازم می آید الزام انبیا علیهم السلام بلکه محجوجیت خالق انام معاذ الله من ذلک پس متوهم را برین تقاریر که بر اصول رافضه لازم آمده و بیانش برای عبرت خلایق اتفاق افتاده نمی باید زبان طعن کشودن و تشنیع نمودن که آخر مرتبه خدائی از درجه خلافت و فرمانروائی بلند تر است پس این تقریرات بطریق اولی برای ابطال مذهب رفضه جائز خواهد بود اینک عبارت صوارم جون

که مولانا سیف الله ملتانی انرا بجهة تزییف جوه برهم زده اند بشنو که بنابر مذهب اشاعره
هرگاه نبی بیاید و بگوید که شما خدایی دارید که معرفت خود را بر شما واجب گردانیده و من
رسول اویم که بر شما مبعوث گردیده‌ام عباد را میرسد که بگویند که ما هنوز معرفت بوجود
خدا نداریم پس ترا رسول او چگونه انگاریم و هرگاه رسالت تو ثابت نباشد گفته تو که
خدای شما بر شما معرفت خود را واجب گردانیده از معرض اعتبار ساقط باشد پس
در مقصود ثبوت لابد که نبی ملزم شود و ساکت بماند و خایب و خاسر برگردد و بیشتر خدائی خود
از حقیقت حال خبر نداشته و لابد که حق تعالی چون انشاء الله درین وقت حق بجانب بندگان خود بیند
خلایق را معذور دارد و خود هم از چنین بعثت و ارسال نادم و پشیمان گردد الی آخر
اقوال و کسی از عقلا تجویز تواند کرد که پیغمبر خدا در خلافت خود و وقت خروج تقیه
و مدارا از دست ندهد و بنابر مراعات مذهب ملاذمین خود از معتقدین متقدمین و الزام
معاویه این مقدمات را در خطب و مکاتیب مرتب نماید چه الزام و مدارا و تقرب با اهل
دنیا بهمین قدر حاصل میشود که مهاجرین و انصار بیعت من مثل متقدمین کرده اند پس
ای معاویه باید که سرتابی و برای انحصار بل که انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا
علی رجل وسموه اماما در الزام معاویه و تقرب و مراعات کلام ضروری است فکیف افترا
بر خدا که کلام سدره منتهی چه جای شنیده و اصلاه جهنم و ساءت مصیرا که کمال الدین بحرانی
که حال تجریش بگواهی نجم طوسی عنقریب آید هم در شرح نهج البلاغة ذکر میکند غرض که
مقتضای اصول اهل حق حقیقة الزام اهل شام است و مقتضای اصول رفضه الزام
حضرت امیر علیه السلام و بر تقدیر ساختگی های اینها بر مقدمات واقعیه و مبنا بودن انها
بر خیالی معاویه بر تقدیر التمییز شاء فلیومن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا
احاط بهم سرادقها و زنهار رفقا مرا که اهل ایمان خطور نمیکند که باین مقدمات
تشبث نماید که برائت و تبرا از شیعه مانند نسج عناکب باشد و عاملی بدیدنش گمراه شود
و چون خلایق [illegible] زند و مقدمات متواتره مسعود [illegible] بر زبان مقدس بیارند و بگویند
(برای اثبات حق)
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در فلان وقت و فلان روز چنین و چنان فرموده

وبسیاری از آیات در خصوص نازل گشته ای معاویه تو کیستی که دم و دود خلافت
داری و حرف خلاف بر زبان آری ازین معامله یعنی نصوص آنکه داشتن و دست
باین امور دراز ساختن صریح می تراود که خلافت بلا فصل را ابرکز اصلا نبود اما عذر
لنگ که بحرانی در شرح نهج البلاغت بیان کرده یعنی احتمال دارد وجود نص ولیکن
بر زبان نیاوردند و بر اجماع تمسک کردند زیرا که قوم آنرا در خلافت متقدمین قبول
نموده داشتند و محتمل است که سکوت از ذکر نصوص ازان باشد که در مبادی خلافت
بعد از حضرت رسالت آن نصوص قابل التفات نداشتند درین وقت که قرون
و دهور گذشته از یاد مردم رفته که التفات مناسب خواهد بود انتهی محصلا پس
پیش نمیرود زیرا که خود این متجرد و دیگران از قدما و متاخرین روافض در کتب کلامیه
جاییکه بحث در فضایل صدیق میکنند میگویند که اگر حدیث فدا و خلت وغیره صحیح می بود
صدیق در سقیفه ذکرش میکرد و چون بر زبان نراند معلوم شد که اصلی نداشت چنانچه
بر بیننده این کتاب و بحار مجلسی و تصنیفات فاضل طبری مخفی نیست و اکنون چنین
میفرمایند فاعتبروا یا اولی الابصار مع ذلک فیما بین این هر دو امر فرقهاست
از انجمله آنکه احادیث مذکوره نصوص نبود و بدست مرتضوی هزاران آیات
و احادیث لا تعد و لا تحصی مصداق و ما نریهم من آية الا هي اكبر من
اختها موجود و از انجمله آنکه صدیق که طالب خلافت بود آری در مناظره انصار
اینقدر ثابت فرمود که خلافت بحدیث الائمة من قریش برای مهاجرین است و انصار
او را برای خلافت الیق دانستند و بیعت کردند و اختلاف سابق باقی نماند بخلاف
مابه النزاع که جناب امیر خاصته خلافت خود در اثبات میفرمایند و مرحله ها طی می نمایند
و معرکه ها می آرایند هر معجزه که بیارند و هر نصی که در خصوص ترتیب دهند را اصول متخلیت
ولصوص کمتر خواهد بود و از خطب و مکاتیب حضرت مرتضوی اینقدر مثل بدیهی اولی است
که جناب امیر گاهی از معتقدات امامیه که در باب امامت خواصهای شیما رو خصایص
بسیار و نصوص قرآنی و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتب و مهذب.

کرده اند حتی بر زبان مقدسش نیاورده اند حتی که در ہمه معرکه ها نیز و اصول مذہب رفضه
یعنی اضمار قلبی را ہم ہمین معنی مقتضی است فانطبق المثل الماضی رضینا الخصمات
ولم یرض القاضی **طرفه آنکه** چون آن دلایل باہره و حجج قاہره در قرب زمانه
نبوت وظهور اہل بغاوت قابل التفات نباشد چنانچه محصول کلام بحرانی است پس
بعد الوقت شهور و اعوام و دوران آن در خواص و عوام و ایراد آن در کتب کلام چه محل داشته
باشد و ازینجا ایہم بوضوح می انجامد که اموریکه اہل حل و عقد بران عمل نکنند لایق احتجاج
نمی باشند و آیاتی و احادیثیکه رفضه آنرا مایه استدلال گردانیده اند بعد تسلیم دلالت
[illegible] ہم ازین باب است کما لا یخفی علی اولی الالباب آری اہل حق را میرسد که امامیه را
بهمین روایتیکه در اصول ایشان باشد الزام دہند که خود کرده را درمانی نیست و بعد از
انکه [illegible] ذکر النصوص اندیشه که بود ہمین بود که مبادا اصحاب که معتقد خلافت متقدمین
[illegible] کنند و دست از رفاقت بردارند ولیکن حیرانم که مقتضای بلاغت کجا
رفته بود از ان نصوص بغاوت امیر شام و خلافت خود بعنوانی ثابت میکردند که اعتراض
عصبیت عثمان بسوی متقدمین متطرق نمیشد و این از بلغای کلفت دست میدهد کما اشرنا
فلیت امام الفصحا و ابلغ البلغا **علاوه** کتب دینیه امامیه از تصنیفات کلینی امام اعظم طایفه
و صدوق صاحب قد مزوده اینکه حاضر اول دلیل بر آنست که آنجناب را رفقا درکار نبود
چه بعد تقریب بیعت شد که خود جناب امیر تنها اقبال کردن کشتن قوم عاد و حمله حیدری اینها
نهاده و داد شجاعت بلند [illegible] داده که ہریکی از اینها در قوت و تن و توش برابر ہزار کس از
اہل شام بود و بعد از تسلیم الحاجت بیکدو کس از رفقا بود با اہل ایمان بود و اینها معتقد
خلافت شیخین بودند لو سلمنا الزیادة فیکفی العشرون او الاربعون لا مائة الف او
یزیدون پس معلوم شد که مذہب حضرت امیر ہمان بود که مہاجرین و انصار و تابعین
اخیار از ملازمین آنجناب داشتند و محبت شیخین مذعن بودند و بلقب شیعه اولی
ملقب گردیدند کما ستعرفه فی الخاتمة ان شاء الله تعالی و ازینجاست که خود بحرانی چون مانند
نحول بیایانی مفری نیافته در جاهای بسیار با ظهار ما هو الحق پرداخته و نامه های مرتضوی را

تمام

تمام نقل کرده و مدایح و مناقب شیخین را که زیر برای ضبط و ربط کلمات مرتضوی و شرح آن ایراد
نموده که رئیس المحرفین یعنی جنی برادر نماینی علم الهدی از اثنای عبارات مقدسه
حفظاً للناموس مذهبیه اسقاط کرده و خلط و خبط محرف مذکور ثابت نموده عنقریب
تفضیح او را در مقامی مناسب که آخر این کتابست وارد ساخته واضح میگردانم که آنچه
مجتهد الزمانی و فاتی و دیگران از جامعین نهج البلاغه نوشته اند که رد کلام علامه دهلوی
قدس سره العزیز را بدست آرند و رخنه بهم رسانند همه اش خبط ناقه عشوا و مذکر حکایات
سفهاست کما لا یخفی **قوله** وآنچه گفته اه **اقول** جوابش قبل ازین دریافتی که بیعت
برای حقیقت خلافت وقتی بکار می آید که مستجمع شرائط باشد زیرا که بیعت کاشف و
مظهر اهلیت است چنانچه از نهایه امام رازی و شرح مقاصد علامه تفتازانی و شرح مواقف
سید سند جرجانی واضح است و شوشتری مفتری با وجود جمود ذهن و حماقت در مجالس
المومنین اینمعنی را دریافته جابجا اقرارش را درین فصل یاد کردم کما لا یخفی علی من راجع الیه
وحاشا که اهل مدینه و عبد الله عمر یزید را مستحق امامت دانسته باشند چنانچه بارها گذشت

مقاله ثانیه از منهج دوم متضمن بر نوزده مبحث و در ضمن آن بسیاری از مباحث قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

قال المجیب العبد الضعیف اگر نظر استخلاف باشد بر تقدیر
ثبوت چون استخلاف و عهد نزد فریقین خلاف عهد بوده بیعت شان از قبیل بنا بر فاسد
خواهد بود و حال استخلاف از وثیقه حسن مجتبی علیه السلام که رو برو اکابر و اصاغر
بتاکید تمام نوشته بمهر و گواهی آنها منتقش گردانیده بودند بس ظاهر است و صورته هذه
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه حسن بن علی معاویة بن ابی سفیان صالحه علی
ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنة رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم وسیرة الخلفاء الراشدین المهدیین ولیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین و علی ان الناس آمنون

حیث کانوا من ارض الله فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب علی
وشیعته آمنون علی انفسهم واموالهم ونسائهم واولادهم حیث کانوا وعلی معاویة بن
ابی سفیان بذلک عهد الله ومیثاقه ان لا یبغی للحسن بن علی ولا لاخیه الحسین ولا لاحد من
اهلبیت رسول الله غائلة سرا ولا جهرا ولا یخیف احدا منهم فی افق من الافاق شهد علیه
فلان بن فلان وکفی بالله شهیدا واین وثیقه هم در مواضع دیگر در کتب دیگر مروی ومنقول است
وابن بابویه قمی وشیخ مفید در کتب خود آورده‌اند وابن شهرآشوب مازندرانی با اهل حق برین معتقد اتفاق
دارند ونزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود فینهدم بنیان
خلافته بعد الاستخلاف ایضا لانتفاء الشرط وقریب بهمین است روایت شیخ صدوق قمی
از امام زین العابدین علیه السلام که معاویه درباره امام حسین با یزید گفت اما امام حسین پس میدانی
نسبت وقرابت او را با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم واو پاره آنحضرت است واز
گوشت وپوست وخون آنحضرت پرورده شده الی ان قال منزلت او را با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم بیاد آور واو را بکردهای او مواخذه مکن وروابطیکه من در مدت با وی
محکم کرده‌ام قطع مکن وزنهار با او مکروهی وآسیبی مرسان **وازینجا** بروایت اخص الخواص
عین الیقین در یزید ومعاویه فرق آسمان وزمین معلوم شد ولکن القوم لا یعقلون شیئا ولا
یهتدون پس مفید بودن استخلاف کذائی برای حقیقت یزید لعین در حیز منع است اقول
اما قول او واگر بنظر استخلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون استخلاف وعهد نزد فریقین
خلاف عهد بوده بیعتشان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود مدفوع است بآنکه تضعیف
مجیب استخلاف را بقول خود بر تقدیر ثبوت بعد تصریح سیوطی وابن عبد البر وابن حجر وغیرهم بوقوع
استخلاف از درجه اعتبار ساقط است اما قول او استخلاف خلاف عهد بوده پس مقدوح
است بچند وجه اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال ودفع اعضال ازان غیر ممکن صاحب
تفسیر بفرمایند که این استخلاف کبیره وباعث ابطال خلافت معاویه بوده یا نه بر تقدیر اول کسانیکه
بعد استخلاف اطاعت وانقیاد معاویه واقتدا باوی نمودند فاسق بلکه کافر خواهند شد
وهمچنین اهل شام واهل مدینه مگر از صحابه وتابعین که بیعت یزید بعد از استخلاف نمودند

فاسق یا کافر خواهند شد و نیز برین تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر و ابو اللیث وغیره
که معاویه را بعد استخلاف خلیفه دانسته اند کما یدل علیه قولهم کان خلیفة عشرین سنة
کاذب خواهند بود و المظنون ان المجیب لا یرضی بذلک فالکان الامر کذلک و بر تقدیر
ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و ازینجاست که کسی از صحابه و تابعین در وقت استخلاف
بدلیل خلف عهد استدلال ننموده حتی اورع صحابه عبد الله بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه
تصریح برضای خود ببیعت دیگر مسلمین فرموده واصلا عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام
ننموده چنانچه جلال الدین در تاریخ الخلفا فرموده وانک تحذرنی ان اشق عصا المسلمین لم
اکن لافعل انما انا رجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انا رجل منهم فقال یرحمک الله
و پر ظاهر است که اگر استخلاف معاویه بسبب خلف عهد مخالف شرع می بود البته
اورع صحابه تمسک به مخالفت عهد می نمود و راضی بر بیعت یزید نمیگردید بالجمله چنانچه این
عبارت موید ما نحن فیه است همچنین دلالت برضایشان بر بیعت یزید ازید و امر دارد
فالقول بالتقیة اوهن من نسج العنکبوت واسخف من ورق التوت دوم آنکه معاویه
نزد اهل سنت مجتهد مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید ومن اعتقاد اهل السنة
والجماعة ایضا ان معاویة لم یکن فی ایام علی کرم الله وجهه خلیفة وانما کان من الملوک
وغایة اجتهاده انه کان له اجر واحد علی اجتهاده واما علی رضی فکان له اجران اجر علی اجتهاده
واجر علی اصابته الخ پس که حصن حصین اجتهاد معاویه آنقدر مستحکم و مرصوص باشد
که بسبب محاربه نفس رسول صلی الله علیه وآله وسلم وقتل حضرت عمار و چهل هزار کس از
مهاجرین وانصار و تابعین کبار با وجود نص صریح یا علی حربک حربی و حدیث متفق علیه
عمار جلدة بین عینی و تقتلک الفئة الباغیة در بنیان اجتهاد معاویه خلل راه نیابد بلکه باوصف
آیت وافی هدایت اِنَّمَا جَزٰٓؤُا الَّذِیْنَ یُحَارِبُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ الآیه باعث اجر و ثواب
باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن بنابر اجتهاد کرده و تاویلی بران قرار داده باشد
چگونه مخل اجتهاد و عدالت [illegible] خواهد شد و نیز میگوییم که چون بنابر مذاق اهل سنت
امام حسن نیز مجتهدی بیش نبودند المجتهد یخطی و یصیب محتمل است که رای آنحضرت در باب

هرگاه استخلاف خطا باشد در رای خلیفه پنجم صواب و باعث دو اجر و ثواب کیف لا
ومعلوم است که جناب رسالت مآب در حق معاویه فرموده اللهم اجعله هادیا مهدیا یقین است
که در دستیاری آنحضرت مقبول الدعا باشد پس البته استخلاف یزید برای هدایت مسلمین
خواهد بود دوامکان خلاف العهد سوم آنکه استخلاف معاویه بعد از وفات جناب امام حسن
علیه السلام واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید وکان معاویه قد اشار
بالبیعة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام وعرض بها ولکنه لم یکشفها ولا عزم علیها الا بعد
موت الحسن علیه السلام وظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن معاویه خلیفه و امام
بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به بیعت صحابه و تابعین و اجماع اهل حل
وعقد ثابت بود پس در استخلاف معاویه مخالفت عهد نخواهد بود و عجب نیست
که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن علیه السلام با وجود قصد استخلاف کما یدل
علیه عبارة ابن البر بسبب رعایت همین عهد نامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاند
خلیفه شد استخلاف نمود اما آنچه فاضل مجیب در باب اتفاق ابن بابویه و شیخ مفید و دیگر
علمای نوشته پس در مقام فائده غیر از ان تحریر نداده زیرا که مبنای استفسار و این رساله
بر اصول موضوعه اهل سنت است فذکر هولاء الکرام فی ذلک المقام بعید عن اولی
الافهام **قوله** وشد دفعیه استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود
ع **اقول** اولا لا نسلم که استخلاف معاویه مشروط باین شرط بوده باشد والمدعی
مطالب بالبینة و عدم ذکر این شرط در عهد نامه که بنای صلح بود اول دلیل است بر عدم
اشتراط بشرط مذکور و لذا لم یتعرض بذکره الشیخ السیوطی واکثر المورخین و ثانیا
بر تقدیر تسلیم میگوییم که قول بعض مجهول الحال مفید برای مجیب و مضر برای خصوم نیست
زیرا که کلام در مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره اهل سنت است پس رجوع
بقول بعض غیر مشهور لا یسمن ولا یغنی من جوع ثالثا میگوییم که مراد از تعرض حال اگر
طلب بیعت است لا نسلم که معاویه منع از ان نموده لا بد علیه من دلیل و اگر مراد از ان تعرض
بقتل جناب سید الشهداء است فلا یجدی نفعا زیرا که آنحضرت در هنگام صحت استخلاف او

عزم محاربه با و فرموده پس البته مخالف قوانین اهل سنت خواهد بود اما رد آنکه
از صدوق نقل کرده پس از آن اشتراط استخلاف باین شرط اصلا استفاده میگردد
اینقدر لا و استخلاف در بدو استقرار و تسلط معاویه بعد شهادت جناب امام حسن ع
در سنه خمسین واقع شده و این کلام در آخر عمر و قرب ارتحال او صادر گردیده آری
این کلام مجمله وصایا می تواند شد و درینصورت میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد
حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که اطاعت حکم او در باب قتل ابن زبیر نیز
واجب باشد فیکون یزید مثابا فی قتله البته و همچنین قتال اهل مدینه از دست مسرف
که بنابر وصیت و امر معاویه واقع شد کما نص علیه صاحب جذب القلوب قابل مواخذه
یزید نخواهد بود لانه اطاع فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او
واجب نباشد مخالفت یزید در باب شهید کردن جناب امام حسین علیه السلام مخالفت
شرع نخواهد بود علاوه آنکه بنابر مزعوم مجیب معاویه در باب استخلاف ارتکاب خلاف
عهد جناب امام حسن علیه السلام نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و
ابطال خلافت معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش
خواهد گشت و الا فلا و از کجا که امر معاویه بنابر ایجاب شرعی بر یزید بوده محتمل که برای استحباب
باشد چنانچه امر نبوی در حدیث ایتونی بدواة و قرطاس با وصف ضمیمه لن تضلوا بعدی
نزد فاروق محمول بر استحباب بوده و لهذا مخالفت آنرا جائز داشتند و نسبت هجر و
هذیان بطرف سید انس و جان نمودند و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید لا یزید علی
الفاروق بالجمله هرگاه مخالفت وصیت جناب سید المرسلین و افضل الاولین
والآخرین مصداق کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین در آخر عمر آنحضرت در باب اتیان
دوات و قرطاس و تجهیز جیش اسامه با وجود فقره لن تضلوا و لعن الله من تخلف عنه باعث
حط مراتب عظماء صحابه نشود مخالفت وصیت معویه چگونه باعث حط مرتبه یزید خواهد
شد **قوله** و ازینجا بروایت اخص الخواص مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان
و زمین معلوم شد **اقول** اگرچه دعوی فضل معاویه درینمقام برای ما مفید و برای او

حضرت لانه استخلف ابنه وقال فی حقه لارایت من فضله بس که هیابر مزعوم فاضل مجیب معاویه فضل باشد البته درباب استخلاف ومدح یزید فاسق که ذنب نخواهد بود لکن سخافت افعال وخباثت اعمال معاویه درکتب اهل سنت نه آن قدر دارد است که در حیطه تحریر توان آمد امابه تحریر بندی ازان که مشتی نمونه از خرواری است می پردازد ومخفی نماند که اکثر علمای اهلسنت ذکر نموده اند که معاویه وپدرش از مولفة القلوب بوده منهم السیوطی فی تاریخ الخلفا وابن عبد البر فی الاستیعاب اللفظ للاخیر قال ابو عمر معاویة وابوه من المولفة قلوبهم ذکره فی ذلک بعضهم وهو احد الذین کتب للرسول وابن اثیر درجامع الاصول دربیان احوال رجال صحاح سته نوشته که معاویه وپدر او از مولفة القلوب بودند وبعضی میگویند که او کاتب وحی بوده وبعضی انکار آن بعضی کرده اند ودر آخر عمر میگفت لیتنی کنت رجلا من قریش بذی طوی ولم ال من هذا الامر شیئا انتهی وعلامه جار الله زمخشری در ربیع الابرار وابن ابی الحدید وبیهقی روایت کرده اند رای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابا سفیان مقبلا علی حمار ومعاویة یقوده ویزید یسوقه فقال لعن الله الراکب والقائد والسائق وابن عبد البر در استیعاب نوشته عن ابن عباس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعث الی معاویة یکتب له فقیل انه یاکل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا اشبع الله بطنه وظاهر است که لعن وبددعای آنحضرت در حق مسلمین غیر ممکن است ومنافی است درباب حسن اسلام او وآنچه ابن اثیر درجامع الاصول نقل کرده حیث قال باع معاویة اواني ذهب وفضة اکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله نهی عن ذلک فقال معاویة اما انا فلا اری به باسا فقال ابو الدرداء من یعذرنی من معاویة اخبره عن الرسول صلی الله علیه وآله وسلم وهو یخبرنی عن رایه لا اساکنک بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک فکتب عمر بن الخطاب الی معاویة لا تبع ذلک الا مثلا بمثل وزنا بوزن اخرجه الموطأ واخرجه النسائی انتهی بر اهل انصاف ظاهر است که این اجتهاد دلیل حسن اسلام معاویه است لکن عجب از شدت غفلت خلیفه ثانی مصداق القول علیها فما علینا که با وجود سماع

این خبر بجز حالت است از سبع جزای دیگر برای معاویہ تجویز نفرمودند و بیہقی کہ از محدثین مشہورین
اہل سنت است در جزو خامس سنن خود در کتاب الحج در تلبیہ روایت کردہ عن سعید
بن جبیر قال کان ابن عباس بعرفۃ فقال یا سعید مالی لا اسمع الناس یلبون فقلت
یخافون معاویۃ فخرج ابن عباس من فسطاطہ فقال لبیک اللہم لبیک وان رغم انف
معاویۃ اللہم العنہم فقد ترکوا السنۃ من بغض علی رضی اللہ عنہ انتہی این روایت
نیز دلالت واضحہ بر حسن اسلام معاویہ دارد زیرا کہ لعن ابن عباس کہ بنابر تصریح بعض
اہلسنت اعلم ناس بود بسبب ترک سنت حضرت سید المرسلین بدون حسن اسلام معاویہ
صحیح نمی تواند شد و بغوی در تفسیر خود در ذیل تفسیر آیت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ
مِنْهُمْ فِرَارًا نوشتہ روی عن معاویۃ انہ غزا الروم فمر بالکہف فقال لو کشف لنا
عن ہؤلاء فنظرنا الیہم فقال لہ ابن عباس رضی اللہ عنہ لیس لک ذلک قد منع اللہ تعالی
من ہو خیر منک فقال لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا الا انہ فلم یسمع وبعث
لہ اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتہم و قریب باین در تفسیر کشاف و بیضاوی وغیرہ
واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا و تہاون در امور دین و
حسن اسلام معاویہ مستغنی عن البیان است و سیوطی در جمع الجوامع و متقی در کنز
العمال روایت کردہ عن عبد الرحمن بن مقاتل قال صلیت مع علی الغداۃ فقنت
فقال فی قنوتہ اللہم علیک بمعویۃ واشیاعہ وعمرو بن العاص واشیاعہ وابی
الاعور السلمی واشیاعہ وعبد اللہ بن قیس واشیاعہ انتہی بر عقلا و اصحاب ایمان ظاہر است
کہ نفرین جناب امیر کلا امیر در حق معاویہ و عمرو بن عاص وغیرہ در قنوت نماز دلیل حسن اسلام
معاویہ و احزاب اوست و در شرح نہج البلاغۃ ابن ابی الحدید مذکور است وروی
احمد بن ابی طاہر فی کتاب اخبار الملوک ان معویۃ سمع المؤذن یقول اشہد ان لا الہ الا اللہ
فقال اشہد ان محمدا رسول اللہ فقال للہ درک یا ابن عبد اللہ لقد کنت عالی الہمۃ ما رضیت
لنفسک الا ان یقرن اسمک باسم رب العالمین این سوء ادب کہ از زبان معاویہ سر زدہ
کما ہو ابلغ من التصریح در باب تکذیب سید انبیاء و حسن اسلام معاویہ است او حیث

شماتت او در باره اعانت حضرت جناب سید الشهدا علیه السلام با وصف آنچه د
بلغی که در شهادت برادر بزرگوارش بکار برده واظهار فرح وسرور بوفات آن نور دیده
رسول وسرو بوستان بتول کرده قابل اصغا ولایق اعتنا نیست چنانچه اسلام واقرار
لسانی او بشهادتین با وصف مجعولیت او از مؤلفة القلوب کار آمدنی نه تفصیل این
اجمال آنکه جار الله زمخشری در ربیع الابرار آورده جعل معویة لجعده بنت الاشعث امرأة
الحسن مائة الف درهم حتی سمته ومکث شهرین وانه لیرفع من تحته کذا طستا من
دم وکان یقول اسقیت السم مرارا ما اصابنی فیها ما اصابنی هذه المرة لقد لفظت کبدی
ویؤیده فی الاستیعاب قال ابو قتاده ابو بکر بن حفص سم الحسن بن علی رضی الله
عنهما سمته امرأته جعده بنت الاشعث بن قیس الکندی وقالت طائفة کان ذلک م
منها بتدسیس معاویه الیها وما بذل لها فی ذلک وکان لها ضرائر والله اعلم انتهی ودر تاریخ
الفی مذکور است آخر الامر مروان بن حکم که طرید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بود والی مدینه ساخت ودستملی زهرآلود باو داد تا به جعده بنت اشعث بن قیس
که زن امام حسن علیه السلام بود بدهد وباو بگوید که تو بعد از مباشرت امام حسن باین مندیل
مسح کنی تا او بعالم آخرت انتقال نماید معاویه پنجاه هزار درهم بتو دهد وترا در سلک
ازواج یزید علیه اللعنة کشد تا مالک عالم باشی مروان بمدینه آمد وجعده را بفریفت
تا عمل مذکور بتقدیم رسانید وحضرت امام حسن علیه السلام بفردوس جنان خرامید
الخ وقریب باین در تاریخ روضة الصفا مذکور وقاضی محب الدین حنفی در کتاب
روض المناظر فی علم الاوایل والاواخر واسمعیل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه
در کتاب مختصر اخبار البشر وغیرهما نیز قریب باین روایت ذکر کرده قال الدمیری
الشافعی فی حیوة الحیوان قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن وکتب
مروان بن الحکم الی معاویه بذلک کتب الیه معاویه ان اقبل المطی الی
بخبر الحسن فلما بلغ معاویه موته سمع تکبیرا من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک
التکبیر فقالت فاختة بنت قرظة لمعاویه اقر الله عینک ما الذی کبرت لاجله

فقال مات الحسن فقالت اعلی [illegible] ابن فاطمة تکبیر فقال ما کبرت شماتة بموته ولکن
استراح قلبی و قد دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث
فی اهل بیتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا و قد بلغنی تکبیرک فقال مات
الحسن الخ و زمخشری در ربیع الابرار نوشته لما بلغ معاویة موت الحسن بن علی رضی الله
عنهما سجد معاویة و سجد من حوله شکرا فدخل علیه ابن عباس فقال یا ابن عباس امات
ابو محمد قال نعم و بلغنی سجودک والله یا ابن آکلة الاکباد لا یسد جسدک اباه حفرتک
ولا یزید القضاء اجله فی عمرک انتهی پس فرق آسمان و زمین در میان معاویه و یزید قرار
دادن زمین از آسمان نشناختن است **اقول وَاُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللهِ**
اِنَّ اللهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ بر ناظرین کتاب اثبات الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة
کرباره از وصفش قبل ازین بر زبان خامه تفویض نموده ام مخفی و مکتوم نیست که در نفی
استخلاف بسیاری از روایات علمای ثقات را که ابو زکریای نووی رحمة الله علیهم
اجمعین از جمله انهاست وارد نموده ام بعنوانیکه مدلول مطابقی آن اینست که معاویه
بن ابی سفیان را این استخلاف اتفاق نیفتاد لیکن کر جلال الدین سیوطی و مانند او
درینمقام تهویلی و ترهیبی پیش نمی نماید و محتمل است که مراد نافیین انکار از حقیقت
استخلاف باشد که کسی را بجائی نشانیدن و کاروبار سیاست مدن بدست او سپردن
است و مقصود مثبتین اثبات آن بطور مجاز بود که ملحق بالاستخلاف یعنی بمردم
اعلام نمودن که یزید بعد معاویه بر سریر خلافت خواهد نشست و زمام مملکت و کشورگشائی
و حکومت و فرمان روائی بدست آن بدست خواهد بود پس نفی و اثبات هر دو درینمقام
جمع تواند شد کما قال بعضهم **قوله** اول انکه الی فاسق خواهد شد **اقول** دعوی
اجمال اگر در اصل جواب است فلا بد من اثباته و تصویره حتی نقلع اصل تقریره و اگر مراد از
اجمال وقوع آن در متعلقات جواب است پس هیچ اندیشه نیست زیرا که معلوم شد که
در اصل جواب قبح مذکور را تقریر نتوان کرد تفصیل مرام آنکه مدعای مجتهد در استفسار نوشته
که بخلافت یزید دلیل دوم وقوع استخلاف است در جواب گفتیم که معتمد بوده [illegible]

بر تقدیر ثبوت ممنوع است اکنون مخاطب را سلوک یکی از دو طریق می باید یعنی ثابت کند
که این استخلاف خلاف عهد و پیمان نبوده یا ثابت نماید که چنین استخلاف مخالف عهود
موثقه و ایمان مغلظه برای حقیت خلافت شخص افاده میکند هنوز این دو مقدمه را تعرض
نکرده گفتن که این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعضال از آن غیر ممکن آه یاوه گوئی و
بهانه جوئی است و اینهم حیله آخر است که استخلاف معاویه کبیره است یا صغیره بلکه بحمد الله
تعالی و تقدس اگر مخاطب در پی اثبات مقدمه ثانی شود بنده را امید رسد که از وی استفسار کنم
و گویم که اکنون بگو که این خلاف عهد کبیره بود و مبطل خلافت یا صغیره بود غیر مبطل و بر هر تقدیر
این استخلاف چگونه مفید تواند شد و اتباع این استخلاف مردم دیگر را چه سود مگر هنوز
یاد صفت تفاصیل که در هر باب درین کتاب نموده میشود خصوصا آنچه در منهج اول از
کتب محققین [illegible] تمام در شرح ما لا کلام رفته نشنیده و در کتب معتبره ندیده که اطاعت و
انقیاد خلیفه و سلاطین در اموری است که مخالف شرع نباشد و از قبیل کبیره و صغیره نبود
[illegible] بید جز امور و طعن و تشنیع مجتهد شیعه خواهد شد و قبل ازین
[illegible] تمام گذشت که دلیلی بر فسق و کفر اقامت باید کرد هنوز مجتهد الزمان را هیچ دلیلی
[illegible] شود ولی دلیل و برهان هر چه میخواهد خاطر خود را اندک تشویش خورسند مینماید
[illegible] نمی توان گفت که فسق آنها در صورتی خواهد بود که بر عزل معاویه قادر باشند
[illegible] مطالب با لبینة منهاج تاریخ دان پوشیده نیست که جناب امیر کرم الله وجهه
بر عزل معاویه بن ابی سفیان در وقتی که او ناظم ملک شام بود قدرت نیافتند و حال
آنکه اریکه خلافت و تخت امامت را زیب و زینت داده بودند فکیف کسانیکه
امارت نداشته باشند و معاویه در آنوقت ثروت و جاه و اقتدار زاید الوصف
پیدا کرده باشد و اختیار را و از یکی بهزار و از اندک به بسیار رسیده و چون
سابق ازین از تصریحات علمای امامیه در یافت رسیده که هیچکس مدعی بعدم استحقاق
یزید بود پس صحت شان بر تقدیر ثبوت استخلاف هم نخواهد بود مگر بنابر ضرورت
و ناچاری و مشاهده ظلم و ستم بعد ازین اثبات فسق معاویه نیز بر عهده مخاطب است

توجه را میرسد که بگوید محتمل که بسبب تقادم عهد معاویه را سهوی و نسیانی در باب استخلاف
پیش آمده باشد و هرگاه خود حضرات معصومین را از امور مهمه غفلت رو دهد وائمه هدی
وامثال شان را دهشت ها پیش آید وامور ضروریه را با وصف ضرورت شدیده بر زبان
نیارند چنانچه سابقا و لاحقا دانستی فما ظنک بمعاویه و تسلیما که معاویه عمدا در باب استخلاف
مرتکب خلاف عهد شده لیکن معاذ الله این امر نسبت بافعالیکه بر اصول امامیه از حضرات
انبیا صدور یافته وامامیه آنرا ترک اولی قرار داده اند کما سیق شطر منها بمنزله لاشی است
وهمچنین فعل مذکور از فعل حضرت آدم صفی الله بر تقریرات والد مجتهد الزمانی در حسام الاسلام
و روایات عمائد محدثین شیعه کمتر است زیرا که با وجود نبوت و صفوت ارتکاب نقض
عهد و تکذیب ملک الموت که بقول آن بزرگ از کذب و بهتان منزه است فقط برای
زندگانی دنیای فانی بعمل آورده اند و هرگز در صفوت و برگزیدگی شان نقصانی پدید نشده
پس در خلافت و عدالت معاویه که بهزاران مدارج کمتر از درجه مذکور است چرا نزد مستفید
فتوری و قصوری راه یابد و تفصیل این بحث بما لامزید علیه از بیان کتاب منتهی اثبات
الخرافه لصاحب ثمرة الخلافة یا یدجت والمظنون ان المخاطب السفیه لا یطهر الرضا ما دام
اللسان فی فیه وان کان الامر کذلک عندا بیه **قوله** و بر تقدیر ثانی آه **اقول**
جواب این از قول گذشته بر می آید کما لا یخفی علی اوساط الناس فضلا عن اولی النهی
قوله و از ینجاست آه **اقول** حیرانم که درینجا چگونه شهادة علی النقی نزد
مجتهد الزمان مسموع و مقبول گردیده ایا بعد ازین در مقامات آتیه جائیکه استفتای
فقیر را جواب خواهد نوشت تصریح نخواهد کرد که شهادت علی النقی حتی از جواز ندارد
کما مر مجملا فی المنهج الاول وستعرف تفصیله ان شاء الله تعالی **مع ذلک** امام حسین
و عبدالله زبیر و عبدالرحمن و عبدالله عمر انچه وقت انکار از سلطنت یزید بر وی
معاویه بن ابی سفیان فرموده اند ماحصلش غیر از ین نیست که جانشینی محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم و حکومت بر اهل اسلام امری بس خطیر است و آخر در قیامت بحکم
الهی ترا در موقف حساب ایستاده کنند و بپرسند که این امر عظیم را بکه گذاشتی و بجای

خود که یا خلیفه سازی باید که برضا و اختیار اهل حل و عقد خواه تنهائی یا کسی از بنی هاشم
و مانند ایشان برگزیده کنی یا بشوری بگذاری لتحصیل محصول یا نقل سابقا من دفعة
الاحباب وغیره آخر این همه تقاریر همین امر باز میگردد که یزید پدر الایق این امر نبود انهم و
معاویه بابت قصد تعیین خلاف امر شرعی را مرتکب میشود و عهد سابق را بهم میزند و
مخالف صحابه کبار که او را خلیفه خلیفه نکردند اختیار می نماید و او را باید که خلافت را باختیار
بزرگان دین برگرداند درین تقریر بسبب جامعیت همه امور مندرج گشته که لفظ صلحنامه
صراحةً مذکور نشده باشد **قوله** حتی اورع صحابه الخ **اقول** رضای اورع صحابه
یعنی عبدالله بن عمر از عبارتیکه مخاطب آورده در حیز منع است رضای آن بزرگ نه از آنست
که مجتهدی فهمیده اند بلکه مقصودش از اجماع مسلمین اتفاق عظماء و رؤسای دین است
که همه مسلمین باشند و کسانیکه اهل حل و عقد و وجوه اسلام باشند کلام در اثبات
بنا تفصیل تمام از کتب معتبره فریقین دانسته شد که عوام را درین امور کسی نمی پرسد
و از آنکا بر دین جناب امام حسین اند و حال آبای انجناب امثال و اقران او قسمی که
بود بر ظاهر بود پس گویا جواب عبدالله عمر از قبیل تعلیق بمحال و از جنس آیت کریمه
لا تفتح لهم ابواب السماء حتی یلج الجمل فی سم الخیاط است و بسا
می باشد که متکلم مراد خود را بانحی ادا میکند که مخاطب خلاف مرضی خود ندانسته در رد آن
کوشش هیچ نمی نماید خصوصا وقتی که هیچ امری از امور در باره انکار چیزی که او در خواب
کرده باشد متکلم کلام باقی نگذاشته باشد پس محتمل بودن اینمعنی که در واقع گویا نقیض
مدعای معاویه بود و بنده برای کلام عبدالله بن عمر که از آنش ادام تشکیکی و دیگر نیست و این
بابی است از بلاغت که متکلم مطلوب خود را نزد مخالف خویش بعنوان شایسته ادا کند و او را از تنگی
رست دهد کما قال الشاعر **مصرع** که هم سیخ برجا بود هم کباب **معهذا** حیرانم که صدور صفقه
بیعت و انهم برضا و خوشنودی از عبدالله بن عمر در کدام وقت رو داده زمانیکه معاویه بقید حیات
بود و انواع حیله ها و اقسام تدابیر برای اخذ بیعت از عبدالله مذکور و امثالش ترغیبا و ترهیبا
در خلوت و جلوت عمل بجا الغرض بتقریب بعمل آورد و زمین را بآسمان دوخت هیچ یکی

از آن مسعود مند نکردید و وقتی که معاویه جان بجان آفرین سپرد و یزید پلید حاکم مدینه را از آن اعلام نمود
و بیعت از عبد الله عمر و امام حسین و غیرهما درخواست و بتاکید بلیغ نوشت که اگر بیعت نکنند سرهای
شان با ید فرستاد نوبت بهجرت و تعلیق ابواب رسیده هرگز عبد الله مذکور بیعت نکرد و چون امام حسین
از مکه بسوی عراق نهضت فرمود در آنوقت هم بیعت اتفاق نیفتاده چنانچه شرح این امور بوجوه بتر تیب
و وجوه دقایق دانستی هرگاه خبر جانگداز هوش پرداز یعنی شهادت بقیه کربلا متحقق گشت عبد الله عمر
بنقل شیخ حلی امامیه در نهج الحق بسوی یزید خطی فرستاد و بخطاب ان للظالم باید الامر حقه را یاد
کرد و شهادت امام حسین را مصیبت عظمی و داهیه کبری نوشت و احداث و بدعت یزید شقی را
بر ملا در آن مکتوب ظاهر نمود پس معلوم نمیشود که بیعت و رضای عبد الله عمر در کدام زمان است
اکنون جز آنکه بلفظ یا بمعنا که در حدیث او واقع است مجتهدین امامیه تمسک نمایند چیزی در دست
ندارند و حالش در اوراق گذشته بعنوانی معلوم شده که حوصله مخاطب غالبا از احاطه آن
کوتاهی کند تا بجواب چه رسد و اندک انصاف مرعی شود و ملاحظه رود که هیچ عاقلی بخیال خویش
نمیتواند گذرانید که رضای عبد الله عمر در واقعه حره بظهور پیوسته که قتل اصحاب پیغمبر زاده شان
و انواع اهانت مسجد شریف نبوی چنانچه در احقاق الحق نور الله شوشتری بنقل آمد بعید از آن
که آن شقی محاصره بیت الله کرده کشتی بود لا حول و لا قوة الا بالله و این امور در کتب فریقین
مصرح است که در ظلم و عدوان یزید پلید بیان کرده اند **و از عجایب** قدرت الهی آنکه
نور الله شوشتری در کتاب مذکور جاییکه بحث مکتوب عبد الله عمر مرقوم است آنچه گفته دلالت بران
دارد که عبد الله عمر در آنوقت هم بیعت یزید نکرده تا برضا و خشنودی چه گفته شود محصل کلامش آنکه
چون یزید میخواست که هر دو کس را از امام حسین و عبد الله عمر بکشد و آرزوی او در باره یکی از ایشان
بر آمد عبد الله بن عمر بعد از شهادت امام حسین یزید را تخویف کرد تا جرأتی و جسارتی او را بعد از این
برین امور باقی نماند و نوشتن مکتوب مذکور از محبت امام حسین نبود انتهی و وجه دلالت بعدی عیان است
که محتاج بیان نیست زیرا که بعد بیعت یزید و رسوخ در آن خوف و خشیت قتل نه عقلا مسموع و
مقبول نیست **و ازینجا باطل شد** آنچه دیگر علمای امامیه گویند که عبد الله بن عمر و یزید خلافی نداشتند
و عبد الله عمر از یزید معاذ الله راضی بود فلا تغفل اما آنچه در باب معاویه و اجتهاد او بجمهور اهل سنت ایراد

میفماید بنا منشای آن غیر از اغماض و چشم پوشی از اصول امری دیگر معقول نمیشود ایا در کتب
مبسوط خویش ندیده اند که بعضی از مجتهدین امامیه با وجود بدعت بودن چیزی که آتش دخول
دار البوار است آن چیز را از مباحات بلکه مستحبات شرعیه گردانیده اند از انجمله است حکم نمودن
بعضی از اکابر شیعه باینکه در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت و حی علی خیر العمل را ترک
باید کرد و بعضی بجمع قائل شده اند چنانچه از هدایه شقاه الله عاجلا و عفا عنه آجلا در رساله
خویش ذکر نموده با آنکه علمای متکلمین و محدثین و مجتهدین ایشان در بسیاری از کتب معتمده تصریح
کرده اند که این جمله از جمله بدعات خلیفه ثانی است رضی الله عنه حتی که مخاطب نیز اعتراض بر نسق
عبارتش نموده و آنرا از بدعات فاروقیه گمان برده کما سیجیئ انشاء الله تعالی هرگاه مجتهدان امامیه
با وجود حکم باستحباب احداث معاذ الله من ذلک متوقع حصول اجر و ثواب اضعافا مضاعفة
باشند غایت کار معاویه نیز بهمین امور خواهد کشید و اگر در قتل و قتال و جنگ و جدال با خلیفه برحق
سلوک راه بغاوت و اهلاک مسلمین است فتوی بجواز و استحباب امور محدثه سیما احداث کسیکه
حاصلش نزد امامیه ناگفته به است هلاک معنوی جهان و جهانیان است باید چشم از حق باید پوشید
و باطل محض باید گردید **ومتوهم مباد** که این مذهب اهلش منقرض گردیده اند و نام و نشانی
از ایشان پیدا نیست چنانچه بعضی از فقهای امامیه تقریر میکنند و انجام کار را نداشتند زیرا که
این علما هنوز در بلاد ایران بلکه هندوستان هم موجود اند که جمله مذکور را تورا با حی علی
خیر العمل [illegible] میکنند در زمان سابق راقم الحروف را تا چند ماه در مسجدی قریب فرنگی محل
[illegible] بعضی از کتب درسیه در خدمت بعضی از اکابر افاض الله علیهم انوار غفرانه
[illegible] اتفاقا قامت افتاده بود و پاسی از شب باقیمانده باشد که شخصی
با هنگ اهل ایران بر غرفه بامی که محاذی مسجد مذکور بود در اذان صبح هر دو جمله را جمع
کرد چون صبح روشن شد و از نماز [illegible] فقیر را با جمعی از احباب فراغت روداد این
واقعه [illegible] بر زبان آوردم گفتند که برای اطمینان قلب میخواهیم که اگر بار دیگر
[illegible] ما را هم اعلام کنی و از خواب غفلت بیدار نمائی چون ساعتی از شب
باقیمانده [illegible] بدستور سابق بانگ نماز صبح آواز بلند آغاز کرد جماعتی را که خفته

بودند

بیدار کردم همه کس بگوش خویش شنیدند و اطمینان تام بهم رسید چون کتب امامیه بنابر
ضرورت معلوم بمطالعه فقیر درآمد دانستم که این واقعه محل استبعاد و استغراب نبوده
و اگر این قسم اجتهادات امامیه در باره طهارت و نماز و صوم و ابواب زکوة و مناسک
حج و زیارات و معاملات بر شمارم و منتهی المطلب و مختلف را از کتب ائمه عظام امامیه بنظر درآرم
دفتری طویل و کتابی دراز مانند فوائد مدنیه فاضل محمد امین استرابادی و معاول العقول
مرزا محمد اکبرآبادی می باید نگاشت اعاذنا الله من الخرافات **از عجایب** ترهات
و غرایب هفوات آنکه مخاطب رئیس الالمعین در رساله تحلیل المتعه مسمی بتصفیه که برای تقرب
معتمد الدوله نوشته بر جمله الصلوة خیر من النوم که بشهادت کتب معتمده امامیه در احادیث
ائمه امر بندای آن وارد است و زینهار بر غایت السعی علمای ایشان که حمل بر تقیه باشد محمول
نتوانند شد کما ستعرفه ان شاء الله تعالی از راه ناعاقبت اندیشی زبان اعتراض میکشاید
و این جمله را از جمله بدعات فاروقیه دانسته میفرماید طرفه تر آنکه زیادت فرمودن الصلوة
خیر من النوم و اسقاط حی علی خیر العمل دلالت دارد برینکه قطع نظر از کمالات دیگر ذهن
و ذکای خلیفه ثانی بدرجه قصوی بوده و الا امری را که بهترین اعمال باشد از خواب ترجیح
دادن بعید از بیداری و هوشیاریست انتهی بلفظه **اقول فراوان حیرتست**
که جناب مجتهد الزمانی برین لفظ و معنی حرف گیری میکند و آن را از محدثات خلیفه ثانی
می انگارد و حال آنکه در کتب استدلالیه فقه امامیه مثل معتصم الشیعه فی احکام الشریعه
که غالبا بنظر شریف نظر بادعای اجتهاد درآمده باشد چنان بیاد فقیر می آید که علمای اثنا
عشریه که بانی مبانی اجتهاد بودند و بجناب ایشان تقرب زاید داشتند فتوی بران داده اند
که در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت از جمله شان ابن جنید و جعفی است
و متوهم مباد که ایشان درین حکم قیاس را مطمح نظر ساخته باشند زیرا که اعتقاد آنستی که قیاس
مجتهد الزمانی مقتضی آن است که کسی از عقلا این قسم کلام متکلم نمی تواند شد بلکه اخبار
و احادیث ائمه را که مامور باظهار ما هو الحق بوده اند الا دید همت خویش ساخته اند
از جمله آن حدیث بزنطی است که در بیان کتاب مذکور است از عبدالله بن سنان که

حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود در اذان صبح بعد از حی علی خیر العمل الصلوة
خیر من النوم بگو و بر الله اکبر لا اله الا الله ختم مکن لیکن در اقامت الصلوة خیر من النوم
مگو که این جمله فقط برای اذان فجر قرار یافته انتهی موضع الحاجة من الحدیث المذکور
آمدیم بر اینکه جناب شیخ المغفلین امام اعظم متشیعین مجتهد المجتهدین مثل این روایات
را در کتاب استبصار بر تقیه حمل میفرماید حیث قال فاما ما رواه محمد بن علی بن محبوب
عن احمد بن الحسن عن الحسین عن حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال النداء والتثویب فی الاقامة من السنة الحسین بن سعید
عن فضالة عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع قال کان ابی ینادی فی بیته
بالصلوة خیر من النوم و لو رددت ذلک لم یکن باس وما اشبه هذا من الخبر بما
یتضمن ذکر هذه الالفاظ فانها محمولة علی التقیة لاجماع الطائفة علی ترک العمل بها انتهی
بلفظه این کلام محل حیرت اهل خبرت است بچند وجه **اول آنکه** از احادیث کلینی
و اخبار دیگر که خود این شیخ در افادات خویش نقل از حضرات ائمه هدی روایت
میکند چنان بوضوح می انجامد که هر یکی از ائمه در صحیفه خویش مامور بامری و دیگری بکار
بود حضرت امام باقر و صادق را این امر با کید تمام شرف نزول یافته بود که با شاعت
حق باید کوشید و از کسی نباید ترسید و این حدیث در کلام مجتهد الزمانی نیز بر مقام
خویش خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس حمل احادیث این بزرگان بر تقیه استیصال
اصول موضوعه خویش نمودن است و اگر این حدیث و نزول صحف قابل اعتبار
نیست پس در وقت تاویل از جانب ائمه هدی درباره تطبیق اقوال مختلفه و افعال
متضاده شان این حدیث و کتاب مختوم را ذکر کردن داد سخافت دادنست :
دوم آنکه آنچه در کتب بنقل بروایت عبد الله بن سنان مرویست دلالت
بر آن دارد که حی علی خیر العمل را با جمله الصلوة خیر من النوم ضمیمه باید کردن پس تقیه
و اظهار هر دو درین یک حرف متقارن شد و ذلک اجتماع النقیضین تقیه مشوم بر فرض
و تقدیر در فقی صورت می بست که فقهای اهلسنت که ائمه هدی در بلاد ایشان اقامت

اضافت می نمودند قایل تا آن مسود ه نده حالانکه ندای حی علی خیر العمل از خصایص شیعه
است چنانچه صاحب معتبر هم برهمین تصریح کرده و تاویل تقیه را که شیخ بارتکابش مضحکه
ارباب عقل و نقل گشته و قد عرفته آنفا بجوی نخریده و لفظ الصلوة خیر من النوم را بدون تقیه
از جناب ائمه هدی ماثور دانسته سوم آنکه دعوی اجماع قایل اصغا نیست شیخ المفضلین جناب
سید الی مسعود از مذهب قدمای خویش که اسامی بعضی از ایشان مذکور شد خبری نگرفته یا دیده و دانسته
براه عناد و عصبیت رفته بالجمله معلوم شد که مجتهد الزمانی را در لباس محبت اهلبیت داد نا صبیت
داد نیست و اعتراض بر حضرت امام زین العابدین که ندای الصلوة خیر من النوم از معمولات آن
جناب بود و هم بر حضرت صادق که این کلام را از فصول اذان صحیح اعتقاد نموده و ارد کردن
استغفر الله در حقیقت این اعتراضات بجناب سید کائنات بلکه خالق ارض و سموات میگشت
زیرا که ائمه هدی درین امور سفیر بودند و آنچه برالسنه این بزرگان رفته بلا ریب وحی منزل کما فی الکافی
وغیره لهذا درینمقام بر احادیث اهلبیت اکتفا نمودم و مایه النزاع را از کتب معتبره امامیه ثابت
رسانیدم حاجتی بدان نیست که سند الصلوة خیر من النوم را از قرآن مجید که در حقیقت نزد مجتهد
الزمانی بیاض عثمانی بیش نیست ثابت کنم جناب مخاطب باین علم و دانش دعوی اجتهاد در سر دارد
نعوذ بالله من تلبیسات النفس و اهوا جیهها باز باصل مطلب میروم و میگویم قطع نظر از این امور
در اصل استفتا خود به بیند که مخاطب مدعی اجتهاد استخلاف اهم دعوی میکند و میگوید که
دلیل دیگر بر ثبوت و صحت خلافت و امامت یزید صحت استخلاف معاویه است و درینمقام آنچه
فرموده است خلاصه اش غیر ازین نیست که او مجتهد بوده شاید که تاویلی بکار برده باشد مدعی استخلاف
را این احتمال چگونه کفایت خواهد کرد این اندیشی ثابت نماید که معاویه جواز استخلاف را بفلان
دلیل ثابت کرده بود آیا در کتب مناظره ندیده یا بگوشش نرسیده که مدعی امری را احتمال کافی
نمی تواند شد بلی موجه را احتمال کفایت میکند سلمنا که معاویه درباره استخلاف تاویلی اندیشیده
باشد و لیکن فائده بخیال مخاطب نمی تواند بخشید زیرا که درینصورت لا نسلم که صحت خلافت
برای یزید نزد اهل سنت لازم آید و المدعا هذا دون ذلک و المدعی مطالب
بالبینه زیرا که سخن درین بود که از استخلاف که ادعی صحت خلافت یزید یعنی مایه النزاع لازم می آید

اما احتمال خطای حسن مجتبی پس مدفوع است بآنکه معلوم نیست که جناب مخاطب این احتمال را
بر کدام مذهب از فریقین مبتنی ساخته اند لفظ مذاق اهلسنت نص درین معنی ست که بنیاد این احتمال بر
اصول مقرره اهل حق واقع شده ولیکن از دعوی اجتهاد و بمبادی وادعای مطالعه کتب اهلسنت
سخت بعید می نماید که احتمال خطا بجناب حسن مجتبی راه یابد اینک جامع بخاری و دیگر کتب حدیث
که التزام صحت دران نموده اند حاضر ست در مناقب آنجناب از حضرت سید المرسلین تحسین
این صلح بروایات مستفیضه صحیح بر جای خود ثابت است مدعین مزید ولای اهلبیت را
که نواصب از مکاید شان متقدمین و مخجل باشند مجالی نیست که وثیقه صلح را بر خطا حمل کنند
و رای معاویه ابو سفیان را بر خلاف آنچه مدار علیه این صلح بود صواب قرار دهند و لفظ اللهم اجعله
هادیاً مهدیاً را در حق معاویه بقصب العین دارند و از مناقب ریحان رسول الثقلین چشم با عاقبت
بین میپوشند و آنهمه را کان لم یکن پندارند و نطاق همت بر کمر جان بربندند تا خلافت یزید
را باثبات رسانند ذلک هو الخسران المبین و ازین مقام صریح هویدا شد که لفظ بر مذاق اهلسنت
هرگز بر جای خویش مثبت و اگر اساس این اعتراض بر اصول و روایات شیعه است چنانکه
صاحب کشف الغمه که مخاطب اجتهاد مآب بمبحث او بعد ازین مشغول خواهد شد و در حق او
لفظ اعظم خواهد نوشت و اعتراض او در اوراه باره استاد الامام اعظم اول و تائید او قبول
خواهد کرد از استطراق روایت کرده دلالت بران دارد که حضرت شهید کربلا خود این
صلح و صلحنامه را خطای محض دانستند بلکه در تخطیه آنجناب ازینهم ترقی کردند و دیگر
محدثین امامیه نیز این را مفصل نوشته اند پس بر جای خویش است نه مقام افتخار رقوم بداندیش
زیرا که الزام اهلسنت بروایت مذهب خود خلاف عهدیست که والد بزرگوار مخاطب در
صوارم وغیره نموده اند الحاصل این قدر مطمح نظر باشد که تحسین صلح حسنی از اشرف
الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم نزد ما ثابت است چنانچه تصحیح آن نزد ما فقط از معصوم یعنی
خامس اصحاب کسا و ازین اصول و روایات و مانند آن کما سبق توجیه یعنی شطر مما
اتفق رابع آنها عیان میشود که انتساب مختوم که برای حسن مجتبی هم نازل شده بود اصلی بنا
والالزام آید که جناب امام حسین علیه السلام با وجود ازین نسیان و حصول علم ما کان و ما یکون انرا

یاد نمانند و علمای شیعه با وصف مرور احقاب آنرا گاهی فراموش نساختند و لوازم ذاتیه
مذهب امامیه همین است کما عرفت سابقا و لاحقا ان هذا الشئ عجاب و متوهم نشود که
مبرا بودن از سهو و حصول علوم لدنی بعد از امامت می باشد چه این وهم خلاف اصول موضوعه
حسن صفار و کلینی اعور و مرویات اعمی واحول کما لا یخفی است اما آنچه ذکر دعای نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم در حق معاویه کرده پس بر مدعای او که اصابت رای معاویه در
باره استخلاف یزید است دلیل نتواند شد زیرا که نزد فریقین هر هادی را که در هدایت
او انتظاری باقی نیست ضرور نمی باشد که جمیع اقوال و افعال او بر حق و صواب و موجب
حصول ثواب باشد نه بینی که صدوق شیعه در عیون اخبار از امام رضا رضی الله عنه حدیثی
روایت کرده که مضمونش اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت
حق من در باره اصحاب لازم گیرید و بایشان تعرضی نرسانید و اصحاب من مانند ستارگانند
بهر که پیروی خواهید کرد راه دین خواهید یافت امام رضا فرمود که جز اهل تغیر و تبدیل کسی
از این حکم مستثنی نیست تمامی اصحاب که بر طریق رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم رسوخ
داشتند همین حکم دارند که در اقتدای آنها راه نجات بدست می آید پس باعتراف لسانی
شیعیان سلمان و ابوذر و عمار و ابن مسعود می باید که بسبب هادی بودن شان
که مدلول حدیث مذکور است مامون از خطا باشند و حالانکه بالاتفاق حضرت ابوذر
در مسایل زکوة و عبد الله بن مسعود در قول بعدم جزئیت معوذتین نسبت بقرآن مجید کما
روی اسناد الکلینی فی تفسیره و عمار بن یاسر در حصول شک و تردد و حیص و بیص درباره
امامت مرتضوی بلکه وقوع دیگران نیز درین امور یعنی شک و تردد که مذکور در کشی و بحار
و غیرها بطرق متنوعه براه خطا رفته مروی است پس با معاویه چه گمان توان کرد که غیر از
جمله دعا در حق او چیزی در حدیث وارد نیست و برهمین قدر اکتفا است که خدایا او را
هادی و مهدی گردان بخلاف ابوذر که او بر طبق روایات امامیه بدان اعتراف دارند
و مجلسی در حیات القلوب و غیر آن اخراج کرده صدیق امت بوده بلکه در حق او و عبد الله بن
مسعود ایشهم مروی است که این هر دو مقتدای اصحاب اند علی الاطلاق و باید پیروی این هر دو

نکند چنانچه کتاب ارشاد معوری هم علی ما نقل عنه بران ادل دلیل است و برای عبد الله
بن مسعود اینهم درین کتاب از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ثنا [illegible] نیست
لا شی ما رضی لها ابن ام عبد وکرهت لها ما کره لها ابن ام عبد [illegible] سب این کتاب بر طبق
اظهار عنایت طایفه خویش اصدق بودن ابوذر و این منقبت خاص ابن مسعود را از
قطعیات شمرده و باعث بیقین و اطمینان دانسته و حال آنکه خود عیانست که جلده
این عینی در حق او با اظهار مطالب در بیان مقام صحیح شده و بر ناظرین کتب حدیث
پوشیده نخواهد بود که مناقب این بزرگان درین قدر قلیل محصور نیست علما در باب
فضایل اینها رسایل پرداخته اند هرگاه حال برینمنوال باشد بیچاره معاویه
بن ابی سفیان که در حق او این مصرع بی کلفت صادق می آید ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک [illegible] کجا می رسد و برای ازاله خطای او درباره استخلاف بر تقدیر مذکور
[illegible] دعای [illegible] مفید نمی افتد و انچه گفته که یقین است که آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم نزد [illegible] از مقبول الدعا باشد چه البته [illegible] که بلی نزد اهل سنت همچنین قرار
یافته که آنحضرت مستجاب الدعا بود و یکی از جمله دعای انتخاب است که فاروق اعظم
اسلام آورده و آثار اجابت دعای شریعت که خدایا غالب کن اسلام را بعمر یا
با ابو جهل چندان بمرتبه ظهور رسید که جز فرقه انصاف دشمن کسی از اهل اسلام تا
این وقت بانکار این حرف نزده و لب نگشوده و همچنین دعاهای دیگر که شرح آنرا
طوامیر طوال می باید تعجب دارم از عقل و کیاست متکی ادیکه اقبال که درین مقام یعنی
دعای حصول عزت اسلام بایمان فاروق صحیح و تابها که نخورده و چه اقوال رکیکه
که بر لسان قلم نسپرده باز بطور استغاثه رو بروی عقلا از دست اهل حق می نالد
و بر حسن تقریر خویش بر خود می بالد بالجمله او را درین باب انکار شدید است و عقلا
و نقلا این دعا را از موضوعات شمرده چون مقام تطفل است مناسب نمی نماید
که تمامی عبارت او را نقل کنم و زیر و زبر نمایم ان شاء الله تعالی بشرحی و تفصیلی که فریقی
یاران در تصور تصحیح فردی از افراد ایشان نکرده در جواب رساله او که دران این بحث

واقعه شده می نویسیم چنانچه بعضی از اجزای آن پیرایه تسوید پوشیده امیدواری از عنایت
باری ... با تمام تفصیل نقش اختتام پذیرد و صورت تبیض و تهذیب
بعنوان مقبول پردیس ... بایجاز و اجمال اشاره میکنیم بدانکه تلخیص عبارات منکی آنست که
فاروق اعظم عزتی در عرب نداشته پس این احادیث را علمای سنیان از پیش خود برتافته اند
و حاشا که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این عار مخالف عقل و نقل است بزبان مبارک آورده
باشند انتهی افسوس که این داعی مکلف را هنوز خبری نیست که این دعا چنانچه در ادعیه نبویه
صلی الله علیه و آله و سلم در کتب اهل حق مرویست همچنین در کتب اصول معتبره امامیه لو لا الاختصار
طریق این حدیث را از رسایل فضل بن شاذان و تصانیف شیخ طبرسی و طوسی و علم الهدی و شیخ مفید
تتبع نکرده بروایت مسعود عیاشی و نقل ملا مجلسی در بحار الانوار یعنی مجلد چهاردهم آن که از اطول
مجلدات توان گفت و کتاب السماء و العالم نام اوست اکتفا می ورزم ملای مذکور میگوید که
روی العیاشی عن الباقر علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
او بابی جهل بن هشام آری فرق اینست که در خاتمه این حدیث ایشان مرویست که بعد ازین دعا که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمودند این آیت کریمه وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ابراز نزول
پوشیده فهم این ضمیمه نزد خردمند خرده بین برهان داد ارجمان آفرینست که اهل اخلاق را بفقرات
شان مفتضح میفرماید چه ازین ضمیمه اصل مدعای اهل حق بدلالت واضحه و بینه قاطعه ثابت میگردد
تفصیل این اجمال آنکه اگر فاروق اعظم و ابوجهل عزت در قبایل قریش نمیداشتند
تخصیص دعای نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در باب اسلام ایشان بلفظ مذکور که خدایا عزت بده اسلام را
بعمر یا ابوجهل که اکنون بلا ریب در فریقین و کتب معتمده ثابت است لغو می افتد بلکه از تقدم نام
فاروق مزید عزت و شرف او هم ثابت میتوان کرد و الا می بایست که نام ابوجهل را مقدم
می نمودند حالیا که خاتمه مذکور بحدیث حضرت امام باقر که در حقیقت ممنوع و لیکن امامیه در اجرای این
تاویل و تسویل در کلمات هدایت آیات ایشان دریغ ندارند ضمیمه شد علمای امامیه را جای این
قیل و قال و مقام بحث و جدال هم باقی نماند زیرا که ... بسبب آنکه مشتمل بر مذمت فاروق
است و مبادا این تاویل رکیک را از حمل کردن این حدیث بر تقیه باشد میکنند و ... مدعای اهل حق را

برجای خود ثابت میکند والحمد لله المفضل المنعام علی اتمام الحجة علی الد الخصام چون فایده قید مذکور
بمقتضای مثل مشهور جمع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد بود دانستی الحال بعضی از قراین بلکه دلایل
بر وقوع وافترا و ضم ضمیمه میشود که این جمله خاتمه آیتی است که در سوره کهف واقع است قال الله تبارک
وتعالی وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِيْسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ
اَمْرِ رَبِّهٖ اَفَتَتَّخِذُوْنَهٗ وَذُرِّيَّتَهٗٓ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِيْ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّٰلِمِيْنَ بَدَلًا
مَآ اَشْهَدْتُّهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّيْنَ
عَضُدًا الحال بتقدیر آنکه قرآن مجید را معاذ الله بازیچه اطفال ساختن و نظم سابق و لاحق را
برهم کردن و خود حضرت قدوة الامامیه علم الهدی وامین الدین و مانند ایشان بتصریح میکنند که ترتیب
قرآن مجید هم بجهت است کما فی مجمع البیان وغیره قطع نظر از این اگر شان نزول را ابهام قرار دهند که مسعود
عیاشی گفته پس انتظامی آیات سوره کهف را چه جواب خواهد بود مع ذلک اگر اندک غوری
در معانی و مبنی آیت معلوم نمایند بطلان ضم ضمیمه عیان شود محصلش همین است که اهل ضلال و تلبیس را
اعوان و انصار خویش نگردانید خاتم بود در قرآن مجید در مخاطبات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم جابجا
وارد است که ای نبی طاعت کفار و اتباع منافقین زنهار مکن و جهاد لسانی و قتال سیفی و سنانی
را با ایشان دریغ مدار و با ایشان نرمی و لینت را راه مده پس میباید که جناب خاتم النبیین عمر فاروق را
مقرب و ملازم صحبت و مشیر و معین خویش میفرمود و از اتخاذ مذکور اجتناب کلی مینمود و حال آنکه
روایات و احادیث متواتره اللفظ و المعنی دلیل برین خصوصیات است و احدی از علمای فرقین
انکار آن نمیتواند کرد اقدم و افضل کتب ایشان که نسخه سلیم بن قیس هلالی است کما فی البحار
للمجلسی دلالت بر آن دارد که اصحاب ثلثه و اعوان و انصار ایشان همه مقرب پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم بوده اند و شیخین را درین باب سابقه اولی و مرتبه قصوی حاصل بود چنانچه از جا و حدیث
جامع الاخبار خود پیدا و هویدا است که این هر دو بزرگ در بارگاه رسالت احاطه تامه داشته
اند و تحریکات دیلمی [illegible] بندای بلند منادی میکند که این دو مجدی مستولی بوده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رتق و فتق بسیاری از امور را بر صوابدید ایشان گذاشته بود
و اصلی [illegible] ایشان دانسته و باحسانات ایشان شکر گذار بوده و در مقام

بنا بر اختصار بعضی از منقولات محقق جیلانی که صاحب فتح السبل است و قبل ازین در نهایة
مقاله اولی از منهج ثانی در رد تحائف مقبولین لسانی از بیت صدیقی عبارتش نقل کرده‌ام
ذکر میکنیم باید دانست که جیلانی مذکور تتمه هشتم از کتاب سطور در باره ردت اصحاب
قرار داده و کلام شیخ فاضل مداینی را در پنج ورق طویل و عریض نقل کرده و تصریح بر آن
نموده که این کلام از آغاز تا انجام برای هدایت و نجات اهل توفیق کافی است و
این شیخ و استاد مداینی که نقیب ابو جعفر نام اوست در مکیدت از شیخ نجدی در گذشته
در روایات و تالیفاتش دلالت تمام بر رفض او دارد و آن کلام دلیل بر آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمر فاروق را در باب مشوره مهمات امور که تعلق با نتظام ممالک
داشت و سیاست مدن بدان متعلق بود بر جمیع اصحاب تفوق و سرکردگی بخشیده بود
و او را در انکار و عدول جسارتی و جراتی تمام بهم رسیده و گفتگوی او را آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم تقبیح و تشنیع نمیفرمود بلکه در بسیاری از مهمات رجوع برای او
می نمود و صلاح او را در مشورتهای بی شمار می پسندید و قرآن مجید نیز بموافقت قول او
نازل میشد از جمله آن امور منع کردن اوست پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز
بر عبد الله بن ابی منافق نکند و انکار کردن فدای اسارای بدر است و انکار کردن
متعه زنان پیغمبر است و انکار قصه حدیبیه است و انکار امان عباس است برای
ابوسفیان و انکار واقعه ابو حذیفه بن عتبه است و انکار امر پیغمبر است بندای
من قال لا اله الا الله دخل الجنة و انکار امر آنحضرت است بذبح نواضح و غیر ذلک از
امور بسیار که کتب حدیث مشتمل است بر آنها و در واقعه قرطاس هم انچه صلاح
دیده او بود آنرا عرض نموده بعضی گفتند قول قول رسول الله است و بعضی گفتند
قول قول عمر است چون فریاد ها بلند شد و گفتگو و شورش بانتها انجامید حضرت
فرمود قوموا عنی فما ینبغی لنبی ان یکون عنده هذا التنازع و درینوقت هم احدی عمر
طعنی و انکاری نکرده نه پیغمبر و نه سایر صحابه انتهی موضع الحاجة بلفظه و ملخصه بعد
از استماع این کلام که باعتراف محقق جیلانی رهنمای گم گشتگان بادیه ضلالت است

شرح ابن ابی الحدید

و چنانچه شیعه گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از رحلت نصوص جلیه بر خلافت مرتضی
فرموده و اصحاب بسبب مخالفت آن مرتد گشتند و هرگز بر الزام اهلسنت محمول نتوانند
شد مگر شکی درین امر داری که حضرت ختمی مآب فاروق را معین و مشیر خویش
قرار داده و او را بر دیگران تفوق بخشیده لا و الله ثم لا و الله پس مانند صبح صادق روشن
شد که در وضع زنادقه و ذراری جابان در شان ورود آیت کریمه مرقوم الصدر تصرفی دور از
کار نموده این بهتان را بر ائمه اطهار بسته و در حقیقت خود رسوای تمام عالم گشته بلی
اگر علمای امامیه از انصاف دشمنی باز آیند و ضمیمه مذکور را بسمت ابی جهل شقی باز گردانند
و مجالس مخصوص سازند همه امور بر کرسی نشیند نه غبار اعتراضی بر حدیث امام باقر رضی الله عنه
بلند می شود نه هیچ قباحتی بعلمای امامیه در نقص خصوص عاید میگردد و نه مخالفت نفس الامر لازم
می آید و اتفاق هر دو فریق نیز بهم میرسد سبحان الله حمیت اسلام مسلکی را باید دید
که عزت ابوجهل را در زمره قریش بر سر و چشم میگذارد که در دشمنان سید المرسلین
معدوم النظیر بود و هرگاه نام عزت و ناموس فاروق مذکور میشود از او غیظ و غضب
می بارد و لیکن این ابولهب از این امور بمقتضای وحدت طینت معذور باید داشت
نعوذ بالله من فساد العقاید بعد اصلاحها آنچه مقبولیت دعای آنجناب صلی الله علیه
و آله و سلم که گویا حکم کلی دارد نزد اهلسنت ثابت است بخلاف امامیه که غالب اوقات
جناب سید المرسلین نزد این مطرودین معاذ الله مردود الدعا بوده اند چنانچه روایات
اصول ایشان شاهد عدل است آیا بر مسامع اهل فراست عبور نکرده که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم درباره نکوکاری اصحاب خود جماعة و فرادی چه دعاها نفرموده و همه
برعکس واقع شد و همچنین درباره امامت و ولایت علوی و تائیدات مرتضوی چه التجاها که
بدرگاه باری عز اسمه نبرده و حال آنکه همه معکوس افتاده و این امور را در دفترهای طوال
هم نتوان گنجانید تفصیل این مدعا اگر کسی را منظور افتد مجلدات بحار و دیگر تصانیف
مجلسی در عبارت عربی و فارسی نصب العین دارد و غالبا نظر بهمین جهات لفظ سنیان
در عبارت بعوثت عنها مخاطب اضافه کرده و گفته یقین است که نزد سنیان آنحضرت

مقبول الدعا باشد تا اصول موضوعه خویش را مراعات نماید **قوله** سوم اگر اه **اقول**
مسلمنا که معتقدین خلافت معاویه برحق باشد لیکن ازان لازم نمی آید که این
استخلاف صحیح باشد زیرا که عدم تکلیف امام و خلیع العذار و مطلق العنان بودنش
یعنی هرچه خواهد کرده باشد مذهب بعضی از شیعیانست نه مذهب المحق همچنین فرض
بودن اطاعت و انقیاد امام در هر امر از امور اگرچه مخالف شریعت غرا باشد و خلاف
عهد و مضاد مواثیق بود مذهب اهل سنت نیست تا حضرات امامیه گویند که چون
او بر خلافت خود استقرار یافته اگر چنین و چنان کرده باشد هم صحیح خواهد بود و
ازینجاست که در کتب ایشان تصریح واقع است که اطاعت و انقیاد خلیفه وقت
در اموریست که خلاف شرع نباشد کما مر فی المنهج الاول مفصلا و این را از قرآن مجید
دریافته اند چنانکه حق تعالی شانه دو اطاعت را در کلام خود ثابت نموده که أَطِيعُوا
اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و چون نوبت باطاعت اولی الامر رسید لفظ اطاعت را
ازانجا حذف کرده بواو عطف اکتفا فرموده و این مضمون را ضمیمه آیت کریمه گردانیده
که هرگاه اختلافی درمیان شما ای اهل اسلام پیدا آید باید که بکتاب خدا و ذات پیغمبر
ما دامیکه درمیان شما موجود است و بعد از وی باحادیث او رجوع آرید اگر ایمان بخدا
و قیامت دارید تا بدانی که این اطاعت بالاستقلال نیست اطاعت اولی الامر
منحصر باطاعت خدا و رسول اوست و بس چنانچه در اصل رساله بعبارة التعیین —
اشارتی بدان رفته است و قدمای امامیه چون این مقدمات را دیدند و بمیزان عقل
خویش سنجیدند و دانستند که قصر امامت نظر باین آیت کریمه و مانند آن متزلزل میشود
قائل بتحریف این آیت شدند چنانچه بر ناظرین تفاسیر قدما و کتب حدیث ایشان مخفی
نیست جریر از جمله اصحاب ائمه علی ما روی الشیخ الکلینی فی تفسیر اهل البیت علیهم السلام بر جناب
امام صادق مصدوق افترا کرده و گفته قد نزل فان تنازعتم فی شیء فارجعوه الی الله والی
الرسول والی اولی الامر منکم انتهی بلفظه یعنی در کتاب مجید در آخر آیت اولی الامر چنین نازل
شده بود که هرگاه اختلاف واقع شود بخدا و رسول و امام آنرا گردانید مخفی نماند

که مسئلهٔ امامت در قرآن مجید بعین لفظ واقع است و اگر تسلیم کرده شود همین قدر امامت
بطور شیعه هرگز به ثبوت نمیرسد بلکه خلاف آن که اکتفا بایمان بمبدا و معاد و ملائکه و انبیاء
امجاد باشد چنانچه کوروشیعه مجال ندارند که بگویند که در قرآن مجید فقط بر ذکر ایمان بتوحید و قیامت
هم اکتفا نموده اند پس باید که اعتقاد نبوت از اصول عقاید نباشد ایمان بالامامت بر همین نیز
باید فهمید گوئیم قیاس غیر صحیح است زیرا که ایمان به نبوت انبیا علیهم السلام هزار جا در
قرآن مجید مفصل است اگر یکجا مجمل باشد چه ضرر و ضرر بخلاف مسئلهٔ امامت که بطور شیعه
نه مجمل نه مفصل و حال احادیث فریقین هم ظاهر که بر خلاف مدعای شیعه اول دلیل آری
محدثین بسیاری از مکنونات ضمائر خود در اساس احادیث روایت کرده اند و بر اسامی اهلبیت
علیهم السلام بستند و لیکن بمقتضای دروغگو را حافظه نباشد در هر مقام پیش پا میخورند
و رسوا میشوند چنانچه درین کتاب التحفه و نیز بعد ازین بخوبی خواهی دانست انشاء الله تعالی
مع ذلک در وثیقه این لفظ در شروط موجود است که لیس لمعویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین الخ و ازین مقام صریح معلوم
شد بدلالت واضح که معاویه را تا زندگی خویش این امر درست نیست و بعد از وفاتش
اهل حل و عقد هر کرا صالح خلافت دانند خلیفه گردانند پس حیات شریف امام حسن رضی الله
عنه را کدام دخل است اکنون گفتن اینکه استخلاف معاویه مخالف عهد نخواهد بود جهل یا
تجاهل اگر در وثیقه میفرمودند که لیس لمعویة ان یعهد فی حیات الحسن این تقریر صحیح
میشد و الا پس فلیس **قوله** فائده خبر تحریر ندارد **اقول** بر ترتیب الا اظهار تبحر
خود در تتبع کتب امامیه و تصحیح اصول و فروع ایشان در تالیفات منظور نمی باشد بلکه او
خود را باقتدا اکابر دین و پیروی اهلبیت و اصحاب سید المرسلین بایجا بهیچمرزی و
بیچه اسنی و سند میکند و از انجه حفاظ خویش در مباحث کلامیه نگاه میدارد در اقل قلیل که
ابحاد [illegible] آن باشد کفی میشود چنانچه این کتاب اول دلیل بر آن است
و کرده [illegible] کم بضاعت مانند فلان و بهمان بر دامنش زنهار
نمی [illegible] عبارت نامکرر دو فائده جلیل است **نخستین آنکه**

مجیب میگوید که تقریر سطور را بعنوانی آوردم که اکابر اثنا عشریه هم بران اجماع دارند و سر مویی تخطی و چشم پوشی نمیکنند و هرگاه امری متفق علیه اکابر فریقین باشد امامیه را باید که آنرا در اعلای مراتب ثبوت اعتبار کنند زیرا که بسیاری از دلایل ایشان در مبحث امامت بلافصل جناب ولایت و مطاعن خلفای راشدین خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم بزعم امامیه برهمین مقدمه مبتنی است کما لایخفی علی المتبحرین والمتصفحین دوم آنکه مجیب مصیب در ایراد دوازده یاد اینمقدمه اشاره میکند به ثبوت خلافت راشده برای شیخین و ذی النورین رضی الله عنهم اجمعین از ظاهر عبارت وثیقه که تکلف و تعسف را در آن مدخلی نیست زیرا که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا که امام زمان و خلیفه وقت خویش بود معاویه را به پیروی سیر خلفا علی رؤس الاشهاد بلکه بحضور دولتکر عظیم که از صد و ملح بیش بودند در وثیقه خود امر فرمود پس حقیت خلفای ثلثه معلوم شد و این هم بوضوح انجامید که پیروی ایشان موجب فلاح و رستگاری و موقوف علیه این صلح است که بلا شبهه مورد تحسین و مستوجب مدح و ستایش بود کما فی البخاری و تالیفات ابن الجمهور کنوالی اللالی و حمل صیغ جمع فقط بر ذات مقدس مرتضوی کرم الله وجهه یا بر آنجناب و حسن مجتبی قطع نظر از آنکه مخالف اصول و مفاد ظاهر حقیقت و عبارت است معقول نمیشود زیرا که بگمان باطل امامیه جناب امیر دشمنی با خلفا داشت بلکه عداوت و تبری ایشان را معاذ الله جزو ایمان خود می پنداشت و مطاعن ایشان بیان میفرمود و حال محبت معاویه با خلفای ثلثه بر دانایان و اظهار فریقین از نوع بدیهیات اولیه تو انگفت و حال اصحاب کرام و معظم تابعین آنوقت درباره متقدمین همچنین کما عرفت سابقا و لاحقا پس از وی سیرت و عقیدت جناب امیر را درخواستن ماجرای عجیب و طریف خواهد بود فتعین الخلفاء الثلثة و ثبت حقیة خلافتهم والا یلزم ان یکون معاویة مامورا بایصال المکاره الشدیدة الی اهل البیت الطاهرین و ایضا یلزم التناقض والتهافت فی کلام الحسن المجتبی فانه فی صدد دفع البغی والفساد و حصول الامن والصلاح للعباد والکل باطل عند الفریقین فالملزوم مثله .... کاش امامیه بگویند که هم متقدمین مراد اند و هم امیر المومنین و سیرت آنجناب عین سیرت متقدمین بود فالحمد لله علی ثبوت

المقصود من کل وجه **سلمنا** که بنیاد صلح بر ضرورت بود لکن عمل بر کتاب خدا و سنت
سنیه سید انبیا چه کمی داشت تا سیرت خلفای راشدین را دخل دهند لیکن معلوم شد
حسن سیرت خلفا و افترای علمای شیعه در باب ایشان و اعراضهم از قواعد شرعیه است
بانکه ما یجوز بحسب الضرورة یتقدر بقدرها **علاوه** معاویه کی از زیادت
شروط راضی بود بلکه تفصیل شروط درین مقام عین مدعای او زیرا که چون مشار الیه
نزد اکابر علمای فریقین کما صرح به الفاضل الاخباری در جواب ورده علی الایضاح
بر سیر خلفا نبود دیگر نمی توانست که بر طور این بزرگان خصوصا شیخین زندگانی
کند پس تفصیل شروط و عدم اشتراط اتباع خلفای راشدین موجب خنکی
چشم امیر شام خواهد بود که باعتراف علمای شیعه مثل سید مرتضی کما یلوح من
کتابه المسمی بالشافی و تلخیصه و تصریحات ابوجعفر النقیب بکمال وارستگی و زهد
بسر کردند و نفوس خود را از اموال باز داشتند و شیوه زهد و بی رغبتی از
دنیا پیش گرفتند و بجمیع انواع عبادات نمودند و قناعت بقلیل و لباس
کرباس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال برای ایشان حاصل و دنیا بطرف
ایشان متوجه بود آنرا در میانه قوم قسمت میکردند و خود را اصلا بآن نمی آلودند حتی
که اهل آن زمان را از طرف امیر المومنین وقعی نماند ایشان را افضل دانستند و آنجناب
را مفضول قرار دادند بنابراین دو فائده عظیم بحسب تعرض بعبارت مذکور
نمود و آن چند فقره را در کلام خود افزود و ان شاء الله تعالی فائده دیگر از این زیادت
حاصل شده بعد ازین خواهی دانست جائیکه لفظ شیعه اولی در کلام مجتهد
خواهد آمد و زینها تعقیب را اظهار تبحر خود کشش منظور نیست تعجب که ذهن مخاطب
با وصف دعوی همه دانی باین دقایق نمیرسد **گفتم** که بنای استفتا
بر زعم مجتهد الزمان بر اصول راسخه و فروع ساخته اهل سنت است و جواب آن
بر روایات ایشان کافی ولیکن چنانچه فاضل اخباری در جواب ایضاح چنانچه
رشید المتکلمین شیخ ثابت فرموده که علمای امامیه در صحت کلام در بسیاری از

مقامات دست بر افادات صوفیه می زنند و باقوال و افعال ایشان تشبث می نمایند گفته
است که قاضی نور الله شوشتری بنیاد حجت خود را بر کلام اهل تصوف نگذاشته همچنین
در کلام مجیب مصیب باید فهمید بلی اگر اکتفا بر کلمات شیعه میکرد اعتراض مخاطب
بر مقام خویش بود که بنیاد استدلال بر اصول ثابت اساس جواب بر افادات علمای
ماجرا می نهی و خلاف مقام چرا تقریر میکنی ولیکن بعد ازین آنچه بر علمای امامیه باعتراف
این مجتهد لازم می آید حاجتی به بیان ندارد والعاقل یکفیه الاشارة و دلیلیکه مخاطب بر
دعوی خود که مجیب در عبارت مذکور جز تحریر چیزی منظور ندارد آورده در حقیقت اعتراض
بر عقاید مذهب حقی که والد ماجد خویش است تفصیل این مجمل آنکه تصانیف
والد او از مطبوع و غیر مطبوع و صغیر و کبیر ماخوذ از کلمات فاضل مداینی شارح نهج
البلاغت و نقیب ابو جعفر استاد اوست و حال آنکه هر دو بر مذهب اهل حق
نیستند و ابو جعفر مذکور خود شیعی متعصب است و در میلان تلمیذ او به تشیع محدث
کسی را ریبی و شکی نیست بلکه ملا مهدی استرابادی را اعتقاد همین است که او درین
لباس که در بر دارد مذهب اهل سنت را شکست میدهد و در محبت خلفا کاری میکند
که از شیعه صدورش نمیتواند شد غلط گفتم فقط ملا مهدی را این اعتقاد نیست بلکه
پدر باقر مجلسی علیه ما علیه نیز در کتاب روضة المتقین همین جاده می پیماید و ازینجا
معلوم شد که بنیاد مناظره شیعه بر جعل و تلبیس که از ذاتیات مذهب ایشان است
می باشد یعنی بعضی از شیعیان را از اعاظم سنیان قرار دادن چنانچه باقر مجلسی در
باره ابن ابی الحدید در حق الیقین وغیره تصریح می نماید و بعضی را برای اثبات قدم
مذهب شیعه شیعه وا نمودن چنانچه شوشتری را اتفاق افتاد نعوذ بالله من التلبیس
و وساوس ابلیس پس بنیاد ادله الزامیه بر کلمات این مردم نهادن خلاف
عهدیست که مجتهد فانی از طرف خود و علمای مذهب خود بایمان غلاظ در تالیفات
خویش یاد کرده اند که دست امامیه بریده باد اگر مطاعن خلفا را جز به مسلمات اهل سنت
ذکر کرده باشند و کتب متقدمین و متاخرین مثل کامل بهائی و بحار مجلسی و غیرهما

موجود است که مطاعن خلفا را در بسیاری از مقامات بر اصول خویش ثبت کرده اند از
جمله مطاعن درین کتاب اینست که معاذ الله ابوبکر صدیق فرمود تا در خانه فاطمه را زدند و حکم
کرد تا خانه هدایت کاشانه را بسوزند و به تهمتی که تفصیلش بر زبان هیچ یکی از اهل اسلام
نتوان آورد متهم کردند چونکه مطاعن بر اصول اهلسنت است کما اشرنا الیه و اعترفوا به پس
بر اصول ایشان ثابت کنند که این امور کی ظهور گرفته معاذ الله من ذلک فذکر هذه الخرافات
الموضوعة التی یکذبها روایات الفریقین فی ذلک المقام بعید عن دعاوی علماء الطائفه
کما لا یخفی علی ذوی الافهام **قوله** او لا لا نسلم اه **اقول** درین قول جهل را
با سوء فهم جمع کرده اما جهل مخاطب پس کتاب منهاج موجود است آنرا ملاحظه کنند
و ببینند که این شرط دران مندرج است یا نه و مراد ازین منهاج آن کتاب است
که واقعه کربلا از آغاز تا انجام دران مبسوط است و احوال ائمه اهلبیت رضی الله
عنهم اجمعین به ترتیب زمانی دران کتاب مفصل و مشروح است و اما سوء فهم
پس به آن مرتبه رسیده که عرض و طول آنرا مانند هر دو ساق مثلث که دارد بیان
مسلمی برانست پایانی پدید نیست بیانش بر سبیل اختصار آنکه از قید اکثر مورخین
بر ناظرین و سامعین هویدا میشود که باعتراف مخاطب بعضی ازینها این شرط
را هم ذکر کرده اند و حاصلش چنانکه دانستی به فهم مجتهد الزمانی اینست که در وثیقه
امام حسن اینهم اندراج یافته بود که معاویه بن ابی سفیان وقتیکه استخلاف یزید
نمود اینهم گفت که ترا با این شرط خلیفه و جانشین خود میکنم که بحسین بن علی رضی الله
عنهما تعرضی نرسانی و همانا این علم غیب اخبار است از شی قبل از وجود آن و قبل
این امر در شرط مذکوره کی ممکن بود تا جناب مجتهد ارشاد نمایند و لذا لم یتعرض
بذکره الشیخ السیوطی و اکثر المورخین بالجمله مناظره حضرت مخاطب از عجایب
مضحکات است که هزلیات سوزنی و انوری هم در جنب آن حقیقتی ندارد —
و مخفی نماند که حالیا بر ذمه مخاطب از مهمات است که باثبات رساند
که آن بعض مورخین که این شرط را بالطور مذکور نوشته اند کیستند و در کدام کتاب

برین مر تصریح واقع شده واثبات آنمعنی که این اخبار بالغیب در شروط تفویض خلافت
واهل تر بودن ولیاقت شرطیت دارد نیز عهده مجتهد الشیعه است کما لایخفی بالجمله
سخن درین بود که تا بعضی از علما معاویه یزید را برین شرط خلیفه گردانید که امام حسین را
اذیتی نرساند و باجناب ایشان تعرضی نکند چون تعرض وایذای بظهور رسید در صحت
خروج بران شقی کلامی نماند چنانچه از کتاب منهاج بدریافت رسید مجتهد الزمانی
در جوابش ارشاد میفرمایند که این شرط در صلحنامه مذکور نبود پس معلوم شد که این شرط
واقع نشده اکنون دانشوران دقیقه رس ملاحظه فرمایند که از طلبه علوم این کلام
صدور نتواند یافت چه جای مدعیان اجتهاد سبحان الله هنوز جناب مجتهد درین اشتباه
گرفتار اند که عهدنامه مذکور در وقت یزید بود یا از معاویه بعد گرفتن میثاق بر آنمعنی که
کسی را ولی عهد خویش نگرداند بلکه اهل اسلام از اهل حل وعقد بعد از مردن معاویه اختیار
دارند هر که را لایق خلافت دانند بر اریکه سلطنت نشانند این عهد موثق هم گرفته بود نه
که در وقت استخلاف پسر خود چنین باید گفت که حسین بن علی رضی الله عنهما اذیتی
نرسانی و ترا برهمین شرط خلیفه میکنم دانشمندان عالم کجا شدند برای خدا میانه
بنده واین مجتهد الزمانی محاکمه کنند و خدای عز وجل را حاضر وناظر دانسته اندک
انصاف نمایند و بگویند ان کلام من هذه الخرافة والسخافة وصل الی هذا المجتهد میراثا
من والده حیث لحقه مرض الجنون واختلال الحواس به فی آخر عمره حتی انه
خرج لیلا من مکانه عاجلا الی السوق راجلا ینادی باعلی صوته طرقوا طرقوا مالکم کانکم
اذ نفقعوا وبکی بالویل والثبور کمن یسحبه الملائکة الغلاظ الشداد یوم النشور یمشی
شیعته معه واولاده خلفه یعضون علی ایدیهم ویلطمون خدودهم ویشقون جیوبهم
منشای این همه اغلاط وسفاهت آنکه لفظ استخلاف را که در کلام بنده واقع
است ومخاطب درهمین مقام نقلش از رساله بصارة العین کرده چنانکه دانستی
به معنی صلح امام حسن وتفویض خلافت بمعویه فرود آورده نه به معنی جانشین
کردن معاویه یزید را که سخن دران جاریست واعجوبه روزگار واضحوکه هر دیار آنکه

مقتضیات اصول اهل حق است بلکه تقی و تلبیسی بیش نیست که از عبد الله بن سبا و اتباع و
اشیاع او فرا گرفته اند **قوله** و ثالثا الخ **اقول** اگر معاویه وقت استخلاف یزید
اشتراط کرده و درباره امام حسین گفته که متعرض حال او مشو ظاهر است که جمیع افراد خود بعموم شامل است
پس معنی کلام امیر شام معلوم شد که از طلب بیعت هم یزید را منع کرده و این مقصود در نظر داشته
که امام حسین قانع ازین کلفتها باشد و یزید از انجناب بیعت را طلب نکند و اول دلیل برین تعمیم کلام
امیر شام است که ملای مجلسی بروایت شیخ صدوق ابن بابویه قمی در جلاء العیون آورده و آن کلام
چنانکه دانستی درباره سفارش امام حسین صدور یافته و خصوصیت آنجناب را نسبت بدیگران مقتضی
است و متضمن است بر صیغه های نهی یکی آنکه او را بگرد هی او مواخذه مکن یعنی هرچه از اعمال در
مخالفت ما از وی صدور یافته بروی مواخذه نیست تو آن افعال را یاد مکن و در پی انتقام مشو
که او از جزئیت گویا حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دارد و کینه و عداوت را نسبت باو در خاطر
خود راه مده **دوم آنکه** روابطی را که درین مدت باوی محکم کرده ام قطع مکن یعنی مراعات
آن بر ذمه تو درباره امام حسین ضرور است **سوم آنکه** زنهار با انجناب بگردی و آسیبی
مرسان اگر معنی این کلام چنین باشد که هر چند امام حسین انقیاد و اطاعت و بیعت بجا آرد تو باو
هیچ مکرده مرسان هرگز اهل عقل راستی نخواهند شد زیرا که ایصال مکروه و ارتکاب آسیب بر تقدیر
مخالفت و گردن کشی متصور است نه بر تقدیر موافقت و خلوص پس تعمیم در کلام امیر شام
بخطاب یزید سر آمد لیام متعین شد و ثابت گردید که معاویه یزید را از تعرض و تکلیف دادن
بیعت که امام حسین قبول نمیکرد منع کرده و از ایصال مکروه و آسیب او را تحذیر نموده و قتل
و اسر و نهب و امثال آن بطریق اولی منهی عنه خواهد بود چنانچه در آیت کریمه **وَلَا تَقُلْ لَهُمَا
أُفٍّ** در کتب اصولیه تقریر میکنند و وجه اطناب در سفارش امام حسین آنکه معاویه میدانست
که اطاعت و انقیاد امام حسین در بیعت یزید ممکن نیست چون در بیعت من استادگی فرمایند
در بیعت یزید چگونه در آیند در وقتی که جناب امام حسین رو برو وی من باوصف مراعات جمیع
دقایق و استمالت قلوب و اقدام احسانات سر بر آورنده کاره از خلافت یزید باشند
بعد از من چگونه نسبت بیزید راه موافقت سپارند و اینهم بالیقین برو هویدا بود که اول

باوصف حیثیت یکی را ابرای دیگری فریب گفته چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی
و تصریح هم برین امر نموده ام جائیکه در همین عبارت گفته ام که ازینجا بروایت اخصر الخوارج
مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شده والکان انعام لا یعقلون شیئا ولا
یهتدون پس تخطیه اکابر امامیه که مقصود اصلی بود بکمال خوبی صورت بست و بعنوان شایسته
بظهور پیوست عبارت سلیس انفهمیدن بازه برای جوالش کردیدن کار همین مدعی تکلم و
اجتهاد است دون غیره من المجتهدین **قوله** کیف لا **اقول** فقیر درینجا هم بدستور سابق
تیشه بر سر میزنم و مثل فرهاد کوه کنی میکنم باز هم هرگز مضمون صحیح که اهل دانش را با دراک
آن شیرین کام شوند برای این عبارت پیدا نمیشود چه اگر مراد از استخلاف خلیفه کردن معاویه
یزید راست که مابه النزاع این فصل واقع شده و سخن دران میرود پس الشان عبارت
خواهد گشت که اشتراط خلیفه کردن یزید باین امور که متعرض حال امام حسین نشود و بکرد های
انجناب مواخذه نکند نمی تواند شد زیرا که زمانه اشتراط و استخلاف باید که متحد باشد و حال آنکه
خلیفه کردن یزید وقتی بود که معاویه هنوز بر بلاد مسلط نشده بود بلکه فقط استقرار بر خلافت
داشت انتهی والمعنی خود با ظهار مورخین و محدثین بدیهی البطلان است و درینجا بنده را خاصه
تجشم استدلال بر بطلانش نیست زیرا که خود جناب مخاطب عمدة الاذکیا در اوراق
سابق انچه ارشاد نموده اند درین باب کافی و شافی است و آن اینست که استخلاف معاویه
بعد وفات امام حسن واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید و کان معاویة
قد اشار بالبیعة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام و عرض بها ولکنها لم یکشفها ولا عزم
علیها الا بعد موت الحسن و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام معاویه امام
و خلیفه بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به بیعت صحابه و تابعین و اجماع
اهل حل و عقد ثابت بود پس درینحال استخلاف معاویه مخالف عهد نخواهد بود و عجب نیست
که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن با وجود قصد استخلاف کما یدل علیه عبارة
ابن عبد البر بسبب رعایت همین عهد نامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاند خلیفه
شد استخلاف نمود انتهی بلفظه و اگر استخلاف بر معنی مجهول و موضوع جناب مجتهد الزمانی

علامه دوانی که تفصیلش در سابق گفته شد مشمول شود و بر خلع جناب امام حسن و تفویض
خلافت بمعاویه قرار یابد بمقام آنست که تمامی اهل تشیع از هر اقلیم بهیات اجتماع فراهم
آمده کرسی کلام بحث و اجتهاد در اشغل امام اعظم طوسی که مجتهد مستقل بعد از وی پیدا نشده
بجواهر و یواقیت برای او مرصع سازند و بعد از تلاوت آیت الکرسی و سوره اخلاص
دست دعا بکمال التضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بردارند که خدایا این تخت و تخت
این میمون مبارک گردان چنان نشود که مانند امام اعظم اول اهل خلاف او را در پاشنه
و در شکنجه انتقامات و گیر و دار اعتراضات او را مخنوق سازند و تخت و کرسی را بر باد دهند
تا آنکه او باصل وطن شیعه باز گردید و بکوفیان باوفا پیوست و یا در رنگ امام اعظم
دیگر که تیغ حلی شهرت دارد و بجهت اجابت ادعیه اخبار ثمین زوال دولت رود بدو حور بعد از
کور بعض دیده چنانکه گفته اند که حلی بحلّه باز گشت سلطان که در حق وصیت خواه سفارش
که معاویه وقت رحلت نمود و سیاه اشتراط بالمعنی الصحیح که اول بر سفارشش بود و بعد
زمانی هم نزد بعضی وقوع یافته باشد لیکن این هر دو قریب یکدیگر واقع شده اند و بر
ظاهر است که قریب دو چیز از حیثی واحد حیلولت زمانه منافی نمی باشد هر گاه حال معاویه
در سرپرستی اهلبیت و مراعات حقوق و پاسداری در آنوقت چنین باشد پس می باید
که او را از زمره ناصبین بالاحقین بطایفه نادیین تصور فرمایند بخلاف یزید لیکم که بر
مذهب مخاطب کاری اهانت نکرده و باوصف ارتکاب انواع ظلم و شدائد ستم
بر اکابر اهلبیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم منفعل و نادم گشته که بعد از سانحه
کربلا و [illegible] اهل بیت در بیوت مقدسه تخریب مدینه طیبه کوشیده و هیچ امری
شنیع باقی نماند که مرتکب آن نشده کما یلوح من شرح المدائنی علی نهج البلاغة باز بتخریب کعبه
زاد الله شرفا و تکریما قصد کرده و زنا با محرمات بعمل آورده و شب و روز ام الخبائث را باوصف
استعمال میفرموده کما قال اکابر الامامیه پس معاویه و یزید هر دو را در یک سلک منسلک ساختن
خلاف فاحش است و صریح مخالفت معصومین زیرا که در احادیث عترت ایشان بیش از شمر
عدیم النظیر بیرون بوده در باره شقاوت وارد است انا قتیله [illegible] حضرت موسی علیه السلام

از وفات حضرت هارون دعا کرد که خدایا برادر من هارون از جهان درگذشت گناهان او را برحمت خویش ببخش حکم آمد که ای موسی اگر درباره اولین و آخرین مغفرت گناهان میخواستی ترا اجابت میکردم مگر قاتل حسین بن علی علیهما السلام که بلا ریب از وی انتقام خواهم گرفت و این حدیث در مجلد عاشر از بحار مرویست و دیگران هم در کتب دیگر آورده اند و در بعضی از طرق خود نام یزید مرویست پس یزید بلا شبهه سرآمد مصرین و مستکبرین و معاویه مانند تائبین و بینهما فرق مبین و اگر این سفارش و وصیت را بجوی نخرند فتوری پس عظیم پیدا میشود زیراکه علمای شیعه غاصبین حقوق اهلبیت را که در احراق بیت نبوت و امثال این ظلم و بیداد در اعوان و انصار شان بودند بجهت بیعت با امیر المومنین وقت یافتن خلافت بمجرد صدور بعضی از کلمات ندامت تشیع آنها و توبه از جرمهای سابقه ثابت می نمایند و احتمالات دیگر راکه بر امکان ریا و سمعه مثلا قایم توان شد کما هی مجملة مد نظر ندارند و بخیال نمی آید که هرگاه توبه مشرکین صحیح باشد و تمامی گناهان سابق را برطرف سازد توبه معاویه و ندامتش چرا پاک و صاف نکند مگر از روایت علی بن ابراهیم قمی چنان سمت وضوح می یابد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را از نهایت مسئله الایمان بحب اقبلیا دنبود بعد از تذکیر جناب ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها یاد آمد عبارت تفسیر او باید دید و هی هذه قوله تعالی وقالوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا فانها نزلت فی عبد الله بن امیة اخ ام سلمه رحمة الله علیها وذلک انه قال هذا لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بمکة قبل الهجرة فلما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الی فتح مکة استقبله عبد الله بن امیة فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فلم یرد علیه السلام واعرض عنه ولم یجبه بشیء وکانت اخته ام سلمة مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فدخل الیها فقال یا اختی ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قد قبل اسلام الناس کلهم ورد علی اسلامی فلیس یقبلنی کما قبل من غیری فلما دخل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی ام سلمة قالت بابی انت وامی یا رسول الله سعد بک جمیع الناس الا اخی من بین قریش والعرب

روحت اسلامه و قبلت اسلام الناس کلهم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا ام سلمه
ان اخاک کذبنی تکذیبا لم یکذبنی احد من الناس هو الذی قال لی لن نؤمن لک حتی تفجر لنا
من الارض ینبوعا الی قوله کتابا نقرءه قالت بابی انت و امی یا رسول الله الم تقل ان الاسلام
یجب ما قبله قال نعم فقبل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اسلامه انتهی **یعنی آیت**
کریمه وقالوا الی آخرها نازل شده در شان عبدالله که پسر عمه و برادر ام المؤمنین ام سلمه
بود و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قبل هجرت گفته بود که ایمان برسالت تو هرگز نخواهیم آورد
تا چشمه برای ما از زمین جاری کنی هرگاه آنجناب بفتح مکه بیرون برآمد او استقبال کرده تسلیم بجا
آورد سلام او را رد فرمود و رو در هم کشید و چیزی با او نگفت شکایت نجو امر خود برد که اسلام
همه پذیرده قبول رسید مگر اسلام من تا ام سلمه قرابت شکایت پیش حضرت باز نمود فرمود
که تکذیب او از همه زیاده تر بود عرض کرد که آیا جناب نفرموده بودند که اسلام جمیع گناهان
را نابود میگرداند فرمود بلی گفته بودم و اسلام او را قبول نمود انصاف دشمنی و بیگانگی
اکابر امامیه از عقل و دانش باید دید که در قصه ابتدا نزول وحی که جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم را حیرتی و رعبی فرا گرفت و بمقتضای بشریت لرزه بر اندام
مبارکش افتاد تا اینکه بعد از قدوم در خانه هدایت کاشانه فرمود گلیم بر من افگنید
و قصه را با ام المؤمنین خدیجه کبری بیان فرمود و آنجناب بسلسله شریف متوجه شد و خفت
را نزد بعضی از اقربای خود که کتب سماوی از بر می خواند و قصه های انبیا یاد
داشت همراه برد طعن میکنند و بر معامله جناب خدیجه کبری رضی الله عنها نام اتالیقی
میگذارند و تمسخرها می نمایند غافل از اینکه محدثین ایشان نیز این قسم قصه ها در کتب
خویش روایت می نمایند چنانچه بر ناظرین روضة النبی که در سیر و تاریخ کتابی معتمد علیه و بسیار
کلان است مخفی نیست **بیت** چشم بد اندیش که برکنده باد × عیب نماید هنرش در نظر
و حال آنکه در این دو قصه فرق بین است زیرا که بالبداهة حال ابتدای نبوت و انتها
آن یکسان نیست پس اتالیقی بعد از فتح مکه موجب حیرت خواهد بود کما لا یخفی **قوله**
انتهی اه **اقول** مسلما که از باب وصیت است لکن دلالت بر سفارشش

۱۱۲۱

و وجوب مراعات امام حسین دارد پس ثابت شد که سعادت و براعت امام حسین
حاصل بوده و پاسداری شریعت غرا و تعظیم و توقیر اهلبیت سید انبیا مد نظر داشت
بخلاف یزید کما هو ظاهر لا سترة فیه پس مخاطب آنچه درینجا جا و بیجا گفته است
ربطی با مطلوب فقیر که تخطیه علمای امامیه بر اصول شان است ندارد و همچنین ذکر
قتال اهل مدینه بالجمله سبیل جواب برای کلام بنده اینست که بر اصول خودشن
باثبات رساند که معاویه و پسرش هر دو مساوی الاقدام اند و چگونه تساوی را
باثبات خواهند رسانید که مجیب ایضاح ثابت نموده که معاویه مثل یزید نبود لهذا امام
حسین بر وی بهانه خروج نفرمود و اگر مثل یزید بودی بالیقین بر او خروج کشی نمودی
عبارت فاضل مذکور دیده شود که آیا مطلبش همین است یا چیزی دیگر و آن
عبارت اینست که معاویه در خلافت خود با وجود ظهور و اشتهار عداوت او
با امیر المومنین و بنای سب و تبرای آنحضرت و اشتراک در مسموم نمودن امام
حسن و دیگر عنادهای او با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت
اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنای محرمات و
هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذه الدواعی امام حسن بر خلافت ایها
صبر و اطاعت بتقیه کردند اما در امارت یزید که ظلمت ازبام الحاد و دین محمدی
علانیه مخذول شد که با محرمات زنا و شرب خمر باستحلال آن بعمل آورد صبر غیر
ممکن بود و اگر حال سایر خلفا مثل یزید می بود همه ائمه اظهار با هر خلیفه عصرشان
میکردند که امام حسین با یزید کردند انتهی مختصرا عجب است که مخاطب تخطیه بنده
را درباره علمای خویش بخیال نمی آرد تا بنوشتن جواب چه رسد که بدون فهم
عبارت فقیر ممکن نیست **قوله** درینصورت میگویم اه **اقول** ظرفا در
مضحکات آورده اند که پادشاهی اهل توکل را بدل و جان دوست داشتی
و زاهدان را بکمال تعظیم و توقیر نواختی و هر کس که آمدی تا بسفر رفتی با او گفتی که
اگر کسی از عرفا بینی حال او بمن بگو تا بزیارتش رسم و سعادت جاودانی حاصل

کنم اتفاقا او را خبر کردند که بزرگی بدامن کوهی نشسته و در بروی مردم بسته از کشف
و عرفان بهره وافر دارد پادشاه از غایت اشتیاق بیتاب شد و قصد
زیارت نمود وزیر گفت مصلحت آن می بینم که اول مرا بخدمتش باید رفتن و حقیقت
حال او را عرضه داشتن که سخن عامه اعتبار را نشاید پادشاه فرمود تا وزیر نزد
آن بزرگ حاضر شد گویند که آن روز یوم عاشورا بود فقیر بعد از دیر سر از جیب
مراقبه بر آورد و گفت ای وزیر سخنی از تو می پرسم که میانه ذوالقرنین و امام حسین
باعث محاربه چه بود وزیر زمین خدمت بوسید و رخصت شد و پادشاه را از
حقیقت حال خبر داد و گفت ای خداوند قطع نظر از کشف و عرفان فقیر را در
علم تاریخ هم دستگاهی کامل است اینکه شنیدی محتمل صدق و کذب است
و به بعضی از وجوه دلالت بر کمال وارستگی فقیر از علایق دنیوی دارد اکنون مصداق
ظاهر این حکایت [illegible] شنیدن [illegible] دید آنکه از این مقام انکشاف تمام می یابد که حضرت
مخاطب را قطع نظر از اجتهاد و تکلم در فن تاریخ دخلی تمام است تفصیل این اجمال آنکه از قول
مخاطب در الامارات فیکون یزید مثابا فی قتله الحسین معلوم میشود که یزید پلید عبد الله بن زبیر
را کشته و از این عمل هم قرین ثواب گشته و حالانکه از کتب تواریخ معلوم میشود که قاتل
ابن زبیر عبد الملک بن مروان است و حجاج را باینکار عظیم برای انتقام [illegible] کرده فرستاده
در این مقام از تاریخ الخلفا که مورد کورانه طعن آن پرداخته چنانکه سید الی تکذیب او متکلم
را او از مقصود است مقام حاجت از کتاب مذکور است قال الذهبی ولما فعل یزید
باهل المدینة ما فعل مع شربه الخمر واتیانه المنکرات اشتد علیه الناس وخرج علیه غیر
واحد ولم یبارک الله فی عمره وسار جیش الحرة الی مکة لقتال ابن زبیر فمات امیر الجیش
فی الطریق واستخلف علیهم امیرا واتوا مکة فحاصروا ابن الزبیر وقاتلوه ورموه بالمنجنیق
وذلک فی صفر سنة اربع وستین واهلک الله یزید فی نصف ربیع الاول
فجاء الخبر بوفاته والقتال مستمر فنادی ابن الزبیر یا اهل الشام
ان طاغیتکم قد هلک فانقلبوا وذلوا وتخطفهم الناس ودعی ابن الزبیر الی بیعته

نفسه وسمی بالخلافة واما اهل الشام فبایعوا معاویة بن یزید وکان مدة خلافته اربعین
یوما وقیل شهرین وقیل ثلثة اشهر ومات وله احدی وعشرون سنة واما ابن الزبیر فانه
استمر بمکة خلیفة الی ان تغلب عبد الملک فجهز لقتاله الحجاج فی اربعین الفا فحصره بمکة
اشهرا ورمی علیه المنجنیق وظفر به ثم قتله وصلبه وذلک یوم الثلثا سابع عشرة خلت
من جمادی الاولی وقیل الاخرة سنة ثلث وسبعین انتهی مختصرا از این عبارت
صریح بدریافت رسید که لشکر یزید پلید بعد از تاراج مدینه رسول مختار صلی الله علیه وآله وسلم
که واقعه حره عبارت از انست بسوی مکه متوجه شده وامیر آن لشکر در اثنای راه جهنم بمقتضا
مصرع گروهی باتش برد واب سیل × بجهنم رفت وشخصی دیگر بجای او اقامت نموده
ابن زبیر را محاصره کرده ودر ماه صفر سنه شصت و چار از هجرت شریف مقاتله نمود
ومنجنیق زد وحق تعالی یزید شقی را در منتصف ماه ربیع الاول از سال مذکور بدار البوار
رسانید چون این خبر بعبد الله زبیر رسید بر بلندی بر آمده باهل شام گفت که طاغی شما
هلاک شد بمجرد استماع این خبر اشقیا متفرق گشتند وبکمال ذلت وخیبت رجوع کرده
عبد الله زبیر مردم را بسوی خود دعوت نمود تا انکه خلافتش قرار گرفت وشامیان
معاویه پسر یزید را بر اریکه خلافت نشانیدند مدتش چهل روز کشید وبعضی گویند
تا دو ماه وبعضی تا سه ماه هم گفته اند عمرش بیست ویکسال بود وبعضی بیست سال
میگویند وابن زبیر در مکه خلیفه ماند خلافتش استمرار کشید تا انکه عبد الملک متغلب شد
وچهل هزار کس را بسرگردگی حجاج سوی مکه فرستاد ایشان بقتال مصروف شدند
وداد دلیری وبی اندامها دادند پس حجاج بر ابن زبیر ظفر یافت واو را قتل کرده وبدار
کشید واین واقعه روز سه شنبه هفدهم جمادی الاولی یا اخری سال هفتاد وسوم
از هجرت وقوع یافت **طرفه آنکه** در منتخب کتاب کامل بهائی از کتب شیعه
جائیکه خلفای بنی امیه مذکور اند در ذکر عبد الله بن زبیر این عبارت واقع است
در زمان عبد الملک او را کشتند وکنیت او ابوبکر بود انتهی **قوله** [illegible] فیما
فی قتل ابن الزبیر **اقول** قد مر انفا ان یزید لم یظفر بعبد الله بن الزبیر وثبت

وبیارا الی النیران بل قد اوصی عبد الملک بن مروان حین حضره الحجاج تقدما لاختیار رکب الظلم والعدوان

وقد سبق ان معاویة بن ابی سفیان اوصی ابنه یزید بایصال الاحسان الی ساکنی مکة

والمدینة سیما الانس والجان وما اوصی ابنه بقتال ابن الزبیر کیف ما کان بحصول الثواب

ورضاء الرحمن فی قتالهم بحیث یفضی الی تلک الکبائر التی رواها الفریقان ممنوع لابد علیه

من اقامة البرهان **قوله** همچنین قبل المهدی الخ **اقول** جواب قبل ازین با وضح تقاریر

واتم تبیان بتوالی گذشته که خلفا بعد از اکثر جناب مجتهد الزمانی مخصوص باشند

حیرانی دست و بغل باشند و با اختلال حواس بعد ازان متقرین شوند گمراهی باشد آیت

گر از کتب فقهیه امامیه اجماع فقهای اثنی عشری معلوم شود که وصیت بحرام هرگز جائز نیست

بلکه وصیت بمعصیت عین معصیت است و از کتب اهل حق خلاف کسی درین امر یاد قصیر

می آید پس انفاذ آن چه معنی دارد بتر دید مذکور نمی افتد حاشا که نزد اهل سنت این

باشد که اگر خلیفه وصیت بظلم و معصیت کند بجا آوردنش جائز چه جای وجوب باشد

آنچه معاویه درباره احسان با اهل بیت و عدم ایصال مکروه با امام حسین گفته بجا آوردنش

از مستحبات که این احسان و عدم اسائت خود هم واجب است بحکم حدیث و قرآن پس

ثواب یزید در اول او عدم مخالفتش با شرع در ثانی بر اصول هر دو مذهب منفی است

قوله علاوه اند **اقول** این تقریر مبنی بر آنست که اولاً بیعت یزید باثبات

رسانیده باشند و هو کما تری چه اگر حقیقتش بنظر بیعت است بخواهید قدر سابقا

و اگر بنظر استخلاف باشد فقد علم ان الانفاذ حال قهر و استیلا بشروط امامت ابتداء

و بقاء بعد ازین بمقام خود بیاید ان شاء الله تعالی فانتظر لیس الیس قیاس ایشان در

باب خلافت یزید اقتباس از اهل حق بیعت و صحت آن قائل نیست بر خلافت معاویه

که بعضی آن کرده اند و ثبوت آن در بعضی از احیان بفعل نموده کمتر از قیاس اول

من قاس بازاء النص القطعی نخواهد بود **قوله** و ازکجا که امر معاویه بنابر ایجاب

بزعم خود نبوده محتمل که برای استحباب باشد **اقول** قبل ازین بصراحت و تفصیل

درباره تحقیق شده باشد که مقصود از نقل روایت صدوق امامیه تخطئه اکابر اثنا عشریه

لمعاویه یزید هر دو در امساوی الاقدام داشته اند پس این احتمال دلالت
این میکند که مطلب رساله هنوز بذهن مخاطب رئیس المتشیعین در نیامده **قوله** چنانچه
امر نبوی در حدیث ایتونی بدواة و قرطاس الخ **اقول** حال حضرت مجتهد تماشا
کردنی است که از امور مهمه و آنچه بمطلب اصل رساله فقیر تعلق دارد غفلت کلی اختیار
ساخته باز بذکر اموریکه درین مباحث مایه النزاع نیست بار بار پرداخته اند آنکه
فقیر را بعد از تتبع کتب قدمای این فرقه و تصفح مضمرات و مکنونات ایشان که در تالیفات
خویش بمقتضای حدیث مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه گاه گاه
از آن خبر میدهند چنان متحقق شد که این حدیث مثل حدیث ردت جمیع اصحاب الاشاذی
لایعبأ به از خصایص مذهب امامیه بوده و اکابر این مسلک این اسرار و دقایق الهی
داشتند و این قصه را اعلق نفیس گمان می بردند و بکتمانش همدگر وصایا می نمودند
من بعد اهل کیدت و ید المصلحت دران دیدند که در لباس سنی این روایت را
که منتهای آرزوی شان بقول مجلسی در بحار و حیات القلوب است در مدرسه ها
پیش معتقدین خویش از زمره اهل حق روایت نمودند تا آنکه رفته رفته در کتب
محدثین سنی ملتزمین صحت مندرج شد و بر ظاهر است که اگر این حدیث در صدر
اول و طبقه تابعین ثابت و مشهور می بود کتمان و اخفا و اهتمام بدین تاکیدات بی انتها
که پاره از آن بگوشت رسانیدم صورتی نمیداشت و هر یکی از دیگری عهود و
مواثیق چرا میگرفت و کی میگفت که این خبر را باید بود چنان نشود که اهل خلاف
بر تحقیق خود را خدا میکنند بر معنی مطلع شوند چنانچه نسخه سلیم بن قیس هلالی
که اقدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیه توان گفت کما اعترف المجلسی فی مجلد
الفتن من البحار بر امور مهمه قوم الصدد دلالت میکند و ابهم از اشارات و عبارات آن
پیداست که بعضی از اسرار این حدیث را مثل نام فاروق از شیعیان هم دریغ
میکردند در کتب رجال و رسایل تحقیق اسامی رواة [illegible] است که
و ابها از اخفا و استتار همین بود که آینده علمای اهل سنت و ... بهاهم

برنشانند وبرای مناظره خصوصاً متاخرین بکار آید ودر صورت ظهور این کید بیش
نخواهد رفت وجمهور محدثین سنیان خواهند گفت که این روایت از خصائص شیعه
است وموید این مدعا که درینجا یاد کردم آنست که بعضی از علمای ما باین مکابره
می برند وحقیقت امر را دانسته چنانچه ناقصین هفوات مشهدی از ادنی نقل میکنند
ومیگویند که او در سند خویش میفرماید که قصه ایتونی بقرطاس بی ثبوت ولی اسانات
وازشیوخ محدثین نقل مینمایند که بعد از تصفح بطور می انجامد که در صحیحین دو صد وده
حدیث ضعیف است تفرد بخاری بهشتاد وتفرد مسلم بیکصد میرسد ودرسنی روایت مردود
بیک شریک شده انتهی پس حال حدیث قرطاس نزد احقر الناس در رنگ حدیث
فدک میباید که شیخ مبارک جزری ابو السعادات در نهایت قول خویش آورده وگفته که بعضی از
اهل اختلاف بعد از آنکه اقرار بجعل وافترا کردند گفتند که ما قصه فدک را موضوع ساخته بر
محدثین [illegible] کردیم ونزد ایشان مضمون روایت نمودیم پس تمامی جماعت مذکور قبول کرد
ودوام درین [illegible] شدند مگر این شیعه علوی که بوضع وافترا پی برده دانست که
حدیث [illegible] موضوع است وانشاء الله تعالی عبارت جزری بعد ازین خواهد آمد بالجمله
دقائق [illegible] اهل دغا جان بسلامت بردن سخت دشوار است ع : اگر لطف خدا پیش نهد
گامی چند : مطالب این فصل بسیار ووقت در کمال اختصار لهذا بهمین مقدار اکتفا رفت
لیکن جائیکه مطلب این قصه را تمام خواهد کرد جوابی از شبهات او بعد از تسلیم این روایت
بعنوان تحدی شایان بقصد داد وقرطاس خواهم آورد انشاء الله تعالی چه خوش شد که مولف تا این
مطاعن را اکثر مفصل نقل میکند تا درهمان مقام باشباع کلام می پردازیم وخاطر را از یکبار
فارغ میسازیم وجواب طعن تجهیز جیش اسامه بن زید رضی الله عنهما نیز بحول الله وقوته بعد ازین
در مقامی که عبارت طول وتحمل شارستانی را جناب مجتهد الزمانی نقل خواهد فرمود
بعنوانی بسمت [illegible] خواهد یافت که گوش سامعین بآن طور نرسیده وهیهات
تجوف آن [illegible] عبارت بدون ناظرین فائز گردیده باشد **قوله** اگرچه دعوی تفضل الخ
اقول این همه تهافت ناشی از آنست که تفاوت حقیقت کلام مقرر را ذهنی نیافته

متعصب هرگز بر اصول خود این کلام نگفته بلکه مرادش تخطیه متشیعین است بر اصول معتبره
ایشان کما عرفت مرارا فاین المدعا من الدلیل حتی یتفوه المخاطب الجلیل بتلک الهفوات
والاباطیل **قوله** سخافت افعال وخباثت اعمال معاویه الخ **اقول** علت این تطویل
لاطایل وتقریر بیحاصل همانست که مابه النزاع را در نمی یابد وپی باصل مقصود نمی برد
یا دیده و دانسته تجاهل و تغافل از آن می نماید تا عوام بدانند که تحریر اوراق بجواب السطور
اتفاق افتاده و جناب شیعه مجتهد را توغل و تبحر در جواب رساله قدمیه داده ذمائم
خلیفه شام و اصرارش بر عداوت اهل بیت حضرت خیر الانام و مساوات یزید
رئیس اللئام از اصول و روایات خویش ثابت بباید کرد نه از روایات معتزله
و اهل حق پس سرد این اخبار باین ذکرها بعید از اولی الاحلام و العجب که قبل
ازین بنده حرف گرفته بود که گفتگو بر اصول اهلسنت بود نمی باید ذکر روایات
اهل تشیع کردن مگر اظهار تبحر خود منظور است و در اینجا خود مورد اعتراض مذکور گردیده
قوله مخفی نماند الخ **اقول** چون جناب مجتهد الزمانی در اینجا تقلید سکی ازکیه قبایل
خویش می نمایند و از کلام شان این آثار و روایات را انتحال می فرمایند و خدام شان لا
باستفاده و انتخاب تعلیلات باهض مشغول بودند که جامع آن ابراهیم علیخان ابن اسد
علی مردانخان بود و قبل ازین تعلیقی بر کلام شان و برادر شان اینجانب که در جواب
رشید العلماء مرتب ساخته بودند بقدر استطاعت و مساعدت وقت نوشته بودم
از همان تعلیقات چیزی بعد از اندک محو و اثبات و تقدیم و تاخیر خواهم نگاشت انشاء الله تعالی
پس باید که درین مقام دو مرحله واقع است مرصد اول ذکر ماخذ افادات مخاطب و مرصد
دوم قصه از انجاث زبانی بعضی از علما که بصحت خلافت معاویه یعنی معلوم در تعقیب
از احیان قایل شده اند تا پایه ادراک و قوت قدسیه که مجتهدان امامیه را حاصل هست پیدا
چنانکه بعد ازین در کلام او خواهد آمد بر هر یکی عیان گردد واکنون مرصد ثانی کمترین را
بگوش اصغا جا داده شنوید تا سخنی که مورد خطاب رشید المتکلمین مرحوم بعضی از طلاب تمام
بکار برده فقیر باختصار و انتخاب گران می نمایم که معاصر ... انچه زمخشری در ربیع الابرار

در باب ثانی وتسعین روایت نموده ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رای ابا سفیان مقبلا
علی حمار ومعاویة یقود به ویزید ابنه یسوق به فقال لعن الله الراکب والقائد والسائق وصاحب
حیوة الحیوان در لغت اوز یعنی بط ومرغابی گفته قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن کتب مروان
بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی بخبر الحسن فلما بلغ معاویة
موته سمع تکبیرا من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک التکبیر فقالت فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله
عینک ما الذی کبرت لاجله فقال مات الحسن فقالت اعلی موت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت
شماتة بموته ولکن استراح قلبی قد دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث
فی اهل بیتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا وقد بلغنی تکبیرک فقال مات الحسن
فقال ابن عباس رحم الله ابا محمد ثلثا والله یا معاویة لا تسد حفرته حفرتک ولا یزید عمره
فی عمرک ولئن کنا قد اصبنا بامام المتقین وخاتم النبیین فجبر الله تلک الصدعة وسکن تلک
العبرة وکان الله الخلف علینا بعده انتهی وبیهقی که از محدثین مشهورین اهل سنت است در
جزو خامس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن السعید بن جبیر قال کان ابن
عباس بعرفة فقال یا سعید ما لی لا اسمع الناس یلبون فقلت یخافون معاویة فخرج ابن عباس
من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم انف معاویة اللهم العنهم فقد ترکوا السنة
من بغض علی انتهی **عجب تر آنکه** صاحب استیعاب خود معاویه را از مولفة القلوب
میگوید ودر صدر ترجمه او می نویسد قال ابو عمر معاویه وابوه من المولفة قلوبهم ذکره فی ذلک
بعضهم وهو احد الذین کتبوا للرسول صلی الله علیه وآله وسلم وسیوطی در جمع الجوامع در کتاب
الصلوة بمقام ترتیب قنوت روایت میکند ومتقی در کنز العمال حکایت میکند عن عبد الرحمن
بن معقل قال صلیت مع علی الغداة فقنت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة و اشیاعه
وعمرو بن العاص واشیاعه وابی الاعور السلمی واشیاعه وعبد الله بن قیس واشیاعه پیدا
است که شان امیر المومنین ارفع از آنست که بر مومن سب کند اگرچه فاسق فی
الحال باشد تا بدین خصوص در قنوت نماز فرمایند واین وجهی ندارد جز اینکه چنین کسان را
منافق میدانند در کتاب ابیع ازحیاة الاصول نقل کرده حیث قال باع معوته ۱۹۱ الی

ذہب و فضۃ اکثر من وزنہما فقال لہ ابو الدرداء سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نہی عن ذلک فقال معاویۃ اما انا فلا اری بہ باسا فقال ابو الدرداء من عذرنی من معاویہ
اخبرہ عن الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہو یخبرنی عن رایہ لا اساکنک بارض انت بہا ثم
قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک فکتب عمر بن الخطاب الی معاویہ لا تبع
ذلک الا مثلا بمثل وزنا بوزن اخرجہ الموطا و اخرجہ النسائی انتہی برای اثبات کفرش
ہمین قدر بس است چہ مجمع علیہ اسلام و ظاہر بر ہر خاص و عام کہ کافر است محرم حلال
مستحل حرام و با این ہمہ ایمان معاویہ ہمچنان سالم از آفات ماندہ کہ حضرت فاروق
او را مرتد نخواندہ بایست کہ زجر و توبیخ میفرمودند و امر بتوبہ از ارتداد می نمودند نہ
اینکہ منع کردن از بیع مذکور فرمایند و از کفر و زندقہ اغماض نمایند و قاضی بیضاوی در
تفسیر آیت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا الآیۃ کہ حکایت است از
اصحاب کہف و رقیم و بغوی نیز در تفسیر این آیت روی عن معاویۃ انہ غزا الروم
فمر بالکہف فقال لو کشف لنا عن ہؤلاء فنظرنا الیہم فقال ابن عباس لیس لک ذلک قد
منع اللہ تعالی من ہو خیر منک فقال لو اطلعت علیہم لولیت منہم فرارا الآیۃ فلم یسمع
وبعث لہ اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتہم و در کشاف ہم آمدہ فقال معاویۃ
انتہی حتی اعلم علمہم فبعث ناسا و قال لہم اذہبوا فانظروا فلما دخلوا الکہف بعث
اللہ ریحا فاحرقتہم ازین **روایتہا** عدم قبول معاویہ نص قرآن را و تہاون و استخفاف
او با آیہ دمان کمال نمایان و عیان را چہ بیان و عبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح
نہج البلاغۃ گفتہ است و روی احمد بن ابی طاہر فی کتاب اخبار الملوک ان معاویۃ
سمع المؤذن یقول اشہد ان لا الہ الا اللہ فقالہا فقال اشہد ان محمد رسول اللہ فقال
للہ درک یا ابن عبد اللہ لقد کنت عالی الہمۃ ما رضیت لنفسک الا ان تقرن اسمک
باسم رب العالمین و ازین کلام کنایہ کہ نزد صاحب فہم زیادہ از تصریح است
تکذیب جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صریح **الحمد للہ** کہ مرصد اول بکمال
عجلت بوردیدہ شد و بجہت ضیق وقت بعد از ورق گردانی ان اجزا او این قدر

بلاشتباه ام و مظنون بلکه متیقن است که حکایت زهر دادن معاویه بحضرت امام حسن
و جمله لا اشبع الله بطنه نیز درین اخبار موجود است باقی ماند مرصد دوم بیانش
آنکه قبل ازین استعاره باین معنی رفته که مخاطب در تذکار این روایات غالبا
وساوس نفسانی را مطمح نظر داشته و مقصود فقیر اطلاعی او را دست نداده اعراض
جوالشر انسب می نمود لیکن این اعتراض و اغماض نزد عامه دلالت بران میکند
که معتقدین صحت خلافت معاویه را بعضی از اوقات در دلالت این روایات
بر مقصود حضرت مجتهد قیل و قال میسر نیست بنا بران به بعضی از وجوه و اجابت به
است آن جماعت اشاره میکنیم و بر قانون مناظره علما که درین اخبار لم و لا نسلم می اندازم

تحقیق آنکه در معنی مؤلفة القلوب نظر باقوال علمای سنت و جماعت لا بهم
بلی از امامیه جماعت اهل بدعت اختلاف واقع است چنانچه او در بیانش حاجتی بثبوت
نیست از صاعقه حسامیه که قبل ازین جواب ضربت حیدریه پیرایه تسوید در بر گرفته
چیزی درین باب نقل میکنیم قال فی المنهاج ان المؤلفة من اسلم و نیته ضعیفة او له
شریف یتوقع باعطائه اسلام غیره و صاحب قواعد از اثنا عشریه میگوید که المؤلفة
قوم هم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد او الی الاسلام و مسلمون اما من سادات
لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغب النظراء فی الاسلام و اما من سادات
مطاعون یرجی بعطائهم قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد الی اخرها قال و هم
در کتاب بیان می نویسد و را بعها المؤلفة قلوبهم و هم کفار یستمالون الی الجهاد
بالسهم و قال ابن الجنید هم المنافقون للجهاد و قال المفید یجوز کونهم مسلمین و به
قال ابن ادریس الفاضلان و المسلمون اربعة قوم لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا
نظرائهم و قوم فی نیاتهم ضعف فتقوی نیاتهم و قوم بازائهم اخرون من اصحاب الصدقات
اذا اعطوا الجبوها و رغبوا للامام من عامل و قوم من الاعراب فی اطراف بلاد الاسلام
اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول او رغبوا فی الاسلام الخ بلفظه پس میتوان گفت که
دعوای اتفاق دیدند مرده آن مؤلفة القلوب که اسلام غیرشان باعطای مال متوقع بود و ابها

در عرب سیادتی و وجاهتی داشتند و موید این امر است آنچه صاحب قاموس المحیط فرموده
وملخص آنست که معاویه بن ابی سفیان وران مردم داخل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم مامور شده بود بتالیف شان وآنها از سادات عرب بوده اند تا دیگران از ورای
آنها باسلام رغبت نمایند پس شبهه ضعف نیت معاویه در اسلام ضعیف می نماید مسلما
که نیت او در ابتدای اسلام ضعیف بود ولیکن مدعای مخاطب لازم نمی آید زیرا که محتملست
که قوت اسلام بعد چندی در صحبت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم که کیمیای سعادت ابدی احیاء علوم
سری منهاج العابدین معراج المومنین بود او را حاصل شده باشد و قول صاحب تهذیب الاسماء
واللغات یعنی امام نووی نیز در تایید این امر بسند است حیث قال وکان معویه یقول انه اسلم یوم الحدیبیه
وکتم اسلامه من ابیه وامه وشهد مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حنینا واعطاه من غنایم هوازن
مائه بعیر واربعین اوقیه وکان هو وابوه من المولفة قلوبهم ثم حسن اسلامهما وکان احد الکتاب
لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و هر چند در تایید احتمال مذکور قول ابو زکریای نووی فی نفسه کافی
باشد ولیکن از طرف جماعت معتقدین معاویه بن ابی سفیان برین قدر بسند نکرده تتمیم تشیح
جلال الدین سیوطی بنظر میکردانم جائیکه در تاریخ الخلفا که مخاطب بادعوی استقرای آن نموده است
... سری و سردارد فرموده معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن
عبد مناف ابن قصی الاموی ابو عبد الرحمن اسلم هو وابوه یوم فتح مکه وشهد حنینا وکان
من المولفة قلوبهم ثم حسن اسلامه وکان احد الکتاب لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی
و از این عبارت هم بصراحت معلوم شد که اگرچه معاویه در ابتدا از طایفه مولفة
القلوب بود مگر بدولت حسن اسلام رسید و در زمره کاتبین آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
... گردید و از اینجا وجه عدول مخاطب از ذکر عبارت این کتاب یعنی تاریخ الخلفا که در مطالعه
او بوده سوی عبارت ابو عمر صاحب استیعاب برای ذکا زیاده از نور دکا نوا نشر دود عبارت
استیعاب چنانکه دانستی لفظ بعض مذکور است و دلالت بران میکند که اکثری با جمیع
او را در مولفة القلوب نشمرده اند عجب انتقاد ریافت رسید که تا که معاویه را در مولفة
القلوب میشمارند بحسن اسلام او معتقد اند علاوه هرگاه ایمان رکن ثانی آلامیه اند

ارکان اربعه یعنی ابوذر صدیق اثنا عشریه تا مدتهای دراز باعتراف خاتمة المحدثین شیعه
اعنی ملا باقر مجلسی در تزلزل باشد و بعد ازان بقصوی رسد که بنیاد ایمان رو بویرانی آن بس
ضعیف نماید چنانچه کتاب بحار الانوار و حیات القلوب کافل این امور است و تفصیل این
ماجرا مع ما یتعلق به در کتاب منتهی الکلام بکمال شرح و بسط وارد کرده ام معاویة بن ابی
سفیان را کمی پرسد و از تیقظام طعنهای شیعه درباره دیگر بزرگان باعتراف خود شان
ازهم می باشد کما لا یخفی علی المستبصرین افسوس که امامیه را هرگز بهره از انصاف حاصل نیست
کجا مرتبه صدیقیت ابوذر و کجا مرتبه خلافت معاویه علیت اینکه احتمال عیب خویشتن اید
طعنه بر نفس دیگران چه زنند **دوم آنکه** این قسم کلمات که از معاویه در آخر عمرش
صدور یافت بالکل زیاده بران که دلالت بر حق تلفی و کافر نعمتی در حق اهل بیت نبوی صلی الله
علیه و آله وسلم دارد از مقبولین اسلافی در تصانیف مجلسی مثل بحار و ارشاد دیلمی مروی
و مذکور است و خود ان بزرگان بمقتضای قول او تعالی بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ وَّلَوْ
اَلْقٰی مَعَاذِیْرَهٗ اقرار بکوتاهی و کمی میساختند چنانچه قبل ازین در منهج گذشت
ثانی از مقاله اولی این کلمات را در فسق و کفر معاویه شمردن استیصال بیخ خویش
نمودن و بر اهل فطرت سلیمه مخفی نیست که خود حذیفه و ابوذر و سلمان و امثال ایشان
در آخر عمر خود با حسرت بران هم میکردند که کاش گرد قضای دمشق و تولیت کوفه میکردیم
و هم در حسرت شرکت جناب مرتضوی می شدیم چنانچه رسایل فصل و غیره بران دلالت
دارد **سوم آنکه** مستدل از کجا ثابت کرده که لعن کعب و قائد و سایق بعد از
اسلام بود محتمل است که قبل ازان باشد و هرچند بر اصول امامیه قاعده مقرره الاسلام
یجب ما قبله رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یاد نبود و حاجت در تذکر
تا الیقین جناب ام المومنین ام سلمه افتاد کما سبق فی هذه الاوراق لیکن در ثبوت
تقریر آن بعد از تقریر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه دانستی ریبی و شکی نیست
مع ذلک دلیل هم برانچه گفتیم بشرعا قایم است بیانش آنکه در قاموس و غیره مرقوم است
کما هو الظاهر که حضرت خاتم النبیین شفیع المذنبین از حضرت کبریای الٰهی مامور بتالیه

این مردم بود پس لعن ایشان حلوة وجلوة خلاف امر الهی باشد معاذ الله من ذلک فتعین صدور
اللعن قبل الاسلام وهو المطلوب و مستتر نماند که دلیل الزامی هم درینجا ترتیب می توان کرد
بیانش آنکه مخاطب مجتهد قبل ازین از کمال معاویه بن ابی سفیان درباره عبدالله بن عمر که بر تقدیر ارادهٔ
عبدالله مذکور اطاعت یزید خواهد کرد استدلال بر رضای او در بیعت یزید نموده وقلب معاویه را بر
طبق واقع دانسته و از حاشیه کتابی که شیخ شهید اول بیان نامش کذاشته عیان دریافت می شود
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را حسن نیت وقوت اسلام ابوسفیان که رئیس احزاب
بود متوقع بود لهذا اکثر حصه او عطا فرمودند پس ظاهر همین است که آنچه رجای سید انبیا
بود بظهور رسیده باشد و یاد نمی آید که کسی قایل شده باشد که اسلام ابوسفیان بمرتبه قوت رسید
و اسلام معاویه بدان درجه نرسید فتعین المطلوب بطریق الاولی کما اشرنا من بعد معلوم نیست
که مخاطب از بیهقی او درین روایت از کجا تشریک نموده شاید مقصود او تلبیس عوام خواهد بود چنانکه در
سایر این رساله مطمح نظر دارد دیگر آنکه این روایت با اظهار قاضی نورالله در احقاق الحق
کما ستعرفه انشاء الله تعالی همان روایت که امام اعظم امامیه یعنی شیخ حلی در نهج الحق با پرداختش
داد فطانت وتکلم داده و شیخ صدرالدین روزبهان بتجهیل وتحمیق او در کتاب ابطال الباطل
ارشاد فرموده که یزید بن معاویه در زمان سعادت توامان حضرت ختمی مآب بالیقین متولد
نشده بلکه بعد از عم خود یزید بن ابی سفیان که در زمان فاروق در طاعون مرده بوجود
آمده پس ازین روایت استدلال بر مدعای خود نمودن دلیل بر حصول قوت قدسیه
برای مجتهدین امامیه است آمدم بر مقالات نورالله شوشتری که لاف وگزاف
نموده دیده است محصلش آنکه باعث بغض وعداوت یزید با امام حسین شهید این
اراده تزوج با زنی داشت و امام نیز عقد او را میخواست آخر آن نیک نهاد
در حبالهٔ حضرت سلطان کربلا شرف سکونت یافت پس معلوم شد که یزید هم عصر
آنجناب بوده بدریافت رسید که آنشقی در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی الله علیه وآله و
سلم مثل امام حسین بود پس انکار از تولد او در وقت مسطور بعینه محض [illegible] است و
جای نمی توان کرد که عم یزید بقید حیات باشد و او بنامش مسمی کرده شد [illegible]

که بعضی در زندگی خویش فرزند خود را بنام خود موسوم میکنند و بعضی باشند که درباره اولاد
پسر کلی بهم میرسانند لهذا برادر اولاد برادران خود نام خویش میگذارند تا ذکرشان باقی ماند چون
یزید بن ابی سفیان عقبی نگذاشته این احتمال درباره او بجای خویش خواهد بود و بعد از تسلیم
ترجیح انجه راه ابطال درین مقام آورده میگوئیم که این روایت که امام اعظم نوشته در کتاب
ربیع الابرار زمخشری مذکور است امام شیعه هرچند معتقد صحت آن نباشد لیکن برای احتجاج والزام
اهل سنت بکار می آید چنانچه بارها گذشته بالجمله اگر به ثبوت رسد که یزید در آن زمان بود انگشت توجیه
این روایت باین طور ممکن است که در اصل لفظ فاخذ معاویه بید اخیه یزید بود و کاتب چون یزید
بن معاویه را مشهور است دید برادر معاویه را نمیدانست بجای اخیه لفظ ابنه نوشته انتهی

اقول معلوم نیست که عقل قاضی مثل امام اعظم چطور کجا بود و صبیان دبستان هم بر این توجیه
مضحکه می نمایند اگر کسی که علمای امامیه هرگز از خیره سری و بیهوده گوئی باز نمی آیند انصاف باید
کرد که هرگاه دو کس اراده تزوج با یکی از نساء داشته باشند چه ضرور که در عمر متقارب یکدیگر باشند
پر ظاهر است که هرگاه شخص بالغ میشود حاجت نکاح او را می افتد پس ممکن است بلکه بارها
مشاهده رسیده شده که یکی از آن دو کس عمر بیست سال داشته باشد و دیگری چهل ساله
باشد بلکه حاجت به تزوج در ریعان شباب نسبت به کسیکه عمرش باربعین رسد
نباید مثل مشهور است که در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی بیشتر می باشد نگفت که اسباب
شادی آماده و ابواب بی غمی کشاده گردد که از مزید حرص نوبت بجای میرسد که اگر
آدمی با [illegible] صورت بر زوجه خود قدرت نیابد به [illegible] یاری و بشب بکنار رسد
می باشد چنانچه حال اکثر اهل الزمان [illegible] و ملق است چه جای سلطنت و حکم را انکه
که یزید آنزمان [illegible] شیعه را نصیب گشت پس عجب است که قاضی باین
سخن [illegible] درباره [illegible] پس [illegible] در وقت حضرت شیرخوار
[illegible] ذکر بیشتر [illegible] روایات اهل التشیع و اعتزال هم در [illegible]
خصایص اول [illegible] در آن [illegible] در زمان نبوی صلی الله علیه وآله و
سلم به کنیای خیال خود بخاطر نیاورد با آنکه نام آن عفیفه

صاحبی که خطبه یزید از امام حسین بعد و تعلق داشت بر تصحیح کشود می زد ایام حکایة الشیخ
که تقلب المکاید ناشر بوده زینب است و مختصر این قصه بنقل شخص مذکور که وضع و
اختلاق از عادات اکابر اوست آنکه معاویه در آخر عمر بمدینه آمد و روبرو جمعی از اشراف
و خواص بمردان بما هی گفت اکنون آرزوی من همین است که زنی از اشراف قبایل صاحب
حسن و جمال برای یزید بهم رسد و گفت که آن زوجه عبد الله زبیر دختر جعفر طیار است
پس معاویه ابو هریره را اشارت کرد تا عبد الله را حاضر گردانید معاویه بعد ذکر مناقب او
در خلوت گفت میخواهم که دختر خود را بتو تزویج کنم او مغرور و مسرور گردید روز دیگر باز
او را طلبید و حیله دیگر پیش آورد که دختر من گفت اگر عبد الله زوجه خویش را طلاق دهد فبها
و الا فلا طمع مال دیده او را دوخت و باعث طلاق شد معاویه بعد ازین گفتش که او میگوید
که عبد الله بر فراق زن صاحب جمال بطمع مال راضی گشته چون ملک و دولت باقی نماند مرا
خواهد گذاشت عبد الله بکمال تحیر باز گردید معاویه او را بیت و لعل که دختر خود را ابدالحال
امروز یا فردا راضی سکینم فریب داد تا آنکه عدت بپایان رسید پس موسی اشعری را
بر خطبه حسین و عبد الله بن عباس در اثنای راه ملاقی شد و پیام داد ابو موسی
پیام هر سه را تبلیغ نمود و گفت من چهار ام و دیانت خود را هم ذکر نمود الا القصه
زینب امام حسین را اختیار کرد انتهی و از کتب رجال بوضوح می انجامد که ابو موسی بعد
از جوانی در مکه اسلام آورده و بزمره قدمای مسلمین محسوب گشته و از حسن اتفاقات بسوی
حبشه رفته بود و قدوم او نزد حضرت خاتم الانبیاء ثانیا همراه جعفر طیار وقوع یافته
پس یزید بنا بر مزعوم این متعصب عنید که خطبه زنی اگر از چند کس در یک زمان صدور یابد
دلالت دارد که اینها هم عمر باشند مساوی موسی اشعری خواهد بود فثبت ان یزید
الشقی علی تخیل التستری کان من اکابر الصحابة و بلغ اشده سنة فی زمان
النبوی صلی الله علیه و آله و سلم و ذلک هو المقصود عند العقل و ابا یزید زیرا که
سوق جمار ابو سفیان نه کار طفل ابجد خوانست مغالط گفت ولیکن بنت محمد
بن ابی بکر با وجود یکه اجماعا سالهم نشود بنا بر روایت سلیم بن قیس هلالی

که بعض ملا باقر مجلسی در مجلد فتن از بحار الانوار اقیدهم و افضل از جمیع محدثین شیعه
است میانه پدر بزرگوار خویش و حضرت امیر وکیل شده و در سیر افلاک و بسیط
زمین بمقتضای حدیث بساط شریک جناب مرتضوی بود علی ما یجیئ من مرویات
الصدوق ان شاء الله تعالی و در سابق بودن یزید حمار نزد علمای رد افض جاهلین اسفار
عجبی نخواهد بود و این قصه توکیل در کتاب منتهی بسیط و تفصیل مذکور است من شاء فلیرجع
الیه و در همین هم بر اصول قاضی شوشتری چندان بعدی نیست که یزید پلید در وقت
مسطور هم از اقران ابو موسی باشد و هم از اقران امام حسین ندانی که پیران نابالغ
بعضی از اکابر مخصوص خود را که صاحب العصر و الزمان لقب شان است پیدا ازجوا...
رسانیده اند چنانچه بر بینندگان بحار و حق الیقین و خاتمه جلاء العیون ... ظاهر است
سبحان الله حال ضبط و اتقان رواة این فرقه که برانها می بالند و در کتب
کلامیه بنا بر ریا و سمعه و فریب عوام از دست رواة اهل سنت می نالند باید دید که قصه
خطبه چه بود و اینها از کجا بکجا رسانیده اند نام آن زن که معاویه بن ابی سفیان برای یزید
خواستگاری کرد بنا بر تصریح جهابذه علما و منهم العلامة الدهلوی فی التحفة وغیره فی غیره ام
خالد بود که حسن و جمال او در دیار عرب شهرت تمام داشت و عبد الله بن زبیر و عبد الله
جعفر و عبد الله مطیع نیز خطبه او نمودند و سفیر از طرف معاویه و این هر سه بزرگ ابو هریره
بود نه ابو موسی اشعری و کتب رجال هم مساعدت باین امر و ارد نه بانچه از ابرام مکابره
شیعه منقول گشت کما لا یخفی لیس ذکر ابو موسی بجای ابو هریره مثل فخر عیسی صفعات
طرفه آنکه قاضی شوشتری غض بصر از آن روایات نموده که قبل ازین از
معتمده فریقین منقول گشته و دلالت بر آن میکند که یزید را عداوت امام حسین ...
بود که آنجناب امارتش را مکروه میداشت و بر انکاح و اقتراح پدر او و دین اهل گوش
ننهاده و بعد از جلوس منحوس بر تخت سلطنت نیز از بیعتش اعراض فرمود و این چه درباره عبد الله بن
عمر که قاضی شوشتری بتقدیر امتناع از بیعت در صحت خلافت گذشت غیر جاریست بخلاف قصه تزویج ارینب
فرق ... که او اراده خلافت نداشت بخلاف امام حسین مع ذلک در باره آنجناب

واقعه تزوج هم ضمیمه عداوت یزید خواهد بود نه مستقل واگر عدم اصرار یزید بر عداوت یعنی اراده قتل مانند آن دلیل محبت دنیوی باشد پس قایل باید شد که هرکه از دستش جان سلامت برده او از محبین یزید بوده فقال حتی یاتیک الیقین اعجب واغرب از همه آنکه قاضی بر مقالات رکیکه وافادات سخیفه که جاهلش ذاتی دست میزند وتواریخ که نام آن در کتاب احقاق الحق جابجا مذکور میسازد رجوع نمیکند حاشا که از تواریخ غافل باشد مگر درینجا خود را دیده ودانسته مثل جاهلان وانموده تا تصویب وتائید قول امام اعظم چلپی درین لباس نماید وتلبیس وتدلیس بکار برد جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء وقول قریب بعد کرده درباره ولادت آن پلید می نویسد ومیگوید

ابو خالد الاموی ولد سنة خمس او ست وعشرین یعنی یزید در سال بست وپنج از هجرت

شریف ... یعنی بست وشش سال گفته اند هرگاه ده سال را که مدت هجرت واقامت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه است ازین بست وپنج سال جدا کنیم پانزده باقی میماند پس معلوم شد که یزید بد نهاد نه در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه وآله وسلم پیدا شده ونه در اوقات خلافت شیخین بلکه از خلافت ذی النورین چون چند سال گذشت از کتم عدم بصحرای وجود رسیده پس بودن آن شقی در وقت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم وانهم بعنوانیکه در کلام چلپی ودیگر برادرانش مذکورست در واقع چگونه ممکن باشد قاضی امامیه تمامی نیت بران گماشته که مفوات شیخ چلپی را که حقیقة امام السفها ومحققات درست نماید واقوال شیخ صدر الدین روزبهان اگرچه مجمع علیها باشد باطل سازد وداد سخن سازی دهد بر عبارت کتاب تاریخ الخلفاء چه موقوفست خطبه معاویة بن یزید که قبل ازین در مباحث یزید گذشته که عمرش بکوتاهی رسید ونسلش منقطع شد نیز دلیل بر همانست که از تاریخ مذکور قلمی گشته چراکه اگر یزید از اقران امام حسین علیه السلام بودی عمر او قریب شصت سال رسیدی این کلام که عقلی روشن الاعلام از پسرش صدور یافته همان وقت حقیقة راست خواهد بود که یزید شقی در جوانی مرده شد وانقفا از تاریخ الخلفاء بگوشت رسانیدم که آن بدبخت در زمان حضرت عثمان پیدا شده وقبل ازین در تحقیق خلافت ابن الزبیر وسانحه قتل او ازهمین کتاب واضح گشته که یزید شقی در سی ای سال شصت وچار بجهنم رسیده پس غالب آنست

قاضی قبل ازین دانستی بنظر احقر رسیده مع ذلک ترجمه یزید ابوسفیان در کتب رجال
بعنوان مدحت و ستایش مضبوط است یاد دارم که صاحب استیعاب نیز او صاف جمیل او را
ذکر نموده و باخلاق حمیده ستوده و موت او نیز موافق تحریر شیخ صدالدین و برهان آرکیت
این قرن می آید احتمال این معنی نیست که او مثل برادر خویش راه معادات و محاربه جناب مرتضوی نموده باشد
پس صدور لعن حضرت رسالت پناه امکانی ندارد و لقد صاحب الرجل طول عمره و ما
رأیت شیئا من المناکیر فتعین که یزید اکبر مراد خدا یا مگر به بعضی از وجوه که مرت الیه الاشاره
رجوع نمایند لکنه بعضر هم قطعا و نحو بنا نقضا و اگر گویند که او بالیقین حسن عقیدت نسبت شیخین بود و بحکومت
ایشان استقلال تمام داشت پس طعن و لعن او بجای خود است لا استبعاد فیه گوئیم که اکنون بمقبولین
ثانی خویش را با تباع سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم معاذ الله بدتر و لعن تناول باید نمود که آنها نیز
معتقد حسن سیرت ایشان بودند و حکومتها از پیشگاه خلافت یافتند و مدتهای طویل بدین باتراکد غفلت
که بود که حسن اعتقاد بجناب ایشان نداشت و از خوان کرم انها نصیبی نیافت و خود روایات مزعومی
شیعه حکم باین معنی میکند که اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از انها شاکی بودند چنانچه نمونه آن در بعض
اوراق بتحریر در آمده و غالبا ازینجهات جناب قاضی بعد ازین احتمال لفظ ممکن آورده و بدین
عنوان تعبیرش کرده پس صدور مغلطه از شیخ جلی امام اعظم شیعه بر طبق تصریح شیخ صدر الدین و غزالی
است و تکمیل تحقیق او هم بجای خود است نه موجب سرگرانی بعد ازین دل نمیخواهد که بدیگر
هفوات قاضی که در مقامات دیگر آورده رجوع کنم و خود را برد مهملاتش بطیب خاطر متوجه
گردانم که غایة السعی او ابطال حق و احقاق باطل مصروفست و عرق ریزی درین باب
بکار می برد و خشک دماغیها از و سر میزند و هرگز تر نمی شود **چهارم آنکه**
اگر مقصود از استیعاب روایت استیعاب در باره اشباع مطاعن معاویه اثبات
کفر او است فلا نسلم دلالته علیه و اگر مراد فسق او است پس با قطع نظر ازین منع مفید مدعای
مخاطب است قاله الاذکیا نخواهد بود زیرا که او بزعم خود در صدد آنست که میانه معاویه
و یزید مساوات ثابت کند و غایة ما فی الباب بعد فرض و تسلیم آنست که معاویه فاسق
باشد بخلاف یزید که تکفیر او هر چند مختلف فیه است لیکن تفسیق او بادله قطعیه مجمع علیه فلم یثبت المطلوب

دیگر آنکه اگر معنی قول شما که لعن و بد دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق مسلمین غیر ممکن است
اینست که هرکه بنظر شما دین باشد در حق او دعای بد امکانی ندارد پس لازم آمد که شما در تبری و لعن
اصحاب ثلاثه که بقلب تصحیح و الا باید شما در کتب مطبوع و مکتوب قائل بتوحید و نبوت و معاد بوده
بلکه با مقرر است تمامه قوم کاسب بن نمود چه با این درز بدو قناعت هم مرتبه مقصود داشتند عذاب دوزخ
را برای خود مهیا میسازید زیرا که اصرار بر مخالفت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موصل بدرکات جهنم است
فادخلوا خالدین و لبئس مثوی المعاندین و اگر مراد از اسلام مذکور ایمان است پس معلوم شد که مشایخ شما
بزاره و شیطان الطاق که ائمه هدی درباره شان دعای بد میکردند و در کلینی و توحید قمی و کتب دیگر
بطرق متنوعه مرویست و قصه اش نیز بتفصیل تمام هم محکی و محلات بکار رود بکار.

[illegible] درباره شان سفارش اکابر اصحاب خود را هم گوش نفرمودند و [illegible] سر خویش
از [illegible] نداد نه چنانچه اشارتی در بن باب سابقا رفته مومن نبوده اند اینها را بزرگان شما
[illegible] نبوی حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم پیشوای خود قرار داده اند و زمام
[illegible] شان سپرده اند چنانچه از حق الیقین ملا باقر مجلسی نیز بدلالت مرادا فی
[illegible] کلام صاحب تبصرة العوام ملقب بعلم الهدی سید مرتضی رازی [illegible] کتاب ثاقب کتابی فاضل شما [illegible] است هویدا میشود که این همه پیشوایان
امامیه [illegible] اند و [illegible] اسلام [illegible] زیرا که اخیال از بیرون ساده خورده و بلا گفته
که امام [illegible] آنحضرت [illegible] باشد اکنون معلوم شد که آنچه در اینجا گفته اند که لعن
و بد دعای آنحضرت [illegible] و آله و سلم در حق مسلمین ممکن نیست جناب مجتهد معتقد
باین امر نمی باشند و از دعاوی بالا می دارند و حال آنکه مصنفات کراجکی و مولفات
مجلسی الا اندک استقراء نماید این همه روایات را که برای مثالب معاویه بن ابی سفیان
ایراد کرده با ضمیمه این تقریبات بطرق متنوعه و اسناد معتبره در مذهب خویش جا بجا خوانده
یافت خوش خیال و زیرکی اینمذهب که هر قدر که تقاضی [illegible] و لعن و طرد ائمه هدی در حق بزرگان
این طائفه فاحشه زیاده تر منقول است رتبه اینها از همه زیاده تر شمرده اند چنانچه
کشی و فواید استرابادی هم بمعنت بر دوز دارد الی غیر ذلک من کتب الرجال و الاخبار

انصاف اینست که اگر انقسم عندیات و جهلات را اساس نهند و این نوع هفوات را
مصدر نشوند هیچ تر و خشک این مذهب باقی نمی ماند **پنجم** آنکه محتمل است که امیر شام
نهی حضرت خیر الانام را بر کراهت حمل کرده باشد چه لازم نیست که هر نهی مستلزم حرمت
باشد چنانچه جا بجا کتاب مجمع الفوائد و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان و غیر آن دلالت دارد
و از کتب اهل حق نیز همین معلوم میشود که گو لا تحزن بر تصریح ائمه عظام شیعه دال بر صدور حرام در خطاب
افضل الصدیقین باشد و موید این توجیه است لفظ لا اری به باسا که از معاویه در مخاطبه ابو
الدرداء رضی الله عنه صدور یافته مگر کلام فقیر را جناب مخاطب وسکی که صراحة ازین روداد
ادعی شده اندکی گوش میکنند تا که سندی از جواب ایضاح که سعی مراد بزرگان فراهم آمده مسموع نشود و آن عبارت سند ایهاست که بانه
آمده بر سر مطلب که لفظ باس فقها آنجا استعمال کنند که حرام باشد یا مکروه چه هیچ فقیهی مگر
طبعی این کلام نخواهد گفت که لا باس بالصلوة فی ثوب اصابه ماء المطر او ماء البحر او
ماء الورد انتهی بلفظه **سبحان الله** عجب مجتهدین خویش نظری نمیکنند که بدعتها
را در مسایل شرعیه داخل کردند حتی که در فصول اذان شمردند فکیف بدعتیکه بانی مبانی آن
نزد شیعه حضرت فاروق باشد و آنهم بعنوانیکه هم الثا غلط باشد و هم املاء غلط که اگر از آن
تعبیر بکفر هم از غایت غیظ و غضب کنند کمتر خواهد بود و لا اقل که حرام باشد و خود
معترف اند که استحلال حرام البته کفر است پس حیرانم که با وصف صدور لا باس
که دلالت بر کراهیت دارد و مکروه شدید هم یکی از افراد اوست لزوم کفر معاویه
یعنی چه از ینجاست که حضرت فاروق فقط به بیان مسئله قناعت کرد و اشاره بدان نمود
که همین هم آفت که ابو الدرداء گفت درین باب چون عجز اشابه نمود و از سرزنش معاویه
چنانچه مخاطب وسکی دعوی کردند پهلو تهی فرمود **آمدم** بر سر گرانی و جدای ابو الدرداء
پس باید دانست که آنهم دلیل فسق معاویه هم نتواند شد چه جای کفر و ردت او دینا
که مخالفین کلیة از انصاف بیگانه شدند و ندانستند که گفتگوی خلفای راشدین در مسایل
شرعیه تا آن حد میکشید که اغیار گمان میکردند که شاید باز دیگر ملاقات نخواهند کرد چنانچه

محدثین اهل حق و یقینست این قصص و حکایات را ذکر کرده اند و مولانا رشید المتکلمین اناراللّه
برهانه الی یوم الدین در رساله رد متعه نقل فرموده که از حضرات اهلبیت باعتقاد امامیه در اصل امامت
آنچه بهم گر صادر شده چگونه زیاده ازین نخواهد بود چنانچه مشتی نمونه از خروار بسمت گذارش یافته و
آنچه مجتهدین امامیه فیما بینهم از تهجین و تشنیع مینمایند آیا بر کسیکه ناظر بتصانیف قمی و تمانیتی و
امثالش باشد مخفی تواند بود و اصولیه و اخباریه آنچه از جنگ و جدال و قتل و قتال با خود آغاز کرده
اند و میکنند عیانست که حاجت به بیان ندارد و بعضی از اکابر علمای خود را با وصف انزوا در
کاظمین و دیگر عتبات عالیات به تیغ بیدریغ کشتند و اثاث شانرا چنان تاراج کردند که ترکان
خوان یغما را باز هرگاه از علمای امامیه که دعوی انصاف و صلاح و تقوی دارند سوال میرود
که این مقاتلات و مشاجرات آخر موجب کفر یکی از فریقین خواهد بود و نتیجات مذکور
بالضرورت حکم بفسق احد الجانبین خواهد نمود چنانچه شما در مثالب و مطاعن اصحاب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم مرتب میسازید چرا بهار تخیل نمیشوند و از انصاف و عقل
بیگانگی اختیار کرده میگویند که هرکی تاویلی و جهتی داشته اگرچه جور نخواهد بود در معذور
بودنش حرفی نیست سبحان الله کسیکه ارتداد به آیت کریم یا حدیث
شریف مانکه بشنوی اصلا نشنیده و داد هضم نفس داده و علم و تبحر خود را هیچ نشمرد
او را بجهل و نادانی تجریح میکنند و شخصی که تا وسیله برد و قیل و قال نمود او را در کفار
نمی شمارند بالجمله اثبات فسق معاویه هم ازین روایت علمای امامیه را مشکل افتاده
چه جای کفر او که در پی آن شده اند و عجب نیست که چون خاطب بضعف دلالت
این روایات پی برده لفظ حسن اسلام بطور ظرافت می آرد تا او را جای فرار باقی
ماند و مثل سگی بگیرد و از ابحاث اهل حق گرفتار نشود باقی ماند طعن فظاظت
فاروق جوابش آنکه چنانچه حضرت انبیا علیهم السلام در باب رقت و فظاظت
مختلف بوده اند و بدلالت احادیث بحار و حیات القلوب که در قصص انبیا موجود
است مزاج حضرت موسی از قسم اول بوده و مزاج حضرت هارون از قسم ثانی
و جناب خلیل اتفاق حاصل بود و حضرت یونس را عجلت همچنین امزجه اصحاب و اهلبیت نبوی

اختلاف است آیا اینهم بر جناب مجتهد مستور و مخفی است که حدیث علل صدوق دلالت بر آن
دارد که جناب امیر بر ترازانکه شیخین وقتی که بار بار برای معذرت فدک می آمدند و قسم خوردند
که بی استرضای فاطمه زیر سایه نخواهند نشست و یکروز بهمین عنوان بسر کردند رحم آورده
حامی شان شده و نزد جناب فاطمه زهرا سفارش آنها نمود و آنجناب هرگز رحمی بحال زار شان
نفرمود و چگونه بر اصول امامیه تصدیق بلکه تصور کرده شود که جناب سیده از غصب فدک ملول
بود و رنج و کدورت بسیار داشت و جناب امیر سر بپای غبار عملا و ه در کتب احادیث
و تفاسیر امامیه مثل کنز العرفان خود روشن است که فظاظت فاروق مورد ستایش جناب سرور
عالم است و لانسلم که هر شخص را که فظاظت و خشونت داشته باشد فرموده باشند که بجنت
خواهد رفت تا در باره حضرت عباس علی و امثال انشیاق لازم آید آنچه لازم آید قس علیه
هذا البسیار از معصومین و بزرگان دین کما لا یخفی علی المتتبعین پس معلوم شد که فوران حقانی این رکاکت (?)
محسوب در امور است که استحسان آن از قران مجید و حدیث شریف ثابت است پس ذکر آن
جا بجا برای خلیفه ثانی ذکر کردن دلیل قساوت کما لا یخفی ششم آنکه روایت بیهقی (?)
از ابن عباس بر تقدیر صحت و ثبوت احتجاج مخالف حکم جناب امیر است در باره اهل شام و دشنام (?)
و قتیکه لشکریان حضرت امیر المومنین در ایام جنگ صفین انشانرا بدی میگفتند علمای امامیه
خود در نهج البلاغت و مانند آن و علمای ما در شروح کتب احادیث آورده اند که حضرت
مرتضوی از سب و بد گفتن منع نمود و فرمود که از خدا درخواست کنید که خون هر دو لشکر
را حفظ فرماید و اهل خلاف را بسوی امر حق هدایت نماید مگر بحث متاخرین امامیه
که هم عصر فقیر اند بتقلید اهل اعتزال و تشیع کما لا یخفی علی من طالع شرح الهدائی (?)
علی نهج البلاغه و هفوات الکنتوری است که جناب امیر رضی الله عنه از سب و دشنام
منع کرده بودند چنانچه روایت کتاب مذکور بدان گواه است و گفتگو در لعن و از منع
لعن چیز دیگر است و سب و دشنام ما در خواهر و طعن و دست تخصص کردن امری آخر
پس تقریب یعنی سوق دلیل بر مدعا تمام نیست کمترین انام گفت اول باید که بسوی عبارت
فاضل مجلسی در تذکرة الائمه که در فضایل آنجناب آورده نظر کنید که هم از سب منع نموده

و هم از لعن معاویه بعد از عبارت ذلک الکتاب اهل کوفه شامیان را لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را انتهت و کتب دیگر نیز دلالت برین تعمیم دارد و هیچ یکی از دانشوران خیال این معنی نمیتواند کرد که ممنوع شدند لشکریان حضرت امیر از لعن شامیان و سب معاویه و اگر معاویه را لعن میکردند و شامیان را دشنام میدادند باکی نبود و همچنین تخصیص معاویه هم قابل التفات نیست و الا لازم آید که دشنام مادر و خواهر دادن بمروان و دیگر بنی امیه جایز بود ثانیا باید که بافاده فخر الدین نجفی جمع آرند جائیکه در مجمع البحرین تحقیق لفظ سب و شتم میگوید السب الشتم و الشتم السب بان تصف الشیء بما هو ازراء و نقص انتهی بلفظه و موید همین معنی آنکه جناب الهی فرموده وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ و مراد ازان همین است که بد نگوئید اصنام را که اهل کفر از حد تجاوز نموده خدا را بد خواهند گفت و بد گفتن هم در ضمن لعن متحقق میشود هم بطور دشنام و هیچ عاقلی باور نتواند کرد که در صورت دشنام مادر و خواهر کفار مقابله اهل اسلام خواهند کرد و در دین و دنیا و آخرت بسبب دشنام خدا و رسول برای خویش مهیا خواهند نمود و بر تقدیر لعن اصنام مرتکب بی ادبی و بی اندامی نخواهند شد و ایضا تائید این مدعا آنچه شیخ صدوق در رساله اعتقادیه خویش آورده و شارحین بتفصیل تمام ذکر میکنند که ملخص آن است که شخصی دشمنان اهلبیت را نام بنام لعن میکرد حالش بجناب امام صادق رسانیدند فرمود که خدا او را لعنت کند که متعرض ما شده حالانکه حق تعالی خود فرموده لا تسبوا الذین الآیه و مراد آنست که شما بد مگوئید و الا شما را بد خواهند گفت در رفته رفته نوبت بخدا خواهد رسید [illegible] آنچه در حدیث آمده که هر که شما را بد گوید مرا بد گفته است و هر که مرا بگفت بد [illegible] خدا را بد گفته و وجه تائید ظاهر است [illegible] بر تقدیر تخصیص

[illegible] معاویه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible]

معلوم شد که جناب امیر هم از لعن منع فرموده و هم از دشنام و هو المدعا گو نزد مخالف
این منع بجهت اسناد طریق لعن اولیا و انبیا و جناب اقدس او تعالی باشد فانه لیس بمحل
النزاع و بعضی از معاصرین که بدرس کتب تحصیله توغل تمام دارند و وقتهای فلسفیه اکثرها
ایشانرا باستیلای تمام فرا گرفته چنان افاده نموده اند که حضرت امیر فرموده اند که مرا زشت می نماید که
شما سباب باشید و سباب مبالغه است در سب پس معلوم شد که از عادت گرفتن و خو گرفتن باین
امر منع کرده اند پس کراهت و زشتی بدین قید تعلق دارد نه بنفس سب گوئی گفتیم حقیقت این است
که فطانت و ذکاوت سامی از حد در گذشت و لیکن اگر کسی بگوید که در آیت کریمه وَمَا اَنَا بِظَلَّامٍ
لہ نفی قید است و اصل کلام مثبت تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا جواب
او چه خواهد بود همچنین در حدیثیکه امامیه در مناقب امیر المومنین نقل میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خیبر فرموده اند لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و
رسوله کرارا غیر فرار نفی مبالغه فرار است و اصل فرار بر قرار است زینهار بخیال نمی آید که
امامیه در جوابش چه تقریر خواهند کرد پس صحبت منقضی شد و مطارحه بپایان رسید و الحمد لله
مخفی نماند که قاضی نور الله شوشتری در حواشی منهیه که جا بجا بر حاشیه کتاب خود
بر تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی نوشته تقریر فاضل لاری را در بعضی از آیات کریمه
نقل نموده و از آن تقریر چنان مستفاد میشود که در آیت کریمه مذکوره رجوع مبالغه بنفی
است باین عنوان که اولا نفی ظلم را اعتبار کردند باز ملاحظه مبالغه در آن نمودند پس
حاصل معنی آیت مذکوره باین عبارت میرسد که حق تعالی زینهار ظلم کننده بر بندگان نیست
پس متوهم نشود که ذکر آیت مسطوره در مناظره معاصر که از بنده وقوع یافت بجای خود
نبوده زیرا که این توجیه در کلام حضرت امیر نیز بی کلفت جاری است که زشتی
و کراهت سب را اولا اعتبار نمودند باز ملاحظه مبالغه در آن فرمودند پس معنی
حدیث علوی اینست که مرا بسیار زشت می نماید سب شما در باره معاویه
و لشکریان او و این معنی [illegible] که تقریر [illegible] آمد و تمامی [illegible] بر آن دلالت دارد
بسیار سب یا ادامت [illegible] یا [illegible] الیقین [illegible] علمای امامیه نقل

صاحب تحفة الاخبار روایت او برای اثبات خلافت بلافصل مرتضوی و [illegible] تعیینی دارند که با نفاق
فریقین بجای خویش ثابت شده که جناب مرتضوی و دیگر اجلهٔ اصحاب مثل خلفای ثلثه بامر
نبوی برای زیارت اصحاب کهف در رقیم رفته اند و برؤیت شان مشرف گشته فرق اینست
که اصحاب کهف سلام اصحاب را جوابی ندادند و چون حضرت امیر از طرف آنها شکایت
فرمود گفتند که از عادات ماست که جز نبی و وصی نبی را جواب نمیدهیم و در روایت کاشانی
هم در خلاصة المنهج دلیل بر آنست که اصحاب کهف کو جز بجناب مرتضوی التفاتی نکرده اند
مگر اصحاب رسالت مآب بزیارت اصحاب کهف رسیدند پس اگر معاویه بن ابی سفیان و
مانند او مشتاق لقای شان شوند و از مزید شوق بر گفته ابن عباس عمل نکنند کدام کفر لازم
می آید و محتمل است که خود ابن عباس درین امر که حق تعالی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم را از رؤیت شان منع فرموده راه خطا پیموده باشد چنانکه از تفسیر کاشانی بر می آید
پیداست که هر چند خطاب لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ
رُعْبًا بجناب سرور کائنات باشد مگر مراد غیر آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم پس معلوم
شد که این الفاظ خاص برای منع حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم قرار دادن بمقام
خود نیست و نیز بر تقدیر تسلیم محتمل است که معاویه دانسته باشد که چون خطاب خاص
است بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چه عجب که خصوصیتی داشته باشد زیرا که جمعی از
اصحاب در غار رفته اند و برؤیت و استماع کلام شان حظ وافر برداشته و هرگز از راه
خوف پشت نگردانیده اند بالجمله التفاسیر عجبی نیست که مرا هم این نعمت فراز آید و از
تفسیر کاشانی چنان سمت وضوح دارد که خود رسول مقبول را خواهش دیدار شان بغایت
قصوی بود و لیکن وحی آمد که تو ایشان را در دنیا نخواهی دید و از اینجا معلوم توان کرد که
قیاس اولویت ابن عباس نیز بجای خود نبود زیرا که دیگران دیدند و هرگز کسی از
امامیه فرار ایشان نقل نمی کند اگر چه قصه های فرار برای شان در دیگر جاها بجهت نفاق و
دشمنی روایت می نمایند خطای دیگر از ابن عباس درین امر صادر یافت آنکه
حضرت شهود کائنات معجز تمامی موجودات را از معاویه بن ابی سفیان که برای اثبات کفر او

مخاطب مجتهد نطاق همت بر میان جان بسته تفضیل داد و گفت ای معاویه تو نتوانی دید پیغمبر که
رسول خدا را که بهتر از تست منع کرده اند و هرگاه از افادات ائمه عظام بلکه امام اعظم
امامیه بجای خود کما او ما نا الیه فی المنتهی ثابت باشد که وجه کلام جناب امیر که هر که مرا از شیخین
افضل خواهد گفت هشتاد تازیانه براو خواهم زد آن بود که شأن مرتضوی از علو بسفل نگراید
یکسیکه جناب خاتم النبیین را از هیچ ملحدی کافری بزعم امامیه افضل دانسته باشد حالش نزد
امیر المؤمنین چه خواهد بود و این روایت یعنی قصه معاویه در تفاسیر امامیه مثل خلاصة المنهج هم مرقوم
شده پس و این قسم خطابات شیوه دیرینه ابن عباس باصول امامیه است چه بعد ازین خواهد
آمد که حضرت امیر از شیخین را ترجیح خواهند داد و لیکن در ینجا قیامت کردند که بر معاویه جناب سید
المرسلین را ترجیح داده اند شاید که قایل بافضلیت مرتضوی بر جناب نبوی هم باشند که آخر
شیخین بهر از مرتبه بهتر از معاویه بودند چنانچه از جواب ایضاح قبل ازین دانستی و بعد ازین
از کلام مخاطب نیز این امر ثابت میشود جاییکه خواهد گفت که لفظ قلیل العیب در باره عمر ترجیح
اضافی است نسبت بعثمان نه غیر او نیست حال عمر فاروق که او را اکمال غیظ و غضب
یاد میکنند تا بصدیق اکبر که بلا ریب نسبت فراخی و نرمی هم داشت چه رسد این همه بعد
از آن است که معاویه ابو سفیان را انظر بظاهر قول او فنظرنا الیهم مشتاق رویت اصحاب
کهف قرار دهیم و الا معتقدین خلافتش را میرسد که بگویند که آن هر دو که آنها را بسوی کهف
روانه کردند و برین کار برگماشتند با وصف استماع کلام ابن عباس شفقی و ولهی زاید
الوصف داشتند برای آنها معاویه بن ابی سفیان آرزو کرده و صیغه متکلم مع الغیر که
معبر از حال شان تواند شد گفته و ازینجاست که بیلای احتراق گرفتار شدند و هیچگونه
تجویز توانکرد که مزید گناه از معاویه باشد و دیگران در پاداش آن در عقوبت مبتلا
میشوند و این احتمال بر اصول شیعه چندان مستبعد نیست نمی بینی که اکابر امامیه چنین تقریر
میکنند که هر چند حضرت موسی خود میدانست که طلب رویت خدا تعالی که مبرا از مقابله
و محاذات و کثافت جسم و مانند آنست کفر محض است مگر بنا بر الحاح همراهان که بعد
از افاقه از صاعقه هم حیات یافتند و هم به نبوت بعد از صد و این قسم کفریات منزه از

گردید چنانچه در تفسیر ابلیت و مانند آن مرقوم است و قد عرفت فی المباحث السابقه
بنا چاری طلب رویت کرد و دکالت مصدر کفر گردید و گفت رب ارنی بخلاف معاویه که طلب دیدار
اصحاب کهف برای این دم نمود و زیارت اصحاب کهف هم ممکن و هم واقع کما مر و اگر در واقع
مشتاق دیدار اصحاب کهف می بود بایستیکه بلای صرصر معاویه هم میرسید و سر [illegible] میگذشت چنانچه
حضرت موسی از طور بر زمین افتاد و واقع شد آنچه واقع شد حتی که بعضے از علما موت حضرت
موسیٰ را قایل شده اند چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج السداد اشارتی بدان کرده کما ستعرفها
انشاء الله تعالیٰ و حال صاعقه خود معلوم است که تاثیرش در مواد مختلفه مثل تاثیر آفتاب که گاذر را
سیاه و پارچه را در همان وقت سفید میکند مختلف است چنانچه از شرح هدایه که صدری را
نوشته هم بوضوح می انجامد و تجربه هم بدان شاهد است که بسا باشد که جسمی را بعد احتراق خاکستر
کند و گاهی برگی می افتد که آن شخص جز تسلیم جان بجان آفرین در هیچ بلای ظاهری ابتلا نمی یابد
و شاید که این امور تابع قوت و ضعف شخص باشد قوت انبیا خصوصا حضرت موسی از کتب
و تفسیر بلکه نص قرآنی فوکزه موسی فقضی علیه خود ظاهر است پس اگر همراهان موسیٰ بعلت
افتادن صاعقه مرده باشند و حضرت موسی بر زمین افتاده تا چند روز بیهوش گردیده قرین فاقت
شده باشد در همچو چه استبعاد خواهد بود و گفته اند بیت تا شود جسم فربهی لاغر × لاغری
مرده باشد از سختی **تنبیه** من بعد باید دانست که قول مجتهد الزمانی و قریب باین در تفسیر کشاف
و بیضاوی اوه دلالت بر آن میکند که حضرت مجتهد خود تفسیر بیضاوی را ازین مقام دیده و نه
معنی عبارت سنگی - الحق قبل ازین گذشته و ماخذ افادات مخاطب است فهمیده زیرا که قول او و
قریب باین دال بر آنست که آنچه در بیضاوی است عین عبارت و الفاظ بغوی نیست و حالانکه
از لفظ عن معاویه تا آخر قصه که از آغاز و انجام است در هیچ لفظی اختلاف رو نداده و هر دو
عبارت عین یکدیگر افتاده [illegible] در وقت بیان این مطلب جز رای و استبداد کار کرده و قدر
عبارت کشاف را که تعبیری داشت خود بیان کرده حیث قال و قاضی بیضاوی
در تفسیر آیت لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا الآیه که حکایت از
اصحاب کهف و رقیم است و بغوی نیز در تفسیر این آیت روی عن معاویه اه و در

لہذا

کشف شد هم امید فقال معاویه انتهی حتی اسلم او دوشششم آنکه اگر تسلیم دلالت حدیث
قنوت بر لعن معاویه داشته او گفته میشود که اگر این قنوت متاخر باشد از منع لعن بر معاویه
و اهل شام لازم آید انچه در قرآن مجید ارشاد نموده اند که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و اگر قنوت متقدم باشد فقد
ثبت الرجوع و این بعد از ثبوت و اعتبار صحت این روایت است، و الا می توان گفت که خود
جامعین این کتب اقرار بآن دارند که روایات ضعاف هم درین کتب آورده ایم فعلی ای تقدیر
لا یقوم حجة و لا ینهض دلیلاً هفتم آنکه نزاعیکه میانه اهل حق و معتزله واقع است نحو
امامیه مثل شرح مقاصد و شرح عقاید و تصانیف دیگر علما موجود از مطالعه آن چنانکه
به ثبوت میرسد که این نزاع زیاده تر بر نزاعی است که در اهل حق و دیگر فرق و قوع یافته فکیف
که ابن ابی الحدید اعتزال را با تشیع جمع ساز خصوصا وقتی که حال احمد بن ابی طاهر هم معلوم
نباشد که آیا فقط معتزلیست یا در زمره شیعه محسوب است پس از این روایت کفر معویه
ثابت کردن و الزام اهلسنت از آن درخواستن از عجایب افادات خواهد بود
و بعد از تسلیم معارض بروایات و اقوال علماست که تصریح بحسن اسلام معاویه نموده
اند چنانچه قبل ازین گذشت و تازه اینکه صاحب اسد الغابه می نویسد و شهد مع
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حنیناً و اعطاه من غنائم هوازن مائة بعیر و اربعین
اوقیة و کان هو و ابوه من المولفة قلوبهم و حسن اسلامهما و کتب لرسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم پس چگونه احتجاج بآن می توان کرد و حاشا که معتقدین خلافت معویه
بن ابی سفیان با وجود قبول و اقرار این روایات این اعتقاد بمعویه بهم رسانیده باشند
مگر اندک انصاف باید نمود و خدا را حاضر و ناظر دانسته حکم باید شد که بعضی از
اصحاب در حق بعضی از ائمه اتحاد چه گفته اند و از کنایه ابلغ من الصراحة انچه تقریر
کردند هیچ مسلمانی را نمیرسد که تفصیلش نماید الا باشد ضرورت فقیر درین امر چندین
شاهد و نظیر بخاطر خود نگاه میدارد درینمقام یکی را از آن و آنهم باجمال ایراد میکند بگوش
انصاف باید شنید که روزی حضرت امام صادق ع بعبد الملک بن اعین شیبانی که او را

علمای طائفه باستقامت وکمال تشیع موصوف وممدوح میکنند چنانچه از کتاب تلخیص ومجالس
وغیرها هویداست ارشاد نمود که ای عبد الملک چگونه پسر خود را ضریس نام گذاشتی آن شقی گفت
چگونه پدر تو ترا جعفر نام گذاشت امام صادق جواب داد که جعفر نام نهریست در بهشت وضریس
نام شیطان ودر قول او آنچه بی ادبیست خود علمای متبحرین امامیه که اعرف باستعمال لفظ
جعفر در محاورات عرب اند چنانچه در امثال سائره آمده رایت جعفرا علی جعفر فی جعفر یاکل
جعفرا اعتراف بآن دارند بنابرای سرپرستی او تاویلات دوراز کار که خود بر رکاکت آن
اقرار میکنند در کتب رجال می آرند وراه نصب وعداوت اهلبیت می سپارند ودست از
روایات وحسن عقیدت باین شخص بر نمی دارند **ومخفی نماند** که در تفاسیر که
علمای امامیه از ائمه نقل میکنند موجود است که مراد از قثائها وفومها وعدسها
وبصلها جناب امیر وسیده وحسنین اند پس تبدیل بجزر در تسمیه جعفری موجب
بی ادبی عبد الملک نباشد که علمای امامیه دعوی بداهت در آن باب میکنند ومیگویند
فی قوله من سوء الادب ما لایخفی فتعین المعنی الفاسد **طرفه آنکه** علمای طائفه
کردل داده این مجتهدین اند این همه سوء ادب وبی اندامی را بدین دو حرف رائج میسازند
که شاید میانه امام صادق وعبد الملک بن اعین مزاح ومطایبات معمول ومرسوم
بوده ودر عجما مثل مشهور صادق آمده که بارلیش بابا هم بازی واگر کسی این قصه را منکر شود
بگوکه کتاب خداوردی بن قاسم افشار که در رجال امامیه نوشته وکتاب خود را به
اسامی مقبولین قصر کرده رجوع کند وکتب قدما مثل رجال کشی وغیره تتبع نماید
وبرین قدر هیچ موقوف نداردند بن اعین شقی که اورا در تناجی اصحاب
برگزیده اند ونسک زرده برادر شقال است از جناب صادق صدوق نقل میکند روایات
اکابر علمای قوم که صاحب منتهی المقال از جمله شان بود تبرا کرده وصحیح آن لفظ
گفته که هیچ کسی از خوارج ونواصب در حق آنجناب نتواند گفت اگر اجل
مهلت دهد در خصوص این امور کتابی می نویسیم که یادگار باشد سرمه دیده اولی
الابصار گردد ان شاء الله تعالی **بالجمله** معلوم شد که امامیه دیده ودانسته این مجتهدین

را بجهت عداوت ائمه اہلبیت ولی انداختهای شان بحجابشان بدرده قبول رسانیده اند و
هیچ دقیقه را از سرپرستی این زنادقه باقی نگذاشته باز پوستین الحق افتاده اند و بعضی
از اعدا از متعصبین فن رجال اہلسنت که امام صادق ع برای عبد الملک بکمال تضرع و زاری دعا
فرموده و رحمت فرستاده و وقتی که خبر وفاتش بگوش آن امام برحق رسید فرمود که خدایا
ابو ضریس یار ابهترین خلق اعتقاد میکرد لیس او را روز قیامت همراه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم محشور کن بعد از آن گفت که هنوز مثل ابو الضریس در جهان نیامده انتهی و نیز از
جمله اعدار قوم است که امام صادق علیه السلام قبر او را همراه اصحاب زیارت فرموده و حال آنکه این
عذرها همه رکیک و مهمل است زیرا که این امور را برای پدر شیطان برادر او زراره مصداق مثل مشهور
ستیهن(?) روایت میکنند و حال پلیدت و نفاق آن پدرین در همین ورق معلوم همگنان گشته که در
منافقین بنظیر خود نداشته سبحان الله علمای طائفه را شرم نمی آید که در مناقب صدیق جائیکه روایتی(?)
از جناب صدیقه باشد میگویند که دختر برای پدر هرچه گوید کی لایق اعتبار است و ندانند که قرآن مجید
بر ایمان و عدالت و تطهیر او ناطق است و آنچه در مقدمه فدک علمای فرقه درباره جناب سیده گفته
اند صادق و ایمان عبد الملک خود محل نزاع است و چگونه باور توان کرد که صادق علیه السلام
با وصف شنیدن لفظ معلوم از زبان عبد الملک و ارشاد امثالی(?) که زراره و برادرانش دشمن
اہلبیت و بدتر از یهود و مجوس و سایر کفار اند چنانچه در رجال کشی و مانند آن مسطور است و انتقام
کشی ایشان آن ندارد چنین دعا فرماید و بنقیض آن لب نگشاید که خدایا بدرستیکه ابو الضریس چنین
اعتقاد داشته که ما بهترین خلق هستیم لیس درباره معاویه و عبد الملک بن اعین و بعضی
از اہل حق و جمهور اہلسنت واضح شد و الحمد لله علی ذلک و تناقضی که درین حدیث در مرتبه زراره
که مثل او کسی نزد در قصه موجود گشته واقع است ابین من الامس دهم آنکه
آنچه درباره نسبت سم امام حسن معاویه بن ابی سفیان در از نفسی انکار نموده اند
و از روایات معلوم باب اعتزال و بعضی از تواریخ بتقلید بعضی ثابت کرده معارضه
آن روایات نتواند کرد که علما عمده انکار این نسبت آورده اند و رسایل مفرده درین
باب تصنیف کرده باقی ماند روایت صاحب استیعاب پس دلالت بر مطلوب

امام حسین را بر شاه عبید الله بن زیاد و تدبیرات وقهر و غلبت پی به پاداش ایشان انجامید
ندانی که وقت ظن لحوق ضرر و خوف هلاک تقیه و استتار واجب میشود چه جای مرتبه
یقین کما ستعرف ان شاء الله تعالی این همه خوش محبت که بنابر تشیع اهلها متواتر برروی
کار آمده مقتضی بسیاران بود که بهنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم ایشان کمتر از زاغ و زغن نبود
ورنه از شجاعت یکه برای این فرقه عنایت شده و هم مذهب ایشان که وجوب تقیه است
سخت عجیب می نماید که با وجود قهر و غلبه آن بلیه منحرف گردیده در طلب امام حسین علیه السلام
دوازده هزار نامه ارسال دارند که سبزها روئیده و ثمرها قرار رسیده و اسباب جنگ
همه مهیا گردیده زود تر بقدوم خود این بلاد را نورانی کن فقط ز نوراست شیخ افراختن
زمانه لشکر بیکران ساختن × سپاهی چو آشفته پیلان مست × همه نیزه و گرز و خنجر بدست
چو با تیغ آهنگ خون آورند × ز سنگ آب و آتش برون آورند × چو تیر از کمان در کمین آورند
سر آسمان بر زمین آورند × و انکار وصف عنوانی آنها بجهت اختیار بیوفائی و تقاعد
از نصرت اعانت آنحضرت که ظاهرا بر طور شیعگی چه تواند بود کما ستاتی بعد ذلک
ان شاء الله تعالی با وصف معتقد داشتن بدترین از نیها حیرت بر حیرت می افزاید
فانه من قبیل الفرار من المطر الی الوقوف تحت المیزاب و دعوی نفاق ایشان
با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن شخص دلیل تشیع است اگرچه ابوحنیفه
کوفی باشد عین مدعای ماست فانهم یُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
وَمَا یَخْدَعُوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُوْنَ ۝ انتهی اقول
مراد از قهر و استیلا تسلط بر جمیع اقطار بلاد و ممالک اقالیم سبعه نیست لان نادر
والنادر کالمعدوم فکیف یناط به الاحکام بلکه مراد تسلطی است که برای حضرات خلفا
و اکثر ملوک حاصل بوده و سر تابی اهل کوفه از بیعت یزید چون ناآلیستابی قوم بنی
حنیفه و قبیله مالک بن نویره از حضرت صدیق است قادح در امامت یزید نمی
تواند شد کما لا یقدح ذلک فی الخلافة البکریة و هم برین قیاس است حال سرتابی اهل مصر
از اطاعت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و گردآمدن آن زمره شیعه اولی بمنع آب و طعام

بزد از غضب بر رخ آنجناب — که تا بی فروغ گشت نهان آفتاب — برآمد یکی آه از جان او — وز ان بیخ بنیاد ناحق رسید
که بود شمعودی تکلف از صدید — نزد آن گزر را بر سر شوا — که از صدمه او در آمد بجا — مقاران آن تیغ الماس فام
برو زد یکی مرد حمران نام — پس آن لاشه را جا بکینه درند — گرفتند از جا بسود ریان — بضرب شمشیر و تیغ تیز
نمودند اندام او ریزه ریز — خلیفه بغلطید بر روی خاک — ز خون پاره پاره تن چاک چاک — بخواری کشتند اند افکنند
وز ان پس بقبری بنبرد افکنند — که گردید حاصل ز قتلش مراد — درخت ستم سایه از پا فتاد — ز شادی همه حاضران تیغ چنگ
بجولان بنیرش نمودند رنگ — برقصند با ذوق دل خنده ریز — شده قایع از بیم ظلم و ستیز — دگر با مداران ز کین آوران
که حاضر نبودند در آن زمان — چو گشتند آگاه ز انجام کار — که آمد ز تخت تمنا سوار — بر افتاد ظالم ز روی زمین
جهان گشت خرم ز خلد برین — دویدند خوش وقت از چار سو — زبانها شده بارک الله گو — بدا حال آنمرد تیره روان
که مرگش بود شادی دیگران — و معلوم است که از زمره فرقه شیعیان خالص بمقتدا ده دو تن در رکاب
سعادت انتساب جناب سید الشهداء خامس آل عبا بدرجه شهادت فائز گردیدند و مصداق آیت
و الی هدایت أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ شدند یا لیتنی
کنت معهم فافوز فوزا عظیما و همراه خلیفه مظلوم هیچکس از اصحاب کبار مقتول نگردید
نمیدانم که حضرات اهلسنت و شیعه اولی در روز بازپرس و یوم جزا در پیروی آن خلیفه
با حیا و مقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب پیش حضرت رب
الارباب باشد بیان خواهند نمود و انکار وصف عنوانی آنها بجهت اختیار بیوفائی
از جامع قرآن و تقاعد از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا بر طور این عمر
موجه نتوانند بود کما عرفت سابقا با وصف مقتدا دانستن او حیرت بر حیرت
می افزاید فانه من قبیل الفرار من المطر و الوقوف تحت المیزاب و دعوی نفاق
ایشان و غدر اهل بدر و رضوان عین مدعای ماست فانهم يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝
و قول به تشیع ابوحنیفه بنا بر قواعد تابعین ملت حنفیه صورتی ندارد اما بنا بر قول
یزیدی بودن ایشان کما صرح به الشهرستانی و اشار الیه العزیز الدهلوی صورتی
دارد و لا ینبئک مثل خبیر اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر

بالعیان بدان وفقک اللہ تعالی الی مدارج الکمال کہ عبارت کمترین انام نزد سا
سیات علامیہ خصوصا انچہ از زمان نشتہا تحفۂ اثنا عشریہ الی یومنا ہذا در مذہب اہلسنت
والامامیہ بقالب تالیف در آمدہ بدیدہ بصیرت دیدہ اند مخفی نذرد دیگر جناب مجتہد
الزمانی علامہ دورانی بنا بر غیاثت عداوت بمضمونش نرسیدہ بتقلب ان سوی احقر
الانام متوجہ گردیدہ اند چنانچہ در انجاتش خواہی دانست ان شاء اللہ تعالی بنا بر علی ذلک
بشرح عبارت اولا می پردازم ثانیا برد خیالاتش خود را متوجہ میسازم باید دانست کہ
درین مقام اقامت اولہ از باب تبرع است والا منع مجرد ہم با تعیین را کافی است کما
یخفی علی المناظرین ومراد از برہان نقلی کہ آنرا بہ تمثیل حوالہ کردہ گفتہ ام اما نقلا فلما
انفا قول علامہ دہلوی است کہ پیشتر ازین بحیز نقل در آمدہ اعنی قولہ قدس سرہ العزیز
ہنوز اہل مکہ و مدینہ الخ و درین باب بعضی از علما را حیرتے بود کہ برہان نقلی کدام برہان
است کہ در سابق ایراد نمودہ واضافہ لفظ جمیع بعد از لفظ قائل بولایت کہ مشعر
بانست کہ آنمردم کہ جناب امام حسین را بسوی وطن خود طلبیدند و جانب یزید گردیدند
و بدشمنان اہلبیت آمیختند و دست بذیال بنی امیہ آویختند مومن پاک یعنی شیعہ
اثنا عشریہ بودند نہ از فرق دیگر بدانجہت کہ مبادا مانند فاضل اخباری درباب دعوی
قاضی نور اللہ شوشتری در تشیع خلفای عباسیہ چون و چرا و کلمات بیجا ترتیب دہند
و گویند کہ نفس تشیع حبی است کہ تحتش بسیاری از انواع مندرج است مثل کیسانیہ
و فطحیہ الی غیر ذلک آمدم بر اثبات این دعوی از اصول امامیہ مفصلا بیانش
انکہ قاضی در مجالس المومنین از ابان امام اعظم اول باسنادش از عبد اللہ بن ولید
نقل میکند کہ گفت در زمان بنی مروان بخدمت امام جعفر صادق علیہ السلام رفتیم آنحضر
از من و رفیقان من پرسیدند کہ شما چہ کسانید گفتیم از اہل کوفہ ایم آنحضرت فرمودند
نیست ہیچ یک از بلاد این قدر دوست ندارد ما را کہ اہل کوفہ بعد از ان فرمودند کہ انتہا لعصا
ان اللہ ہداکم لامر جہلہ الناس فاحببتمونا و ابغضنا الناس و بایعتمونا و خالفنا الناس
و وافقتمونا و کذبنا الناس و صدقتمونا فاحیاکم اللہ محیانا و اماتکم مماتنا فاشہد علی ابی

... ما یحول ما بین احدکم و بین ان یری ما یقر به عینه او یغبط الا ان یبلغ نفسه هکذا و اهوی بیده الی حلقه و قد قال الله تعالی فی کتابه **وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَّذُرِّيَّةً** فنحن ذریة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بالجمله تشیع اهل کوفه حاجت باقامت دلیل ندارد الخ بلفظه این حدیث دلیل برآنست که اهل کوفه محب اهلبیت و اهلبیت محب ایشان بودند و فرق دیگر از شیعه خود کافر و فاجر و منکر اکثری از ائمه هستند پس محبت اهلبیت در واقع نداشته باشند و نه اهلبیت محب و مداح ایشان خواهند بود فتعین المقصود **و ایضا** ازین حدیث بعوض ثبوت رسید که حضرت حق تعالی اهل کوفه را براه ولایت و محبت و متابعت ائمه هدی علیهم السلام مهتدی فرموده بعنوانیکه زندگانی انها مثل زندگانی اهلبیت سید انبیا و ممات شان مثل ممات این بزرگان خواهد بود و هم بتصدیق افادات عجیبه و غریبه آنحضرات که حامل و معتقد آن اسرار خود انبیا علیهم السلام نتوانند بود حق تعالی باین گروه شیعه عنایت نموده چنانچه در کتب معتبره امامیه بر مقام خویش ثابت گشته و بطریق نمونه چند روایتش درینجا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و این اوصاف مثل اوصاف سابق بزعم اثناعشریه از فرق دیگر بالیقین مسلوب فقد تم الدست و حصل المطلوب **اکنون** دو سه روایت بر دعوی مذکور بشنو از ورق چهارم از نسخه سلیم بن قیس هلالی که از اکابر محدثین این فرقه و از جمله اولیا در اصحاب مرتضوی محسوب و بر اصول امامیه بهتر از ان کتابی نیست چنانچه از کلام مجلسی در مجلد فتن از بحار الانوار بر می آید حدیث مرتضوی یعنی ان امرنا صعب مستصعب لا یعرفه و لا یقر به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان بخطاب ابی الطفیل موجود است و علمای امامیه درباره تفسیر نبی مرسل لفظ اولوا العزم آورده اند و شیخ ابن بابویه صدوق امامیه در کتاب معانی الاخبار باسناد خودش از سدیر از حضرت امام صادق در معنی حدیث مذکور روایت کرده که بعضی از ملائکه باشند که تقرب زاید الوصف دارند و بعضی باین مرتبه نرسیده اند همچنین بعضی از انبیای

مرسل اند و بعضی دیگران همچی از مؤمنین بامتحان رسیده اند و برخی غیر ممتحن پس امر امامت
را اول بر ملائکه عرض کردند کسی از ایشان اقرار نکرد مگر مقربین و هرگاه بر انبیا معروض شد
غیر از مرسلین کاملین کسی مقر نشد و وقت عرض بر مؤمنین اهل امتحان فقط قبول کرده
و صفار در کتاب بصائر الدرجات باسناد خودش از همین امام انام روایت میکند
که فرمود امر ما صعب مستصعب لا یحتمله الا من کتب الله فی قلبه الایمان یعنی امر ائمه
چندان مشکل است که تحمل آن کسی نتواند کرد مگر شخصی که خدا تعالی دلش را بنور ایمان منور
کرده و نیز درین کتاب این روایت از حضرت ابو جعفر مرویست که اقرار این امر بر
کافر مشکل است جز نبی مرسل و فرشته مقرب و مؤمن ممتحن کسی اقرار نتواند کرد الی
غیر ذلک من الاحادیث باقی ماند آنکه وقت عرض ولایت غیر از اهل کوفه
دیگران ولایت ائمه اطهار را قبول نکردند پس بدانکه کتب قدمای امامیه باین مضمون مملو و
مشحون است و ما ازین احادیث بعضی را پیش ازین خواهی یافت مگر بروم اختصار
بطور نمونه یک دو حدیث را نقل می نمائیم که مضمونیکه درین باب ثابت کرده ام خود بعینه در کتاب
تحفة الزائر مجلسی باحادیث معتبره مرویست میگوید که در حدیث معتبر دیگر از حضرت
امام صادق منقولست که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها پس قبول نکردند
مگر اهل کوفه انتهی ملخصا و بدیهی است که این حدیث در مقام ستایش اهل کوفه صدور
یافته و ستایش کفار و اهل نار و آنهم بدین عنوان محالست از ائمه اطهار پس معلوم شد که
اهل کوفه اثنا عشری بودند بلکه اگر ازین احادیث که درین فصل یاد کردم استدلال بافضلیت
کوفیه بر حضرات انبیا رود بعید از عقل نیست و خرده بین نخواهد بود زیرا که از احادیث
معانی الاخبار و بصائر الدرجات بوضوح انجامید که از گروه انبیا احدی اعتقاد باسرار
امامت و غوامض ولایت نداشته غیر از کسانیکه برسالت رسیده اند و بدیهی است
که مدار ایمان و قوت درجات عالیه شان اعتقاد باین اسرار است پس معلوم شد که اهل
کوفه از هزاران هزار انبیا که برسول نبوده اند بهتر و افضل اند بلکه عدم ایمان انبیا
بر اصول امامیه نیز واضح شد و صفحا تا ما زیرا که حدیث بصائر نص درینست که تحمل

این اسرار و امور کسی تواند کرد که حق تعالی در دلش ایمان را نوشته باشد پس معلوم شد که
ان انبیا که تحمل نکرده اند در دلهای ایشان ایمان را کتابت نکرده بودند و این بحث
بعنوانیکه مزیدی بران بخاطر کسی خطور نکند بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی نعوذ بالله از
مذهبی که حال انبیا در کتب معتمده شان چنین باشد باز مجتهدین این مذهب با اهل سنت در
مباحث نبوت وغیرها مقابله میکنند چنانچه قبل ازین معلوم کردی ازینجا ثابت میشود
که امامیه قطع نظر از نور ایمان از حیا هم خط وافر دارند چون حال کوفه ازین که در حدیث
بدریافت رسید علمای فرقه مثل مجلسی در تحفة الزائر از حسن مجتبی و در کتب دیگر از
امام زین العابدین روایت میکنند که بقدر جای پا در کوفه بودن بهتر است از خانه که در
مدینه داشته باشم ولقد احسن العارف الشیرازی بیت ای در زنجیر پیش دوستان
به که با بیگانگان در بوستان و بخاطر کسی خطور نتواند کرد که این همه فضایل کوفه بزیارت
امیر المومنین باشد آیا زیارت جناب سید انبیا و جد امجد امام زین العابدین و حضرت
امام حسن رضی الله عنهما در مدینه منوره با خدا یا مگر زیارت شیخین هم در انجاست و لعنهم
ما قیل بیت واجب است از هزار دوست برید ✗ تا ز دشمنان سبا باید دید
از تجسم اخبار که افضلیت کوفه را از انبیا علیهم السلام باشد و عدم ایمان آن
بزرگان معاذ الله لازم آید بلکه بر عدم طیب ولادت شان نعوذ بالله دلالت نماید
خارج احصاست مداد و قرطاس برای اصول امامیه است این بحث را اگر باشد
ضرورت در کتاب منتهی الکلام بطور نموذج وارد کرده ام فان ما یجوز للضرورة
یتقدر بقدرها لهذا این ابحاث را درین مقام وارد کرده باصل مدعا که شرح
بعضی از فقرات عبارت خود مطمح نظر است رجوع می نمایم و میگوئیم که مخفی نماند
که قول فقیر و انکار صحت عنوان الخ دفع دخل مقدر است تقریر اعتراض از جانب
امامیه بعنوانیکه از نسبه فاضل کشمیری استنباط می توان کرد و تعلق باین مقام دارد
آنکه شیع اهل کوفه واقعی است و اینهم مسلم الثبوت که آنها بطلب امام حسین التماس
کرده اند و مکاتیب بیش از حد و شمار نوشتند و قاصدان متواتر و اتصال فرستادند

ولیکن چون مرد نامرد و مخذول بودند از امداد و اعانت شهید کربلا دست برداشتند
و از جهه ریاست مذهب شیعه پهلوتهی ساختند بالضرورت بدائره ارتداد داخل شدند و از
تشیع خارج گشتند اطلاق لفظ شیعه بر آنها نمی توان کرد لیکن بسیاری از اهل اسلام راه
ارتداد اختیار کرده اند ازین جهت اهل اسلام مورد تشنیع نمی توانند شد پس تشنیعات
بر امامیه نظر بانچه از کوفیه صدور یافته متوجه باشد **تقریر جواب** فقیر آنکه از اهل
کوفه آنچه صدور یافته همین قدر است که بیوفائی و بدعهدی نمودند آنهم بعد از آمدن عبید الله
و تهدید سیاست در حق و قتل او کردند و بخوف استیصال جان و ناموس که بطور شیعه
در تقیه محسوب تواند شد رفاقت مسلم بن عقیل را ترک نمودند بخلاف محمد بن حنفیه و امثال
او که همرکابی بیعت امام حسین نیز اراده ننمودند هم تخلف صریح از انجناب اختیار فرمودند
و بر مکتوب شریف او که از انتظار اراده دوستان دل گوش ننهادند و حال آنکه در کتب
معتبره مثل تحفة الزائر وغیره در ضمن زیارات ادعیه ماثوره ایشان مرویست لعن الله من
خالف ذلك ولعن الله من سمع واعیتک فلم یجبک ولم یجرک انتهی بلفظه چنانچه از کتب معتبره
بعد ازین خواهی دانست ان شاء الله تعالی بادله قاطعه و براهین ساطعه معلوم خواهد شد
که غایة السعی امام اعظم علی در جواب عمده متقیان امامیه یعنی سید بها که از تخلف محمد بن
حنفیه و غیر او سوال کرده بود وفا نمیکند و هر چند مانند غریق بیچاره دست و پا میزند
ولیکن دست او تا بدامن مدعا نمیرسد و محمد بن حنفیه ازینهم پا فراتر نهادند و حق اخوت
امام حسین را کما ینبغی بجا آوردند که بعد از سانحه کربلا بزیارت یزید رفتند و حقیقة پیش
در آمدند و او را بلفظ امیر المؤمنین که خاص برای جناب مرتضوی موضوع است و برائمه
هم اطلاق نشود اگر کما فی البحار وغیره یاد میکردند و شب و روز طعمه گوناگون و غذاها
قبول میخوردند و سرخ و سپید برآمدند بیست هزار انه بی شمار در انحصار تفصیل از وی گرفته
مرخص شدند و قسمهای شنیع یاد کردند که جز شرب خمر هیچ ندیدند کما اشرنا سابقا
و سوف تعرفه مفصلا ان شاء الله تعالی باز با حضرت زین العابدین آنچه کردند به
اسدی که مخفی نیست خود کتب اصول ایشان ناطق است که هم در خلوت و هم در جلوت

او را امامت خویش و عدم استحقاق امامت حضرت امام زین العابدین ترتیب میدادند
و از فرط خفت و ظلمت قلبی ایشان کاشد قسوه معاذ الله عبارت از انست نوبت
باستشهاد حجر اسود رسید العیاذ بالله اظهار مقلدین شان انست کر گواهی حجر اسود
برطبق دعوی محمد بن حنفیه افتاد و امام زین العابدین بی تیل مطلب باز گردید و ملاقات
مردم ترک نمود چنانچه از کتب امامیه مثل اثبات الحق هم هویدا میشود که آنجناب کسی را
بسوی خود راه نمیداد و در بروی مردم بست مع هذا کوفیه بیگانه بودند و اینها برادر نو
و بیگانه و اکثر کوفیه جاهلان بودند و ایشان بقول خود چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی
از سر آمد علما و حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا
تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
بِالْبَاطِلِ الی قوله عز و جل أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۞ عملا و آنچه از کوفیه صدور یافت
بعد از تخلف این بزرگان است پس مزید وبال این تخلف و شقاق موافق اصول امامیه
بر محمد بن حنفیه و مانند اوست چنانچه مزید عذاب و نکال مخالفت نبی آخر الزمان صلی الله علیه
و آله و سلم بر اهل کتابست که بطلب دنیا و تلبیس عوام مشغول شدند و عهود و مواثیق توریت و
انجیل را پس پشت انداختند و کتب رجال مذهب شیعه مثل خلاصه و تلخیص و منهج و هم افادات
نور الله شوشتری کما اشرنا سابقا برآن گواهست که محمد بن حنفیه را از مقتدایان امامیه و پیشوایان
اثنا عشریه میدانند پس کوفیه را که گناه شان بیدا ایچ از کبائر این بزرگان کمتر است از
دائره تشیع بدر کردن و از وصف عنوانی شان که انسلاک در زمره اثنا عشریه است بجهت
عدم نصرت و تقاعد از اعانت امام حسین کرده آنرا داستی الکار نمودن و بیوفا گفتن
که اکنون اخبار شیعه نمی توان گفت عجیب بر حیرت می افزاید و از آن قبیل مینماید
که کسی از قطرات باران فرار کند و زیر ناودانی قرار گیرد و این تقریر محصور
درین مردم مثل محمد بن حنفیه و غیر او که از تابعین بودند نیست این قسم بزرگان که
بوجود آنها امامیه را افتخار تمام است و بلا ریب بدتر از آنها که نه خواهند بود بسیار اند

بودن دلیل تشیع است کما سیجی انشاء الله تعالی پس جمله اهل کوفه را منافق گفتن عین مدعا ماست یعنی از تحریر این رسایل و مناظرات و معارضات با علمای امامیه مقصود همین بود که ثابت کنیم که این مذهب مستحدث چندی از اهل نفاق و کید است و اهل این مذهب خلوص بجناب ائمه نداشتند بلکه در حقیقت اعدای اهلبیت طاهرین اند و با ایشان این معاملات کرده اند که شیطان هم با بنی آدم غالباً نتواند کردن گو به دعوی تشیع لاف و گزاف نمایند و این مقصود که سر همه مطالب صمیمی و آرب قدیمی تواند بود زبانی خاتمة المحدثین والمتکلمین باقر مجلسی که چون فخر اید دون تخشم استدلال و احتجاج نزد همه کس از اهل دانش ثابت شد و عیاناً بمرتبه ظهور رسید که آنچه حق تعالی در شان منافقین فرموده که یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون یعنی مکر و فریب میکنند با خدا و مؤمنین و در حقیقت وبال مکر بنفوس شان بر میگردد و اینها بدان نمی برند در حق اکابر شیعه نازل گشته والحمد لله علی ذلک اینها که شنیدی شرح عبارت کمترین ایام بود حالیا بگوش دل حال افادات جناب مجتهد بشنو **قوله** مراد از قهر و استیلا الخ

اقول بنده اقل الخلیقه کی گفته ام که در خلافت شخص تسلط بر جمیع اقطار و استیلا بر ممالک اقالیم سبعه ضرور است تا مخاطب این امور را که مابه النزاع نیست دخل داده و لقد صدق ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حسن عقل المرء ترکه ما لا یعنیه بلکه استیلای یزید را بر اهل کوفه و مکه و مدینه منع کرده ام پس اوّلاً می باید که از روی تواریخ معتبره تسلط یزید پلید بسکنهٔ این دیار در آن وقت که امام حسین رضی الله عنه خروج فرموده اند ثابت نماید بعد ازین بگوید که یزید بجهت قهر و استیلا امام شده بود خروج امام حسین رضی الله عنه بروی درست نبود ازین یاوه گوئیها گره اعتراض و اشکال نمی کشاید اوّل اثبات مقدمه ممنوعه می باید کما لا یخفی علی المناظرین و چگونه مقدمه ممنوعه را ثابت تواند کرد که بعد ازین در خاتمه این کتاب خود اقرار کرده و آنچه بنده درینجا گفته ام حقیقتاً همان گفته که اوایل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم

بر تفصیل نموده بود تا آنجناب را محل تقیه ثابت نشده انتهی بلفظه چنانچه خواهی
دانست انشاء الله تعالی **بعد ازین** اهل دانش متحیر اند که درین فصل بحث امر دیگر است
یعنی قهر و استیلاست چنانکه قبل ازین بحث استخلاف و بیعت اهل حل و عقد بود و چون
خلافت صدیق رضی الله عنه بقهر و استیلا نبود چنانکه قبل ازین در مقاله اولی از منهج ثانی
مفصلا دانستی معلوم نیست که مجتهد ذکی سرتابی قبیله مالک بن نویره و مانند او از قبایل عرب
ذکر مسکینه بلکه بعد از غور و امعان می توان گفت که اگر بر فرض محال ثبوت خلافت صدیقی بقهر
و استیلا می بود باز هم ذکر سرتابی قبایل مذکور گنجایشی نداشت زیرا که اینها از دادن زکوة
سر باز زدند و قیل و قالی در استحقاق صدیق نداشتند چنانچه تفسیر امام رازی و هم تفاسیر
دیگر و شروح احادیث موجود است کسی از اینها نگفته که صدیق لیاقت خلافت ندارد او را
زکوة نخواهیم داد و اگر حضرت مرتضی یا حضرت عباس خلیفه میشدند از ادای زکوة
انحراف نمی ورزیدیم اینها در چه باب کسی از اهل حل و عقد در استحقاق افضل الصدیقین
گفتگو آورده و تاملی ننموده بعد ازین از سرتابی کسی چه تغیر و ضرر در بیعت آخر [illegible] [illegible]
به تفصیل تمام گذشته و بعد ازین در مقاله سادسه و عشرها نیز خواهد آمد انشاء الله تعالی
اتفاق عقلا و علما می باید و سخنان عامه اعتباری ندارند چنانچه در کتب فریقین از جناب
مرتضوی مروی و ثابت بخلاف یزید که نزد اهل سنت از شروط خلافت عاری و اهل مکه و مدینه
و کوفه از بیعت او کاره و مستنکف بودند و اهل حل و عقد مناسب او نیز می شمردند و هنوز
ایشان بر تسلط و قهر یزید در نیامدند و سلطنت او قوام نگرفته و امارت او با اعتراف کسی
استحکام نیافته کما عرفت آنفا خروج امام حسین ازینها نزد ارباب اعتراض مجتهد رئیس الشیعه اصلا
نمی تواند شد **و اگر** ادعای مشابهت سرتابی اهل کوفه و مانند آن با سرتابی مانعین زکوة
بر اصول امامیه پیش نهاد خاطر مجتهد است پس قطع نظر ازانکه خلاف تصریح و تنصیص است
ورنه جا گفته که مقصود الزام اهل سنت بر اصول شان است هم معقول نمی شود زیرا که از تفسیر
منهج الصادقین و مانند آن و تالیفات ابن طاوس و تصانیف شیخ ابو جعفر طوسی ارتداد
قبایل مسطور توان یافت اگر حکم مذکور و اطلاق ردت بر ایشان نظر بمنع زکوة است

چنانکه دانی فذالک تعین المطلوب واگر نظر میرتابی از خلافت صدیق است پس اساس تشیع
و انچه برلت تفریع کرده بودند همه منهدم شد و ازین مقام بعنایت ایزدی ثابت گشت که انچه اهل
حق درباره این قبایل تحقیق کرده اند شائبهٔ تشکیک ندارد گو بعضی از اهل خرافت و افترا —
هوسها پخته بیهوده ها گفته باشند **والعجب** من هذا المجتهد الجلیل کیف یتفوه بهذه
الاباطیل و اکابرهم یلقب الاول والثانی اعنی استاذ الفاضل الداینی و التمانینی
ینادون و یصرحون بکمال زهد الصدیق والفاروق و اعراضهما عن الدنیا و زبرجها حتی
انهما قد سبقا امیر المومنین فی ذلک الزمان عند صحابة سید الانس والجان والتابعین لهم باحسان
کما لا یخفی علی من رای امواج فتن البحار و غیره من الاسفار **قوله** و همین قیاس است ا
اه **اقول** بر کافه خاصه و عامه هویدا است که این بلوی بعد از دوازده سال تقریبا وقوع
یافته و تسلط ذی النورین و اعوان و انصارش تا این مدت دراز کسی را محل حرف فشاریست
مع ذلک نائره این فتنه بسبب ملکیت و نفاق یهودیان عداوت پیشه که سرغنه ایشان
عبد الله بن سبا بود بلند شد کما ستعرف ان شاء الله تعالی و از اغوای او اهل کوفه و مصر جوق
جوق فراهم آمدند و از اکناف و آفاق ریختند پس این بلوی قابل ذکر نباشد بخلاف
خروج امام حسین و انکار عبد الله بن زبیر و امثال شان از اهل حل و عقد و آنهم در قرب زمان
حکومت ان سرگروه شورشیان بلکه قبل از ان نیز همین انکار و انحراف حاصل بود و بانواع
تقاریر رو بروی معاویه بن ابی سفیان انکار و اعراض از خلافت و بیعت یزید بمرتبه
قصوی رسید **علاوه** گفتگو درین بود که خلافت یزید بقهر و استیلا وقت خروج امام
حسین صحیح بود یا نه بخلاف حصول امامت و فعلیت خلافت ذی النورین که نظر بشوری ثابت
گردید و اجماع اهل حل و عقد یعنی روسای مسلمین و علمای مومنین و مجتهدین بران منعقد شد
بالجمله چون کلام بر اصول اصلیه اهل سنت که مسلم الثبوت است این قسم اعتراضات تارهای
عنکبوت فکیف که انچه میگوییم باتفاق فریقین برجای خود باشد گو اهل نفاق بنیاد
مذهب خود بر دروغ و بیهوده گویی نهند و داد انصاف دشمنی دهند **قوله** شیعه اولی
اقول درینجا هم حکایت ماضی درحق مجتهد حال صادق است که قطع نظر از کشف و عرفان

حضرت را در تاریخ هم دخلی تمام است هنوز جناب مجتهد الزمان را از مفهوم شیعهٔ اولی خبری نیست
سست عقیدتی و متلونی این بسیار که طوق تقلید استاد خویش بگردن انداخته‌اند و همت بر قتل
ذی النورین بر گماشته‌اند چنانچه از رجال کشی و مجمع البحرین نجفی بر می‌آید از زمرهٔ قادسیه شیعهٔ اولی
پنداشتن از عجایب خرافات است و غرایب ترهات خواسته بودم که عبارت علامهٔ دهلوی را
از تحفهٔ اثنا عشریه و عبارات دیگر علما از کتب دیگر در حل این تلمیع نقل کنم و اصل این وهم را
بر کنم لیکن بیاد آمد که مرزا محمد کشمیری و اتباع و اشیاع او مثل فاضل اخباری از قصور فهم
مدعی و فهم تناقض در آن کلام اند و دیگر هفوات را هم بصور خیالیه خود ترتیب داده‌اند
که عوام بدام فریب ایشان گرفتار شوند پس استیصال این مزخرفات بعرض و طول تقریر را
میخواهد لهذا مناسب نمود که این بحث را هم در خاتمهٔ این اوراق ایراد کنم و ساخته و
پرداختهٔ این اکابر امامیه را مثل اقدادات ماموں از آغاز تا انجام برهم زنم و الله ولی
التوفیق و بیده ازمة التحقیق مگر مقداری که بار انتظار را از دوش سامعین سبک گرداند
درین مقام بعید سطری چند مینویسم که علمای رفقه از معاصرین کمترین در معنی که لقب شیعه برای
قدما و مقتدایان اهلسنت بود خیلی استعجاب میکنند و از قبیل محالات میدانند و اگر کسی از
اهل حق آنرا بر زبان می‌آرد او را از اهل لاف و گزاف می‌پندارند و بنده درین مقام
دلیلی می‌آرم بیانش بایجاز و اجمال آنکه قبل ازین در عبارت وثیقهٔ حسن مجتبی که
اکابر فریقین بران متفق اند گذشته که از جملهٔ امور یکه مصالحه بران قرار گرفته و بشهادت ثقات عظیمین
رسوخ یافته این بود که شیعهٔ امیر المومنین و اموال و نسا و اولاد ایشان مامون باشند و معاویه بر
ایشان ظلمی روا ندارد اکنون از رفقه باید پرسید که مراد از شیعه مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار و مانند ایشان که در حقیقت داد رفاقت مرتضوی داده‌اند و معتقد حسن سیرت متقدمین و مصداق
مناقب و مدایح قرآنی و رسول ربانی بوده‌اند هستند یا کسانیکه عداوت با ایشان نمودند و در فرقهٔ سبئیه
منسلک شدند چون ثانی باطل است متعین شد اول و هو المطلوب و وجه بطلانش آنکه جناب امیر در
خلافت خود قدرت نداشتند که عداوت خود با صحابهٔ کرام اظهار کنند و بروش اهلسنت باعتراف امامیه
میکردند و حسن سیرت شان را بر زبان می‌آوردند چنانچه بارها دانستی و حسن مجتبی در کتاب مختوم و سر مکتوم بدارا

وتقیه مامور گشتند پس چگونه تجویز توانکرد که حسن مجتبی برای اہل تبرا چنین سرپرستی علی رؤس
الاشهاد بعمل آرند و معاویه را امر کنند که بر فرقهٔ سنیه ظلمی نکند مع ذلک معاویه یکی آنرا قبول
نمیکرد و نصار که مهاجرین و انصار و تابعین اخیار معتقدین خلفا بودند چگونه بران وثیقه مهر خود
می زدند و گواه میشدند پس معین شد که مراد از شیعه مقتدایان اہلسنت اند و ابهم یکی از
فواید عبارت مذکور است که بعد نقل عبارت وثیقه گفتم و این الفاظ افزودم که ابن بابویه
قمی و شیخ مفید و قطب راوندی و این شهر آشوب مازندرانی با اہل حق برین مقدار
اتفاق دارند انتهی و سد الحجة البالغة **قوله** که با وصف غلو در مذهب شن الخ
اقول کتب معتبره حاضر است امتداد این بلوا تا آنکه محاصره مکانات ذی النورین
نمودند و آخر بعد از نجدا ید نوبت بشهادت او انجامید تا بوشش و کشش عبد الله بن سبا و
تلمیذان او وقوع یافته اینهارا سنی دانستن کار مجتهد الزمانی است اینک تحفهٔ اثنا عشریه
که در مشارق و مغارب مشهور است برین مدعا اول دلیل است آیا کسیکه در مباحث
فریقین گفتگو کند هنوز دیباجه کتاب مذکور از نظرش نگذشته باشد با جمله علامه دهلوی
قدس سره العزیز میفرماید و لسم الله کتاب او همین است که چون در زمان خلفا ثلثه
رضی الله عنهم فتح بلاد کفار از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان بعنایت ایزدی
بدست صحابه کرام و تابعان عظام واقع شد و قتل و اسر و نهب در کفار بکثرت بسیار
اتفاق افتاد و کمال ذلت و عار بآنها لاحق حال گردید بحدیکه زنان و دختران آنها
فراش ادانی اہل اسلام شدند و اطفال آنها کنیزک و غلام اجلاف عرب گردیدند
واخذ جزیه بکمال هوان و مذلت از بقیه آنها مرسوم و معمول گشت در عهد خلیفتین
اولین بجهت غلبه حمیت و شدت عصبیت دست و پا زدند و بقتال و جدال برخاستند
چون نصرت الهی پی در پی مددگار طائفه اسلام بود بغیر از خیبت و خسران و
نکبت و خذلان بدست نیاوردند تا چار در عهد خلیفه ثالث حیله دیگر انگیختند و تخییل
متین بکار بختند پس جماعت کثیر از آنها بکلمه اسلام گویا شده خود را در شمار مسلمین داخل کردند
و در پی اطفای نور اسلام و ایقاع فتنه و فساد و بغض و عناد در فرقه مسلمین شدند و تدبیر و حیله

برای این کار جستند ناگاه بتقدیر ربانی چون انقضای ایام خلافت نزدیک شد جماعتی از
مردم مصر بر خلیفه ثالث بغی ورزیدند و خلعت خروج پوشیدند آن جماعت از همه بیشتر و پیشتر
در افروختن این آتش ساعی گشتند و این فرصت را غنیمت شمردند و از اطراف و جوانب
خصوصا کوفه و نواحی عراق خود را بمدینه منوره علی افضل ساکنها التحیة والسلام رسانیدند و
تقریر فتنه انگیز که از سالها مهیا کرده بودند بجهت ترس از صولت اهل اسلام بر زبان
نمی آوردند بر ملا آغاز نهادند و هر گاه شهادت آن خلیفه برحق و خلافت خاتم الخلفا
امیر المومنین رضی الله عنهم صورت گرفت خود را در عداد محبین و مخلصین آنجناب داخل نموده
و خویشتن را الشیعه علی ملقب ساختند و باین در آمد کمال فرحت و شادی لغیبت الشیطان شده
خواستند که مکنونات ضمایر خبیث و نیات خود را بعد ازین در پایه اظهار و ابراز آرند و این فتنه را
که قریب الاشتعال و الانطفا بود دراز و پهناور نمایند کلانترین این گروه عبد الله بن سبا
یهودی صنعانی بود که سالها در یهودیت تعلیم تلبیس و اضلال افراخته و نرد دغا و دغل
باخته بود و در کرم فتنه انگیزی پیچیده و نشیب و فراز این صحرا نورد دیده خیلی بکار آمده
بود هر کسی را از اهل فتنه بطوری فریب دادن آغاز نهاد و فراخور استعداد هر یک
تخم ضلالت کاشتن بنیاد کرد الی آخر ایقاع المحاربات بینهم و مترجم تاریخ
[illegible] محمدی که تاریخ طبری را بلفظ خود ساخته کما یدل علیه تصریحات اکابر الامامیه
مثل النجاشی فی کتاب الرجال وغیره میگوید پیدا آمدن مذهب شیعت و مبدا ظهور فتنه
بیشتر از عبد الله بن سبا مذهب شیعت آورد و او مردی بود جهود و توریت نیک دانا و صحف الکتاب
از رمز کتابهای پیشین بسیار خوانده بود و بیامد و گفت من بر دست عثمان مسلمان
چنان پنداشت که چون مسلمان شود عثمان او را نیکو دارد پس چون مسلمان شد
از وی اندیشید او هرگاه که سخن عیب عثمان گفتی و خبر بعثمان رسید گفت یاری
این جهود کیست بفرمود تا او را از شهر بیرون کردند او بمصر شد و خلقی بسیار
برو گرد آمدند و او را بزرگ داشتند از بهر علم چون دانست که سخن وی در دل ایشان
بنیاد این مذهب نهاد و گفت ترسایان چنین گویند که عیسی باز این جهان آید مسلمانان

و آن بچند وجه بر اصول مناظره انطباق نمی یابد و خلاف تصریحات علمای اہلسنت است
غلط گفتم در غالب مقدمات اکابر شیعه هم با اہل حق شریک اند **بیت**
خاقانی آنکسان که براه تو میروند ٭ زاغ اند و زاغ را روش کبک آرزو است **نخستین**
آنکه این افادات دلالت بران دارد که جمیع شیعه اولی و اہل سنت از اہل مدینه حضرت
ذی النورین را شهید ایتمام و مصایب مالا کلام گشتند و تکذیب این مقدمه از کتب فریقین
انفاگذشت که اہل فتنه و مردم بلوی سکنه مصر و دیگر بلاد و تلامذه ابن سبا سرآمد
اشقیا بودند که بجرب زبانی و مکیدت شیطانی فریب خوردند و اتباع او در لقب
العین ساختند و اگر متوہمی را اختلاج قلب رو دهد و خلجانے بهم رسد که با وجود ہزاران
کس از اصحاب ایشان و زمره مهاجرین و انصار مقتول شدن حضرت عثمان ذی النورین
چگونه می تواند بود **گوئیم** این استبعاد خود مستبعد است از جواب امیر در تحفه
اثنا عشریه و غیره موجود است که در بلوی تدبیرات مردم پیش نمیرود و کسیکه اندکی
تجربه نموده و حال تبدل و تحول زمانه و تغیر سلاطین و برهم شدن دول دیده یا از ثقات
ثقات شنیده در دلش استبعادی متطرق نمیشود مردم بلوی را دفع کردن و تدارک
شر و فساد شان را کما ینبغی نمودن سخت دشوار است ندانی کردم ستمکاری که ملک
بستند و ستانند با وصف وسعت و فسحت در تسلط خویش آورده و سلطنتی و
ریاستی پیدا کرده که بسیاری از سلاطین را بخواب هم میسر نباشد هنوز باوصف
رتق و فتق جزئیات و کلیات باز این گروه ترسا اگر می ترسند از بلوی می ترسند
و منتهای این خوف راخود بیان میکنند که چون ناگاه مردم از هر طرف گرد
می آیند و اتفاق بر زوال نعمتی و سلطنتی بخاطر شان مجموعا قرار می یابد مهلت تدبیر
کمتر دست میدهد و بیشتر اختلال بهوس رو می نماید پس دفع اہل مصر و کوفه و
غیر ہما که از شور و شغب پیش بودند و استادی کاملی همچو ابن سبای مخجل ابلیس و مجیر
دجال بی حیا که باره او شقاق او از زبان نامه علامه دہلوی چکیده همراه داشتند
خارج از تقدیر امکان اند خود بر بینندگان تواریخ معتبره مخفی نیست که هرگاه مجلس سعی اصحاب

مقدمات متنازع فیها را بصلاح می آوردند باز فتنه و فساد از سر بنیاد می نهادند و
داد تکیدت و نفاق و عقاید خبیثه که از سالهای دراز بجهت خبث باطنی آن شقی در خواطر
نشان راسخ بود میدادند و هر چند اصحاب کبار در رسانیدن آب و طعام چه کوششها که
نه نمودند مگر در آخر که آتش فتنه بجهت افساد مفسدین بحیز طبیعی سر کشید هیچ تدبیر سود
نبخشید و شورش آنها منتفی نگردید حال خلافت حضرت امیر المومنین در زمانی که
حرب صفین در پیش آمده و حالانکه مثل این بلوی نبود از ذهن متوهم شاید برفته که
هر چند خود حضرت امیر و رفقای ایشان مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند تا آنکه در لیلة
الهریر گردان لشکر اهل شام تن بعجز داده شده دل برقرار نهاده بودند و فتح و ظفر جناب
مرتضوی حالت منتظره باقی نماند چنانچه مجتهد ثانی در مواعظ حسنه هم اشاره بدان
کرده اند بیک حیله عمرو بن عاص یعنی بستن مجلدات قرآن بر نیزها حیله و
شجاعت و علم ما کان و ما یکون و اختیار زمین و گردون چنانچه در کتب شیعه مجموعا
مصرح است پیش نرفت و تدبیری سودمند نگردید و در آخر قصه تحکیم که عقول اذکیا
بیدار اک حقیقتش متحیر میشود رو نمود پس استبعاد اگر هست درین است که در چنین
بلوی تا مدتی دراز جان و ناموس حضرت عثمان چگونه باقی ماند و حاشا که اهل
خرد را در شهادت حضرت ذی النورین استبعاد باشد **دوم** آنکه جمیع اهل
مدینه را از صحابه کرام شیعه اولی قرار دادن نه بر اصطلاح امامیه راست می آید و نه
بر نقل علامه دهلوی که اصطلاح سابق را در تحفه اثنا عشریه بیان فرموده و
قیودیکه درین لقب مصطلح قدماست در خاتمه این اوراق بعنایت ایزدی مبین
خواهد شد و از آن واضح خواهد گردید که ضرور نیست که هر کس از اهل مدینه باین
لقب موسوم باشد و این جواب امامیه را در بعضی از القاب مفید نمی تواند شد
والمقام مع وضوحه دقیق و بالتامل حقیق **سوم** آنکه قول او و جمیع آنها
شیعه اولی و اهل سنت بودند دلیل بر آنست که هر دو مفهوم بتقلید فاضل اخباری
دانسته و مساوات داشته و انشاء الله تعالی بر طبق قاعده حتمی در خاتمه این رساله

تمنای قبیح را احدی از جمیع تعیین بدانند لیتنی یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در باره تلاوت
این آیت که از جناب مجتهد یعنی اتفاق افتاد لی اختیار لطیفه سید سند جرجانی رحمه الله
بیاد آمد که از یقول الکافر باید خواند و مطابقت این هر دو تمنا نظر باینکه در قرآن مجید
تمنای اول از گروه منافقین منقول است و قد تقرر انهم من اخوان الکافرین از عجایب
اتفاقات والحمد لله علی ذلک و معلوم نیست که جناب مجتهد در آیت اولی مثل تمنای
خویش در آیت ثانیه چه تصرف خواهند کرد از افادات محدثین امامیه چنان ظاهر
ظهور داده که در اصل یا لیتنی کنت ترابا بود وقت نسبت لفظ ابا تراب شده و [illegible]
چنانچه شیعی بیای نسبت میگویند بدون نسبت هم مینامند پس معنی اینست که یا لیتنی کنت
علویا یعنی کاش من شیعی می بودم سبحان الله این جهالات را نتایج افادات
ائمه اطهار قرار داده اند چنانچه بتأمل کتب شروح و حواشی ملل شیخ صدوق وغیره پوشیده
نیست و ازین قسم در کتب دین و ایمان ایشان که انهم بی نسبت میدهند خود [illegible]
موجود است [illegible] ازان برای [illegible] نظر الاکتفا [illegible] فلا نطول قوله
همراه خلیفه مظلوم هیچکس از صحابه کبار مقتول نگردید اقول این همه استبعادات
از نتایج ثمرات همان مرض مزمن است که بار با اشارت بدان رفته والا اگر
عقل سری داشته و حواس او اختلال نپذیرفته باشد بیقین میداند که میان این
دو امر فرق زمین و آسمان است هرگز قتال رفقای شهید کربلا با لشکر یزید پلید
بعدم قتال صحابه با اهل بلوی مقام استعجاب و استبعاد نیست باینکه بر سبیل اجمال
اینست که جناب امام حسین بمقتضای روایات [illegible] کما سنذکرها مفصلا انشاء
الله تعالی مردم را دعوت نموده بود و با آواز بلند بمنبر ارشاد فرموده که هرکه
طالب شهادت و فوز و فلاح باشد برفاقت من بجانب عراق راهی شود بلکه اینهم
از اثنای راه نوشته بود که بر تقدیر عدم رفاقت من هرگز بفلاح و رستگاری
نخواهد رسید کما سیجیء مفصلا انشاء الله تعالی و آنچه نزد اهل حق بروایات معتبره
ثابت میشود قدر مشترک در روایات بسیار [illegible] بود است که هرگاه [illegible] خاطر

دل تنگی بسیاری گذشت که قریب بود که سخنی گویند دران بود پس قسم ایزدی یاد فرموده یعنی
که اگر اینقدر مردم رفیق میشدند و خیرخواهی خدا و رسولش بجا می آوردند به تنهایی نیز
دل نمی بستند البته خلیفه وقت را از ارتکاب خلافت مایل میکردم و این تغییر و تبدیل دینی را
بچشم نمی دیدم چون این خبر بگوش اصحاب رسید وقت شام سیصد و شصت نفر حاضر
آمدند و بیعت بدست حق پرست مرتضوی که عبارت از دست بیعت کرده
یعنی در مقابله خلیفه اول راه فرار نپیمایند و در مقاتله او و یارانش داد مردی و مردانگی
دهند و خود را در ورطه کشتن اندازند و جانهای خویش را به حضرت مرتضوی فدا سازند
امیرالمومنین فرمود با مدادان بانجا را آنجاست که موضعی است در مدینه فراهم آیند و
سلاح بر تن راست کرده و یا سر تراشیده حاضر شوند پس کسی حاضر نشد و وعده را
بوفا مقرون نکرد مگر یکدو کس و ازینجا حال این مردم قیاس کن که سلمان فارسی که
او را مزید اختصاص و رفعت شان است بی نظیر می شمارند و در عداد اهلبیت می کنند
در آخر قوم آمد و شارحین نقل میکنند که ظاهر همین است که او را مرتضوی که با سر تراشیده
دست ازان بر داشته چون حال یاران این چنین دید که خلیفه اول بیزکی دارند و
بسر پرستی او راغب اند آهی سرد از دل پر درد کشیدند دعای بد در باره آن مردم
کرد یعنی شکایت را چند لفظ که جوامع الکلم تعبیر از آنست ادا فرمود که جبرئیل
[illegible] ند و بیعت [illegible] رسانیدند که دست مبارک بسوی آسمان برداشت و محبوری خود
[illegible] بدین مضمون شرح کرد که خدایا این قوم مرا ضعیف و ناتوان
گردانیدند چنانکه بنی اسرائیل هارون را و قتل شان این مردم داد اعراض و سرتابی
دادند و جناب [illegible] خیرخواهی [illegible] کشیدند ایشان نصیحت مرا [illegible] نشنیده
و [illegible] فرزندان یعقوب قریب بود که او را
[illegible] گفتند و شارحین این کتاب با آنکه انکار بدیهیات
و خرافات [illegible] مذهب [illegible] درینجا اعتراف میکنند
که باعث این شکایت ازین مردم است که تقاعد از نصرت آنجناب نمودند و مقصر

مخلص

بر حلق گشتند پس کسی از ایشان متصدی مدد گاری پیدا نشد تا حضرت مرتضوی بجهاد
متقدمین می پرداخت و خاطر خود را فارغ از آن می ساخت و ازینجاست که عنقریب جوابی
دیده در جواب مقاله خامسه که چون روز تظلم رعایا فدک بگوید کس از اهل اعانت بهم رسیدند
حضرت مرتضوی دمار از سر غنه شجاعان دهر که نایب خلیفه اول بود برآوردند بلکه
سر او را مشاهده شود (اکنون) ملاحظه کرده شود که دار و گیر قیامت بر خاذلین مرتضوی بوقوع خواهد
آمد که حضرت امیر را فریفتند و آماده پیکار ساخته بجاهای خود خزیدند و تحریف قرآنی
بر ایشان مترتب گردید و آخر حضرت امیر با وصف خلق عظیم در دعا
بر ایشان و اظهار شکایت این بد اندیشان دقیقه فرو نگذاشت با سر اهل مدینه
و عنقریب در مجلد ثانی از کتب معتمده دیگر لعنت این قوم بر ملا از جناب امیر نقل خواهیم
ان شاء الله تعالی و حضرت ذی النورین از (بجمله) القتال کارزار نخواسته (بلکه) اصحاب و موالی را
که آرزوی شان مقاتله اهل بلوی بود باز داشت و خواست که عمل بر امتثال این احادیث
نماید که در حق فتنه وارد است یعنی فکسروا فیها قسیکم و اقطعوا اوتارکم و اضربوا
سیوفکم بالحجارة فان دخل احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم و مراد از لفظ خیر ابنی آدم
هابیل است که خود را از قتل نفس قابیل باز داشت و تلخی صبر با بل شد ابو هریره
در وقتی که اهل فتنه شدت کردند و هجوم آوردند خواست که تیری جگر دوز بسوی حجتی الغیض
کیشی رها کند ذی النورین او را منع نمود تا ملاقات اعوان ملک الموت بر جاده
تسلیم ثابت قدم بود پس در روز باز پرس معلوم نیست قتلتی که مقبولین
هستند که حال خذلان شان با وصف دعوت مرتضوی بجهاد درین ورق
دانستی چه معذرت خواهند آورد و هم اینها (اثنا عشریه) که دوازده هزار نامه بطلب امام
حسین فرستادند و در آخر در دغا و دغل باختند [illegible] بآنجناب و اهل بیت
اطهارش نداد چنانکه منظوم است **بیت** از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا * چه جواب خواهند داد و در روی جناب سید
الشهداء المقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب شان حضرت

چگونه از کسی صدور تواند یافت که بهره از اسلام داشته باشد چه جای مجتهد طی تیره درونی
و سیاه باطنی باید که این بزرگان را منافق گوید و آیات قرآنی و احادیث رسول ربانی را پس پشت
اندازد هیهات هیهات مرض تعصب عیون او را سفید ساخته و اتباع عبد الله سبا لعین که پیروی
شیطان یعنی ابو ضریس بدین قلوب را سیاه کرده وَمَن یَتَّبِعِ الشَّیطَانَ فَقَد خَسِرَ
خُسرَاناً مُبِیناً مدایح و مناقب مهاجرین و انصار و اهل بدر و بیعت الرضوان انچه بر
زبان معجز بیان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم نزد اکابر فریقین گذشته نه آنقدر
است که احصای آن توان کرد و در کتب دیگر با ذکر تفصیل وارد کرده‌ام درین اوراق
بعنوانیکه فی الجمله تجدد و تازگی دارد دو سه امر وارد تسلیم بگوش دل باید شنید در کتب
معتمده فریقین خصوصا امامیه مثل کتاب مجمع البیان و خلاصة المنهج و مانند آن مرویست
و اللفظ للاخیر در شان نزول یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُم
أَولِیَاءَ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق خفا عزیمت مکه داشت ساره
کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و نایحه بود از مکه بمدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم استفسار کرد که بجهت اسلام آوردن باینجا آمده گفت نه فرمود که بجهت هجرت
گفت نه بلکه آمده‌ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم رسول فرمود چه شد از
اهل مکه طعام و لباس نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنا و نوحه من میل نکرد و صله
بمن نداد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را گفت که وی را چیزی
دهید ایشان وی را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزدیک حاطب بن ابی بلتعه
آمد و او چیزی طلبید نامه نوشت باهل مکه باین مضمون که این نامه ایست از حاطب بن ابی
بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد شما دارد و لشکر و سلاح را بر خود
راست کنید و آماده قتال باشید نامه را بوی داده و ده دینار دیگر و بروایتی ده درم
باو عطا کرد و جامه در وی پوشانید و گفت این نامه را باهل مکه برسان ساره نامه را
بسته و در میان موی خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام حضرت رسول را
ازین قصه خبر داد آنحضرت امیر المومنین علیه السلام را با طلحه و زبیر و عمار امر کرد که براه

مکه متوجه شوید که در روضه خاخ زنی را یابید که نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند و آن
نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بایشان بستانید و بیارید ایشان حسب
الامر عمل نموده سوار شدند و بآن موضع رفتند و آن زن را آنجا یافتند و ازو نامه
طلب کردند او انکار کرد پس او را و متاعش را جستند نیافتند پس قصد رجوع کردند
امیرالمؤمنین فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل
امین بود پس شمشیر از غلاف برکشید و نزد وی رفت و گفت مرا می‌شناسی [illegible]
نامه [illegible] پس آن زن ترسید و گفت زنهار با من [illegible]
تا من نامه را بتو بسپارم پس موی سر خود بگشود و نامه را از آنجا بیرون آورد و بآنحضرت
داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا آورد مرویست که در روز فتح مکه همگنان را
امان داد الا چهار نفر و ساره از ایشان بود القصه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بر منبر رفت و خطبه بخواند و گفت کی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصد ما
آگاه کند اگر برخیزد و آن تقریب شود فهو المراد و الا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده
فرمود کسی جواب نداد نوبت سوم حاطب بن ابی بلتعه برخاست و گفت یا رسول
الله من صاحب نامه و خدا دانا است که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین
اسلام برنگشته ام و مرا در آنجا قبیله و عشیرتی نیست تا حمایت من کنند بلکه آنجا غریب
افتاده ام خواستم تا ملاحظه آن کرده رعایت من کنند و خاطرجوئی اهل من نمایند
و آنجا رویم و گرنه من از سر یقین میدانم که غضب خدا بر سر ایشان نازل خواهد شد
و این فائده با ایشان نخواهد [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق او نموده عذر
قبول فرمود عمر بن الخطاب [illegible] گفت یا رسول الله اجازت فرما تا گردن این
منافق را بزنم رسول [illegible] است و خدا تعالی مر ایشان را وعده مغفرت داد و ایشان را
بخطاب مستطاب [illegible] مغفرت لکم نوازش فرموده امید است که آیات مغفرت
نامه سیاه او را بشوید [illegible] است که پیغمبر فرمود او را از مسجد بیرون کنید مردمان دست بر
[illegible] می‌زدند [illegible] او باز می‌نگریست و در رسول خدا نگاه میکرد شاید که بر وی رحم کند چون

رسید رسول فرمود که او را باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی
این آیت فرستاد انتهی بلفظه و لطف از همه آنکه در کتاب سلیم هلالی که بهتر از ان
کتابی نیست چنانچه خواهی دانست مرویست که خلیفه ثانی رضی الله عنه بعد از آنکه حاطب
از افشای راز دریافت عرض کرد که یا رسول الله اگر فرمائی گردنش بزنم حضرت خاتم المرسلین
ارشاد نمودند که ای عمر حق تعالی در بارهٔ اهل بدر نوازش خاص و کمال عنایت مبذول
فرموده که بعد از اشهاد ملائکه بتاکید و تحقیق افاده نمود که من ایشانرا بخشیدم و گناهان
ایشان را آمرزیدم هر چه خواهند بکنند امید مغفرت برای حاطب بسیار قویست که از اهل بدر
است و حال نسخه سلیم هلالی اینکه بقول [illegible] جناب مرتضوی پیرایه تالیف در بر پوشید
و سلیم آن کتاب را از ابان [illegible] گرفته یعنی هرگاه جناب مرتضوی و سلمان و ابوذر و
مقداد بر داشتند [illegible] آمده [illegible] در نسخه وارد کرده [illegible] واحد بعد واحد ان
کتاب را بتصنیف مدایح و انواع ستایشها ستوده اند چنانچه از بحار و کتب رجال ظاهر
است و در کتب دیگر این مضمون از علمای شیعه جا بجا بطوری وارد است که وهم متوهم و ظن
ظان را در ان دخلی نتواند بود اینست حرفی از مناقب اهل بدر اما پاره از حال بیعت الرضوان
و خصوصیتش هرگاه آفریدگار جهان پس یکی از هزار دانند که از شمار بایشان فتح الله
کاشفی در تفسیر خلاصة المنهج میگوید که از جابر رضی الله عنه مرویست که آنحضرت فرمودند که
بدوزخ نرود یک کس از ان مومنان که در زیر شجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان
نام نهادند بجهت آنکه در حق ایشان فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا
[illegible] علمای امامیه در اینجا هم جهت انصاف دشمنی بجا دارند اکثری از مقالات ایشان
مانند هفوات بجا [illegible] نماید مگر بنا بر تکمیل تقریر و اتمام [illegible] اظهار لاف و گزاف ایشان در
جواب ذوالفقار یعنی صولة حیدریه علی المجوس القدریه ایراد کرده ام اگر کسی را اشتیاق
باشد از انجا تفحص نماید و الحمد لله که در این مقام ضرورتی هم بایراد و استیصال آن ابحاث
نیست زیرا که در اکثری از مقامات این کتاب کمال ایمان و خلوص و اخلاص ایشان بنابه ثبوت

رسانید و اهم کما لا یخفی سبحان الله جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم چنان فرمایند که
بدوزخ نخواهد رفت احدی از مردم که مشرف به بیعت الرضوان شده اند و اهل بدر همه قطعا
جنتی هستند و خاتمه ایشان بخیر است و کمال عنایت ایزدی بحال ایشان متوجه است و از
احادیث مرتضوی مستفاد میشود که مبایعان حدیبیه را که در بیعت الرضوان مشرف گشتند مقصود
شان ذات ایزدی و رضای خدا و ندی بود چنانچه صاحب ترجمه عیون اخبار الرضا اقرار بآن
کرده و مجتهد میگوید که دعوی نفاق و غدر اهل بدر و رضوان عین مدعای شیعه است و اهل
بدر و بیعة الرضوان منافق و عدو خدا و مومنان میکردند از ینجا هم کفر وند

بثبوت میرسد نعوذ بالله من هفوات الباطله حق تعالی خود نص فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ
إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ و این ارشاد بدون خلوص و اخلاص ایشان [illegible] نیست و وجه
بیعت الرضوان اینست که حضرت عثمان ذی النورین را [illegible] سید الخافقین صلی الله
علیه و آله وسلم برای ادای پیام نزد کفار قریش بمکه فرستاده بود کفار او را محبوس کردند
و خبر قتل او شایع شد حضرت خاتم النبیین بغیظ و غضب در آمد برای انتقام او از تمامی اصحاب
بیعت گرفت اگر قول فقیر اعتبار ندارد آنکه و الایه تفسیر [illegible] بشنید در مقام
نیز آنچه در خلاصة المنهج است الخ [illegible] تا ایشان همه وافر بردارند از ابن
عباس منقولست که چون حضرت بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد هر چند او را میراندند
نرفت تا آنکه هم اتفاق اصحاب گفتند که این ناقه نافرمان است [illegible]
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که عادت این ناقه نیست که [illegible] لیکن خدا [illegible]
قبل [illegible] مکه معظمه او را باز داشت و از رفتن منع کرد [illegible] فرود آمده
که نام او خراش بن امیه بود [illegible] اسلام ایشان نماید که غرض آمدن حضرت باین طلب
زیارت کعبه است [illegible] ایشان نمودن با فعال عمره چون خراش این پیغام را
بایشان رسانید قریش ابائی کردند و قصد کشتن او نمودند لیکن بعضی از ایشان گریخت و رسول
صلی الله علیه و آله وسلم را ازین قصه خبر ساخت آنحضرت عمر را گفت تو نیز بمکه رو و صورت
حال باز دیگر با ایشان رسان عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی در انجا کسی نمانده

از جهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود هراسانم اما چون عثمان خویشان در انجا دارد اولی
آنست که او این پیغام را باوشان رساند تا خطای و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را
نزد ابوسفیان و اشراف قریش فرستاد چون نزدیک مکه رسید ابان بن سعد که از قبیله او بود
با او ملاقات کرد از اسپ خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشست مکه رسید
و عثمان پیغام مذکور را بایشان محمد رسانید ایشان گفتند که ما محمد را صلی الله علیه و آله وسلم
نگذاریم که در مکه درآید و اگر تو میخواهی طواف کن و بازگرد او گفت من پیش از رسول طواف
باز گردد مانع او شدند و وی را محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه
شایع شد حضرت اصحاب را در زیر درخت ثمره جمع ساخت و بایشان تجدید بیعت نمود که با قریش
قتال کنند و از حرب روگردان نشوند تا آنکه شهید شوند یا فتح نمایند پس بار دیگر همه باین وجه
بیعت کردند مگر ابن قیس [illegible] حال گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بست و پنج کس بودند
الی اخر القصه و در بیت قصه اینهم بکتب معتبره فریقین مرویست که وقت بیعت الرضوان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر دست دیگر نهاد و فرمود که این
از جانب عثمان است هرچند او بظاهر درین بیعت بجهت ادای رسالت شریک نیست مگر من
از طرف او بیعت میکنم و بمقتضای خلوص او را شریک میگردانم انتهی محصل الحدیث بنازم
بر دانشمندی حضرات امامیه چنانچه از بحار و تراجم آن سمت وضوح دارد که درینمقام هم از کینه
و تسویل نفس اماره باز نیامدند و صراحةً گفتند که مقصود نبوی آن بود که وبال نکث این بیعت
زیاده تر باشد و لیکن هر کس که ادنی بهره از انصاف داشته باشد خواهد دانست که اگر
ذی النورین عداوت حضرت امیر و ذریت طاهره او میداشت و تخم نفاق در مزرعه
سینه خود میکاشت چنانچه روایات بحار و کلینی و امثال آن دلالت بران دارد مقام
آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از استماع قتلش خوشحال میگردید و اگر از خوف
شیخین برملا نمی گفت باری با دیگران از بنی امیه میفرمود که بشارت باد شما را که اگر عمر خود را
ازین مهلکه باز داشت و جان بسلامت برد باری برادر او را که برسم رسالت فرستادم
دیگری را از نزد اباء این مثلث متساوی الاضلاع برهم زدم و سر مار را بدست دشمن کوفتم

دایر و سائر شده حقوق اهلبیت را غصب کردند و جناب مرتضوی را از قرابت
روا نداشتند نعوذ بالله من ذلک عجب از عقاید امامیه که هزاران هزار حدیث
از ائمه اطهار روایت میکنند که هر که مذهب شیعه را اختیار کند و بران قرار گیرد حقیقة از نوع
القلم میشود و بالیقین بجنت فردوس داخل خواهد شد و هرگز بجهنم نخواهد رفت و خطاب
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لک برای هر فرد ایشان از بارگاه صمدیت ارشاد
می نمایند و بعد از وقوع متعه و در ساختن متمتع یا ممتوعه چه قدر ذخیره های ثواب آماده میگردد
یکی در چند مرة نوبت از کجا بکجا میرسد کما اشهر الهرار اده هرگاه لفظ اعملوا ما شئتم در شان
چنین صد از صحابه کرام که از جان و مال در راه خدا دریغ نکردند و بخطاب اتبعوه فی ساعة
العسرة مخصص قرآنی شدند و در تربه حاضر گشتند و در کتب معتبره می بینند و از السنه اهل
حق میشنوند از عقبه [illegible] نی بر میروند و در کهای گردن را قوی لرزه میکند و [illegible] ال می پرند
و آسمان تا زمین میبارد الغرض آن رسالة چنانکه قبل ازین اشارتی رفت موجود است که پانصد
حدیث مطابق دعاوی مذکوره دران وارد کرده و لوازم و عوارض آن ایراد نموده و در کتاب
قدیم یعنی جواب ذو الفقار اینهم باثبات رسانیده ام که نجات شخص موقوف بران نیست
که تا آخر عمر اعمال نیک بجا آرد اگر یک عمل او مقبول افتد ناجی میشود فکیف که اصحاب کرام
عمر خود در صحبت و رفاقت مصطفوی بسر کرده باشند و بطاعت و اطاعت خدا و رسول
مستعد بوده اند بالجمله هر که قرآن مجید را می بیند و مناقب اصحاب بالخصوص مهاجرین و انصار
حضار بدر و بیعت الرضوان شب و روز مشاهده میکند چگونه بخرافات امامیه مایل تواند شد
و مذهب شیعه اختیار تواند کرد و اصحاب رسالتمآب را بد تواند گفت منشای نحو و منع انصاف
دشمنی سنت که کتاب الله را محرف اعتقاد میکنند گو ظاهر از زبان تعظیم و توقیر بجا آرند و
منشای دیگر میل اینها با شقیای یهود از اهل نفاق است که پیرانشان را اقدام شان میروند و زمام
اختیار خویش بدست اینها در علوم دینیه می سپارند و اینها را وسایط میان خویش و حضرات
ائمه هدی قرار میدهند و حال آنکه اینها در حقیقت آن قدر عداوت این بزرگان میداشتند
که نواصب هم از اعمال نفاق شان خجل بوده اند نعوذ بالله من شرور مکاید هم و سوء عقائدهم

عجب از عقائد امامیه

و در کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة که در بحار مجلسی نیز بعنوان ترجمه
آن مسطور است ذکر یافته قال السید علی بن طاوس فی کتاب کشف المحجة فیما اوصی الی ابنه انظر الی
کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة المنسوب الی مولانا الصادق علیه السلام انتهی بلفظه
مخدوم او قاضی نور الله شوشتری و قدمای اوشان بوضوح می انجامد که اکابر عرفا
و اکمل اصحاب [illegible] تشیع راسخ دم و ثابت قدم بودند این کتاب را از جناب امام موصوف
نقل مینمایند و در [illegible] در فضایل اصحاب و اجتناب از طعن و ملام در حق ایشان
موجود است تلخیص آن در فارسی باین عبارت میرسد که آدمی را باید که تقصیر را از دست
[illegible] بعوض آن دست نیارد و ظاهر را بخفی مبدل نگرداند و ازانجا که مرتبه بخشش
عظیم است [illegible] القرآن انهم زیاده تر است و درباره احاد الناس [illegible] از گناهان
کبیره است [illegible] اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جهنم [illegible] خواهد بود
[illegible] درباره [illegible] باید که قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا درباره صحابه رسالتمآب
[illegible] آن عالی قباب را بتائید و نصرت مشغول بودند و شرف و منزلت نزد آنجناب
داشتند حق تعالی زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفضایل و مدایح ایشان گویا
گردانید چه گمان توانی کرد پس اعتقاد نیک درباره ایشان از ضروریات است و بذکر
فضایل ایشان رطب اللسان باید بود و از مجادلات و بهم زدن اهل بدعت که اعدای
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اند احتراز باید نمود که باعث نفاق خفی در دل میشود
و اگر [illegible] برهان ثابت باید و اگر فضل و بزرگی بعضی از صحابه مشتبه گردد و اند
دران وقوع یابد باید که آنرا بخدا تفویض نماید که عالم غیب و شهادت و [illegible]
گفت که خدا ایشان دوست دارد [illegible] دوست داری و رسول تو دوست [illegible]
اگر تو او را مبغوض داری [illegible] ازین چیزی مگو که ترا تکلیف آن نداده اند
انتهی ملخصا و صاحب جامع الاسرار که از مشاهیر علمای امامیه است درباره
اصحاب این حدیث آورده [illegible] و شلاقی [illegible] است که در حق ایشان [illegible]
[illegible] و [illegible] رعایت حقوق ایشان نمود و عبارت سراسر هدایت [illegible]

جامع الاخبار که از کتب معتمده شیعه است و مولفش احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جمع کرده اینست قال النبی صلعم من سب نبیا فاقتلوه و من سب اصحابی فاجلدوه یعنی رسول صلعم
فرمود کسیکه پیغامبر را بد گوید پس بکشید او را و کسیکه بد گوید اصحاب مرا پس دره بزنید او را
و شیخ المشایخ که صدوق امامیه و فرد کامل این مذهب علی الاطلاق است
در کتاب عیون اخبار الرضا و باقر مجلسی در کتاب الفتن از مجلدات بحار الانوار آورده
که از امام رضا علیه السلام سوال کردند که آیا رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مناقب اصحاب خود
فرموده است که ایشان در هدایت و رهنمائی مانند ستارگان آسمانند هر کدام که از ایشان
اقتدا کنید راه راست خواهید یافت و نیز پرسیدند که حضرت رسالت در باب رعایت
حقوق اصحاب فرموده است انه که برای صحبت و پاسداری حق اصحاب تعرض نکنید در حق ایشان نکال
مشوید امام رضا هر دو [illegible] از جمله صحاح احادیث شمرد و گفت مراد ازین اصحاب آن بزرگانند
که تغیر و تبدل از ایشان صدور نیافته و در حیات و ممات شریف یک طور بوده اند یعنی
جمیع اصحاب این مرتبه ندارند که اقتدای شان باعث اهتدا باشد و رعایت حقوق ایشان و حسن ظن با آنان
ضرور است و صاحب کتاب جامع الاسرار این حدیث را بدین الفاظ می آرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود انا کالشمس و علی کالقمر و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم والحمد لله که
اگر یک شکاکی و غور و تامل نمائی بوضوح انجامد که مذهب اهل حق همین است آنچه امام
ارشاد نمود زیرا که ایشان کلیة اقتدای هر صحابی را باعث نجات نمیدانند آیا نمی بینی
که مالک بن نویره و امثال او را با وجودیکه اسلام آورده و چندبار صحبت شریف را
دریافته مغیرین و مبدلین میدانند و بعد از تحقیق و تنقید صراحةً میگویند که او و اتباع و اشیاع
او [illegible] گردیده ماندند اما احتمال اینمعنی که لازم صحبت شریفه و حواریین آنحضرت هستند
مغیرین و مبدلین بوده اند پس رکیک و سخیف است که صبیان و مجانین بران می خندند و اهل خرد
بران میگریند زیرا که برین تقدیر نقصان فیض صحبت لازم می آید که اخص الخواص حضرت پیغمبر
که دست بدامن رفاقت زدند و جان و مال خود را برای صحبت آنجناب ترک نمودند ضایع
و مرتد و بیدین باشند نعوذ بالله من ذلک چون شیخا لفقیر هم بزبان اقرار داده اند که جهان

شیعه مخالفت ایشه امور شود که فصل سابقا لیکن قصدا و ابتداً که باقی ماند بخلاف اصحاب ثلثه
و اتباع و انصار شان که در حقیقت بر یک وتیره ماندند و این امر در نصب ایشان افتاده و لیکن
غیرهم لیس تا دلیل امام معصوم که با اهل حق بیرساند چنانچه علمای امامیه بآن تشبث میکنند تا ع
التحقیق برای شیعه بمنزله سم قاتل است **وقصه** شهادت رقیه بنت حضرت خیر البریه طویل
و عریض است و لیکن پدر مجلسی خانه خراب که بالاجمال بعبارت فارسی در شرح من لا یحضر
آورده بالاختصار باید شنید و از کذب و دروغ مفتریان عبرت تمام باید گرفت صدوق
کذاب در کتاب مذکور میگوید و سئل الصادق ع عن الجنازة یخرج معها بالنار فقال ان
ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله اخرج بها لیلا و معها مصابیح از امام صادق سوال کردند که آتش
با جنازه میتوان برد [illegible] فرمودند که دختر حضرت سید المرسلین یعنی رقیه که عثمان اورا
شهید کرده بود شب اورا بیرون بردند و چراغها داشتند کلینی در حدیث صحیح از امام
صادق روایت کرده است بروایتی طولانی که مجمل آن اینست که حضرت سید المرسلین
هدر کرد خون مغیره بن ابی العاص و عثمان اورا در خانه خود جا داد و جبرئیل ع خبر آورد که مغیره
در خانه عثمان است تا آنکه حضرت رسول امیر المومنین را با جمعی فرستاد و اورا در بیرون
مدینه بجهنم فرستادند عثمان رقیه را بسیار زد و رقیه بخدمت حضرت خبر فرستاد که مرا کشت
بفریادم برس حضرت امیر المومنین را فرستاد که شمشیر بردار و برو و دختر پسر عمت را از انجا
در آور حضرت شمشیر کشیده رفت رقیه را بخانه حضرت آورد چون حضرت را نظر برو
افتاد و میگریست حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلوی خود را بحضرت نمود و حضرت
فرمود [illegible] ترا کشته خدا اورا بکشد و بعد از سه روز برحمت الهی واصل شد پس حضرت
رسول حضرت فاطمه را با زنان مومنان فرستاد برو نماز گذاردند و اورا دفن کردند و حضرت
چند مرتبه در آن واقعه لعنت کرد عثمان را و عمر بگفته ابوبکر فاطمه سیدة النساء را شهید کرد و هر ظلمی
که بر اهلبیت واقع شده در گردن این سه بود که اساس ظلم را بر اهلبیت ایشان گذاشتند
چنانکه احادیث متواتره برین مضمون وارد است انتهی مختصرا و مخفی نماند که تا حدی که خار
این شیعه [illegible] لا حی خلیفه که هیچکسی از حمقاء در عالم تواند بود که بخیال نکند که رسول خدا صلعم

را زسفها از بطن حضرت خدیجه کبری هم اعتقاد میکنند ولیکن با این همه شقاوت و تهاد در اسلام
دعی ایشان کسی از این سوفسطائیه لب انکار نکشاده پس ای عزیز با این همه قساوت که حرفی
بهٔ داشتی نبوت و رسالت و اولوا العزمی بر اصول دشمنان دین و اعدای اهلبیت طاهرین چگونه
باقی ماند نعوذ بالله از مذهبی که لوازم آن چنین باشد و الحمد لله که مجلسی در حیات القلوب بر قول
اخیر باختلاف احادیث اعتقاد می نماید پس اعتراض بسبب فصل خبری که محکوم موصل است
دو بالا شد و رقیه را از جانب رسول ربانی و شیر یزدانی و مقبولین لست محدری بجناب ثالثه
بیم دشمن و ما میکشیم دوست ولیکن این قیاس که از مقالهٔ اول من قاس هم درگذشته
دانی که لا ابسال عما یفعل عبارت از آن است پیوسته مجوز آنست که [illegible]
سلامیوریا [illegible] که بر اصول [illegible] ایشان همه و ریافته استغفر الله ربی [illegible]
اتوب الیه و از اهل فراست عجیب نیست که ذکر واقعه مذکور در مطاعن ذی النورین از طرف
مقبولین رفته متشبث بود و لیس للسیر اول قارورة کسرت فی الاسلام فتدبر فی هذا المقام
و عنقریب در مقالهٔ خامسه تفصیل خرافات اولین و آخرین قوم که متعلق بنکاح بنات مکرمات
و عقد ام کلثوم با فاروق دارد نموده همه را کالعهن المنفوش میگردانم و قدما و متاخرین این
را مبهوت و محجوج میکنم و اسد ولی التوفیق **قوله** و قول بتشیع ابو حنیفه بنا بر قواعد ناصبیه
در حقیقت صورتی ندارد الخ **اقول** اگر مراد اینست که مجیب مصیب مدعی تشیع ابو حنیفه
فذاک بدیهی البطلان زیرا که در عبارت رسالهٔ بصارة العین چنانکه دیدی قبیحه علما
بود است جائیکه گفته ام و دعوی نفاق شان با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که
کوفی بودن [illegible] دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد الخ فارجع البصر کرتین و اگر
مراد اینست که آنچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین نوشته که کوفی الاصل بودن
دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد قول بتشیع ابو حنیفه است فذاک ایضا باطل زیرا که
مدعای قاضی نه اینست که ابو حنیفه شیعه بود و الا تناقض در کلمات او که جا در مجالس
المومنین بتسنن ابو حنیفه تصریح کرده لازم آید کما ستعرف عباراته ان شاء الله تعالی بلکه مقصود
کما لا یخفی علی المحصلین اینست که هرکه اصلش از کوفه باشد او شیعه خواهد بود اگرچه ابو حنیفه